

باستان‌شناسی آذربایجان

از دوره اورارتو تا شروع اشکانی

گروه مولفان



ترجمه: محمد فیض خواه، صمد علیون

بسم الله الرحمن الرحيم

باستان شناسی آذربایجان

از دوره اورارتو تا شروع اسکانی

ترجمہ: محمد فیض خواہ، صمد علیون



نشاختر

عنوان و نام پدیدآور	: باستان شناسی آذربایجان (از دوره اورارتو تا شروع اشکانی) / تالیف گروه مولفین، ترجمه: محمد فیض خواه، صمد علیون.
مشخصات نشر	: تبریز: اختر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۴۰۰ ص. : مصور، جدول.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۲۴۳-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه
یادداشت	: نمایه
موضوع	: آذربایجان -- باستان شناسی.
موضوع	: آذربایجان -- آثار باستانی.
موضوع	: --آذربایجان -- تاریخ -- پیش از اسلام.
شناسه افزوده	: فیض خواه، محمد، مترجم
شناسه افزوده	: علیون، صمد، ۱۳۵۹-، مترجم
رده بندی کنگره	: DSR۵۵/۴۸ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی	: ۵۳۰۴۳/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۶۹۷۳۴۴



نشر اختر

باستان شناسی آذربایجان (از دوره اورارتو تا شروع اشکانی)

تالیف: گروه مولفین

ترجمه: محمد فیض خواه، صمد علیون

چاپ اول ۱۳۸۸ / تیراژ: ۱۰۰۰ جلد / ۴۰۰ صفحه / قطع وزیری

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۲۴۳-۳

مرکز فروش: تبریز-اول خیابان طالقانی، نشر اختر

تلفن: ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷ ویا ۰۴۱۱-۵۵۵۵۳۹۳

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

تقدیم بہ جانباڑاۓ اسلام و خاک و طن

رحیم حسن زاده

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱۵
۱ آذربایجان (ولفرام کلایس)	۲۳
۲. باستان شناسی	۲۴
محوطه های باستانی	۲۴
دوره اورارتوها	۲۷
دوره ماد	۲۹
دوره هخامنشی	۲۹
دوره های اشکانی و سلوکی	۳۰
دوره ساسانی	۳۰
دوره اسلامی	۳۲
پی نوشتها	۳۷
۲ بررسی شمال غرب ایران، سال ۱۹۷۱ (استوارت سوئینی)	۳۹
۱. سفال دوره نوسنگی با شاموت کاه	۴۲
۱- الف. سفال دوره نوسنگی حاجی فیروز	۴۲
۱- ب. سفال عصر نوسنگی دالما	۴۲
۱- ج. سایر سفالهای دوره نوسنگی	۴۳
۲. سفال عصر مس با شاموت کاه و شن	۴۴
۲- الف. عصر مس	۴۴
۲- ب. عصر مس؟	۴۴
۳. سفال عصر مفرغ (هزاره سوم و دوم ق.م.)	۴۵
۳- الف. سفال دوره های اولیه استقرارهای ماورای قفقاز	۴۵
۳- ب. ظروف منقوش	۴۶
۳- ج. سفالهای گودین III	۴۸
۴. ظروف عصر آهن I و II	۴۸
۵. ظروف عصر آهن III	۴۹

- ۵۰- الف
- ۵۰- ب
- ۵۱- ج. ظروف منتهی
- ۵۴- ۶. سفالهای دوره اشکانی
- ۵۴- ۷. سفالها و معماری دوره اسلامی
- ۶۵- پی‌نوشتها
- ۶۹- ۳ استل‌ها و محوطه‌های دشت مشکین‌شهر در شمال شرقی آذربایجان، ایران (اینگراهام و سامرز)
- ۷۰- دشت مشکین‌شهر
- ۷۱- منطقه مورد مطالعه
- ۷۲- شهر یشری
- ۷۳- بخش استقرار
- ۷۴- استل
- ۷۸- سایر محوطه‌ها
- ۱۲۶- پی‌نوشتها
- ۱۲۷- ۴ بررسی مشکین‌شهر (چارلز برنی)
- ۱۳۱- ۵ هنر و باستان‌شناسی ایران (اسکار وایت ماسکارلا)
- ۱۳۸- پی‌نوشتها
- ۱۳۹- ۶ کاوشهای عقرب‌تپه، ایران (اسکار وایت ماسکارلا)
- ۱۵۷- اشیای کشف شده
- ۱۵۷- سفال
- ۱۶۶- اشیای فلزی
- ۱۶۸- استخوان، سنگ، گل بخته و عاج
- ۱۸۶- پی‌نوشتها
- ۱۹۰- کتابنامه
- ۱۹۳- ۷ پایان حضور اورتوها در حوضه دریاچه ارومیه (اینا مدودسکایا)
- ۲۰۵- پی‌نوشتها
- ۲۰۹- کتابنامه

۸. مادها و پارسها در ماورای قفقاز؛ افتخای باستان‌شناسی در ماورای قفقاز و آذربایجان (ایران) (استفان کروئل) ۲۱۱
 شواهد به دست آمده از قرن هفتم ق م ----- ۲۱۲
 اورارتو ----- ۲۱۲
 ماننا ----- ۲۱۳
 ماد ----- ۲۱۳
 ۶۰۰ ق م - دوره شاهنشاهی مادها؟ ----- ۲۱۳
 ماد ----- ۲۱۳
 مناطق اورارتویی ----- ۲۱۴
 ۵۰۰ ق م. - دوره امپراطوری هخامنشی ----- ۲۱۵
 شمال غرب ایران (آذربایجان) ----- ۲۱۵
 ارمنستان ----- ۲۱۵
 گرجستان و جمهوری آذربایجان ----- ۲۱۶
 اواخر دوره هخامنشی - اوایل دوره هلنی (۴۰۰ ق م. - ۳۰۰ ق م.) ----- ۲۱۷
 نتیجه ----- ۲۱۸
 بی‌نوشتها ----- ۲۲۲
 کتابنامه ----- ۲۲۴
۹. معماری شناسایی محوطه‌های مادی در قرن هشتم و هفتم ق م. و شکل‌گیری سنت معماری ایرانی (اینا مدودسکایا) ----- ۲۲۷
 بی‌نوشتها ----- ۲۳۷
۱۰. ماد در عصر هخامنشی: عصر آهن جدید در مناطق مرکزی غرب ایران (استوارت براون) ----- ۲۳۹
 ۱. پیشگفتار ----- ۲۴۰
 ۲-۱. طرح باستان‌شناسانه مسئله ----- ۲۴۲
 ۲-۲. محوطه‌های عصر آهن با لایه‌های دوره هخامنشی ----- ۲۴۲
 ۲-۲-۱. باباجان‌تپه ----- ۲۴۲
 ۲-۲-۲. حمامه‌توران ----- ۲۴۳
 ۲-۲-۳. گودین تپه ----- ۲۴۴
 ۲-۲-۴. نوشیجان ----- ۲۴۵
 ۳-۱. توالی دوره‌های باستان‌شناسی عصر آهن در مناطق مرکزی غرب ایران ----- ۲۴۶
 ۳-۲. آهن I (حدود ۱۵۰۰ ق م. تا حدود ۱۱۰۰ ق م.) ----- ۲۴۶

۲۴۶	۳-۳. آهن II (حدود ۱۱۰۰ ق.م. تا حدود ۸۰۰ ق.م.)	کتابنامه
۲۴۷	۳-۴. آهن III (حدود ۸۰۰ تا حدود ۳۵۰ ق.م.)	
۲۴۸	۳-۵. آهن IV (حدود ۳۵۰ ق.م. تا حدود ۱۵۰ ق.م.)	
۲۴۹	۳-۶. خلاصه	
۲۴۹	۴-۱. تفسیر	
۲۵۰	۴-۲. متروک شدن بناهای اعیانی عصر آهن III	
۲۵۱	۴-۳. ماد در دوره هخامنشی	
۲۵۴	پی‌نوشتها	
۲۵۵		

۲۵۷	۱۱ سفالهای ایران: دوره هخامنشی (رمی پوشارلا و ارنی هرینک)	
۲۵۸	جنوب غرب ایران	
۲۵۹	مناطق غربی ایران	
۲۵۹	آذربایجان شرقی	
۲۶۰	مناطق شمالی ایران	
۲۶۰	مناطق شمال شرقی ایران	
۲۶۰	مناطق شرقی ایران	
۲۶۰	مناطق جنوبی و جنوب شرقی ایران	
۲۶۲	پی‌نوشتها	
۲۶۳		

۲۶۵	۱۲ سفال منقوش هخامنشی در حسنلوی IIIA (رابرت دایسون)	
۲۶۶	محوطه و توالی دوره‌های فرهنگی	
۲۶۶	لایه‌نگاری دوره II/IIIA حسنلو	
۲۶۷	سفال منقوش حسنلو II/IIIA	
۲۶۷	ظروف مثلثی غربی در حسنلو	
۲۶۹	تاریخ‌گذاری	
۲۷۰	کاتالوگ سفالهای ارایه شده	
۲۷۸	پی‌نوشتها	
۲۸۱		

۱۳	تجدید نظر در ظروف مثلثی - دالبری (رابرت دایسون)	۲۸۵
	(۱) الگوی ظروف مثلثی - دالبری استروناخ	۲۸۶
	(۲) ترمینولوژی	۲۸۷
	(۳) تعریف ظروف مثلثی «کلاسیک»	۲۸۸
	(۴) ظروف مثلثی «کلاسیک» و غیر «کلاسیک» دورنگ	۲۹۰
	(۵) ظروف مثلثی غیر «کلاسیک»	۲۹۱
	(۶) ظروف مثلثی در زیویه	۲۹۳
	(۷) بافت لایه نگاشتی ظروف مثلثی در حسلو	۲۹۴
	(۸) تاریخ‌گذاری ظروف مثلثی	۲۹۷
	(۹) نتیجه‌گیری	۲۹۸
	پی‌نوشتها	۳۱۲
	کتابنامه	۳۱۴

۱۴	سفال منقوش سبک اردبیل در آذربایجان (ایران) (ارنی هرینک)	۳۱۹
	پی‌نوشتها	۳۳۵

۱۵	ظروف دولوله‌ای و پراکندگی آن در خاور نزدیک، از هخامنشیان تا ساسانیان (ارنی هرینک)	۳۳۹
	الف: ریتون - آمفوراهاى طلايى و نقره‌ای	۳۴۱
	ب: ریتون - آمفوراهاى سفالى	۳۴۲
	نمونه‌های یافت شده از چندین محل باستانی در آذربایجان	۳۴۵
	چند نکته کلی در باب شکل و تزئین ظروف دولوله‌ای	۳۴۷
	قدمت	۳۴۸
	منشأ و کارکرد ظروف دولوله‌ای	۳۴۹
	ضمیمه	۳۴۹
	پی‌نوشتها	۳۵۸

	ضمایم	۳۶۱
	ضمیمه ۱ (انواع لبه‌ها و پایه‌های ظروف سفالی)	۳۶۲
	ضمیمه ۲ (بیوگرافی مولفین)	۳۶۳
	نمایه	۳۸۷

سخن مترجمان

اثر حاضر مجموعه مقالاتی است که با هدف وسعت بخشی بر دامنه اطلاعات و منابع دانشجویان رشته باستان شناسی و محققان جوان علاقمند به مطالعه پیرامون باستان شناسی آذربایجان خصوصاً دوره اورارتو گردآوری و ترجمه شده است، گامی که باید چندین دهه پیش برداشته می شد و نتایج جدید تحقیقات باستان شناسی را به جامعه علمی کشور و علاقمندان به این حوزه عرضه می کرد. در مقالات انتخاب شده منابع و مآخذ بسیار زیادی در خصوص موضوع مقالات ارایه شده است که آگاهی از آنها در راستای تحقیقات بیشتر و ارائه مقالات جدید، بسی نافع و سودمند خواهد بود.

طبعاً انجام کارهایی این چنین، بدون مساعدت و معاضدت دوستان و اساتید حوزه مورد بحث، امکان پذیر نیست و تلاش حاضر نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. عزیزان بسیار زیادی در معرفی مقالات راهنمای ما بودند که از آن جمله می توان به آقایان دکتر طلایی، دکتر اشتفان کرول و کریم عزیزاده اشاره کرد.

به سر منزل رسیدن این بار طاقت فرسا را مرهون حمایتها و مساعدتهای بی شائبه آقایان صدرایی و آبیاری هستیم که در طول این یک سال همواره پشتیبان و قوت قلب ما بودند. آقای دکتر طلایی و آقای صدرایی متن کامل ترجمه کتاب را با سعه صدر مطالعه کردند و راهنمایی های ایشان در بهبود سطح کیفی کتاب بسیار مؤثر بوده است. همچنین، به رغم آگاهی از دشواری کار از همان ابتدا سعی گردید تا بیوگرافی و فهرستی از کتب و مقالات منتشره و فعالیتهای مؤلفان مقالات تهیه گردد که بی شک اگر همکاری و تقبل زحمت آقایان دکتر اشتفان کرول، دکتر ارنی هرینک، آقای پژرنو (از دانشگاه پنسیلوانیا) و خصوصاً آقای دکتر آجورلو نبود، این مهم محقق نمی گردید. دوست بسیار عزیزمان آقای محمدرضا عسگری نیز در آماده سازی عکسها و تصاویر مقالات ما را یاری نمودند. مدیون تمامی این عزیزان هستیم و از تمامی تلاشهای این عزیزان کمال امتنان و قدردانی را داریم.

همچنان که اشاره گردید، در کار ترجمه مجلد حاضر از محضر اساتید و متخصصان زیادی بهره جسته ایم، اما مسئولیت تمامی کاستیها و اشکالات را منحصراً متوجه خود می دانیم و با اشتیاق تمام چشم انتظار انتقادات و پیشنهادات صاحب نظران و اساتید محترم امر می مانیم. و من ... توفیق.

محمد فیض خواه / صمد علیون

پیشگفتار

کتاب حاضر که با عنوان باستان‌شناسی آذربایجان پیشکش می‌شود شامل مجموعه مقالات انتخابی از دوره‌های مختلف باستان‌شناسی در آذربایجان می‌باشد. این مقالات را می‌توان به طور کلی به سه بخش تقسیم‌بندی کرد. در مقالات ۱ تا ۴ تصویری اجمالی از باستان‌شناسی منطقه آذربایجان ترسیم می‌شود. در مقالات ۵ تا ۱۰ به صورت تخصصی عصر آهن III به بحث گذاشته می‌شود. با آنکه بحث محوری در مقاله‌های ۹ و ۱۰ مناطق غربی ایران در دوره آهن III است، ارتباط زمانی داده‌های این منطقه در درک و حصول شناخت دقیق‌تر از عصر آهن III در منطقه آذربایجان سودمند خواهد بود. همچنین کرول در مقاله ۸ به طور کامل تغییرات شاخصهای فرهنگی قرون هفتم تا پنجم ق.م. از جمله معماری و سفال را در منطقه وسیعی از شرق ترکیه، آذربایجان ایران، گرجستان، ارمنستان، و جمهوری آذربایجان طبقه‌بندی می‌کند. موضوع بحث در مقالات ۱۱ تا ۱۵ دوره هخامنشی و هلنی یا دوره آهن IV در آذربایجان است.

در اینجا با توجه به موضوعیت بیشتر مقالات در خصوص عصر آهن، لازم است بحث مختصری در این خصوص ارائه گردد. عصر آهن در تاریخچه باستان‌شناسی ایران از اهمیتی ویژه برخوردار است. طلیعه این عصر آغازگر روندی فرهنگی و تاریخی است که در سالهای پایانی خود به تحولات سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای در خاور نزدیک می‌انجامد. عصر آهن چارچوب مهمی برای طبقه‌بندی دوره‌ای است که بیش از یک‌هزار سال به طول انجامیده است. شالوده این دوره‌بندی یافته‌های لایه‌های V تا III حسنلو تپه در آذربایجان غربی می‌باشد. یانگ قبلاً با عناوین دیگری به بررسی داده‌های این دوره‌ها پرداخته بود (یانگ ۱۹۶۵)، اما اصطلاح عصر آهن که در مقاله سال ۱۹۶۵ م. رابرت دایسون مطرح گردید، مقبولیت بیشتری یافت (دایسون ۱۹۶۵).

دوره‌بندی عصر آهن در ابتدا مشتمل بر عصر آهن I (۱۵۰۰-۱۲۰۰ ق.م)، عصر آهن II (۱۲۰۰-۸۰۰ ق.م) و عصر آهن III (۸۰۰-۵۵۰ ق.م) بود، اما اخیراً لوین عصر آهن IV، شامل دوران تاریخی هخامنشی و اوایل اشکانی، را نیز به این تقسیم‌بندی اضافه کرده است (طلایی ۱۳۷۴، ص ۵۵). با تمامی این اوصاف، در مجموع باید اشاره کرد تمامی این اصطلاحات برای بیان مفاهیم گاهنگارانه به کار رفته‌اند و نمی‌توان آنها را مفاهیم فرهنگی به حساب آورد (لوین ۱۳۸۱، ص ۴۷۶).

نظر به موضوع مقالات کتاب حاضر که بیشتر پیرامون دوره آهن III (دوره اورارتو در آذربایجان) و هخامنشی یا دوره آهن IV منطقه آذربایجان است، از طرح موضوع عصر آهن I و II خودداری می‌کنیم.

عصر آهن III در آذربایجان و شرق ترکیه با حدود زمانی دوره اورارتوها منطبق است (ماسکارلا ۱۳۸۳، ص ۲). در پایان هزاره دوم و اوایل هزاره اول ق.م. دولت بینایی که آشوریان آن را اورارتو می‌خواندند، در شرق آناتولی با اتحاد گروهی از قدرتهای سیاسی محلی و هم‌طراز ظهور کرد. تاریخ سیاسی دولت اورارتو را می‌توان به سه دوره تکوین، امپراطوری و بازسازی (پس از فروپاشی) تقسیم کرد. این تقسیم‌بندی هم با گزارشهای تاریخی و هم با چشم‌انداز فیزیکی دولتهای منطقه سازگاری دارد (اسمیت ۱۳۷۸، ص ۲۶).

وجود منابع مکتوب، از جمله کتیبه‌های اورارتویی، سالنامه‌های آشوری و منابع بابلی، از ویژگیهای بارز این دوره به شمار می‌رود. متون تاریخی چون تورات و آثار هرودت را نیز نباید از نظر دور داشت. البته باید یادآور شویم یکی از مشکلات منابع تاریخی آن است که امر نگارش در تمامی ادوار همواره در خدمت تمایلات گروههای ممتاز و حکمرانان بوده است و قضاوت در خصوص داشتن صبغه تعصب و غرض‌ورزی یا بی‌طرفی آنها به راحتی امکان‌پذیر نیست.

در منطقه آذربایجان کتیبه‌های اورارتویی می‌تواند کمک مهمی در تحلیل تاریخی داده‌های باستان‌شناسی باشد، اما مطالعه بر روی کتیبه‌های موجود در این منطقه بیشتر در حد معرفی بوده و بررسیهای تحلیلی و تطبیقی بسیار ناچیزی بر روی آنها صورت گرفته است. برخی از این کتیبه‌ها عبارتند از: کتیبه‌های کله‌شین، تاش‌تپه، قلات‌گاه، جوان‌قلعه، سفندیل، شیشه، نشتبان، رازلیق، بسطام، لیوار و کتیبه‌ای در نزدیکی بوکان.

بر اساس بررسی پیشونه، بعد از عصر آهن I-II در دشت ارومیه تحولات گسترده‌ای در ساختار و الگوهای استقرار منطقه حادث می‌شود. اشغال منطقه به دست اورارتوها فروپاشی و تغییر کارکردهای اداری شهرهای بزرگ و تبدیل دژها به مراکز اداری را در پی دارد و این نظام جدید با سنتهای محلی به کلی بیگانه است. در این برهه، احداث دژهای اصلی با مشخصات خاصی چون معماری یادمان و کارکردهای مذهبی با تأکید بر جنبه نظامی آنها همراه می‌شود. این تنوع کارکردی دژها بازتاب ساختار ویژه دولت اورارتو می‌باشد که در آن دژها از تمامی کارکردهای یک شهر، به استثنای دارا بودن جمعیت شهری، برخوردار بودند (پیشونه ۱۳۸۴، صص ۹۹-۱۰۰).

اورارتوها در سال ۸۱۴ ق.م. به مناطق جنوبی دریاچه ارومیه لشکرکشی می‌کنند. نشانه بارز این حمله را می‌توان در تخریب شهر دوره IVB حسنلو یافت. مسیری که آنان منطقیاً باید برای پیشروی خود انتخاب می‌کردند، از حوالی کتیبه اورارتویی کله‌شین می‌گذشت. این حمله دوره‌ای از گسست فرهنگی را در حسنلوی IV به بار آورده است. این محوطه بعداً در بخشی از طول دیوار قدیمی به صورت سازه‌های جدید (IIIB) دوباره بازسازی می‌شود (دایسون ۱۹۶۷، صص ۶۶-۲۹۶۴). با این تقریر، ویرانی حسنلوی IV را

می توان آغاز عصر آهن III قلمداد کرد. قدمت رادیوکربن مأخوذ برای این ویرانی، ربع آخر قرن نهم ق.م. است و کاملاً با داده های مکتوب همخوانی دارد (لوین ۱۳۸۱، صص ۷۵-۴).

به دنبال این تهاجم، نفوذ سیاسی و هنری دولت آشور در منطقه به میزان چشم گیری کاهش می یابد. قلعه هایی با پلان ها و شیوه های معماری متفاوت ساخته می شوند و کانون فرهنگی اورارتوها قرار می گیرند. همچنین، آیین تدفین جدیدی در قالب سوزاندن اجساد شکل می گیرد و در حوزه سفالگری نیز سبک خاصی رایج می شود (نک: مقاله ۸). به طور کلی در قرن هشتم ق.م. سبک سفال خاکستری به تدریج رو به افول می گذارد (کرول ۱۹۶۷). ظهور سفال قرمز اورارتویی و تداوم گونه های دوره های قبلی با پوشش گلی متفاوت به رنگ قرمز یا نخودی، نشانگر تغییر ساختار سفالی در این دوره است (نک: مقاله ۶).

بانگ نظریه خود را در خصوص سفال نخودی غربی اصلاح کرده است. وی می نویسد: «در سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵ هرگونه ارتباط بین ظهور سفالهای نخودی غربی و ورود ایرانیان به غرب را به طور کلی رد می کردم. علت آن بود که از چشم انداز حسنلوی III و منطقه آذربایجان به این فرضیه نگاه می کردم. باید گفت: قدمت سفالهای نخودی غربی را بعضاً نمی توان به پیش از حدود میانه قرن هشتم ق.م. تاریخ گذاری کرد و از آنجا که برابر با منابع آشوری، ایرانیان حداکثر از میانه قرن نهم ق.م. به مناطق زاگرس وارد شده اند، نتیجه می شود پیدایش سفالهای نخودی غربی را نمی توان به ورود ایرانیان ارتباط داد. اما همواره احساس بنده این بود که سفال نخودی غربی می تواند به ایرانیان به ویژه به رشد و گسترش مادیها مرتبط باشد. اکنون می توان ادعا کرد از چشم انداز جدید، میان سنتهای سفال خاکستری غربی جدید و سفال نخودی غربی در غرب ایران نوعی گسست اساسی به چشم می خورد. افزون بر این، در سایه شواهد جدید می توان حدس زد سنت سفال نخودی غربی در مرکز زاگرس نسبت به منطقه آذربایجان قدیمی تر است و احتمالاً در غرب در عصر آهن II آغاز شده است» (بانگ ۱۳۷۳، ص ۲۴۹).

لوین به درستی عصر آهن III را در آذربایجان به دو فاز قدیم و جدید تقسیم کرده است (لوین ۱۳۸۱، ص ۴۷۴) و مدودسکایا و کرول نیز با وی هم عقیده اند. این تقسیم بندی تا حدودی می تواند با دوره های «امپراطوری» و «پس از فروپاشی» که آدام اسمیت در خصوص قفقاز ارایه کرده است منطبق باشد (اسمیت ۱۳۷۸). ملاحظه می شود که آهن III قدیم تا اندازه ای با دوره تسلط اورارتوها و آشوریان بر اوضاع آسیای غربی همراه است.

اما عصر آهن III جدید وضعیت پیچیده ای دارد. این دوره با تغییرات سیاسی همراه است که با حمله سارگون دوم به حسنلوی آغاز می شود و به حضور اورارتو در بخشهای جنوبی دریاچه ارومیه پایان می دهد. با این حال، بخشهای شمالی دریاچه ارومیه همچنان بخشی از قلمرو شاهنشاهی اورارتو باقی می ماند.

ظروف مثلثی در گاهنگاری دوران پر آشوب آهن III از اهمیت شایانی برخوردارند؛ اما نکته موجود، اختلاف نظر در انتساب آنها به دوره‌های مانثایی، اورارتویی، هخامنشی و اشکانی است (فیض‌خواه ۱۳۸۳). نقدی که ماسکارلا از کتاب «Keramik» کرول دارد، می‌تواند در این خصوص راهگشا باشد (نک: مقاله ۵). پیچیدگی موضوع ظروف مثلثی با نظم جدید لایه‌نگاری حسنلو در قالب لایه‌های IIB و IIIA و II بیشتر شده است (نک: مقاله ۱۲). دایسون در نظریه جدید خود، حسنلوی IIB را لایه واحدی دانسته و ظروف مثلثی را تماماً در لایه‌های II/IIIA قرار داده است. لوین ظروف مثلثی را به فاز فوقانی حسنلوی IIB منتسب کرده است (لوین ۱۳۸۱، ص ۲۶۱). نکته دیگر بحث وجود ظروف مثلثی در زیویه و تاریخگذاری آن بر اساس کربن ۱۴ است که نشان می‌دهد استقرار این محوطه در اواخر قرن هفتم ق.م. خاتمه یافته است (دایسون ۱۹۶۵، صص ۷-۲۰۶)؛ موضوعی که در مقاله جدید دایسون بی‌پاسخ می‌ماند (نک: مقالات ۱۲ و ۱۳). به نظر می‌رسد، به دلیل فرسایش لایه‌های فوقانی حسنلو تپه، حفاری‌های این محوطه در روشن کردن ابهامات مربوط به این دوره سودمند نیفتاده است.

از ویژگیهای دیگر سفال‌گری در دوره آهن III جدید رواج سبکی است که در بیشتر محوطه‌های آذربایجان به همراه سبکهای سفالی اورارتو دیده می‌شود. از فرم‌های ویژه این سبک می‌توان به کاسه‌هایی با دسته‌های افقی و کوزه‌های باریک دو دسته اشاره کرد (نک: مقاله ۸). همچنین، می‌توان به افزایش استفاده از گونه‌های کاسه در محوطه‌های منطقه اشاره کرد (فیض‌خواه ۱۳۸۲، ص ۴۵). بررسی این ویژگیها در منطقه آذربایجان می‌تواند مبنای مهمی برای شناخت دوره آهن III قرار گیرد.

در اواخر قرن هفتم ق.م. تغییرات مهم و گسترده‌ای در جغرافیای سیاسی شرق روی می‌دهد. امپراتوریه‌ها و حکومت‌های موجود، از جمله آشور، اورارتو، ماننا و حتی دولت ماد، از صحنه سیاسی حذف می‌شوند. یکی از ابهاماتی که در زمینه معماری دوره ماد خودنمایی می‌کند، متروک شدن تقریباً همزمان محوطه‌های منسوب به ماد (گودین II، باباجان و نوشیجان) پیش از تشکیل دولت متحد ماد است (عبدی ۱۳۷۳، ص ۳۴). این موضوع در خصوص تمامی محوطه‌های عصر آهن III در غرب و منطقه آذربایجان نیز صادق است. در این راستا، برخی از این محوطه‌ها از جمله حسنلوی IIB، عقرب‌تپه، بسطام، هفتوان، زندان II و باباجان IIB تخریب شده و برخی دیگر از جمله حسنلوی IIIA، زیویه، گودین II و نوشیجان متروک شده‌اند (نک: مقاله ۶).

اصطلاح آهن IV اولین بار از سوی کایلر یانگ در طبقه‌بندی سفالهای به‌دست‌آمده در بررسی دشت کنگاور به کار گرفته شد. یانگ بر اساس یافته‌های این بررسی معتقد بود تبیین باستان‌شناسانه تعریف سیاسی دوره هخامنشی مقدور نیست (یانگ ۱۹۷۵، ص ۱۹۳). لوین عصر آهن IV را در خصوص تمامی قسمتهای غرب ایران به کار گرفته است. باستان‌شناسان دیگری نیز از این اصطلاح استفاده کرده‌اند. هرینک دوره

هخامنشی منطقه گیلان را با اصطلاح آهن IV تشریح کرده است (هرینک ۱۹۸۹) و کرول در برخی از مقالات خود از همین اصطلاح استفاده می‌کند (کرول ۱۹۸۴). استروناخ نیز دوره هخامنشی را با این اصطلاح تبیین کرده است (استروناخ ۱۹۸۶). سرانجام اینکه، یانگ در مقاله جدید خود پیرامون بررسی عصر آهن کنگاور دوباره نظر قبلی خود را تکرار می‌کند (یانگ ۲۰۰۲).

چارچوب زمانی عصر آهن IV در آذربایجان متفاوت است. وضعیت فرهنگی و تاریخی منطقه بعد از سقوط اورارتو از حیث باستان‌شناختی به هیچ وجه روشن نیست. شروع این دوره را می‌توان پس از تخریب یا متروک شدن بسطام در ربع اول قرن ششم ق.م. (کلایس) و پایان آن را مقارن با دوره میانه اشکانی دانست.

فهرست منابع پیشگفتار

منابع فارسی:

- اسمیت، آدام. «آفرینش چشم انداز اورارتویی در ماورای قفقاز جنوبی، پژوهشی در معماری سیاسی»، ترجمه بهرام آجورلو، مجله آثار (۱۳۷۸)، سال دوم شماره ۲، صص ۶۳-۵۱.
- بیشونه، رافائل. «الگوهای استقرار اورارتویی در قفقاز؛ دو منطقه مطالعاتی: دشت ارومیه در ایران و حوضه‌ی گوگجه نیل در جمهوری ارمنستان»، ترجمه بهرام آجورلو و محمد فیض خواه، سال اول، شماره اول، صص ۸۱-۱۱۳.
- چایچی، احمد. ۱۳۸۵، «بررسی شرق دریاچه ارومیه»، گزارش چاپ نشده.
- طلایی، حسن. باستانشناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد، انتشارات سمت، تهران ۱۳۷۴.
- عبدی، کامیار. ۱۳۷۳، «واری دوره ماد»، مجله باستانشناسی و تاریخ، سال هشتم، شماره دوم، صص ۱۹-۳۶.
- فیض خواه، محمد. الگوی استقراری آهن IV در آذربایجان بر اساس بررسی روشمند چرک دمیر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران ۱۳۸۲.
- فیض خواه، محمد. ظروف مثلثی، گزارشهای باستان‌شناسی ۳، صص ۵۱-۵۸، پژوهشکده باستان‌شناسی، تهران ۱۳۸۳.
- کلایس، ولفرام. «معماری اورارتو»، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، مجله اثر، شماره‌های ۲۶ و ۲۷، صص ۸۶-۱۱۰.
- لوین، لویس. عصر آهن: باستان‌شناسی غرب ایران، فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، صص ۴۴۸-۴۸۹، انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۱.
- ماسکارالا، اسکار وایت ۱۳۸۳، «شمال غرب ایران در گذر از عصر مفرغ به آهن»، باستان‌پژوهی، شماره ۱۲، سال ششم، صص ۶۲-۷۴.
- ونکه، ر. «غرب ایران در دوره پارت - ساسانی: تغییر پادشاهی»، باستان‌شناسی غرب ایران، فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، صص ۴۹۷-۵۵۰، انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۱.
- هرینک، ارنی. سفال ایران در دوران اشکانی، ترجمه حمیده چوبک، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران ۱۳۷۶.
- هول. فرانک. «موضوعها و مشکلات باستان‌شناسی ایران»، باستان‌شناسی غرب ایران، فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، صص ۲۵-۵۰، انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۱.
- یانگ، کایلر. ۱۳۷۳، «بازنگری عصر آهن ایران»، ترجمه کامیار عبدی، ویژه‌نامه نخستین گردهمایی باستان‌شناسی ایران. مجله میراث فرهنگی. شماره ۱۲، صص ۲۳۷-۲۵۰.

منابع لاتین:

- ...Dyson, R. H. Jr. 1965, Problems of Protohistoric Iran as Seen from Hasanlu. *JNES* 24 (3): 193-217.

- ...Dyson, R. 1967, Early culture of Solduz, Azerbaijan, *Survey of Persian Art* XIV, pp, 2951-2971.
- ...Feizkhah, M. 2006, "Pottery of Garrangu Style in Azerbaijan (Iran)", 5th ICAANE held in Madrid.
- ...Haerinck, E., "The Achaemenid (Iron Age Iv) Period in Gilan, Iran", *Archaeologia Iranica et Orientalis*. Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe, vol. I, Gent, 1989, pp. 455-474.
- ...Kleiss, W. 1972, *AMI*, N.F.8, pp. 148, 158-159, 172.
- ...Kroll, S. 1984, Archaologische Fundplatze in Irani Sch-ost-Azerbaijan *AMI*, pp.13-124.
- ...Stronach, D. 1986, "Median & Achaemenid", *Encyclopedia*, Vol. II, pp. 293-4.
- ...Young, T.C. 1965, "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C.", *IRAN*, III, pp. 53-85.
- ...Young, C. 1975, "Kangavar Valley Survey", *IRAN* 13, pp. 191-193.
- ...Young, C. 2002, "Kangavar Survey - The Iron Age", *Iranica Antiqua*, Vol. XXXVII, pp. 419-436.

۱

آذربایجان*

ولفرام کلایس

* Kleiss, W. 1989, "Azerbaijan", in *Encyclopaedia Iranica*, Vol III, pp. 215-221.

آذربایجان

۲. باستان‌شناسی

منطقه مورد بحث شامل استانهای ایرانی آذربایجان غربی و آذربایجان شرقی^۱ به ترتیب با مرکزیت ارومیه و تبریز است. «جمهوری آذربایجان» با مرکزیت شهر باکو که در سال ۱۸۲۹ ضمیمه امپراطوری روسیه شد مشمول بحث حاضر نمی‌باشد.

مرزهای استانی و بین‌المللی کنونی با حدود مناطق قومی و قبیله‌ای منطبق نیستند. مرزهای استانهای کردستان و آذربایجان غربی و مرز بین‌المللی رودخانه ارس، حد فاصل [آذربایجان غربی] و شرقی با جمهوری آذربایجان، با عبور از میان این مناطق آنها را از همدیگر جدا می‌سازند. جمهوری آذربایجان و آذربایجان ایران پیش از جدایی در قرن نوزدهم، موجودیت فرهنگی واحدی به حساب می‌آمدند. دو استان آذربایجان که اکنون جزء قلمرو ایران هستند، در زمانهای باستان منطقه فرهنگی متمایزی را با نام ماد آتروپاتن شکل می‌دادند؛ علت این نامگذاری آن بود که پس از فروپاشی امپراطوری هخامنشی، ساتراپ آتروپات استقلال سیاسی این بخش از ساتراپی (ایالت) سابق ماد را حفظ کرد [۱].

آذربایجان منطقه‌ای کوهستانی و محل تلاقی جاده‌های باستانی است، از این رو این منطقه از دیرباز هم مطمح نظر مردمان مهاجر و لشکرهای متخاصم و هم کانون تبادلات تجاری و فرهنگی بوده است. آذربایجان پلی مابین النهرین و سرزمینهای سرشار از معادن فلزات قفقاز و نیز فلات آناتولی و فلات مرکزی ایران بود و اندکی دورتر با مناطق ماورای قفقاز و هند نیز در ارتباط بود.

محوطه‌های باستانی

از دوره ماقبل تاریخ، حداقل به طور پراکنده، تمدنهایی در آذربایجان شکل گرفته‌اند. قدیمی‌ترین آثار تمدنی شناخته شده، غارنشینی‌های دوره پارینه سنگی (پالئولیتیک) از جمله غار تمتمه در شمال ارومیه در آذربایجان غربی – که کارلتون کون آنرا یافته [۲] – و نیز غارهایی است که به همراه چند محوطه روباز دیگر در کوه سهند در جنوب تبریز کشف شده است [۳]. بر طبق قرائن موجود، استقرارهای انسانی پس از اواخر دوره نوسنگی یعنی از ۶۰۰۰ ق.م. به طور گسترده در آذربایجان شکل می‌گیرد. در جریان کاوشهای پژوهشگران انگلیسی در یانیق‌تپه در سواحل شرقی دریاچه ارومیه [۴] و یافته‌های پژوهشگران آمریکایی «پروژه حسنلو» در

۱. اردبیل نیز که تا سال ۱۳۷۲ جزء استان آذربایجان شرقی بود در مقوله بحث حاضر وارد می‌باشد و در این مقاله هر جا از آذربایجان شرقی نام برده می‌شود طبعاً استان اردبیل نیز مشمول بحث خواهد بود (م.).

دشت سولدوز و خود حسنلو، شواهدی در اثبات این ادعا به دست آمده است [۵]. از آن تاریخ به بعد، سفالگری پیشرفت قابل توجهی در فرم و تزئین ظروف به خود می‌بیند. همچنان که نتایج مطالعات ثمربخشی که عمدتاً پس از پایان جنگ جهانی دوم تا انقلاب اسلامی ایران انجام گرفته است^۱ (حدود ۷۸-۱۹۵۰) نشان می‌دهد، آذربایجان در مراحل اولیه سکونت‌های دایمی یکی از مهمترین مناطق خاور نزدیک برای کاوشهای باستان‌شناسی به شمار می‌رود. در بررسی‌ها و حفاریهای آزمایشی، شواهدی از استقرارهای گسترده در ادوار مختلف در حوضه دریاچه ارومیه و نیز دهکده‌ها و قلعه‌های واقع در دره‌های مشرف به کوهستانها به دست آمده است.

پس از هزاره چهارم ق.م. جمعیت ساحل غربی دریاچه ارومیه افزایش می‌یابد. در بررسی‌های باستان‌شناسان ایتالیایی در منطقه‌ای واقع در غرب ارومیه [۶] و مطالعات مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در شمال غربی آذربایجان [۷] و همچنین پژوهشهای چندین گروه تحقیقاتی کوچک، استقرارهای متعدد مربوط به هزاره سوم و دوم ق.م. کشف شده است. تاکنون در رَواز، محوطه نسبتاً وسیعی در شمال سیه‌چشمه (شهرستان چالدران فعلی)، و یاخ‌ولی، محوطه قلعه‌ای در شرق ماکو، تنها اقدامات اولیه صورت گرفته و کاوشهای باستان‌شناسی هنوز آغاز نشده است [۸]. این محوطه‌ها هر دو مربوط به هزاره سوم ق.م. و متعلق به فرهنگ قدیم قفقاز (دوره برنز قدیم) هستند و دارای خانه‌های مدوّر می‌باشند. خانه‌های مدوّر منسوب به سبکی است که پیش‌تر در کاوشهای محوطه‌های متعلق به هزاره سوم ق.م. در هفتوان‌تپه و یانیق‌تپه شناسایی شده بود

رواز نمونه بارزی از محوطه‌های بزرگ و مهم هزاره سوم ق.م. است. در گرداگرد این محوطه حصار سنگی عریضی وجود داشت و بعدها برجهای نیم‌دایره شکل مستحکمی بر قسمت جلویی آن افزوده شده بود. دسترسی به خانه‌ها از طریق دروازه زبانه‌ای شکل^۲ منفردی صورت می‌گرفت. خانه‌ها تقریباً بدون فاصله در کنار یکدیگر قرار گرفته بود، اما نشانه‌هایی از کوچه‌ها نیز قابل تشخیص است. در دوره‌های بعدی هرگز بر روی این محوطه بنایی احداث نمی‌شود. در بیرون دهکده اصلی، منطقه پیرامونی وسیعی قرار داشت که ظاهراً مزارع یا باغهای پلکانی بود و بر روی هر یک از آنها خانه مدوّر واحدی وجود داشت. خطوط راه‌ها را می‌توان در این قسمت نیز مشاهده کرد.

بر خلاف رَواز، یاخ‌ولی استقرار قلعه‌ای کوچکی بود. این محوطه نیز حصار مستحکمی داشت، اما حصار آن فاقد برج بود. دروازه آن نیز طرح ساده‌ای داشت. همچنین در بیرون قلعه، چند گروه مجزا از خانه‌های مدوّر قرار داشتند.

۱. پس از انقلاب اسلامی نیز در این مناطق فعالیتهایی از سوی هیئتهای داخلی صورت گرفته است (م.).

بلورآباد در شمال شرقی بسطام یکی دیگر از استقرارهای قلعه‌ای متعلق به هزاره سوم ق.م. است [۹]. حصار آن ۳ متر ضخامت داشت و از سنگهای استخراج شده ساخته شده بود. بقایای خانه‌های مدور در داخل قلعه قابل رؤیت است. در فاز دوم ساخت‌وساز که احتمالاً در همان هزاره سوم ق.م. انجام شده است، آسیب‌پذیرترین قسمت‌های حصار را با الحاق سازه‌هایی به شکل اطاقک که داخل آن با خاک پر شده است تقویت کرده‌اند. در این محوطه نیز تاکنون تنها اقدامات اولیه صورت گرفته است.

در بخش شمال غربی استان آذربایجان غربی اقدامات اولیه برای کاوش دسته‌های متعددی از گورپشته‌ها در مَحَند، قره‌ضیاءالدین بسطام و مریم در شمال شرق و شرق ماکو و گورپشته‌ای در وار واقع در غرب خوی انجام شده است. هنوز هیچ یک از این گورپشته‌ها گشوده نشده، اما بی‌شک همانند گورستانهای واقع در شمال شرق آذربایجان مابین مشکین‌شهر و اردبیل و گورستانهایی که در کوههای تالش در ساحل غربی دریای خزر یافت شده‌اند، این گورپشته‌ها نیز متعلق به برهه زمانی مابین هزاره دوم تا هزاره اول ق.م. می‌باشند. فراوانی گورپشته‌ها در مراتع دشت ارس مابین ماکو و بسطام نشانگر آن است که این گورپشته‌ها قبرهای کوچ‌نشینان سوارکاری بودند که قبل از حضور اورارتوها در حوالی ۸۰۰ ق.م. در این منطقه در رفت‌وآمد بوده‌اند. به همین علت احتمال ندارد بقایای استقراری مرتبط با این گورپشته‌ها به دست آید. تکنیک‌های متفاوتی در ساخت این گورپشته‌ها دیده می‌شود: گورپشته‌های مخند (که متداولترین سبک بود) با خاک و لب‌بندیهای سنگی ساخته شده‌اند؛ گورپشته‌های مریم با سنگ و خاک، و نمونه‌های موجود در قره‌ضیاءالدین بسطام تماماً از سنگ احداث شده‌اند.

یافته‌های ارزشمندی پیرامون شناخت تطور معماری، سفال و آئین تدفین مردگان در کاوشهای باستان‌شناسان اتریشی در کردلر تپه به دست آمد [۱۰]. اکثر این یافته‌ها مربوط به دوره عصر آهن قدیم (قرن ۱۱ ق.م) است. بنای مرکزی این محوطه طرح قلعه‌مانندی داشت.

هفتوان تپه، که باستان‌شناسان انگلیسی در آنجا به کاوش پرداخته‌اند، احتمالاً یکی از غنی‌ترین محوطه‌ها در شمال غرب ایران (آذربایجان) است و از هزاره چهارم ق.م. تا دوره اورارتوها و سپس دوره ساسانیان مسکونی بوده است [۱۱]. در کاوشهای باستان‌شناسان انگلیسی در گوی تپه در جنوب ارومیه، شواهد جالبی از پیوندهای فرهنگی میان دشت ساحل غربی دریاچه ارومیه، بین‌النهرین، آناتولی و مرکز ایران در هزاره دوم و اول ق.م. به دست آمده است [۱۲]. همچنین باید به کاوشهایی که دومورگان در گورستانهای هزاره سوم تا دوم ق.م. در منطقه تالش در شمال شرقی آذربایجان انجام داده است نیز اشاره کنیم [۱۳].

اما بزرگترین و غنی‌ترین گورستان ماقبل تاریخی در آذربایجان گورستانی است که در حسنلو قرار دارد. در دوره‌های بعدی (حسنلو IV)، دهکده مجاور این گورستان که از هزاره ششم تا هزاره سوم مسکونی بود، با احداث ارك و بناهای الحاقی دیگر سنگربندی شده است. این بناها که به «ساختمانهای سوخته» معروف‌اند،

گام مهمی در تحول شیوه ساخت و سازهای گسترده از سبک معماری هیتی‌ها — که در ساخت قلعه‌ای در بغازکوی (هاتوساس) به کار رفته است — به سوی معماری دوره جدید اورارتو و پس از آن تالارهای دوره ماد در گودین تپه در غرب همدان [۱۴] و آپادانا‌های هخامنشی در تخت جمشید و شوش به شمار می‌رود [۱۵]. طرح ارک حسنلوی IV یادآور معماری قلعه‌های هزاره اول ق.م. است و یافته‌های سفالی و فلزی غنی آن شاخص قرون اولیه هزاره اول ق.م. می‌باشند [۱۶]. به نظر می‌رسد حسنلو در حدود سال ۸۰۰ ق.م. به دست اورارتوها تسخیر، غارت و تخریب شده است، اما آنان پس از مدتی مجدداً آن را در قالب یک قلعه مستحکم اورارتویی بازسازی کرده‌اند.

دوره اورارتوها

از حدود سال ۸۰۰ تا اواسط قرن هفتم ق.م. مناطق جنوب غرب، غرب، شمال غرب و شمال شرقی دریایچه ارومیه جزء قلمرو اورارتوها بود. بنابراین، تمامی قسمتهای استان فعلی آذربایجان غربی — به استثنای بخش جنوبی اطراف میاندوآب — و بخش غربی آذربایجان شرقی تا منطقه اهر تحت سیطره شاهنشاهی اورارتو قرار داشت. تا سال ۱۹۷۸ م به طور کلی ۱۰۱ قلعه، دهکده و انواع محوطه‌های دیگر و کتیبه اورارتویی شناسایی شده بود. از آن جمله می‌توان به شش کتیبه‌ای که قبل از سال ۱۹۶۷ م بر روی سنگها و ساختمانها یافت شده بود [۱۷] اشاره کرد. کاوشهای عمده در بسطام (روسای اورورتور URU.TUR) [۱۸]، هفتون تپه [۱۹]، قلعه اسماعیل آقا [۲۰]، حسنلو و عقرب تپه [۲۱]، و محمدآباد واقع در جنوب غربی ارومیه (گزارش کاوشهای هیئتای ایرانی هنوز منتشر نشده است) [۲۲] انجام گرفته است.

بسطام به دستور «روسای دوم» (۶۸۵-۶۴۵ ق.م) پادشاه اورارتو بنا شد و از وی کتیبه‌ای بر روی یکی از ساختمانها به یادگار مانده است. برابر با این کتیبه، نام محوطه جدیدالاحداث «روسایی اورورتور» یعنی شهر روسای بود. این کتیبه اکنون از بسطام به موزه ایران باستان در تهران انتقال یافته است. در اینجا به ارایه توضیح مختصری در مورد محوطه اورارتویی بسطام اکتفا می‌کنیم.

بسطام از ارک، بخش صنعتگران و تجار، و محدوده محصور مربع‌شکلی در پای تپه ارک تشکیل می‌شد و از این محوطه محصور ظاهراً برای نگهداری اسبها استفاده می‌کردند. ارک متشکل از سه بخش بود. بخش پایینی آن عمدتاً به پادگان اختصاص داشت، اما اصطبل، مراکز دادوستد و مهمان‌خانه‌ای نیز در آن قرار داشت. بخش میانی نیز در دامنه تپه امتداد می‌یافت و دارای انبارهای بزرگی برای ذخیره تدارکات قلعه بود و در قسمتهای بالاتر آن تالارهای تشریفاتی و معبد هالدیا (خالدیا)، خدای اورارتوها (که در کتیبه به وی اشاره شده است) قرار داشت. بخش فوقانی یا آکروپلیس نیز عمارت سلطنتی بود و در شرایط اضطراری نیز به عنوان آخرین پناهگاه از آن استفاده می‌شد. چنین بر می‌آید که بسطام یا شهر روسای، پایگاه نظامی منطقه‌ای بود و

گاه‌آ شاه و یا والیان وی از آنجا مناطق شرقی اورارتو را کنترل می‌کردند. ارک بسطام بزرگترین مجتمع معماری شناخته‌شده اورارتوهاست و مساحت آن حتی از قلعه‌های پایتخت اورارتوها در وان و تُپراق‌قلعه در ترکیه نیز بیشتر است. در تازه‌ترین کاوشهای انجام گرفته در سال ۱۹۷۸ م شواهدی به دست آمده که نشان می‌دهد بسطام احتمالاً در جنگهای داخلی در نیمه دوم قرن ۷ ق.م. غارت و به آتش کشیده شده است.

هیچ قبرستان اورارتویی در بسطام یا اطراف آن یافت نشده است، اما در آذربایجان تعدادی مقبره به صورت اتاقکهای سنگی یافت شده است. قابل ملاحظه‌ترین این مقبره‌ها، دسته‌ای از مقبره‌های سه‌اتاقه است که در نزدیکی دژ اورارتویی نسبتاً کوچک سنگر در غرب ماکو قرار دارند [۲۳]. دسترسی به این مقبره‌ها از طریق راه‌پله‌ای با سی پله به عرض ۱/۱۰ متر صورت می‌گیرد که در سینه سنگ کنده شده‌اند. مقبره‌ها از یک اتاق اصلی به ارتفاع ۳/۱۵ متر در ابعاد ۵/۴۵ × ۳/۹ مترمربع با طاقچه‌هایی در دیوارها و شاه‌نشین بزرگی به ارتفاع ۲ متر در ابعاد ۱/۳۰ × ۲/۳۰ مترمربع در داخل دیوار، و دو اتاقک جانبی تشکیل می‌شود. ورودی این اتاقکها در اتاق اصلی قرار دارد. ابعاد فرورفتگی در پشت اتاق اصلی به اندازه‌ای است که تابوت سنگی را در خود جای دهد. در وسط دیوار پشتی، شاه‌نشینی به شکل بلوک تراشیده شده است که احتمالاً سنگ یادمان (استل) در آنجا گذاشته می‌شد.

تعداد محوطه‌های اورارتویی کشف‌شده برای ترسیم نقشه تقریبی شبکه جاده‌های اورارتوها کفایت می‌کند. این جاده‌ها مناطق مختلف را به همدیگر مرتبط می‌کردند و در مسیر غرب به مرکز اورارتو یعنی توشپا (وان در ترکیه) امتداد می‌یافتند. همچنین تعدادی منزل بین‌راهی نیز یافت شده است که برخی از آنها در کنار جاده‌ها قرار داشتند. یکی از این منزلها که در تپه دوسوق در نزدیکی جاده ارومیه به اشنویه قرار دارد، تداعی‌گر مسافرخانه‌های صحن‌داری است که در شکل تکامل‌یافته خود به شکل رایج کاروانسراهای شرقی تبدیل می‌گردند [۲۴]. بقایای یک پل اورارتویی هنوز هم در نزدیکی قلعه و دهکده وره‌رام بر روی رودخانه ارس قابل مشاهده است. این پل قدیمی‌ترین پل شناخته‌شده در آذربایجان می‌باشد [۲۵].

در تخت سلیمان بنایی با قدمت نسبتاً قدیمی‌تر یا همزمان با دوره اورارتو قرار دارد که احتمالاً مکان مقدس مائنایی‌ها بوده است. این محوطه در خارج از مرزهای جنوبی اورارتوها واقع بود. نتایج کاوشهای هیئت آلمانی در این محوطه نشان می‌دهد که این مکان طرح‌وشکلی غیرمعمول داشت و حصار پیرامون آن به شکل دسته‌ای از سازه‌های مربع‌شکل بود که مشابه آن تاکنون در هیچ نقطه دیگری در این منطقه یافت نشده است.

این حصار دریاچه طبیعی را احاطه می‌کرد که در دهانه آتشفشانی با انباشته‌های سینتر^۱ بوجود آمده بود. ساخت‌وسازهای عمده این محوطه در دو مرحله صورت گرفته است. قدمت احداث بنای مقدس که سازه‌ای پلکانی بود، به قرن هشتم ق.م. بر می‌گردد. پس از مدتی این مکان به صورت متروکه در می‌آید و مدتی بعد اطراف آن حصارکشی و سنگربندی شده و به مکان امنی برای ماننایی‌ها مبدل می‌شود [۲۶]. اشیای بدست آمده در زندان سلیمان مشابه نمونه‌های یافت‌شده از زیویه در استان همجوار کردستان است [۲۷].

دوره ماد

با تکیه بر اطلاعات کنونی هنوز نمی‌توان تحولات سیاسی را که در اواسط یا نیمه دوم قرن هفتم ق.م. به برپیده‌شدن حکومت اورارتوها از آذربایجان انجامید تبیین کرد. با این حال، سرنخ‌هایی در این خصوص در جریان پژوهشهای باستان‌شناسی در بخش شمال غربی آذربایجان غربی به دست آمده است. احداث باروهای عظیم با خطوط راست و محدّبی و مقعری در ترازهای غیرهمسطح تپه ارکها، از ایجاد نوعی تحول در سیستم دفاعی قلعه‌ها حکایت دارد. در حوزه سفال نیز با پیدایش سفالهای منقوش موسوم به «ظروف مثلی» تغییراتی دیده می‌شود. قدمت آثار معماری و بقایای سفالی مربوط به برهه انتقال از دوره اورارتو به دوره ماد و دوره هخامنشی در اغلب موارد هنوز به طرز رضایت‌بخش تعیین نشده است. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد برخی از بقایای استقرارهای موجود در بسطام و اطراف آن متعلق به مادهاست. با این وجود، در جریان پژوهشها مشخص شده است گور سنگی یافت‌شده در فخریکا در جنوب دریاچه ارومیه که زمانی گمان می‌رفت متعلق به مادها باشد، مربوط به دوره بسیار جدیدتر و به احتمال قوی مربوط به اواخر دوره هخامنشی است [۲۸].

دوره هخامنشی

آذربایجان در نیمه دوم قرن ششم ق.م. ضمیمه امپراطوری هخامنشی شد. هخامنشیان در مقایسه با سایر حکومتها بقایای بسیار کمی در آذربایجان به جا گذاشته‌اند. تعدادی از قبور و خانه‌های متعلق به این دوره در تخت سلیمان و قبرستانهای دیگر کشف شده است [۲۹]. در قلعه ضحاک نیز سفالهای متعلق به دوره هخامنشی به دست آمده است [۳۰].

۱. نوعی سنگ شیمیایی رسوبی نهشته شده به صورت پوسته‌های سخت روی سنگها یا سطح زمین از آبهای داغ یا سرد معدنی چشمه، دریاچه و رودخانه رسوب می‌شوند. Glosarwo of Geology second edit (در تخت سلیمان نوع رسوبات سینتر آهکی [= تراورتن] می‌باشد [مصاحبه مترجمین با مهندس باقرزاده کریمی متخصص رسوب‌شناسی]).

دوره‌های اشکانی و سلوکی

سلوکیان (۱۲۹ تا ۳۱۲ ق.م) آثار مهمی در آذربایجان به جا نگذاشته‌اند، اما بقایای دهکده‌ها و قبرستانهای دوره اشکانی (۱۹۱ ق.م. تا ۲۲۵ میلادی) در سراسر منطقه به وفور یافت می‌شود. قبرستانهای متعدد مربوط به قرن نخست میلادی در تالش در نزدیکی منطقه گرمی در شمال اردبیل یافت شده است (این کاوش توسط هیئت ایرانی به سرپرستی کامبخش‌فرد انجام گرفت که گزارش آن هنوز منتشر نشده است).^۱ اما در کاوشهای تخت سلیمان آثار سفالی مربوط به دوره اشکانی به حدی ناچیز بود که تطبیق این محوطه با قلعه فراسپای اشکانیان را منتفی می‌سازد؛ قلعه‌ای که مارک آنتونی ژنرال رومی در سال ۳۶ ق.م. آنرا محاصره کرد، اما محاصره آن به شکست انجامید [۳۱]. به احتمال قوی فراسپا را باید در منطقه مراغه کنونی جستجو کرد. در قلعه ضحاک واقع در جنوب قره‌چمن در آذربایجان شرقی، ویرانه‌های گسترده‌ای از ساختمانهای دوره اشکانی وجود دارد که از جمله آنها می‌توان به پابیونی (عمارت کلاه فرنگی) با دیوار آجری تقریباً سالم با قدمت قرن نخست میلادی اشاره کرد. این بقایا نیازمند بررسیهای بیشتری می‌باشد [۳۲]. طرح نمای این پابیون تلفیقی از سبکهای به‌جامانده از معماری قدیم دوره هخامنشی و تأثیرات معماری رومی را به نمایش می‌گذارد. شواهد بسیار مؤکدی بر این فرضیه وجود دارد که قلعه ضحاک را باید همان شهر اشکانی فاناسپا بدانیم که بطلمیوس به آن اشاره کرده بود [۳۳]. این فرضیه نخستین بار از سوی مینورسکی مطرح شد [۳۴].

دوره ساسانی

دوره ساسانی در آذربایجان با بقایای کاملاً شاخص دهکده‌هایی چون دهکده بسطام، بقایای مساجد از قبیل مسجد جمعه ارومیه و خرابه‌های قلعه‌ها مشخص می‌گردد. بسیاری از قلعه‌های قدیمی را به دوره ساسانی نسبت می‌دهند و در بعضی از آنها نیز آثار سنگ‌کاری یا آجرکاری متعلق به دوره ساسانی به چشم می‌خورد؛ البته این دیدگاهها بیش از آنکه بر پایه شواهد واقعی ویژگیهای ساسانی این دیوارها استوار باشد، بیشتر مبتنی بر فرضیه‌پردازی است. هنوز ملاکی برای متمایز کردن شیوه‌های ساخت استحکامات در دوره‌های ساسانی و اسلامی یافت نشده است. این مسئله در مورد طرحهای سفالی نیز صادق است.

مهمترین میراث هنری ساسانیان در آذربایجان نقش برجسته صخره‌ای است که در سلماس یافت شده است. قدمت این اثر به قرن سوم میلادی بر می‌گردد و احتمالاً صحنه بیعت یا پذیرش بندگی ارامنه در برابر اردشیر اول و ولیعهد وی شاپور را به تصویر می‌کشد. برجستگی اندک نقشهای این اثر آن را از بیشتر

۱. البته در زمان انتشار مقاله این کار صورت نگرفته بود، اما در حال حاضر گزارش این بررسی از سوی آقای کامبخش‌فرد منتشر شده است (م.).

مجسمه‌های سنگی دوره ساسانی در مناطق دیگر متمایز می‌سازد [۳۵]. سنگ‌نوشته‌ای نیز از دوره ساسانی در منطقه مشکین‌شهر در آذربایجان شرقی به دست آمده است [۳۶].

باستان‌شناسان آلمانی در کاوشهای خود در تخت سلیمان که مکان مقدس آذرگشنسب در آنجا قرار دارد، یکی از مهم‌ترین و جالب‌ترین مراکز عبادتی زرتشتیان را کشف کردند [۳۷]. آتشکده مقدس معروف به آتشکده مقدس شیز ابتدا در گتزک قرار داشت (شاید بتوان آن را با لیلان تطبیق کرد) و سپس خسرو اول انوشیروان آنرا در اواسط قرن ششم میلادی به فلاتی منتقل کرد که امروزه تخت سلیمان نامیده می‌شود. هر چند به نوشته ابودلف مسعر بن مهلهل (در اواسط قرن ۴ هجری / ۱۰ میلادی) معبد آتش که اصلی‌ترین بخش این مجموعه بود به مدت هفتصد سال روشن بوده و در زمان وی نیز همچنان روشن باقی مانده بود، با این وجود دست کم بخشی از این معبد به طور قطع در جریان حمله ارتش بیزانس در زمان امپراطوری هراکلیوس در سال ۶۲۴ م تخریب شده بود. نتایج کاوشها نشان می‌دهد ساختمان آتشکده مقدس که سرانجام در فلات تخت سلیمان شکل گرفت، تنها در حدود صد سال یعنی از زمان سلطنت خسرو اول تا خسرو دوم دست نخورده باقی مانده است. پیش از آن زمان – شاید در قرن پنجم در زمان سلطنت فیروز اول – اولین بار بنیه دفاعی این فلات با ساخت حصار و بناهایی از خشت خام در داخل محوطه مقدس تقویت می‌شود. پلانی که در آن زمان طراحی شده بود در مقیاس بسیار بزرگی بود و معمارانی نیز که در اواخر دوره ساسانی مأمور بازسازی آن شدند، آنرا بر طبق همان خطوط اولیه بازسازی کرده‌اند. این فلات تراسی از سینتر است که از رسوبات آهکی یک چشمه پر آب تشکیل شده است. آب این چشمه در وسط تراس دریاچه کوچک یا برکه‌ای را تشکیل می‌دهد. ساختمانها و حصار اولیه مکان مقدس که از جنس خشت خام بود، پس از حدود سال ۵۰۰ م با سازه‌هایی از سنگهای تراش‌خورده و طاق‌نماهایی از آجرهای پخته جایگزین می‌شود. اوج ساخت‌وسازهای ساسانیان در محوطه تخت سلیمان در زمان سلطنت خسرو اول (۷۹-۵۳۱) بوده است. در این زمان مکان آتشکده آذرگشنسب جایگزین می‌شود و به طرز شایسته‌ای در این محوطه استقرار می‌یابد و پس از آن «شیز» خوانده می‌شود. بعد از آنکه ارتش بیزانس تخت سلیمان را تخریب کرد و اعراب بر ایران سیطره یافتند، حتی با وجود پیدایش و اشاعه تدریجی استقرارهای اسلامی در این فلات در زمان سلسله عباسی، آئین آتش‌پرستی برای مدت زمان طولانی در این مکان ادامه یافت؛ اما با این حال تخت سلیمان موقعیت والای مذهبی خود را که در زمان ساسانیان از آن برخوردار بود از دست داد. این محوطه دیگر اهمیت گذشته خود را باز نیافت تا اینکه در حدود سال ۱۲۷۱ م آباقاخان بر روی خرابه‌های آن کاخ بیلاقی خود را بنا نهاد. این کاخ بخشی از دیوارها و اتاقهای بازمانده از آتشکده را نیز در بر می‌گرفت.

دوره اسلامی

آذربایجان همانند سایر قسمت‌های ایران در اواسط سده هفتم میلادی به دست مسلمانان فتح شد. اطلاعات چندانی از تاریخ آذربایجان در چهار قرن اول دوره اسلامی در دست نیست. قدیمی‌ترین عمارت‌های برج‌مانده از دوره اسلامی، در دوره سلجوقی بنا شده‌اند. از جمله این عمارتها برج آرامگاه اوچ گنبد (سه گنبد) در ارومیه متعلق به سال ۱۱۸۰ م است و می‌توان به مقرنس‌کاریهای ظریف ایوان ورودی آن اشاره کرد. عمارت گنبدی مسجد جامع ارومیه از چهارطاق ساسانی (که گنبدی بر روی چهارطاق در بالای قربانگاه آتشکده دارد) الهام گرفته و ستونهای آن به وضوح به سبک معماری پیش از اسلام ساخته شده است. محراب این مسجد که قدمت آن به سال ۱۲۷۷ م بر می‌گردد و محراب مسجد دیگری در مرند که در قرن چهاردهم ساخته شده است، از نمونه‌های عالی استفاده از گچکاری در تزئین طاقچه‌ها در دوره ایلخانی است و از حیث ظرافت نقش می‌توان آنها را با محراب مسجد جامع اصفهان مقایسه کرد. از نمونه‌های قابل ذکر دیگر می‌توان به بقایای مسجد جمعه اردبیل و مناره‌های آن اشاره کرد که به دوره سلجوقی یا ایلخانی (قرن سیزدهم / دوازدهم) مربوط است. با تخریب شدن برج آرامگاه واقع در سلماس بر اثر زلزله سال ۱۹۳۰ م، برج آرامگاه مشکین شهر متعلق به دوره ایلخانی یا تیموری (قرن سیزدهم یا چهاردهم میلادی) که آخرین برج آرامگاه بزرگ در آذربایجان به شمار می‌رفتند. چندین برج آرامگاه کوچک نیز که عمدتاً قدمت کمتری دارند، موجود هستند و بررسیهایی بر روی آنها صورت گرفته است [۳۸]. از اوایل دوره اسلامی در تبریز آثاری بر جای نمانده است. مسجد جمعه در بازار تبریز نیز هر چند در اصل در دوره سلجوقی بنا شده بود، در قرن پانزدهم در بنای آن تغییرات اساسی صورت گرفته است. از میان پنج بنای آرامگاهی موجود در مراغه که از حیث معماری حائز اهمیت هستند، گوی برج؟ در مراغه با قدمت دوره تیموری تخریب شده است. سه مورد از آرامگاههایی نیز که هنوز پابرجا هستند، متعلق به دوره سلجوقی می‌باشند. اسامی این آرامگاهها عبارتند از: قرمز گنبد که ساخت آن در ۱۱۴۸ به پایان رسیده و قدیمی‌ترین آنهاست؛ گوی گنبد؛ و گنبد مدور. گنبد چهارم نیز که به گنبد غفاریه معروف است، به دوره ایلخانی (اوایل قرن چهاردهم میلادی) تعلق دارد.

همچنان که اشاره شد، آباقاخان (۱۲۶۵-۵۱ م) که پایتختش در مراغه قرار داشت، در دشت تخت سلیمان شکارگاهی به نام ساتوروق بنا کرده بود. دیوارهای اتاقهای اصلی این شکارگاه به طرز باشکوهی با مقرنس‌کاری و آجرهای لعابدار تزئین شده بود [۳۹]. طرح کلی این کاخ مغولی که بر روی ویرانه‌های بناهای ساسانی احداث شده بود، با آبگیری که در وسط آن قرار داشت شبیه طرح مکان مقدس زرتشتی بود؛ با این تفاوت که ورودی اصلی آن از قسمت شمالی به قسمت جنوبی حصار پیرامونی محوطه انتقال یافته بود. تالارهای ستون‌داری در چهارضلع اطراف آبگیر وجود داشت که به نظر می‌رسد در زمان ساسانیان نیز به همین نحو باقی مانده است. در پشت این تالارهای طاقدار، اتاقهای بزرگی در ابعاد مختلف قرار داشتند. بر روی

محل سابق آتشکده، اتاق بزرگ و قابل رؤیتی با جهت شمالی جنوبی بنا شده بود. به نظر می‌رسد از این اتاق به عنوان تالار بار عام استفاده می‌شد و ورودی آن از طریق یک راه‌پله بود. از جمله اشیای مزین یافت شده در کاخ ایلخانی تخت سلیمان، سرستون مرمری با طرح برگ کنگری است که جلوه خاصی دارد. طرح برگ کنگری ویژگی معماری اواخر امپراطوری روم است و به احتمال زیاد از شمال سوریه به این منطقه وارد شده است. بقایای کوره‌ها و کارگاههای سفالگری در تخت سلیمان گواه بر این است که کاشیهای به‌کاررفته در دیوارهای این کاخ در خود محل تولید شده‌اند. تخت سلیمان در اوایل قرن چهاردهم به صورت متروکه در آمده و بدین ترتیب کاخ آباقاخان نیز به ویرانه‌ای مبدل شده است.

در خصوص تاریخ شکل‌گیری شهرهای اصلی آذربایجان شواهد روشنی در دست نیست. علی‌رغم کمبود شواهد قطعی می‌توان اطمینان داشت که ارومیه در اصل در دوره پیش از اسلام بنا شده است. مدرک باستان‌شناختی از زمانهای پیش از اسلام در تبریز وجود ندارد و قدیمی‌ترین تاریخ پیدایش آن که در یک اثر ادبی (نزه القلوب، ص ۷۵) به آن اشاره شده است سال ۱۷۵ هـ. ق. (۷۹۱ م.) در زمان هارون الرشید است.^۱ در مجموع، به نظر می‌رسد شهرهای بزرگ آذربایجان بعد از گسترش اسلام در ایران به وجود آمده‌اند، زیرا در اغلب آنها بناها و آثار مربوط به اوایل دوره اسلامی دیده می‌شود.

تبریز در قرن هفتم هـ. ق. (۱۳ م.) پایتخت ایلخانیان و در قرن نهم هـ. ق. (۱۵ م.) پایتخت سلسله‌های ترکمن آق‌قویونلو و قره‌قویونلو بود. گوی مسجد از آثار به‌جامانده از دوره ترکمنها و مسجد علیشه که دیوار بزرگ قبله آن مشرف بر افق شهر است از بقایای دوره ایلخانی می‌باشد. برای مدت زمان متمادی از بقایای ارک علیشه بعنوان قلعه (ارک) تبریز استفاده می‌شد. پس از انقلاب (اسلامی) سال ۱۹۷۹ م این اماکن به موارد استفاده اولیه خود بازگردانده شدند و به محوطه‌های روبازی جهت اقامه نمازهای جماعت تبدیل گردیدند.

ارامنه پیش از سلسله اخراجها و مهاجرتهای گسترده‌ای که پس از جنگ اول جهانی اول روی داد، در قسمتهای شمالی آذربایجان ایران ساکن بودند.^۲ وجود تعداد زیادی کلیسا و خرابه‌های ارمنی مؤید آن است که جمعیت ارامنه در این منطقه به ویژه در شمال غرب دریاچه ارومیه زیاد بود. بعضی از این کلیساها از اهمیت تاریخی و هنری برخوردارند. از آن جمله کلیسای موجومبار در نزدیکی تبریز است که احتمال می‌رود متعلق به قرن چهارم هـ. ق. (قرن دهم م.) باشد. کلیسای «سنت تدیوس» که مردم محلی به آن قره کلیسا می‌گویند، در

۱. آثار عظیم قبرستان گوی مسجد که در سال ۱۳۷۷ در جریان خاکبرداری به منظور احداث مجتمع تجاری در کنار این مسجد به دست آمده است مؤید آثار مربوط به اواخر هزاره دوم ق. م. می‌باشد (م.).

۲. برای اطلاعات بیشتر نک: دهقان، علی، ۱۳۴۸؛ (سرزمین زردشت) رضاییه، انتشارات ابن سینا، تهران (م.).

اینجا آرامگاه سنت تدیوس قرار دارد. بخشی از این کلیسا (یعنی انتهای شرقی) مربوط به قرن چهارم ه.ق. (قرن دهم م.) است. بخش اعظم این کلیسا بعد از زلزله سال ۱۳۱۸ تجدید بنا شده و در قرن ۱۳ ه.ق. (۱۹ م.) به نحو چشم‌گیری توسعه یافته بود. حکومت وقت ایران در آن زمان امیدوار بود که اگر به صومعه سنت تدیوس به وجه شایسته‌ای رونق بخشد، این منطقه می‌تواند به کانون مسیحیت مبدل شود؛ اما زمانی که شرایط سیاسی این امیدها را به یأس مبدل کرد، حکومت ایران نیز کار ساخت‌وساز را در قرن نوزدهم ناتمام گذاشت. با این همه، این کلیسا یکی از زیباترین کلیساهای ارامنه است. کلیسای قابل ذکر دیگر، صومعه استپانوس در کنار رودخانه مرزی ارس است. قدمت بخشهایی از این کلیسا به قرون سوم/چهارم ه.ق. (نهم/دهم میلادی) بر می‌گردد، اما قدمت بخش عمده ساختمان فعلی آن مربوط به قرون دهم/یازدهم ه.ق. (شانزدهم-هفدهم م.) است. این اثر شواهد جالبی از تعاملات و تأثیرات متقابل هنر مسیحی و اسلامی را در آن دوره نشان می‌دهد [۴۰]. تأثیر ارامنه در معماری ایران در طرح دروازه ورودی بازار شهر خوی به وضوح نمایان است. احتمال می‌رود در قرن سیزدهم ه.ق. (نوزدهم م.) زمانی که دیوارهای شهر را عریض‌تر می‌کردند تا به صورت استحکامات «فرانسوی» درآورند، سنگ‌کاران ارمنی این دروازه را ساخته باشند؛ زیرا کاربرد رجهای سنگ به صورت یک‌درمیان به رنگهای مختلف، از ویژگیهای سنگ‌کاری ارامنه است.

زیباترین اثر معماری و هنر ناب دوره صفوی در آذربایجان بقعه کاشیکاری شده شیخ صفی، مؤسس سلسله صفوی، و بنای مجاور آن در اردبیل است که به منظور نگهداری مجموعه چینی‌های سلطنتی ساخته شده بود.^۱ تعداد کم بناهای مربوط به دوره‌های صفوی و قاجار در آذربایجان این احساس را بوجود می‌آورد که این منطقه در قرن یازدهم ه.ق. (هفدهم م.) و قرون بعدی پیشرفت و شکوفایی فرهنگی چندانی به خود ندیده است. پس از آنکه دولت مرکزی پایتخت را از تبریز انتقال داد، آذربایجان به منطقه‌ای دور افتاده و تابعه تبدیل شد و تمامی استعدادهای هنری ایران به پایتختهای بعدی یعنی قزوین، سپس اصفهان و در نهایت به تهران کشیده شدند.

راههای تجاری آذربایجان از دیرباز بسیار حائز اهمیت بودند. بطلمیوس جغرافیدان یونان باستان مسیر بعضی از آنها را ترسیم کرده است. در نتیجه رشد اقتصادی در قرون وسطی، تجارت بین‌قاره‌ای به ویژه در مسیر جاده ابریشم که در مسیر شرق به غرب از منطقه آذربایجان عبور می‌کرد، افزایش می‌یابد. با آنکه در ایران در مجموع تلاش چندانی برای بهبود وضعیت راهها صورت نمی‌گیرد، اما احداث پل و کاروانسرا ضروری و اجتناب‌ناپذیر بود.

۱. در سالهای اخیر مقالات و کتب متعددی پیرامون معرفی آثار صفویان در آذربایجان به نگارش در آمده است (م.).

چندین پل بر روی رود ارس ساخته شده است. بقایای پل متعلق به دوره قاجار (قرن نوزدهم) در جاده تبریز به باکو و پلی در خدافرین که احتمالاً مربوط به دوره صفوی است (قرن هفدهم م)، در شرایط نسبتاً خوبی قرار دارند (نک: شماره ۱۸ مجله AMI ۱۹۸۵). همچنین از آثار نسبتاً سالم دیگر، شیب‌راهه محصور پلی است که در غرب جلفا در مسیر تبریز به ایروان بر روی رود ارس ساخته شده است. این پل نیز به احتمال فراوان مربوط به دوره صفوی است. در شرق ماکو نیز پلی که دارای کتیبه ارمنی است، کاملاً سالم باقی مانده است. همچنین می‌توان به پل قدیمی در نزدیکی تبریز و پل دیگری در نزدیکی آذرشهر نیز اشاره کرد. پل دیگری نیز که به قیز کورپوسی معروف است بر روی رودخانه قزل‌اوزن^۱ در نزدیکی میانه احداث شده است. ویژگی خاص این پل این است که در کتیبه‌ای که بر روی آن نقر شده، تاریخ اتمام بنای پل به سال ۸۸۸ هـ.ق. (۱۴۸۴ م.) نوشته شده است [۴۱]. تعیین قدمت پلهای فاقد کتیبه دشوار است، اما در کل به نظر می‌رسد اکثر پلهای قدیمی سالم یا بقایای آنها متعلق به دوره قاجار (قرن ۱۹) و تعداد اندکی از آنها نیز متعلق به دوره صفوی (قرن ۱۷) می‌باشند.

در آذربایجان بر خلاف مناطق واقع در اطراف صحرای مرکزی ایران، یعنی دشت کویر، و مناطقی که در امتداد جاده‌های کویری قرار دارند، تعداد کاروانسراها چندان زیاد نیست. در جاده اصلی مسیر ایروان، جلفا، مرند، تبریز و میانه تا قزوین و تهران چندین کاروانسرا و نیز پلهای جلفا و قافلان‌کوه در دوره صفوی و قاجار ساخته شده‌اند. مابین جلفا و مرند بقایای دروازه کاشیکاری شده کاروانسرای وجود دارد که متعلق به دوره تیموری (قرن ۱۴-۱۵ میلادی) است [۴۲]. اکثر کاروانسراهای آذربایجان به سبک صحنی (ایوان‌دار) ساخته شده‌اند و دارای چهار ایوان هستند. این شیوه رایج‌ترین سبک معماری کاروانسراها در ایران محسوب می‌شود. در جاده‌هایی که در مسیرهای کوهستانی از مرز عبور کرده و وارد ترکیه می‌شوند، به ویژه جاده تبریز، خوی و وان، کاروانسراهایی وجود دارند که به طور کامل مسقف هستند. در حوالی جاده تبریز به اهر نیز نمونه‌ای از این کاروانسراها دیده می‌شود. این کاروانسرا به عنوان سرپناهی برای مسافران در برابر برف و باران ساخته شده و به همین دلیل فاقد حیاط بود. تمامی اتاقها و اصطبلهای این کاروانسرا نیز به همدیگر راه داشتند و همگی دارای سقف گنبدی بودند.

در آذربایجان تعداد زیادی قلعه متعلق به قرون وسطی یافت شده است که به طور عمده در مناطق کوهستانی قرار دارند. بسیاری از آنها بر روی بقایای قلعه‌های پیش از اسلام ساخته شده‌اند. کارکرد این قلعه‌ها نظارت و حفاظت از خطوط ارتباطی، مزارع کشاورزی و اداره شهرها و قصبه‌ها بود. برخی از این قلعه‌ها، نظیر قیزقلعه‌سی در بالای قیز کورپوسی، از پاره‌ای از خصوصیات معماری برخوردار است که نشان می‌دهد

۱. نگارنده در متن اصلی به اشتباه سفیدرود آورده است (م.).

اسماعیلیان آنها را به منظور برقراری ارتباط میان قلعه مرکزی خود در الموت در شمال غرب قزوین و پایگاه‌های خارجی خود در سوریه بنا نهاده بودند.

مطالعات و تحقیقات بسیاری باید در زمینه باستان‌شناسی آذربایجان از دوره ماقبل تاریخ تا دوره‌های اخیر صورت گیرد. ناامنی جاده‌ها پس از جنگ‌های [جهانی] و پیامدهای ناشی از آن، برای دهه‌های متمادی فعالیت باستان‌شناسان را در این منطقه متوقف ساخت.

در جریان تلاش‌های مشترک بین المللی، کاوش‌های امیدوار کننده و بررسی‌های گسترده‌ای مابین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۷۸ م. در آذربایجان طرح‌ریزی و اجرا شد. اما حوادث سیاسی سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ م) ایران روند این فعالیتها را به طور مقطعی با وقفه مواجه ساخته است.^۱

توضیحات:

کتاب‌نامه در خلال متن ارایه شده است. در مورد دوره پیش از اسلام به:

L. Vanden Bergh, Bibliographie analutique de l'archéologie de l'Iran ancien, Leiden, 1979, and supplément 1, 1978-1980, Leiden, 1981.

و در مورد دوره اسلامی به گزارش بررسی‌ها در

Archäologische Mitteilungen aus Iran, N.S.1, Berlin, 1968

و جلد‌های بعدی مراجعه شود. همچنین نک: کارنگ، آثار باستانی آذربایجان، ج اول: آثار ابنیه تاریخی شهرستان تبریز، تبریز ۱۳۵۱ ش (۱۹۷۲) و ترابی طباطبایی، آثار باستانی آذربایجان، ج دوم: آثار ابنیه تاریخی شهرستان اردبیل، ارسباران، خلخال، سراب، مشکین شهر، مغان، تبریز، سال ۲۵۳۵ برابر با ۱۳۵۵ هـ ش. (۱۹۷۶ م.).

۱. البته همچنان که در صفحات قبلی نیز اشاره گردید، پس از انقلاب و با تأسیس سازمان میراث فرهنگی در سال ۱۳۶۵ فعالیت‌های سازمان‌یافته‌ای در این منطقه از سوی هیئت‌های داخلی صورت گرفته و نتایج آنها در صور مختلف منتشر و ارایه شده است... قدر مسلم این فعالیتها پس از انتشار مقاله حاضر بوده و نویسنده نیز طبعاً به آنها اشاره نکرده است (م.).

1. Pauly-Wissowa, II, col. 2150.
 2. Cave Exploration in *Iran* 1949, Philadelphia. 1951.
 3. Survey Report in *Iran* 14, 1976, p.154.
 4. C.A. Burney, "Excavations at Yanik Tepe, North west-Iran." *Iraq* 23, 1961, pp. 138ff.
 5. R.H. Dyson, "Hasanlu 1974. The Ninth century BC Gateway" in proceeding of the 3rd Annual symposium on Archaeological Research in Iran 1974. Tehran, 1975, PP. 179 ff. I.E. Reade, "Hasanlu. Gilzanu and Related Considerations," *AMI* 12, 1979, pp. 175 ff, and Supplement pp. 46 ff.
 6. P.E. Pecorella and M. Salvini, *Fra to Zagrose urmia: Ricerche storiche ed archeological nell' Azerbaigian Iraniano*, Ro, 1984.
 7. Vanden Berghe, *OP. Cit.* nos, 1964 - 70, 1973, 2240 - 5.
 8. W.Kleiss and S.Kroll, *AMI* 12, 1979, pp. 27 ff.
 9. Idem, *AMI*, N.S. 8, 1975, pp. 15 ff.
 10. Lippert, "Die Osterreichischen Augrabungen am kordlar - Tepe in Persisch - west aserbeidschan (1971-78)," *AMI* 12, 1979, pp. 103 ff.
 11. C.A Burney, "The fifth season of Excavations at Haftvan Tappeh: Proceedings of the 4th Annual symposium on Archaeological Research in Iran 1975," Tehran, 1976, pp. 257 ff.
 12. T. Burton - Brown, "Goy tepe," in *Excavations in Iran*, the British contribution, Oxford, 1972, pp. 9-10.
 13. H. de Morgan, "Recherches au Talyche persan," in *MDAP* VIII, 1905, pp. 251 ff.
 14. T. Cuyler Young, "The Chronology of the Late Third and Second Millennium in Central Western Iran as Seen from Godin Tepe" *American Journal of Archaeology*, 73, 1969, pp. 287 ff.
 15. E.F. Schmidt. *Persepolis I*. Chicago. 1953
 16. R. H. Dyson, "Architecture of the Iran I period at Hasanlu in western Iran and Its Implications for Theories of Migration on the Iranian Plateau." In *Le Plateau iranien et Asie Centrale*, Paris, 1977, pp. 155 ff.
 17. Kleiss and Kroll "Vermessene Urartaische Platze in Iran (West Azerbaijan) und neufunde (stand der Forschung 1978)." *AMI* 12, 1979, pp. 183 ff.
 18. Van den Bergh, *op. Cit.*, nos. 2217 - 40 and 4278 - 300; On sangan also *Istanbuler Mitteilungen* 18, 1968, pp. 1 ff.
 19. Ch. Burney, "Excavations at Haftvan Tepe 1969," *Iran* 10, 1972, pp. 127 ff.
 20. Pecorella and Salvini, *Fralo Zagros e l' Urmia*, pp. 215 ff.
 21. O.W. Muscarella, "Excavations at Agrab Tepe, Iran," *The Metropolitan Museum Journal* 8, 1973, pp. 47 ff.
 22. W. Kleiss, *AMI*, N.S. 9, 1976, pp. 36 ff., The inscription has been published by M. Salvini, *AMI*, N.S. 10, 1977, pp. 125 ff. And in Pecorella and Salvini, *op.cit.*, pp. 77. f.
 23. Kleiss, *Istanbuler Mitteilungen* 18, 1968, pp. 1 ff.
 24. Kleiss and Kroll, *AMI* 12, 1979, pp. 195 ff.
۲۵. همان، ص ۲۲۱.
26. W. Kleiss, *Zendan-I Suleimani Die Bau Werke*, Wiesbaden, 1971.
 27. Godard, *LeTresor de Ziwiye (Kurdistan)*, Haarlem, 1950, p.136.
 28. H. von Gall, "Zuden'Medischen' felsgrabern in Nordwestiran and iragi kurdestan," *Archaologischer Anzeiger*, 1966, pp. 20 ff.

29. R. and E. Naumann, "Takht-I Suleiman," in *Katalog der Aus stellung Munchen 1976*, p. 26.
30. Kliess, *AMI*, Nm S.6, 1973, pp. 163 ff.
31. R. and E. Naumann, *op. cit.*, p.11.
32. Kleiss, *AMI*, N.S.6, 1973, pp. 163 ff.
33. Geography, ed. F.W. Wilberg, VI, 2, Essendiae, 1838-45, p.393.
34. *BSOAS* 9, 1943-46, p.262
35. W. Hinz, "Das Sasanidische Fiesrelief von Salmās," *Iranica Antiqua* 5, 1965, pp. 148 ff.
36. *ibid*, nos. 2266-67
37. R. Naumann, "Die Ruinen von Tacht-e Soleiman und Zendan-e Suleiman und Umgebung," in *Fuhrer zu archäologischen Plätzen in Iran II*, Berlin, 1977. D. Huff, "Recherches archeologiques a Takht-I Suleiman, Centre religieux Yayal Sassanide," *Comptes rendus de l'Académie des inscription et belles lettres*, 1978, pp. 774 ff.

۳۸. برای اطلاعات کامل در مورد معماری دوره اسلامی، نک:

39. *Survey Persian Art I-Ix*, London 1938; XIV, New York and Tehran 1967; XV, Tehran, 1977.

برای گزارشهای این بررسی نک:

Kleiss in *AMI*, N.S. 2-6, 1969-73.

R. and E. Naumann, "Takht-I Suleiman," pp. 43 ff. , 61 ff.

۴۰. برای گزارش بررسیهای کلیساهای ارمنی در آذربایجان، نک:

AMI, N.S.2, 1969, pp. 8 ff. ,12, 1979, pp. 361 ff.

در مورد کلیسای تادئوس، نک:

*Documenti di architettura Armena*4, Milan, 1973.

و در مورد کلیسای استپانوس نک: همو، ۱۹۸۰ ص ۱۰.

41. Kleiss, *AMI* 16, 1963, pp. 363 ff.
42. Kleiss, *AMI*, N.S.5, 1972, pp. 53-3.

بررسی شمال غرب ایران، سال ۱۹۷۱*

استوارت سوئینی

* Swiny, S. 1975, "Survey In North-West Iran, 1971," in *East and West*, pp. 77-96.

بررسی شمال غرب ایران، سال ۱۹۷۱

نگارنده در اواخر بهار و اوایل تابستان سال ۱۹۷۱ م به همراهی همسر خود به بررسی محوطه‌های باستانی شمال غرب ایران پرداخت. هزینه این بررسی از طریق بورس تحقیقاتی «مؤسسه مطالعات ایران» انگلستان تامین می‌شد.

حوزه این بررسی مناطق کردستان و جنوب شرقی آذربایجان و تقریباً محدوده شهرهای همدان، میاندوآب، بیجار و زنجان را در بر می‌گرفت. سابقاً اعضای اداره کل باستان‌شناسی ایران و هیئتهای باستان‌شناسی خارجی بخشهایی از این حوزه را در حدود ۲۵ هزار کیلومتر مربع شناسایی کرده بودند [۱].

ثبت محوطه‌های مربوط به نیمه اول هزاره اول ق.م. به ویژه عصر آهن III عمده‌ترین هدف بررسی حاضر بود. انتظار می‌رفت بررسی حاضر اطلاعاتی را در خصوص فرهنگ قلمرو ماننا که در سالنامه‌های آشور نو اشارات مکرری به آن شده است، فراهم آورد [۲]. در محدوده مورد مطالعه ۹۳ محوطه ثبت شد، اما به دلیل محدودیت زمانی و وسعت بسیار زیاد حوزه مورد مطالعه، باید از بسیاری از موارد کم‌ارزش چشم‌پوشی می‌کردیم. علی‌ای حال، اکنون ما تصویری در دست داریم که در نهایت ما را به دستیابی به شناخت بهتری از تطور فرهنگی مناطق مرکزی شمال غرب ایران قادر می‌سازد.

این منطقه که مشرف بر کوه سهند است، شامل سلسله جبال نسبتاً پراکنده‌ای است که در جهت شرق به غرب مابین رشته‌کوه‌های زاگرس و البرز کشیده شده‌اند. حتی امروزه نیز رفت‌وآمد در این منطقه به دشواری انجام می‌شود. تنها مورد استثنا، دره پهن‌اور و حاصلخیز زنجان است که مرز قراردادی و کریدور جغرافیایی را شکل داده و فلات ایران را به روسیه متصل می‌کند. در منتهی‌الیه شمال غربی این دره کوه بزقوش واقع است. بزقوش کوهستان مرتفعی است که سبب منحرف شدن راههای مواصلاتی به دریاچه ارومیه و دریای خزر می‌شود. رودخانه ابهر که به سمت قزوین جریان می‌یابد، از طرف جنوب دشت زنجان را آبیاری می‌کند. از طرف شمال نیز رود زنجان، از شاخه‌های رود قزل‌اوزن، وظیفه آبیاری این دشت را بر عهده دارد. تراکم اندک محوطه‌ها در این دره حاصلخیز با توجه به موقعیت سوق‌الجیشی آن تعجب‌انگیز به نظر می‌رسد.

شبکه پیچیده دره‌هایی که در جنوب و غرب زنجان قرار دارند، متعلق به حوضه آبگیر رود قزل‌اوزن هستند. اگر چه این منطقه از حیث کشاورزی غنی است، در دوران باستان استقرارهای بسیار کمی در آن شکل گرفته و تعداد اندک محوطه‌های ثبت‌شده نیز مبین همین واقعیت است. اما دره رود سنجاس در جنوب زنجان از این قاعده مستثنی مانده است.

قسمت جنوبی منطقه مورد مطالعه پوشیده از تپه‌ماهورهای مواجی است که سرحد شمالی دشت همدان را تشکیل می‌دهند. همچنان که انتظار می‌رفت، در این منطقه حاصلخیز محوطه‌های بسیار زیادی وجود داشت. حوضه آبگیر رودخانه زنجان که به طرف انتهای جنوبی دریاچه ارومیه پایین می‌رود، سلسله‌ای از دره‌های کوهستانی غنی را شامل می‌شود. اغلب این دره‌ها به علت کوهستانی بودن منطقه به طور کامل از یکدیگر جدا هستند. محوطه‌های معروفی از قبیل تخت سلیمان، زندان سلیمان و زیویه در این منطقه قرار دارند. که در حفاری‌های آنها آثار فرهنگی بسیاری به دست آمد.

علی‌رغم حاصلخیزی مطلوب دره قزل‌اوزن در یتگی کند، بنا بر علل نامعلوم هیچ تپه فرهنگی در این دره دیده نمی‌شود. تبیین علت این امر بر اساس مبانی جغرافیایی و انسانی صرف دشوار است. به علاوه، به نظر نمی‌رسد این تپه‌ها به طور کامل با رسوبات و گل‌ولای مدفون شده باشد، زیرا در سایر دره‌های شمال غرب ایران (آذربایجان) تپه‌های مربوط به دوره نوسنگی در حاشیه رودخانه قزل‌اوزن همچنان پابرجا هستند و چنین مسئله‌ای در آنها دیده نمی‌شود.



برای سهولت و سودمندی کار، سفالهای یافت شده را به هفت گروه تقسیم می‌کنیم [۳]:

۱. سفال عصر نوسنگی با شاموت کاه

الف. سفال حاجی فیروز

ب. سفال دالما

ج. سایر سفالهای عصر نوسنگی

۲. سفال عصر مس با شاموت کاه و شن

الف. سفال مربوط به گودین VI

ب. سایر سفالهای عصر مس

۳. سفال عصر مفرغ

الف. سفال دوره‌های اولیه ماورای قفقاز II و III

ب. سفال منقوش

ج. سفال گودین III

۴. سفال عصر آهن I و II

۵. سفال عصر آهن III

الف. سفال دوره ماد

ب. سفال سبک زیویه

ج. سفال مثلثی

۶. سفال دوره اشکانی

۷. سفال دوره اسلامی

لازم به ذکر است که در بحث زیر، از شرح کامل سفالهای شاخص متعلق به گونه‌های سفالی شناخته شده که در مناطق لایه‌نگاری شده در کاوشهای علمی یافت شده‌اند، اجتناب می‌کنیم.

۱. سفال دوره نوستگی با شاموت کاه

۱- الف. سفال دوره نوستگی حاجی فیروز

عدم وجود مطالب منتشره در خصوص تپه حاجی فیروز، که محوطه شاخص این گونه سفالی است، کار شناسایی این گونه را دشوار می‌سازد. از این رو، شواهد مربوط به وجود استقرارهای حاجی فیروز در یک محوطه، عطف به نگارنده، باید مقید و مشروط باشد.

نوعی سفال خشن با پوشش گلی نخودی و صیقلی که حاوی مقادیر بسیار زیادی شاموت کاه است، در بسیاری از تپه‌ها از جمله «بیگ‌اوباسی» (تپه ۷۷) واقع در جنوب بوکان در دره زرينه‌رود، تپه صلوات‌آباد^۱ [۴] و احتمالاً دوئینه تپه (تپه ۱۲) واقع در سواحل رود قزل‌اوزن (شکل ۱: شماره‌های ۱، ۲، ۳) به دست آمد. شکل لبه ظروف بیگ‌اوباسی از نوع برگشته، قرقره‌ای و یا نیشگونی ساده است. در زیر لبه برگشته یکی از این ظروف، تزئینی به شکل نوار مارپیچ دیده می‌شود که با انگشت ایجاد شده است. این تکه‌های سفالی هم از حیث فرم و هم از حیث جنس سفال شباهت بسیار زیادی به نمونه‌های به دست آمده از لایه VII گودین دارند [۵]. در بخش شرقی منطقه مورد مطالعه اثری از این گونه سفالی به دست نیامد. همچنین در میان سفالهای حاجی فیروز هیچ نوع سفال منقوشی ثبت نشد.

۱- ب. سفال عصر نوستگی دالما

سفالهای شاخص دالما در سراسر منطقه به وفور یافت می‌شود. این گونه سفالی به ویژه در محوطه‌های متعددی در دره زرينه‌رود شناسایی گردید. مهم‌ترین این محوطه‌ها، «تپه سالکاماس» (تپه ۳۵)، است که با مقادیر معتدلی از ظروف سفالی که عمدتاً سفالهای دالمای صیقلی و قرمز رنگ بودند، پوشیده شده بود. از میان نمونه‌های متعدد مشاهده شده، تعداد بسیار اندکی از تکه‌های سفالی تزئینات‌کننده دارند (شکل ۱: شماره‌های ۴ و ۵) و تنها یکی از آنها منقوش است (شکل ۱ شماره ۶). نمونه‌های مشابه برخی از تکه‌های ظریف‌تر این سفالها، در میان مجموعه سفالهای تپه سیلک I دیده می‌شود.

۱. نام اصلی این تپه صلوات‌آباد است که نگارنده به دلیل ناآشنایی با منطقه آن را سلامت‌آباد ذکر کرده است (م).

شواهد مربوط به استقرارهای دالما در درّه رود سجاس و درّه بیجار و مناطق مجاور آن به دست آمد. در میان سفالهای دالما که از پیر گورگر (تپه ۶۳) در حوالی سرچشمه‌های رود سجاس یافت شده‌اند، دو تکه سفال با شاموت کاه دیده می‌شوند که شباهت بسیار زیادی با بعضی از سفالهای سه گابی [۶] دارند (شکل ۱: شماره های ۷ و ۸). در روی یکی از این تکه‌ها تعدادی خطوط موازی وجود دارد که با زاویه مؤرب به خط ضخیمتری وصل می‌شوند. این نقوش قهوه‌ای رنگ بر روی زمینه کرمی ظرف ایجاد شده‌اند (شکل ۱: شماره ۷). بر روی تکه دیگری نیز نقوشی به شکل خطوط منحنی ضخیم به صورت هاشورهای متقاطع به رنگ خرمایی بر روی زمینه آجری رنگ نقاشی شده است.

اگر چه تنها چندین تپه کم ارتفاع دشت زنجان را از درّه رود سجاس جدا می‌کند، در دشت زنجان ظروف دالمای شاخصی یافت نشد.

۱- ج. سایر سفالهای دوره نوسنگی

از حیث سبک سفال، قدمت سفالهای ظریف را با مقادیر بسیار زیاد شاموت کاه و پوشش قرمز و صیقلی می‌توان به دوره قدیمی، یعنی دوره نوسنگی، منسوب کرد. این سفالها در هشت محوطه (تپه ۶، تپه ۳۱، تپه ۳۲، تپه ۳۹، تپه ۶۵، تپه ۶۶، تپه ۸۳ و تپه ۸۸) به ثبت رسیده و اغلب از نظر اندازه کوچک‌تر هستند و از حیث رنگ با سفالهای دالما تفاوت دارند. با این حال، سفالهای دالما همچنان شباهت‌های زیادی با این ظروف در شمال غرب ایران (آذربایجان) دارند.

در محوطه‌ای در درّه زرينه‌رود (تپه ۳۴) تعدادی سفال منقوش که تا آن زمان ثبت نشده بود، به دست آمد [۷]. بر روی یک تکه سفال صیقلی، نقوشی به صورت خطوط ضخیم به رنگ قهوه‌ای به صورت موازی با خطوط جناغی دیده می‌شود (شکل ۱: شماره ۹). تکه سفال دیگری نیز با حلقه‌هایی به رنگ قهوه‌ای روشن بر روی سطح مات سفال تزئین شده است (شکل ۱ شماره ۱۰). خمیر هر دو تکه سفال به رنگ خاکستری است. در تپه‌ای نیز که ۴۰ متر قطر داشت و ارتفاع انباشته‌های فرهنگی آن در بالاترین قسمت ۳/۵ متر بود، تعدادی سفال منقوش دالما با پوشش گلی قرمز کشف شد. با توجه به مساحت کم این محوطه می‌توان حدس زد که سفالهای دالما و سفالهای ناشناخته دیگر موجود در آن تقریباً معاصر هم هستند.

در بیگ‌اوباسی (تپه ۷۹) مقادیر زیادی از تکه‌های متعلق به بدنه ظروف سفالی یافت شد. این سفال‌ها متعلق به دیگها و کاسه‌های زاویه‌دار صیقلی و به رنگ روشن با لایه نازکی از پوشش گلی کرمی می‌باشد و وجود کاه در آنها به روشنی قابل رؤیت است. نمونه‌های تقریباً مشابه این تکه‌های سفالی به همراه همان ظروف در گودین VI و شاید V دیده می‌شود.

۲. سفال عصر مس با شاموت کاه و شن

۲-الف. عصر مس

سفالهای شاخص ظریف با شاموت کاه، پوشش گلی کرمی و صیقلی در تپه‌ای در بیجار (تپه ۲۳)، و دره‌های زرینه‌رود (تپه ۴۵) و رود سجاس (تپه ۱۱ و ۵۶) [۸] یافت شد (شکل ۱: شماره‌های ۱۱ و ۱۲). این سفالها را از حیث گونه‌شناختی می‌توان به دو نوع سفالهای عادی و ظریف تقسیم کرد. این سفالها که به رنگ کرمی تا صورتی هستند، در بیشتر موارد خوش‌پخت و دارای مغز کاملاً اکسیده شده می‌باشند. محل شکستن آنها به صورت خطوط صاف است. بر اثر سوختن کاه در هنگام پخت، لکه‌هایی در روی پوشش گلی کرمی رنگ سفالها ایجاد شده است. تمامی تکه‌ها تقریباً تا حد جلا به دقت صیقل داده شده‌اند. اگر این تکه‌ها حاوی شاموت کاه نبود، متمایز کردن آنها از ظروف معمولی عصر آهن زیویه بسیار دشوار بود. تنوع چندانی در فرم‌های ظروف دیده نمی‌شود. دیگهای سفالی بلند با کناره‌های نسبتاً مقعر و لبه‌های قرقره‌ای تخت فرمهای سفالی غالب می‌باشند (شکل ۱: شماره‌های ۱۱ و ۱۲). این سفالها در مناطق لایه‌نگاری شده - از قبیل بیجار و تپه ۱۱ - همواره در کنار سفالهای خشنی که حاوی شاموت کاه و پوشش گلی قرمز بودند و عموماً پخت چندان خوبی نداشتند، یافت می‌شدند (شکل ۱: شماره‌های ۱۳ و ۱۴).

توزیع این دو گونه سفالی از لحاظ زمانی نشان می‌دهد که نزدیک‌ترین نمونه‌های مشابه آنها در لایه‌های جدید گودین VI [۹] در قالب سفالهای خشن با پوشش گلی قرمز و ظروف ظریف با پوشش گلی نخودی و سفید یافت شده است. اثری از سفالهای منقوش «عبید» که در فاز قدیم گودین VI و قسمتهایی از منطقه ارومیه به ویژه در «پسیدیهلی»^۱ و حسنلوی VIII متداول بود، به دست نیامد.

۲-ب. عصر مس؟

در یک محوطه در دره زرینه‌رود (تپه ۸۳) واقع در جنوب شرقی زیویه، سفالهای عادی با شاموت کاه به دست آمد که هنوز به طور قطعی شناسایی نشده‌اند. برخی از این تکه‌های سفالی پوشش گلی کرمی رنگ دارند، اما هیچ یک از آنها صیقلی نیستند. در میان این تکه‌ها، فرمهای سفالی بسیار متعددی به دست آمده که کاسه‌هایی با کناره‌های مقعر و لبه نیشگونی ساده (شکل ۲: شماره ۳)، دیگهایی با لبه پَخ (شکل ۲: شماره ۴) و ظروف بسیار زیاد دیگری با لبه‌های ساده تخت از آن جمله است. خمیر، پرداخت نهایی و فرم‌های این سفالها تا حدودی شبیه ظروف یافت‌شده از لایه مربوط به دوره «اوروک» در گودین V است [۱۰].

۱. نام محلی این تپه پسیدیهلی بوده که به دلیل اشتباه مترجمان فارسی در برگرداندن آن از متون انگلیسی به پیزدلی تغییر یافته است.

پسیدیهلی ظاهراً به معنای «جزای» و نام تپه‌ای است که در دشت سولدوز قرار دارد (م.).

۳. سفال عصر مفرغ (هزاره سوم و دوم ق.م.)

۳-الف. سفال دوره‌های اولیه استقرارهای ماورای قفقاز

در پانزده محوطه که به طور منظم در سراسر منطقه مورد مطالعه توزیع شده بودند، نشانه‌هایی از استقرارهای عصر مفرغ قدیم به دست آمد. در سیزده مورد از آنها سفالهای خاکستری یا سیاه صیقلی مربوط به دوره‌های I و II یانیق تپه [۱۱] یافت شد. دو محوطه دیگر قبرستان بود و در قبرهای سنگی آنها تنها سفال نخودی به دست آمد.

اخیراً برخی پیشنهاد کرده‌اند که فرهنگ «یانیق» [۱۲] دوره‌های I و II حوزه بررسی حاضر را باید به دوره‌های ماورای قفقاز قدیم II و III منسوب کنیم [۱۳]. در مقاله حاضر همین گاهنگاری را به کار گرفته‌ایم. با این حال، از آنجا که در خصوص تمایز دوره‌های ماورای قفقاز قدیم II و III در شمال غرب ایران (آذربایجان) اجماع نظر وجود ندارد و ماهیت اشیای به دست آمده در جریان بررسی نیز نمی‌تواند در این زمینه گرهگشا باشد، در این مقاله این دو دوره را از همدیگر متمایز نخواهیم کرد. ****

در تعداد زیادی از تپه‌ها (تپه‌های ۲۱، ۴۲، ۶۳، ۶۵، ۸۴) دسته (شکل ۲: شماره‌های ۵ و ۶) و تکه‌های سفالی گونه نخجوان یافت شد که دارای تزئینات کنده بودند (تپه‌های ۴۲ و ۶۵). در تپه ۴۲، علاوه بر سفالهای رایج دوره‌های ماورای قفقاز قدیم II و III، تکه‌هایی با قسمتهای خارجی سیاه رنگ و قسمتهای داخلی با پوشش گلی قرمز، و یا قسمت بیرونی سیاه رنگ و قسمت داخلی نخودی رنگ با تزئیناتی به صورت طرحهای طولی به رنگ صورتی و قرمز به دست آمده است (شکل ۲: شماره ۷). سطح تمامی این سفالها صیقلی است. آیا این ظروف متعلق به دوره پایانی عصر مفرغ قدیم بوده و از این رو طلایه‌دار سبک سفالی منقوش متعاقب خود بودند؟

همچنین دو گروه از قبرهای سنگی (تپه‌های ۱۸ و ۵۷) یافت شد که پلان و طرز ساخت آنها کاملاً مشابه هم بود. سه تخته‌سنگ با تراش خشن در دو ضلع طولی و بالا و سنگهای کوچک‌تری نیز در دو ضلع عرضی این قبرها قرار داشت. تمامی قبرهای قابل رؤیت به طور کامل غارت شده بود و هیچ یک از سنگها در محل اصلی خود قرار نداشت. از قرائن موجود - یعنی اندازه تخته‌سنگها - چنین بر می‌آید که این قبرها، قبرهای انفرادی بودند و اندازه آنها در حدود ۲ × ۱ متر بود. در این بررسی هیچ قبر متعلق به دوره‌های ماورای قفقاز قدیم II و III یافت نشد، و این مسأله می‌تواند حایز اهمیت باشد. با این حال، خمیره، فرم و طرحهای تزئینی تکه‌های سفالی و نیز یک دیگ سالم یافت شده از تپه ۱۸، مشابه ظروف مربوط به این دوره‌هاست. با تطبیق این یافته‌ها با اشیایی که گفته می‌شود از یک قبر سنگی در ارنیس واقع در سواحل شمال غربی دریایچه وان

۱. عنوان دیگری که برای این دوره استفاده می‌شود کورامارس می‌باشد که در حال حاضر مصطلح تر است (م.).

[۱۴] یافت شده‌اند، قدمت عصر مفرغ قدیم برای این ظروف بیش از پیش تقویت می‌شود. تعداد زیادی از نمونه‌های منتشر شده این اشیاء [۱۵] که به شکل دیگهای گود با گردنه‌های دراز و لبه‌های چهار گوش هستند، کاملاً شبیه ظرف سالمی است که از تپه ۱۸ یافت شده و دارای دسته‌ای سوراخ‌دار و چهار برآمدگی می‌باشد که به صورت قطری دو به دو در برابر هم قرار گرفته‌اند. همچنین در قبرستان تپه ۱۸ اشیای مفرغ یا مسی وجود داشت که در میان آنها تعداد زیادی ستاره مشابه نمونه‌های کشف شده از تپه گیان IV و V [۱۶] به چشم می‌خورد. قبرهای سنگی متعلق به همین دوره در «الار» واقع در جمهوری ارمنستان کشف شده است [۱۷]. در تپه صلوات‌آباد (تپه ۸۴) ظروف نخودی از جمله یک دسته نخجوانی (شکل ۲: شماره ۶) به همراه تکه‌های سفالی مربوط به ظروف دوره‌های ماورای قفقاز قدیم II و III به ثبت رسید.

۳- ب. ظروف منقوش

ظروف منقوش صیقلی مربوط به افقهای سفالی متنوع در سیزده محوطه یافت شد. شناسایی این ظروف از طریق تطبیق با مجموعه سفالهای کشف شده که به مقدار بسیار ناچیز و در نواحی مختلف پراکنده شده‌اند، دشوار است.

به طور کلی، ظروف منقوش را از حیث گونه‌شناختی می‌توان به عصر مفرغ منسوب کرد. این ظروف در مجموعه سفالهای عصر مس و عصر آهن در شمال غرب ایران غیرمعمول است.

انواع سفالهای یک‌رنگ و دورنگ در مناطق بوکان و مهاباد به وفور یافت می‌شود (تپه‌های ۳۳، ۴۳، ۷۹، ۸۰، ۸۲) (شکل ۲: شماره‌های ۸ تا ۲۰). تکه‌ای از این گونه سفالی در مناطق شرقی‌تر در دره قزل‌اوزن یافت شد (شکل ۲: شماره ۲۰). این گونه سفالی حاوی شاموت شن و پخت مناسب است و فرم‌های آن از کاسه تا خمره‌های ذخیره‌سازی را شامل می‌شود. لبه کاسه‌ها به صورت برگشته، نیشگونی، سه گوش و یا تخت است. رنگ سیاه مستقیماً بر روی خمیر نخودی تا صورتی رنگ سفالها افزوده شده است. تزئینات این سفالها نیز طرحهایی به صورت دواير و لوزیهای متحدالمرکز (شکل ۲: شماره ۱۲) و لوزیهای موازی و متقاطعی است که در قسمت انتهایی به یکدیگر چسبیده و به طور موازی در حالت افقی یا عمودی در گرداگرد ظرف کشیده شده‌اند (شکل ۲: شماره‌های ۱۴ و ۱۵).

متأسفانه هیچ نمونه‌ای از این سفالها در بافتهای لایه‌نگاری شده یافت نشده است. در شمال مهاباد شکاف بزرگی در جریان حفر یک کانال آبیاری در روی تپه کوچکی ایجاد شده بود که مقادیر زیادی از سفالهای دورنگ مورد بحث حاضر در آن یافت شد [۱۸]. در این تپه این سفالها در کنار دیگهای سفالی سالمی قرار داشتند که قدمشان به طور قطع مربوط به دوره‌های ماورای قفقاز قدیم II و III بود. این عامل اخیر هر اندازه هم غیرقطعی باشد، نشانگر قدمت عصر مفرغ قدیم و نه دوره عصر مفرغ جدید است.

تکه‌های سفالی مربوط به دیگه‌هایی که از تپه‌های ۸۰ و ۸۲ (شکل ۲ شماره‌های ۱۴ و ۱۹) یافت شده‌اند، اندکی با سایر ظروف دورنگ این منطقه تفاوت دارد. سطح سفالها صاف‌تر و خمیر آنها ظریف‌تر است و در تزئینات آنها طرح‌های تزئینی گیان IV دیده می‌شود [۱۹]. هر چند این سفالها فاقد شمایل تصویری و صیقل هستند، نقش‌مایه‌های تزئینی و طیف رنگهای آنها با ظروف دورنگ مکشوفه از هفتون تپه VI [۲۰] و گوی تپه D [۲۱] که هر دو متعلق به فرهنگ «قزل و انک» [۲۲] هستند، مرتبط می‌باشد.

با توجه به پرداخت نهایی، تزئین و کیفیت این سفالها، به نظر می‌رسد با دو سبک سفالی مجزا و یا با مراحل قدیم (تپه ۲۱، ۳۳ و ۴۳) و جدید (تپه ۷۹، ۸۰ و ۸۲) یک سبک سفالی واحد سروکار داریم. در مناطق اطراف بیجار و در دره‌های تاتائو و زرینه‌رود (تپه ۱۲، ۲۹، ۳۱) گونه‌ای از سفالهای فاقد صیقل و حاوی شاموت شن به دست آمد که تا آن زمان ناشناخته بود (شکل ۳: شماره‌های ۱، ۲، ۳). رنگ خمیر این سفالها نخودی تا نخودی مایل به صورتی است. تمامی تکه‌های سفالی مربوط به لبه سفالها متعلق به دیگه‌های سفالی کوچک با جداره‌های نازک و دارای لبه‌های نیشگونی هستند. نقوشی به رنگهای سیاه، خرمایی و یا قرمز بر روی سطح فاقد پوشش در تمامی سفالها به کار رفته است. این نقوش که در اطراف سطح بیرونی ظروف دیده می‌شود، به صورت طولی و شامل لوزیها و مثلثهایی با هاشورهای متقاطع یا توپر است. در برخی از موارد نیز این طرحها با خطی عمودی از یکدیگر جدا شده‌اند. این نقش‌مایه‌ها توسط خطوط رنگی ضخیمی به صورت افقی به اشکال متنوعی تقسیم می‌شوند.

تنها سفال قابل مقایسه با سفالهای حسنلوی VII که در جریان این بررسی به دست آمد، در تپه بزرگی در دره زرینه‌رود (تپه ۳۳) یافت شد.

در دو یا احتمالاً سه محوطه (تپه ۴۳، ۸۲، ۹۳۳) نوعی ظرف معمولی با شاموت شن و تزئینات سیاه رنگ با اشکال هندسی به دست آمد (شکل ۳: شماره‌های ۴، ۵، ۶). خمیر غیرمعمول قهوه‌ای و قرمز این سفالها شاخص است. موتیف‌های تزئینی این سفالها عموماً صلیبهای سنت آندرو، خال و دوائر متحدالمرکزی است که به طور نامنظم ترسیم شده‌اند.

از تپه ۸۸ واقع در ۲۰ کیلومتری شمال شرق رزان در مسیر جاده تاکستان به همدان، تکه سفال متعلق به ظرف سفالی خشنی یافت شد که حاوی شاموت شن و سطح صیقلی قرمز رنگ بود. بر روی این تکه سفال نوارهای جالبی از خطوط سیاه موازی وجود داشت (شکل ۳: شماره ۷). این تکه سفال با اشیای به دست آمده از سگزآباد [۲۳] که اکنون برای مطالعه در دسترس می‌باشد، شباهتی ندارد.

۳-ج. سفالهای گودین III

اگر پایان دوره قدیم ماورای قفقاز III را اندکی پس از سال ۲۰۰۰ ق.م. فرض بگیریم، در این صورت تا رسیدن به عصر آهن قدیم با خلائی حدوداً هفتصد ساله مواجه خواهیم بود که در شمال غرب ایران (آذربایجان) با حسنلوی ^{۲۴}V، هفتوان V، و قبور متعلق به عصر آهن در گودین تپه و خورونین مقارن است [۲۵]. گودین III (حدود ۲۰۰۰ تا ۱۳۵۰ ق.م.) و حسنلوی VI (حدود ۱۸۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م.) دو منبع اطلاعاتی عمده در خصوص قسمتهای مرکزی شمال غرب ایران در عصر مفرغ جدید به شمار می‌روند. بحثی که در زیر می‌آید، بر پایه اطلاعات به دست آمده از این دو محوطه است.

تکه‌های سفالی یافت‌شده در تپه‌های منطقه بوکان (تپه‌های ۷۹، ۸۲، ۸۳) و تپه صلوات‌آباد (تپه شماره ۸۴) متعلق به سبک متداول ظروف منقوشی هستند که به راحتی قابل شناسایی می‌باشند (شکل ۳: شماره‌های ۸، ۹ و ۱۰). این سفالها چرخ‌ساز و حاوی شاموت شن و عموماً دارای پوشش گلی کرمی هستند و تمامی آنها از پخت بسیار خوبی برخوردارند. سطح این سفالها پرداخت شده است، اما فاقد صیقل می‌باشد. از نوع تکه‌های سفالی مشخص می‌شود که دیگ، فرم غالب سفالی و لبه‌های ساده نیشگونی نیز شیوه رایج در ساخت لبه آنها بوده است. تزئین سفالها نیز شامل موتیف‌های هندسی متقاطع یا موازی است که در اغلب موارد به صورت مثلث یا لوزیهای می‌باشد که با خطوط ضخیم‌تری کنده شده‌اند. این اشکال نیز با نوارهای ضخیم منقوش که در گرداگرد ظرف کشیده شده، به صورت اشکال متنوعی درآمده‌اند. رنگ آنها نیز سیاه یا سیاه و خاکستری تا ارغوانی تیره و در تمامی موارد مات است. در روی تکه سفال مکشوفه از تپه ۸۳ (شکل ۳ شماره ۹)، بر سر راه جاده اصلی بیجار به سقز، لوزی هاشورخورده‌ای در زیر یک خط افقی معلق وجود داشت و در یک طرف آن تصویر تجریدی پرنده‌ای نقش بسته بود. این سفال شباهت بسیار زیادی به سفالهای معمولی منقوش گودین تپه III و گیان II، III و IV دارد.

طبق تعریفی که دایسون از ظروف منقوش حسنلوی VI [۲۶] و سفالهای یافت‌شده از دینخواه تپه ارایه می‌کند، می‌توان تشابهاتی نیز مابین آنها و سفالهای به دست آمده در جریان بررسی حاضر متصور شد.

۴. ظروف عصر آهن I و II

تحلیل و طبقه‌بندی اشیای مربوط به عصر آهن I و II – یعنی تکه‌های سفالی – که در جریان بررسی حاضر به دست آمد، دشوار است. سفالهای عصر آهن I و II تقریباً به طور کامل مشابه همدیگر بودند و از این رو تقسیم‌بندی آنها تنها زمانی میسر می‌شد که فرم‌های شاخص این ظروف یافت شود. از آنجا که این امر در جریان بررسیها محقق نگردید، تصمیم بر آن شد که آثار متعلق به هر دو دوره را با یکدیگر ادغام کنیم.

در پی کشف سفالهای متعلق به عصر آهن I و II در حسنلو در آذربایجان، گودین تپه در جنوب و خورون-چندر در شرق، عدم وجود آثار متعلق به استقرارهای عصر آهن قدیم در منطقه مورد بررسی که مرکز آن مابین این سه محوطه قرار داشت، عجیب به نظر می‌رسید.

سفال شاخص خاکستری و صیقلی عصر آهن I و II در هجده محوطه وجود داشت. در میان این یافته‌ها لبه‌های برگشته ساده، دسته‌های عمودی (تپه‌های ۶۶ و ۸۴)، پایه‌های پاستونی (تپه ۳۱) و پایه‌های (کف) تخت به چشم می‌خورد. در این بررسی غیر از شواهد عینی در خصوص استقرارهای معاصر عصر آهن در منطقه، اطلاعات جدید چندان زیادی به دست نیامد. با این حال، باید به محوطه خاصی اشاره کنیم. این محوطه، تپه شماره ۴۷، شامل مجموعه‌ای از قبرهای سنگی است که در شمال بیجار یافت شده است. اکثر قبرهایی که به صورت غیرقانونی حفاری شده بودند، از تخته‌سنگهای بسیار بزرگی ساخته شده‌اند. ابعاد قبرها در حدود $2 \times 1/5$ متر است و تخته‌سنگهای بالایی آنها در حدود ۱ متر پایین‌تر از سطح کنونی زمین قرار دارد. اشیای به دست آمده از قبرها شامل جامهای ظریف با پایه‌های پاستونی متعلق به عصر آهن I، «استکان» و تکه‌هایی از اشیای متنوع از جنس مفرغ هستند که برخی از آنها بنا به گفته روستائیان محلی متعلق به یک دیگ بسیار بزرگ و یک سه‌پایه بودند.

۵. ظروف عصر آهن III

مجموعه سفالی متعلق به عصر آهن III در شمال غرب ایران (آذربایجان) (حدود ۷۵۰ تا ۶۰۰ ق.م.) انواع مختلفی از فرم‌ها و سفالها را در بر می‌گیرد. پاره‌ای از گرایشات ذاتی در سفالگری این دوره به روشنی قابل رؤیت است که در قالب فرم‌های متداول ظروف، و به میزان کمتر به ویژه در ظروف ظریف شاخص، در شیوه‌های معمول پرداخت نهایی سطح سفالها تبلور یافته است.

در میان اشیای متعلق به عصر آهن III که در جریان بررسی حاضر یافت شد، مقدار تکه‌های سفالی مربوط به کاسه‌ها در مقایسه با تکه‌های مربوط به سایر فرم‌های سفالی بسیار بیشتر است. این ارجحیت [یعنی تمایل به ساخت کاسه] در سفالهای متعلق به عصر آهن III مکشوفه از باباجان، زیویه و آلتین تپه دیده می‌شود [۲۷]. کاسه‌هایی با لبه‌های برگشته (شکل ۴: شماره ۷) تخت (شکل ۴: شماره ۱)، نیشگونی، به‌داخل برگشته (شکل ۴: شماره ۳)، قرقره‌ای و مؤرب و کاسه‌های زاویه‌دار گل‌لاله‌ای (شکل ۴: شماره‌های ۸ تا ۱۵) فرم‌های سفالی بسیار متداولی در عصر آهن III هستند. سطح نمونه‌های ظریف‌تر اعم از سفالهای حاوی پوشش گلی قرمز، ظروف منقوش یا ظروف نخودی فاقد نقش عموماً صیقلی است. سراسر این منطقه از ماکو تا همدان و زنجان تا سقز دارای سه سبک سفالی شاخص است و هر سبک دارای سفالهای شاخص خاص خود می‌باشد. وجود این ویژگیهای اختصاصی برای هر یک از این سبکها، در تحلیل آثار کشف شده بسیار مفید بود.

یک: ظروف صیقلی قرمز رنگ متعلق و مرتبط با اورارتوها، در امتداد سواحل غربی دریاچه ارومیه به سمت جنوب تا میاندوآب گسترده می‌شود. علی‌رغم وجود کتیبه‌های اورارتویی در منطقه کوه ساوالان (سبلان) در شمال شرقی تبریز، ظروف متعلق به این اقوام در سواحل شرقی دریاچه ارومیه ثبت نشده است [۲۸]. با کشف کتیبه‌های تاش‌تپه و قلاتگاه، وجود استقرارهای اورارتویی - یا حداقل حضور آنها - در دره اشنویه و حوالی میاندوآب از نقطه‌نظر باستان‌شناختی و کتیبه‌خوانی محرز شده است [۲۹]. پیدا نشدن سفال حاوی پوشش گلی قرمز اورارتویی در جریان بررسی حاضر بسیار عجیب و تأمل‌برانگیز است [۳۰].

۵-الف

دو: در کاوشهای محوطه‌های عمده متعلق به مادها، یعنی گودین‌تپه، نوشیجان و باباجان [۳۱]، توالی ظروف سفالی شاخص مربوط به دوره مادها دیده می‌شود. به علاوه، مادها نوعی آجر تولید می‌کردند که از اندازه و یکدستی آنها به راحتی قابل تشخیص است [۳۲]. تکه‌های متعلق به سفالهای رایج دوره ماد که مربوط به کاسه‌هایی با لبه‌های برگشته، نیشگونی و قرقره‌ای هستند، در سه محوطه در شمال جاده همدان به تاکستان یافت شدند [۳۳]. در شمالی‌ترین این محوطه‌ها، (تپه ۶۵) واقع در دره رزان، در حفاریهای غیرقانونی روستاییان محلّی بقایای بنای وسیعی از آجر پدیدار شده بود. این بنا شباهت بسیار زیادی به بناهای نوشیجان و گودین II دارد.

موقعیت جغرافیایی این محوطه‌ها بسیار حایز اهمیت است. به نظر می‌رسد این محوطه‌ها سرحد شمالی گسترش سفال و مصالح ساختمانی مادها از نوع نمونه‌های به‌کاررفته در نوشیجان بوده‌اند [۳۴].

۵-ب

سه: یانگ سفالهای مکشوفه از زیویه را بر اساس کیفیت خمیر آنها به پنج گروه تقسیم کرده است [۳۵]. گونه‌های نخودی رنگ و فاقد نقش ظروف عادی و ظروف ظریف بسیار شاخص هستند. همچنین فراوانی نمونه‌های مربوط به این گونه‌ها در مقایسه با سایر گونه‌های سفالی زیویه، به استثنای ظروف عادی مات، بیشتر است [۳۶]. استفاده مکرر از تزئینات کنده مشابه به نمونه‌های موجود بر روی ظروف عادی و ظریف، کار تشخیص سفالهای زیویه را آسان‌تر می‌کرد. بر روی این سفالها موتیف‌های شطرنجی و طرحهایی به صورت مثلثهای موازی یا متقاطع بسیار متداول است.

سفالهای مشابه ظروف زیویه در یازده محوطه ثبت شد. در یکی از این محوطه‌ها که بر روی تپه‌ای در چند کیلومتری جنوب بناب و مشرف بر محل تلاقی دره‌های میاندوآب و مراغه واقع است، مقادیر بسیار زیادی از این گونه سفالی یافت شد (تپه ۳۲). اغلب این سفالها از نوع خشن یا عادی هستند (شکل ۴: شماره‌های ۱، ۲، ۴ و ۷)، اما یک تکه متعلق به کاسه گل‌لاله‌ای و تکه دیگری با تزئین کننده نیز از همان تپه به

دست آمد (شکل ۳: شماره ۱۱). این محوطه قلعه کوچکی با موقعیت سوق الجیشی و قابل مقایسه با زیویه است. در ۴۰ کیلومتری جنوب غربی زنجان در روی تپه‌ای (تپه شماره ۶) واقع در اوزون‌دره، ظروف ظریف نقش‌کنده (شکل ۳: شماره ۱۳) یافت شد. تکه‌های سفالی شاخصی نیز از سه محوطه واقع در دره‌هایی در جنوب و جنوب غربی کریدور زنجان به دست آمد (تپه‌های شماره ۶۱، ۷۲ و ۹۲). هیچ یک از سفالهای مکشوفه از دشتهای زنجان و تاکستان وجه تشابه بارزی با سفالهای زیویه ندارد. در دو محوطه در مسیر جاده بیجار به همدان (تپه ۶۷ و ۸۴) سفالهایی از نوع سفالهای زیویه یافت شد (شکل ۴: شماره‌های ۳، ۵، ۶، ۸). از جمله آنها سر شکسته اسبی (۹) است که احتمالاً متعلق به دسته حیوانی شکل بوده است (شکل ۳: شماره ۱۲). در محوطه‌های متعدد مجاور زیویه آثار استقرارهای عصر آهن III به دست آمد. یکی از این محوطه‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا روستاییان محلی از این محوطه تعدادی خشت خشک شده در ابعاد مشابه (۳۴ × ۳۴ × ۹ سانتی متر) با خشتهای آفتاب پخت موجود در زیویه یافته بودند [۳۷]. همچنین در همین محوطه تخته‌سنگهای مرمر بسیار زیادی (۴۳ × ۲۶ × ۴ سانتی متر و ۵۲ × ۳۹ × ۸ سانتی متر) یافت شد. یکی از روستاییان نیز از آنجا سر اسب کوچکی (به طول ۸ سانتی متر) از جنس گل پخته یافته بود که سبک بسیار جالبی داشت (شکل ۳: شماره‌های ۱۴، ۱۵، ۱۶؛ شکل‌های ۱۴، ۱۵، ۱۶). این سر اسب، به ویژه حالت لگام و پوزه و سبک اجرای چشمها و گوشهای آن، نمونه‌های کاملاً مشابهی در میان آثار متعلق به دوره آشور نو دارد. این سر اسب احتمالاً در اصل به تقلید از تزئینات سواره‌های دوره آشور نو، پُر کوچکی نیز در سوراخ میان گوشهای خود (به قطر ۴ میلیمتر) داشت (شکل ۳: شماره ۱۶؛ شکل ۱۶).

متأسفانه، تنها تعداد بسیار اندکی از سفالهای متعلق به گونه سفالهای زیویه در حفاریها و بررسیهای علمی محوطه‌های لایه‌نگاری شده به دست آمده است. با این حال، تشابهات سبکی موجود میان زیویه و سایر محوطه‌های مربوط به عصر آهن III، به ویژه حسنلوی IIIB، برای تاریخ‌گذاری زمان ساخت مجموعه زیویه در نیمه اول قرن هفتم ق.م. کافی است [۳۸]. تاریخ پایان استقرار این محوطه هنوز مشخص نشده است.

۵- ج. ظروف مثلثی

ظروف ظریف صیقلی با تزئینات منقوش که در منطقه بوکان به وفور یافت می‌شود، در ده محوطه ثبت شد (شکل ۴: شماره‌های ۸ تا ۱۵). تمامی تکه‌های مربوط به سفالهای ظریف، به استثنای دو تکه، متعلق به کاسه‌های گل لاله‌ای است. این سفالها به «ظروف مثلثی» [۳۹] معروف است و تاکنون به طور عمده در حسنلوی IIIB، فلاتگاه و زیویه در ایران و وان [۴۰] و آلتین تپه [۴۱] در ترکیه کشف شده است. شباهتهایی میان ظروف مثلثی و سفالهای مکشوفه از گیان I، یانیق تپه (دوره‌های جدید)، روستای هخامنشی I [۴۲] و باباجان I دیده می‌شود. با این وجود، به نظر می‌رسد ظروف مثلثی موجود در منطقه بوکان گونه‌ای فرعی در

داخل حوزه سفالی بزرگ‌تری بودند. در اثبات این ادعا به دو مدرک می‌توان استناد کرد. نخست اینکه، ظروف مثلثی موجود در گیان، یانیق‌تپه، روستای هخامنشی و باباجان فاقد صیقل و همچنین خشن‌تر هستند. دوم اینکه، به‌رغم آنکه این دو مجموعه سفالی تقریباً معاصر همدیگرند، تقلید از فرم‌های سفالی یکدیگر در آنها به‌ندرت دیده می‌شود. در منطقه بوکان مقدار معتابه‌ی از ظروف مثلثی به شکل کاسه دیده می‌شود، اما اثری از این کاسه‌ها به ویژه کاسه‌های گل‌لاله‌ای در باباجان I و II [۴۳]، گیان I و روستای هخامنشی I به چشم نمی‌خورد.



بدیهی است سبکهای سفالی اورارتویی، مادی و زیویه به دلیل شباهتهای سبکی و زمانی خود، حداقل در بخشهایی از عصر آهن III معاصر هم بوده‌اند. حوزه سفالی زیویه، که حدود ۲۰۰۰۰ کیلومتر مربع را در بر می‌گیرد، مابین قلمرو اورارتوها و مادها واقع است. به نظر نمی‌رسد این منطقه که از لحاظ کشاورزی غنی و منطقه بسیار مناسبی برای پرورش اسب بود، عاری از سیطره سیاسی بوده باشد. شواهد لازم برای قضاوت درباره صحت و سقم عاری بودن این منطقه از سیطره سیاسی را می‌توان در منابع ادبی مربوط به آن دوره جستجو کرد. در پی کشف کتیبه تاش‌تپه که در آن به اشغال قلمرو مانناها به دست دولت اورارتو اشاره شده است، دلایل مستدلی برای تعیین موقعیت مکانی دولت ماننا در منطقه جنوب دریاچه ارومیه به دست آمد. اخیراً محققان بحث ماننای بزرگ را مطرح ساخته‌اند و سرحدات آن را در جنوب تا دره زرينرود و در شمال در امتداد سواحل شرقی دریاچه ارومیه تا کوه سهند تعیین کرده‌اند [۴۴]. جدیدترین اظهارنظر در خصوص موقعیت ماننا از سوی لوین مطرح شده است [۴۵]. وی در فصلی از کتاب خود که به دولت ماننا اختصاص داده است به بررسی تمامی اطلاعات موجود می‌پردازد و به وجه مستدلی اعلام می‌کند که قلمرو دولت ماننا در جنوب دریاچه ارومیه بوده است. به زعم لوین مرز شمالی دولت ماننا که مرز مشترک با اورارتوها بود در منطقه‌ای در حوالی میان‌دوآب قرار داشت. وی مرز جنوبی را نیز مرز مشترک با پارسوا در حوزه دریاچه زریبار می‌داند. لوین اشاره‌ای به مرز مشترک این دولت با دولت ماد که احتمالاً در جنوب غربی ماننا واقع بود، نکرده است. به اعتقاد لوین در غرب نیز مانناها بخشهای مرکزی و جنوبی کردستان را در تصرف خود داشتند. اما وی در خصوص مرز شرقی دولت ماننا به دلیل کمبود اطلاعات اظهار نظر نکرده است. عدم وجود اتحاد سیاسی در داخل دولت ماننا بحث بسیار مهم دیگری است که لوین به آن می‌پردازد. به نظر می‌رسد دولت ماننا اتحادیه‌ای از بخشهای نیمه‌متحدی بود که در مقطعی نیز به صورت خودمختار عمل

می کردند. با این حال، بر مبنای آنچه در منابع ادبی نوشته شده است، پیش از پیدایش دولت ماد، مانناها دولت مقتدری داشتند که از حیث قدرت با شاهنشاهی اورارتو برابری می کرد.

در مقام نظر، سفالهای مربوط به پایان حسنلوی IV تا دوره هخامنشی — یعنی دوره زمانی حدوداً ۲۵۰ ساله — معاصر با دولت مانناست. سفال از شاخصهای بسیار مهم در تغییر و تحول فرهنگی است، اما به دلیل کمبود کاوشها در محوطه های لایه نگاری شده مربوط به خود ماننا نمی توانیم در باره فرهنگ مادی مانناها به طور قطع اظهار نظر کنیم.

به طور کلی، نقشه ای که لوین از سرزمین اصلی مانناها ترسیم می کند، با محدوده شناخته شده توزیع جغرافیایی سفال زیویه که تنها استثنای قابل ذکر آن حوزه دریاچه زریبار است، همخوانی دارد. البته باید اشاره کرد که سفال زیویه در غرب و جنوب غربی جاده همدان، بیجار و سقز یافت نشده است [۴۶]. با توجه به کاستی موجود در خصوص انتشار گزارش بررسیهای باستان شناسی این منطقه، تبیین نظری این ناهمگونی فاحش دشوار است. کریدور زنجان مانع آشکاری است و در واقع مرز شرقی توزیع سبک سفالی زیویه را مشخص می کند. زنجیره محوطه های دوره مادی در جنوب شرق می تواند نشانگر مرز دولتهای ماننا و ماد در قرن هفتم ق.م. باشد. قلعه ای که در جنوب بناب (تپه ۳۲) قرار دارد، می توانست عامل مؤثری در حفاظت و کنترل بخش شمال غربی قلمرو ماننا باشد. محوطه استقرار معروف زیویه در صلوات آباد (تپه ۸۴) نیز می توانست با توجه به موقعیت سوق الجیشی خود نقش مشابهی را در بخش جنوبی ایفا کند.

پیش از این اشاره کردیم که ظروف مثلثی منطقه بوکان دارای کیفیت بسیار بالایی هستند و در میان ظروف ظریف زیویه نمونه های بسیار مشابه به این ظروف دیده می شود. به علاوه، در زیویه تعدادی از تکه های سفالی شاخص این گونه سفالی به دست آمده است. در مقام فرضیه مقدماتی، ظروف مثلثی بوکان را می توانیم به یکی از نواحی نیمه خود مختار دولت ماننا منسوب کنیم و بدین ترتیب منشأ گونه شاخصی از ظروف ظریف را که شباهت بسیار زیادی با سفالهای ظریف زیویه دارد مشخص سازیم. تعیین منشأ ظروف مثلثی به ویژه کاسه های گل لاله ای مکشوفه از آلتین تپه، وان و تیلکی تپه [۴۷] دشوار است. آیا این گونه سفالی از شمال غرب ایران (آذربایجان) به این مناطق وارد شده است؟ آیا خود سفالگران این گونه سفالی را به اورارتو آورده اند؟ آیا ظروف مثلثی در منطقه وان نیز به صورت محلی تولید می شد؟ فرض اول با توجه به تکنیک و کیفیت هنری بسیار بالای ظروف مثلثی محتمل به نظر می رسد. بی شک، ظروف مثلثی به همراه ظروف ظریف زیویه و ظروف تپراق قلعه ظریف ترین سفالهای تولیدی ایران و ترکیه در عصر آهن III هستند. دانسته های ما از تاریخ شاهنشاهی اورارتو فرض دوم را تأیید می کند. اگر در منطقه جنوبی دریاچه ارومیه مردمانی ساکن بودند که به تولید ظروف مثلثی می پرداختند، برخی از این ساکنان احتمالاً در پی اشغال منطقه به دست

اورارتوها از آنجا رانده شده‌اند؛ همان کاری که آشوریان نیز کردند. فرض آخر، با توجه به وجود تعداد بسیار کم ظروف مثلثی در محوطه‌های اورارتویی، غیرمحمتمل به نظر می‌رسد. در خاتمه باید گفت در اثبات یکی دانستن سفال سبک زیویه و سفال مانناها مدارک مستدکی وجود دارد. این ادعا شاید ادعایی عجولانه و کلی به نظر برسد، اما باید آن را به عنوان فرضیه مقدماتی که بر پایه شواهد سفالی [۴۸] و مدارک گاهنگاشتی و جغرافیایی موجود استوار است بپذیریم. البته بدون شک صحت و سقم این ادعا در آینده و به ویژه پس از حفاری و انجام کاوشهای باستان‌شناسی در محوطه‌های لایه‌نگاری شده مشخص خواهد شد.

۶. سفالهای دوره اشکانی

شواهد بسیار اندکی از استقرارهای دوره اشکانی در محدوده بررسی حاضر وجود دارد که تکه‌های مربوط به «ظروف جلینگی» نه محوطه را شامل می‌شود [۴۹]. اشکانیان شواهد سفالی بسیار اندکی در محوطه‌های بررسی شده به جا گذاشته‌اند؛ مگر آنکه سفالهای تولیدی آنان تاکنون شناسایی نشده باشند. تعداد تکه‌های سفالی شاخص تنها به دو یا سه نمونه می‌رسد.

۷. سفالها و معماری دوره اسلامی

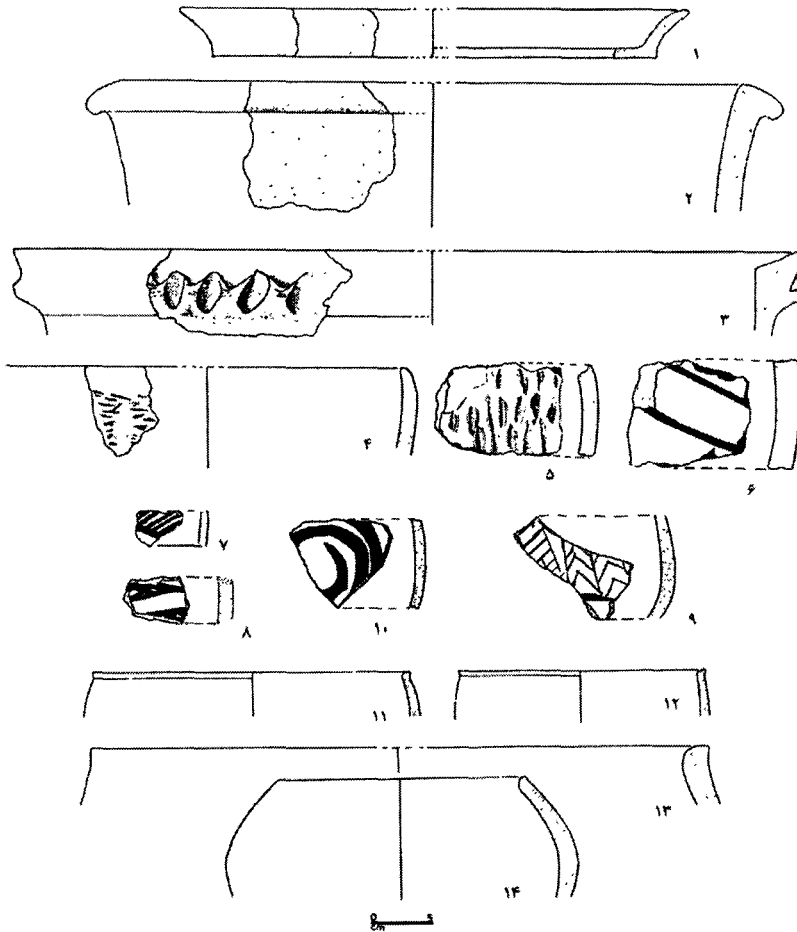
ظروف شاخص دوره اسلامی، به ویژه ظروف دوره سلجوقی در این منطقه به وفور یافت می‌شود. در بیش از نیمی از تپه‌های بررسی شده (در مجموع در ۶۴ تپه) شواهد استقرارهای اسلامی ثبت گردید. نمونه‌های نسبتاً زیادی از ظروف اسگرافیاتوی سلجوقی نیز در ۲۶ محوطه کشف شد.

قلعه‌های اسلامی متعددی در منطقه مورد بررسی وجود داشت که از میان آنها پشت دربند، خامچوغه و اندآباد [۵۰] استحکامات نظامی عمده‌ای به حساب می‌آمدند. عجیب است که دو قلعه اولی، یعنی پشت دربند و خامچوغه، در دره‌هایی دوردست و به فاصله بسیار زیاد از شهرها یا جاده‌های تجاری قرار داشتند. با توجه به این که این دو قلعه در بالای صخره‌های طبیعی مرتفع در فراز رودخانه‌های قزل‌اوزن و خامچوغه ساخته شده‌اند، شاید عامل تسخیرناپذیری اصلی‌ترین ملاک در انتخاب محل احداث آنها بوده است.

بر روی رودخانه قزل‌اوزن دقیقاً در شمال بیجار پل زیبایی با تپه طاق (قوس) احداث شده است. پهنای و مقاومت این پل به حدی است که ازاب و گاری نیز می‌تواند از روی آن عبور کند، اما انتهای پل را قصداً به نحوی ساخته‌اند که فقط امکان عبور حیوانات بارکش و افراد پیاده از آن میسر باشد.

تعدادی گنبد که احتمالاً مقبره می‌باشند، در منطقه کوچکی در ۵۰ کیلومتری جنوب غربی زنجان یافت شدند [۵۱]. اندازه و شکل این بناها شاید متفاوت باشد، اما از حیث معماری شباهت بسیار زیادی دارند [۵۲].

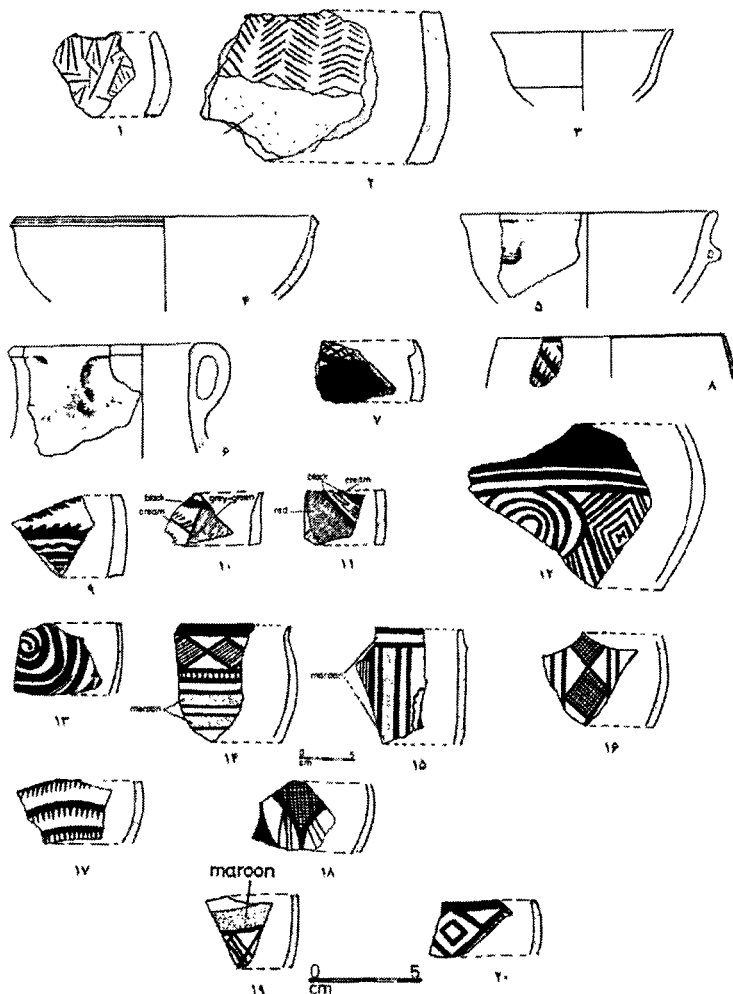
این مقبره‌های مدور و طاق‌دار دارای ورودی منفردی است که مشرف بر جنوب شرقی است. بر روی نیمه پایینی سنگی مقبره‌های روستاهای کوبین و کریمز، گنبد آجری به صورت دوپوش ساخته شده است. گنبد بیرونی مخروطی یا نوک‌تیز و گنبد داخلی نیم‌دایره است و از این رو فضای خالی بزرگی مابین دو قبه باقی می‌ماند. یک برج سنگی نیز با سبک معماری مشابه، البته با معماری نسبتاً نامنظم، در کنار جاده منتهی به دره سجاس قرار دارد. این گنبد اکنون به زیارتگاه تبدیل شده است.



شکل ۱

(۱) سفال عادی با شاموت کاه، مغز خاکستری-سیاه، پوشش گلی قرمزقهوه‌ای، لکه‌های سیاه ناشی از حرارت‌دهی، صیقلی. از تپه شماره ۷۹؛ (۲) سفال بسیار خشن با شاموت کاه، مغز خاکستری رنگ، پوشش گلی قرمزقهوه‌ای، صیقلی. از تپه شماره ۷۹؛ (۳) همانند شماره ۲؛ (۴) سفال خشن با شاموت کاه، مغز خاکستری رنگ، پوشش گلی قرمزقهوه‌ای، ابتدا صیقل کاری و سپس تزئینات مهرزده اضافه شده. از تپه شماره ۳۵؛ (۵) سفال بسیار خشن با شاموت کاه، به رنگ نخودی، مغز خاکستری، تزئینات مهرزده. از تپه شماره ۳۵؛ (۶) سفال بسیار خشن با شاموت کاه، مغز خاکستری، پوشش گلی کرمی رنگ یا پوشش طبیعی خود سفال، نقوش قهوه‌ای در سطح بیرونی، شیازهایی در سطح داخلی. از تپه شماره ۳۵؛ (۷) سفال عادی با شاموت کاه، به رنگ نخودی، مغز خاکستری، پوشش گلی کرمی، نقوش قرمزقهوه‌ای، صیقلی. از تپه شماره ۶۳؛ (۸) سفال عادی با شاموت کاه، به رنگ نخودی، مغز خاکستری رنگ، پوشش گلی نخودی که گاهی در جریان حرارت‌دهی به رنگ قرمز آجری در آمده، نقوشی به رنگ زرشکی، صیقلی. از تپه شماره ۶۳؛ (۹) سفال عادی با شاموت کاه، به رنگ خاکستری، نقوش قهوه‌ای به صورت خطوط ضخیم. از تپه شماره ۳۴؛ (۱۰) سفال عادی با شاموت کاه، مغز خاکستری رنگ، نقوش قهوه‌ای زایل شده. از تپه شماره ۳۴؛ (۱۱) سفال ظریف با شاموت کاه، به رنگ نخودی، پوشش گلی کرمی رنگ، با صیقل بسیار خوب. از تپه شماره ۱۱؛ (۱۲) همانند شماره ۱۱. از تپه شماره ۱۱؛ (۱۳) سفال خشن با شاموت کاه، به رنگ قرمزقهوه‌ای، مغز خاکستری رنگ، پوشش گلی قرمزقهوه‌ای یا پوشش طبیعی خود سفال، سطح بیرونی صیقلی. از تپه شماره ۱۱؛ (۱۴) همانند شماره ۱۳. از تپه شماره ۱۱.

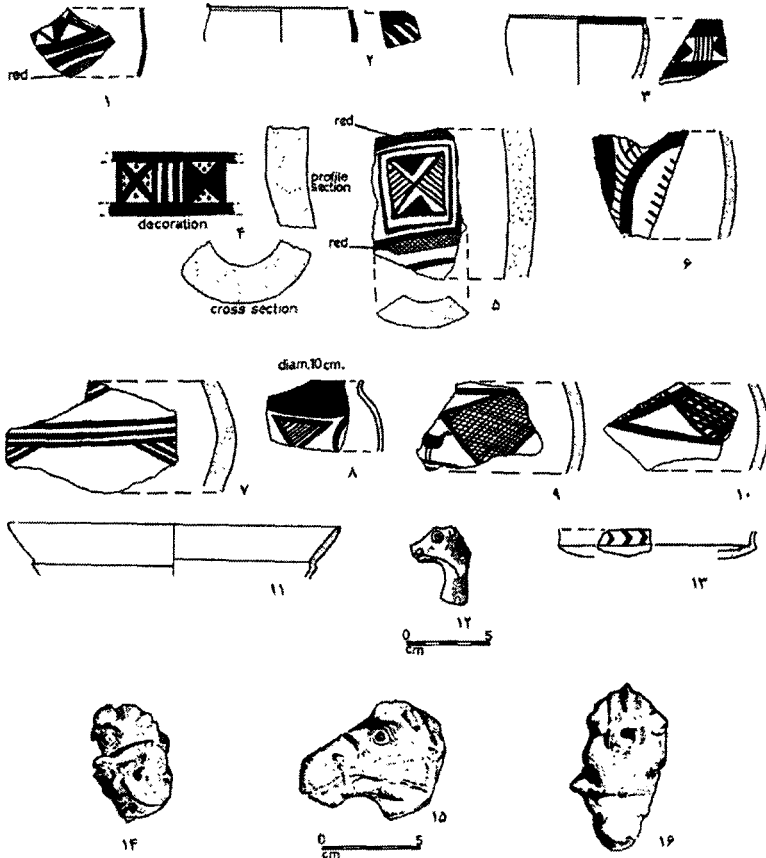
مقیاس ۱:۴ برای شماره‌های ۱ تا ۶ و ۱۱ تا ۱۴؛ ۱:۳ برای شماره‌های ۵ تا ۱۰



شکل ۲

(۱) سفال عادی با شاموت کاه، مغز خاکستری رنگ، تزئینات کنده، صیقلی. از تپه شماره ۵۶: (۲) سفال بسیار خشن با شاموت شن، مغز سیاه رنگ، سطح داخلی صیقلی با پوشش گلی قهوه‌ای رنگ، پوشش گلی بسیار ضخیم در سطح بیرونی بر روی تزئینات کنده چنانگی. از تپه شماره ۵۶: (۳) سفال عادی با شاموت شن، به رنگ قهوه‌ای، پوشش گلی کرمی رنگ. از تپه شماره ۸۳: (۴) همانند شماره ۳: (۵) سفال عادی با شاموت شن، مغز سیاه رنگ، سطح ظرف به رنگ سیاه‌خاکستری، صیقلی. از تپه شماره ۲۱: (۶) سفال خشن با شاموت شن، مغز سفال به رنگ خاکستری روشن، سطح سفال حاوی پوشش گلی یا احتمالاً پوشش طبیعی خود سفال به رنگ کرمی، صیقلی. از تپه شماره ۸۴: (۷) سفال عادی با شاموت شن، به رنگ نخودی، سطح بیرونی به رنگ سیاه، نقوشی به رنگ قهوه‌ای قرمز در داخل، صیقلی. از تپه شماره ۲: (۸) سفال ظریف با شاموت شن، پوشش گلی کرمی رنگ، نقوش سیاه رنگ‌باخته. از تپه شماره ۳۳: (۹) سفال عادی با شاموت شن، به رنگ قهوه‌ای روشن، پوشش گلی کرمی رنگ، نقوش سیاه رنگ‌باخته. (۱۰) سفال عادی با شاموت شن، پوشش گلی با تکنیک رزرو، نقوش سیاه. از تپه شماره ۳۳: (۱۱) سفال عادی با شاموت شن، به رنگ قرمز آجری، سطح سفال به رنگ کرمی، نقوشی به رنگ قرمز-قهوه‌ای و سیاه. از تپه شماره ۴۳: (۱۲) سفال عادی با شاموت شن، به رنگ نخودی، نقوشی به رنگ سیاه رنگ‌باخته. از تپه شماره ۷۹: (۱۳) سفال عادی با شاموت شن، به رنگ نخودی، نقوشی به رنگ ارغوانی-سیاه. از تپه شماره ۷۹: (۱۴) سفال ظریف با شاموت شن، به رنگ نخودی، نقوشی به رنگ سیاه و زرشکی. از تپه شماره ۸۰: (۱۵) همانند شماره ۱۴. از تپه شماره ۸۰: (۱۶) سفال عادی با شاموت شن، به رنگ خاکستری، نقوش سیاه رنگ. از تپه شماره ۸۰: (۱۷) همانند شماره ۱۶. از تپه شماره ۸۰: (۱۸) همانند شماره ۱۶. از تپه شماره ۸۲: (۱۹) سفال ظریف با شاموت شن، به رنگ نخودی، نقوش به رنگ سیاه و ارغوانی از تپه شماره ۸۲: (۲۰) سفال ظریف با شاموت شن، به رنگ نخودی، نقوش سیاه رنگ. از تپه شماره ۲۱

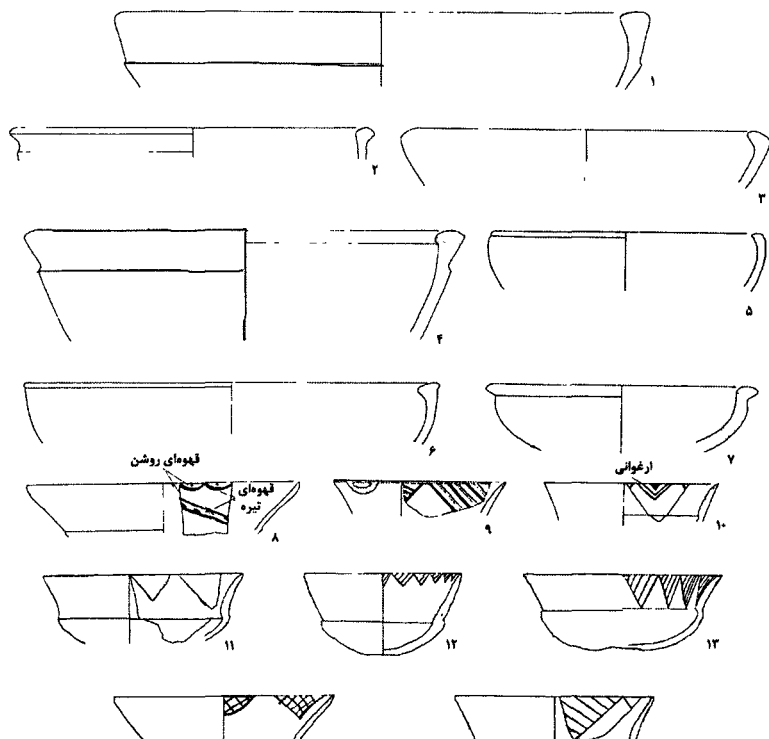
مقیاس ۱:۴ برای شماره‌های ۱ تا ۱۸ و ۱:۲ برای شماره‌های ۱۹ و ۲۰



شکل ۳: سفالهای حاوی شاموت شن

(۱) سفال ظریف، به رنگ نخودی، نقوش به رنگ سیاه زایل شده و نقوش قرمز رنگ. از تپه شماره ۱۲؛ (۲) سفال ظریف، به رنگ نخودی، نقوش سیاه رنگ. از تپه شماره ۲۹؛ (۳) سفال ظریف، به رنگ صورتی-نخودی، نقوش سیاه رنگ. از تپه شماره ۳۱؛ (۴) سفال عادی، به رنگ قهوه‌ای، مغز سفال خاکستری-سیاه، نقوش سیاه رنگ زایل شده. از تپه شماره ۴۳؛ (۵) سفال عادی، به رنگ قرمز-روشن، نقوش سیاه رنگ زایل شده. از تپه شماره ۳۳؛ (۶) سفال عادی، به رنگ قرمز-قهوه‌ای، نقوش سیاه رنگ. از تپه شماره ۸۲؛ (۷) (۸) سفال عادی، به رنگ روشن-خاکستری، پوشش گلی کرمی رنگ، نقوش به رنگ خاکستری-سیاه. از تپه شماره ۷۹؛ (۹) سفال عادی، به رنگ نخودی، پوشش گلی کرمی رنگ، نقوش به رنگ قرمز-قهوه‌ای. از تپه شماره ۸۳؛ (۱۰) سفال عادی، به رنگ نخودی، پوشش طبیعی سفال، نقوش به رنگ قرمز-قهوه‌ای. از تپه شماره ۸۴؛ (۱۱)؛ (۱۲)؛ (۱۳) سفال عادی، به رنگ نخودی، سطح بیرونی با صیقل بسیار خوب، تزئینات کنده. از تپه شماره ۶؛ (۱۴) سر اسب از جنس گل پخته، نمای جلو؛ (۱۵) همان، نیم‌رخ؛ (۱۶) همان، از نمای بالا

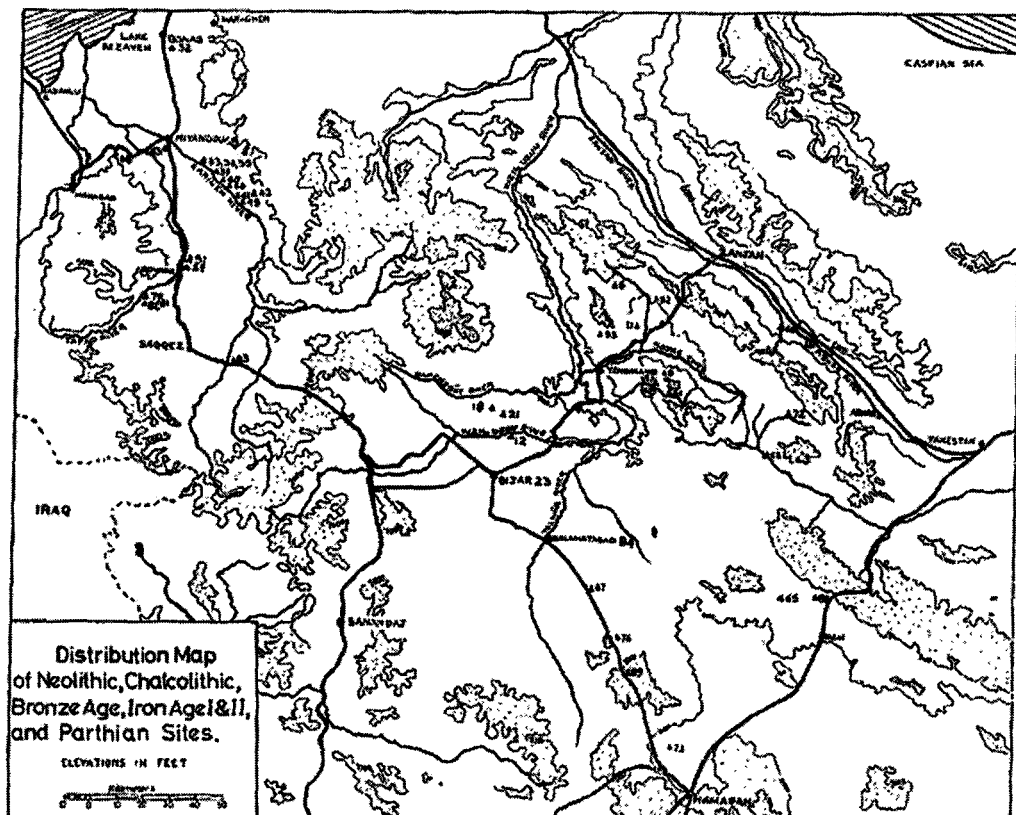
مقیاس ۱:۳ برای شماره‌های ۱ تا ۱۳؛ ۱:۱/۲۵ برای شماره‌های ۱۴ تا ۱۶



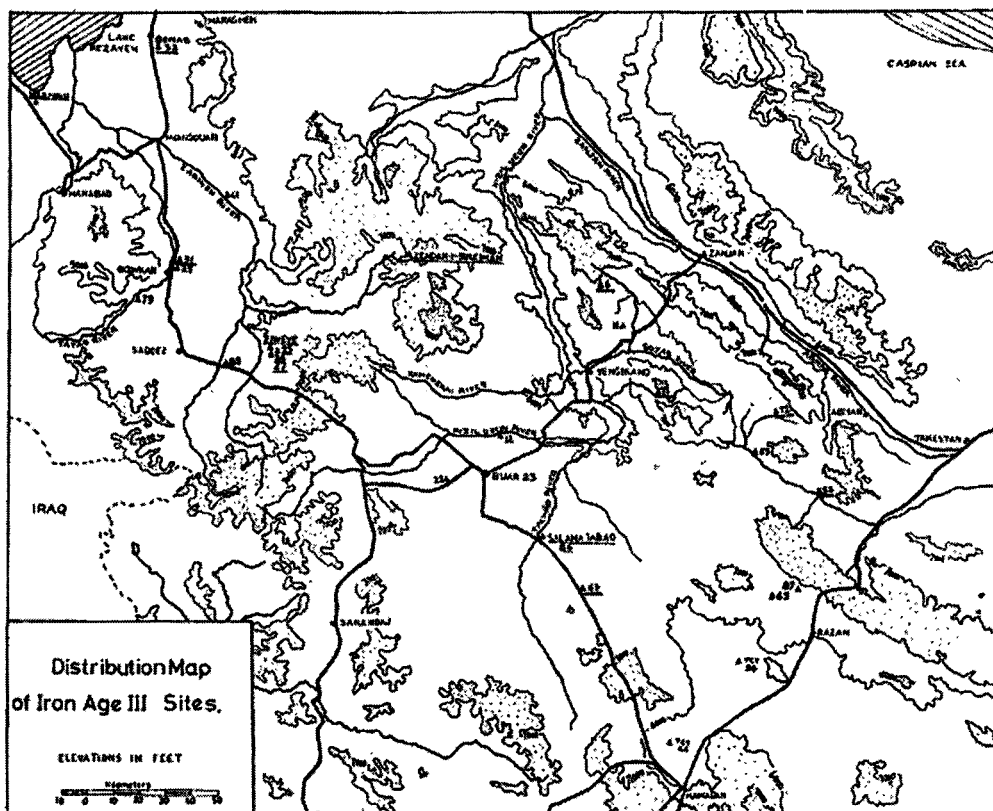
شکل ۴: سفالهای حاوی شاموت شن

(۱) سفال عادی، به رنگ قهوه‌ای. از تپه شماره ۳۲؛ (۲) سفال عادی، به رنگ قهوه‌ای، صیقلی. از تپه شماره ۳۲؛ (۳) سفال عادی، تا رسیدن به رنگ سبز روشن حرارت داده شده. از تپه شماره ۴۸؛ (۴) سفال عادی، به رنگ کرمی تیره. از تپه شماره ۳۲؛ (۵) سفال عادی، به رنگ نخودی، پوشش گلی کرمی رنگ بر روی سطح بیرونی. از تپه شماره ۸۴؛ (۶) سفال عادی، به رنگ نخودی. از تپه شماره ۸۴؛ (۷) سفال عادی، به رنگ قهوه‌ای، خالهای قهوه‌ای تا سیاه رنگ بر روی سطح بیرونی، صیقلی. از تپه شماره ۳۲؛ (۸) سفال ظریف، به رنگ نخودی، رنگ سطح سفال از کرمی تا قرمز آجری، نقوشی به رنگ قرمز و نارنجی-قهوه‌ای، با صیقل بسیار خوب؛ (۹) سفال ظریف، به رنگ نخودی، نقوش به رنگ قهوه‌ای و ارغوانی، با صیقل بسیار خوب؛ (۱۰) سفال ظریف، تا رسیدن به رنگ سبز روشن حرارت داده شده، نقوشی به صورت خطوط ضخیم قهوه‌ای و ارغوانی، با صیقل بسیار خوب؛ (۱۱) سفال ظریف، به رنگ نخودی، نقوش به رنگ قهوه‌ای تیره، با صیقل جزئی؛ (۱۲) سفال ظریف، تا رسیدن به رنگ سبز حرارت داده شده، تراشیده و بسیار سخت، نقوش به صورت خطوط ضخیم به رنگ قهوه‌ای، با صیقل جزئی؛ (۱۳) سفال ظریف، به رنگ نخودی، نقوش قهوه‌ای رنگ بر روی سطح داخلی، صیقلی؛ (۱۴) سفال ظریف، به رنگ مایل به سفید، نقوش به رنگ روشن-قهوه‌ای و نسبتاً شفاف، با صیقل بسیار خوب؛ (۱۵) سفال ظریف، به رنگ نخودی، نقوش در قالب خطوط ضخیم نارنجی-قهوه‌ای، صیقلی

مقیاس ۱:۴



شکل ۵. نقشه توزیع محوطه‌های مربوط به عصر نوسنگی، عصر مس، عصر برنز، عصرهای آهن I و II و دوره اشکانی



شکل ۶. نقشه محوطه‌های عصر آهن III

جدول کمی ظروف مختلف به دست آمده در طی بررسی

[illegible]

[illegible]

ش.م	نام محوطه	IA	IB	IC	IIA	IIB	IIIA	IIIB	IIIC	IV	V A	VB	VC	VI	VII	VIII
۷۱	تاش تپه														XS	
۷۲	دئو تپه پایین						X			X		X			XS,M	
۷۳	مرنی موخره جان									X					X	
۷۴	بدون نام														X	
۷۵	گول تپه														X	
۷۶	تپه قه له جه									?X					X	
۷۷	بدون نام														XS,M	
۷۸	بدون نام														XS	
۷۹	بیگک اوباسی ۱	X	X?P	X			X	X	?X	X	X	X?	X		XS	
۸۰	بیگک اوباسی ۲							X		x		X?				
۸۱	بیگک اوباسی ۳							X								
۸۲	بیگک اوباسی ۴								?X	X						
۸۳	تپه ساحاب			X		X			X			?X			X	
۸۴	تپه سلامت آباد	X	X				X		X	X		X		X	x	
۸۵	بدون نام														XS,M	
۸۶	تپه آممات لار														XS,M	
۸۷	تپه آغده خرابه											X?			XS	
۸۸	تپه تووه			X			X	X							XS	
۸۹	کول تپه													?X	X	
۹۲	کارا تپه											X				
۹۳	چنگیز کالاسی														XF	

راهنما:

VIII = سفال ناشناخته‌ای که ظاهراً اشکانی نیست، احتمالاً هخامنشی است، و قطعاً مربوط به دوره بعد عصر آهن III و پیش از اسلام است.

X? = اظهار نظر در مورد آن اندکی تردیدآمیز است.

X? = وجود سفالهای مربوط به عصر آهن III و عدم وجود سفالهای شاخص زیویه

XP = وجود تکه سفالهای منقوش

XI = وجود تکه سفالهای با تزئینات کنده

XB = تکه سفالهای نخودی رنگ

XS = تکه سفالهای سلجوقی

XM = تکه سفالهای مغولی

XF = دژ یا قلعه

پی‌نوشتها

۱. در این راستا نگارنده از آقای تی. سی. یانگ که از روی لطف اسناد و آثار در دسترس خودشان را در خصوص منطقه مورد مطالعه در اختیار وی گذاشتند تشکر می‌کند. همچنین از آقای استروناخ به سبب توصیه‌ها و کمک‌هایشان قبل و بعد از بررسی... قدردانی می‌گردد. نگارنده همچنین مدیون دکتر دایسون، پروفیسور برنی، دکتر استروناخ و دکتر یانگ به دلیل اظهارنظرهایشان در باره اشیای به دست آمده در بررسی می‌باشد.
۲. در خصوص موقعیت جغرافیایی دولت ماننا نگاه کنید به: رساله دکترای ال. دی. لوین سال ۱۹۶۹ دانشگاه پنسیلوانیا با عنوان
Contributions to the Historical Geography of the Zagros.
که در ادامه با نام لوین، ۱۹۶۹ خوانده می‌شود.
۳. گاهنگاری استفاده‌شده در این مقاله منطبق با گاهنگاری پیشنهادی در منبع زیر است:
Expedition, XIII 5, 1971, p. 38
۴. محوطه وسیعی (تپه شماره ۸۴) که با موقعیتی سوق‌الجیشی در کرانه رودخانه تالوار، از شاخه‌های رودخانه قزل‌اوزن واقع است. یانگ تکه‌های سفالی مشابه با همان سفالهایی را که دارای مقادیر بسیار زیادی از شاموت کاه بودند، در این محوطه که در بررسی حاضر تپه شماره ۳۸ خوانده می‌شود یافته بود.
5. See T. C. Young, Jr, *Excavations at Godin Tepe: First Progress Report*, (Royal Ontario Museum, Art and Archaeology, *Occasional Paper* 17), Toronto, 1969, pp. 3, 4, fig. 6 (hereafter: Young 1969).
۶. محوطه‌ای در نزدیکی کنگاور که در سال ۱۹۷۱ م توسط دکتر لوین حفاری شده است.
۷. اشیای به دست آمده از تپه ۳۴ توسط دایسون، استروناخ و یانگ بررسی شده‌اند.
۸. نزدیکترین مشابهات پرداخت نهایی - پوشش گلی کرمی رنگ، صیقل و تزئینات کنده - ظروف معمولی و ظروف ظریف مکشوفه از تپه ۵۶ که در میان آنها سفالهای صیقلی قرمز خشن با شاموت کاه نیز دیده می‌شود، در گودین VI یافت شده‌اند. اما ارتباط آنها بسیار کمرنگ است، زیرا شکل لبه ظروف آنها کاملاً متفاوت است و ظروف ظریف دارای شاموت شن هستند. در تپه ۵۶ ظرف بسیار خشن که دارای شاموت شن بود یافت شد که در جریان بررسی در هیچ محوطه دیگری به دست نیامد. تکه‌های خمیره‌های ذخیره‌سازی (شکل ۲: شماره‌های ۱ و ۲) در برخی موارد با کنده‌های عمیقی به صورت طرحهای جناغی تزئین یافته‌اند (شکل ۲: شماره ۲) که در زیر پوشش گلی ضخیمی که به قسمت بیرونی ظرف کشیده شده است کاملاً پنهان مانده‌اند. پوشش گلی پوسته‌پوسته شده است و از این رو تزئینات کنده قابل مشاهده می‌باشند. سایر تکه‌های منحصر به فرد دارای پوشش گلی ضخیم غیر معمولی هستند که به رنگ قهوه‌ای و صیقلی می‌باشند.
9. See Young 1969, p. 5, figs. 7, 8.
10. *Ibid*, p. 6, fig. 9.
11. C. A. BURNEY, "Excavations at Yanik Tepe", *Iraq*, XXVI, 1964, 1.
۱۲. اصطلاح «فرهنگ یانیک» در سال ۱۹۶۸ توسط دایسون ابداع شده است. نک:

CAH, II, chap. XVI, Rev. ed., Cambridge, 1968, p. 14.

13. See C. A. Burney, D. M. Lang, *The Peoples of the Hills*, London, 1971, p. 44 (hereafter: Burney- Lang).
14. C. A. Burney, "East Anatolia in the Chalcolithic and Early Bronze Age", *Anatolian Studies*, VIII, 1958, p. 168.
15. *Ibid*, p. 183, figs. 77-83.
16. G. Contenau, R. Ghirshman, *Fouilles du Tépé- Gian pres de Nêhavand*, Paris, 1935, Pl. 31, grave 107; Pl. 35, grave 122.
17. Burney- Lang, p. 77.

۱۸. نگارنده به دلیل لطف مهندس ارشد شرکت ساخت‌وساز توانست سفالهای دورنگ یافت‌شده در جریان عملیات حفاری کانال را بررسی کند. همان فرد سفالهای داغدار خاکستری-سیاهی را که وی در همان سطح تپه یافته بود، به طول کامل برای ما تشریح کرد.

۱۹. نک. گیان، تصویر ۳۱، قبر شماره ۱۰۸، ظرف شماره ۷؛ قبر شماره ۱۰۹، ظرف شماره ۲؛ تصویر ۳۴، قبر شماره ۱۱۹، ظرف شماره ۱. موتیف‌های موجود در شانه این ظروف بر روی تکه‌های مکشوفه از تپه شماره ۸۲ دیده می‌شوند.

20. C. A. Burney, "Excavations at Hafttevan Tepe", *Iran*, VIII, 1970
21. T. Burton Brown, *Excavations in Azerbaijan*, 1948, London, 1951.
22. Burney-Lang, p. 90.
23. Dyson, in CAH, loc. Cit., p. 24.
24. R. H. Dyson, Jr, "Protohistoric Iran as seen from Hasanlu", *JNES*, XXIV, 1965, 3 (hereafter: Dyson 1965).
25. L. Vanden Berghe, *La nécropole de khûrvîn*, (Nederlands Historisch-Archaeologisch Instituut in het Nabije Oosten), Istanbul, 1964.
26. Dyson, in CAH, loc. Cit., p. 20.
27. a) C. Goff Meade, "Lûristân in the first Half of the first Millennium B.C", *Iran*, VI, 1968, p. 125; C. Goff, "Excavations at Bâbâjân 1968", *Iran*, VIII, 1970, p. 162.
b) T.C. Young, Jr, "A Comparative ceramic Chronology for Western Iran, 1500- 500 B.C.", *Iran*, III, 1965 (Hereafter: Young 1965), p. 65, fig. 10.

بر اساس این جدول بیش از ۵۰ درصد سفالهای مشابه متعلق به فرم‌های کاسه است.

- c) K. Emere, "The Urartian pottery from Altintepe", *Bell*, XXXIII, 1969, p. 294.
28. W. C. Benededict, "Two Urartian Inscriptions from Azerbaijan", *Journal of Cuneiform Studies*, XIX, 1965, pp. 35- 40.
29. a) F. W. König, *Handbuch der Caldischen Inschriften*, (Archiv für Orientforschung, Bieheft 8) Graz, 1955-57.
b) O. W. Muscarella, "Qalatgah: An Urartian Site in North-West Iran", *Expedition*, XIII 3-4, 1971.

۳۰. حوزه تحت پوشش این بررسی منطقه‌ای در شرق رودخانه تاتانو تا بناب در شمال بود. نگارنده همچنین به مطالعه مجموعه تکه‌های جمع‌آوری‌شده توسط یکی از همکاران ایرانی را که منطقه مابین مهاباد و میانه را وسیعاً بررسی کرده بود پرداخت. وی هیچ نمونه از سفالهای شاخص اورارتویی را نیافته بود.

31. a) Young, 1969.
b) D. B. Stronach, "Excavations at Tepe Nûrsh-I Jân, 1967", *Iran*, VI, 1969.

(c) برای مطالعه گزارشهای مقدماتی حفاریهای باباجان نک:

C. Goff, Meade, in *Iran*, VI, 1968; C. Goff, in *Iran*, VII, 1969; ID., in *Iran*, VIII, 1970.

۳۲. ابعاد این آجرها حدود $۴۸ \times ۲۶ \times ۱۲$ سانتی متر است و عموماً دارای شاموت سنگهای ریز یا شن می باشند.

۳۳. یانگ دو مورد از این محوطه ها را در بررسی ای که در منطقه انجام داده بود شناسایی کرده است. ارجاعات وی

عبارتند از: نامه تپه، شماره ۳۴ و بیندرد تپه شماره ۴۴ که در شکل ۷ با TCY34 و TCY44 نشان داده شده اند.

۳۴. استروناخ به طور فرضی زمان استقرار دوره ماد نوشیجان را به سالهای ۷۵۰ ق.م تا ۵۵۰ ق.م. تاریخ گذاری می کند.

نک:

Iran, VIII, 1970, p. 9.

گاف (همان، ص ۱۵۵) نیز در کلّ با این تاریخ گذاریها موافق است.

35. Young 1965, p. 59.

36. *Ibid*, p. 71.

37. R.H. Dyson, Jr, "Archaeological Scap: Glimpses of History at Ziwiye", *Expedition*, V, 1963, 3.

38. Young 1965, p. 82.

سفال نوع زیویه در حفاری زندان سلیمان بدست آمده است. اما متأسفانه این محوطه تنها در عصر آهن III مسکونی بود.

R. Naumann, "Takht-i Suleiman und Zendan-i Suleiman", *AAnz*, XLI, 1926.

39. Dyson 1965, p. 204.

40. H. H. von der Osten, in *Orientalia*, XXI, 1952.

41. K. Emere, in *Bell*, XXXIII, 1969.

تاریخ گذاری ظروف مثلثی مکشوفه از ترکیه هنوز بحث انگیز و غیر قطعی است.

42. R. Ghirshman, *Mémoires de la Mission Archéologique en Iran*, XXXVI. Village Perse Achéménide, Paris, 1954.

۴۳. یک نمونه از نوع کاسه گل لاله ای توسط گاف منتشر شده است. نک:

C. Goff; 1970, *Iran*, pl. 8, no. 7.

وی اشاره کرده است که این کاسه غیر عادی است، اما اشاره ای به صیقلی (داغدار) بودن ظرف نشده است.

44. F. Thureau-Dangin, *Une relation de la huitième campagne de Sargon (714 av. J.-C.)*, (Musée du Louvre. Département des Antiquités Orientales. Textes cuneiforms, 3) Paris, 1912, pp. I-XX.

45. Levine 1969.

۴۶. گفتگوی شخصی یانگ و لوین

۴۷. جهت مطالعه ظروف مثلثی تیلکی تپه نک:

K. and S. Lake, "The Citadel of Van", *Asia Magazine*, Feb. 1939.

۴۸. بخش زیادی از شواهد سفالی مربوط به سفالهای به دست آمده در بررسی ها است که می تواند گمراه کننده باشد. نقش عامل شناس همواره در انتساب تکه های سفالی بسیار پررنگ است.

۴۹. به نقشه توزیع ارایه شده در شکل ۶ نگاه کنید. سفالهای ظریف اشکانیان به «ظروف دارچینی» نیز معروف است:

Stronach, in *Iran*, VII, 1969, p. 19.

۵۰. این قلعه‌ها به ترتیب در ۳ کیلومتری رودخانه قزل‌اوزن از شریف‌آباد واقع در ساحل این رود، ۱۲ کیلومتری شمال شرق خامچوغه و در دشت اند‌آباد، روستایی در ۵۰ کیلومتری شمال غرب زنجان قرار دارند.
۵۱. جاده خاکی مستقیماً از این پل به قمیشلو در ۷/۵ کیلومتری جنوب شرق منتهی می‌شود.
۵۲. بزرگترین این گنبد‌ها، با حدود ۱۰ متر ارتفاع، به ترتیب بر روی نوار برجسته‌ای بالاتر از روستای کوبین و بیرون روستای کریم‌آباد قرار دارند. این دو محوطه هر دو در شمال جاده زنجان بیجار در همسایگی ینگ‌کند، واقع هستند. دو گنبد کوچک‌تر نیز مشرف بر روستای قره‌بوت‌ده در کنار جاده کریم‌آباد دارند (شکل شماره ۱۳). گنبد نیمه‌مخروطه‌ای نیز در حدفاصل خلیل‌آباد و شیخ‌موسی در شرق ینگ‌کند واقع است.

استل‌ها و محوطه‌های دشت مشکین‌شهر در شمال شرقی آذربایجان، ایران*

اینگراهام و سامرز

* Ingraham, M. L. & Summers, G., 1979, "Stelae And Settlements In The Meshkinshahr Plain, Northeastern Azerbaijan, Iran" in *AMI* pp. 68-102.

استل‌ها و محوطه‌های دشت مشکین‌شهر در شمال شرقی آذربایجان، ایران

شناسایی اولیه دشت مشکین‌شهر در شمال شرقی آذربایجان ایران از سوم تاسیام آگوست ۱۹۷۸ توسط چارلز برنی و سه تن از همکاران وی (رابرت بولی، مایکل لوید اینگراهام و جفری سامرز) با مساعدت اداره کل باستان‌شناسی ایران انجام گرفت. هدفی که در این تحقیق دنبال می‌شد ارزیابی ماهیت باستان‌شناختی منطقه و ظرفیت بالقوه آن برای بررسی و کاوشهای گسترده تعریف شده بود. پیش از آن، کارهای تحقیقاتی بسیار کمی در این دشت انجام گردیده بود [۱].

دشت مشکین‌شهر

دشت مشکین‌شهر در شمال شرقی آذربایجان ایران در حدود ۶۳ کیلومتری شرق اهر (عرض ۲۸° و ۳۸° و طول ۱۷° و ۴۲°) و ۱۰۵ کیلومتری شمال غرب اردبیل (۱۴° و ۳۸° عرض و ۱۷° و ۴۸° طولی) واقع است. در سابق این دشت به دشت پیشکین معروف بود [۲] و تا قرن چهاردهم میلادی وراوی خوانده می‌شد. بعدها نام آن از پیشکین به خیاو و سپس مشکین‌شهر تغییر یافت [۳]. شهر جدید مشکین‌شهر با ارتفاع ۱۴۰۰ متر از سطح دریا (طول جغرافیایی ۲۵° و ۳۸° و عرض جغرافیایی ۴۰° و ۴۷°) در مسیر جاده اصلی شرق به غرب در بخش جنوبی دشت واقع است. این جاده در پایین تپه‌ها و کوههایی که بخش جنوبی دشت را شکل می‌دهند امتداد می‌یابد. در پایین این تپه‌ها جویبارهایی به سمت شمال جریان می‌یابند و تشکیل رودخانه قره‌سو را می‌دهند. بستر این رودخانه در دره عمیقی قرار گرفته است و در اکثر مسیر خود حوضه طغیان وسیعی دارد. رودخانه قره‌سو در ارتفاع ۱۰۰۰ متری از سطح دریا قرار گرفته و ارتفاع آن ۴۰۰ متر از دشت مشکین‌شهر پایین‌تر است. در شمال و غرب قره‌سو ارتفاع تپه‌ها و کوهها به ۱۵۰۰ متر می‌رسد. (متأسفانه در نقشه‌های موجود این منطقه، اطلاعاتی در مورد ارتفاعات بخش شمالی دشت مشکین‌شهر وجود ندارد). مسیر رودخانه قره‌سو شرق به غرب است و در بخش غربی دشت به سمت شمال تغییر جهت داده و تا رود ارس که مرز شمالی ایران است امتداد می‌یابد. در نقطه‌ای که قره‌سو به طرف شمال می‌پیچد، رود اهرچای از سمت غرب به آن می‌پیوندد. این دو رود عمده‌ترین منابع آبی مشکین‌شهر به شمار می‌روند. رود قره‌سو همچنین عمده‌ترین منبع آبی دشت اردبیل است. رودخانه‌های کوچک و جویبارهای متعددی که از کوه‌های شمالی به قره‌سو و اهرچای می‌ریزند، دره‌های عریض و عمیقی را در پهنه دشت به وجود می‌آورند که به صورت شیاریهایی

در سراسر پهنه دشت دیده می‌شوند. این رودخانه‌های کوچک مثل (قطورسو، خیو و چای، رود ارک، مشکین چای و ابره چای) و سایر جویبارهای کوچک از آبهای فراوان حاصل از ذوب شدن برف‌ها و چشمه‌های طبیعی رشته کوه‌های جنوب تغذیه می‌کنند. در سمت جنوب و جنوب غربی مشکین شهر کوه ساوالان^۱ (۴۸۱۰ متر ارتفاع از سطح دریا) که مخروطی آتشفشانی است که بر دشت مشکین شهر اشراف دارد.

منطقه مورد مطالعه (شکل ۲)

عوامل جغرافیایی، امکان دسترسی به محوطه‌ها و محدودیت زمانی از عوامل مؤثر در تعیین محدوده منطقه مورد مطالعه بود. دشت مشکین شهر از شمال، غرب و جنوب به وسیله پدیده‌های طبیعی احاطه شده است. در شمال و شمال غرب، رود قره‌سو و حوزه طغیان آن به همراه رود اهرچایی مرز طبیعی دشت مشکین شهر را شکل می‌داد. بخش شمالی این رودها کوهستانی است و آب نیز به طور پراکنده وجود دارد. منتهی‌الیه غربی منطقه مورد مطالعه محل تلاقی اهرچایی و جاده اصلی شرق به غرب در روستای کوچک قلعه‌باشی تعیین شده بود. در آنسوی این روستا کوه‌ها و دره‌های عمیق به وفور دیده می‌شوند. در طرف شمال، کوه ساوالان و دامنه تپه‌ها حوضه آبگیر طبیعی‌ای را به وجود می‌آوردند. محدوده شرقی منطقه مورد مطالعه نیز با خط فرضی در محل تلاقی جاده اصلی شرق به غرب مشکین شهر و جاده اصلی اردبیل به دشت مغان در نزدیکی مرز ایران [با جمهوری آذربایجان] تعیین شده بود. این محدوده به سمت شمال نیز امتداد می‌یافت. در این سمت جاده‌ای وجود داشت که از طریق آن توانستیم آثار باستانی موجود در صلوات و روستای الله یارلو را مورد بررسی قرار دهیم و سفر کوتاهی نیز به دشت مغان و رود ارس داشته باشیم. سفر کوتاه‌مدت دیگری نیز به دشت اردبیل انجام شد و تپه‌های بزرگ متعددی در آنجا مورد بررسی قرار گرفت. در نهایت مطالعه مختصری نیز بر روی گذرگاه کوهستانی که به سمت شمال تا روستای میور امتداد می‌یافت انجام گرفت. مساحت کل منطقه مورد مطالعه در حدود ۱۴۰۰ کیلومتر مربع بود.

از میان ۷۶ محوطه ثبت شده تنها در دو محوطه (شماره‌های ۲ و ۵۱) علایم و آثار قطعی و در دو مورد دیگر نیز (شماره‌های ۲۶ و ۲۷) نشانه‌های احتمالی مربوط به تمدنهای اولیه ماقبل تاریخی ثبت شد. مهم‌ترین و شاخص‌ترین موردی که در کل منطقه مورد مطالعه، مشاهده شد تعداد بسیار زیادی از قبور اتاق سنگی (Cist) با سنگ‌چینه‌های مدور بود. محدودیت زمانی اجازه نقشه‌برداری روشنند از این قبور را نمی‌داد. تنها توانستیم مواردی را که در وضعیت مطلوبی قرار داشتند و نیز مواردی را که سفال از آنها به دست آمد ثبت کنیم. در مجموع ۱۶ قبر به ثبت رسید که همگی قبور اتاق سنگی سنگ‌چینی شده و دارای

۱. در نقشه دارالسلطنه تبریز مربوط به سنه ۱۲۹۷ هجری قمری، نام این کوه به صورت ساوالان نوشته شده و در حال حاضر با مصوت بلند در حرف س، ساوالان خوانده می‌شود. (م.).

سرپوش سنگی بودند. در منتهی‌الیه برخی از آنها سنگ نشان وجود داشت که به طور عمودی قرار داده شده بود (به طور مثال محوطه ۱۱). اطلاعات دقیقی در خصوص این قبرها در دست نیست. قدمت برخی از آنها به هزاره سوم و بقیه به اواخر هزاره اول ق.م. بر می‌گردد. سفالهای خاکستری عصر آهن در تعداد کمی از این قبرها وجود داشت (شکل ۷: شماره‌های ۱۹، ۳۲، ۳۸ و ۴۰)، اما در اکثر آنها سفال شاخصی وجود نداشت. قدمت اکثر این قبرها را می‌توان به هزاره دوم و اوایل هزاره اول ق.م. نسبت داد. تقریباً تمامی آنها در سالهای اخیر به طور غیرمجاز حفاری شده بودند، اما برخی از آنها (به طور مثال شماره‌های ۳۵ و ۱۳۹) نیز در ازمنه باستان به غارت رفته بودند. تعداد بسیار اندکی از استقرارها با این قبرها همزمان بود. چنین به نظر می‌رسد که این قبرها مدفن مردمانی بود که اکثراً به صورت کوچ‌نشین زندگی می‌کردند. در این محوطه‌ها اثری از استقرارهای مربوط به عصر برنز یافت نشد.

در مجموع در ۳۱ محوطه سفال لعابدار یافت شد و تنها در شش مورد از آنها تکه سفالهای قدیمی‌تری نیز به دست آمد. در چهل مورد از این محوطه‌ها که بالغ بر نصف مجموع موارد ثبت شده است، استقرارهای مربوط به عصر آهن وجود داشت. سفال منقوش دوره اشکانی نیز در دوازده محوطه ثبت شد که بر اساس قراین در بیشتر این محوطه‌ها صرفاً در دوره مذکور استقرارهایی شکل گرفته بود. عمده‌ترین نتیجه‌ای که از این بررسی حاصل شد، کشف شهر یثری (ارجق قلعه)^۱ بود.

شهر یثری (محوطه ۵۶)

محوطه مهم شهر یثری (شکل ۳؛ تصویر ۱۲: شماره ۱) در بخش شرقی منطقه مورد مطالعه و در نقطه‌ای که رود قره‌سو پس از عبور از دشت کوچکی به طرف شمال می‌پیچد، واقع شده است. استقرار این محوطه به دلیل ملاحظات سوق‌الجیشی بر روی رأس صخره ساخته شده است. این صخره از سمت غرب رفته‌رفته مرتفع‌تر می‌شود و سپس در سمت شرق و جنوب شرق با شیب تندی به طرف رودخانه پایین می‌رود. در این محوطه و نواحی اطراف آن چشمه‌سارهای کوچک بسیار زیادی وجود دارد.

محوطه شهر یثری از چهار مؤلفه تشکیل می‌شود: (۱) دهکده وسیعی که بخشی از آن حصارکشی شده است و برای سهولت آن را به دو قسمت دهکده بالایی و دهکده پایینی تقسیم می‌کنیم (تصویر ۱۱: شماره‌های ۱ تا ۳؛ تصویر ۱۲: شماره ۱). (۲) ارک که از سمت غرب به دهکده بالایی اشراف دارد. (۳)

۱. نگارنده به اشتباه نام روستای ارجق قلعه را به محوطه باستانی شهر یثری داده است و از این رو ما نیز در اینجا از همین نام استفاده می‌کنیم (م.).

چهار گروه استل و (۴) تعدادی قبر که در داخل و اطراف دهکده قرار دارند. بنایی که با دیوارهای سنگی احداث شده، در سطح محوطه قابل رؤیت بود (شکل شماره ۳).

بخش استقرار

دیوارهای داخلی شامل فضاهایی با ابعاد و اشکال متنوع است که مشرف به کوچه‌ها بوده و ورودی برخی از آنها نیز از طرف کوچه‌هاست. این امر به ویژه در انتهای جنوبی دهکده پائینی مشهود است. تعداد اندکی سازه حجره‌مانند نیز در داخل برخی از این محدوده‌ها دیده می‌شود، اما ساختمان دیگری در سطح محوطه قابل رؤیت نیست. شاید از این فضاها برای نگهداری احشام و انبار کردن محصولات کشاورزی استفاده می‌شد؛ اما با توجه به تعداد و نحوه ساخت آنها به نظر می‌رسد کاربردهای دیگری داشته‌اند. احتمالاً دسته‌ای از ساکنانی که به چراگردی اشتغال داشتند، بخشی از سال را در این فضاها سپری می‌کردند.

ورودی اصلی در انتهای جنوبی استقرار پائینی قرار داشت و شامل جاده‌ای بود که با شیب ملایم از دره رود قره‌سو به سمت بالا کشیده می‌شد. در کناره جاده تعدادی سازه لاشه‌سنگی و حداقل یک سازه مستطیل شکل قرار داشت که به تازگی کشف شده بود. این سازه با چیدمان منظم سنگی ساخته شده بود. به دلیل ضیق وقت امکان ترسیم نقشه انتهای جنوبی این جاده و سازه‌های واقع در آن میسر نبود. دیوار حائلی نیز در اکثر قسمتهای حاشیه شرقی جاده قابل رؤیت است. پهنای این جاده به اندازه‌ای بود که گاریها می‌توانستند از طریق آن به داخل محوطه رفت و آمد کنند.

ورودی دیگری نیز در سمت شرقی دهکده پائینی قرار دارد و در اطراف آن دیوارهای بسیار عظیم و برجهایی برای محافظت از آن احداث شده است. دیوارهایی که بر روی صخره روبروی این ورودی دیده می‌شوند، احتمالاً به منظور حفاظت از آن ساخته شده بودند (تصویر ۱۱: شماره ۳)؛ اما تپه در این نقطه با شیب تندی به سمت رودخانه پایین می‌رود و عبور از آن به هیچ وجه به راحتی امکان‌پذیر نبود. دروازه فرعی دیگری برای ورود به دهکده بالایی در دیوارهای غربی قابل مشاهده است (تصویر ۱۲: شماره ۲).

حصارها و اکثر قسمتهای دیوارهای داخلی با دو ردیف از تخته‌سنگهای ایستاده ساخته شده‌اند و فضای میان این دو ردیف نیز با سنگهای کوچک پر شده است (تصویر ۱۲: شماره ۲ تا تصویر ۱۳: شماره ۱). برج جنوبی ورودی شرقی به دلیل عرض بسیار زیاد دیوار، از سنگهایی با چیدمان افقی ساخته شده است. همچنین نشانه‌هایی از حصار در امتداد بخشی از قسمت شرقی استقرار پائینی وجود دارد و به نظر می‌رسد بقیه قسمتهای آن حصار به همراه بخشی از لبه صخره شکسته و پایین افتاده است.

حصار ارک از دو یا سه برج خارجی و چندین پشت‌بند در بیرون و داخل ارک برخوردار است. این سازه‌ها در نقطه انحراف حصار ساخته شده‌اند. تمامی قسمتهای داخلی ارک تا بستر سنگی دچار فرسایش شده و اثری از ساختمان در آن دیده نمی‌شود.

بخشی از این محوطه، به ویژه مناطق غربی استقرار پایینی، با انبوهی از انباشتهای طبیعی پوشیده شده و این امر می‌تواند نشانگر استفاده گسترده از خشت خام در احداث بناها باشد.

برآورد مدت تداوم استقرارهای محوطه و شناخت ماهیت واقعی این دهکده دشوار است. به رغم فرسایش خاک در بسیاری از بخشهای محوطه، در هیچ نقطه‌ای از آن احداث دیوار بر روی دیوارهای قدیمی ثبت نگردید، اما اگر در حفاریها حداقل در بخشی از محوطه بناهای قدیمی‌تری یافت شود که دور از انتظار نیست. به نظر می‌رسد ساختمانهای قابل رؤیت دهکده، استحکامات و ارک همگی در زمان واحدی ساخته شده‌اند، زیرا برخی از بناهای داخلی با حصارها و دروازه‌ها مرتبط هستند. از قرائن پیداست که استحکامات دفاعی از بخشهای اصلی و لاینفک بخش استقرار بوده‌اند. بی‌نظمی‌هایی که در پلان دیده می‌شود به دلیل وضعیت طبیعی صخره بود و محوطه در مجموع یکدست و یکپارچه به نظر می‌رسد.

کاسه‌های چرخ‌ساز دهانه‌گشاد (شکل ۴: شماره‌های ۱۲، ۱۳ و ۱۴)، کاسه‌های زاویه‌دار (شماره ۹) و کوزه از فرم‌های سفالی شاخص شهر یثری هستند. خمیر بیشتر این سفالها حاوی مقداری شن است و رنگ آنها نیز از نارنجی تا قرمز و قهوه‌ای متغیر است. سطح آنها عموماً صاف شده است و اغلب دارای پوشش گلی و صیقلی هستند. پوشش گلی و صیقل در بیشتر موارد چندان صاف نیست. در بسیاری از این ظروف، حتی در مواردی که به طرز مطلوبی صیقلی می‌باشند، دانه‌های شن در روی سطح سفال قابل رؤیت است (شماره‌های ۱۱، ۱۶، ۲۹ و ۳۱). قدمت این سفالها ظاهراً مربوط به دوره پیش از هخامنشی است.

با توجه به قرائن موجود قدمت ظروف خاکستری (شماره‌های ۱، ۳ و ۵) و تکه‌های حاوی خطوط عمودی ظروف خاکستری صیقلی را (شماره ۲) که ظاهراً به تقلید از ظروف فلزی ساخته شده‌اند، می‌توان به نیمه اول هزاره اول ق.م. نسبت داد.

استل (شکلهای ۵ و ۶؛ تصویر ۱۳: شماره ۲ تا تصویر ۱۷: ۲)

در جریان بررسی، چهار گروه از استل‌ها یافت شد. این استل‌ها اغلب در بیرون استقرار قرار داشتند، اما در نقطه‌ای که حصار غربی اندکی منحرف می‌شد، گروه شگفت‌انگیز دیگری از استل‌ها در کنار حصار وجود داشت. گروه کوچک دیگری از این استل‌ها نیز در میان این حصار و ظاهراً در سر جای اصلی خود قرار داشتند و در دوره‌های بعدی از آنها به عنوان دیواره یکی از قبرهای سنگی استفاده شده بود. به نظر می‌رسد این قبر پس از مسکونی‌شدن بخش استقرار بالایی ساخته شده است. استل دیگری نیز یافت شد که از آن نیز در استقرارهای بعدی در ساخت یک قبر چندضلعی در خارج از محوطه استفاده کرده بودند (شکل ۵: شماره ۲، تصویر ۱۳: شماره ۲). بی‌شک

قدمت این استل از قدمت محوطه بیشتر است و احتمال وجود استقرار قدیمی تری در زیر قسمتی از استقرار پایینی را نمی‌توان به طور کامل رد کرد.

بزرگترین گروه استل‌ها، یعنی گروه الف، در ۵۰۰ متری غرب ارک و در جنوب جاده‌ای قرار دارد که به دروازه غربی دهکده بالایی منتهی می‌شود، اما نمی‌توان ارتباط مستقیمی بین استل‌ها و این جاده برقرار کرد. در این گروه حدود هشتاد استل وجود دارد. بسیاری از آنها شکسته و تقریباً تمامی آنها در زمانهای اخیر از جای اصلی خود جابجا شده‌اند.

گروه دوم استل‌ها، یعنی گروه ب، متشکل از ۲۵ استل است و در سمت شمال و شمال شرقی گروه الف قرار دارد. تمامی این استل‌ها در دوران باستان واژگون و جابجا شده‌اند و از این رو تعیین محل اصلی آنها دشوار است. گروه سوم در لابلای حصار دهکده بالایی قرار گرفته است و در داخل خطوط آن امتداد می‌یابد. اگر چه بسیاری از نمونه‌های این گروه، که تعدادشان کمتر از بیست استل است، واژگون شده‌اند، با این حال مکان اصلی آنها را می‌توان به آسانی تشخیص داد. گروه چهارم و کوچک این استل‌ها، یعنی گروه د، که به مقدار بسیار زیادی دچار فرسایش شده‌اند، در نزدیکی انتهای پایینی جاده منتهی به دروازه اصلی یافت شد. این گروه در جریان احداث سازه‌های جدید در دوره‌های بعدی تخریب و یا به بخشی از آنها الحاق شده بود.

اکثر استل‌ها از سنگهای آتشفشانی نرمی که در پایین حاشیه تپه در نتیجه آبرفت خاک توسط آب رودخانه قره‌سو نمایان شده، بریده شده‌اند، اما جنس تعدادی از استل‌های کوچک از سنگ آذرین سختی است که در اکثر قسمتهای حاشیه تپه یافت می‌شود. استل‌های مکشوفه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول تقریباً مستطیلی شکل هستند. قسمت بالایی آنها صاف است و در قسمت جلو خم می‌شوند. بیشترین نمونه‌های این دسته در گروه الف دیده می‌شود. نمونه‌های این دسته حدود ۱۷۲ سانتی‌متر ارتفاع، ۵۲ سانتی‌متر عرض و ۲۸ سانتی‌متر ضخامت دارند. اندازه نمونه‌هایی که به خوبی تراش خورده‌اند، کوچک‌تر است و در حدود ۱۰۰ سانتی‌متر ارتفاع، ۳۵ سانتی‌متر عرض و ۳۰ سانتی‌متر ضخامت دارند (شکل ۵: شماره ۱؛ تصویر ۱۴: شماره ۱). دسته دوم از سنگهای نسبتاً نامنظمی تراشیده شده‌اند و تنها بخش جلویی آنها مسطح و صاف شده است (شکل ۵: شماره ۳؛ تصویر ۱۴: شماره ۲). قسمت بالایی آنها گرد اما نامنظم است (به طور نمونه تصویر ۱۵: شماره ۱). برخی از نمونه‌های این دسته دارای تزئینات جزئی است. ابعاد آن تعداد از نمونه‌های این دسته که متعلق به گروه الف هستند، از ۳۱۹ سانتی‌متر ارتفاع، ۷۰ سانتی‌متر عرض و ۳۰ سانتی‌متر ضخامت – که قسمت پایینی آنها در زمان برپایی ۴۰ سانتی‌متر در زمین فرو رفته است – تا کمتر از ۵۰ سانتی‌متر ارتفاع و ۲۵ سانتی‌متر عرض متغیر می‌باشد.

استل‌ها در اصل با فواصل بسیار کم و به صورت ردیفی بر پا شده بودند. روی تمامی استل‌هایی که در یک ردیف قرار دارند، به یک جهت واحد است. اما استل‌هایی در ابعاد بسیار مختلف و متعلق به هر دو دسته وجود دارد که بدون الگوی خاص در کنار یکدیگر چیده شده‌اند. استل‌های گروه الف در ردیفهای متعددی قرار گرفته‌اند، اما

طرح منسجمی را شکل نمی‌دهند و جهت ردیفها نیز با یکدیگر سازگار نیست. اما از آنجا که فاصله بسیار کمی مابین آنها وجود دارد، می‌توان ادعا کرد که هر یک از ردیفها احتمالاً در یک مرحله واحد بر پا شده‌اند.

این استل‌ها ارتباطی با چشمه‌ها و قبرهای منفرد ندارد. این امر با توجه به تلاش اخیر روستاییان برای یافتن قبرها مشهود است. محل قرار گرفتن گروههای مختلف استل‌ها کمکی به فهم کارکرد آنها نمی‌کند. استل‌های گروه چهارم در محل کاملاً امنی قرار گرفته‌اند، اما استل‌های گروه سوم بر روی لبه تپه بر پا شده‌اند.

تمامی استل‌ها به صورت برجسته تراشیده شده‌اند و میزان مهارت به کاررفته و نیز جزئیاتی که به آنها افزوده شده، متفاوت است. تعدادی از آنها به طور ناقص تراشیده شده، یا فرسوده و شکسته‌اند، با این حال در تمامی آنها موی سر، چشم، کمربند، قبضه شمشیر و غلاف به طور مشخص قابل مشاهده است. موی سر در تمامی آنها وجود دارد و در اکثر موارد در قسمت انتهایی به پنج رشته تقسیم می‌شود. امکان آن نیز هست که این خطوط [که ما آنها را موی سر می‌خوانیم] در واقع در حکم دستهای این استل‌ها باشد. به طور معمول موها به موازات خطوط بینی تراشیده شده، اما در برخی موارد این روند به هم خورده است (شکل ۵: شماره ۵؛ شکل ۶: شماره ۴؛ تصویر ۱۷: شماره ۱) و چه‌بسا این موضوع، دست بودن این خطوط را تقویت کند. در دو مورد (شکل ۵: شماره‌های ۳ و ۴؛ تصویر ۱۴: شماره ۲؛ تصویر ۱۵: شماره ۲) بینی به صورت مجزا از پیشانی تراشیده شده است. تعداد معدودی نیز دارای ریش – که همانند موهای سر تقسیم شده – و سوراخهای بینی هستند (به طور مثال شکل ۵: شماره ۳؛ تصویر ۱۴: شماره ۲). اغلب آنها چشمان گرد و برجسته دارند. همگی آنها دارای کمربند هستند (شکلهای ۵ و ۶) و کمربندها اغلب به صورت افقی تقسیم‌بندی شده و دارای طرحهای عمودی مایل یا جناغی هستند که به صورت سطحی حکاکی شده‌اند. سگک کمربندها مشخص نیست.

خنجر یا شمشیری در جهت راست به چپ در زیر کمربند غلاف شده است. طرح غلافها نیز همانند کمربندهاست. قبضه‌های شمشیرها از دسته‌های گرد تا قبضه‌های U و Y شکل متنوع است (شکل ۵: شماره‌های ۱ و ۴؛ شکل ۶: شماره ۴). برخی از غلافها در قسمت انتهایی خم می‌شوند (شکل ۵: شماره‌های ۳ و ۴). نحوه بسته شدن سلاح به کمر را می‌توان در برخی از موارد مشاهده کرد (شکل ۵: شماره‌های ۱ و ۵؛ شکل ۶: شماره ۱؛ تصویر ۱۴: شماره ۱). به دلیل تصنع حکاکی طول سلاحها را نمی‌توان دقیقاً مشخص ساخت.

در نزدیکی روستای احمدآباد در حدود ۳۱ کیلومتری غرب شهر یری (محوطه ۳۴؛ تصویر ۱۷: شماره ۲) استل دیگری نیز کشف شد که به همان سبک عمومی یادشده ساخته شده بود. این استل مجدداً در پی دیوار تراس یک مزرعه استفاده شده بود. این مزرعه در ۲۰۰ متری حاشیه شمالی جاده‌ای که از روستای احمدآباد به طرف غرب امتداد می‌یابد قرار دارد. به گفته روستاییان محلی استل دیگری نیز در داخل همان دیوار قرار داشت، اما روی حکاکی شده آن به طرف داخل دیوار بود و قابل رؤیت نبود. به گفته آگاهان محلی، این استل‌ها در مزرعه مجاور در نزدیکی چشمه پرآبی یافت شده بودند.

استل یافت‌شده از مجاورت روستای احمدآباد (تصویر ۱۷: شماره ۲) ۳۴ سانتی‌متر ارتفاع و ۸۷ سانتی‌متر عرض دارد و از استل‌های شهر یری به ویژه از حیث طرح سلاح، دستها و دهان متفاوت است. در این استل، این مؤلفه‌ها به جای برجسته‌کاری، کنده‌کاری شده‌اند، اما چشمها و بینی به صورت برجسته طراحی شده است. سلاح و کمر بند آن نیز به صورت خطوط نازک و سطحی کنده‌کاری شده است. سلاح در داخل کمری که فاقد هر نوع تزئین است، قرار دارد. طول این سلاح ۱۲۰ سانتی‌متر است و از این رو به طور حتم می‌توان گفت که یک شمشیر است. شکل قبضه این شمشیر از نمونه‌های شهر یری متفاوت است.

استل‌های شهر یری احتمالاً نماد دشمنان کشته‌شده در جنگها هستند و ارتباطی با آئینهای تدفین یا تمثال آبا و اجداد مردمان محلی ندارند. شواهد قطعی برای اثبات این ادعا در دست نیست، اما نبود قطعی قبرهای مرتبط با استل‌ها و قرار گرفتن آنها به صورت ردیفی می‌تواند چنین تعبیر و تفسیری را توجیه کند. البته این تفسیر ضرورتاً در مورد نمونه موجود در احمدآباد صادق نیست. همچنین با توجه به موقعیت گروههای استل‌ها، برقراری هرگونه ارتباط میان آنها و ستارگان نیز بسیار بعید و غیرمحمتمل به نظر می‌رسد. دلیل بر پا کردن این استل‌ها هر چه باشد، به جرات می‌توان گفت که این استل‌ها یقیناً با مردمان چادر نشین و اعتقادات آنها مرتبط بوده‌اند.

در خصوص قدمت این استل‌ها اجماع نظر وجود ندارد. گفته می‌شود قدمت آنها از قدمت ارک شهر یری بیشتر است. هیچ سفالی در ارتباط با استل‌ها یافت نشد. قدمتی در حدود نیمه دوم هزاره دوم یا اوایل هزاره اول ق.م. برای این استل‌ها محتمل به نظر می‌رسد. نمونه‌های مشابه به استل احمدآباد در کریمه وجود دارد [۴]، اما بعینه مشابه آن نیست.

استل‌های انسان‌شکل از مغولستان، سیری و استپ‌های جنوبی روسیه در شرق [۵] تا کریمه، دانوب [۶] و ایتالیا در غرب [۷] گسترده شده‌اند. قدمت نمونه‌های موجود در کریمه از هزاره سوم تا اواسط هزاره اول ق.م. متغیر است. ساخت این استل‌ها در شرق که مردمان شرقی آنها را «بَل بَل» (بچه‌های مکتب) می‌خوانند، تا قرون اولیه پس از میلاد متداول بوده است. نمونه‌های مشابه موارد ارایه شده در اینجا، که البته دستهای مشخص و قابل رؤیتی دارند، در آذربایجان شرقی به دست آمده است [۸]. استل دیگری که بسیار شبیه این استل‌هاست در منطقه مشکین‌شهر یافت شده است [۹]. این استل دارای دهان و کمر برجسته و مشخص، اما فاقد دست و سلاح است. برخی از استل‌ها به صورت منفرد و برخی دیگر به صورت گروهی نصب شده‌اند. برخی به طور قطع به عنوان سنگ قبر به کار رفته‌اند، اما کاربرد بسیاری دیگر، از جمله نمونه‌های موجود در شهر یری، هنوز مشخص نشده است و تنها بررسیها و مطالعات آتی کلید حل معمای آنها خواهد بود.

سایر محوطه‌ها

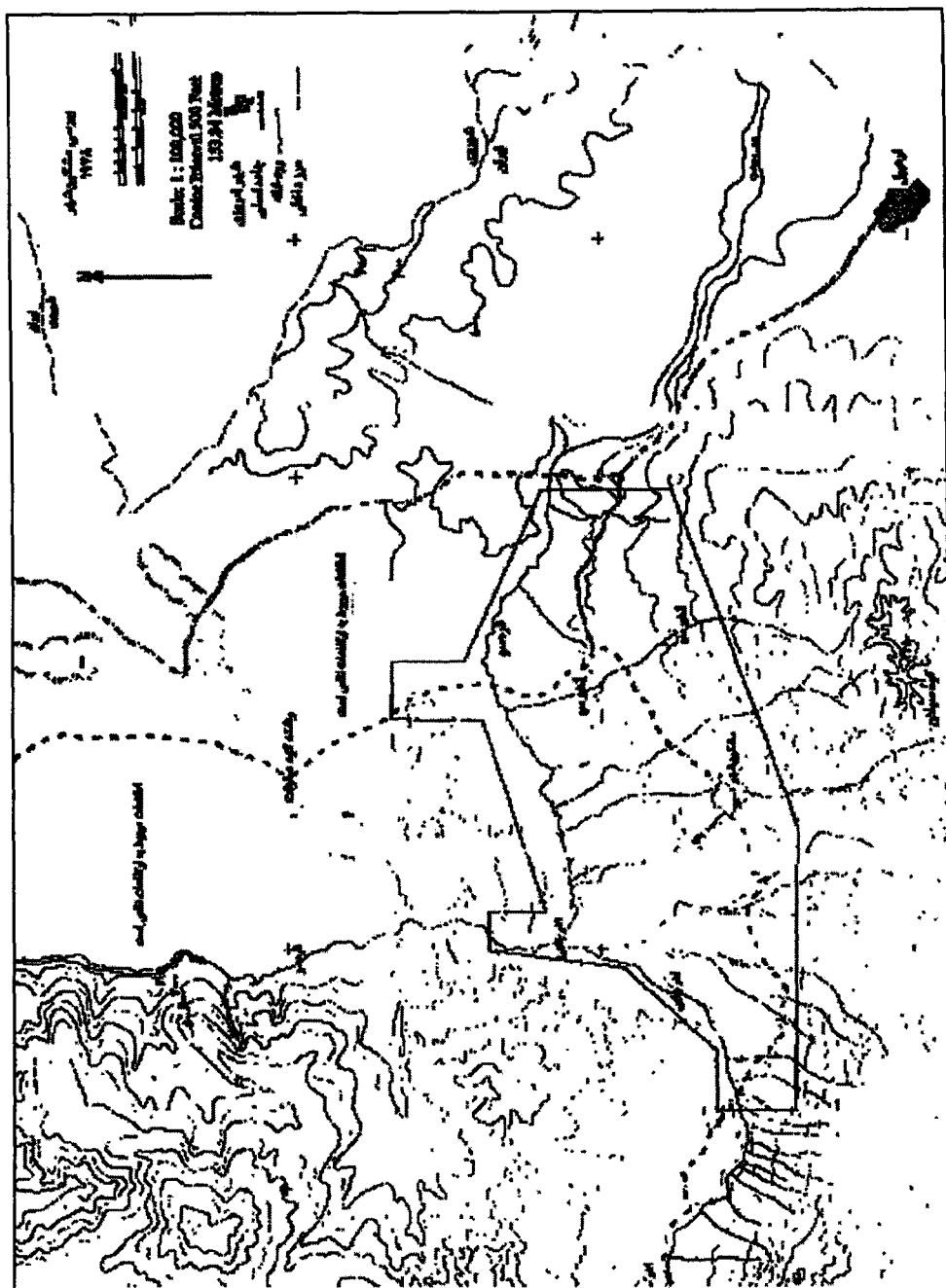
قدمت برخی از محوطه‌ها را می‌توان بر اساس سفالهای خاکستری صیقلی و سفالهای ظریف سیاه و صیقلی به عصر آهن نسبت داد (شکل ۷). اما در اغلب محوطه‌ها اکثر سفالهای یافت‌شده از نوع ظروف قرمز و قهوه‌ای صیقلی است که به همان سبک کلی سفالهای شهر یثری تولید شده‌اند. بیشتر این محوطه‌ها بر روی تپه قرار دارند و بقایای استحکامات دفاعی سنگی نیز در آنها دیده می‌شود. برخی از این محوطه‌ها (قیزقلعه، محوطه ۷۱ [۱۰]؛ تیلکلیک تپه، محوطه ۶۶؛ و محوطه ۶۷) حصارهای سنگی بسیار مستحکم با برج و پشت‌بند دارند. با این حال، تعداد اندکی از تپه‌های کوچک نیز مربوط به همین دوره هستند (به طور مثال محوطه‌های ۳۹، ۴۴ و ۴۶).

مجموعه شاخصی از ظروف منقوش (شکل‌های ۹ و ۱۰) در دوازده محوطه یافت شد. تنها یکی از این محوطه‌ها (محوطه ۷۰: رویان‌دویان) در محل کاملاً امنی قرار داشت. بقیه بر خلاف استقرارهای عصر آهن بر روی تپه‌ها و تله‌های کوچک کم‌ارتفاع ساخته شده بودند. در تعداد اندکی از این محوطه‌ها نشانه‌هایی از استقرارهای متقدم یا متأخر به چشم می‌خورد. تمامی این محوطه‌ها در دشت مابین رود قره‌سو و تپه‌ماهورهای کوه ساوالان در تراز تقریبی ۱۳۰۰ تا ۹۸۰ متری قرار دارند.

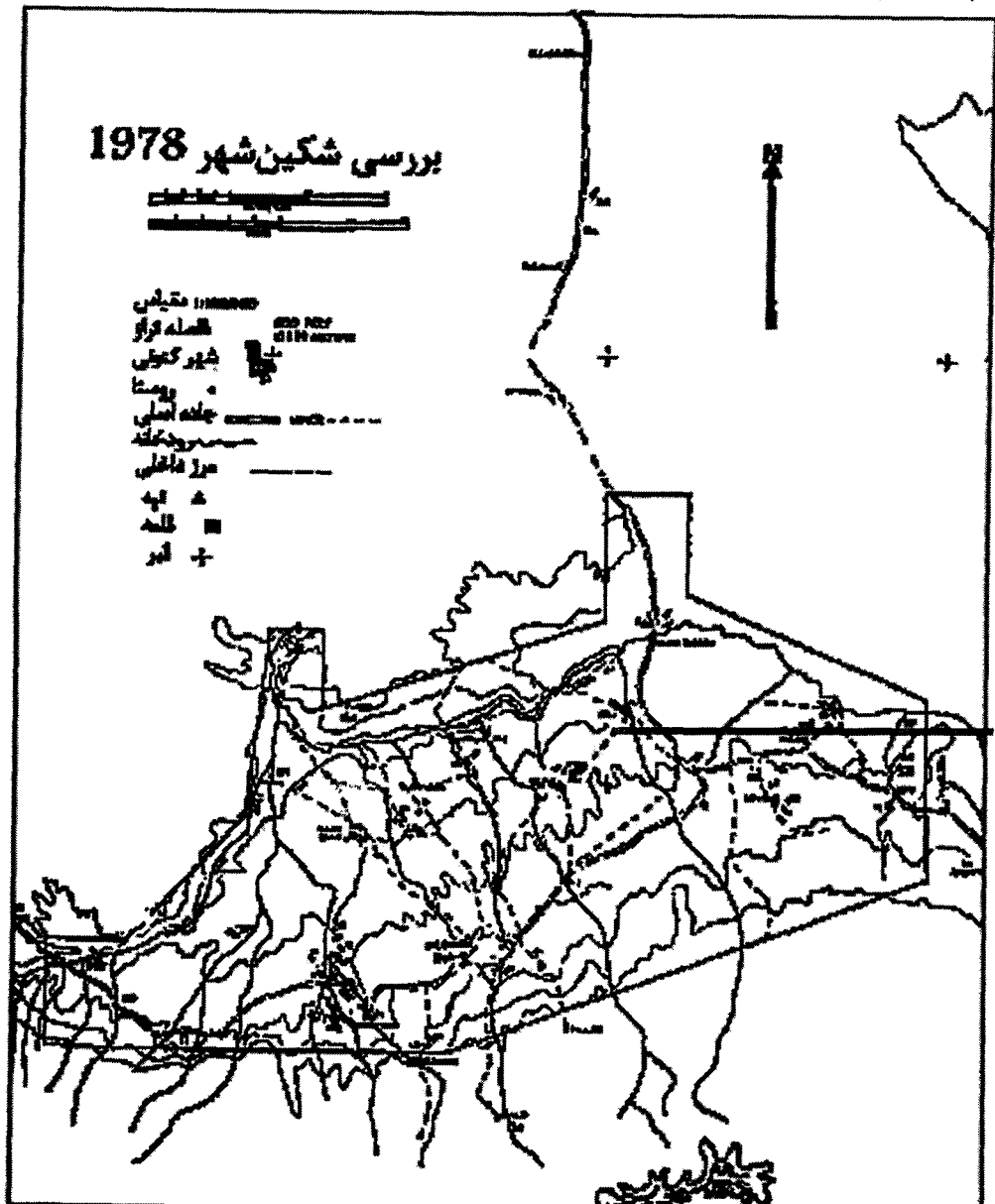
سفالهای منقوش مکشوفه از این محوطه‌ها (شکل‌های ۹ و ۱۰) و رویان‌دویان (محوطه ۷۰: شکل ۸) چرخ‌ساز هستند و در روی اغلب آنها به ویژه در قسمت زاویه‌دار بدنه برخی از کاسه‌ها (به طور مثال شکل ۹: شماره‌های ۱۶ و ۳۸؛ شکل ۱۰: شماره ۹) تزئیناتی با ابزار تیز افزوده شده است. احتمال ارتباط سفالهای یافت‌شده از رویان‌دویان با حصارهای قدیمی این محوطه بیشتر از احتمال ارتباط آنها با حصارهای دفاعی عظیم ساخته‌شده از سنگ و ملات سفید است [۱۱]. در مجموع سفالهای این مجموعه با سفالهای یافت‌شده از سایر محوطه‌ها متمایز است، زیرا به طور چشمگیری منسجم و یکدست می‌باشد. با این حال، وجود دو کاسه (شکل ۸: شماره‌های ۵ و ۶) در میان سفالهای این محوطه نشان می‌دهد که سفالهای آن ارتباط نزدیکی با سفالهای سایر محوطه‌ها داشته است. وجود کاسه‌های دهانه‌گشاد، که در زیر لبه یکی از آنها تزئین منقوش وجود دارد (شکل ۸: شماره‌های ۳ و ۴)، می‌تواند نشانگر نسبتاً قدمت قدیم تری برای محوطه رویان‌دویان باشد.

کاسه‌های به‌دست‌آمده از این محوطه‌ها اغلب منقوش هستند و شاخصه آنها وجود نوارها یا خطوط باریک در پیرامون لبه ظروف می‌باشد. خمیر سفال‌ها اغلب به خوبی ورز داده شده و به رنگ نارنجی است. سطح سفال‌ها نیز دارای پوشش گلی به رنگ نخودی روشن است. لبه‌ها و قسمت‌های داخلی ظروف در بیشتر موارد صیقلی هستند.

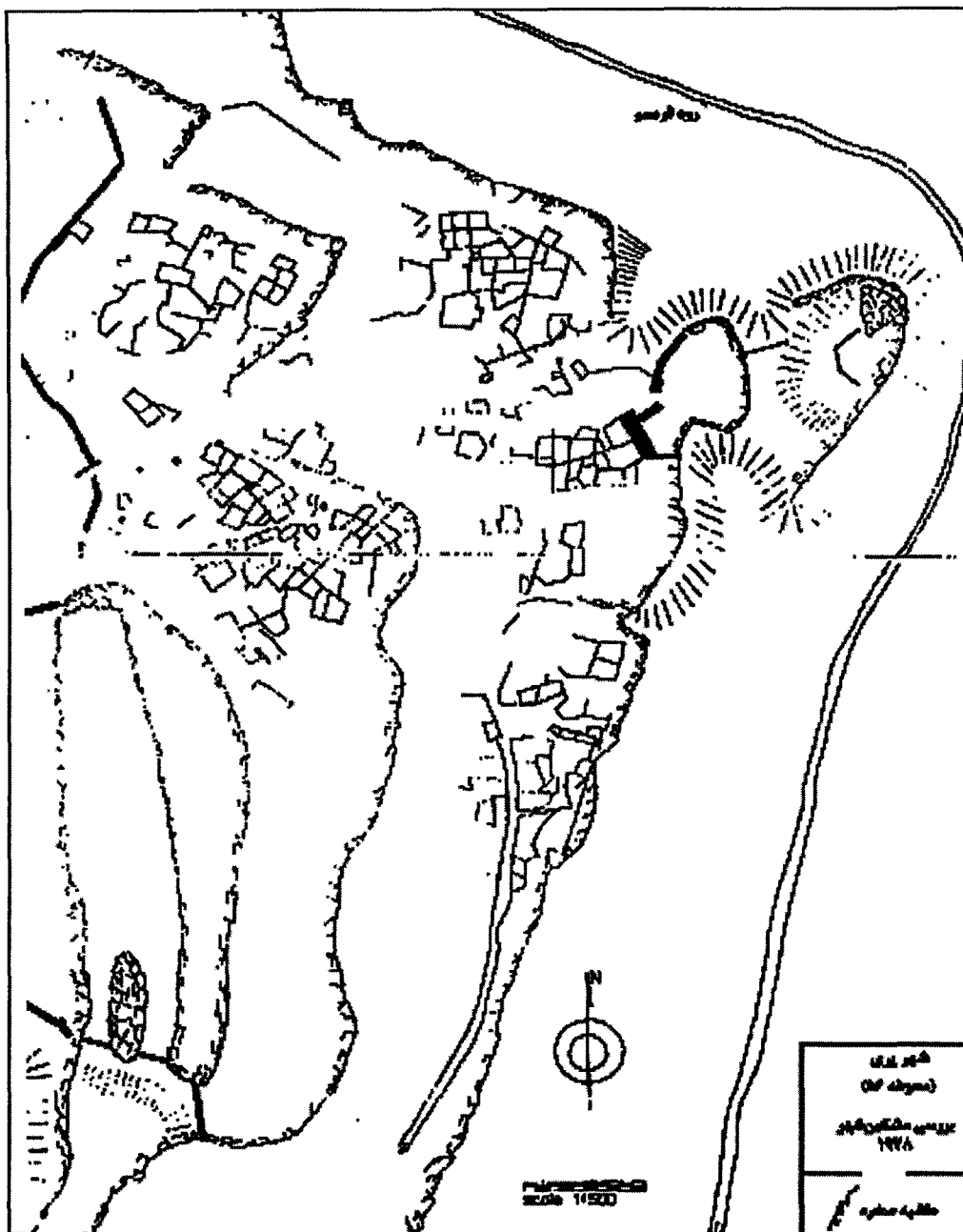
ظروف متعلق به این گونه سفالی در لایه‌های دوره اشکانی تپه نوشیجان [۱۲] و لایه‌های دوره بعدِ هخامنشی پاسارگارد [۱۳] کشف شده است. گردن ظروف این گونه سفالی نیز (شکل ۱۰: شماره‌های ۳۶ تا ۴۲) تشابهاتی در همین لایه‌های پاسارگارد دارد [۱۴]. کاسه‌های زاویه‌دار مشابه با نوارهای منقوش در لبه نیز در چارسدا در پاکستان یافت شده‌اند که قدمت آنها نیز به همین دوره نسبت می‌دهند [۱۵].



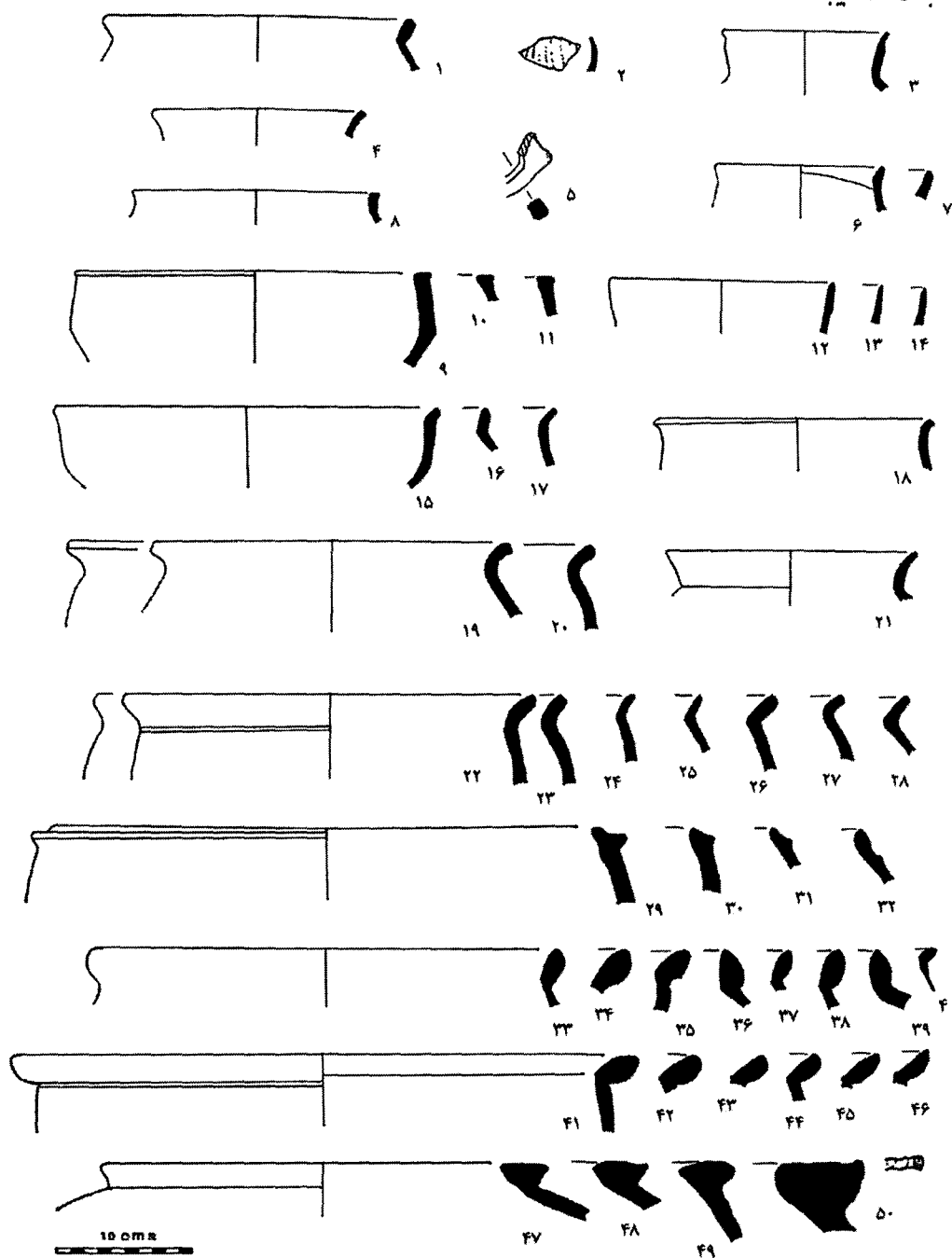
شکل ۱. نقشه دشت مشکین شهر



شکل ۲. محوطه واقع در محدوده مورد مطالعه



شکل ۳



شکل ۴. سفالهای مکشوفه از شهر یتری

شکل ۴: سفالهای مکشوفه از شهر یئری (محوطه ۵۶)

- ۱) سخت، سفال خامتری روشن با شاموت شن ریز، سطح پرداخت شده، قطر ۲۳ سانتی متر.
- ۲) سفال خاکستری ظریف بسیار سخت، سطح خارجی با صیقل بسیار خوب، سطح خارجی دنداندهانه.
- ۳) سفال خاکستری روشن سخت، مشابه شماره ۱، سطح خارجی پرداخت شده، قطر ۱۳/۲ سانتی متر.
- ۴) سفالی به رنگ نارنجی روشن/قهوه‌ای با مقداری شاموت شن، پوشش گلی نارنجی، صیقل ناهموار که در سطح داخلی به صورت افقی و در سطح خارجی به صورت عمودی، قطر ۱۵/۵ سانتی متر.
- ۵) دسته، گل خاکساری خشن، با صیقل بسیار خوب.
- ۶) سفال نارنجی با گل ظریف، سطح خارجی و داخل لبه صیقلی، قطر ۱۲/۴ سانتی متر.
- ۷) بدنه نسبتاً خشن به رنگ مایل به صورتی و مغز خاکستری رنگ، پوشش گلی قرمز، صیقلی، دانه‌های شن به صورت برجسته در سطح دیده می‌شود.
- ۸) گل قهوه‌ای نسبتاً خشن با شاموت شن، سطح خارجی با صیقل ناهموار، قطر ۱۸ سانتی متر.
- ۹) گل قهوه‌ای با شاموت شن، پوشش گلی قرمز، صیقلی، آثار سایه‌دهی عمودی در زیر انباشت کانی بر روی سطح خارجی که به صورت شیارهای سطحی جلوه می‌کند، قطر ۲۶ سانتی متر.
- ۱۰) گل قهوه‌ای ظریف، صیقلی.
- ۱۱) گل قرمز با شاموت شن، پوشش گلی قرمز، صیقلی، دانه‌های شن به صورت برجسته در سطح دیده می‌شود.
- ۱۲) گل سفال به رنگ نارنجی روشن - قهوه‌ای با شاموت شن، سطح ناصاف، با صیقل بسیار خوب، دانه‌های شن به صورت برجسته در سطح دیده می‌شود، قطر ۱۶/۳ سانتی متر.
- ۱۳) به رنگ نارنجی با مقداری شاموت شن درشت، سطح ناصاف، پرداخت شده.
- ۱۴) گل نارنجی رنگ، پوشش گلی زرد، نقش قرمز رنگ، صیقل به نحوی که سطح خارجی را به صورت رگه‌رگه و زرد رنگ درآورده است.
- ۱۵) گل نسبتاً نرم به رنگ نارنجی - قهوه‌ای کمرنگ، سطح ناصاف، صیقل بسیار خوب، سطح داخلی به رنگ قرمز مایل به قهوه‌ای و سطح خارجی به رنگ نارنجی کمرنگ - قهوه‌ای - سیاه، قطر ۲۸/۵ سانتی متر.
- ۱۶) سفالی به رنگ قهوه‌ای با گل حاوی مقدار زیادی شن با مغز خاکستری رنگ، پوشش گلی قرمز بر روی داخل لبه و سطح خارجی، دانه‌های شن به صورت برجسته در سطح قابل مشاهده است، قطر ۱۸ سانتی متر.
- ۱۷) گل نارنجی نسبتاً ظریف، اندود قرمز و صیقل بر روی لبه و سطح خارجی.
- ۱۸) بسیار شبیه شماره ۱۷، قطر ۲۱ سانتی متر.
- ۱۹) گل نارنجی با شاموت شن، سطح خارجی و لبه ظرف پرداخت شده، نشانه‌هایی از پوشش گلی سفید بر روی لبه، قطر ۲۶ سانتی متر.
- ۲۰) بسیار شبیه شماره ۱۹، قطر ۳۸ سانتی متر.
- ۲۱) گل سخت به رنگ نارنجی با شاموت شن، قطر ۱۸/۵ سانتی متر.
- ۲۲) گل قهوه‌ای کمرنگ، با شاموت شن، مقداری شن بسیار درشت، پرداخت شده، نشانه‌هایی از پوشش گلی یا نقوش قرمز تیره بر روی لبه و سطح خارجی قابل مشاهده است، دانه‌ها شن به صورت برجسته بر روی سطح، قطر ۳۰ سانتی متر.
- ۲۳) بسیار شبیه شماره ۲۲، قطر ۲۴ سانتی متر.
- ۲۴) گل نارنجی با شاموت شن، پرداخت شده، مشابه شماره ۱۹، قطر ۱۸ سانتی متر.
- ۲۵) گل نارنجی نسبتاً ظریف، پوشش گلی یا نقوش قرمز رنگ بر روی لبه و سطح خارجی، قطر ۲۴ سانتی متر.

۲۶) گل به رنگ نارنجی کمرنگ/قهوه‌ای و حاوی مقدار زیادی شاموت شن، پرداخت‌شده، دانه‌های شن به صورت برجسته در روی سطح، قطر ۲۲ سانتی‌متر.

۲۷) مشابه شماره ۲۶، با شاموت شن ریزتر، قطر ۲۰ سانتی‌متر.

۲۸) مشابه شماره ۲۶، پوشش گلی قرمز تیره و صیقل ناهموار بر روی لبه و سطح خارجی، قطر ۲۲ سانتی‌متر.

۲۹) گل قهوه‌ای روشن با شاموت شن، سطح داخلی پرداخت‌شده، پوشش گلی قرمز و صیقل ناهموار بر روی سطح خارجی، دانه‌های شن به صورت برجسته بر روی سطح، قطر ۴۳/۵ سانتی‌متر.

۳۰) گل نارنجی رنگ نسبتاً نرم و خشن، پوشش گلی زرد رنگ، نقوشی به رنگ قرمز تیره، سطح خارجی صیقلی که سطح ظرف را به صورت رگه‌رگه جلوه‌گر ساخته است.

۳۱) گل قرمز با شاموت شن، صیقل ناهموار، دانه‌های شن به صورت برجسته بر روی سطح.

۳۲) گل به قهوه‌ای روشن و نسبتاً ظریف، پوشش گلی مایل به قرمز، صیقلی.

۳۳) گل به رنگ قهوه‌ای بسیار روشن - بسیار تیره و نسبتاً نرم با شاموت شن، پرداخت‌شده، قطر ۳۴ سانتی‌متر.

۳۴) سطح داخلی خاکستری و گل قهوه‌ای با شاموت شن، پرداخت‌شده.

۳۵) گل نارنجی با شاموت شن، پرداخت‌شده.

۳۶) مشابه شماره ۳۵.

۳۷) گل قهوه‌ای با شاموت شن، پرداخت‌شده، با صیقل جزیی، دانه‌های شن به صورت برجسته بر روی سطح.

۳۸) گل به رنگ قهوه‌ای روشن و نسبتاً نرم با شاموت شن، پرداخت‌شده.

۳۹) مشابه شماره ۳۸ با پوشش گلی نارنجی.

۴۰) گل به رنگ قرمز مایل به صورتی و سخت با شاموت شن، پوشش گلی نارنجی، آثار صیقل در سطح داخلی، قطر ۲۴ سانتی‌متر.

۴۱) سفال سخت، مغز به رنگ خاکستری و گل به رنگ صورتی، پرداخت‌شده، سطح خارجی با پوشش گلی سفید، قطر ۴۶ سانتی‌متر.

۴۲) مشابه شماره ۴۱ با آثار صیقل.

۴۳) گل قهوه‌ای با شاموت شن، صیقلی.

۴۴) مشابه شماره ۳۷، قسمت داخلی لبه صیقلی.

۴۵) گل قهوه‌ای با شاموت شن، پرداخت‌شده، دانه‌های شن به صورت برجسته بر روی سطح.

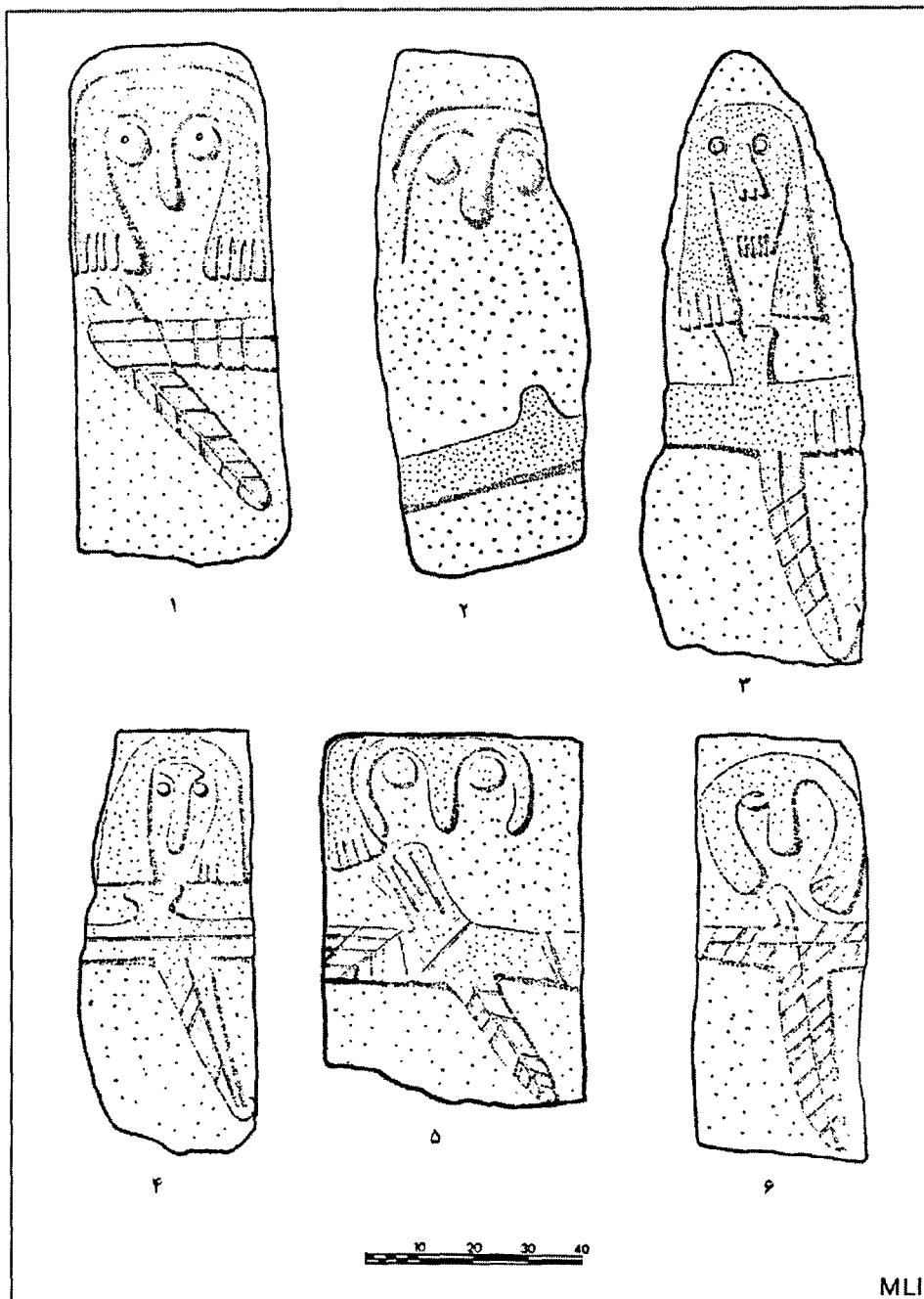
۴۶) سفال به رنگ مایل به صورتی با مغز خاکستری رنگ، دانه‌های شن درشت، پوشش گلی روشن، دانه‌های شن به صورت برجسته بر روی سطح.

۴۷) سفال به رنگ خاکستری، نسبتاً خشن، با شاموت شن و مقداری دانه‌های شن بسیار درشت، پرداخت‌شده، قطر ۳۳ سانتی‌متر.

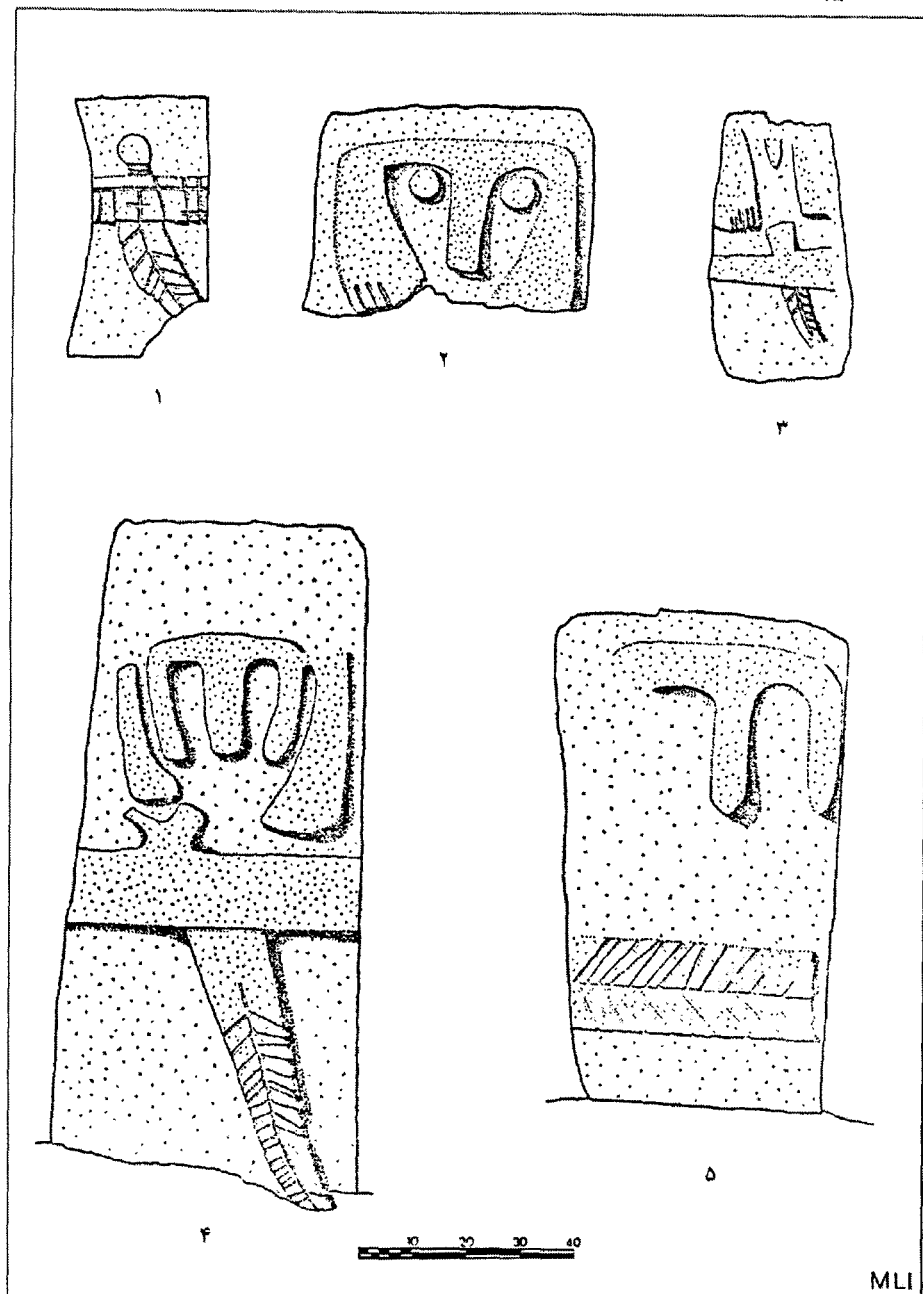
۴۸) به رنگ سیاه - قهوه‌ای روشن، با شاموت شن، مقداری دانه‌های بسیار درشت، پوشش گلی قرمز تیره، قطر ۲۸ سانتی‌متر.

۴۹) سطح داخلی خاکستری و قهوه‌ای روشن، با شاموت شن، پرداخت‌شده.

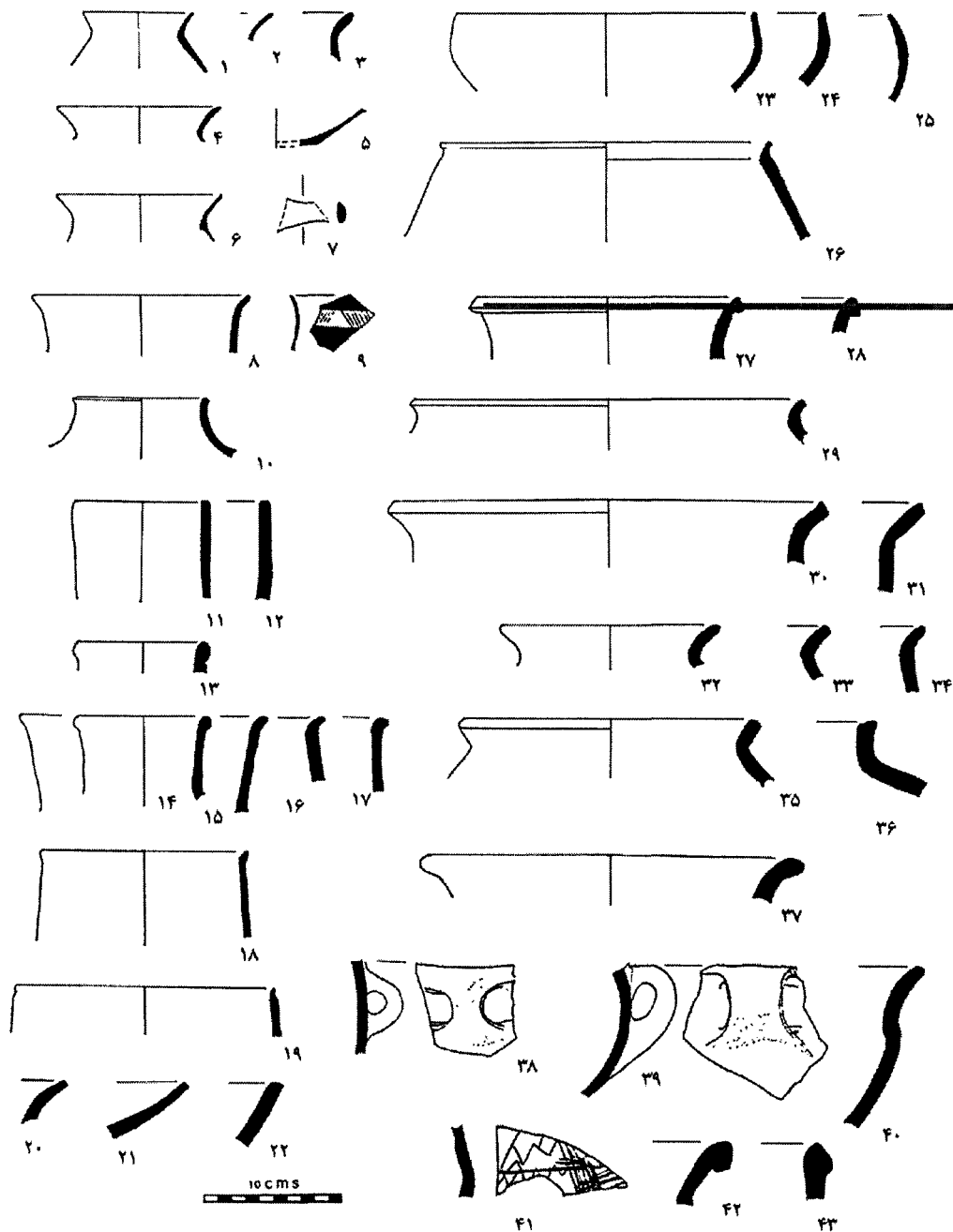
۵۰) خاکستری، خشن، با شاموت شن، مقداری دانه‌های بسیار درشت، سطح خارجی با پوشش گلی سفید، قهوه‌ای نامرتب در سطح داخلی، تزئیناتی که با انگشت ایجاد شده است در گرداگرد حاشیه لبه دیده می‌شود.



شکل ۵. اسل‌های مکتوبه از شهر پتری (محوطه ۵۶) — (مقیاس به سانتی‌متر)



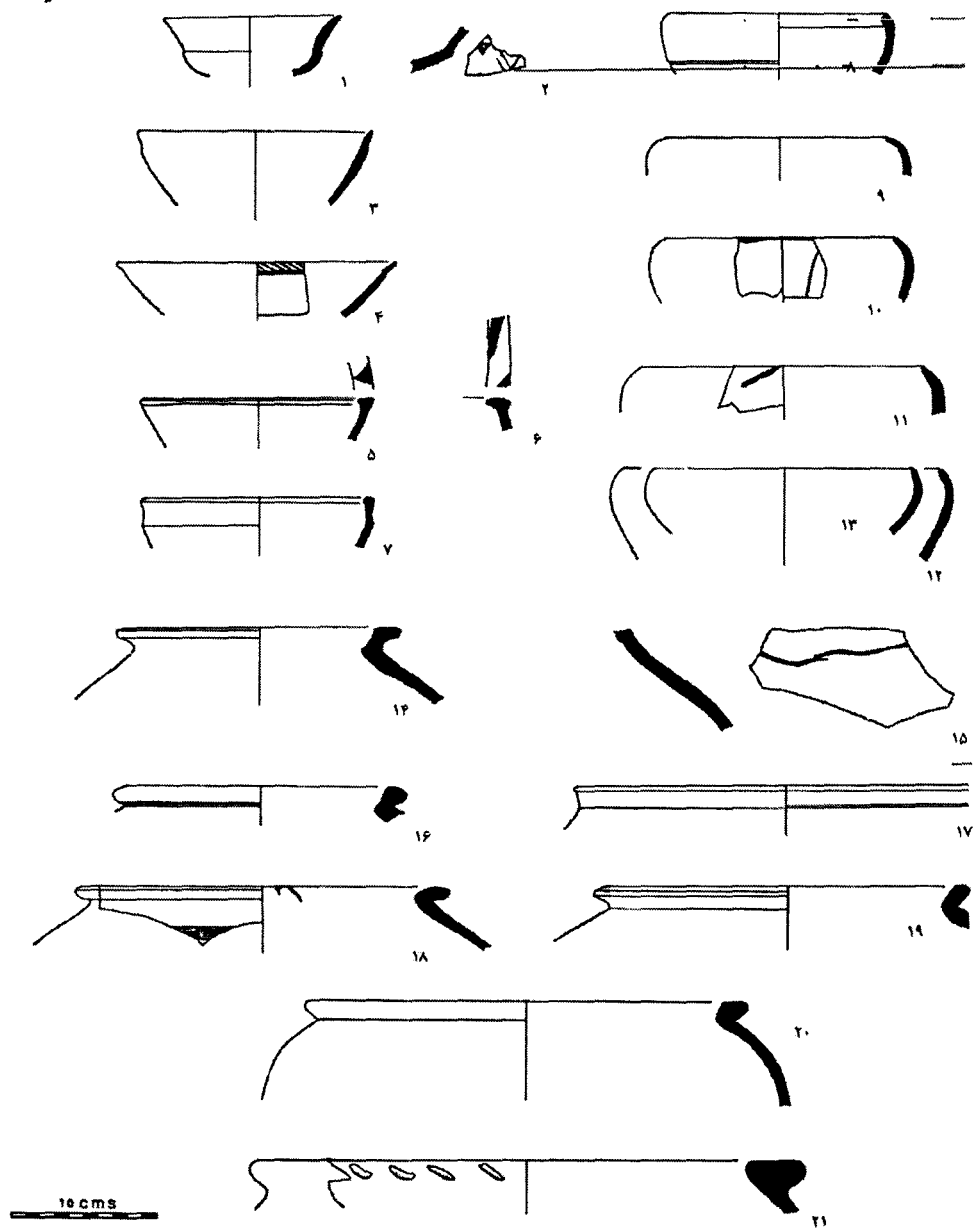
شکل ۶. اسل‌های مکشوفه از شهر ینری (محوطه ۵۶) — (مقیاس به سانتی‌متر)



شکل ۷. سفالهای خاکستری صیقلی و سیاه عصر آهن

شکل ۷: توضیح سفالها

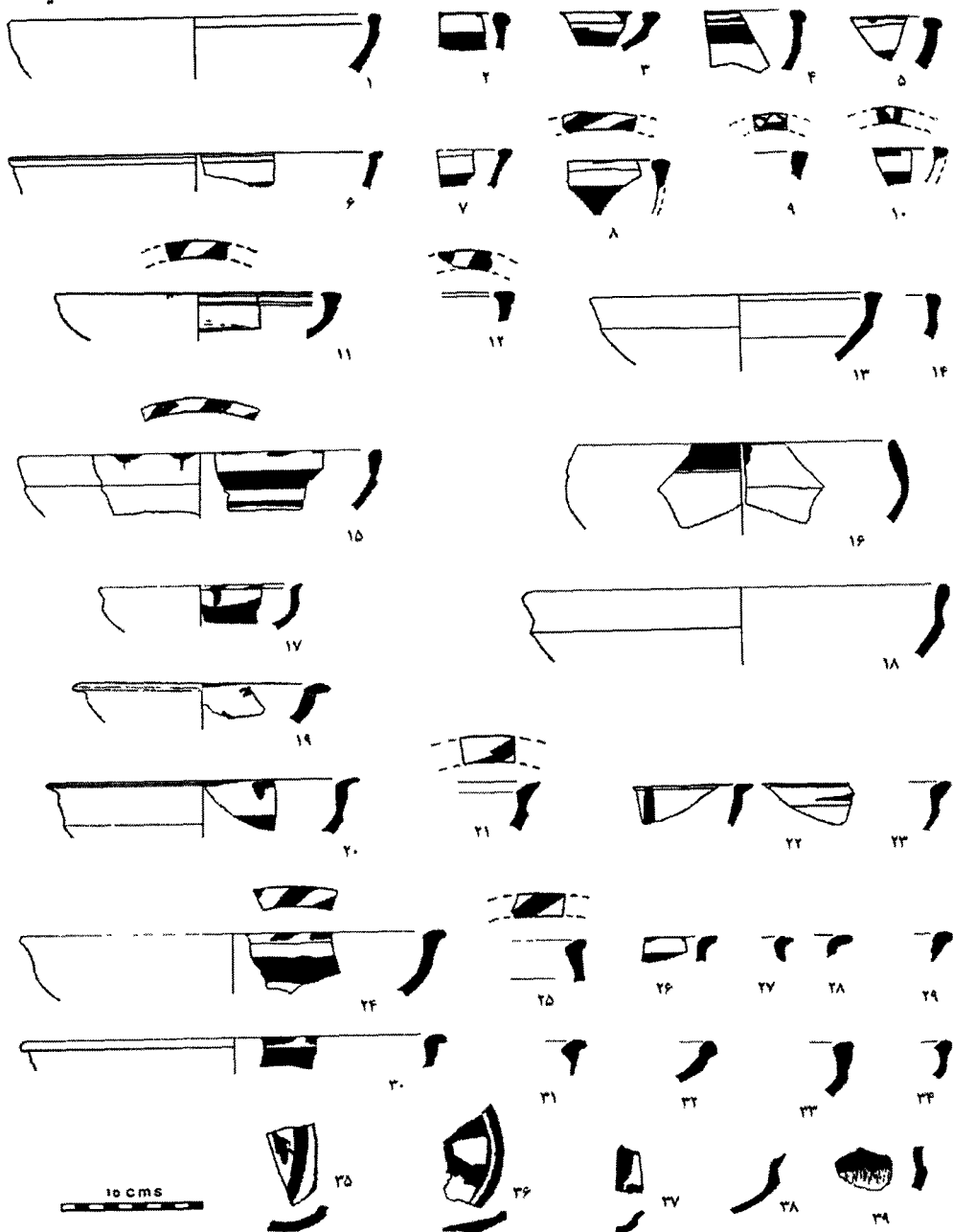
- (۱) محوطه ۲۶: سفال بسیار سخت، بسیار ظریف و به رنگ سیاه؛ سطح خارجی و قسمت داخلی لبه با صیقل بسیار خوب؛ قطر ۸ سانتی‌متر.
- (۲) محوطه ۲۶: قهوه‌ای کمرنگ؛ همانند شماره ۱.
- (۳) محوطه ۴۶: خاکستری؛ همانند شماره ۱.
- (۴) محوطه ۲۶: قهوه‌ای؛ همانند شماره ۱؛ قطر ۱۲ سانتی‌متر.
- (۵) محوطه ۴۳: همانند شماره ۱؛ تنها سطح سفال خارجی صیقلی است.
- (۶) محوطه ۲۶: قهوه‌ای کمرنگ؛ همانند شماره ۱؛ قطر ۱۲ سانتی‌متر.
- (۷) محوطه ۴۳: دسته؛ همانند شماره ۱.
- (۸) محوطه ۴۳: سخت، ظریف، قهوه‌ای کمرنگ؛ با صیقل بسیار خوب؛ قطر ۱۶ سانتی‌متر.
- (۹) محوطه ۴۶: همانند شماره ۱؛ در سطح خارجی طرحهایی از طریق صیقل دهی ایجاد شده است.
- (۱۰) محوطه ۶۶: سفال خاکستری، مقداری شن درشت؛ صیقل ناهموار جزیی به صورت عمودی در سطح خارجی؛ قطر ۱۰ سانتی‌متر.
- (۱۱) محوطه ۴۶: سفال خاکستری، دست‌ساز، سطح خارجی بسیار ناهموار؛ صیقل جزیی بر روی سطح خارجی؛ قطر ۱۰ سانتی‌متر.
- (۱۲) محوطه ۴۳: سفال قهوه‌ای، صیقلی.
- (۱۳) محوطه ۶۵: به رنگ قهوه‌ای و مفر خاکستری رنگ؛ ناهموار؛ قطر ۱۰ سانتی‌متر.
- (۱۴) محوطه ۴۳: نارنجی کمرنگ/ قهوه‌ای؛ ناهموار؛ لبه صیقلی، قطر ۱۰ سانتی‌متر.
- (۱۵) محوطه ۴۳: سفال خاکستری با صیقل ناهموار؛ قطر ۱۸ سانتی‌متر.
- (۱۶) محوطه ۴۶: سفال خاکستری ناهموار؛ سطح خارجی صیقلی.
- (۱۷) محوطه ۴۳: سفال خاکستری؛ سطح داخلی بسیار ناهموار؛ سطح خارجی صیقلی؛ قطر ۱۲ سانتی‌متر.
- (۱۸) محوطه ۴۳: سفال خاکستری - سیاه صیقلی؛ قطر ۱۵ سانتی‌متر.
- (۱۹) محوطه ۲۰: سفال سیاه صیقلی؛ قطر ۱۹ سانتی‌متر.
- (۲۰) محوطه ۴۶: سفال خاکستری - قهوه‌ای با صیقل ناهموار.
- (۲۱) محوطه ۶۷: سفال خاکستری؛ پرداخت شده؛ قطر ۳۲+ سانتی‌متر.
- (۲۲) محوطه ۶۶: سفال خاکستری صیقلی؛ قطر ۳۲+ سانتی‌متر.
- (۲۳) محوطه ۴۶: سفال سیاه - خاکستری با صیقل ناهموار؛ صیقل افقی خشن؛ قطر ۲۲ سانتی‌متر.
- (۲۴) محوطه ۵۸: سفال قهوه‌ای تیره - سیاه؛ پرداخت شده؛ قطر ۱۴ سانتی‌متر.
- (۲۵) محوطه ۴۶: سفال سیاه صیقلی.
- (۲۶) محوطه ۱: سفال خاکستری صیقلی؛ قطر ۲۴ سانتی‌متر.
- (۲۷) محوطه ۲۲: سفال خاکستری صیقلی.
- (۲۸) محوطه ۱: سفال خاکستری صیقلی.
- (۲۹) محوطه ۲۴: سفال خاکستری؛ سطح خارجی صیقلی؛ قطر ۲۹ سانتی‌متر.
- (۳۰) محوطه ۴۶: همانند شماره ۲۳؛ قطر ۳۲ سانتی‌متر.
- (۳۱) محوطه ۴۵: سفال خاکستری.
- (۳۲) محوطه ۲۶: سفال خاکستری صیقلی؛ قطر ۱۶ سانتی‌متر.
- (۳۳) محوطه ۶۷: سفال خاکستری؛ مقداری صیقل در سطح خارجی.
- (۳۴) محوطه ۴۳: سفال خاکستری - سیاه صیقلی.
- (۳۵) محوطه ۴۶: سفال خاکستری ناهموار؛ پرداخت شده؛ آثار ایجاد طرحهای خشن از طریق صیقل بر روی سطح خارجی؛ قطر ۲۲ سانتی‌متر.
- (۳۶) محوطه ۳۹: سفال خاکستری صیقلی.
- (۳۷) محوطه ۴۶: همانند شماره ۲۳؛ قطر ۲۸ سانتی‌متر.
- (۳۸) محوطه ۲۶: سفال خاکستری؛ سطح خارجی صیقلی.
- (۳۹) محوطه ۴۳: سفال قهوه‌ای - خاکستری ناهموار.
- (۴۰) محوطه ۲۶: سفال خاکستری - سیاه صیقلی.
- (۴۱) محوطه ۴۶: سفال خاکستری؛ ایجاد طرح از طریق صیقل در سطح خارجی.
- (۴۲) محوطه ۱: سفال خاکستری صیقلی؛ قطر ۵۰ سانتی‌متر.
- (۴۳) محوطه ۱: گل به رنگ خاکستری؛ سطح داخلی به رنگ قهوه‌ای و سطح خارجی به رنگ سیاه؛ با صیقل بسیار خوب.



شکل ۸. سفالهای مکشوفه از رویان‌دویان (محوته ۷۰)

شکل ۸: سفالهای مکشوفه از رویان‌دویان

- ۱) کاسه گل‌لاله‌ای: سفال به رنگ مایل به قهوه‌ای- نارنجی؛ پرداخت شده؛ آثار صیقل؛ سطح تراشیده شده (سانتیده شده؟) قطر ۱۲ سانتی‌متر.
- ۲) تکه سفال زاویه‌دار: سفال ظریف به رنگ صورتی کمرنگ؛ پرداخت شده؛ نقوشی به رنگ نارنجی بر روی سطح داخلی؛ آثار صیقل در سطح خارجی.
- ۳) کاسه دهانه گشاد: سفال سخت، ظریف و نارنجی؛ پرداخت شده؛ قطر ۱۶ سانتی‌متر.
- ۴) مشابه شماره ۳: نقوشی به رنگ قرمز بر روی سطح داخلی؛ قطر ۱۹ سانتی‌متر.
- ۵) کاسه: سفال سخت، نارنجی و ظریف؛ سطح داخلی پرداخت شده؛ نقوشی به رنگ قرمز تیره در بالای لبه؛ سطح داخلی و لبه صیقلی؛ سطح خارجی ناهموار؛ قطر ۱۶ سانتی‌متر.
- ۶) کاسه: سفال سخت، ظریف و قهوه‌ای رنگ؛ سطح داخلی پرداخت شده؛ نوارهای منقوشی به رنگ قهوه‌ای تیره در اطراف لبه؛ سطح داخلی و لبه صیقلی.
- ۷) کاسه: نسبتاً زاویه‌دار؛ سفال مشابه به شماره‌های ۳ و ۴؛ صیقلی؛ قطر ۱۶ سانتی‌متر.
- ۸) کاسه: سفال سخت، ظریف به رنگ سیاه؛ به نظر می‌رسد بیش از حد حرارت داده شده است؛ پوشش گلی نخودی تیره؛ سطح خارجی صیقلی؛ قطر ۱۵ سانتی‌متر.
- ۹) کاسه: سفال ظریف نارنجی رنگ؛ پرداخت شده؛ قطر ۱۴/۷ سانتی‌متر.
- ۱۰) کاسه: سفال سخت، نسبتاً ظریف و به رنگ نارنجی روشن؛ پرداخت شده؛ طرحهای منقوشی به رنگ نارنجی؛ سطح خارجی با صیقل بسیار خوب؛ قطر ۱۵/۵ سانتی‌متر.
- ۱۱) کاسه: سفال ظریف نارنجی رنگ؛ پرداخت شده؛ پوشش گلی نخودی؛ نقوشی به رنگ نارنجی تیره- قرمز؛ سطح خارجی با صیقل بسیار خوب؛ قطر ۱۹ سانتی‌متر.
- ۱۲) کاسه: سفال ظریف به رنگ قهوه‌ای کمرنگ؛ پرداخت شده؛ سطح خارجی دارای صیقل جزئی؛ قطر ۲۱/۵ سانتی‌متر.
- ۱۳) کاسه: مشابه شماره ۱۲: نشانه‌هایی از نقوش نارنجی بر روی دهانه لبه؛ قطر ۱۷/۵.
- ۱۴) کوزه: سفال سخت، ظریف و قهوه‌ای رنگ؛ پوشش گلی به رنگ نارنجی کمرنگ بر روی حاشیه لبه و سطح خارجی، سطح سفال در قسمت‌های حاوی پوشش گلی پرداخت شده؛ نشانه‌هایی از نوارهای منقوش به رنگ قرمز تیره و آثار صیقل در حاشیه لبه؛ قطر ۱۹/۵.
- ۱۵) کوزه: سفال سخت، ظریف به رنگ نارنجی مایل به قهوه‌ای؛ نوار منقوش به رنگ قرمز در سطح خارجی و صیقلی.
- ۱۶) کوزه: سفال نارنجی؛ نشانه‌هایی از پوشش گلی نارنجی؛ سطح تراشیده شده؛ قطر ۲۰ سانتی‌متر.
- ۱۷) کوزه: سفال نارنجی مایل به قهوه‌ای؛ مشابه شماره ۱؛ پرداخت شدخ؛ سطح تراشیده شده؛ قطر ۲۹ سانتی‌متر.
- ۱۸) کوزه: سفال سخت، نسبتاً ظریف به رنگ نارنجی روشن؛ مشابه شماره ۱۰؛ پوشش گلی سفید رنگ بر روی دهانه لبه و سطح خارجی؛ لکه‌های کمرنگی از نقوش قرمز بر روی لبه؛ سطح خارجی صیقلی با نقوش قرمز.
- ۱۹) سفال نارنجی قهوه‌ای با مغز قهوه‌ای رنگ؛ پوشش گلی روشن در داخل لبه؛ داخل لبه و سطح خارجی صیقلی؛ قطر ۲۶/۳ سانتی‌متر.
- ۲۰) کوزه: سفال سخت، ظریف به رنگ سیاه- قهوه‌ای تیره؛ مشابه شماره ۸؛ پرداخت شده؛ قطر ۳۰/۴ سانتی‌متر.
- ۲۱) کوزه ذخیره‌سازی: سفال قرمز با مغز سیاه رنگ؛ در اطراف قسمت خارجی حاشیه لبه تزئیناتی با فشار انگشت؛ قطر ۳۸ سانتی‌متر.



شکل ۹. سفالهای منقوش دوره اشکانی (بارتی)

شکل ۹: سفالهای منقوش دوره اشکانی (پارتی)

- (۱) محوطه ۵۴: کاسه: سفال سخت، ظریف به رنگ نارنجی؛ سطح خارجی ناهموار؛ سطح داخلی و لبه صیقلی؛ قطر ۲۶ سانتی‌متر.
- (۲) محوطه ۵۷: کاسه: سفال نارنجی سخت؛ نوارهای منقوش قرمز بر روی لبه و سطح داخلی؛ لبه و سطح داخلی صیقلی.
- (۳) محوطه ۴۵: کاسه زاویه‌دار: سفال سخت ظریف و نارنجی رنگ؛ نوارهای منقوش نارنجی بر روی لبه؛ لبه و سطح داخلی صیقلی؛ قطر ۲۲ سانتی‌متر.
- (۴) محوطه ۵۴: کاسه با زاویه اندک: سفال سخت قرمز رنگ با مقداری شاموت‌شن؛ پوشش گلی به رنگ نخودی روشن؛ نوارهای منقوش نارنجی بر روی لبه و سطح داخلی؛ سطح خارجی ناهموار؛ سطح داخلی صیقلی.
- (۵) محوطه ۲۱: کاسه: سفال سخت به رنگ نارنجی مایل به قهوه‌ای؛ نوارهای منقوش قرمز بر روی لبه و سطح داخلی؛ لبه و سطح داخلی صیقلی.
- (۶) محوطه ۵۴: کاسه: سفال سخت نارنجی با مقداری شاموت‌شن؛ پوشش گلی نخودی رقیق؛ نوارهای منقوش نارنجی بر روی لبه و سطح داخلی. قطر ۲۶ سانتی‌متر.
- (۷) محوطه ۵۴: بسیار شبیه شماره ۶.
- (۸) محوطه ۵۴: کاسه: سفال سخت به رنگ قهوه‌ای-نارنجی؛ پوشش گلی نخودی؛ نقوش نارنجی؛ لبه و سطح داخلی صیقلی؛ قطر ۳۲ سانتی‌متر.
- (۹) محوطه ۲۲: کاسه: سفال ظریف به رنگ قهوه‌ای روشن؛ نقوش قرمز؛ لبه و سطح داخلی صیقلی.
- (۱۰) محوطه ۵۴: کاسه ساده: سفال سخت به نارنجی با مقداری شاموت‌شن؛ نقوش قرمز؛ صیقلی.
- (۱۱) محوطه ۲۲: کاسه: سفال سخت نارنجی؛ نقوش قرمز؛ صیقلی؛ قطر ۲۰ سانتی‌متر.
- (۱۲) محوطه ۲۲: کاسه: سفال نارنجی رنگ؛ نقوش قرمز؛ لبه و سطح خارجی صیقلی؛ قطر ۱۶ سانتی‌متر.
- (۱۳) محوطه ۵۴: کاسه زاویه‌دار: سفال قهوه‌ای سخت؛ پوشش گلی نخودی؛ بالای لبه و دیواره‌های داخلی صیقلی؛ قطر ۲۰/۵ سانتی‌متر.
- (۱۴) محوطه ۵۷: کاسه: سفال سخت نارنجی؛ لبه و سطح داخلی صیقلی؛ قطر ۱۸ سانتی‌متر.
- (۱۵) محوطه ۵۴: کاسه زاویه‌دار: سفال سخت و ظریف به رنگ صورتی مایل به قهوه‌ای؛ پوشش گلی نخودی روشن؛ نقوش قرمز تیره؛ قطر ۲۵/۵ سانتی‌متر.
- (۱۶) محوطه ۵۸: کاسه: سفال به رنگ قهوه‌ای روشن؛ سطح خارجی با استفاده از چاقو تراشیده شده؛ نقوش قرمز؛ قطر ۲۲/۵ سانتی‌متر.
- (۱۷) محوطه ۲۲: کاسه: سفالی به رنگ نارنجی؛ پوشش گلی نخودی؛ نقوش قرمز؛ لبه، زیر قسمت خارجی لبه و سطح داخلی صیقلی؛ قطر ۱۴ سانتی‌متر.
- (۱۸) محوطه ۴۷: کاسه زاویه‌دار: سفالی به رنگ نارنجی؛ پوشش گلی به رنگ نارنجی بسیار کمرنگ؛ قطر ۳۰/۵ سانتی‌متر.
- (۱۹) محوطه ۲۲: کاسه: سفال سخت به رنگ قهوه‌ای؛ پوشش گلی به رنگ روشن؛ نقوش سیاه؛ لبه و سطح داخلی صیقلی؛ قطر ۱۸ سانتی‌متر.
- (۲۰) محوطه ۲۱: کاسه زاویه‌دار: سفال سخت قرمز رنگ؛ پوشش گلی نخودی؛ نوارهای منقوشی به رنگ قهوه‌ای تیره-سیاه بر روی لبه؛ نقوشی به رنگ قرمز تیره بر روی سطح داخلی؛ بیه صیقلی؛ قطر ۲۲ سانتی‌متر.
- (۲۱) محوطه ۲۲: کاسه زاویه‌دار: سفال سخت ظریف و نارنجی رنگ؛ نقوش قرمز؛ لبه و سطح داخلی صیقلی؛ قطر ۳۰ سانتی‌متر.
- (۲۲) محوطه ۲۱: کاسه: سفال ظریف، سخت به رنگ نارنجی؛ نوارهای منقوش قرمز بر روی لبه، سطح داخل و سطح خارجی؛ لبه صیقلی؛ قطر ۱۸ سانتی‌متر.
- (۲۳) محوطه ۲۱: کاسه با زاویه اندک: سفال قهوه‌ای رنگ؛ سطح سائیده شده؛ قطر ۱۹ سانتی‌متر.

(۳۳) محوطه ۴۵: کاسه زاویه‌دار: سفال به رنگ نارنجی مایل به قهوه‌ای؛ نوارهای منقوش به رنگ قرمز بر روی لبه و نیمه پایینی سطح داخلی؛ سطح سائیده شده؛ قطر ۱۸ سانتی‌متر.

(۳۴) محوطه ۲۱: کاسه زاویه‌دار: سفال به رنگ نارنجی؛ نقوش قرمز؛ صیقلی؛ قطر ۲۹ سانتی‌متر.

(۳۵) محوطه ۲۲: کف متعلق به کاسه زاویه‌دار: سفال سخت، ظریف و نارنجی رنگ؛ نقوش قرمز؛ سطح داخلی صیقلی.

(۳۶) محوطه ۵۴: کف متعلق به کاسه: سفال سخت به رنگ نارنجی روشن با هسته قهوه‌ای کمرنگ؛ نوارهای منقوش قرمز بر روی لبه و سطح داخلی؛ صیقل جزئی.

(۳۷) محوطه ۲۲: کاسه زاویه‌دار: سفال به رنگ قهوه‌ای-قهوه‌ای کمرنگ؛ نقوشی به رنگ قهوه‌ای مایل به قرمز؛ سطح داخلی صیقلی.

(۳۸) محوطه ۲۲: کاسه زاویه‌دار: سفال سخت و ظریف به رنگ نارنجی؛ پوشش گلی نخودی رنگ؛ در زیر قسمت زاویه‌دار تراشیده شده؛ نقوش قرمز در بالای قسمت زاویه‌دار بر روی سطوح خارجی و داخلی؛ قطر ۱۴ سانتی‌متر.

(۳۹) محوطه ۲۱: ظرف زاویه‌دار: سفال سخت به رنگ قهوه‌ای؛ سطح داخلی با پوشش گلی روشن؛ نقوش قرمز در بالای قسمت زاویه‌دار و سطح خارجی و سطح داخلی با آثار بسیار کمرنگ نقوش؛ خراشیدگی‌های عمودی که پس از حرارت‌دهی ایجاد شده.

(۲۴) محوطه ۵۴: کاسه: سفال سخت قرمز رنگ؛ پوشش گلی به رنگ نخودی روشن؛ نقوش قرمز؛ لبه و سطح داخلی صیقلی؛ قطر ۳۰ سانتی‌متر.

(۲۵) محوطه ۲۲: کاسه: سفالی به رنگ نارنجی مایل به قهوه‌ای حاوی مقداری شاموت شن؛ پوشش گلی به رنگ روشن؛ نقوش قرمز رنگ؛ لبه و سطح داخلی صیقلی.

(۲۶) محوطه ۵۷: کاسه: سفال سخت، ظریف و نارنجی رنگ؛ پوشش گلی نخودی رنگ؛ نوارهای منقوش قرمز بر روی لبه و سطح داخلی؛ در بالای لبه صیقلی.

(۲۷) محوطه ۵۷: کاسه: سفال سخت به رنگ نارنجی؛ نوارهای منقوش قرمز و صیقل بر روی لبه.

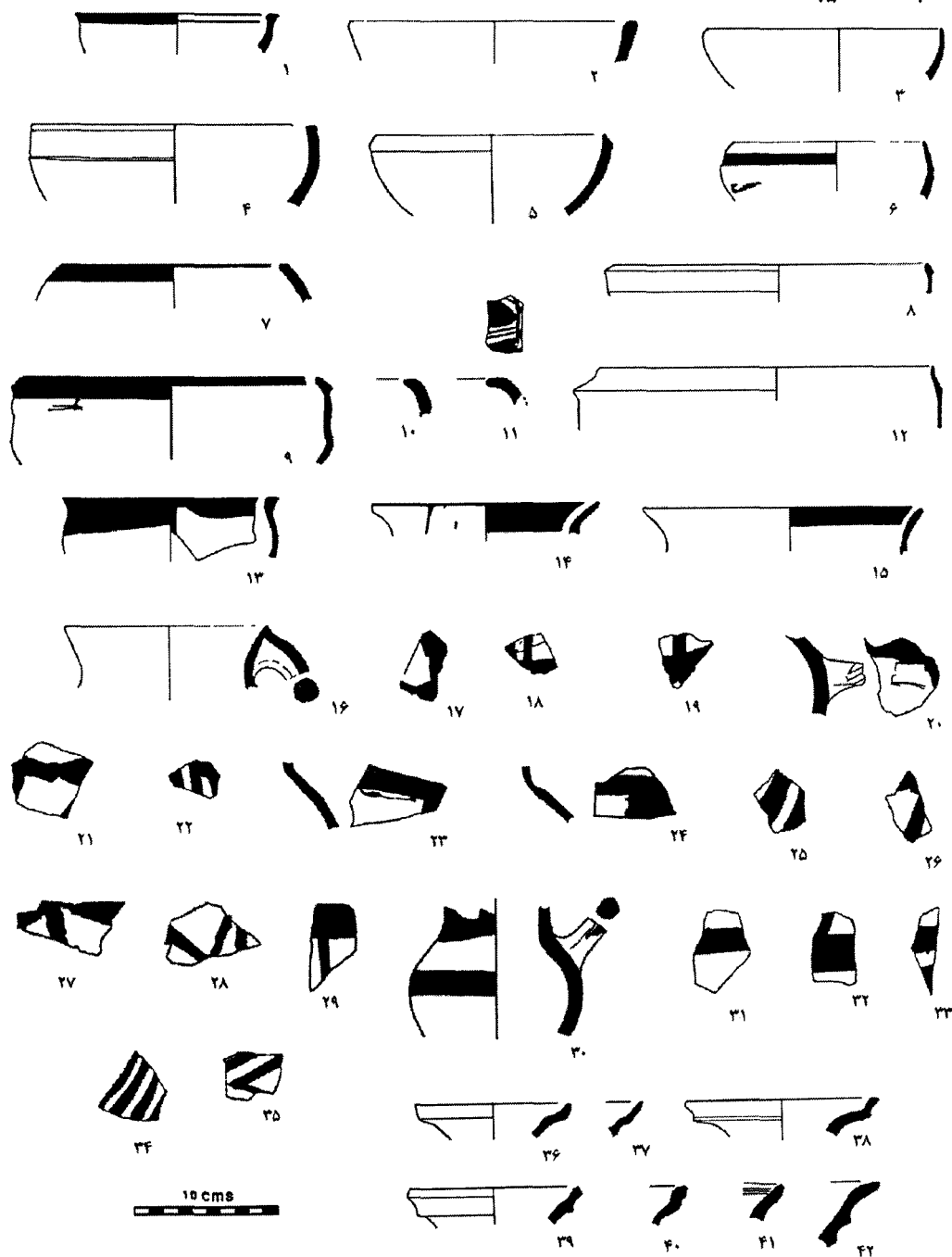
(۲۸) محوطه ۵۷: کاسه: سفال سخت قهوه‌ای رنگ؛ نقوشی به رنگ قرمز- قهوه‌ای تیره؛ سطح داخلی صیقلی.

(۲۹) محوطه ۵۴: کاسه: سفال سخت، ظریف و قرمز رنگ؛ نوارهای منقوش قرمز و صیقل بر روی لبه.

(۳۰) محوطه ۵۴: کاسه: سفال سخت، ظریف و نارنجی رنگ؛ نقوش قرمز رنگ؛ لبه و سطح داخلی صیقلی.

(۳۱) محوطه ۵۴: کاسه: سفال نارنجی رنگ؛ پوشش گلی نخودی رنگ بر روی سطح خارجی؛ نقوش قرمز بر روی سطح داخلی و به طور نامنظم بر روی سطح خارجی؛ صیقل ناهموار به صورت افقی؛ قطر ۲۸ سانتی‌متر.

(۳۲) محوطه ۱۰: کاسه نسبتاً زاویه‌دار: سفال به رنگ نارنجی کمرنگ؛ نقوش قرمز (قس. شماره ۳۴)؛ قطر ۲۸ سانتی‌متر.



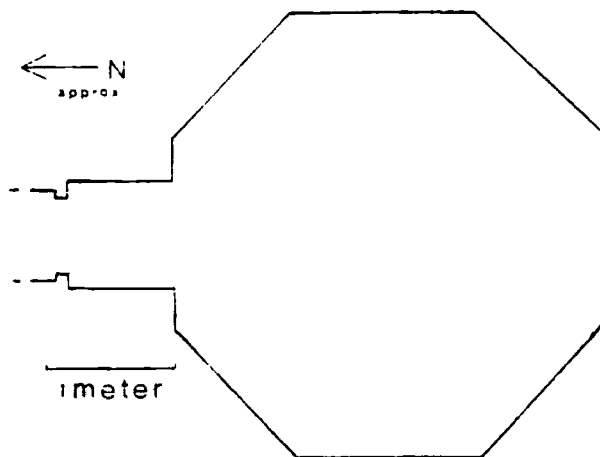
شکل ۱۰. سفالهای منقوش دوره اشکانی (بارتی)

شکل ۱۰: سفالهای منقوش دوره اشکانی

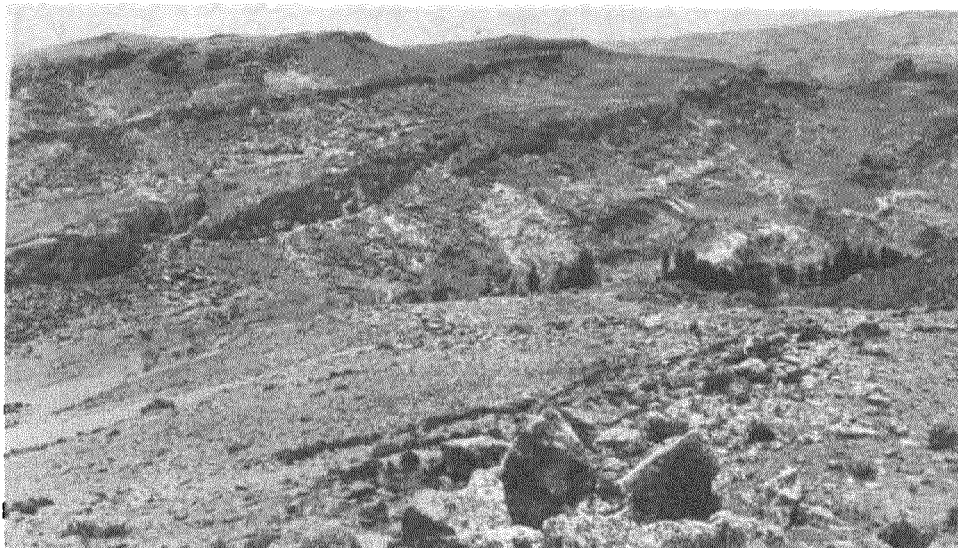
- (۱) محوطه ۵۷: کاسه؛ سفال سخت به رنگ قهوه‌ای؛ نقوش قرمز بر روی لبه و سطح خارجی؛ صیقلی؛ قطر ۱۴ سانتی‌متر.
- (۲) محوطه ۵۴: کاسه؛ سفال سخت به رنگ نارنجی؛ سطح داخلی صیقلی؛ قطر ۲۰/۲ سانتی‌متر.
- (۳) محوطه ۴۵: سفال قهوه‌ای؛ لبه صیقلی؛ قطر ۱۸/۵ سانتی‌متر.
- (۴) محوطه ۵۷: کاسه؛ سفال سخت به رنگ قهوه‌ای مایل به قرمز کمرنگ؛ با پرداخت خوب.
- (۵) محوطه ۴۵: کاسه؛ با لبه مهره‌ای؛ سفال قرمز؛ قطر ۱۶ سانتی‌متر.
- (۶) محوطه ۱۰: کاسه؛ سفال سخت به رنگ صورتی؛ نقوش قرمز رنگ؛ سطح سائیده شده؛ قطر ۱۴ سانتی‌متر.
- (۷) محوطه ۲۱: کاسه؛ سفال نارنجی مایل به قهوه‌ای؛ نقوش قرمز تیره؛ صیقلی؛ قطر ۱۶ سانتی‌متر.
- (۸) محوطه ۵۷: کاسه؛ سفال نارنجی رنگ سخت؛ نقوش قرمز؛ صیقلی؛ قطر ۲۳ سانتی‌متر.
- (۹) محوطه ۵۴: کاسه زاویه‌دار لبه مهره‌ای؛ سفال به رنگ نارنجی؛ در زیر قسمت زاویه‌دار به طور نامنظم تراشیده شده؛ سطوح خارجی با پوشش گلی نخودی روشن؛ نقوش به رنگ قرمز تیره؛ لبه صیقلی؛ قطر ۲۲/۵ سانتی‌متر.
- (۱۰) محوطه ۲۱: کاسه؛ سفال نارنجی رنگ؛ نقوش نارنجی رنگ بر روی لبه؛ قطر ۲۲ سانتی‌متر.
- (۱۱) محوطه ۴۵: کاسه؛ سفال نارنجی کمرنگ؛ نقوش قرمز؛ سطوح خارجی صیقلی.
- (۱۲) محوطه ۵۷: کاسه؛ سفال سخت قرمز رنگ؛ پوشش گلی زرد رنگ بر روی سطوح خارجی؛ پوشش گلی قرمز بر روی سطوح داخلی؛ سطح خارجی صیقلی؛ قطر ۲۵ سانتی‌متر.
- (۱۳) محوطه ۵۸: کاسه؛ سفال سخت نارنجی رنگ؛ پوشش گلی نخودی روشن بر روی سطح خارجی؛ نقوش قرمز؛ نقوش صیقلی و وصله‌هایی در داخل؛ قطر ۱۳/۵ سانتی‌متر.
- (۱۴) محوطه ۵۴: کوزه؛ سفال سخت به رنگ قرمز؛ سطح خارجی ناهموار؛ پوشش گلی به رنگ نخودی روشن در سطح خارجی؛ نقوشی به رنگ نارنجی تیره؛ سطح داخلی صیقلی؛ قطر ۱۶ سانتی‌متر.
- (۱۵) محوطه ۲۲: کوزه؛ سفال به رنگ قهوه‌ای - نارنجی مایل به قهوه‌ای؛ پوشش گلی نخودی روشن؛ سطح داخلی بسیار نازک؛ نقوش به رنگ قرمز تیره؛ قطر ۲۰ سانتی‌متر.
- (۱۶) محوطه ۴۵: کوزه دسته‌دار؛ سفال سخت به رنگ نارنجی پوشش گلی نارنجی بسیار کمرنگ بر روی سطح خارجی؛ نقوش قرمز؛ داخل لبه و بالای دسته صیقلی؛ قطر ۱۴ سانتی‌متر.
- (۱۷) محوطه ۴۵: سفال به رنگ نارنجی؛ نقوش قرمز رنگ.
- (۱۸) محوطه ۴۵: قسمت داخلی؟ متعلق به کاسه؛ سفال به رنگ قرمز؛ پوشش گلی نخودی رنگ در سطح داخلی؛ نقوش قهوه‌ای؛ صیقلی.
- (۱۹) محوطه ۴۵: سفال به رنگ قرمز؛ پوشش گلی نخودی روشن؛ نقوش نارنجی رنگ؛ صیقلی.
- (۲۰) محوطه ۲۱: سفال نارنجی رنگ؛ پوشش گلی نخودی و نقوش سیاه رنگ بر روی سطح خارجی.
- (۲۱) محوطه ۲۱: شانه کوزه؛ سفال به رنگ نارنجی پوشش گلی به رنگ روشن؛ سطح داخلی با نقوشی به رنگ قهوه‌ای تیره و صیقلی.
- (۲۲) محوطه ۲۱: سفال به رنگ نارنجی؛ پوشش گلی نخودی؛ سطح خارجی با نقوش قرمز رنگ و صیقلی.
- (۲۳) محوطه ۵۷: شانه کوزه؛ سفال به رنگ نارنجی کمرنگ؛ پوشش گلی نخودی؛ سطح خارجی با نقوش قرمز و صیقلی.
- (۲۴) محوطه ۵۷: همانند شماره ۲۳.
- (۲۵) محوطه ۵۷: سفال به رنگ قرمز؛ پوشش گلی نخودی؛ سطح خارجی با نقوش نارنجی و صیقلی.

- (۳۴) محوطه ۵۴: سفال سخت، ظریف و نارنجی رنگ؛ پوشش گلی نخودی؛ نقوش قهوه‌ای تیره.
- (۳۵) محوطه ۵۴: سفال نارنجی/قهوه‌ای با شاموت شن؛ سطح خارجی صیقلی.
- (۳۶) محوطه ۴۵: گردن متعلق به تنگ: سفال قرمز؛ هره داخلی صیقلی؛ قطر ۱۱ سانتی‌متر.
- (۳۷) محوطه ۱۰: گردن: سفال سخت، ظریف و نارنجی رنگ؛ نقوش قرمز به صورت خطوط افقی؛ صیقلی.
- (۳۸) محوطه ۴۱: گردن: سفال سخت و نارنجی رنگ؛ نشانه‌هایی از نقوش قرمز؛ صیقلی؛ قطر ۱۳/۵ سانتی‌متر. تکه سفال مشابهی در محوطه ۲۱ وجود دارد.
- (۳۹) محوطه ۶۲: گردن: سفال نارنجی/نخودی با شاموت شن؛ سطح داخلی صیقلی؛ قطر ۱۲ سانتی‌متر.
- (۴۰) محوطه ۴۱: گردن: سفال نارنجی رنگ؛ سطح داخلی با پوشش گلی نازک و روشن.
- (۴۱) محوطه ۴۵: گردن: سفال سخت، ظریف و قرمز رنگ.
- (۴۲) محوطه ۴۵: گردن: سفال به رنگ نارنجی کمرنگ مایل به قهوه‌ای با شاموت شن.

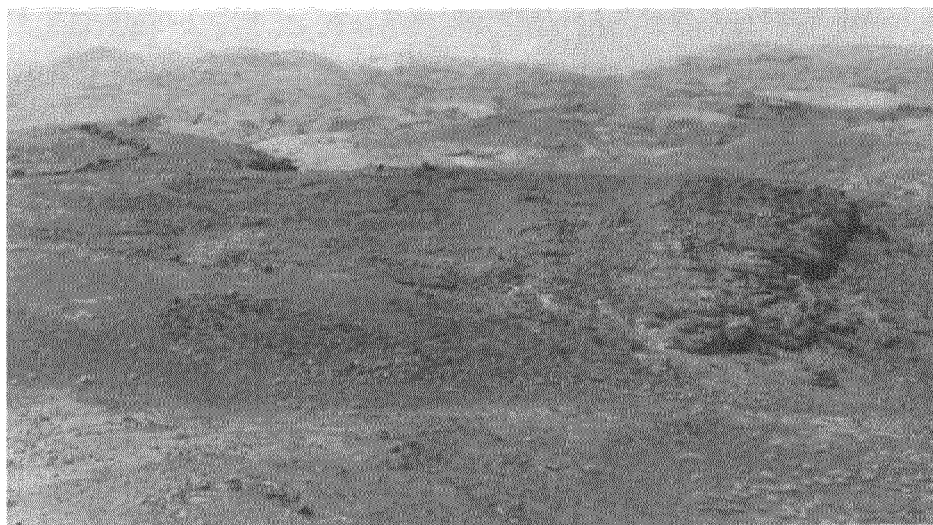
- (۲۶) محوطه ۵۷: سفال نارنجی رنگ با شاموت شن؛ پوشش گلی به رنگ نخودی روشن؛ سطح خارجی با نقوش قرمز و صیقلی.
- (۲۷) محوطه ۲۲: شانه کوزه: سفال سخت به رنگ نارنجی؛ پوشش گلی نازک به رنگ روشن؛ نقوش به رنگ قرمز تیره؛ آثار صیقل.
- (۲۸) محوطه ۲۲: قسمت داخلی؟ کاسه بزرگ: سفال سخت به رنگ قهوه‌ای روشن؛ نقوش مایل به قهوه‌ای؛ صیقلی.
- (۲۹) محوطه ۲۲: سفال سخت به رنگ نارنجی؛ پوشش گلی روشن؛ سطح خارجی با نقوشی به رنگ قهوه‌ای تیره و صیقلی.
- (۳۰) محوطه ۱۷: سفال به رنگ قهوه‌ای کمرنگ؛ پوشش گلی نخودی روشن؛ نقوش سیاه.
- (۳۱) محوطه ۵۴: سفال سخت، ظریف و قرمز رنگ؛ پوشش گلی مایل به سبز؛ نقوش سیاه رنگ؛ سطح خارجی صیقلی.
- (۳۲) محوطه ۵۴: سفال سخت به رنگ قهوه‌ای روشن-نارنجی؛ سطح خارجی با پوشش گلی روشن و نقوش قرمز رنگ و صیقلی.
- (۳۳) محوطه ۵۴: سفال سخت قرمز رنگ؛ سطح خارجی با پوشش گلی و نقوش روشن و صیقلی.



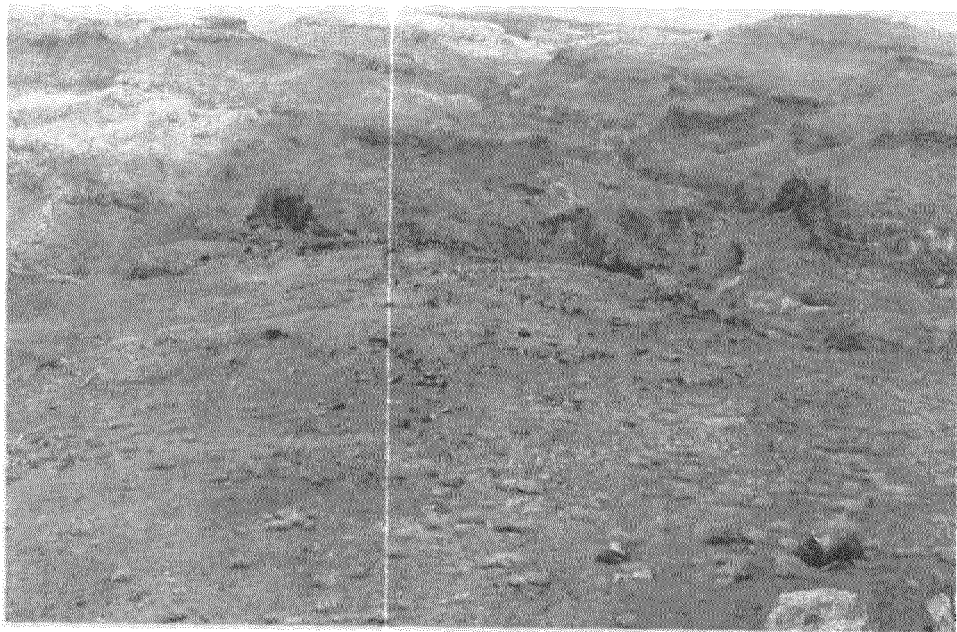
شکل ۱۱. پلان اولیه آرامگاه (محوطه ۵)



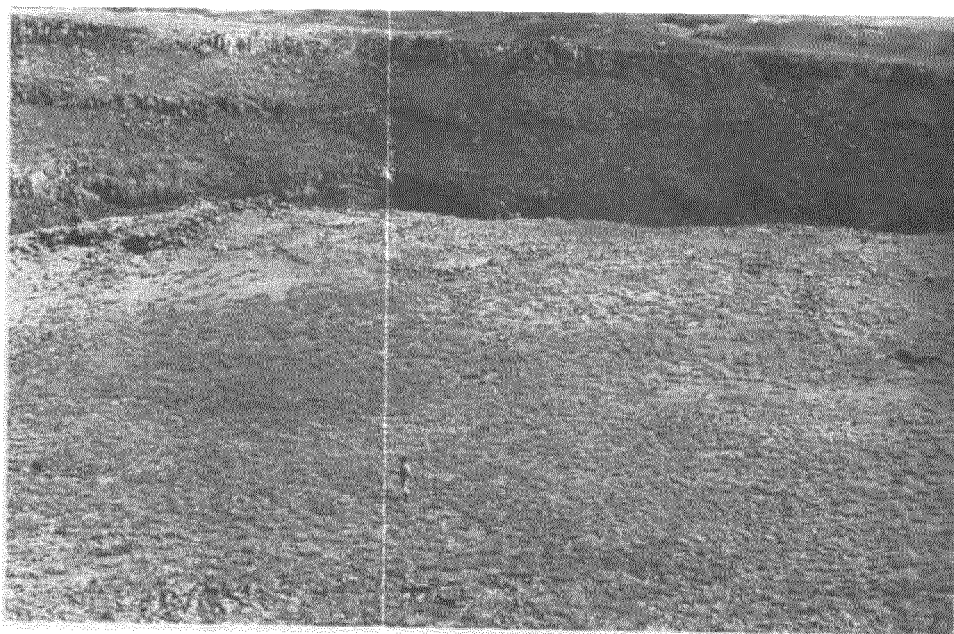
تصویر ۱:۱ - شهر ینری (محوطه ۵۶). نمای عمومی از یک سو به سوی دیگر رودخانه قره‌سو



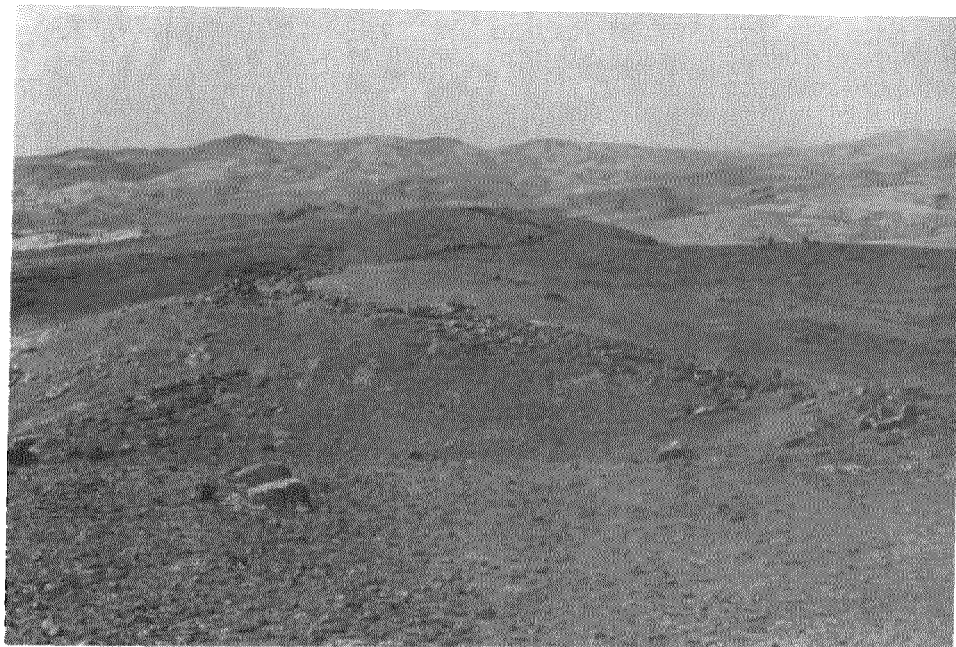
تصویر ۲:۱ - شهر ینری (محوطه ۵۶). شهر بالایی و بخشی از حصار دفاعی



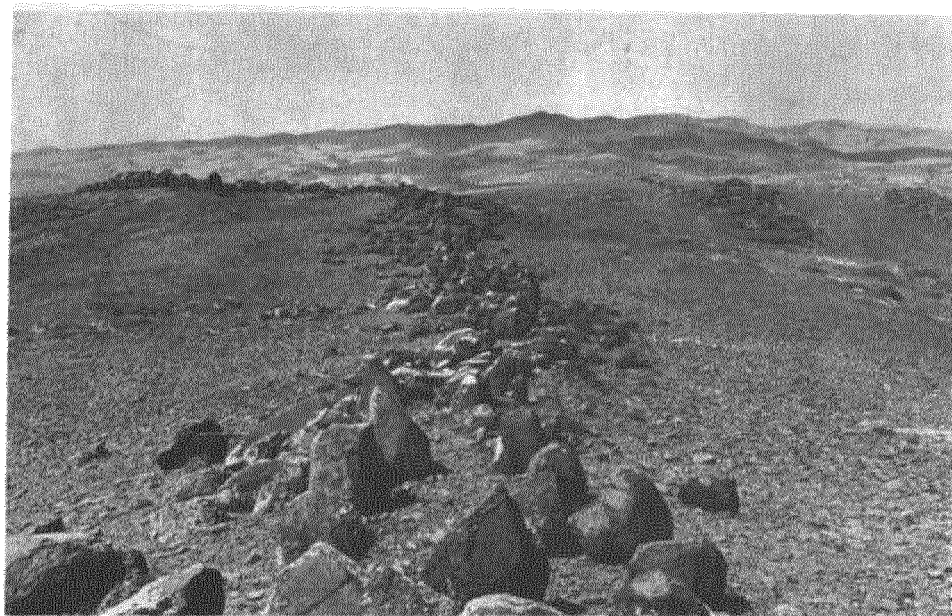
تصویر ۱۱: ۳ - شهر ینری (محوطه ۵۶): نمای شهر بیرونی مشرف بر حصار و دروازه شرقی



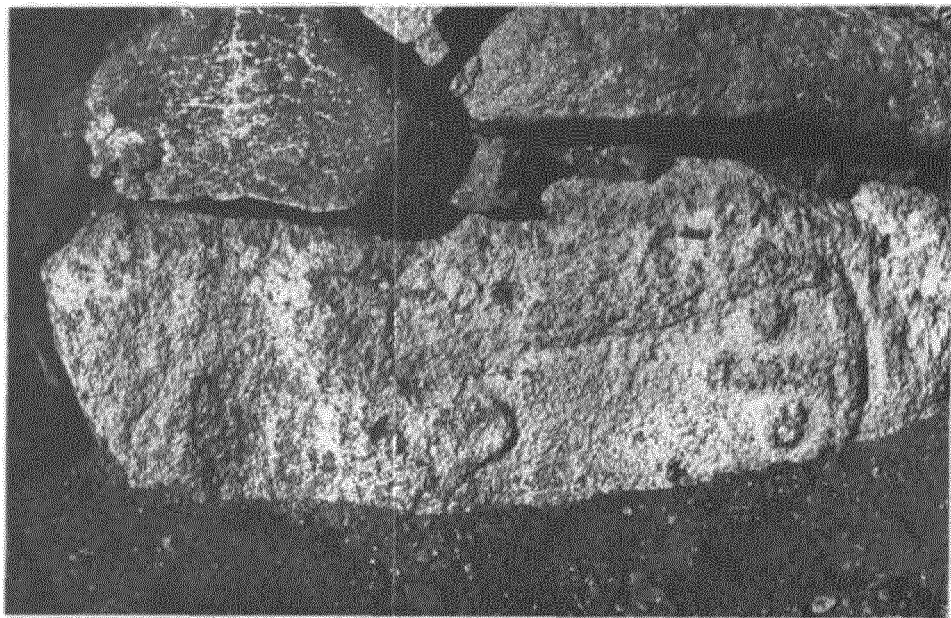
تصویر ۱۲: ۱ - شهر ینری (محوطه ۵۶): شهر پایینی



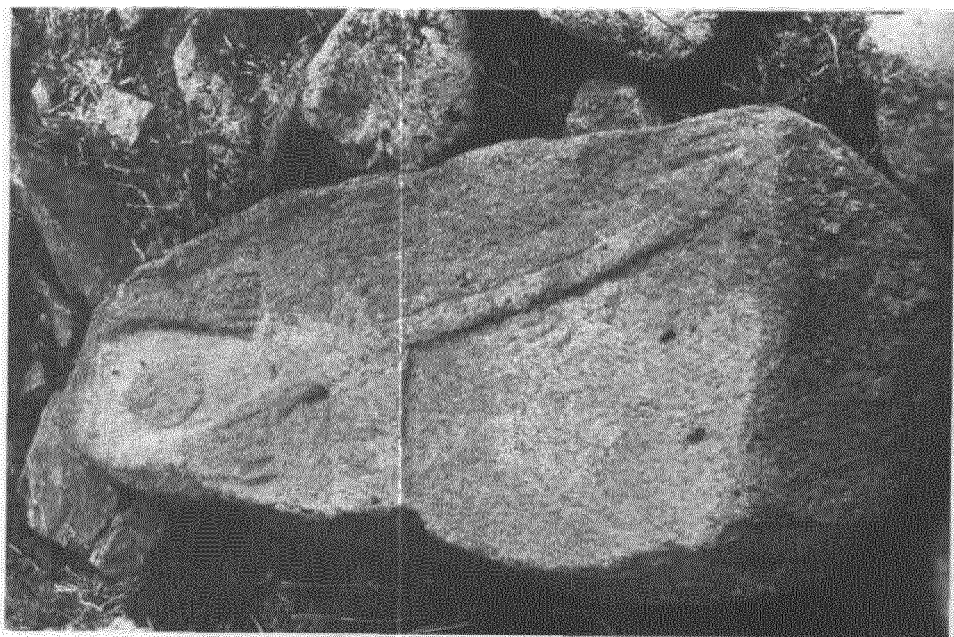
تصویر ۱۲: ۲ - شهر ینری (محوطه ۵۶): حصار و دروازه شمالی



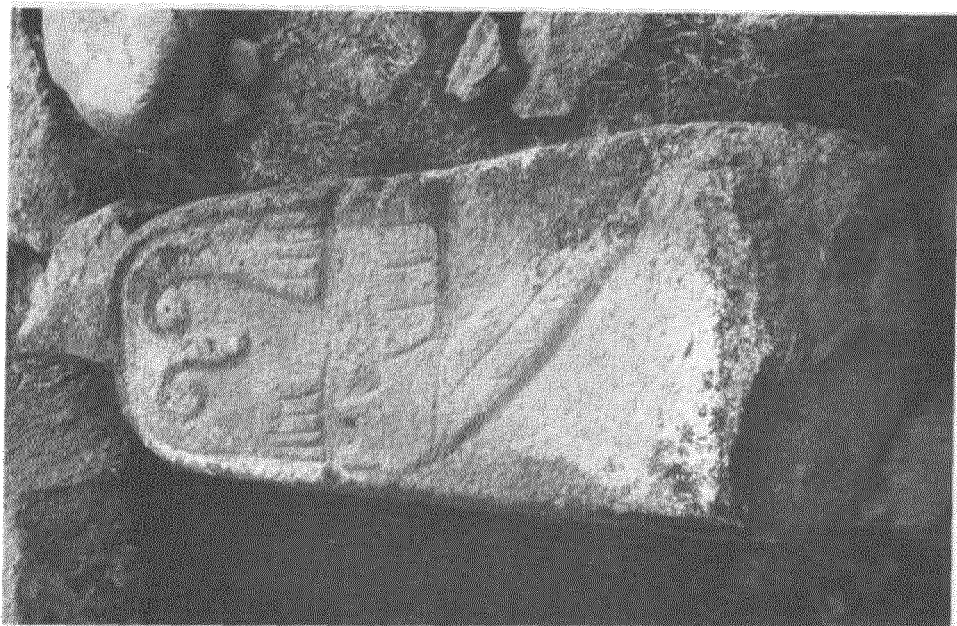
تصویر ۱۳: ۱ - شهر ینری (محوطه ۵۶): جزئیات حصار



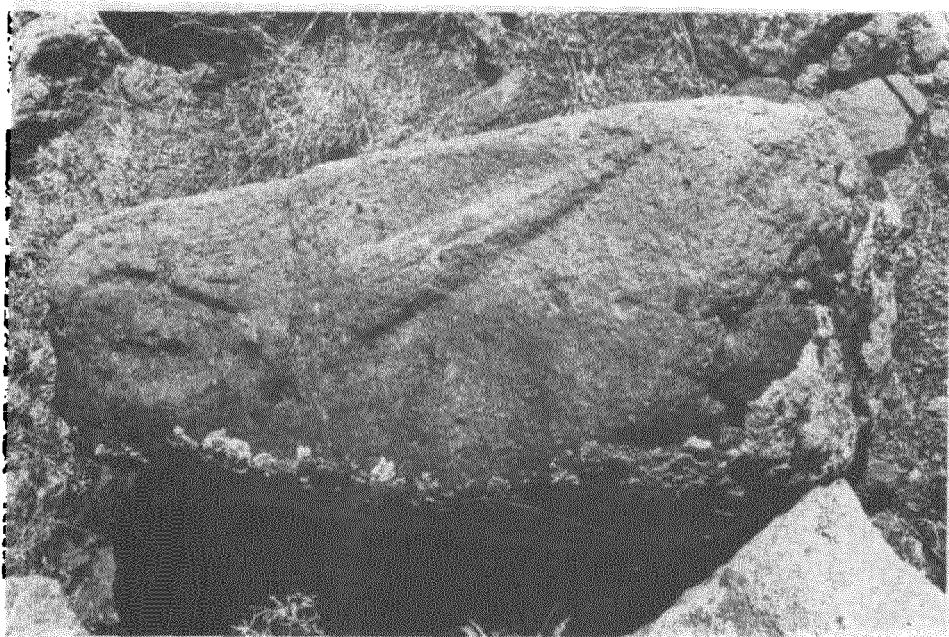
تصویر ۱۳: ۲ - شهر پتری (محوطه ۵۶): استلی که مجدداً در ساخت قبر استفاده شده است.



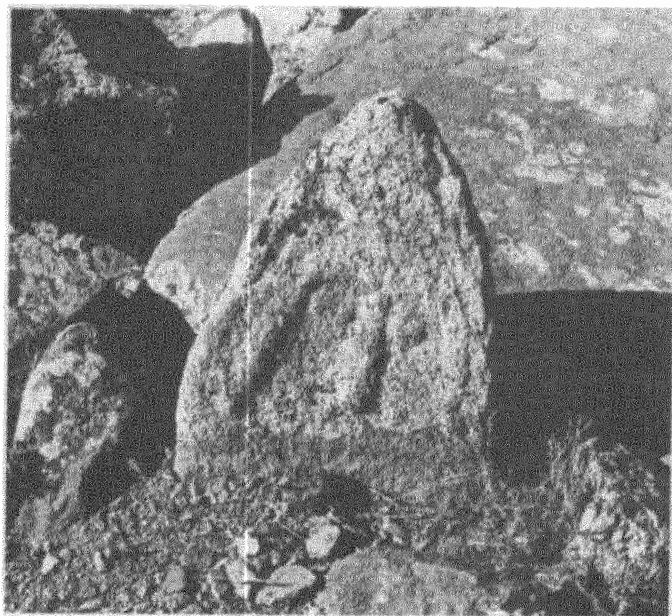
تصویر ۱۴: ۱ - استل‌ها (شکل ۵: ۳)



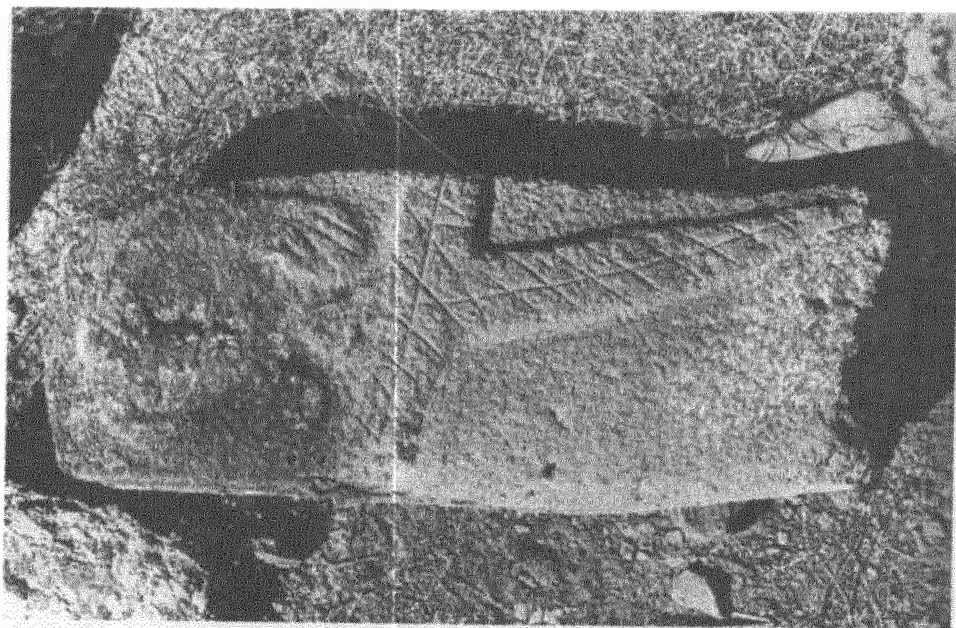
تصویر ۱۴: ۲ - استل‌ها: شکل ۵: ۱



تصویر ۱۵: ۱ - شهری: استل‌ها



تصویر ۱۵: ۲ - استل‌ها: شکل ۵: ۴



تصویر ۱۶: ۱ - شهر یری: استل‌ها: شکل ۵: ۶



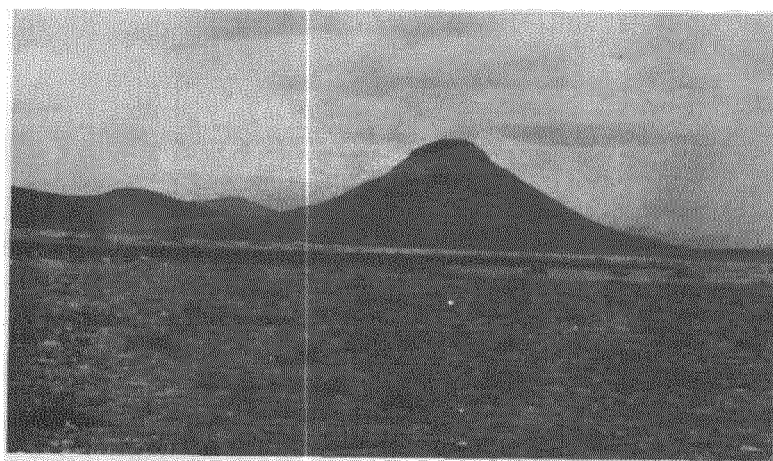
تصویر ۱۶: ۲ - شهر یری: استل‌ها: شکل ۶: ۱



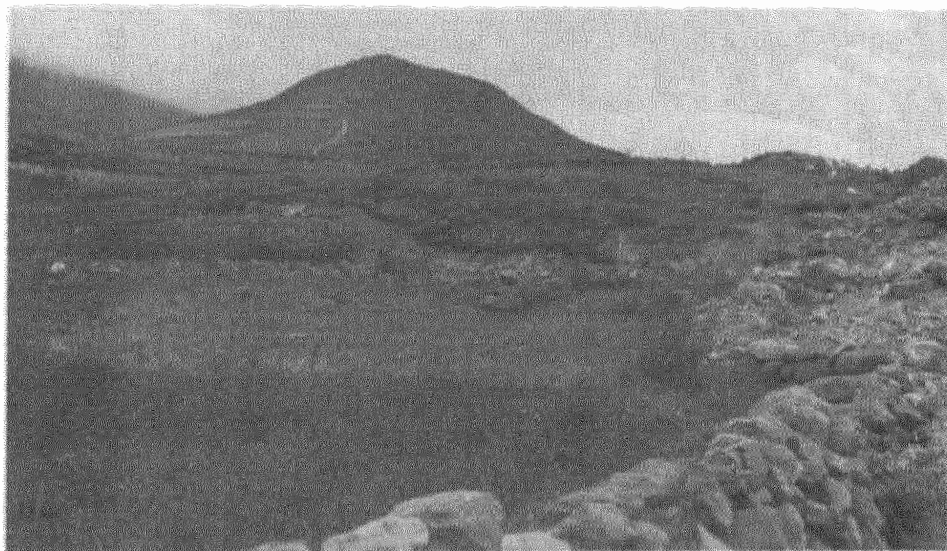
تصویر ۱۷: ۱ - شهر یری: استل‌ها



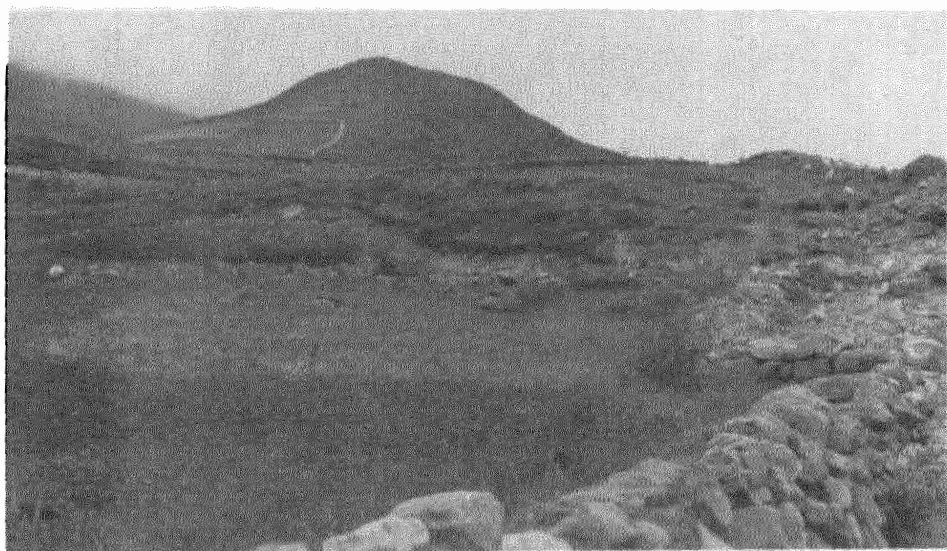
تصویر ۱۷: ۲ - استل‌های احمد آباد



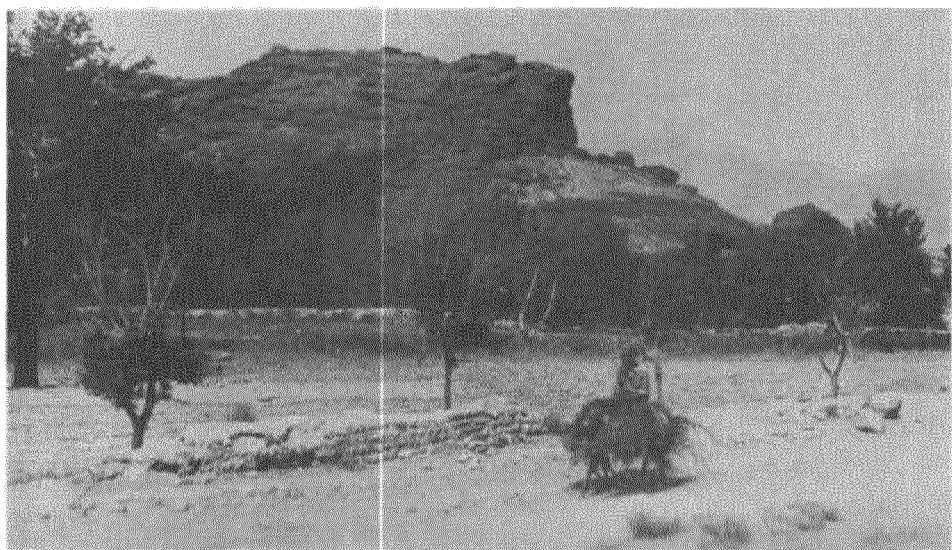
تصویر ۱۸: ۱ - ایلانی‌داغ (محوطه ۱۲) از نمای جنوب به شمال



تصویر ۱۸: ۲ - محوطه ۱۵، مشرف بر اهر چایی



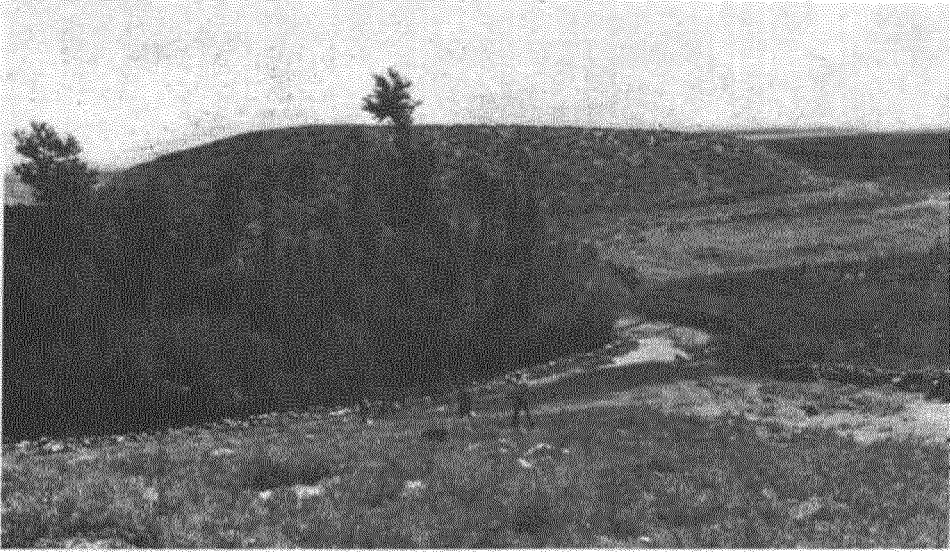
تصویر ۱۸: ۳ - محوطه ۲۳ واقع در گذرگاه مشکین شهر به سراب



تصویر ۱۸: ۴ - اودلی (محوطه ۳۲) از نمای جنوب به شمال



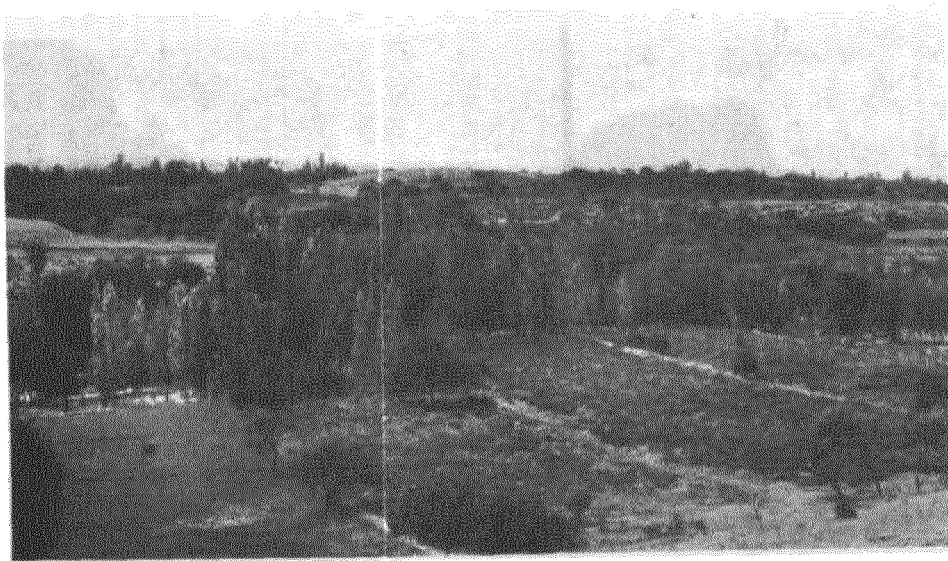
تصویر ۱۹: ۱ - دایره سنگی در قبرستانی در محوطه ۳۵



تصویر ۱۹: ۲ - محوطه ۴۶ از نمای محوطه ۴۷



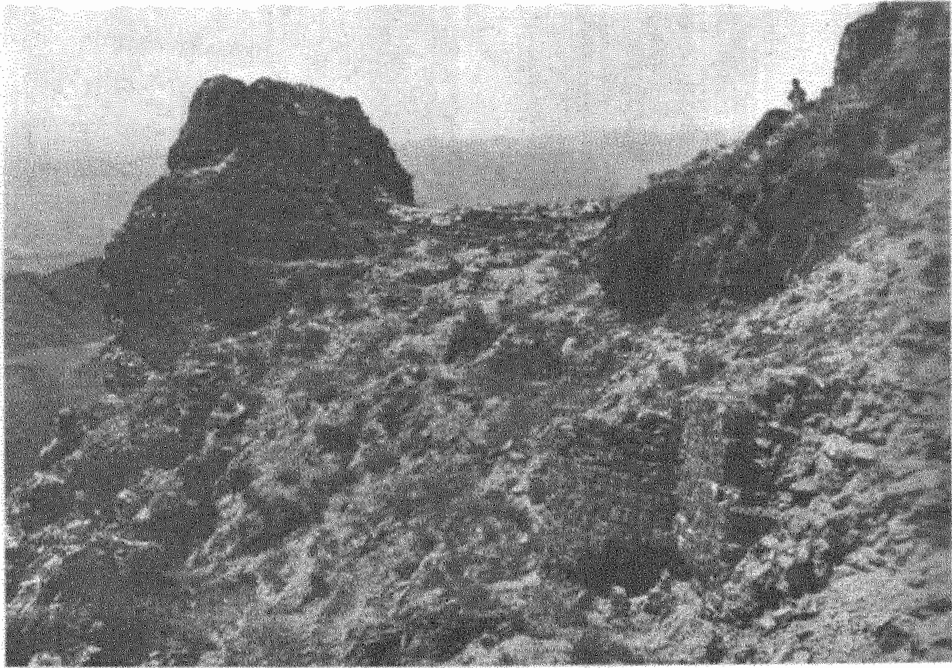
تصویر ۱۹: ۳ - محوطه ۵۰: جزئیات دیوارهای ساخته‌شده از سنگهای تراش‌نخورده



تصویر ۱۹: ۴ - محوطه ۵۴، تپه‌ای از دوره اشکانی



تصویر ۲۰: ۱ - قلعه (محوطه ۶۳) واقع بر بالای یک کوه



تصویر ۲۰:۲ - جزئیات حصار و برج گردی در محوطه ۶۳

کاتالوگ محوطه‌ها

محوطه ۱

موقعیت:	۲۲ کیلومتری شرق مشکین شهر واقع در حاشیه جنوبی حاده
شرح:	قلعه، به مساحت تقریبی ۱۰۰ متر. با دیوارهای نامشخصی احاطه شده. گرداله سنگی بصورت گودال کاسه مانند. محوطه‌ای با استحکامات دفاعی طبیعی.
سفال:	یک سوم مربوط به ظروف خاکستری عصر آهن (شکل ۷: شماره‌های ۲۶، ۲۸، ۴۲ و ۴۳) بقیه سفال قهوه‌ای مایل به قرمز که اغلب صیقلی است.
قدمت:	عصر آهن

محوطه ۲

موقعیت:	یک کیلومتری جنوب شرقی چنگ‌دره در انتهای شمال غربی شیب دامنه که به دشت و جاده شمال به جنوب مشرف است.
شرح:	تقریباً به طور کامل فرسوده شده و به بستر سنگی تبدیل شده است.
سفال:	قرمز صیقلی، با شاموت کاه و حاوی نقش. سفالهای محوطه ۲ و ۵۱ خشن نارنجی رنگ و هسته اغلب نمونه‌ها ضخیم و خاکستری رنگ. حاوی مقدار بسیار زیادی شاموت کاه و نیز مقداری شن. بیشتر تکه‌های سفالی در هر دو طرف دارای پوشش گلی قرمز و دارای صیقلی ناصاف. تمامی آنها دست‌ساز و بسیار ناصاف. اغلب به شکل ظروف بزرگ، ساده و کناره‌های بی‌زاویه و کاسه‌های بزرگ، کم‌عمق و کاملاً ابتدایی. همچنین مقدار کمی پارچ نیز دیده می‌شود. بعضی تکه‌های سفالی دارای نقوش سیاه در طرح‌های مثلثی یا ۷ و ۸ این نقوش در کاسه‌های دهانه باز کم‌عمق در پایین لبه‌ها و در پارچها در پایین شانه‌ها قرار دارند.
قدمت:	هزاره پنجم

محوطه ۳

موقعیت:	در شیب دامنه تپه‌ای در شمال شرقی محوطه ۲
شرح:	در ابعاد تقریبی ۱۰۰×۳۰۰ متر. دارای تراسهایی از خشت خام و دیوارهای سنگی. به نظر می‌رسد در انتهای شمالی استحکامات دفاعی وجود داشت اما شدیداً دچار فرسایش شده‌اند. اخیراً در مقیاس کوچکی حفاری غیرقانونی صورت گرفته است.
سفال:	یک تکه سفال منقوش، بقیه احتمالاً متأخرترند به طور مثال کوزه‌هایی با پوشش گلی روشن و پایه‌های حلقوی معمول است.
قدمت:	اواخر هزاره اول (۹)

محوطه ۴

موقعیت:	در حدود ۱/۵ کیلومتری جنوب- جنوب شرقی محوطه ۳ در شرق جاده
شرح:	در ابعاد ۱۰-۲۰×۲۰×۲۰۰ متر. تعدادی بقایای ساختمانهای سنگی مربوط به سالهای جدید و چشمه‌ای در نزدیکی آن قرار دارد.
سفال:	لعبدار
قدمت:	اسلامی

محوطه ۵

- موقعیت: در حدود ۴۰۰ متری شمال محوطه ۴ (شکل ۱۱، پایین)
- شرح: مقبره‌ای که با مصالح بسیار ظریف ساخته شده و سنگهای تراش نخورده‌ای که در میان سیمان قرار گرفته‌اند در انتهای شمالی ورودی آن قرار دارد. دو ردیف از مصالح به کار رفته در ورودی (به ارتفاع ۱/۱۱ متر) و ۳ ردیف از آن نیز در بیشتر قسمتهای اتاق مقبره همچنان سر جای خود باقی هستند. این مقبره نیمه‌زیرزمینی یا زیرزمینی بود و در سالهای اخیر مورد سرقت قرار گرفته است.
- سفال: لعابدار
- قدمت: اسلامی

محوطه ۶

- موقعیت: ۴۳ کیلومتری شرق مشکین شهر واقع در شرق جاده اصلی شمال به جنوب
- شرح: قلعه. در ابعاد ۵۰ × ۱۰۰ متر. واقع در بالای تپه‌ای مشرف به جاده کنونی. پی دیوارهای آن سنگی است. آثار استقرار در بالا و پایین. در سمت جنوب غربی دارای یک منبع آب.
- سفال: دو تکه شاخص که شبیه پارچهای محوطه ۳ است.
- قدمت: اواخر هزاره اول؟

محوطه ۷

- موقعیت: شرق جاده اصلی. واقع در شمال صلوات
- شرح: گورستانی با چندین قبر که با تخته‌سنگهای بزرگی با ظرافت ساخته شده‌اند. خط الرأس پستی مشرف به آبراهه طبیعی قرار گرفته است، ابعاد یکی از قبرها ۳۰۰ × ۱/۳۴ متر است.
- سفال: ظروف صیقلی.
- قدمت: عصر آهن (۹)

محوطه ۸

- موقعیت: در حدود ۲۰۰ متری شرقی محوطه ۷
- شرح: استقرار اسلامی کوچکی در ابعاد ۵۰ × ۵۰ متر. چشمه‌ای در پای غربی.
- سفال: لعابدار
- قدمت: اسلامی

محوطه ۹

- موقعیت: در غرب جاده اصلی در انتهای جنوبی روستای موراتلو (مرادلو)
- شرح: قبرستان (۱۷)
- سفال: ندارد
- قدمت: ماقبل تاریخ

محوطه ۱۰

- موقعیت: تقریباً در جنوب جیدراق
 شرح: تپه. در ابعاد تقریبی $۶۰ \times ۳۰ \times ۲$. بر روی برآمدگی مشرف به شمال.
 سفال: سفال منقوش (شکل ۹: شماره ۳۲) همچنین برخی از تکه‌های سفالی شباهتهایی با سفالهای محوطه ۳ دارند (شکل ۱۰: شماره‌های ۶ و ۳۷).
 قدمت: اشکانی

محوطه ۱۱

- موقعیت: در مسیر جاده مشکین شهر به جیدراق
 شرح: سنگ‌چینی‌هایی به صورت قبرهای سنگی و سنگهای تاج قوس. ابعاد آنها از ۱۵۸×۷۳۰ تا ۱۵۹×۲۶۲ سانتی‌متر متفاوت است و میانگین طول آنها در حدود ۴۰۰ سانتی‌متر است. عمق برخی از آنها بیشتر از ۳۰۰ است. دست کم یکی از این سنگ‌چین‌ها شامل دو مقبره چسبیده به هم است که ابعاد کلی آن ۱۲۰×۴۰۰ سانتی‌متر است. تعداد زیادی از آنها سنگی به صورت عمودی در رأس سنگ‌چین دارند. همه قبرها در سالهای اخیر غارت شده‌اند.
 سفال: هیچ سفالی ندارد.
 قدمت: پیش از تاریخ

محوطه ۱۲

- موقعیت: ایلاتلی داغ، کوه مرتفعی در دشت مشکین شهر
 شرح: وسیعاً از سنگهای آن برای سنگ‌فروش کردن جاده‌ها استفاده شده است. بقایای آن شامل تراس فرسوده‌ای در سمت جنوبی و تخته سنگهایی می‌باشد ($۱ \times ۱/۵ \times ۱/۵۰$ متر). بنای بزرگی در قسمت بالا وجود دارد که مقادیر قابل ملاحظه‌ای انباشت در داخل آن دیده می‌شود. آجرهای مکعب ($۳۸ \times ۳۸ \times ۳۸$ سانتی‌متر) که در کوره پخته شده‌اند.
 سفال: تکه‌های سفالی یافت شده از تراس و دامنه‌ها منقوش هستند. هیچ سفالی شاخصی در بنای عظیم واقع در بالای آن که احتمالاً مربوط به دوره ساسانی است یافت نشد.
 قدمت: اشکانی - ساسانی؟

محوطه ۱۳

- موقعیت: در پایین ایلاتلی داغ در سمت جنوبی
 شرح: گورهای سنگی که در ازمنه گذشته تخریب شده‌اند. در بالای آنها تخته‌سنگهایی به صورت ایستاده وجود دارد که احتمالاً نشانه قبرهای متأخر است. همچنین در دیوارهای موجود در منطقه نیز از سنگهای قبرها استفاده شده است.
 سفال: ظروف صیقلی
 قدمت: عصر آهن؟ احتمالاً غارت در قرون وسطی و استفاده مجدد از سنگها

محوطه ۱۴

- موقعیت: یک کیلومتری جنوب صاحب دیوان
 شرح: گورهای سنگی غارت شده

سفال: سفالهای خاکستری نسبتاً ظریف دست‌ساز حاوی شاموت شن، احتمالاً در قسمت بیرونی صیقلی. به رنگ سیاه تا قهوه‌ای مایل به قرمز شبیه سفالهای محوطه ۳۵ و بعضی از قبرهای دیگر.

قدمت: ماقبل تاریخ

محوطه ۱۵

موقعیت: حدود ۵۰۰ متری شمال-شمال شرقی صاحب دیوان و جنوب قره‌سو بر روی صخره مرتفعی که مشرف به اهرچای است.

شرح: قلعه قرون وسطایی در روننا با خشت بود. دیوارهای سنگی بصورت چهارضلعی که اثر در زمین جهتی با طرح جناغی داشته است.

سفال: لعابدار

قدمت: اسلامی

محوطه ۱۶

موقعیت: در غرب جاده‌ای که به دوست علی بیگلو منتهی می‌شود.

شرح: خرابه‌های مدرن

سفال: -----

قدمت: -----

محوطه ۱۷

موقعیت: در روی تپه‌ای در شرق جاده هونار قرار دارد.

شرح: ۱۵۰×۱۰۰ متر. سنگ قبرهای اسلامی جایجا شده

سفال: لعابدار و منقوش. شکل ۱۰؛ شماره ۳۰

قدمت: اسلامی؛ اشکانی

محوطه ۱۸

موقعیت: جنوب روستای هونار

شرح: قلعه‌ای با چاههای متعدد که یکی از آنها دارای جای پا بود. غارهای مسکونی دست‌ساز و راهها و تونلهایی که به دره منتهی می‌شود.

سفال: لعابدار

قدمت: اسلامی

محوطه ۱۹

موقعیت: جنوب شرقی روستای هونور بر روی صخره‌ای مرتفع

شرح: مقبره‌ای که گفته می‌شود مجسمه کوچک و اشیای دیگری در آن یافت شده است. مورد سرقت قرار گرفته است.

سفال: -----

قدمت: عصر آهن؟

محوطه ۲۰

- موقعیت: جنوب شرقی روستای هونور
شرح: ۱۵۰×۵۰ متر. در بالای تپه. احتمالاً گورستانی با قبرهای غارت شده.
سفال: ظروف صیقلی. شکل ۷. شماره ۱۹
قدمت: عصر آهن؟

محوطه ۲۱

- موقعیت: ۷۵۰ متری شمال روستای علی آباد
شرح: قره تپه، در ابعاد تقریبی ۱۰×۸×۱۵۰ متر. ترائشه‌ای که در قسمت شمالی روستا شده است نشان می‌دهد که حداقل سه لایه استقرار در آن قرار دارد و استقرار حداقل تا سطح زمین معاصر ادامه داشته است. دیوارهایی از خشت خام و سنگ را می‌توان در نمای برش مشاهده کرد.
سفال: سفال منقوش (شکل ۹: شماره‌های ۵، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۳۹؛ شکل ۱۰: شماره‌های ۷، ۱۰، ۲۰ تا ۲۲) و تکه‌های سفالی که شاید جدیدتر باشد. یکی از تکه‌های سفالی نمونه‌های مشابهی در محوطه ۷۰ دارد.
قدمت: دوره اشکانی و احتمالاً جدیدتر.

محوطه ۲۲

- موقعیت: یک کیلومتری شمال - شمال شرقی قره تپه
شرح: داغان بگ. در ابعاد تقریبی ۱۰×۲۰ متر. صخره‌ای فرسوده که قسمت غربی آن شیب بسیار تندی دارد. در قسمت‌های شرقی و جنوب شرق استقرار وجود داشته است.
سفال: سفال منقوش (شکل ۹: شماره‌های ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۳۷، ۳۸؛ شکل ۱۰: شماره‌های ۱۵، ۲۷ تا ۲۹؛ شکل ۷: شماره ۲۷)
قدمت: اشکانی

محوطه ۲۳

- موقعیت: جنوب روستای مه‌یور بر روی تپه‌ای مرتفع در بالای جاده جنوبی مشکین‌شهر. چشمه‌های آبگرم طبیعی در اطراف روستای مه‌یور وجود دارد.
شرح: قبرستان که احتمالاً شامل چندین گور سنگی بزرگ با اطاقکهای گرد با قطر تقریبی ۵ متر است. مزارع کشاورزی آبی تمامی زمینهای مساعد را حتی در این ارتفاع بالا در بر گرفته است.
سفال: ———
قدمت: ماقبل تاریخ

محوطه ۲۴

- موقعیت: شمال جاده مشکین‌شهر به اهر. در شرق شاخه غربی مشکین چای.
شرح: تپه بلند در ابعاد تقریبی ۱۵۰×۱۰۰×۵۰ متر. دارای قسمت مرکزی برجسته و احتمال چندین قبر. مرتفع‌تر می‌باشد. دیوارهای سنگی قابل مشاهده است و برخی بناهای سنگی.

سفال: بخش اعظم سفالها محدود به نیمه جنوبی تپه است. کاسه‌های قرمز صیقلی، و تکه‌های دیگر که با فرمهای سفالی شهر یری (محل ۵۶) (شکل ۷: شماره ۲۹) مشابهت دارد.

قدمت: اواسط هزاره اول

محوطه ۲۵-۲۵ الف

موقعیت: در پایین انتهای شمالی محوطه ۲۴

شرح: بقایای ساختار مستطیلی شکل (۱۶ * ۶) بر روی یک تپه کم ارتفاع به قطر تقریبی ۵۰ متر.

سفال: محوطه ۲۵ الف: به نظر می‌رسد بخشی از محوطه ۲۵ است و در حدود ۵۰ متری غرب آن قرار دارد. حدود ۰/۵ متر از انباشتها بر روی آن وجود دارد و توسط چشمه‌ای که در قسمت غربی آن قرار دارد فرسوده شده است.

سفال: محوطه ۲۵: لعابدار؛ محوطه ۲۵ الف: سفالهای بدون لعاب خراشیده شده.

قدمت: دوره اسلامی

محوطه ۲۶

موقعیت: در بالای تپه‌ای در نیم کیلومتری شمال شرقی محوطه ۲۵

شرح: تعداد زیادی قبر غارت شده؛ احتمالاً استقرار قدیمی‌تر.

سفال: ظروف صیقلی خاکستری، ظاهراً بعضی از آنها شباهتهایی با سفالهای ماوای قفقاز دارد. همچنین تعدادی سفال مربوط به عصر آهن و سفالهای صیقلی قرمز و تعدادی سفال صیقلی قرمز با شاموت کاه (شکل ۷: شماره‌های ۱، ۲، ۴، ۶، ۳۲، ۳۸، ۴۰).

قدمت: قبرهای مربوط به عصر آهن و استقرارهای قدیمی‌تر.

محوطه ۲۷

موقعیت: در شرق محوطه ۲۶ و شمال شرقی محوطه ۲۴

شرح: بنای مستطیلی شکل در بالای یک تپه در ابعاد تقریبی ۱۰×۴۰ متر. دیوارهایی از جنس گرداله‌های بزرگ در دو سوی محوطه وجود دارد. بر روی دیوار جنوبی برج بیرونی چهار ضلعی در ابعاد تقریبی ۳×۳ متر وجود دارد. بناهایی با ساختار مشابه در مرکز محوطه قابل مشاهده است.

سفال: مقدار زیادی از سفالهای لعابدار. مقدار کمی تکه‌های سفالی بسیار خراشیده صیقلی قرمز رنگ با شاموت کاه.

قدمت: اسلامی، پیش از تاریخ؟

محوطه ۲۸

موقعیت: شمال شرقی محوطه ۲۶ با فاصله تقریبی ۵۰۰ متر از جاده مشکین شهر به اهر

شرح: گورهایی که تا اندازه‌ای غارت شده است.

سفال: ندارد

قدمت: پیش از تاریخ

محوطه ۲۹

موقعیت: در بالای تپه‌ای در شمال محوطه ۲۷

شرح: چهار گور غارت شده

سفال: ندارد

قدمت: پیش از تاریخ

محوطه ۳۰

موقعیت: در روی خط‌الرأسی در شرق محوطه ۲۹ و در شرق شاخه غربی مشکین‌چای

شرح: گورهای سنگی که با تخته سنگ مسقف شده است.

سفال: آبریز متعلق به سفال خاکستری صیقلی

قدمت: عصر آهن

محوطه ۳۱

موقعیت: در حدود ۲ کیلومتری جنوب، جنوب شرقی خواجه علی در شرق جاده لوشالی

شرح: سنگ‌چین بزرگ در روی یک خط‌الرأس با پنج گور کوچک که همگی تخریب شده اما بعضی از آنها در وضعیت خوبی مانده است. قطر سنگ‌چین در حدود ۴۰ متر است.

سفال: ندارد.

قدمت: پیش از تاریخ

محوطه ۳۲

موقعیت: در انتهای شمالی روستای اودلی در نزدیکی رودخانه قره‌سو

شرح: تپه‌ای در انتهای غربی یک صخره به عرض تقریبی ۵۰ متر (تصویر ۱۸: شماره ۴)

سفال: لعابدار

قدمت: اسلامی

محوطه ۳۳

موقعیت: در ۱۵۰ متری در غرب محوطه ۳۲

شرح: صخره سنگی گرد با قطر تقریبی ۱۰۰ متر.

سفال: لعابدار

قدمت: اسلامی

محوطه ۳۴

موقعیت: روستای احمدآباد، ۱۰ کیلومتری غرب مشکین‌شهر

شرح: اسل‌های احمدآباد (به متن مراجعه کنید)

سفال: ندارد

قدمت: (به متن مراجعه کنید)

محوطه ۳۵

موقعیت: یک کیلومتری شمال روستای ائورج

- شرح: قبرستان بسیار بزرگی با دیوارهایی از سنگهای گرد که دارای چند ورودی و گور سنگی که تقریباً تمامی آنها غارت شده است (تصویر ۱۹: شماره ۱)
- سفال: تعدادی تشابه سفالی با محوطه ۱۴ دارد.
- قدمت: پیش از تاریخ؟

محوطه ۳۶

- موقعیت: محدود غربی منطقه مورد بررسی و مشرف بر قلعه‌باشی
- شرح: نوردوز قلعه (۱۸)
- سفال: لعابدار
- قدمت: ساسانی - اسلامی؟

محوطه ۳۷

- موقعیت: در دره‌ای در جنوب مشکین‌شهر
- شرح: در ابعاد ۷۰ * ۳۰ متر. محوطه محصور و احتمالاً تل سنگی سنگ‌چینی شده بسیار بزرگ
- سفال: ندارد
- قدمت: ؟

محوطه ۳۸

- موقعیت: در ۷۵۰ متری جنوب جاده مشکین‌شهر به اهر در غرب احمدآباد
- شرح: استقراری در بالای تپه
- سفال: کوزه‌های نخودی رنگ
- قدمت: هزاره اول؟

محوطه ۳۹

- موقعیت: در جنوب شرقی روستای مِدیوار
- شرح: تپه‌ای در ابعاد تقریبی ۱۰۰×۵۰ متر. چند دیوار سنگی باقی مانده است.
- سفال: سفالهای قرمز با صیقل بسیار بالا و سفالهای خاکستری صیقلی (شکل ۷: شماره ۳۶)
- قدمت: عصر آهن

محوطه ۴۰

- موقعیت: ۱/۵ کیلومتری روستای مدوار و در جنوب - جنوب غربی محوطه ۳۹
- شرح: تپه بلوس (قره‌تپه) در ابعاد تقریبی ۵۰×۵۰ متر. تپه طبیعی بسیار پر سنگلاخ
- سفال: لعابدار
- قدمت: اسلامی

محوطه ۴۱

- موقعیت: درست در شرق محوطه ۲۴
- شرح: دیوارهای خشکه‌چین با ردیفهای سنگی در غرب دماغه تپه. در ابعاد تقریبی ۸۰×۸۰ متر.
- سفال: تکه‌های سفالهایی متعلق به بدنه و فقط خمره (شکل ۱۰: شماره‌های ۳۸ و ۴۰)
- قدمت: اشکانی - ساسانی و دوره‌های بعدی

محوطه ۴۲

- موقعیت: جنوب شرقی محوطه ۲۴ در شمال جاده مشکین شهر - اهر
- شرح: به قطر ۶۰ متر و ارتفاع ۱۰ متر. گوردخمه بزرگ و قبرهای سنگی غارت شده.
- سفال: سفال منقوش، سفالهای خاکستری صیقلی
- قدمت: اشکانی - عصر آهن

محوطه ۴۳

- موقعیت: در کرانه شاخه غربی مشکین چای در شمال روستای مادر داهان **Madzerdzahan**
- شرح: تپه‌ای در ابعاد ۱۵۰×۵۰ متر (قسمت بالا). دیوارهای سنگی در بالای تپه وجود دارد. دامنه‌های تپه شیدار و پر سنگلاخ است.
- سفال: سفالهای منقوش صیقلی قرمز، سفالهای خاکستری و سیاه صیقلی (شکل ۷: شماره‌های ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۳۴، ۳۹). لعابدار
- قدمت: عصر آهن تا اسلامی

محوطه ۴۴

- موقعیت: در یک کیلومتری شرق روستای بجاق
- شرح: محوطه وسیعی با دیوارهای سنگی و یک تپه کوچک. در ابعاد تقریبی ۷۵×۱۰۰ متر در انتهای جنوبی. دیواری با خطوط راست بر روی خط الرأس کم ارتفاعی محدوده انتهای شمالی را مشخص می‌کند.
- سفال: سفالهای خاکستری و سفالهای خشن
- قدمت: عصر آهن

محوطه ۴۵

- موقعیت: در ۵۰۰ متری شرق محوطه ۴۴ در مسیر روستای بجاق به روستای اودلی
- شرح: تپه کم‌ارتفاع‌تر که به وسیله گردنه‌ای به دو بخش تقسیم می‌شود و مساحت آن حدود ۱۲۵×۱۰۰ متر می‌باشد. چشمه‌هایی در پای شمالی وجود دارد که یکی از آنها سنگ‌چینی شده است.
- سفال: سفالهای منقوش و سفالهای خشن (شکل ۹: شماره‌های ۳، ۸، ۳۱، ۳۳؛ شکل ۱۰: شماره‌های ۳، ۵، ۱۱، ۱۶ تا ۱۹، ۳۶، ۴۱، ۴۲؛ شکل ۷: شماره ۳۱)
- قدمت: اشکانی

محوطه ۴۶

- موقعیت: تپه شرقی مرتفع‌تر که در کنار محوطه ۴۵ قرار دارد.
- شرح: تپه‌ای با مساحت تقریبی ۱۲۵×۱۰۰ متر. بقایای دیوارها و دوره‌های استقرار متعددی در آنت قابل مشاهده است (تصویر ۱۹: شماره ۲)
- سفال: شامل سفالهای سیاه صیقلی بسیار ظریف؛ سفالهای خاکستری و سفالهای صیقلی قرمز (شکل ۷: شماره‌های ۳، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۳۵، ۳۷، ۴۱)
- قدمت: عصر آهن؛ قدیمی‌تر از محوطه ۴۵

محوطه ۴۷

- موقعیت: در شمال شرقی محوطه ۴۶
- شرح: تپه‌ای با مساحت تقریبی ۷۵×۵۰ متر؛ اخیراً قسمتهایی مسطحی به عنوان خرمنگاه در قسمت شمالی ایجاد شده است.
- سفال: سفالهای سیاه و خاکستری صیقلی؛ سفال منقوش (شکل ۹: شماره ۱۸)
- قدمت: عصر آهن - اشکانی

محوطه ۴۸

- موقعیت: بر روی صخره‌ای در سر راه خواجه‌علی به لوشالی در غرب محوطه ۳۱
- شرح: قلعه‌ای با حصار سنگی با مساحت حدود ۱۵۰×۱۰۰ متر
- سفال: لعابدار
- قدمت: اسلامی

محوطه ۴۹

- موقعیت: ۳۰۰ کیلومتری غرب مشکین‌شهر؛ در حدود ۲۰۰ متری شمال جاده اهر
- شرح: روستا
- سفال: لعابدار
- قدمت: اسلامی

محوطه ۵۰

- موقعیت: در جنوب اهرچای، سه کیلومتری شرق روستای قلعه باشی
- شرح: بالای تپه در بالای اهرچای به مساحت تقریبی ۱۰۰×۵۰ متر. دیوارهای سنگی که بطور خشن ساخته شده است و در برخی از قسمتها حدود ۳ متر ارتفاع دارد. پناهگاه کوچک سنگربندی شده
- سفال: تنها یک تکه سفال لعابدار
- قدمت: اسلامی

محوطه ۵۱

- موقعیت: در ساحل جنوبی اهرچای در پای محوطه ۵۰ قرار دارد

شرح: محوطه کوچکی بر روی حاشیه تپه در دشت سیلابی اهر چای.
سفال: سفال قرمز صیقلی با شاموت کاه (به محوطه ۲ مراجعه کنید)
قدمت: هزاره پنجم و جدیدتر؛ شاید هزاره اول

محوطه ۵۲

موقعیت: در غرب جاده روستای ارجق در ۵۰۰ متری شمال جاده مشکین شهر به اردبیل
شرح: تکه‌های سفالی در محدوده‌ای در حدود ۱۵۰ * ۴۰ متر پراکنده شده است و احتمالاً نشانگر وجود استقرار می‌باشد.
سفال: لعابدار
قدمت: اسلامی

محوطه ۵۳

موقعیت: شمال غربی روستای ارجق
شرح: شامل استقراری به مساحت تقریبی ۱۰۰ × ۴۰۰ متر است که در بالای خط‌الرأسی قرار گرفته و به سمت شمال کشیده می‌شود.
سفال: لعابدار
قدمت: اسلامی

محوطه ۵۴

موقعیت: در روی صفا‌ای که به دره‌ای در غرب شهر یری و جنوب غرب محوطه ۵۳ مشرف است.
شرح: تپه‌ای با حدود ۱۵۰ × ۵۰ متر مساحت و ۶ تا ۸ متر ارتفاع (تصویر ۱۹: شماره ۴)
سفال: سفال ساده و منقوش (شکل ۹: شماره‌های ۱، ۴، ۶ تا ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۶؛ شکل ۱۰: شماره‌های ۲، ۹، ۱۴، ۳۱ تا ۳۵)
قدمت: اشکانی

محوطه ۵۵

موقعیت: در حدود ۱۰۰ متری محوطه ۵۴ و بر روی همان صفا
شرح: تپه‌ای به قطر حدود ۵۰ متر و صخره‌ای بر روی آن وجود دارد.
سفال: لعابدار
قدمت: اسلامی

محوطه ۵۶

موقعیت: در ۶ کیلومتری شمال شرق ارجق و مشرف به قره‌سو
شرح: شهر یری (به متن مراجعه شود)
سفال: به متن و شکل ۴ مراجعه شود.
قدمت: اوایل هزاره اول

محوطه ۵۷

- موقعیت: روبروی چایخانه در نوقدی، در شمال جاده مشکین‌شهر به اردبیل
- شرح: نوک تپه با حدود ۵۰ × ۴۰ سانتی‌متر مساحت، مشرف بر روستا. بقایای بسیار اندکی از دیوارهای سنگی
- سفال: سفالهای خاکستری و سفالهای منقوش (شکل ۹: شماره‌های ۲، ۱۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸؛ شکل ۱۰: شماره‌های ۱، ۴، ۸، ۱۲، ۲۳، ۲۶)
- قدمت: عصر آهن - اشکانی

محوطه ۵۸

- موقعیت: یک کیلومتری جنوب غربی نوقدی
- شرح: تپه شامبه بر روی تپه کم‌ارتفاعی با مساحت حدود ۵۰ × ۲۰ سانتی‌متر. بیشتر قسمتهای آن در بخش شرقی به طرف رودخانه فرسوده شده است.
- سفال: سفال منقوش (شکل ۹: شماره ۱۶؛ شکل ۱۰: شماره ۱۳؛ شکل ۷: شماره ۲۴)
- قدمت: اشکانی

محوطه ۵۹

- موقعیت: یک کیلومتری شمال شهر یری
- شرح: حصار دفاعی در روی سطح زمین برجهای جانبی و برجهای میانی (به شکل نعل اسبی؟). در داخل بنای وسیعی در ابعاد تقریبی ۹۰ × ۹۰ متر. دیوار قوسداری که در قسمت شمالی وجود دارد احتمالاً کانال آبیاری بوده است.
- سفال: لعابدار
- قدمت: اسلامی

محوطه ۶۰

- موقعیت: در ۵۰۰ متری شمال محوطه ۵۹ و مرتبط با آن محوطه
- شرح: روستا و قبرستان که پلان خانه‌ها به صورت مستطیلی با دیوارهای سنگی است.
- سفال: لعابدار
- قدمت: اسلامی، معاصر محوطه ۵۹

محوطه ۶۱

- موقعیت: ۱/۵ کیلومتری شمال - شمال شرقی شهر یری
- شرح: روستایی با ۳۰ × ۳۰ متر مساحت بر روی تپه‌ای که در دامنه شمالی آن قبرستانی وجود دارد.
- سفال: لعابدار
- قدمت: اسلامی

محوطه ۶۲

- موقعیت: در ۲ کیلومتری شمال محوطه ۵۹ نزدیکی قره‌سو

- شرح: دیوارهای خشن محدوده‌ای در حدود ۱۰۰×۵۰ متر را بر روی تپه سنگی مرتفعی محصور می‌کند. بناهایی در داخل و در دامنه جنوبی وجود دارد. همچنین تعدادی قبر غارت شده نیز در بالای تپه دیده می‌شود.
- سفال: سفال لعابداری کشف نشد (شکل ۱۰؛ شماره ۳۹)
- قدمت: بعد اشکانی؟

محوطه ۶۳

- موقعیت: بر روی صخره‌ای آتشفشانی در کوههای واقع در شمال قره‌سو. در فاصله نیم ساعت راه پیاده در شمال جبدراق (تصویر ۲۰؛ شماره ۱)
- شرح: برجهای مدور و دیوارهایی که بر روی صخره مرتفعی ساخته شده است. محفظه عمیقی در ابعاد تقریبی ۳/۵ * ۵ متر که از ابتدا به صورت قوسی بود احتمالاً محلی برای نگهداری آب بوده است (تصویر ۲۰؛ شماره ۲).
- سفال: لعابدار
- قدمت: اسلامی

محوطه ۶۴

- موقعیت: جنوب شهر یری در دامنه صخره‌ای در ساحل قره‌سو
- شرح: روستا
- سفال: لعابدار
- قدمت: اسلامی

محوطه ۶۵

- موقعیت: در کنار آباره جای در یک کیلومتری جنوب - جنوب غربی روستای اهل ایمان
- شرح: لینگیج تپه با حدود ۱۵۰×۱۰۰ متر مساحت و ۱۵ متر ارتفاع. روستای متعلق به دوره اسلامی در دامنه‌های شرقی و جنوبی آن وجود دارد.
- سفال: سفالهای صیقلی قهوه‌ای، خاکستری و قرم (شکل ۷؛ شماره ۱۳) و تعداد اندکی تکه‌های سفالی منقوش
- قدمت: تپه متعلق به عصر آهن؛ روستا متعلق به دوره اسلامی

محوطه ۶۶

- موقعیت: ۵۰۰ متری شرق اهل ایمان
- شرح: تیلکلیک تپه، قلعه‌ای در ابعاد حدود ۱۰۰×۷۵ متر. دیوارهای سنگی خشکه چین با پشتبند یا برج. به همراه محوطه ۶۷ برای محافظت از رودخانه استفاده می‌شد.
- سفال: سفالهای صیقلی خاکستری یا سیاه و تعدادی سفال قرمز (شکل ۷؛ شماره‌های ۱۰ و ۲۲)
- قدمت: عصر آهن

محوطه ۶۷

- موقعیت: بر روی تپه‌ای در طرف دیگر دره از محوطه ۶۶

شرح:	دیوار دفاعی با ضخامت حدود ۱/۷۵ متر در گرداگرد حاشیه تپه کشیده شده و به طرف پایین می‌رود. در نبش دیوار در بالا برجی وجود دارد. در دامنه پر شیب تپه در مقابل رودخانه، ویرانه‌های بناهای سنگی دیده می‌شود.
سفال:	مشابه سفالهای محوطه ۶۶. تکه‌های سفالی خاکستری صیقلی به وفور یافت می‌شود.
قدمت:	عصر آهن؟

محوطه ۶۸

موقعیت:	در شمال محوطه ۶۷ بر روی زمین مرتفع همواری قرار گرفته است.
شرح:	محدوده وسیعی که ساختمانهایی در داخل آن وجود دارد و محدوده‌ای برای نگهداری احشام به آن الحاق شده است. مساحت آن حدود ۱۵۰×۱۰۰ متر است و به نظر می‌رسد قلعه باشد.
سفال:	لغابدار
قدمت:	اسلامی

محوطه ۶۹

موقعیت:	در حدود ۲ کیلومتری جنوب-جنوب غربی تقاطع جاده‌های اهر، مشکین شهر، گرمی و اردبیل قرار دارد (در شکل ۲ نشان داده نشده است).
شرح:	آق قلعه ^۱
سفال:	سفال خاکستری
قدمت:	عصر آهن؟

محوطه ۷۰

موقعیت:	بر روی تپه‌ای در شمال روستای رویان دویان و مشرف به قره‌سو (در شکل ۲ نشان داده نشده است).
شرح:	رویان دویان (به متن مقاله مراجعه شود) ^۲
سفال:	به شکل ۸ و متن مقاله مراجعه شود.
قدمت:	اشکانی و دوره‌های بعدی

محوطه ۷۱

موقعیت:	در شرق-جنوب شرق محوطه ۷۰ که در سمت غرب بر قره‌سو مشرف است (در شکل ۲ نشان داده نشده است).
شرح:	قیز قلعه ^۳
سفال:	سفالهای صیقلی
قدمت:	پیش از تاریخ؛ عصر آهن

محوطه ۷۲

موقعیت:	مابین محوطه‌های ۷۰ و ۷۱ (در شکل ۲ نشان داده نشده است)
---------	---

1. W. Kleiss, AMI Band 5, 1972, p. 140-141, Abb. 10 taf. 32, 1.

2. W. Kleiss, AMI Band 2, 1969, p. 19-20, 31, Abb. 18, 18 A, taf. 15, 2.

3. Ibid. Abb. 18, 19, taf. 6, 2; 6, 3; 7, 1.

شرح: نك: پانوش ۳ در صفحه قبل

سفال: ؟

قدمت: پیش از تاریخ

محوطه ۷۳

موقعیت: در ۲/۵ کیلومتری جنوب شرقی محوطه ۷۲ و در حاشیه شمالی جاده اردبیل به مشکین شهر واقع است.

شرح: استقراری که در شیب دامنه خط‌الرأس صخره‌ای طبیعی قرار گرفته است.

سفال: لعابدار

قدمت: اسلامی

محوطه ۷۴

موقعیت: شرق روستای قلی‌بیگلر (در شکل ۲ نشان داده نشده است)

شرح: قلعه‌ای در بالای تپه با حدود ۳۰×۳۰ متر مساحت. پی آن از سنگ و روساخت آن از چینه گل است.

سفال: لعابدار

قدمت: اواخر اسلامی

محوطه ۷۵

موقعیت: در ۳۰۰ متری شمال جاده مشکین شهر به اردبیل، در حدود سه کیلومتری غرب محوطه ۷۴ (در شکل ۲ نشان داده نشده است)

شرح: در روی یک خط‌الرأس طبیعی استقراری با خانه‌های ساخته شده از سنگ قرار گرفته است و احتمالاً بقایای حصارهای دفاعی در آن دیده می‌شود.

سفال: لعابدار

قدمت: اسلامی

محوطه ۷۶

موقعیت: در شرق روستای پیرازمیان قرار گرفته است.

شرح: در حدود ۱۵۰ * ۵۰ متر دیوارهای سنگی مخروطه که در میان آنها نشانه‌هایی از دیوارهای دفاعی دیده می‌شود.

سفال: سفالهای قرمز و قهوه‌ای صیقلی

قدمت: متعلق به عصر آهن و احتمالاً قدمت آن از شهر پری کمتر است.

پی‌نوشتها

۱. برای مطالعات قبلی نک:

Gerd Gropp, "Die Sasanidische Inschrift von Mishkinshahr in Azarbaidjan", *AMI* Band I, 1968, pp. 149-158; H. S. Nyberg "The Pahlavi Inscription at Mishkin", *BSOAS* 34, 1970, pp. 144-153;

W. Kleiss, "Bericht uber zwei Erkundungsfahrten in Northwest-Iran", *AMI* Band 2, 1969, pp. 7-119;

W. Kleiss, "Bericht uber Erkundungsfahrten in Iran im Jahre 1971", *AMI* Band 5, 1972, pp. 135-242.

2. G. Le Strange, *Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge, 1930, p. 169.

۳. همان.

4. Marijia Gimbutas, Bronze Age Cultures in Central and Eastern Europe, *The Hauge*, 1965, pp. 494-498, fig. 331.

5. Gustav Glaesser, "Review of Ja. A. Ser. Kamennye Izvajaniya Semireč 'Ja, 1966." in *East and West* 17, 1967, pp. 131-134.

Gustav Glaesser, "Review of P. N. Kozemjako and D. f. Vinnik (eds.), *Arheologičeskie Pamjatniki Priissykkul 'Ja. 1975.*" in *East and West* 26, 1976, pp. 570-572.

6. M. Gimbutas, op. cit. Stelae date from the Pit-grave period, in the late millennium, B. C., down towards the middle of the first millennium B. C.

7. E. Schloss, "Severe Symbols of God Traced in Pagan Stone," *International Herald Tribune*, Sat/Sun. October 7-8, 1978.

۸. این مطلب را دکتر طباطبایی مدیر موزه تبریز در ششمین همایش سالانه تحقیقات باستان‌شناسی در ایران که در نوامبر ۱۹۷۷ در تهران برگزار شد اعلام کرده‌اند.

9. E. Herzfeld, *Iran in the Ancient Near East*, Oxford, 1941, pp. 113-114, fig. 224.

10. W. Kleiss, *AMI* Band 2, 1969, pp. 19-20, Abb. 19, taf. 7, I.

11. *ibid.* Abb. 18, 18 A.

12. D. Stronach, "Achaemenid Village I at Susa and the Persian Migration to Fars." *Iraq* 34, 1974, p. 246, pl. LV, 7-10.

13. D. Stronach, *Pasargadae*, Oxford, 1978, especially fig. III, nos 8 and 10.

۱۴. همان، شکل ۱۱۶: شماره ۱۸

R. E. M. Wheeler, *Charsada*, 1962, Key type V, p. 40, fig. 10, nos 9 and 10; fig. 21, nos. 125 and 126; fig. 22, nos. 136, 137, 141.

۴

بررسی مشکین شهر*

چارلز برنی

* Burney, C.A., "Meshkinshahr Survey" in *Iran*, 1979, pp. 155-156.

بررسی مشکین شهر

به درخواست و مساعدت مرکز پژوهشهای باستان‌شناسی ایران از سوم تا سی‌ام آگوست سال ۱۹۷۸ بررسیهایی در دشت مشکین شهر و مناطق اطراف آن صورت گرفت....

منطقه‌ای که در آذربایجان شرقی برای این بررسی انتخاب شده بود، منطقه‌ای در حد فاصل اهر و اردبیل به مرکزیت دشت مشکین شهر بود که از سمت جنوب به کوه ساوالان و از سمت شمال به منطقه پست حوضه رودخانه قره‌سو منتهی می‌شد. همچنین بررسی‌هایی در بخشهای شمالی تا رود ارس و در مناطق شرقی تا دشت اردبیل که به داشتن تپه‌های بسیار زیاد معروف است، صورت پذیرفت.

در دهه ۱۹۶۰ م تخریب بسیار گسترده تپه‌های تدفینی، نام مشکین شهر را بر سر زبانها انداخت. بررسی حاضر مشخص ساخت که به رغم تخریب و غارت اکثر این تپه‌ها، هنوز تپه‌های بکر و دست‌نخورده به اندازه کافی باقی مانده و ارزش بررسی و شناسایی علمی را دارند. همچنین بررسی حاضر به طور قطعی مشخص ساخت که در بیشتر ادوار تاریخی در این بخش از ایران قبایل چادرنشینی سکونت داشتند و بقایای مربوط به استقرارهای دائمی بسیار ناچیزی، حتی تقریباً همزمان با قبرستانها، در این مناطق به جا مانده است. در مجموع ۷۶ محوطه بررسی گردید که از آن میان دو محوطه مربوط به عصر مس، چهل محوطه مربوط به هزاره اول ق.م. و ۳۱ محوطه نیز با توجه به وجود تعداد بسیار زیادی از سفالهای لعابدار، مربوط به دوره اسلامی است. نکته قابل توجه غیبت کامل استقرارهای عصر برنز بود، لذا قدمت قطعی هیچ یک از تپه‌های تدفینی را نمی‌توان تعیین کرد. بیشترین درصد اشیای یافت‌شده را سفالهای هخامنشی و اشکانی، از جمله تعداد قابل توجهی از سفالهای منقوش، به خود اختصاص می‌داد.

دو محوطه واقع در مجاورت غرب مشکین شهر را می‌توان به جرأت پاسگاههای مرزی اورارتوها لقب داد. در دشت اردبیل نیز شواهد روشنی از استقرارهای اورارتوها به چشم می‌خورد. اما به نظر می‌رسد بیشتر قسمت‌های دشت مشکین شهر، حتی در دوره‌ای که قلمرو دولت اورارتو در وسیع‌ترین مقیاس خود بود، در بیرون از مرزهای سیاسی آن دولت قرار داشت. آنچه از مطالعه سفالهای سطحی مشخص می‌شود این است که بلافاصله پس از سقوط دولت اورارتو محوطه استحکام‌بندی‌شده وسیعی در حاشیه یک صخره مشرف به دره عمیق قره‌سو در انتهای شرقی دشت مشکین شهر احداث شده است. این محوطه که مهمترین محوطه کشف‌شده در این بررسی بود، شهر یری نام دارد. شهر یری شاید مرکز منطقه‌ای بود که معاصر با امپراطوری هخامنشی اما در خارج از مرزهای آن واقع بوده است. خانه‌ها، محوطه‌های محصور، کوچه‌ها و ورودی اصلی

که از درّه به این محوطه منتهی می‌شد، در سطح آن قابل رؤیت هستند. استحکامات دفاعی نیز با آنکه از سنگ می‌باشند، ظاهراً شتاب‌زده و عجولانه احداث شده‌اند.

به هر حال، مهم‌ترین کشف این بررسی، کشف بالغ بر صد استل است که در چهار گروه به صورت ردیفی بر پا شده شده بودند. اندازه و کیفیت تراش این استل‌ها متفاوت است، اما در همه آنها این فصل مشترک وجود دارد که چهره، دست‌ها، کمر بند و خنجر یا شمشیر تمامی آنها به طرز ناشیانه‌ای کار شده‌اند. در هر دو طرف صورت استل‌ها به جای موی سر، دست دیده می‌شود. در زیر کمر آنها نیز سلاح کوچکی به صورت مؤرب طراحی شده که شبیه خنجر غلاف‌شده است. در بعضی نمونه‌ها قسمت انتهایی سلاح به شکل قوس‌دار دیده می‌شود.

کارکرد این استل‌ها تاکنون مشخص نشده است، اما این فرضیه محتمل‌تر به نظر می‌رسد که آنها نماد جنگجویانی، اعم از خودی یا دشمن، بودند که در جنگ‌ها کشته می‌شدند. اگر چه تعدادی قبر در فاصله بسیار نزدیک وجود دارد، به نظر نمی‌رسد این استل‌ها ارتباط مستقیمی با آنها داشته باشند. این استل‌ها به همراه تعداد بسیار زیادی قبر، در سراسر دامنه تپه در بیرون از دهکده و استحکامات دفاعی آن پراکنده شده‌اند. از تعدادی از این استل‌ها دوباره در دوره‌های بعدی در ساخت دیوارهای دفاعی استفاده شده است که این امر مؤید قدمت بیشتر آنها در مقایسه با دیوارهاست. عصر آهن II (اوایل هزاره اول ق.م.) محتمل‌ترین قدمت برای این استل‌ها به نظر می‌رسد. این استل‌ها بدون شک با اقوام چادرنشین استپ‌های شمالی مرتبط هستند. در غرب مشکین شهر بیرون از روستای احمدآباد استل مشابهی یافت شد که دارای شمشیر، بازو و دست بود.

قدمت قبرستانهایی که در سرتاسر منطقه گسترده شده‌اند، از قدمت استل‌ها بیشتر است. بخشی از قضاوت ما در این خصوص، بر مبنای آثار موجود در ویرانه‌های موزه تبریز است. شاید بتوان قدمت این قبرستانها را به عصر آهن I (اواخر هزاره دوم ق.م.) نسبت داد. تداوم این قبرستان در قرون متمادی، زمانی که چادرنشینی شیوه رایج زندگی بود، چندان تعجب‌آور نیست. این امر خود به تنهایی دلیل قانع‌کننده‌ای بر کمبود آثار استقرارهای مربوط به قبل از قرون هشتم یا هفتم ق.م. در این منطقه است؛ اکثر آثار به‌جامانده در این منطقه مربوط به دوره هخامنشی تا اشکانی یا دوره اسلامی است. شرایط طبیعی حاکم بر این منطقه را که با فرسایش شدید همراه است، می‌توان دلیل ناچیز بودن آثار دوره‌های پیش از عصر برنز قلمداد کرد. نکته قابل ذکر دیگر، عدم وجود آثار قطعی استقرارهای ماورای قفقاز قدیم در این منطقه است. گاهاً نتایج منفی نیز می‌تواند به میزان برابر با نتایج مثبت گرهگشا و سودمند باشد و این بررسی به طور حتم در پر کردن خلاء نقشه باستان‌شناسی آذربایجان شرقی موثر بوده است.

هنر و باستان‌شناسی ایران*

اسکار وایت ماسکارلا

* Muscarella, O. W. 1978, "Iranian Art and Archaeology," in *Journal of Field Archaeology* vol. 5, pp. 241-245.

هنر و باستان‌شناسی ایران

اخیراً دو کتاب مهم پیرامون ایران باستان به چاپ رسیده است. در مقاله تحلیلی حاضر، دیدگاههایی را که در [یکی از] این دو کتاب پیرامون باستان‌شناسی و تاریخ هنر مطرح گردیده‌اند به بوته نقد و نظر می‌کشیم.^۱ مشخصات کتاب مورد بحث به شرح زیر است که به اختصار «سرامیک» خوانده می‌شود:

Stephen Kroll, 1976, *Keramik urartäischer Festungen in Iran, Archäologische Mitteilungen aus Iran, Ergänzungsband 2* (Berlin); pages 184, figures 46, maps 2.

...در نتیجه فعالیت‌های دهه‌های اخیر مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران با مدیریت توانمند و لفرام کلایس، دانسته‌های ما از میزان گسترش قلمرو اورارتوها به داخل ایران به مقدار چشمگیری افزایش یافته است. بررسی‌های علمی و روشمند کلایس که به سرعت و با تمام جزئیات در چندین شماره مجله AMI منتشر گردید، به طرز چشمگیری شناخت ما را از تاریخ و باستان‌شناسی اورارتوها و شمال غرب ایران متحول ساخته است. اشتفان کرول هم در بررسی‌ها و هم در کاوش محوطه اورارتویی بسطام واقع در شمال خوی که در حال حاضر پروژه تحقیقاتی اصلی مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران است، با کلایس همکاری داشته است. وی در کتاب خود تحلیل روشنی را از سفال‌های یافت‌شده در بیش از چهل محوطه حفاری‌شده در شمال غرب ایران (آذربایجان) و بسطام ارائه می‌دهد. کتاب وی شامل بحث جامع و تحلیل تاریخی باستان‌شناختی گونه‌های سفالی یافت‌شده در این محوطه‌هاست. تا جایی که بنده به یاد دارم، در هیچ نوشته دیگری سفال‌های اورارتویی چنین روشمند در یک منطقه خاص و به صورت مقایسه با سفال‌های منطقه دیگر بررسی نشده و با این مقدار تصاویر و مقایسات تشریح نگردیده است. این امر خود به تنهایی ارزش این کتاب را تأیید و تضمین می‌کند. مهارت استادانه و تبحر باستان‌شناسی کرول و آشنایی وی با مسائل مربوط به سفال، این کتاب را به اثر استادانه و بسیار سودمند تبدیل کرده است. افزون بر این، آنچه خوشایند و قابل تحسین است، دقت و بحث‌های علمی نویسنده در بررسی آثار جمع‌آوری شده در بررسی است، که بخش عمده مبحث سفال‌ها را شامل می‌شود: «یافته‌هایی که به طور تصادفی در سطح قرار می‌گیرند مبنای قطعی ندارند و هر اظهار نظری که در

۱. از آنجا که تنها موضوع یکی از این کتابها مشمول بحث حاضر است، از طرح نقد کتاب دیگر خودداری می‌شود (م).

غیاب تکه‌های سفالی شاخص و قطعی ارایه شود، مبنای قابل اطمینانی ندارد. ای کاش بتوانیم از این تردید و عدم اطمینان‌رهایی یابیم (ص ۱۴) [۱].

بخش نخست کتاب «سرامیک» به تشریح چهارچوب، اهداف و محدوده پروژه اختصاص دارد. در اینجا کرول با دقت اشاره می‌کند که عبارت «سفال اورارتویی»، «نه تنها حاوی اشارات قومی، بلکه ناظر بر ویژگیهای سفالی نیز می‌باشد. سفالهایی که در زمان اورارتوها استفاده می‌شدند، در هر محوطه‌ای یافت شوند، به طور قطع می‌توان آن محوطه را به اورارتوها نسبت داد» (همان صفحه) [۲]؛ و آن دسته از محققان و متخصصانی که می‌خواهند از مطالعه وی پیرامون مشکلات تحقیق در مورد عصر آهن III استفاده کنند، باید این موضوع را مد نظر داشته باشند. در بخش دوم، وی شرایط جغرافیایی و بقایای معماری قابل مشاهده هر یک از ۴۴ محوطه را بررسی می‌کند و تصاویر سفالهای یافت‌شده از آنها را به بحث می‌گذارد. در بخش سوم «سرامیک» نیز کاتالوگ و گونه‌شناسی ۱۰۷ طرح سفالی ارائه شده است و در شناسایی هر یک از آنها مستندات بسیار زیادی از محوطه‌های دیگر داده شده است. تصویر هر یک از گونه‌ها تنها با استفاده از قلم و مداد ترسیم شده است. مباحثی چون گاهنگاری داخلی بسطام که در خلال متن و در مواقع مقتضی برای مشخص کردن قدمت یافته‌های به دست آمده در بررسی ارایه شده است، گاهنگاری نسبی اکثر ۱۰۷ فرم سفالی و تعدادی سفال منقوش موجود در میان آنها و اعتبار آنها در تاریخ‌گذاری محوطه‌های بررسی‌شده، و نیز نتیجه‌گیری مختصر درباره گسترش قلمرو اورارتوها به شمال غرب ایران (آذربایجان) موضوعاتی است که در بخشهای پایانی کتاب مذکور به آنها پرداخته می‌شود.

بی‌تردید اثر کرول برای باستان‌شناسانی که به مطالعه پیرامون محوطه‌های ایرانی عصر اورارتو و آهن III می‌پردازند، منبع استاندارد خواهد بود. البته همانند تمامی گامهای ارزشمند و مبتکرانه‌ای که در این رشته نسبتاً نوپا صورت گرفته است، در این کتاب پیشنهادات و نتیجه‌گیریهایی به ویژه در مباحث مربوط به مقایسات و اشارات گاهنگاری وجود دارد که به زعم برخی از باستان‌شناسان بحث‌برانگیز هستند. در اینجا بحثی را در باب برخی از موضوعات مطرح شده از سوی کرول ارایه می‌کنیم.

مهمترین این موضوعات اعتقاد کرول بر این نکته است که برخلاف تصور اکثر باستان‌شناسان و محققان، قدمت «ظروف مثلی» منقوشی که از حسنلوی IIIA و زیویه و سایر محوطه‌ها یافت شده‌اند، مربوط به قرن هفتم ق.م. نیست، بلکه مربوط به اوایل دوره هخامنشی (یعنی شاید حدود ۵۵۰ ق.م.) است. کرول اولین بار این ادعا را در شماره ۸ مجله *AMI* (۱۹۷۵) در صفحات ۷۳ و ۷۴ مطرح ساخت. وی در آنجا اشاره می‌کند که این سبک سفالی در بسطام و سایر محوطه‌های تخریب‌شده اورارتویی دیده نمی‌شود و سفال منقوش دالبری که استروناخ آن را به عصر هخامنشی منسوب می‌کند [۳]، در واقع همان سبک سفالی، یعنی گونه منطقه‌ای معاصر ظروف مثلی، بوده و برخلاف اعتقاد استروناخ سبک سفالی متعاقب و جانشین آن نبوده

است. به علاوه، کرول در این مقاله تصویری از یک کاسه قوسدار با تزئینات مثلثی چاپ کرده بود که مربوط به گونه ۱۱ ارایه شده در کتاب «سرامیک» است و این کاسه را وی در یک فروشگاه عتیقه‌فروشی در ارومیه دیده بود. به اعتقاد کرول قدمت این کاسه را هم از حیث فرم و هم از حیث تزئین به طور حتم تنها می‌توان به دوره هخامنشی منسوب کرد. همگرایی آنها نیز دلیلی بر این ادعا گرفته شده است: «...تولید ظروف مثلثی احتمالاً در اوایل عصر هخامنشی آغاز شده است» [۴] (ص ۷۴). وی در *AMI* شماره ۹ (۱۹۷۶) تصویر چهار تکه سفالی یافت‌شده از گور قلعه‌سی، محوطه‌ای در سواحل رود ارس، را منتشر کرد [۵] که بر روی آنها تزئیناتی وجود داشت که (به اعتقاد بنده) به نظر می‌رسد از طرح‌های تزئینی ظروف دالبری است و وی آنها را به «ظروف مثلثی - ظروف دالبری» منسوب کرده و این دو گونه تکنیک‌های تزئینی را مجدداً تکنیک واحدی فرض گرفته است. در «سرامیک» (صص ۲۰ و ۲۲ شکل ۲: شماره‌های ۸۷ و ۱۵۶، توضیح شماره ۲۵۳، ۱۶۰، ۱۶۵ و توضیح شماره ۳۲۵) وی دوباره بر معادله «ظروف مثلثی - ظروف دالبری و تاریخ عصر هخامنشی» تأکید می‌ورزد.

به اعتقاد بنده در مورد این نتیجه‌گیری برخی مسایل حل نشده وجود دارد. نخست اینکه، مشخص نیست به اعتقاد کرول تولید ظروف مثلثی اولین بار در چه نقطه زمانی خاصی آغاز شده است. وی در صفحه ۷۳ شماره ۸ *AMI* (۱۹۷۵) می‌نویسد: «تولید این ظروف یقیناً بعد از انقراض شاهنشاهی اورارتوها آغاز شده است» [۶]، اما در ادامه اشاره می‌کند که «یافته‌های به دست آمده در کاوش‌های بسطام در لایه‌های تخریبی استقرارهای حاوی سفال مادی، مبدأ تولید ظروف مثلثی را تا قرن ششم ق.م. عقب‌تر می‌برد» [۷]. وی در «سرامیک» (ص ۲۰) نیز می‌نویسد: «احتمالاً [تولید این ظروف] اندکی پس از سقوط شاهنشاهی اورارتو [آغاز شده است]» [۸]. تعبیر بنده از این گفته‌ها این است که به اعتقاد کرول تولید ظروف مثلثی هم در اوایل و هم در اواخر قرن ششم ق.م. آغاز شده است. اما اگر زودتر از این باشد، نمی‌توان آن را به دوره هخامنشی نسبت داد.

دوم اینکه، روشن نیست به اعتقاد کرول ظروف مثلثی در چه مقطعی در حسنلوی IIIB ظاهر شده است. کرول در صفحه ۱۶۵، توضیح ۳۲۵ «سرامیک» (همچنین نک: ۱۶۴ و ۱۷۰) ادعا می‌کند که استقرار حسنلوی IIIB «از قرن هشتم ق.م. تا دوره هخامنشی...» [۹] تداوم داشته است. حال باید پرسید ظروف مثلثی را باید در کدام مرحله از IIIB قرار دهیم؟ بر اساس قراین، کرول معتقد است تولید ظروف مثلثی در اواخر IIIB آغاز شده است، اما پاسخ روشنی به این معما ارایه نمی‌دهد (توضیح این که وی در گفتگوی خصوصی ادعا می‌کند که پیدایش ظروف مثلثی در اواخر IIIB بوده است). همچنین توجه داشته باشید که کرول تاریخ‌گذاری سنتی

و پذیرفته شده قرن هفتم ق.م. زیویه را به دوره طولانی مدت ماد-هخامنشی منتقل می کند (ص ۱۶۵). توضیح (۳۲۵). این امر به طور حتم بحثهایی را در پی خواهد داشت.

گذشته از این که دویست سال اضافی برای استمرار حسنلوی IIIB بیش از حد طولانی به نظر می رسد، برای بنده - دست کم در مقطع کنونی - پذیرش این نتیجه گیری نیز که ظروف دالبری و ظروف مثلثی گونه های سفالی منطقه ای معاصر هم بوده اند، دشوار است. کرول می بایست این دو تکنیک تزئینی را از حیث سبکی تحلیل می کرد و برای همزمان پنداشتن این گونه ها دلایل مبسوطی اقامه می کرد؛ زیرا هر چند ظروف مثلثی در عقرب تپه [۱۰]، زندان و اکثر محوطه های اورارتویی غایب است، اما ظروف منقوش یقیناً در برخی از محوطه های اورارتویی (همچنان که کرول در صص ۶۵-۱۶۴ اشاره می کند) و زیویه یافت می شود و تمامی این موارد، این احتمال را همچنان باقی می گذارد که ظروف مثلثی را چه بسا می توان - حتی اگر نگوئیم اورارتویی - حداقل ظروف ایرانی قرن هفتم ق.م. یا قرون هفتم-ششم ق.م. و سبک سفالی ماقبل ظروف دالبری دانست. در این خصوص باید اشاره کنیم که در هر نقطه ای که ظروف مثلثی در جریان تحقیقات یافت می شود، کاوشگران ناخودآگاه این ظروف را معرف استقرارهای دوره بعد اورارتوها می پندارند (صص ۱۹، ۲۲، ۱۶۶ و ۱۶۹). قدر مسلم، مشکلی که باید حل شود عدم وجود ظروف مثلثی در بسطام است. افزون بر این، لوئیس لوین ادعا می کند که در بررسی خود در منطقه ماهیدشت ظروف مثلثی و دالبری را در تپه های واحدی در کنار هم یافته است. این تقارن می تواند نشانگر آن باشد که این ظروف یا (طبق نظر کرول) معاصر هم بوده و یا اینکه در واقع در این منطقه دو استقرار متفاوت و مجزا به وجود آمده است و در نتیجه بحث از گونه های سفالی منطقه ای متنی می گردد.

حل معمای خاستگاه و محل تداوم تولید ظروف مثلثی هم مستلزم انتشار گزارش بررسیهای حسنلوی IIIB و IIIA (که فقدان آن همه کسانی را که سعی در حل این مشکل دارند عاجز کرده) و هم نیازمند انجام بررسیها و کاوشهای بیشتر است. نه یافته های سطحی و نه ظروف موجود در عتیقه فروشی ها می توانند راه حلی برای این مشکل ارائه کنند. دلیل بسط موضوع در اینجا این است که زمینه ساز مباحث بعدی شود و مشکل موجود را مطرح سازد. هدف ما این نیست که نشان دهیم کرول الزاماً مرتکب خطا شده است، بلکه می خواهیم بگوئیم شواهد و مدارک قطعی دایر بر ضرورت صحت گفته های وی وجود ندارد.

ظرف موجود در عتیقه فروشی مشکل دیگری را به بار می آورد. کرول اصرار دارد که فرم این ظرف و نمونه های مشابه (گونه ۱۱) ریشه در دوره هخامنشی دارد و از معرفهای باستان شناسی آن دوره است (صص ۸۷، ۱۱۵، ۱۶۰، ۱۷۶). توضیح (۳۹۶). اما ریشه و ثمره دو مقوله کاملاً متفاوتی هستند. در شماره ۸ AMI (۱۹۷۵) ص ۷۲ و در لیست مقایسه ای در کتاب «سرامیک» تعداد نسبتاً زیادی از تشابهات مربوط به قرن هفتم ق.م. - از عقرب تپه، سنگر، صرف نظر از حسنلوی IIIB و همچنین تشابهات خوبی از دوره هخامنشی و حتی

مشابه‌های احتمالی مربوط به دوره اشکانی (نوشیجان) - وجود دارد. تمامی این موارد نشانگر استمرار طولانی‌مدت این گونه سفالی هستند. نمونه‌های یافت‌شده از بسطام به یک سبک متأخر (اواخر قرن هفتم و اوایل قرن ششم ق.م.) و یا به دوره پس از اورارتوها نسبت داده می‌شوند و زمانی که نمونه‌های سفالی حاوی نقوش مثلی در محوطه‌هایی چون قلعه خزرلو، یانیق‌تپه، حسنلوی IIIB یا دوباره در یک عتیقه‌فروشی دیده می‌شود، ناخودآگاه قدمت آن را به دوره هخامنشی منسوب می‌کنند (صص ۲۲-۲۰ و ۱۶۵). توضیحات شماره ۳۲۵ و ۳۲۶). اما به طور حتم با توجه به وجود این گونه سفالی در قرن هفتم ق.م، این پیش‌فرض که تمامی سفالهای فاقد نقش و نقوش لایه‌بندی‌نشده باید مربوط به دوره هخامنشی باشند از درجه اعتبار ساقط می‌شود؛ حتی اگر این گونه سفالی به وضوح در آن دوره متداول بوده باشد (توجه داشته باشید که سفال گونه ۱۱ در سنگر صص ۲۴، ۲۶ شکل ۳: شماره ۳ برخلاف آنچه که در صفحه ۱۶۰ گفته شده است قهوه‌ای رنگ است نه قرمز براق).

تصاویر سفالها به طرز عجیبی نامرتب و بی‌نظم است. در بسیاری از آنها خطوط افقی لبه‌ها و زوایای بدنه مشخص نیست و تنها برخی از آنها تصویر کامل و مطلوبی از ظروف را ارائه می‌دهند. از بررسی تصادفی انجام‌شده بر روی گونه‌های سفالی نتیجه زیر حاصل گردید:

گونه‌های جدید:

گونه ۳: حسنلوی IIIB (JNES) شماره ۲۴ [۱۹۶۵] شکل ۸).

گونه ۱۱: سفالی از جنس گل پخته از تخت جمشید: *Perspolis II*, pl. 89:8

گونه ۱۲: هفتوان (Iran VII) [۱۹۷۰] تصویر ۶).

گونه ۳۹: نورشون‌تپه (*Ist Mitt*) [۷۰-۱۹۶۹] شکل ۴: شماره ۱۸، کل ۱۳: شمار ۲۱؛ عقرب‌تپه (ک ۰: شماره ۱۵ به نظر می‌رسد مشابه بهتری نسبت به شکل ۴: شماره ۱۵ باشد).

گونه ۴۷ الف: عقرب‌تپه (مجله *MMA* شماره ۸ [۱۹۷۳] ص ۶۵).

گونه ۷۱ ب: نک: عقرب‌تپه (مجله *MMA* شماره ۸ [۱۹۷۳] شکل ۲۰: شماره‌های ۲ و ۳)

گونه‌های مشابه:

گونه ۸ (همچنین شکل ۲۰: شماره ۲۷): آیا کف این کاسه بند نافی است یا توخالی؟ (قس. مجله *MMA* شماره ۸ [۱۹۷۳] صص ۵۳ تا ۵۷ شکل ۱۴: شماره ۹ و شکل ۱۵: شماره‌های ۱۲ و ۱۳).

گونه ۱۱: به نظر بنده برخی از مشابه‌های ارائه شده - از باباجان، زنجیرقلعه، آرماویر، تخت سلیمان، زندان و گودین - برخلاف آنچه ادعا می‌شود شباهت چندانی به شکل کلاسیک ارائه شده ندارند.

گونه ۸۱: ظرف یافت‌شده از باباجان بیشتر شبیه یک ساغر نوک‌پستانی است نه یک ظرف ناقوس‌شکل.

گونه ۸۳ الف: سفال یافت‌شده از عقرب‌تپه دارای فرم و دسته متفاوتی است. همچنین به نمونه سفال خاکستری اولیه سیلک A توجه کنید [۱۱].

گونه ۸۳ ب: این سفال با وجود شباهت‌های آن، به نظر نمی‌رسد از سفالهای مربوط به عصر آهن I باشد. به طور مثال محل تعبیه و فرم نازک دسته آن را با نمونه‌های داده‌شده از حسنلو و خورویین مقایسه کنید [۱۲]. افزون بر این، باید اشاره کرد که ظروف ظریف و صیقلی سبک درباری اورارتویی در قلات‌گاه [۱۳] و کاسه‌های سبک سفال خاکستری مربوط به عصر آهن III در عقرب‌تپه یافت شده است [۱۴]. در ضمن، به اعتقاد بنده شاید استقرارهای عقرب‌تپه بسیار دیرتر از اوایل قرن ۸ ق.م. آغاز شده باشد و باید در این تاریخ‌گذاری تجدید نظر شود.

و سرانجام می‌رسیم به اظهار نظر آخر. همچنان که در مجله AMI شماره ۸ [۱۹۷۵] در بالا مورد بحث قرار گرفت، کرول در «سرامیک» (صص ۱۰۹، ۱۷۹ توضیح ۳۷۰) مجموعه‌های عتیقه‌فروشان را به عنوان منبع اطلاعاتی باستان‌شناسی آورده است. برای ارایه مدرک در مورد تغییراتی که ادعا می‌شود در آئین تدفین در دوره بعد اورارتوها صورت گرفته است، به طرز خطرناکی به این اشیاء استناد می‌شود. کمترین چیزی که می‌توان در این باره گفت اینکه، این گونه نوشته‌ها و اطلاعات را هرگز نمی‌توان به عنوان یک منبع باستان‌شناسی معتبر پذیرفت و برای یک مطالعه علمی خدشه و ضعف محسوب می‌شود. به عبارت دیگر نباید اجازه داد گفته‌های عتیقه‌فروشان درباره منشأ [سفالها]، قبرهای ادعایی و گروه سفالهای مکشوفه، به عبارات جدیدی تبدیل شوند و نشو و نما یابند و در عرصه باستان‌شناسی دست به دست گردند. (توضیح اینکه خود کرول نیز به تازگی به بنده اطلاع داده است که بر اشتباه بودن این رویه اذعان دارد). «سرامیک» کتابی پرمحتوا و اثر صادقانه یک محقق ممتاز و مایه مباهات نگارنده آن و مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران می‌باشد.

پی‌نوشتها

1. Funda die zufällig an der Oberfläche lagen, dass Aussagen nur dann auf sicheren Füßen stehen, wenn sie von diesen Funde ausgehen, dass alle Aussagen, die vom fehlen bestimmter fundstücke ausgehen, auf sehr unsicherer Basis stehen. Doch muss gerade auch von dieser unsicheren ausgegangen werden.
 2. "nicht im ethnischen Sinn verwendet, sondern es wird darunter nur die Keramik verstanden, die zur Zeit urartus in Gebrauch war, deren Vorkommen an bestimmten Orten wir mit Urartu in Zusammenhang bringen können".
 3. *Iraq* 36 [1974] 239-48.
 4. die *triangle-ware* nur ein Ansatz in früh- achämenidischer Zeit in frage kommen.
۵. همچنین نک: سرامیک صص ۵-۷۴
6. *dass triangle war offensichtlich unmittelbar nach dem Untergang Urartus vorkommt*
 7. Neue Ausgrabungsbefunde in Bastam, woa ouf die Zerstörungsschicht ein Besiedlung shorizont mit 'medischer' Keramik folgt... verschieben ein Ansatz der *triangle-war* weiter in das 6. Jahrhundert v. chr. henein
 8. *wohl kurz nach dem Untergang Urartus*
 9. Laufzeit vom 8. Jh. Bis achämenidischen Zeit...
۱۰. برای دلایل کاربردی و گاهنگاشتی؟ نک: مجله *MMA* شماره ۸ [۱۹۷۳] ص ۶۵.
11. *Sialk II*, pl. IV: 1-2
۱۲. همچنین نک: دینخواه‌تپه، مجله *MMA* شماره ۹ [۱۹۷۴] شکل‌های ۳، ۱۲ و ۱۳.
13. *Expedition 13* [1971] p. 74.
۱۴. صص ۱۰۹، ۱۷۶، پانوش ۳۷۰. نک:
- MMAJour* 8 [1973] 56, 59, figs 15:2, 15:8, 11.

کاوشهای عقرب تپه، ایران*

اسکار وایت ماسکارلا

* Muscarella, O. W. 1973, "Excavations at Agrab Tepe, Iran," in *Metropolitan Museum Journal* vol. 8, pp. 47-74.

کاوشهای عقرب‌تپه، ایران

عقرب‌تپه (شکل ۱) یکی از سه تپه‌ای است که در شمال غرب ایران (آذربایجان) در مجاورت روستای کنونی دالما و در جنوب غربی حسنلو تپه در دره سولدوز و در جوار برآمدگی کم‌ارتفاعی قرار دارد که دشت حسنلو را از شهر کنونی سولدوز (نقده) جدا می‌کند. یکی از این سه تپه با نام دالماتپه در سال ۱۹۶۱ حفاری گردید و بقایایی از دوره نوسنگی در آن یافت شد [۱]. در تپه سوم (عقرب‌تپه) کاوشی صورت نگرفته بود.

عقرب‌تپه حدود سه کیلومتر، تقریباً ۴۵ دقیقه راه پیاده، با حسنلو تپه فاصله دارد. هر دوی این محوطه‌ها به همدیگر دید دارند، اما برآمدگی کم‌ارتفاعی که در جنوب قرار دارد مانع رؤیت دشت سولدوز از عقرب‌تپه می‌شود. جاده جدیدی که سولدوز را به نقاط شمالی متصل می‌کند، از حدود ۷۰۰ متری غرب عقرب‌تپه می‌گذرد. در خصوص اینکه این جاده امتداد یک جاده باستانی است یا خیر نمی‌توان به طور قطع نظر داد. قطر عقرب‌تپه پیش از شروع حفاریها در حدود ۵۲ متر و ارتفاع آن حدود ۶ متر بود. در ۱۰۰ متری جنوب غربی این تپه چشمه‌ای وجود دارد که زمینهای اطراف را در سال ۱۹۶۴ م (یعنی زمان کاوش محوطه) به صورت باتلاقی و غیرقابل عبور ساخته بود. این محوطه بر روی صخره‌ای قرار دارد که تنها صخره قابل مشاهده در منطقه می‌باشد (شکل ۲).

در سال ۱۹۶۴ م «پروژه حسنلو» که پروژه مشترک موزه دانشگاه پنسیلوانیا و موزه هنر متروپولیتن بود، تصمیم گرفت در راستای برنامه جاری خود در خصوص جمع‌آوری اطلاعات باستان‌شناسی و فرهنگی از دره سولدوز در جنوب دریاچه ارومیه تپه دیگری را در دالما حفاری کند. با شروع حفاری عقرب‌تپه، بالاجبار فعالیت‌های خود را در حسنلو به حالت تعلیق درآوردیم و توانستیم سه هفته تمام برای اتمام این کار صرف کنیم. این تپه نام محلی نداشت و از آنجا که به نظر می‌رسید استفاده از نام «دالمای ۲» باعث خلط این تپه با تپه مربوط به عصر نوسنگی شود، تصمیم بر این شد که نام این تپه را عقرب‌تپه بگذاریم [۲].

عقرب‌تپه دارای بنای بزرگی است که بر روی یک صخره ساخته شده است (شکل‌های ۳ و ۴). این بنا با حصار عریض بیرونی استحکام‌بندی شده است. سطح داخلی این حصار نیز دیوارهای اتاق‌ها را شکل می‌دهد. پی حصار از لاشه‌سنگهای بزرگ با تراش خشن ریخته شده و از سنگهای کوچک نیز برای پر کردن شکاف میان آنها (شکل‌های ۵، ۶ و ۹) استفاده شده است. روستا آن نیز از خشت است. هشت پشت‌بند یا

پایه و یک برج ورودی بزرگی که در دو طرف آن پایه‌ای وجود دارد از دیوار بیرون زده‌اند. پلان بنا نامنظم و شبیه بیضی‌ای است که یک طرف آن صاف شده است و جهت مشخصی نیز ندارد. طول این بنا در امتداد شرق به غرب در حدود ۳۱ متر و در امتداد شمال به جنوب ۲۸ متر است.

عرض حصار به استثنای دو قسمت در شرق برج ورودی ۱/۹۰ تا ۲ متر است. عرض آن در یکی از این قسمت‌ها حدود ۱/۸۰ تا ۲ متر و در دیگری حدود ۱/۵ تا ۱/۶۵ متر است. بر روی این حصار هشت پایه (یا پشت‌بند) با فواصل نامعین در حدود ۴/۵ تا ۵/۷ متر از همدیگر قرار دارند. عرض آنها ۳ تا ۳/۷ متر و بیرون‌آمدگی آنها از دیوار نیز ۱/۱۰ تا ۱/۳۰ متر می‌باشد. اگر بنا این چنین مستحکم ساخته نشده بود، می‌توانستیم ادعا کنیم عملیات احداث آن با تعجیل و شتاب توأم بود و بی‌نظمی ابعاد آن را شاهدی بر این ادعا بگیریم.

بخش ورودی، برجی به عرض ۹ متر است و ۷ متر از حصار بیرون زده است. پهنای دیوار جنوبی آن ۴/۳۰ متر می‌باشد و پنج رج از سنگهای آن باقی مانده است که ارتفاع رجهای باقیمانده در قسمت بیرونی ۳/۷۰ و در قسمت داخلی که بر روی صخره قرار گرفته، به حدود ۴/۵ متر می‌رسد (شکلهای ۴ و ۶). با توجه به ارتفاع حصار به نظر می‌رسد برج در اصل از هفت یا هشت رج سنگی ساخته شده بود و ارتفاع آن ۱ متر از ارتفاع کنونی بیشتر بود. ضخامت دیوارهای جانبی ۲ متر است که در محل اتصال به پایه‌های مجاور به ۴/۲ متر می‌رسد. ردیف‌بندی پایه‌ها نیز از ۵/۱۰ متری قسمت جلویی برج آغاز می‌شود.

بدنه این برج به ابعاد ۵/۵ × ۳/۳۰ متر دارد و عمق آن در انتهای شمالی تا بستر سنگی ۳/۴۰ متر است (شکلهای ۳، ۴، ۵، ۶). دیواری از آجر با ۷۰ سانتی‌متر عرض و ۱/۹۰ متر ارتفاع، برج را به دو بخش تقسیم می‌کرد. وسیله قابل مشاهده‌ای برای وارد شدن به داخل برج وجود ندارد و احتمالاً برای این منظور از نردبان استفاده می‌شده است. همچنین هیچ نشانه‌ای در خصوص نحوه بالا رفتن و وارد شدن به داخل برج از دشت پایینی دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد در رو ساخت خشتی که اکنون تخریب شده است دری وجود داشت و می‌توان تصور کرد که از طریق شیب‌راهه یا نردبانی - احتمالاً متحرک - از دشت پایینی به داخل برج بالا می‌رفتند. کارکرد عمده دیگری برای این برج، غیر از بخش ورودی یا دروازه، به ذهن نمی‌رسد.

درست در وسط حصاری که روبروی دیوار شمالی برج قرار داشت، دری به پهنای ۱/۲۵ متر وجود داشت که در آستانه آن سنگ بزرگی به کار گرفته شده بود (شکل ۵ و ۶). این در را نهایتاً با سنگ پر کرده و آستانه دیگری را در سطحی که ظاهراً لایه دوم (از پایین به بالا) اتاق A2/B6 است، ساخته‌اند. در خصوص اینکه این در صرفاً به عنوان راهی به سوی برج بود و یا به نحوی امکان داخل شدن به برج آن را نیز میسر می‌کرد، نمی‌توان نظر داد. در هر حال، هیچ نشانه دیگری در خصوص راهی که از برج به بنای اصلی منتهی شود، وجود ندارد.

بنای عقب‌رته در وضعیت کنونی سیزده اتاق یا بخش دارد و اکثر دیوارهای آنها آجری هستند. بخشی از این دیوارها بر روی پی سنگی به ارتفاع ۱۰ تا ۲۰ سانتی‌متر و بقیه مستقیماً بر روی سطح صخره احداث شده‌اند. به هنگام تجدید بنا در دوره‌های بعدی، برخی از دیوارهای جدید با افزودن لایه‌ای از سنگِ لاشه بر روی بن دیوارهای قدیمی و بقیه مستقیماً بر روی بن دیوارهای قدیمی ساخته شده‌اند. اندازه خشتها در تمام قسمت‌های بنا یکسان و در ابعاد $۱۰/۱۲ \times ۴۹/۵۰ \times ۴۹/۵۰$ سانتی‌متر است. روی دیوارها نیز با لایه نازکی از اندود گل پوشانده شده است.

اتاق مستطیلی شکل A2/B6 در ابعاد $۵۰/۳$ در $۳/۶$ متر به اکثر اتاقهای دیگر و به راه‌پله واقع در قسمت غرب راه دارد. در سمت راست این اتاق، اتاق کوچک B10 به ابعاد $۳/۳$ در ۳ متر واقع است. دوره دوم این اتاق دارای زه‌کشی بود. در این زه‌کشی از خمره‌های کوچکی استفاده شده بود که در داخل زمین فرو می‌رفتند و اطراف آنها با سنگهای تخت سنگ‌چینی شده بود. این زه‌کشی به شبکه اصلی زه‌کشی که مرکز آن در B4 قرار داشت متصل می‌شد (شکل ۷). در دوره دوم عرض ورودی B10 با اضافه شدن دو دیوار خشتی کمتر شده است.

چسبیده به اتاق B10، اتاق مثلثی و کوچک B8 به ابعاد $۳/۱$ در $۲/۷۵$ قرار دارد. این اتاق در دوره اول در بخش شمال غربی خود دارای یک ورودی بود (در پلان نشان داده نشده است) که به محوطه B5 باز می‌شد. این ورودی در جریان تجدید بنا در دوره دوم مسدود شده است. در این دوره B8 یا متروکه شده و یا ورود و خروج و به داخل آن از بالا صورت می‌گرفته است.

در غرب اتاق A2/B6 محوطه سنگفرش شده A3 قرار دارد. در داخل این بخش، ستون مستطیل‌شکلی از خشت دیده می‌شود که به احتمال بسیار فراوان پایه یک راه‌پله بود. بخش A3 این پایه را از سه طرف احاطه کرده و تا حصار غربی امتداد می‌یابد. فضای واقع در جنوب این پایه سنگفرش نشده است و در دوره اول در این قسمت اجاق گردی از جنس گل پخته وجود داشت. به جز اتاقهایی که با استفاده از نردبان از بالا به آنها وارد می‌شدند، به نظر می‌رسد از این راه‌پله برای رفت‌وآمد به طبقات بالاتر و احتمالاً به کنگره برجها استفاده می‌کردند. راه ورودی به راه‌پله در A2/B6 بود و این اتاق نیز به تمامی اتاقهای دیگر راه داشت. این شیوه معماری تداعی‌گر سبک ورودیهای حسنلوی IV است که در آن راه‌پله‌ها در یکی از اتاقهای پهلویی پیشخوان ساخته می‌شد.

اتاق B3، با ابعاد $۴/۲ \times ۳/۶$ متر، درست در شمال اتاق A2/B6 قرار دارد. این اتاق به وسیله درهایی به اتاقهای D2 و D1 راه دارد. در قسمت جنوب شرقی این اتاق، سردابه (۹) نیم‌دایره‌ای شکل عجیبی به قطر تقریبی $۱/۲۵$ متر و عمق ۲۵ سانتی‌متر با حاشیه سنگ‌چینی شده قرار دارد و حدوداً نصف فضای اتاق را اشغال کرده است (شکل ۸). چیزی در داخل این سردابه یافت نشد تا بتوان براین اساس کارکرد آن را مشخص

ساخت.

اتاق مثلثی شکل D1 چسبیده به حصار قرار دارد (شکلهای ۸ و ۹) و طول هر یک از دو دیوار آن حدود ۳/۵ متر است. این مکان بدون شک مطبخ و انبار بود، زیرا مقادیر زیادی استخوان حیوانات و زباله‌های آشپزخانه‌ای در لابلای انباشتها و سطح آن یافت شد. همچنین در سطح آن پنج خمره که در جای اصلی خود قرار داشتند (شکلهای ۳، ۸ و ۹) یافت شد. چهار مورد از آنها در حالت تکیه به حصار بودند و تکه‌های برخی دیگر نیز در میان خاکها کشف شد.

اتاق D2 با ابعاد $۲/۵ \times ۱/۸۵$ متر نیز چسبیده به حصار قرار دارد (شکلهای ۱۰ و ۱۱). ظاهراً از این اتاق به عنوان انبار استفاده می‌شد، زیرا از داخل آن مقادیر بسیار زیادی سنگ که در قسمت شمال غربی در کنار حصار انباشته شده بودند و احتمال می‌رود سنگهای فلاخن باشند، کشف شده است.

بقایای یک دیوار قدیمی، ظاهراً مربوط به دوره ۲ یا ۳، از شمال به جنوب کشیده شده است. بخشی از سنگهای فلاخن در زیر این دیوار و بر روی کف طبقه اول یافت شدند. دیوار جنوبی اتاق D2 که در پلان به صورت دیوار دوبله دیده می‌شود، در واقع از دیوارهای دوره‌های متعددی تشکیل می‌شود.

اتاق C1 به ابعاد $۴ \times ۸/۵$ متر (شکل ۱۰ و ۱۱) چسبیده به حصار قرار دارد. در دوره اول دیوار طولی در جهت شمال به جنوب این محوطه را از D2 جدا می‌کرد و به طرف جنوب امتداد می‌یافت (در میان بن کم‌ارتفاع این دیوار، دری به چشم نمی‌خورد، اما ممکن است فرسوده و از بین رفته باشد). در دوره دوم دیواری در امتداد خط دیوار قبلی که اندکی به سمت شرق کشیده شده بود احداث شده است که احتمالاً تا حصار دفاعی محوطه امتداد می‌یافت. اکنون تنها بن این دیوار باقی مانده است که به صورت برآمدگی در داخل C1 دیده می‌شود (پی سنگی آن در شکلهای ۱۰ و ۱۱ قابل مشاهده است). در میان خاکها و بر روی سطح C1 غلات نیمه‌سوخته، ابزارهای پرتاب سنگ، تعداد زیادی خمره سفالی شکسته و تکه‌های آنها کشف شد که بر کارگاه یا انبار بودن آن دلالت داشت.

اتاقهای موجود در جنوب C1 غیرعادی‌ترین بخشهای این بناست. اتاق مستطیلی بزرگی به ابعاد ۶×۹ متر توسط دیوار عرضی خشتی که بر روی پی سنگی بنا شده است، به چهار اتاق مستطیلی شکل با ابعاد متفاوت تقسیم می‌شود (شکلهای ۳، ۴، ۱۲). این دیوار عرضی از مقابل دیوار خارجی مستحکمی به پهنای ۷۰ سانتی‌متر که با تکه‌سنگهای کوچک ساخته شده بود کشیده شده است. خود این دیوار خارجی نیز از مقابل دیوارهای خشتی اتاقهای مجاور و حصار کشیده شده بود. این دیوار سنگی پیش از تقسیم‌بندی اتاق به صورت یک مجموعه واحد طراحی شده بود. به علاوه، کف تمامی قسمتهای این اتاق بزرگ با لایه‌ای از سنگهای صاف سنگفرش شده است. لایه‌ای از خاک به ضخامت ۱۵ تا ۲۰ سانتی‌متر کف سنگفرش شده را از پی دیوار عرضی جدا می‌کند (شکل ۱۲). بدین ترتیب روشن است که اتاق سنگفرش شده با دیوارهای سنگی خود،

پیش از تقسیم برای مدتی محوطه وسیعی را شکل می‌داد. کف این چهار اتاق اکنون شیب ملایمی به طرف مرکز محوطه دارد. مشخص نیست که آیا این امر در نتیجه نشست محوطه به وجود آمده (با فرض این که سنگفرش مستقیماً بر روی بستر سنگی پهن نشده است) یا پلان اصلی به همین نحو بوده است. شبکه زه‌کشی سنگ‌چینی شده و سرپوشیده‌ای با $3/3$ متر طول، ۲۵ سانتی‌متر ارتفاع و ۱۵ سانتی‌متر عرض در قسمت جنوب غربی دیوار سنگی در B4 و دیوار خشتی مجاور طراحی شده بود. آب این شبکه به داخل زهابی در ضلع شمال غربی B10 می‌ریخت (شکل ۷). زهابهای دیگری در سایر اتاقهای سنگفرش شده وجود نداشت. به نظر می‌رسد عملیات زه‌کشی پیش از تقسیم‌بندی این اتاق صورت گرفته است.

تاریخ دقیق سنگ‌چینی، سنگفرش و تقسیم این اتاق تقریباً مشخص به نظر می‌رسد. دیوار سنگی از مقابل دیوار خشتی دوره دوم ساخته شده و خود این دیوار نیز بر روی بن دیوار قدیمی‌تر دوره اول احداث شده و راه ورودی به داخل B8 را مسدود کرده است. بنابراین، قدمت سنگ‌چینی و سنگفرش به بازسازی دوره دوم و تقسیم محوطه نیز به فاز بعدی همین دوره برمی‌گردد. هیچ دری وجود ندارد تا این چهار اتاق را به یکدیگر یا به اتاقهای مجاور متصل کند. همچنین مدرکی دال بر وجود ورودی در میان دیوارهای خشتی مجاور دیده نمی‌شود. بر این اساس، در اینجا نیز بدون شک همانند B8 و C1 ورود و خروج از بالا انجام می‌شده است. از وجود این ویژگی در عقرب تپه [یعنی ورود و خروج از قسمت بالا] در کنار وجود راه‌پله، مشخص می‌شود که طبقه دیگری در بالای سطح کنونی وجود داشته است.

ماهیت این بخش ویژه در داخل بنای عقرب تپه هنوز مشخص نیست. به طور حتم وجود مؤلفه‌هایی چون دیوارهای تودرتو، سنگفرش، تقسیم و شبکه زه‌کشی مفصل، نشانگر کارکرد خاصی است که سایر اتاقها فاقد آن بوده‌اند. آیا این محوطه در اصل به عنوان محل استحمام ساخته شده بود؟ آیا ممکن است این محوطه به عنوان انبار مقاوم در برابر جوندگان و ضد رطوبت ساخته شده باشد؟ در اتاق ۱ تکه‌های خمرها و در محوطه‌های انباشته از خاک ۱، ۲ و ۴ استخوان حیوانات یافت شد، اما احتمال دارد این اشیا از طبقه بالا به پایین ریخته باشند. این معما همچنان حل نشده باقی می‌ماند.

ترانشه‌های آزمایشی متعددی در بیرون حصار در قسمتهای شمالی، جنوبی، شرقی و غربی حفاری شد. سه مورد از این ترانشه‌ها به چیزی غیر از بستر سنگی نرسید، اما در ترانشه شرقی محدوده محصور کوچکی کشف شد. این محدوده از دو دیوار خشتی کوتاه ساخته شده است که از مقابل دو پایه آغاز می‌شود و دالان بازی به عرض $1/75$ متر را به وجود می‌آورد. عرض دیوارها به اندازه دو خشت یعنی ۱ تا $1/2$ متر است. آستانه ورودی نیز از خشت است و تا بستر سنگی ادامه می‌یابد. راه ارتباطی قابل مشاهده‌ای مابین این محدوده و بنای اصلی وجود نداشت. همچنین وسیله‌ای برای بستن راهروی این محدوده به دست نیامد. سه عدد پیکان، کاردک استخوانی، یک مهره و یک سنگ آسیاب دستی در میان انباشته‌های این محدوده یافت شد. احتمالاً از

این مکان به عنوان دروازه پستی موقت استفاده می‌شده است.

بنای موجود در عقرب‌تپه حداقل دو بار در نتیجه آتش‌سوزی تخریب و با همان پلان اولیه خود بازسازی شده است و لذا سه دوره استقرار را شکل می‌دهد. در اکثر مراحل کاوش این واقعیت به دلایل متعددی بر ما پوشیده مانده بود. دیوارهای بازسازی‌شده دقیقاً بر روی دیوارهای قبلی ساخته شده بودند (شکلهای ۸ و ۱۰). اندود گلی دیوارها در نتیجه گرمای بسیار شدید ناشی از آتش‌سوزی استحاله شده بود و این امر، پاک کردن سطح دیوارها را دشوار می‌ساخت. این وضعیت مانع از آن می‌شد تا به لایه‌بندی دیوارها و قرار گرفتن دیوارهای جدید بر روی دیوارهای قبلی که در برخی موارد انجام شده بود، پی ببریم. به علاوه تنها در یک یا دو اتاق بقایایی از سطوح دوره دوم باقی مانده بود، زیرا این سطوح نرم و نامنظم بودند (شکل ۱۳). از این رو تصور می‌کردیم که محوطه‌ای را حفاری می‌کنیم که تنها یک لایه استقرار دارد. پس از آن که توانستیم بخشهای مختلف داده‌ها را مرور کرده و دیوارها را به طور دقیق‌تر بررسی کنیم، به این نتیجه رسیدیم که عقرب‌تپه لایه‌های متعددی دارد. در این زمان کار حفاری تمام شده بود و در برخی موارد در تقسیم سفالها به سه دوره با مشکل مواجه شدیم. اما با این حال، دوره سوم نزدیک سطح بود و سطوح و بقایای قابل تشخیصی در آن وجود نداشت. تنها تکه‌های سفالی را به عنوان یافته‌های سطحی قلمداد کردیم. یک لایه مربوط به دوره اسلامی که تقریباً عاری از آثار بود، بر روی این لایه قرار گرفته و آن را تخریب کرده بود. همچنین بسیاری از یافته‌ها در میان انباشته‌های عمده سطح کف اول یافت شده و به احتمال فراوان متعلق به دوره اول بودند. با این حال، نمی‌توان در خصوص تمامی یافته‌ها با اطمینان چنین نظری داشت. در اتاق D1 خمره‌های زیادی بر روی کف اول یافت شدند که اطلاعات ارزشمندی در اختیار ما گذاشتند.

نبود لایه‌های کف خوب و سخت در دوره دوم و همچنین بازسازی بر روی پلان اصلی، حاکی از آن است که وقفه کوتاهی مابین تخریب نوبت اول و بازسازی آن حادث شده و همچنین عملیات بازسازی با شتاب صورت گرفته و در دوره سوم تنها مدت کوتاهی مورد استفاده قرار گرفته است.

با بررسی سفالهای یافت‌شده از عقرب‌تپه متوجه می‌شویم که اکثر سفالهای آن از گونه سفالهای نخودی با سطوح خشن، صیقلی و پرداخت شده است و هر سه گونه در مقادیر تقریباً مساوی دیده می‌شوند. فراوانی سفالهای فاقد صیقل نخودی، از سه گروه یادشده کمتر است. ظروفي که قسمتهای داخلی آنها از خمیر متوسط و ظریف ساخته شده است، در میان سفالهای هر سه گروه و بی‌ارتباط با نحوه پرداخت نهایی سطح ظروف، دیده می‌شود و تنها استثنای آن این است که سفالهای خشن، خمیر ظریف ندارد.

سفالهای حاوی پوشش گلی قرمز که عموماً به مقدار اندک یا کاملاً صیقلی هستند، به مقدار کمتر و البته به مقدار قابل ملاحظه و بسیار قابل توجه، وجود دارند. سوای برخی سفالهای منحصر به فرد - از قبیل آسکوس، ظروف با پایه نوک‌پستانی، پایه دیگ و خمره‌هایی با تزئینات مثلثی - تعداد کمی از خمره‌ها و

کاسه‌های کوچک از این جنس می‌باشند. کاسه‌های صیقلی خاکستری نیز، به مقدار بسیار ناچیز، قابل مشاهده است.

ظروف نخودی تا رسیدن به رنگ زرد تا رنگ مایل به صورتی و نارنجی حرارت داده شده‌اند. دانه‌های طلایی (میکا؟) بر روی سطح اغلب سفالها قابل رؤیت است. این دانه‌ها در سطح برخی از کاسه‌های حاوی پوشش گلی قرمز نیز دیده می‌شود و نشانگر آن است که این سفالها در خود محل و از همان منابع خاکی که در ساخت ظروف نخودی به کار رفته، ساخته شده‌اند.

این مجموعه سفالی کاملاً روشن می‌سازد که همچنان که دایسون و یانگ اشاره کرده‌اند، عقرب‌تپه محوطای متعلق به عصر آهن III و مربوط به اواخر افق سفالی ظروف نخودی می‌باشد [۳]. در بسیاری از محوطه‌های این دوره (یعنی زیویه، روستای هخامنشی، گیان [۴]، باباجان [۵]، بسطام [۶]، گودین II [۷])، همچنان که در اشاره به تشابهات سفالی در بالا دیدیم، علاوه بر سفالهای نخودی شاخص، سفالهای حاوی پوشش گلی قرمز و همچنین مقادیر اندکی از ظروف خاکستری صیقلی نیز دیده می‌شود. این ترکیب سفالی شاخصه محوطه‌های عصر آهن III است و نیازی به تشریح آنها در مقاله حاضر نیست. روابط فرهنگی و اشارات وجود سفالهای حاوی پوشش گلی قرمز در محوطه‌های آهن III و اکثر محوطه‌های اورارتویی باید با انجام بررسیها و کاوشهای بیشتر مشخص گردد.

آنچه به طور تأمل‌برانگیز در عقرب‌تپه دیده نمی‌شود، سفالهای ظریف موجود در حسنلوی IIIB، زیویه، قلات گاه [۸]، یانیق‌تپه [۹] و پاسارگاد، و نیز سفالهای نقش‌کنده‌ای است که از زیویه و زندان [۱۰] یافت شده است. در بسطام، گودین II [۱۱]، گوی‌تپه A و زندان نیز ظروف منقوش دیده نمی‌شود.

اشارات گاهنگاری در خصوص عدم وجود ظروف منقوش محلی در عقرب‌تپه را، در صورت وجود، هنوز نمی‌توان تبیین کرد. در واقع ممکن است این قضیه از بُعد گاهنگاشتی اهمیتی نداشته و تنها نشانگر آن باشد که سفالهای منقوش محصولات تجملی بودند و در عقرب‌تپه نیازی به آنها وجود نداشت. (اما در خصوص غیبت آن در سایر محوطه‌های آهن III چطور؟).

بدیهی است بنای مفصل عقرب‌تپه با هدف احداث بنای استحکام‌بندی شده طراحی شده بود، زیرا وجود حصارهای عظیم، برج ورودی و ستونها مانع از هر گونه تغییر دیگری می‌شود. کشف انبوهی از سنگهای فلاخن، کلاه‌خود و پیکان و نیزه‌های آهنی این اعتقاد را تقویت می‌کند. از خمره‌ها نیز احتمالاً برای ذخیره‌سازی جیره غذایی پادگان احتمالی استفاده می‌شد.

در سوی دیگر، ممکن است برخی معتقد باشند که وجود قلعه در عقرب‌تپه توجیه عقلانی ندارد. بنای عقرب‌تپه نه در مکانی بلند و بر روی یک برآمدگی مرتفع، بلکه در یک محل باز و بی‌دفاع در پهنه دشت احداث شده بود؛ محلی که نمی‌توانست به عنوان برج دیده‌بانی استفاده شود. به علاوه، این بنا نسبتاً کوچک

است و حتی با فرض دارا بودن طبقه بالایی به نظر می‌رسد نمی‌توانست سربازان زیادی در خود جای دهد. همچنین محوطه حسنلو بر عقرب‌تپه اشراف داشت و احتمالاً با آن در ارتباط بود. از این رو چرا باید قلعه‌ای با چنین فاصله اندک [از قلعه دیگر یعنی حسنلو] ساخته شده باشد؟

کلایس در بسطام بنای منفردی را یافته است که در فاصله حدود ۷۰۰ متری قلعه واقع بود. به زعم وی این بنا یا دژ را نیروهای متخاصمی که قلعه را محاصره کرده بودند ساخته‌اند [۱۲]. در حال حاضر نه می‌توان این نظر را اثبات کرد و نه ما می‌توانیم چنین تعبیری در مورد حسنلو و عقرب‌تپه داشته باشیم. سازندگان عقرب‌تپه آن را با هدف یک بنای دائمی ساخته بودند، نه یک قلعه موقتی. تخریب و بازسازی مجدد آن نیز نشانگر اهمیتی است که از آن برخوردار بوده است.

علی‌رغم نقاط ضعف جغرافیایی عقرب‌تپه، به اعتقاد بنده عبارت قلعه به بهترین وجه می‌تواند ماهیت آن را تبیین کند. همچنین باید اشاره کنیم که امکان دارد همان مردمان ساکن حسنلو، یا متحدان آنها و یا مردمان تحت فرمان آنها عقرب‌تپه را ساخته باشند. تشابه سبک احداث حصارهای عقرب‌تپه و حسنلو IIB و همچنین تشابه سفالهای آنها این دیدگاه را تقویت می‌کند. اگر به واقع رابطه‌ای مابین این دو محوطه وجود داشته باشد، به نظر می‌رسد علت آن چشمه واقع در نزدیکی حسنلو باشد که از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود و لازم بود از آن محافظت شود. با وجود این، نشانه‌ای دال بر حفاظت از این چشمه در اوایل عصر آهن II وجود ندارد. شاید صخره واقع در نزدیکی چشمه در نظر معماران، نقطه‌ای طبیعی برای احداث قلعه جلوه‌گر شده است [۱۳]. همچنین می‌توان تصور کرد که یک عامل یا محل دیگری غیر از چشمه، که اکنون نامعلوم است، نیاز به محافظت داشت. آنچه مسلم است اینکه، افرادی بنای مستحکمی را در پهنه یک دشت پست بر روی صخره‌ای در کنار چشمه احداث کرده‌اند. باید خاطر نشان کنیم که نوشیجان نیز که در جنوب واقع است، بر روی صخره‌ای در سینه دشتی هموار احداث شده بود.

همچنین می‌توان چنین تصور کرد که قلعه با کارکرد دیگری ساخته شده و یا حداقل به ایفای آن کارکرد که همانا محافظت از چیزی در داخل خود بود، پرداخته است. اتاق سنگفرش‌شده که به طور بی‌سابقه‌ای تقسیم‌بندی شده است، می‌توانست کارکرد مهمی داشته باشد که برای ما نامعلوم است. با این حال، به دلیل نبود اطلاعات کافی بحث بیشتر در این خصوص مقدور نیست.

پرسشی که باید مطرح کنیم – هر چند پاسخ به آن دشوار است – اینکه، چه کسانی بنای عقرب‌تپه را ساخته‌اند؟ اگر این افراد همان مردمانی باشند که در حسنلو می‌زیستند، در این صورت این پرسش در خصوص خود حسنلو نیز مطرح می‌گردد. آیا مردمان اورارتویی آن را ساخته‌اند؟ به طور حتم شواهد سفالی نشان می‌دهد که در عقرب‌تپه از سفالهای اورارتویی استفاده شده است، اما این قضیه نمی‌تواند به معنای آن باشد که اورارتوها این قلعه را ساخته یا در ساخت آن مشارکت داشته‌اند. امکان دارد افراد غیر اورارتویی

سفالهای اورارتویی را به این محوطه آورده باشند. همچنان که کلایس اشاره کرده است، هیچ محوطه اورارتویی شناخته‌شده در ایران در پهنه دشت ساخته نشده است [۱۴] و پلان هیچ یک از محوطه‌های اورارتویی که بنده می‌شناسم، مشابه پلان عقرب‌تپه نیست. بسیاری از باروهای قلعه‌های اورارتویی بدون برج و دارای پشت‌بندهایی هستند که در فواصل نامنظم از یکدیگر قرار دارند. پلان نوشیجان نیز چنین است [۱۵]، اما پلان هیچ یک از آنها مشابه پلان منحصر به فرد عقرب‌تپه نیست.

مادها و مانناها چطور؟ در اینجا نیز به دلیل عدم وجود شواهد کافی نمی‌توان با قطعیت به اظهار نظر پرداخت. با توجه به مسایل جغرافیایی و وقوف به این نکته که در قرن هفتم ق.م. احتمالاً اقوام و لشکرهای مختلفی از این منطقه عبور کرده‌اند، هر گونه اظهار نظر در این خصوص تنها به صورت فرضیه محض خواهد بود. از این رو به اعتقاد بنده تنها راه پاسخ به پرسش هویت قومی معماران و ساکنان عقرب‌تپه، انجام تحقیقات و بررسیهای بیشتر خواهد بود. با این حال بنده هنوز هم تمایل دارم بگویم که این محوطه احتمالاً یا یک پادگان اورارتویی بود که از کمکهای محلی برای ساختن قلعه استفاده کرده (اما چه کسی نقشه آن را طراحی کرده؟) و یا یک پادگان منطقه‌ای مانناها بوده است. اما دوباره باید تکرار کنیم که در این باره اطلاعاتی در دست نداریم.

مردمانی که در عقرب‌تپه ساکن بودند و یا در احداث آن دستی داشتند، هر که باشند، برای مصارف روزمره خود از همان گونه‌های سفالی عمده‌ای که در شهرهای بزرگ و کوچک معاصر در غرب ایران به کار می‌رفت، استفاده می‌کردند. آنان همچنین گونه‌ای از خمره را که در حسنلوی IIIA و بسیاری از محوطه‌های اورارتویی متداول بود به کار می‌بردند. در خانه برخی از ساکنان عقرب‌تپه تعداد اندکی ظروف سفالی غیر بومی وجود داشت که ظاهراً همگی از اورارتو وارد شده بودند. از این رو می‌توان تصور کرد که ساکنان عقرب‌تپه، هم با شهرهای ایران و هم با شهرهای اورارتو رابطه بسیار نزدیکی داشته‌اند.

اهالی عقرب‌تپه غلات خود را در داخل خمره‌های کوچک و بزرگ - که حداقل یک نمونه مهر و موم شده از آنها یافت شده است - ذخیره کرده و آنها را در خود محوطه آسیاب می‌کردند. در میان آثار بر جای مانده، غیر از یک ابزار کشاورزی احتمالی، هیچ نشانه‌ای در خصوص فلاح‌ت‌پیشگی این مردمان وجود ندارد. با این حال باید توجه داشت که از هر آنچه برای ما باقی نمانده است بی‌خبریم.

ساکنان عقرب‌تپه آب را از چشمه مجاور برداشت می‌کردند و همچنان که اشاره کردیم فاصله آنها با شهر استحکام‌بندی شده حسنلو چنان بود که هم از آنجا دیده می‌شدند و هم امکان رفتن با پای پیاده به آنجا وجود داشت. سلاح آنها تیروکمان، فلاخن و نیزه بود و از زره نیز استفاده می‌کردند.

در این محوطه، غیر از تعدادی مهره از جنس گل پخته و تعدادی انگوی کوچک برنزی (زنانه)، اشیای تجملاتی دیگری یافت نشده است. ساکنان آن از نوعی اثاثیه منزل چوبی استفاده می‌کردند که تنها گیره‌های

برنزی آنها بر جای مانده است.

اکنون به بحث گاهنگاری عقرب‌تپه در عصر آهن III برمی‌گردیم. در آغاز باید اشاره کنیم که تاریخ مشخصی برای آغاز و خاتمه استقرارهای بسیاری از محوطه‌های مربوط به این دوره هنوز به طور قطعی تعیین نشده است. به طور کلی، عصر آهن III در شمال غرب ایران (آذربایجان) در تاریخ نامشخصی پس از تخریب حسنلوی IV در قرن نهم ق.م. و احتمالاً پس از وقفه‌ای که هنوز مدت آن مشخص نیست آغاز می‌شود. اما پرسشهای گاهنگاشتی پیچیده و حل‌نشده‌ای که در مورد آغاز و پایان فرهنگ سیلک B^۱ در مناطق جنوبی مطرح است، هرگونه بحث از تاریخ پایان آهن II و آغاز آهن III در مناطق مرکزی و شمالی ایران را تحت‌الشعاع خود قرار خواهد داد.

حال به بحث مختصر پیرامون دیدگاههای باستان‌شناسان مختلفی می‌پردازیم که در مورد سیلک به مطالعه پرداخته‌اند. گیرشمن و پورادا سیلک B را هم از حیث تاریخی و هم از حیث فرهنگی محوطه‌ای مربوط به آهن II می‌دانند که استقرار آن در حدود سال ۸۰۰ ق.م. تقریباً همزمان با حسنلوی IV خاتمه یافته است [۱۶]. دایسون و یانگ احتمال آغاز استقرار سیلک در اواخر قرن نهم و همزمان با آخرین فاز حسنلوی IV را می‌پذیرند، اما معتقدند فرهنگ آن تا حدود قرن هفتم ق.م. (یانگ) یا حدود سال ۶۵۰ ق.م. (دایسون) به حیات خود ادامه داده است [۱۷]. گاف مید نیز با این قضیه موافق است، اما تاریخ‌گذاری نهایی یانگ را بر تاریخ‌گذاری دایسون ترجیح می‌دهد [۱۸]. همچنین گاف مید و دایسون هنوز هم از عبارت آهن II برای دوره حیات سیلک استفاده می‌کنند و گاف مید قرن هشتم ق.م. را «عصر آهن II متأخر» می‌خواند که به معنای آن است که عصر آهن II در سیلک حداقل یک قرن بیشتر از مناطق شمالی تداوم داشته است [۱۹]. بوهر سیلک B را به دو دوره متقدم و متأخر (B1 و B2) تقسیم می‌کند و معتقد است که دوره اول در اواخر قرن نهم و دوره دوم حدوداً در فاصله سالهای ۷۷۰ تا ۷۶۰ ق.م. و پس از تخریب حسنلوی IV آغاز می‌شود و تقریباً در فاصله سالهای ۶۹۰ تا ۶۸۰ ق.م. خاتمه می‌یابد [۲۰]. با توجه به این دیدگاههای متنوع، پرسشی که باید بدان پاسخ داد اینکه، آیا باید سیلک B را فرهنگی قلمداد کنیم که دقیقاً متعلق به آهن II و معاصر اما در عین حال متفاوت با حسنلوی IV است (دیدگاه گیرشمن و پورادا)، یا آن را فرهنگی بدانیم که در ابتدا مربوط به آهن II بود و در قرن نهم ق.م. آغاز شده و (بی‌وقفه) تا قرن هشتم (یا کمی پس از آن) ادامه یافته (یعنی دیدگاه دایسون، یانگ، گاف مید و بوهر) و سپس به فرهنگ موسوم به فرهنگ آهن III مبدل شده و احتمالاً پلایه‌دار آن فرهنگ بوده است؟ هر موضعی که ما در قبال تعیین ماهیت یافته‌های ناهمگون (اجازه دهید تنها

۱. به نظر می‌رسد باید سیلک B را به لحاظ گونه‌های سفالی خاص آن از حیث تاریخی و ترکیب داده‌ها از منطقه آذربایجان مجزا بدانیم. به تفاوتهای منطقه‌ای عصر آهن III در پیشگفتار کتاب حاضر اشاره گردید (م.).

به آثار سفالی اشاره کنیم) مکشوفه از سیلک B و نیز شاید فاز اول زندان داشته باشیم، مشخص‌کننده دیدگاه ما در خصوص انتساب سیلک به یکی از دوره‌های آهن II یا اواخر آهن II و یا آهن II و III خواهد بود. به طور حتم باید مابین عبارتهای آهن II و آهن III از هر دو بُعد فرهنگی و گاهنگاشتی تمایز قایل شویم. نتیجه بررسی فرهنگ و گاهنگاری سیلک B هر چه باشد [۲۱]، عقرب‌تپه همچنان محوطه متعلق به آهن III باقی خواهد ماند و اکنون دوباره به بحث در مورد آن محوطه باز می‌گردیم.

در عقرب‌تپه پنج نمونه کربن ۱۴ به منظور تاریخ‌گذاری مورد آزمایش قرار گرفت [۲۲]. در نتایجی که ذیل ارائه می‌شود از ضریب نیمه‌عمر ۵۷۳۰ سال استفاده شده است و باید با فاکتور اصلاح $50 + \text{MASCA}$ اصلاح گردد. مشخصات نمونه‌ها و نتایج آزمایش به شرح زیر است: از کف اتاق C1، P-895، ذغال: $79 \pm$ ۵۵۶ ق.م (۸۴۵ ق.م)؛ از دوره اول اتاق D، P-980، ذغال: 58 ± 667 ق.م (۷۱۷ ق.م)؛ میانگین 57 ± 781 ق.م. از انباشته‌های عمدی دوره دوم اتاق D، P-979، ذغال: 53 ± 581 ق.م (۶۳۱ ق.م). از بالای انباشته‌های عمدی اتاق A، P-893، 48 ± 408 ق.م (۴۵۸ ق.م). از بالای انباشته‌های عمدی اتاق A، P-894، ذغال: 57 ± 710 ق.م (۷۶۰ ق.م)؛ و نمونه‌ای احتمالاً مربوط به دوره دوم اتاق B، P-879، مهره سوخته: 56 ± 513 ق.م (۵۶۳ ق.م)؛ میانگین 55 ± 597 ق.م. بدین ترتیب حداکثر دامنه قدمت برای دوره اول ۸۳۸ تا ۷۲۴ ق.م، برای دوره دوم ۶۵۲ تا ۵۴۲ ق.م و برای دوره سوم احتمالاً (با فرض اینکه P-893 متعلق به این دوره است) ۵۰۶ تا ۴۱۰ ق.م است. P-894 ناهنجار فرض شده است. با توجه به دامنه گاهنگاشتی بالای ۳۰۰ سال، به نظر می‌رسد این تاریخ‌گذاریهای کربنی را باید تنها به عنوان راهنما و کمک تلقی کنیم، نه اطلاعاتی که ناظر بر قدمتهای تاریخی دقیق است.

تشابهات سفالی سایر محوطه‌های ایران با سفالهای اورارتو ما را قادر می‌سازد که قضاوت بهتری در مورد گاهنگاری داشته باشیم. در پاراگراف‌های قبلی دیدیم که مابین عقرب‌تپه و اکثر محوطه‌های شناخته‌شده عصر آهن III تشابه سفالی وجود دارد. بیشترین پیوند سفالی عقرب‌تپه از حیث مقدار که البته ممکن است تصادفی باشد، با حسنلوی IIIA و IIIB، بسطام، زیویه، زندان (I و II) و گودین II است و با هفتون، باباجان (I و II)، روستای هخامنشی (I و II) و گوی تپه A نیز پیوندهای ضعیفی دارد. مختصری از گاهنگاری این محوطه را در ادامه ارایه خواهیم داد. از این مختصر مشخص خواهد شد که اکثر این محوطه‌ها، محوطه‌های مربوط به قرن هفتم ق.م. می‌باشند که حیاتشان در حدود سال ۶۰۰ ق.م خاتمه یافته است.

آثار بسیار اندکی از حسنلوی IIIA و IIIB جهت بررسی در دست است [۲۳] و اساساً گزارشهای مربوط به این دو دوره هنوز منتشر نشده است. آنچه اکنون در خصوص این دو دوره می‌توان گفت اینکه، تاریخ آغاز دوره IIIB تاکنون مشخص نشده است، اما احتمال دارد در حدود سالهای ۷۵۰ تا ۷۰۰ و شاید جدیدتر از آن باشد؛ زیرا به وضوح می‌توان گفت دوره IIIB بعد از پایان استقرار اقوام مهاجم در دوره IV آغاز شده

(دایسون آنرا دوره IVA می‌خواند) که مدت آن نامعلوم است. استقرار دوره IIIB در یکی از سالهای قرن هفتم تخریب شده است و در این خصوص تردیدی وجود ندارد (در بخشهایی از هر دو محوطه شرقی و غربی تپه، وجود لایه‌هایی از خاکستر و زغال حاکی از بروز آتش‌سوزی در محوطه است). در بخشهای غربی تپه بخشی از دیوارهای مربوط به دوره IIIB در دوره IIIA دوباره استفاده شده و تعدادی از دیوارهای جدید بر روی دیوارهای قدیمی ساخته شده‌اند. در بخش شرقی تپه بر روی لایه IIIB لایه‌ای از خاکستر و دیوارهای فروریخته به ضخامت ۵۰ سانتی‌متر وجود دارد. تاریخ آغاز و مهم‌تر از آن پایان دوره IIIA در زمره مسائل و پرسشهای عمده قرار دارند. به نظر بنده استقرار دوره IIIA احتمالاً در حدود سال ۶۰۰ ق.م. متروکه شده است. کاوشهای آتی و تحلیلهای بیشتر سفالها، شاید در آینده ما را بر آن دارد تا این تاریخ‌گذاری را به قرن ششم ق.م. و به طور مشخص‌تر به پیش از سال ۵۸۵ ق.م. جلوتر بکشیم [۲۴].

کلایس و کرول پایان استقرار بسطام را بر پایه تشابهات سفالی آن با سفالهای اورارتویی به اواخر قرن هفتم تا اوایل قرن ششم ق.م. نسبت داده‌اند [۲۵]. این تاریخ‌گذاری با توجه به شواهد ارایه‌شده صحیح به نظر می‌رسد (و به طور دقیق تخریب بسطام را با تخریب عقرب‌تپه [حداقل دوره اول] مرتبط می‌کند؛ به ویژه از آنجا که در گاهنگاری این دو محوطه به مقدار بسیار زیادی به بقایای اورارتوها وابسته هستیم).

همچنان که دایسون اشاره کرده است، در هر گونه بحث در خصوص زیویه باید خود محوطه باستانی را از گنجینه زیویه متمایز کنیم [۲۶]. دایسون آغاز استقرار زیویه را در حدود سال ۷۵۰ ق.م. و پایان آن را حدود سال ۶۰۰ ق.م. می‌داند [۲۷]. یانگ و بوهرمر در کل با این محدوده تاریخ‌گذاری موافق‌اند [۲۸]. به نظر می‌رسد واپسین دوره استقرار زیویه یا در قرن هفتم و احتمالاً سالهای پایانی آن و یا در اوایل قرن ششم ق.م. حادث شده است.

در زندان دو دوره استقرار شکل گرفته است. بوهرمر آغاز استقرار دوره اول را بر اساس تشابهات با حسنلوی IV در حدود سال ۸۰۰ ق.م. می‌داند. وی پایان استقرار دوره دوم را به اواخر قرن هفتم نسبت می‌دهد [۲۹]. یانگ قدمت آغاز دوره اول را کمتر از بوهرمر می‌داند و قدمتی میان سالهای ۷۵۰ و ۶۵۰ ق.م. را ترجیح می‌دهد، اما وی نیز معتقد است استقرار این محوطه تا پایان قرن هفتم (برای دوره دوم) تداوم یافته و با پایان زیویه همزمان بوده است. لذا، وی با بوهرمر موافق است و اواخر قرن هفتم را تاریخ خاتمه استقرار زندان می‌داند. دایسون نیز این تاریخ‌گذاری را می‌پذیرد [۳۰]. وجود تشابهات قطعی مابین زندان II و زیویه که یانگ به آنها اشاره کرده است، روشن می‌سازد که حدود سال ۶۰۰ ق.م. تاریخ احتمالی پایان استقرار دوره دوم این محوطه بوده است.

کاوشگر گودین‌تپه، کایلر یانگ، به وجهی محتاطانه تاریخ احداث تالار ستوندار و قلعه این محوطه را به گستره زمانی طولانی مدت و تقریباً دویست ساله، یعنی مابین سالهای ۷۵۰ تا ۵۵۰ ق.م.، نسبت می‌دهد [۳۱]، اما

از شواهد سفالی چنین بر می‌آید که پایان استقرارهای گودین II را می‌توان با توجه به تشابهات موجود در زیویه و زندان (از ذکر عقرب‌تپه جهت اجتناب از تکرار بحث خودداری می‌کنیم) به اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن ششم ق.م. نسبت داد. همچنین به اعتقاد بنده بر اساس شواهد موجود نمی‌توان ثابت کرد که محوطه گودین II بسیار زودتر از ابتدای قرن هفتم ق.م. احداث شده است.

گوی‌تپه A مجموعه مرکبی است و کمکی به تعیین قدمت هیچ یک از محوطه‌های عصر آهن III نمی‌کند و قدمت خود آن را باید بر اساس تشابهات موجود با محوطه‌های دیگر تاریخ‌گذاری کرد. همچنین بقایای بسیار اندکی که از لایه‌های بالایی هفتون‌تپه به دست آمده است، در حال حاضر نمی‌تواند در زمینه گاهنگاری برای ما سودمند باشد [۳۲]. به نظر می‌رسد این لایه‌ها را تنها می‌توان بر اساس شواهد موجود از محوطه‌های دیگر تاریخ‌گذاری کرد.

گاف مید سفالهای به دست آمده از باباجان را با سفالهای یافت‌شده در پاسارگاد، گودین II و نوشیجان مقایسه کرده است [۳۳]. به اعتقاد وی استقرارهای باباجان مربوط به قرن هشتم هستند و قدمت آن را نمی‌توان به تاریخی پیش از آن نسبت داد و نیز استقرار باباجان I به دلیل تشابهاتی که با پاسارگاد دارد احتمالاً مربوط به قرن ششم ق.م. می‌باشد (منتشر نشده است). به نظر می‌رسد تشابهات عقرب‌تپه با باباجان مربوط به هر دو دوره است، اما غیر از رابطه کلی با عصر آهن III کمک چشمگیر دیگری از این محوطه در زمینه گاهنگاری عاید ما نمی‌شود.

تشابهات سفالی عقرب‌تپه با روستای هخامنشی به طور عمده در لایه‌های I و II این روستا دیده می‌شود. این لایه‌ها را گیرشمن به قرون هفتم تا ششم و ششم تا پنجم ق.م. تاریخ‌گذاری کرده است و سایر باستان‌شناسان نیز در کل دیدگاه وی را می‌پذیرند [۳۴]. هیچ یک از تشابهات سفالی یافت‌شده از روستای هخامنشی، غیر از آبریز لبه‌ای مکشوفه از لایه I، از اهمیت لازم برای نسبت دادن رابطه گاهنگاشتی با عقرب‌تپه برخوردار نیستند.

نوشیجان و یانیق‌تپه دو محوطه ایرانی دیگر عصر آهن III هستند که تشابهات اندکی با عقرب‌تپه دارند. کاوشگران قدمت این دو محوطه را به قرن هفتم ق.م. نسبت داده‌اند [۳۵].

با مراجعه به محوطه‌های غیر ایرانی که دارای تشابهات سفالی با عقرب‌تپه هستند، درمی‌یابیم که قوی‌ترین پیوند این محوطه، نه ضرورتاً از حیث کمیت بلکه از حیث فرم سفالهای شاخص، با کارمیریلور، آلتین‌تپه، نورشون‌تپه، پاتنوس، چاووش‌تپه و ایغدر و پیوندهای ضعیف‌تر آن با تُپراق قلعه، کایالی‌دره و کف‌کالاسی است. گزارش کاوشهای برخی از این محوطه‌های اورارتویی به طور کامل منتشر نشده است و از این رو نه در تمامی این محوطه‌ها قادریم گونه‌های سفال اورارتویی را بررسی کنیم و نه می‌توانیم در خصوص گاهنگاری آنها با قطعیت و اطمینان به بحث بپردازیم.

به رغم اینکه بحث در خصوص تاریخ دقیق تخریب کارمیربلور در میان باستان شناسان همچنان در جریان است، این واقعه احتمالاً در حدود سال ۶۰۰ ق.م. و به صراحت قبل از سال ۵۸۵ ق.م. روی داده است [۳۶]. به نظر می‌رسد می‌توان قدمت اشیای به دست آمده از دوره پایانی، یعنی دوره دوم، آلتین تپه را به این تاریخ و قدمت اشیای مربوط به پایان دوره اول را نیز احتمالاً به قرن هفتم نسبت داد؛ هر چند احتمال دارد این محوطه در قرن هشتم ق.م. ساخته شده باشد [۳۷].

قرن هفتم / هشتم، دقیق‌ترین قدمتی است که برای کایالی‌دره تعیین شده است، اما اگر خمره حاوی تزئینات مثلی را ملاک قرار دهیم، می‌توان نتیجه گرفت که تخریب این محوطه در حدود سال ۶۰۰ ق.م. و نزدیک به زمان تخریب محوطه کارمیربلور حادث شده است [۳۸].

در پاتنوس کتیبه‌های متعلق به تعداد زیادی از پادشاهان اورارتویی یافت شده است. قدمت این کتیبه‌ها به اواخر قرن نهم تا اواسط قرن هشتم ق.م. بر می‌گردد. اما اخیراً با کشف اشیای باستانی مشخص شده است که در قرن هفتم ق.م. و شاید اندکی پس از آن نیز استقرارهایی در این محوطه شکل گرفته است [۳۹]. چاووش تپه به طور قطع در اواسط قرن هشتم ق.م. ساخته شده و استقرار آن تا مدتی ادامه یافته است. شواهد این ادعا در قالب سنجاقهای قفلی و پیکانه‌های سکایی یعنی گونه‌های سه شعبه و میخدار در میان خرابه‌های این محوطه یافت شده است [۴۰].

تُپراق قلعه در قرن هشتم ساخته شده و استقرارهای آن، بر اساس اشیای یافت شده که دارای کتیبه بودند، تا اواخر قرن هفتم ق.م. تداوم داشته است [۴۱]. کف کالاسی محوطه دیگری است که به موجب کتیبه‌ها در قرن هفتم مسکونی بود، اما استقرار آن تنها تا حدود سال ۶۰۰ ق.م. تداوم یافته است [۴۲].

در نورشون تپه، محوطه‌ای در غرب اورارتو و احتمالاً محوطه‌ای غیر اورارتویی، به طور غیرمنتظره تعدادی سفالهای شبیه به گونه‌های اورارتویی و سفالهای عقرب تپه یافت شده است. هوپتمان استقرارهای این محوطه را به دو دوره اوایل و اواسط عصر آهن تقسیم می‌کند. وی دوره اول را به حدود سال ۸۰۰ ق.م. (بیش از اندازه دیرتر؟) و دوره دوم را به قرون هفتم و هشتم ق.م. نسبت می‌دهد. اکثر تشابهات سفالی این محوطه با عقرب تپه در دوره دوم (یعنی اواسط عصر آهن) دیده می‌شود [۴۳].

اکثر شواهد سفالی ارایه شده نشانگر آن است که استقرارهای دوره‌های I و II عقرب تپه در قرن هفتم ق.م. در جریان بودند و نتایج آزمایشات کربن نیز در کل این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند. اکثر تشابهات سفالی عقرب تپه در ایران و اورارتو در محوطه‌های منتسب به قرن هفتم ق.م. یافت می‌شود. به غیر از مقایسات سفالی صورت گرفته با محوطه‌های ایرانی مربوط به آهن III در قرن هفتم ق.م.، بهترین شاهد برای تاریخ گذاریهای پیشنهادی برای عقرب تپه، ظروف اورارتویی است که عبارتند از: خمره‌هایی با نقوش مثلی، خمره‌های بزرگ از گونه سفالهای قرمز با تزئینات مثلی، ظروف مربوط به سفالهای قرمز پایه نافی، آسکوه‌های

متعلق به سفالهای قرمز و جامهای ساقه‌دار (پاستونی) متعلق به سفالهای قرمز که فرم سفالی کلاسیک اورارتویی است و در بسیاری از محوطه‌های اورارتویی یافت می‌شود.

اگر بتوان این موضوع را که محوطه‌های اورارتویی مذکور در مقاله حاضر به واقع در زمانهای نزدیک به همدیگر، یعنی مابین سالهای پایانی قرن هفتم و سال ۵۸۵ ق.م، تخریب شده‌اند، به عنوان یک واقعیت تاریخی بپذیریم، در این صورت می‌توان اطمینان داشت که استقرار عقرب‌تپه نیز در همین طیف زمانی خاتمه یافته است.

هنوز درک کاملی از تاریخ سیاسی و باستان‌شناسی مناطق غرب و شمال غرب ایران (آذربایجان) در قرن هفتم ق.م. به عمل نیامده است و مشکلات و مسائل حل نشده عدیده‌ای در این خصوص وجود دارد. نخست اینکه، با مشکل عمده جغرافیای باستان مواجهیم، زیرا هنوز قادر نیستیم برخی از مناطق شمال غرب ایران را به طور رضایت‌بخش با دولتها و اقوام تاریخی که در متون باستان به آنها اشاره شده است تطبیق دهیم. در نتیجه برای اشاره به محوطه‌هایی که در کاوشها کشف می‌شود، باید همچنان از عناوین جدیدشان استفاده کنیم. مروری بر مقالات منتشره صاحب‌نظرانی که در خصوص موقعیت باستانی پارسوا، ماد و ماننا از قرن نهم به بعد به اظهار نظر پرداخته‌اند، خطر نسبت دادن عناوین باستانی به مناطق جدید را برای باستان‌شناسان آشکار خواهد ساخت. در حال حاضر محوطه‌های موجود را نمی‌توانیم با دولتهای باستان مرتبط کنیم و از این رو قادر نیستیم این محوطه‌ها را به حوادث تاریخی مرتبط در متون (باستان) پیوند دهیم [۴۴].

دوم اینکه، فهم و شناخت کاملی در خصوص تحرکات اقوام و عملیتهای نظامی آنان در منطقه وجود ندارد. عقرب‌تپه و محوطه‌های مجاور در نتیجه کدام حادثه سیاسی و به دست کدامین لشکر ویران شده است؟ می‌دانیم که سکاه که در ابتدا متحد مانناییها و سپس متحد آشوریان بودند در منطقه‌ای در غرب و شمال غرب ایران (آذربایجان) پس از حدود سال ۷۰۰ ق.م. حضور داشتند و سپس از منطقه رانده شده‌اند. تاریخ شورش مادها بر علیه سکاه و اخراج آنها و در پی آن سلطه ۲۸ ساله مادها بر غرب ایران هنوز هم بحث‌برانگیز است. با این همه، می‌توان گفت تمامی این حوادث در سال ۵۸۵ ق.م. زمانی که مادها بر تمامی مناطق غربی ایران، اورارتو و آناتولی تا رودخانه هالیس حکومت می‌کردند، روی داده است [۴۵]. همچنین می‌دانیم که در قرن هفتم ق.م. آشوریان به کرات به داخل قلمرو دولتهای ماد و ماننا نفوذ کرده‌اند، اما به طور قطع نمی‌دانیم پیشروی آنها به سوی مناطق شمالی تا چه میزان بوده است. همچنین جنگها و ناآرامیهای محلی نیز وجود داشت و منجر به ویرانی و تجدید بنا شده است. علاوه بر این حوادث، اکنون در نتیجه حفاری عقرب‌تپه می‌دانیم که ارتباط با اورارتو در مناطق جنوبی ارومیه تا زمان فروپاشی شاهنشاهی اورارتو ادامه داشته است. اگر اطمینان یابیم که خود اورارتوها در حدود ۶۰۰ ق.م. در منطقه حضور داشته‌اند، در این صورت به این منظره تاریخی که خود در هم ریخته و مبهم است، بخش دیگری نیز اضافه خواهد شد. در واقع

همچنان که قبلاً اشاره شد، تنها چیزی که می‌توان بر مبنای شواهد عقرب تپه اعلام کرد، حضور باستان‌شناختی اورارتوهاست. مدارک قطعی در خصوص حضور خود اورارتوها در این محوطه وجود ندارد. به هر تقدیر، توانسته‌ایم شواهد ارزشمندی را از عقرب تپه در خصوص اشیای اورارتویی در دره سولدوز در حدود سال ۶۰۰ ق.م. به دست آوریم [۴۶].

با توجه به حضور نظامی اقوام مختلف در غرب و شمال غرب ایران (آذربایجان)، آیا می‌توان ویرانی عقرب تپه را از حیث گاهنگاری و تاریخی با تخریبهای حسنلوی III و سایر محوطه‌های آهن III در ایران مرتبط دانست؟ (در واقع در این دوره برخی از محوطه‌های آهن III از قبیل حسنلوی IIIB، بسطام، هفتوان، زندان II و باباجان IIB تخریب و برخی دیگر از جمله حسنلوی IIIA، زیویه، گودین II و نوشیجان متروک شده‌اند).

ارتباط احتمالی تخریب عقرب تپه با ویرانی حسنلوی IIIB و متروک شدن حسنلوی IIIA موضوع بالاهمیتی است که می‌تواند موضوع تحقیقات آتی قرار گیرد. دیدیم که میان عقرب و حسنلوی IIIA و IIIB پیوندهای محکمی وجود دارد و این امر از تشابهات سفالهای این دو محوطه قابل درک است. یکی از جالب‌ترین این موارد، نوعی خمره با تزئینات مثلثی است که در ویرانه‌های عقرب I و حسنلوی IIIA یافت شده است. این امر خود به تنهایی نمی‌تواند دلیلی بر همزمانی این دو محوطه باشد، زیرا تشابهات بسیار زیادی در حسنلوی IIIB نیز وجود دارد که باید مد نظر قرار گیرد. به بیان ساده، در حال حاضر ندانسته‌های بسیار زیادی در این خصوص وجود دارد و قطعی‌ترین ادعایی که اکنون می‌توان مطرح کرد این است که عقرب تپه با حسنلوی IIIA و IIIB (حداقل در مقاطعی) همزمان بوده است. آیا عقرب تپه در اصل همزمان با حسنلوی IIIB ساخته شده است یا اندکی دیرتر یا زودتر از آن؟ آیا استقرار عقرب تپه پس از تخریب حسنلوی IIIB و پیش از آغاز استقرار حسنلوی IIIA ادامه داشته است و آیا حسنلوی IIIB پس از اتمام استقرار عقرب تپه به حیات خود ادامه داده است یا خیر؟ اینها پرسشهایی هستند که در اذهان باستان‌شناسان مطرح می‌باشند، اما در حال حاضر نمی‌توان پاسخی برای آنها ارائه کرد. شاید انتشار مجموعه کامل اشیای یافت شده از حسنلوی بتواند در ارائه پاسخ به این پرسشها سودمند باشد.

در خصوص موضوع ارتباط دادن تخریب عقرب تپه (دوره‌های I و II) با ویرانی و متروک شدن سایر محوطه‌های ایرانی آهن III، دو فرض می‌توان متصور شد. فرض اول این است که تمامی این حوادث تقریباً همزمان بوده‌اند. حادثه یا سلسله حوادث مرتبطی در حدود سال ۶۰۰ ق.م. در ایران رخ داده و به ویرانی عقرب تپه، و پایان یافتن استقرارهای بسطام، هفتوان، زندان II، زیویه، گودین II، نوشیجان و شاید باباجان II انجامیده است. از ذکر مجدد حسنلوی III اجتناب می‌کنیم.

حوادثی که منجر به این ویرانیه‌ها شده، احتمالاً در برهه‌ای یک تا پانزده ۱۵ ساله یعنی از سال ۶۰۰ تا ۵۸۵

ق.م روی داده‌اند، اما با این حال این حوادث با یکدیگر مرتبط بوده‌اند. همچنین این واقعیت مهم نیز مطرح است که با توجه به رابطه زمانی عقرب‌تپه و شاهنشاهی اورارتو، که بیشتر بحث آن رفت، به طور منطقی می‌توان این نکته را نیز در اینجا اضافه کرد که احتمال دارد همان حوادث تاریخی منجر به سقوط شاهنشاهی اورارتو شده باشند. بدیهی است این فرضیه نیازمند بررسی و مذاقه بیشتری است؛ اما اگر ارتباط زمانی تخریب محوطه‌های ایرانی آهن III و شهرهای اورارتویی، بر پایه تشابهات سفالی، درست باشد، این نتیجه‌گیری چندان نسنجیده نخواهد بود.

حال در مورد این حادثه تاریخی مورد ادعا چه باید گفت؟ تاریخ حدود سال ۶۰۰ ق.م. نام آشوریان را خودبه‌خود از لیست گزینه‌های احتمالی حذف می‌کند و به نظر می‌رسد تنها دو واقعه تاریخی مرتبط با یکدیگر وجود دارند که قابل بررسی می‌باشند. یکی از این حوادث مهاجرت یا اخراج سکاها از ایران است و حادثه دیگر گسترش قلمرو مادها به سمت شمال از طریق شمال ایران و اورارتو و نهایتاً به طرف غرب به سوی آناطولی است. این پیشنهاد نیز به بررسی بیشتر نیاز دارد، اما عملیات عمده دیگری در ایران و اورارتو در این برهه زمانی روی نداده است.

فرض دوم که به نظر بنده پذیرفتنی است زیرا با شواهد محدودی که در دست داریم سازگار است، این است که محوطه‌های مذکور در طی برهه‌ای طولانی‌تر نسبت به آنچه در فرض اول پیشنهاد می‌شود تخریب یا متروک شده‌اند. بر این اساس، می‌توان تصور کرد که برخی از این محوطه‌ها احتمالاً در حدود سالهای ۶۰۰ تا ۵۸۵ ق.م. ویران شده‌اند، اما بقیه احتمالاً تا سال ۵۵۰ ق.م. یعنی زمان هجوم هخامنشیان بر علیه مادها به حیات خود ادامه داده‌اند. در این صورت مابین تخریب محوطه‌های مختلف اختلاف زمانی ۲۵ تا ۴۰ ساله به وجود می‌آید. در این خصوص باید بگویم هنوز اطلاعی از سفالهای اوایل قرن ششم ق.م. و اوایل دوره هخامنشی در دست نداریم و کاملاً محتمل به نظر می‌رسد که مابین حدود سالهای ۶۰۰ تا ۵۸۵ ق.م. و حدود سال ۵۵۰ ق.م. تغییر چندان چشمگیری در سفالها به وجود نیامده است. اساسی‌ترین عاملی که در اینجا با آن روبرو هستیم این واقعیت است که با تکیه بر اطلاعات کنونی، از طریق تحلیل سفالها قادر نخواهیم بود تفاوت زمانی سفالهایی را که در محوطه‌های مختلف مجاور در طول چند دهه استفاده می‌شد مشخص سازیم. همچنین این فرض چه‌بسا می‌تواند پاسخی برای تفاوت مابین ویرانیهای عقرب‌تپه I و II و حسنلوی IIIB و IIIA به همراه داشته باشد، اما هنوز نمی‌توان این دیدگاه را اثبات کرد.

در هر صورت، این دیدگاهها صرفاً فرضیه‌های مقدماتی هستند که رد یا اثبات آنها در گرو به دست آمدن سفالها و اطلاعات باستان‌شناختی و تاریخی بیشتر می‌باشد. پایان قرن هفتم و نیمه اول قرن ششم ق.م. در ایران و اورارتو دوره آشوب و ویرانی و ترک دیار برای مردمان آن دوران و دوره تشت و اختلاف مورخان در عصر حاضر است.

اشیای کشف شده

سفال

کاسه‌هایی با لبه قرقره‌ای: شکل ۱۴: شماره‌های ۱ و ۲ به علاوه تکه‌های سفالی دیگر: این کاسه‌ها سفالهای خشن، نخودی رنگ و تا حدودی صیقلی است. کاسه‌های مشابهی از حسنلوی IIIB و IIIA (Young 1965): شکل‌های ۵ و ۶، بسطام (Kroll 1970, fig. 6)؛ گودین II (Young 1969, fig. 1)؛ باباجان A (Goff Meade 1968, fig. 10, 4)؛ 13، 15، 44)؛ همچنین به زندان (Boehmer 1961, pl. 60, 5; pl. 55, 14) نگاه کنید.

کاسه‌های زاویه‌دار با لبه‌های چهارگوش: شکل ۱۴: شماره ۳ (دو نمونه) این کاسه به صورت سفالهای خشن، نخودی رنگ و فاقد صیقل است. کاسه‌های مشابهی از حسنلوی IIIA؛ [۴۷] گودین II (Young 1969, fig. 43, 14)؛ پاسارگاد (منتشر نشده است) و گوی‌تپه A (Burton-Brown 1951, fig. 36, 357) یافت شده است.

قوری‌هایی با آبریز کج در روی شانه: شکل ۱۴ شماره ۴ دسته‌دار، شماره ۵: سه نمونه دیگر که یکی از آنها دسته‌دار است یافت شده است. این ظروف سفالهای خشن، نخودی و فاقد صیقل است. ظروف مشابه از حسنلوی IIIB (Young 1965, fig. 2, 5)؛ گوی‌تپه A (Burton-Brown 1951, fig. 35, 126; fig. 4, 1644; fig. 41, 113)؛ گودین II (Young 1969, fig. 42, 17)؛ نورشون‌تپه (Hauptmann 1970, fig. 16, 12; fig. 17, 3; fig. 18, 1)؛ 1 قدیمی‌ترین لایه عصر آهن)؛ مقایسه کنید با آلتین‌تپه لایه متأخر (Emre 1969, pl. 5, 1) و روستای هخامنشی (Ghirshamn 1954, pl. XXIX, G.S. 1206b, G.S. 659) یافت شده است.

ظروف پخت با یک دسته: شکل ۱۴: شماره‌های ۶ و ۷ این ظروف دارای سفال خشن، نخودی و فاقد صیقل است. مشابه این ظروف از حسنلوی IIIB و گوی‌تپه A (Burton-Brown 1951, fig. 35, 106) به دست آمده است.

آبریز واقع در لبه: شکل ۱۴: شماره ۸ (یک نمونه) رنگ آنها نخودی، سطح آنها صیقلی و خمیر آنها حاوی شاموت شن متوسط است. آبریزهای مشابهی از حسنلوی IIIB و A (Dyson 1965: 205, 212, n. 36)؛ گوی‌تپه A (Burton-Brown 1951, pl. 39)؛ زندان (Boehmer 1961, pl. 45, aI; pl. 21, 21)؛ زیویه، منتشر نشده است (Young 1965, fig. 10 chart)؛ روستای هخامنشی I (Ghirshamn 1954, pl. XXIX, G.S. 2242)؛ لرستان (Goff Meade 1968: 123, fig. 11, 14)؛ عصر آهن III؛ 2، 59، Vandenberghe 1967) و مسجد سلیمان (Ghirshman 1970: 184, pl. IVb) یافت شده است.

کاسه‌های بدون نقش با کناره‌های مقعر، لبه‌های نیشگونی: شکل ۱۴: شماره ۹

یکی از آنها به رنگ نخودی، با پوشش گلی قرمز، صیقلی و با خمیر ظریف است. دو نمونه دیگر، فاقد پایه‌های مقعر است و رنگ آنها نخودی و سطحشان پرداخت شده است. کاسه‌هایی با فرمهای مشابه در حسنلوی IIIB و A (Young 1965, fig. 1, 1)؛ زیویه (همان: شکل ۳: شماره ۱)؛ بسطام (Kroll 1970, fig. 1, 1; pl. 2, 1-2)؛ گودین II (Young 1969, fig. 44, 2)؛ روستای هخامنشی II (Ghirshman 1954, pl. XXXVIII, G.S. 1219f)؛ نورشون‌تپه (Hauptmann 1970, fig. 23, 1) عصر آهن میانه و آرمویر بلور (Barnett 1963, fig. 19, bottom) دیده می‌شود. کاسه‌های پایه مقعر که نباید آنها را با کاسه‌های نافی اشتباه کرد، در دوره قدیم عقب‌تپه و در میان انباشته‌ها دیده می‌شود. این کاسه‌ها از حسنلوی IIIB (Young 1965, fig. 1, 2)؛ سه گردان (Muscarella 1971a: 29)؛ سطح قلات گاه (Muscarella 1971b: 46)؛ گودین II (Young 1969, pl. 44, nos 6, 7)؛ همچنین پیش از آن در گودین III شکل ۳۲: شماره‌های ۷ و ۸ و آلتین‌تپه، لایه متقدم (Emre 1969: 295, fig. 12) نیز یافت شده‌اند. همچنین مقایسه کنید با: Karageorghis 1962: 114, and pls. 144, 145, 148, 149, 159, 166, 171 که قدمتشان به اوایل قرن ششم ق.م. نسبت داده شده است. به نظر می‌رسد پایه مقعر گونه‌ای از نافی هستند که در عصر آهن III ابداع شده است. پایه کاسه‌های مکشوفه از ایغدر (Barnett 1963, fig. 15) به جای آنکه نافی باشند به صورت مقعر هستند.

کاسه‌هایی با گردن پهن برگشته و لبه نیشگونی: شکل ۱۴: شماره ۱۱

یکی از نمونه‌ها خشن، نخودی رنگ و فاقد صیقل است. نمونه دیگر نخودی رنگ با سطح پرداخت شده است و نمونه سوم صیقلی و مغز آن به رنگ نارنجی نخودی و خمیر آن ظریف می‌باشد. کاسه‌های مشابهی در حسنلوی IIIA؛ زیویه (Young 1965, fig. 3, 11)؛ مقایسه کنید با: شماره‌های ۶، ۹ و ۱۲ که پایه نافی دارند)؛ زندان II (Boehmer 1961, pl. 50, nos 7-8)؛ Boehmer 1967: 557, 580، همچنین شکل ۸ برای زیویه و نمونه‌های قرن هفتم ق.م. (نمرود)؛ یانیق‌تپه (Burney 1962, pl. 35, no 36 اما منقوش)؛ سطح قلات گاه (Muscarella 1971b: 47)؛ آلتین‌تپه، لایه متأخر (Emre 1969: 1, pl. 5, no 1)؛ نورشون‌تپه (Hauptmann 1970, fig. 21, 4) عصر آهن میانه)؛ تخت جمشید (Schmit 1957, pl. 72, no 1)؛ پاسارگاد، منتشر نشده است؛ گوردیون، لایه‌های پارسی (R. Young 1962, pl. 41; fig. 1a, b) و ساموس، وود (Kopcke 1967: 119, fig. 6) قرن ۷-۶ ق.م. دیده می‌شود.

کاسه‌های زاویه‌دار با لبه‌های نیشگونی یا نسبتاً قرقه‌ای:

شکل ۱۴: شماره‌های ۱۰ و ۱۲: پایه مقعر

شکل ۱۵: شماره‌های ۱ و ۲: پرداخت سطح این ظروف متنوع است. از جمله: ظروف خشن نخودی، نخودی، صیقلی نخودی، نسبتاً صیقلی، نخودی با سطح پرداخت شده، دو نمونه (از قبیل شکل شکل ۱۴: شماره ۱۲ و شکل ۱۵: شماره ۱) نخودی با پوشش گلی قرمز می‌باشد. یکی از آنها نیز (همانند شکل ۱۵: شماره ۲) خاکستری صیقلی است. کاسه‌های مشابهی در حسنلوی IIIA و A (Young 1965, fig. 1, 2, 4; fig. 2,)؛ ۶: قس: حسنلوی V شکل ۶: شماره‌های ۲ و ۴؛ بسطام (Kroll 1970, fig. 1, 2, 8)؛ زیویه (Young 1965, fig. 3, 14)؛ زندان I و II (Boehmer 1961, pl. 56, nos 23-25)؛ گودین II (Young 1969, fig. 44, 17-18)؛ هفتوان (Burney 1970: 170, 6)؛ باباجان I (Goff 1970, fig. 8, 7)؛ آرمویربلور (Barnett 1963, fig. 19, top)؛ پانتوس (موزه آنکارا)؛ کف کالاسی (Ogun 1967, fig. 16) و وان (Von der Osten 1952, pl. 8, nos 3, 4) یافت شده است.

کاسه‌های لبه برگشته: شکل ۱۵: شماره ۳

سفالهای نخودی با پوشش گلی قرمز. کاسه‌های مشابهی در حسنلوی IIIA؛ زیویه، منتشر نشده است؛ زندان Burney (Boehmer 1961, pl. 50, no 9)؛ گودین II (Young 1969, fig. 43, 3) و یانیق‌تپه (Burney 1962, pl. XLV, no 33)؛ منقوش) یافت شده است. همچنین نگاه کنید به: ایغدر (Barnett 1963, fig. 16, bottom)؛ صیقلی قرمز؛ و وان (Von der Osten 1952: 325, pl. VIII, 3, 4).

کاسه‌هایی با لبه‌های قرقره‌ای برگشته به داخل: شکل ۱۵:

شماره ۴: ظرف نخودی خشن؛ شماره ۵: حاوی پوشش گلی قرمز و صیقلی؛ شماره ۶: خشن، نخودی؛ شماره ۷: حاوی پوشش گلی قرمز، صیقلی؛ بقیه همانند شماره‌های ۴ و ۵، حاوی پوشش گلی قرمز و صیقلی. کاسه‌های مشابهی در حسنلوی IIIA و A (Dyson 1965: 204, fig. 13; Young 1965, fig. 1, 3, 5)؛ در IIIA متداول است)؛ زیویه (همان: شکل ۳: شماره ۱۹)؛ بسطام (Kroll 1970, fig. 1, 10; fig. 3, 7)؛ باباجان I (Goff Meade 1968, fig. 8, 9)؛ نورشون‌تپه (Hauptmann 1970, fig. 23, 3)؛ ۴: آلتین‌تپه، دوره قدیم (Emre 1969, fig. 8, 10, pl. 2, nos 1, 2) و وان (Von der Osten 1952, pl. 8, no 1) دیده می‌شود.

کاسه‌هایی با لبه‌های قرقره‌ای و شیاردار: شکل ۱۵

شماره ۸: سفال خاکستری صیقلی با خمیره ظریف؛ شماره ۹: نخودی با سطح پرداخت شده. فرمهای مشابهی در حسنلوی IIIA؛ زیویه (Young 1965, fig. 3, 4, 5) و گودین II (Young 1969, fig. 43, 11) دیده می‌شود.

کاسه‌های زاویه‌دار با گردن شیاردار: شکل ۱۵

شماره ۱۰: نخودی با سطح پرداخت شده؛ شماره ۱۱: سفال نخودی صیقلی. فرمهای مشابه در حسنلوی IIIB؛ گوی‌تپه A (Burton-Brown 1951, fig. 36, 643) و گودین II (Young 1969, pl. 43, no 12) دیده می‌شود. قس.: نورشون‌تپه (Hauptmann 1970, fig. 18, 4; fig. 21, 3)؛ روستای هخامنشی (Ghirshman 1954, pl. XXXVII, G.S. 1219g).

کاسه‌های زاویه‌دار با لبه‌های نسبتاً قرقره‌ای: شکل ۱۵
شماره ۱۲ (64-4) و شماره ۱۳ (64-3) از میان انباشتهای طبقه اول؛ نخودی با سطح پرداخت شده و دارای پوشش گلی در قسمتهای بیرونی و درونی؛ شماره ۱۴: پایه این ظرف به صورت چهار ضلعی است. این ظرف از میان انباشتهای کف بالایی اتاق B6 یافت شده و دارای پوشش گلی قرمز و صیقلی است. کاسه‌های مشابهی از حسنلوی IIIB و همچنین دست کم در یک مورد با پایه چهار ضلعی مقعر؛ زیویه (Young 1969, fig. 43, 4) II گودین یافت شده است.

تنگهایی برگ شبدری: شکل ۱۵: شماره ۱۵
این تنگها سفالهای نخودی و صیقلی با شاموت شن متوسط است. تنگهای مشابه اعم از شیاردار یا بدون شیار در قسمت شانه، در حسنلوی IIIA/B (Dyson 1965, fig. 2, 7)؛ بسطام (Kroll 1970, fig. I, 7 fig. 6, 2)؛ باباجان I (Goff 1970, fig. 8, 1)؛ روستای هخامنشی II (Ghirshman 1954, pl. XXXVIII, G.S. 122Id)؛ آلتین‌تپه (Emre 1969, fig. 17, 18)؛ کارمیر بلور (Piotrovskii 1959, fig. 51)؛ (1969, pl. 49, 50)؛ ایغدیر (Barnett 1963, fig. 20, 2) و همچنین در سایر محوطه‌های اورارتویی و نورشون‌تپه (Hauptmann 1970, fig. 22, 10) در عصر آهن میانه یافت شده است.

کوزه با دسته‌های نواری گرد: شکل ۱۵
شماره ۱۶: ظرف نخودی (Dyson 1965: 231, fig 13) در لیست مربوط به بخش IIIA ارایه شده است. دسته‌های مشابه بر روی دیگهای موجود در حسنلوی IV (Young 1965, fig 2, 3) و گوی‌تپه A (Burton-Brown 1951, fig. 36, 102; fig 37, 120) دیده می‌شود. در مورد گوی‌تپه همچنین مراجعه کنید به، شکل ۶۴: کاتالوگ شماره ۶۷۲: شماره ۱۰۲؛ شکل ۳۶: شماره ۱۲۰)؛ همچنین نگاه کنید به: Trésors de l'ancien Iran (Geneva, 1966) fig 64, catalogue no. 672

تنگهای یک‌دسته: شکل ۱۶
شماره‌های ۱ (64-24) و ۲ (64-23) که از میان انباشتهای کف B10 و دوره II یافت شده است. این ظروف از نوع سفالهای خشن نخودی است. سائیده شدن قسمت شکسته لبه ظرف شماره ۲ گویای آن است که پس از شکستن نیز از آن استفاده شده است. تنگهای مشابهی در حسنلوی IIIB، زیویه، گیان I و سیلک B

(Dyson 1965, fig. 7) دیده می‌شود. گردن ظرف شماره ۱ شکسته است اما شکل کلی آن شبیه تنگهای مکشوفه از بسطام (Kroll 1970: 73, fig. 1, 7)، آلتین‌تپه (Emre 1969, fig. 17)، کارمیربلور (Piotrovskii 1959, fig. 51) و سایر محوطه‌های اورارتویی است. همچنین نگاه کنید به: نورشون تپه (Hauptmann 1970, fig. 23, 7). در محوطه‌های اورارتویی این فرم سفالی عموماً سطح ظریف و قرمز برآقی دارد.

کوزه دو دسته: شکل ۱۶: شماره ۳

این ظرف به رنگ نخودی و صیقلی است و خمیر آن ظریف است. کوزه‌های مشابه را می‌توان در گودین (Young 1969, fig. 42, 1) و نوشیجان (Stronach 1969, fig. 6, 9; fig. 7, 2) یافت. هیچ یک از این ظروف مشابهت کاملی ندارد.

ظرفی با گردن مقعر، لبه نیشگونی ساده و دارای شیارهایی در شانه: شکل ۱۶: شماره ۴: شکل ۱۷ (19-64) در میان انباشتهای کف B1 یافت شده و متعلق به دوره ۲ است. این ظرف به رنگ نخودی نارنجی، صیقلی و دارای شاموت شن تقریباً ریز است. قسمت داخلی آن با ابزار تیزی تراشیده شده و قسمت داخلی گردن پرداخت شده است. فرمهای مشابه با پوشش گلی در حسنلوی IIIB (Young 1965, fig. 2, 8, 11 for shape)؛ زیویه (همان، شکل ۳: شماره‌های ۷ و ۱۳)؛ زندان (Boehmer 1961, pl. 52, no 2) و گودین II (Young 1969, fig. 42, 15) دیده می‌شود.

دیگهای کوچک با لبه‌های ساده یا تا حدودی قرقره‌ای: شکل ۱۶:

شماره ۵ (35-64): از کف اول D1 یافت شده و متعلق به دوره I است. این دیگ به رنگ نخودی، صیقلی و کف آن اندکی به داخل فرورفته است.

شماره ۶ (16-64): بر روی انباشتهای کف B6 یافت شده و به دوره I تعلق دارد. این ظرف به رنگ نخودی و خمیر آن نیمه ظریف است. دیگهای کوچک مشابهی در بسطام (Kroll 1970, fig. 5, 5)؛ گوی‌تپه A (Burton-Brown 1951, fig. 38, 20)؛ زندان (Boehmer 1961, pl. 50, no 4)؛ زیویه (Young 1965, fig. 3, 7)؛ وارکبود (Vanden Berghe 1968, fig. 29, 3, 5) دیده می‌شود.

کوزه سه‌پایه با سوراخی در شانه: شکل ۱۶: شماره ۷ (26-64)

در میان انباشتهای کف B10 یافت شده و متعلق به دوره II است. این ظرف به رنگ نخودی و سطح آن پرداخت شده است. گردن ظرف فاقد دهانه است. ظروف سه‌پایه دیگری در ایران عصر برنز و آهن دیده می‌شود:

Vanden Berghe, Archéologie de l'Iran Ancien (Leiden, 1959) pls. IIIB, c, II5b, c, 145e, 146c, 165b, 167 (middle), 173a, b.
دیگ بزرگ با لبه قرقره‌ای: شکل ۱۸ (8-64)

ارتفاع این دیگ ۵۳۳ سانتیمتر است. این ظرف از کف بالایی A2 یافت شده و متعلق به دوره I است. این ظرف نخودی و صیقلی و خمیر آن حاوی شن نسبتاً ریز است. فرمهای مشابه در هفتوان (Burney 1970, fig. 8, 3 صیقل قرمز)؛ آلتین تپه (Emre 1969, fig. 3) و ایغدیر (Barnett 1963, fig. 21, 4, 6, 7) یافت می‌شود.

طبق: تکه متعلق به سفالهای خشن، نخودی رنگ
طبق در حسنلوی III (Young 1965: 75, fig. 12) احتمالاً مربوط به حسنلوی IIIA؛ زیویه (همان)؛ بسطام (Kroll 1970, fig. 6, 7)؛ زندان (Boehmer 1961, pl. 60, nos 5, 16, 17, 18)؛ سه گردان (Muscarella 1971a, fig. 30, upper left and second from bottom) و لایه سطحی قلات گاه (منتشر نشده است) یافت می‌شود. در لابلای انباشتهای B7 دو پایه متعلق به فرمهای نامعلوم یافت شد که هر یک از آنها سوراخهایی داشت که پیش از عملیات پخت ایجاد شده بود و از این رو این دو پایه احتمالاً متعلق به طبق نیست. در وسط طبق مکشوفه از قلات گاه، که در بالا بدان اشاره شد، سوراخی وجود دارد. در وسط ظرف مکشوفه از باباجان (Goff Meade 1968, fig. 10, 26) نیز سوراخی دیده می‌شود.

کوزه با گردن دراز: (شکل ۱۶ و ۸-۱۲) (تکه‌های حدوداً ۵ نمونه دیگر)
تمامی این تکه‌های سفالی به رنگ نخودی است و به استثنای شماره ۱۰ که نخودی رنگ و صیقلی است، سطح بقیه آنها پرداخت شده است. کوزه‌های مشابه در حسنلوی IIIB و A؛ زیویه (Young 1965, fig. 3, 10)؛ بسطام (Kroll 1970, fig. 3, 4, 5)؛ زندان (Boehmer 1961, fig. 30, 2-4, pl. 45, 6)؛ گودین II (Young 1969, fig. 42, 3, 4, 6, 9, 14, 16)؛ پاسارگاد (منتشر نشده است) و آلتین تپه (Emre 1969, fig. 2, 3, 5, 6) یافت شده است.

کاسه یا لگن‌های بدون دسته: (شکل ۱۹)
شماره ۱: از نوع سفال خشن و نخودی؛ شماره ۲: نخودی تا حدودی صیقلی؛ و دو تکه دیگر که خشن و نخودی است و تکه دیگری که نخودی و با سطح پرداخت شده می‌باشد. ظروف مشابهی در حسنلوی IIIB و A یافت می‌شود.

خمیره‌های کوچک، کوزه‌های ذخیره‌سازی: شکل ۱۹
شماره‌های ۳ تا ۱۰ و چند تکه دیگر: اغلب ظروف خشن نخودی رنگ و فاقد صیقل می‌باشد. شماره ۷: دارای صیقل قرمز است. شماره‌های ۸ و ۹: نخودی رنگ و دارای سطح پرداخت شده و لبه آنها شیاردار است. نمونه‌های مشابه در حسنلوی IIIB؛ زیویه (Young 1965, fig. 4, 3)؛ گوی تپه A (Burton-)؛ گودین II (Brown 1951, fig. 42, 1648)؛ زندان (Boehmer 1961, fig. 31, 2, pl. 54, no 7)؛ گودین II

(Young 1969, fig. 43, 1, 6, 15, 19) و بسطام (Kroll 1970, fig. 5, 1, 4) قابل مشاهده است. لبه‌های شیاردار بر روی ظروف ذخیره‌سازی نیز در این محوطه‌ها دیده می‌شود.

دسته نواری: شکل ۱۹: شماره ۱۱

مکشوفه از انباشتهای BI و متعلق به دوره II است. رنگ آن قهوه‌ای تیره و سطح آن پرداخت شده و حاوی شاموت شن نسبتاً ریز می‌باشد. تنها یک نمونه از این دسته یافت شد. نمونه‌های مشابه این دسته‌ها در حسنلوی IV (Young 1965, fig. 6)؛ حسنلوی IIIB، زیویه (همان منبع، شکل ۳: شماره ۱۷؛ شکل ۴: شماره ۹؛ شکل ۱۰)؛ زندان I (Boehmer 1961, pl. 57, nos 8-10; Boehmer 1965, figs, 75b and 74a) و گودین II (Levine 1970: 43 تصویر) دیده می‌شود. قس: گوی تپه A (Burton-Brown 1951, fig. 35, 284) و نوشیجان (Stronach 1969, fig. 7, 2).

دسته افقی:

این دسته به رنگ نخودی و از نوع سفال خشن است و از انباشتهای B7 یافت شده است. تنها یک نمونه یافت شد. این نوع دسته در حسنلوی IIIA، زیویه، خورروین، گیان I (Dyson 1965: 206, fig. 7)؛ گودین II (Young 1965, fig. 34, 16)؛ باباجان II و III (Goff Meade 1968, fig. 10, 12, 14)؛ Stronach 1969, fig. 18; Goff Meade 19970, fig. 7, 4-6; fig. 8, 11-12) و نوشیجان (Stronach 1969, fig. 6, 3-6) یافت شده است.

خمیره‌ها:

مقادیر زیادی از تکه‌های مربوط به خمیره در میان انباشتها و کف اول DI یافت شد. شکل ۲۰: شماره‌های ۱ الف و ب (۱-۶۴)، در قسمتهای بالا در میان انباشتهای A2 - و احتمالاً متعلق به دوره ۲ یا ۳ - تکه سفالی به رنگ قهوه‌ای نخودی متعلق به خمیره خشن و ظاهراً دست‌ساز یافت شد. بر روی سفال دو اثر مهر گرد دیده می‌شود که هر دو به شکل حیوان شاخدار در حال تاخت است و دم خود را به بالا گرفته است. این شمایل قابل تشخیص نیست، اما به نظر می‌رسد هر دو حیوان از یک گونه واحد می‌باشد. در سمت راست اثر مهرها نیز نقش استامپی مربعی با اضلاع مؤرب دیده می‌شود که در مرکز آن فرو رفتگی گردی وجود دارد. در پایین این نقوش، طرحهایی به صورت V معکوس دیده می‌شود که با دست ایجاد شده است. بنده نمونه‌های کاملاً مشابهی برای این اثر مهرها نیافته‌ام، اما می‌توان آنها را با اثر مهرهای اورراتویی (Van Loon 1966, p. 156, fig. FII; p. 159, E15, E16; p. 161, G2; Barnett 1959, fig. 6, 15) مقایسه کرد. سه نمونه تقریباً کامل خمیره‌های نخودی با سطوح تراشیده شده در طبقه اول D1 یافت شد. شکل ۲۰: شماره‌های ۲ تا ۴، دوره ۱؛ شماره‌های ۲ و ۳ مثلتهای رو به بالا بر روی شانه خود دارد و شماره ۴ دارای تزیینی به صورت طرح طنابی یا نواری است.

نمونه‌های مشابه این تزئینات مثلی در کارمیریلور (Piotrovskii 1969, pl. 61) مثلثهای معلق؛ قایالی دره (Burney 1966, fig. 15)، مثلثهای معلق؛ پاتنوس (موزه آنکارا) و کف کالاسی (Bilic, Ogun 1965, pl. 8) مثلثهای معلق و همچنین نواری) دیده می‌شود. ظروف حاوی تزئینات نواری در قسمت شانه در محوطه‌های اورارتویی یعنی در کف کالاسی (همان منبع؛ Barnett 1959, pl. IV) دیده می‌شود. سایر خمره‌ها دارای سطوح خشن نخودی و فاقد صیقل است (به طور مثال شکل ۲۱: شماره‌های ۶ و ۸)؛ یا سطوح نسبتاً صیقلی نخودی دارد (شماره ۷)؛ یا با سطوح نخودی رنگ بدون نقش و پرداخت شده است (شکل ۲۲: شماره‌های ۱، ۳، ۴)؛ و یا سطح نخودی رنگ حاوی پوشش گلی قرمز دارد (شماره ۲، دو نمونه از این ظروف یافت شد). گونه لبه تخت (شکل ۲۲: شماره ۲) مشابهاتی در حسنلوی IIB و A و قایالی دره (Burney 1966, figs, 15 and 16) دارد. نمونه‌های مشابه خمره دیگر یافت شده در حسنلوی IIB در محوطه‌های اورارتویی یعنی آلتین‌تپه (Emre 1969, pl. 6) وجود دارد.

خمره:

شکل ۲۳: شماره ۲ (42-64)، شکل ۲۴ (Dyson 1965, fig. 13, Muscarella 1971b, fig. on p. 44; lower left in IIIA section)؛ احتمالاً از داخل یک خمره بر روی کف DI – خمره موجود در جنوب غربی که در روی پلان نشان داده شده – یافت شده است. این خمره به رنگ قرمز سیر، با صیقل خوب و دارای پوشش گلی قرمز است. قسمت داخلی آن بدون نقش و نامرتب است. مثلثها و خطوطی در روی سطح ظرف تراشیده شده و از بقیه قسمتها روشن تر است. آثار رنگ سفید بر روی خطوط و مثلثها دیده می‌شود. ارتفاع آن ۵۹ سانتی‌متر، قطر لبه ۵۴ سانتی‌متر، قطر پایه ۱۹ سانتی‌متر و قطر قسمت زاویه‌دار ۴۷/۵ سانتی‌متر است. ظرف بسیار مشابه اما بزرگتری از پاتنوس (Van Loon 1966, fig. 3) چاپ شده است که طرحهای مثلی روی آن نیز با رنگ سفید پر شده است. ظروف مشابه دیگری که منتشر نشده، از پاتنوس به دست آمده است. همچنین نگاه کنید به ظروف و تزئینات مشابه مکشوفه از آرمایریلور (Piotrovskii 1969, pl. 96) که البته ناشیانه‌تر ترسیم شده است. برای شکل کلی، ظرف مکشوفه‌ای از کارمیریلور را مقایسه کنید (Piotrovskii 1969, pl. 55).

ظروف با پایه نوک‌پستانی:

شکل ۲۳: شماره ۳ و شکل ۲۵ (38-64)؛ همچنین ۴۳-۶۴

هر دو نمونه از میان انباشتهای DI یافت شده است. این ظروف از نوع سفال نخودی صیقلی با پوشش گلی قرمز است. بنده هیچ نمونه منتشر شده‌ای را نیافته‌ام، اما مطلع شده‌ام که ظروف مشابهی از چاووش‌تپه یافت شده است.

پایه دیک: شکل ۲۳: شماره ۱ (27-64)

از میان انباشتهای کف B5 یافت شده و متعلق به دوره II است. این پایه صیقلی و دارای پوشش گلی قرمز است. لبه‌های بالایی و پایینی آن قرقره‌ای می‌باشد. طرحهای بریده چهار بیضی در گرداگرد قسمت میانی ظرف دیده می‌شود.

اسکوس: شکل ۲۰: شماره ۵ (64-34)، شکل ۲۶

در میان انباشتهای سطح CI یافت شده است. این ظرف به رنگ نخودی با پوشش گلی قرمز است. فرم آن به شکل تخم مرغی است و دارای آبریز و دسته عمودی می‌باشد. در پایین دسته، بند سفالی زده شده است و بر روی آن دو برجستگی بندمانندی وجود دارد. ظروف اسکوس در کارمیربلور (Van Loon 1966, fig. 56; Piotrovskii 1969, pl. 11; البته منقوش) یافت شده است. برای نمونه مکشوفه از لرستان نک: Vanden Berghe 1968, pl. 117, fig. 144. گفته می‌شود نمونه‌های موجود در موزه‌های کپنهاک و لوور از لرستان یافت شده است (M.L. Buhl, Acta Archeologica 1935, pl. 18, top; Mellink 1950, p. 197 f., fig. 46, 47). ظروف اسکوس دیگری از پانتوس گزارش شده است (Mellink 1965: 142). نمونه‌های دیگری از مناطق غربی تر یافت شده است: هاما (Riis 1948, fig. 84)؛ قبرس (Karageorghiis 1969, fig. 31) قرن هفتم ق.م.؛ فرمهای مشابه در تخت جمشید (Schmidt 1957, pl. 71, 9, 72, 13) و روستای هخامنشی (Ghirshman 1954, pl. 35, G.S. 1270; pl. 38, G.S. 1176) به دست آمده است. بندهای گلی بدلی در حسنلوی IIIA و B (Young 1965, fig. 2, 1-3)؛ گوی‌تپه A (Burton-Brown 1951, fig. 37, 121)؛ یانیق‌تپه (Burney 1962, pl. 35, fig. 30)؛ باباجان II (Goff Meade 1968, fig. 9, 19)؛ زندان (Boehmer 1965, fig. 75, c) و روستای هخامنشی (Ghirshman 1954, pl. 39, G.S. 1249b) به دست آمده است. برای فرمهای متأخرتر مشابه ظروف اسکوس نگاه کنید به: Schmidt 1957, pl. 72, no 13

پایه جام:

از میان انباشتهای DI کشف شده است. سفال صیقلی با پوشش گلی قرمز است. قسمت داخلی به رنگ قهوه‌ای روشن است و مغز آن خمیر ظریف دارد. این ظرف به وضوح ظریف‌ترین سفال دارای صیقل قرمز موجود در مغرب‌تپه می‌باشد. جام یکی از شاخص‌ترین فرمهای سفالی در مجموعه سفالی اورارتوها به شمار می‌رود. این فرم سفالی در بسطام (Kroll 1970, p. 73 for bibliography, fig. 1, 4)؛ قایالی‌دره (Burney 1966, pl. 15, no b)؛ هفتوان (Kroll 1970: 73)؛ آلتین‌تپه، لایه متقدم (Emre 1969, fig. 19)؛ کارمیربلور (Piotrovskii 1959, fig. 50)؛ توپراق‌قالا (C. Lehmann-Haup, Armenien 1931, p. 567) دیده می‌شود.

اشیای فلزی

گوش‌پوش متعلق به کلاه‌خود برنزی: شکل ۲۷: شماره ۱ (94-9)، شکل ۲۸: در میان انباشتهای موجود بر روی کف B8 یافت شده است. در حاشیه آن دو شیار وجود دارد و قسمت خارجی آن دارای بخش برجسته سوراخداری است. نشانه‌هایی از نخ در قسمت داخل در سر جای اصلی خود یافت شده است که سوراخها را به همدیگر متصل می‌کرد؛ نشانه‌هایی از چرم در هر دو طرف آن دیده می‌شود که در طرف داخلی در زیر نخ قرار داشت. گوش‌پوش‌های کاملاً مشابهی در حسنلوی IV یافت شده است که البته دارای تزئین می‌باشد (منتشر نشده است). طارق عبدالوهاب مظلوم در صفحه ۳۸ کتاب خود با عنوان «گاهنگاری هنر آشوریان» (لندن، ۱۹۷۰) می‌نویسد: تولید گوش‌پوش‌هایی که به طور مجزا ساخته می‌شد در قرن هفتم آغاز شده است. این دیدگاه مظلوم با شواهد به دست آمده از حسنلو متناقض است.

پیکان سه‌شعبه برنزی: شکل ۲۷: شماره ۲ (64-6) در میان انباشتهای بالایی A2 یافت شده است. نشانه‌هایی از چوب در محل اتصال توخالی آن به تیر باقی مانده است. این نوع از پیکانها در خاور نزدیک و اروپا به وفور دیده می‌شود. نک:

T. Sulimirski, "Scythian Antiquities in Western Asia," in *Artibus Asiae* 17 (1954) p. 295 f.; R.V. Nicholls, "Old Smyrna: The Iron Age Fortifications...", BSA 53-54 (1958-59) p. 12; P.R.S. Moorey, *Catalogue of the Persian Bronzes in the Ashmolean Museum* (Oxford, 1971) p. 87; Boehmer 1965, p. 773 f., note 98. (البته بوهمر می‌گوید این اشیا در لایه مربوط به فیریگیان در گوردیون یافت شده که به طور حتم رأی اشتباهی است، زیرا نمونه‌های این اشیا تنها در لایه‌های مربوط به دوره بعد فیریگیان یافت شده است). تاکنون مدرک قطعی که نشان دهد قدمت این پیکانها در ایران به پیش از قرن هفتم برمی‌گردد به دست نیامده است (Dyson 1965: 207).

پیکان دو شعبه برنزی: شکل ۲۷: شماره ۳ (64-57): پیکانهای مشابهی، که البته فاقد سوراخ جانبی است، در حسنلوی IV؛ روستای هخامنشی II (Ghirshmsn 1954, pl. XLIV, G.S. 2104؛ کارمیربلور (Piotrovskii 1959, fig. 81, right; fig. 84, left)؛ گوردیون (R. Young 1953, p. 164 f., 166, fig. 10, 6th century B.C.)؛ و اسمیرنا (ازمیر کنونی) (Nicholls, "Old Smyrna," 130 f., pl. 6d, right, about 600 B.C.) یافت شده است.

پیکان برنزی: شکل ۲۷: شماره ۴ (64-40) در میان انباشتهای D1 یافت شده است. این پیکان به شکل گلبرگ است که یک روی آن صاف است و در وسط روی دیگر آن نواری وجود دارد که آن را به دو نیم تقسیم می‌کند. محل اتصال آن به تیر توپر و شیارشیار است و در نتیجه استعمال نوک آن خم شده است.

پیکانهای آهنی: شکل ۲۷:

شماره‌های ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳ (10-64): از میان انباشتهای B8 یافت شده و احتمالاً متعلق به دوره دوم است (در مجموع هفده پیکان در این محل یافت شد).

شماره ۱۰ (37-64): از میان انباشتهای D1 به دست آمده است.

شماره‌های ۵، ۶، ۷ (51-64): از ترانسه شرقی کشف شده است:

الف) تیغه صاف، محل اتصال به بدنه تیر سه ضلعی است. شماره‌های ۵ تا ۷؛

ب) تیغه آن به شکل بیضوی و محل اتصال به بدنه تیر سه ضلعی است. شماره‌های ۸-۱۰؛

ج) تیغه آن به شکل بیضوی و دارای طوقه است و محل اتصال آن به بدنه تیر سه ضلعی می‌باشد؛

د) تیغه آن به شکل بیضوی است و محل اتصال به بدنه تیر توخالی است اما هسته آن از جنس آهن است؛

شماره‌های ۱۲ و ۱۳: نشانه‌هایی از نوار نی که برای محکم کردن استفاده می‌شد بر روی این پیکان باقی مانده است. در مجموع ۲۱ پیکان یافت شد که اکثر آنها به شدت زنگ زده بود. پیکانهای مشابه در حسنلوی IV؛

بسطام (Kleiss 1970: 54 f., pl. 34, I) آهنی و برنزی؛ زیویه (منتشر نشده است)؛ سیلک B

(Ghirshman 1939, pls. LXXI, S892e; LXXV, 5923c, d; LXXXVII, 5973a)؛ هفتوان

(Burney 1972, pl. VIII, b)؛ قایالی دره (Burney 1966, fig. 21, 8, 9; pl. XIII)؛ کارمیربلور

(Barnett 1952, fig. 13)؛ آلتین تپه (Ozguc 1966, pl. XXXIV, I-6)؛ توپراق قالا (Barnett 1952,)

(fig. 13)؛ ایغدر (Barnett 1963, fig. 37, 4-7, 11)؛ نمرود (Mallowan 1966, II, fig. 332, a-c)

یافت شده است.

سرنیزه آهنی: شکل ۲۷: شماره ۱۴ (31-64)

از انباشتهای داخل CI یافت شده و شدیداً زنگ زده است. در داخل محل توخالی اتصال به بدنه تیر آثار چوب باقی مانده است.

تیر آهنی دارای سوراخ دسته: شکل ۲۷: شماره ۱۵ (21-64)

در میان انباشتهای طبقه اول B7 یافت شده و شدیداً زنگ زده است. آثار چوب در سوراخ دسته آن دیده می‌شود.

ابزار آهنی، گیره آهنی؟ تیغه خیش؟ شکل ۲۷: شماره ۲۱ (39-64)

از انباشتهای داخل DI یافت شده است. قسمت داخلی تا ۹ سانتی متر مانده به نوک آن تو خالی است. اشیای مشابه کوچکتري در حسنلوی IV (همچنین قس. با J. Deshayes, Les Outils de Bronze...II

(Paris, 1960) pl. XVI, 16, 1235) و روستای هخامنشی (Ghirshman 1954, pl. XLIV, G.S.)

2109) یافت شده است.

گیوه‌های چوب از جنس برنز (سه عدد) شکل ۲۷: شماره ۱۶ (14-64 الف، ب، ج) در میان انباشته‌های کف اول B3 یافت شده است. تکه‌های چوب چسبیده به داخل یکی از نمونه‌ها کشف شد.

گل میخ برنزی (دو عدد) شکل ۲۷: شماره ۱۷ (20-64) در میان انباشته‌های کف B10 یافت شده است. قس. زندان (Boehmer 1965: 773 f., fig. 77a)؛ سیلک (Piotrovskii 1969, fig. 79) و کارمیربلور (Ghirshman 1939, pl. LVI, S819) B

قپه (گل میخ) برنزی: شکل ۲۷: شماره ۱۸ (41-64) در میان انباشته‌های داخل DI یافت شده است. قسمتهای پایینی بعمد خم شده است.

تیغه چاقوی آهنی: شکل ۲۷: شماره ۱۹ (30-64) در میان انباشته‌های CI یافت شده و ترک خورده است. در دو طرف گرد مقطع آن صاف است. قسمت انتهایی تیغه رفته‌رفته باریک‌تر می‌شود. در طرف دسته میخی به داخل فلز وارد می‌شود.

قلاب برنزی؟: شکل ۲۷: شماره ۲۰ (48-64) از ترانشه شرقی یافت شده است. بدنه ضخیمی دارد و میله آن گرد و مارپیچی است. هر دو سر آن تقسیم‌بندی و صاف شده است.

دست‌بند برنزی شکسته: شکل ۲۷: شماره ۲۲ (47-64) از میان انباشته‌های ترانشه شرقی یافت شده است. هر دو سر آن منتهی به سر حیوانات و احتمالاً مار است.

دست‌بند برنزی شکسته: شکل ۲۷: شماره ۲۳ (32-64) در میان انباشته‌های CI یافت شده و هر دو سر آن احتمالاً منتهی به سر مار است.

دست‌بند برنزی: شکل ۲۷: شماره ۲۴ (15-64) از کف اول B3 یافت شده و احتمالاً دست‌بند بچه‌گانه است. دو سر ساده آن به میزان اندکی بر روی هم قرار می‌گیرد.

دست‌بند برنزی شکسته: شکل ۲۷: شماره ۲۵ (2-64) از میان انباشته‌های بالایی A2 یافت شده است. دو سر این دست‌بند صاف است و گوشه‌های آنها چهارضلعی و توخالی است. حلقه آن نیز با دو ردیف از خطوط سطحی تزئین شده است.

استخوان، سنگ، گل پخته و عاج

ایزاردی از جنس استخوان، ماکو؟: شکل ۲۹: شماره ۱ (29-64) در میان انباشته‌های CI یافت شده است. هر دو سر آن نوک‌تیز است. سطح بالایی آن کاملاً صیقلی است. دو مورد از این اشیا یافت شده است که مورد دوم در ترانشه شرقی به دست آمد.

پی‌نوشتها

1. T. Cuyler Young, Jr., "Taking the History of the Hasanlu area back another five thousand years...", *ILN* (Nov. 3, 1962) pp. 707 ff.; R.H. Dyson, Jr. "Excavating the Mannaeon Citedal of Hasanlu...", *ILN* (Sept. 30, 1961) pp. 534 f.

منابع عقرب تپه:

Dyson 1965, p. 212 f., pl. XLIII, fig. 12; R.H. Dyson, Jr., "Hasanlu and the Solduz Valley," *Archeologia Viva* I (1968) p. 85; Young 1967, p. 30; W. Kleiss, "Zur Ausbreitung Urartus nach Osten," *Istanbul. Mitt.*, 19-20 (1967-70) pp. 127, 129; also his "Bericht uber Zwei Erkundungsfahrten in Nordwest-Iran." *AMI* 2 (1969) p. 26.

۲. کاوشگران در حین کاوش، تعداد بسیار زیادی عقرب را کشتند و از این رو این تپه را عقرب تپه نامیده‌اند. اعضای هیئت کاوش عبارت بودند از: کایلر یانگ و نگارنده به عنوان سرپرستان کاوش، لوئیس لوین و یدرتیان به عنوان باستان‌شناس و ادوارد کیل به عنوان معمار. سرپرست طرح «پروژه حسنلو» آقای دایسون بودند که نگارنده از راهنمایی‌های ایشان در زمینه آماده‌سازی مقاله حاضر قدردانی می‌کند. نگارنده همچنین از کایلر یانگ و لوئیس لوین به دلیل اظهار نظرهای موشکافانه‌ای که درباره بسیاری از موارد مطروحه در مقاله حاضر داشتند سپاسگزاری می‌کند. برای نقشه‌ای خوب از شمال غرب ایران (آذربایجان) نک:

Kleiss, "Bericht uber Zwei Erkundungsfahrten," fig. I.

3. Young, 1965, pp. 53 ff.

همچنین نک به بررسی سفالها در Kroll 1970, pp. 67ff.

4. Young, 1965: 59, 66, 68

5. Goff Meade, 1968: 116

6. Kroll, 1970: 70

۷. به مقدار بسیار ناچیز. گفتگوی شخصی با تی کایلر یانگ، که همچنین به بنده گفته است مقدار اندکی ظروف حاوی پوشش گلی قرمز نیز از گودین II یافت شده است.

8. Young, 1965: 54-55 ff.; Muscarella 1971b: 46 f.

9. Burney, 1962: pl. 35

10. Boehmer, 1967: fig. 9

۱۱. غیر از سه تکه سفالی (گفتگوی شخصی با کایلر یانگ)

12. Kleiss, 1970, pp. 40ff.

13. Van Loon 1966, p. 38

به نوشته وی اورارتوها پاسگاههای استحکام‌بندی شده‌ای را به منظور محافظت از منابع آبی می‌ساختند.

14. Kleiss, 1970, pp. 40ff.

توجه داشته باشید که آلتین تپه در اورارتو نیز بر روی تپه کم ارتفاعی در پهنه یک دشت ساخته شده بود:

Ozguc 1966, p. 37 f.

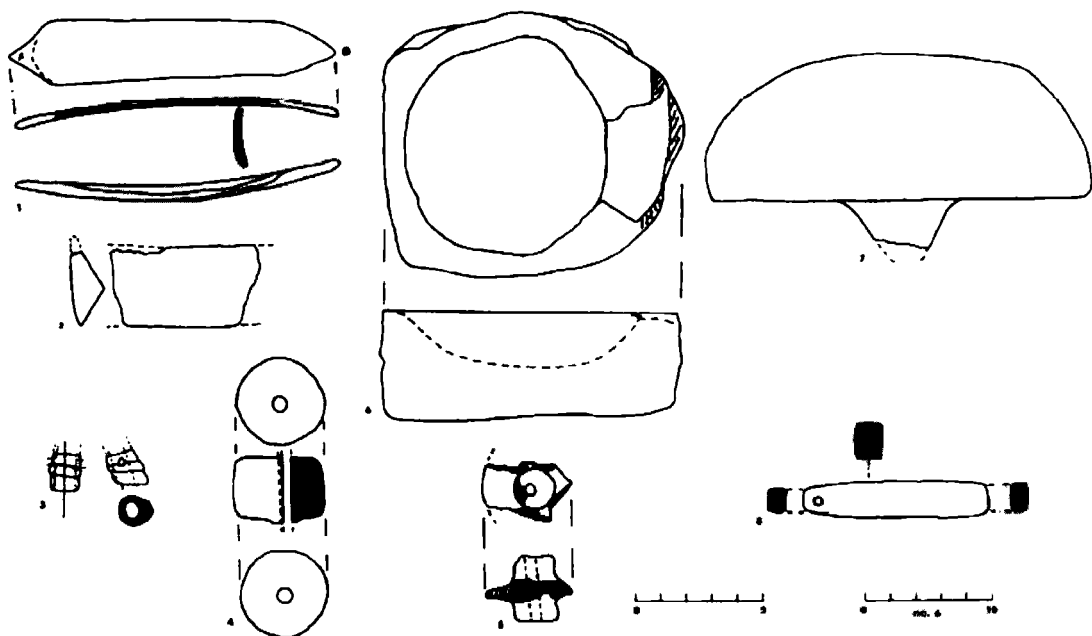
15. Kleiss 1970, figs. 34, 36; kleiss, "Bericht uber Zwei Erkundungsfahrten," figs. 18, 18a; Van Loon, 1966, fig. 6.

16. R. Ghirshman, *The Arts of Ancient Iran* (New York, 1964) p. 279; Ghirshman 1939, p. 95; Porada 1965, p. 107.

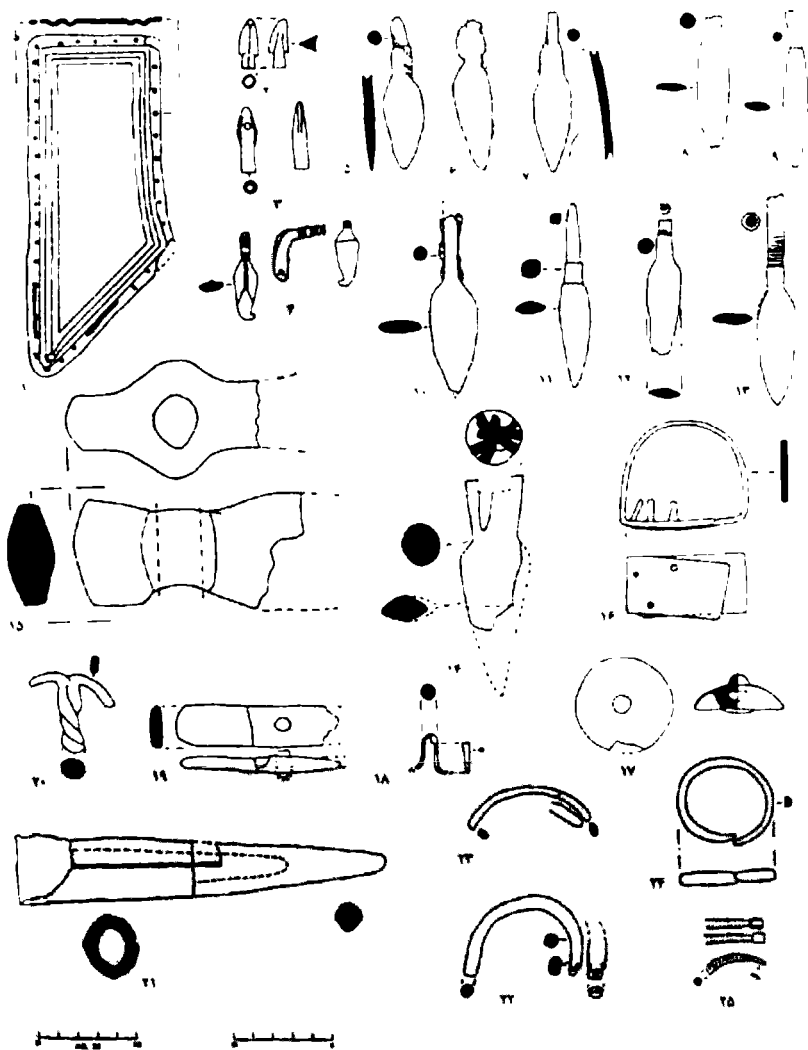
17. Dyson, 1965, pp. 207f; Young, 1965, pp. 78, 81f.



شکل ۲۸. گوش پوش برنزی کلاهدود AG 64-49. طول ۱۷/۲ سانتی‌متر



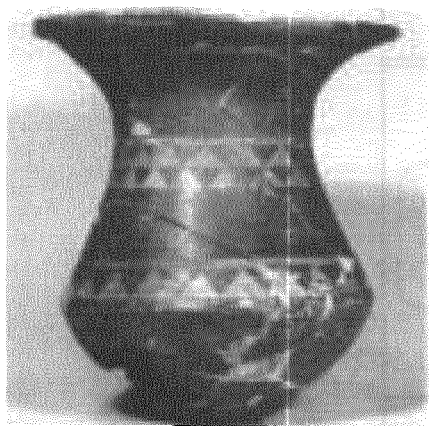
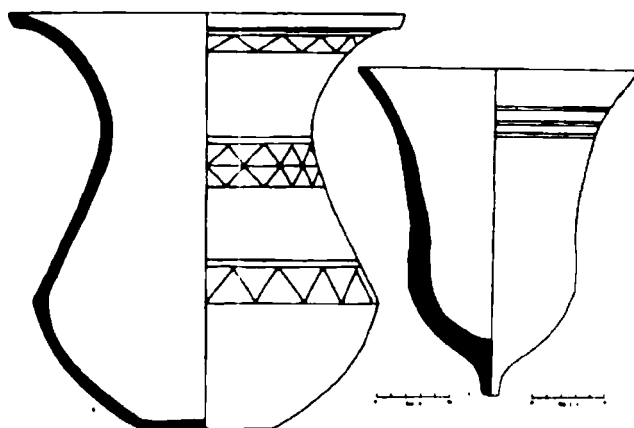
شکل ۲۹. اشیایی از جنس سنگ، استخوان و گل پخته مکشوفه از مغرب تپه



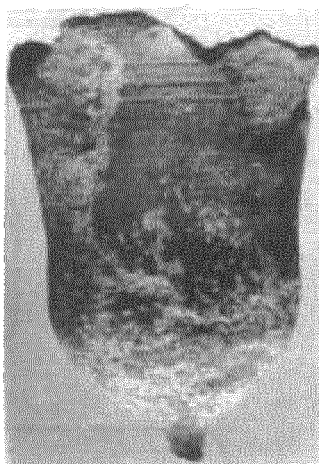
شکل ۲۶. اشیای فلزی مکشوفه از عقرب تپه



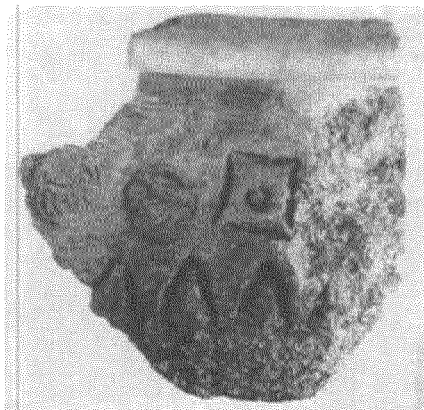
شکل ۲۶. آسکوس با پوشش گلی قرمز رنگ. AG 64-34. ارتفاع ۹/۵ سانتی متر



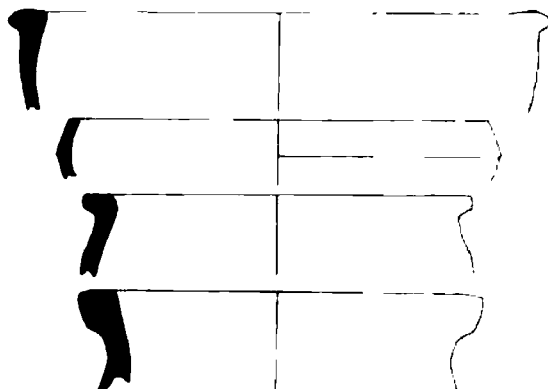
شکل ۲۴. خمره‌ای با پوشش گلی قرمز
رنگ AG 64-42



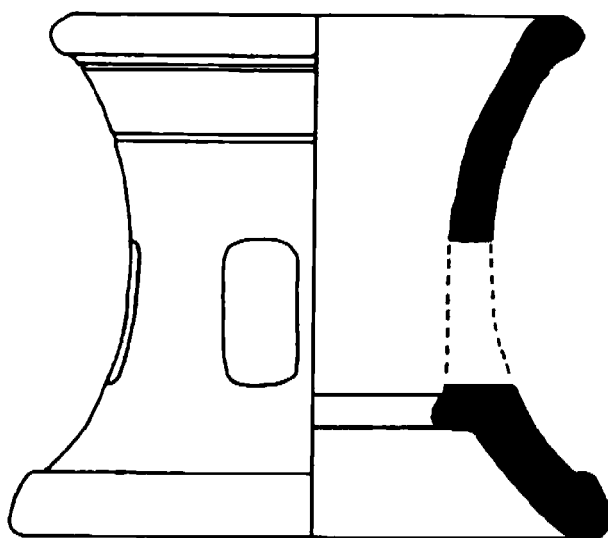
شکل ۲۵. سفالینه با پایه نافی
ارتفاع ۲۲/۵ سانتی‌متر AG 64-38



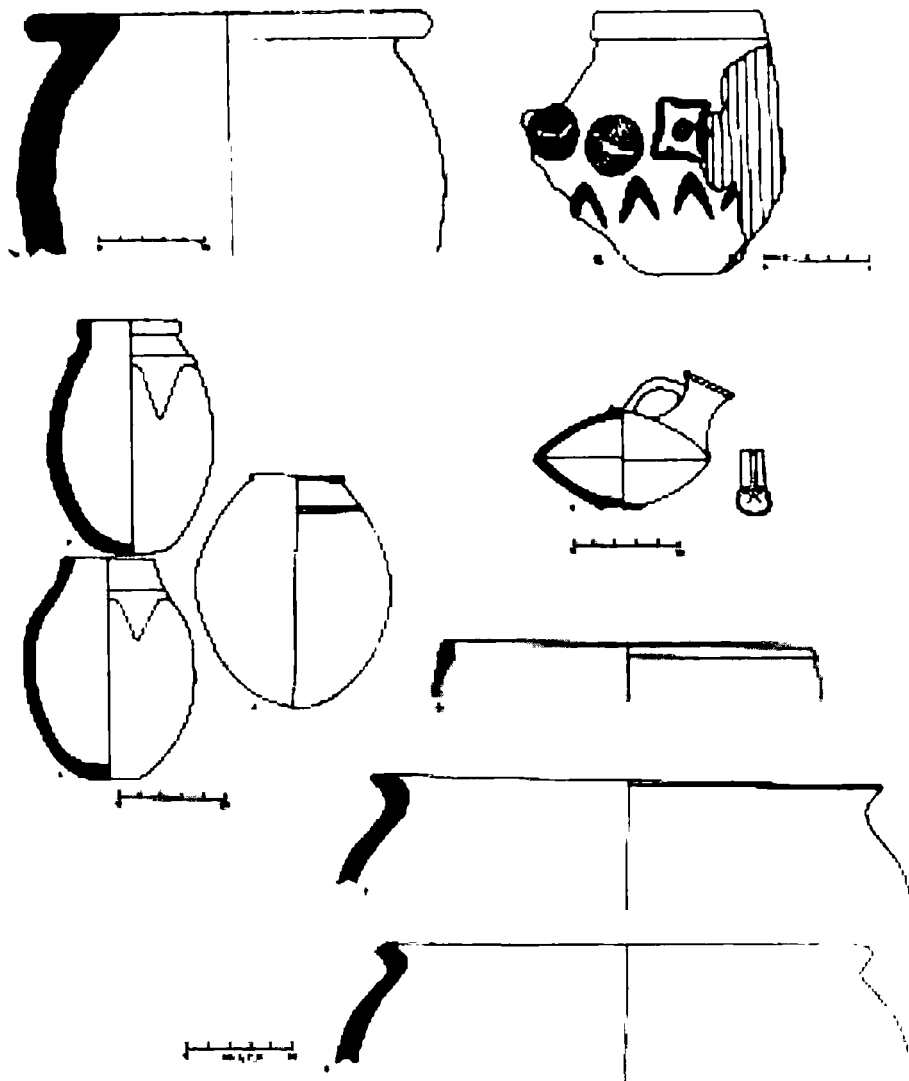
شکل ۲۱. تکه شکسته خمره با نشان مهر. AG 64-1



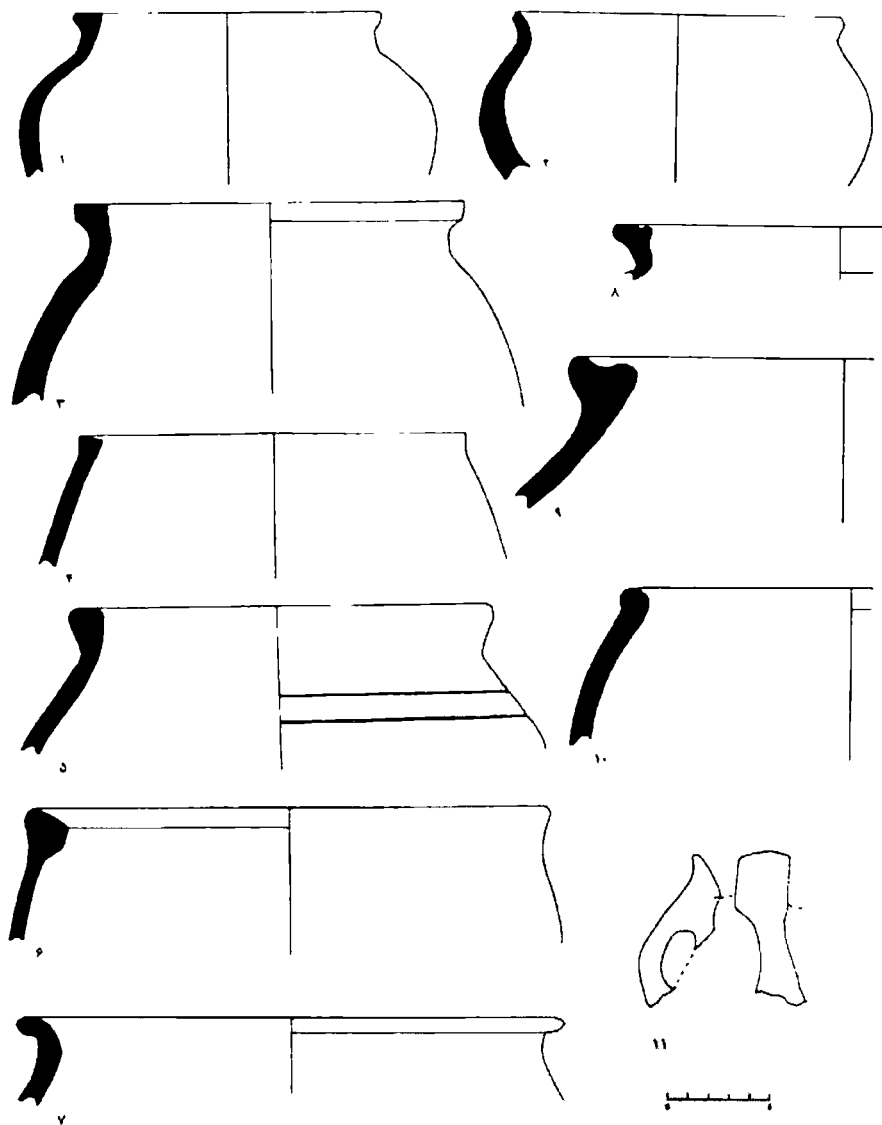
شکل ۲۲. سفالهای مکشوفه از عترب تپه



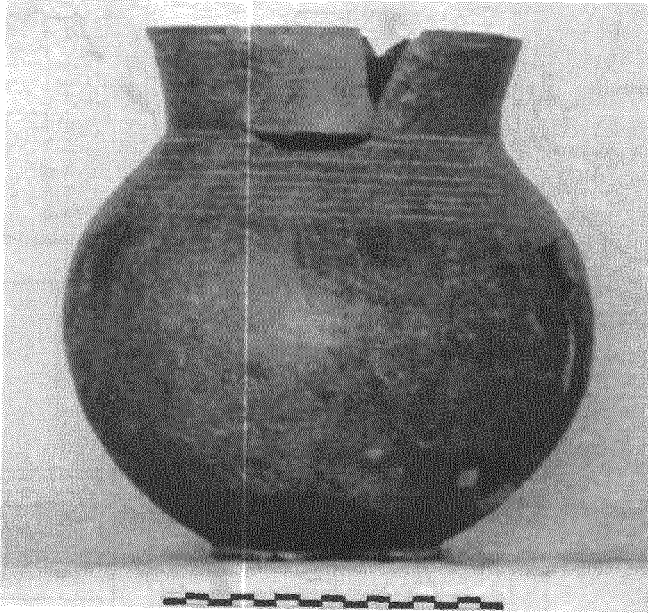
شکل ۲۳. سفال مکشوفه از عترب تپه



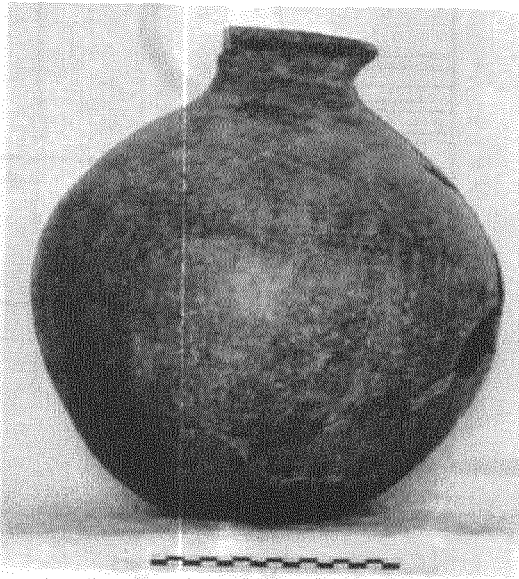
شکل ۲۰. سفالهای مکشوفه از عقرب‌تپه



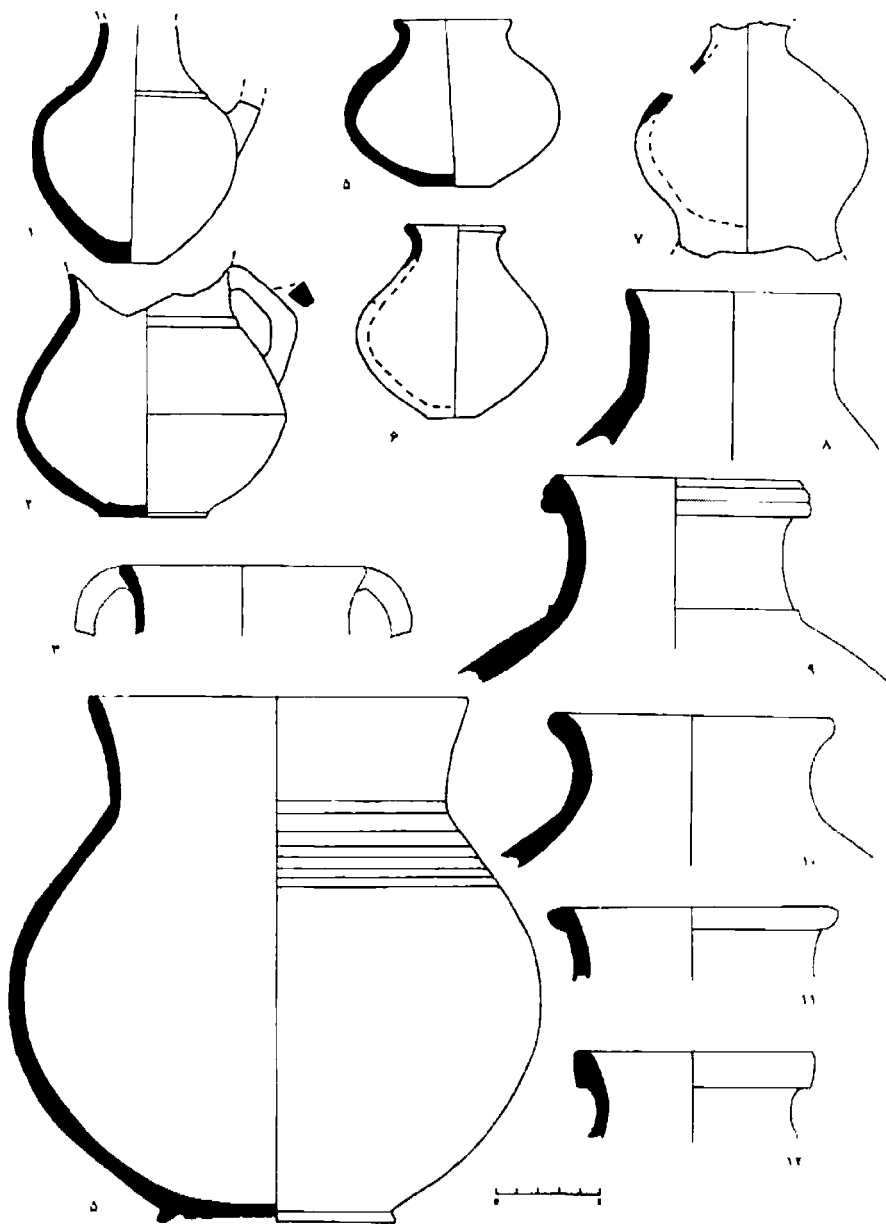
شکل ۱۹. سفالهای مکشوفه از عقرب تپه



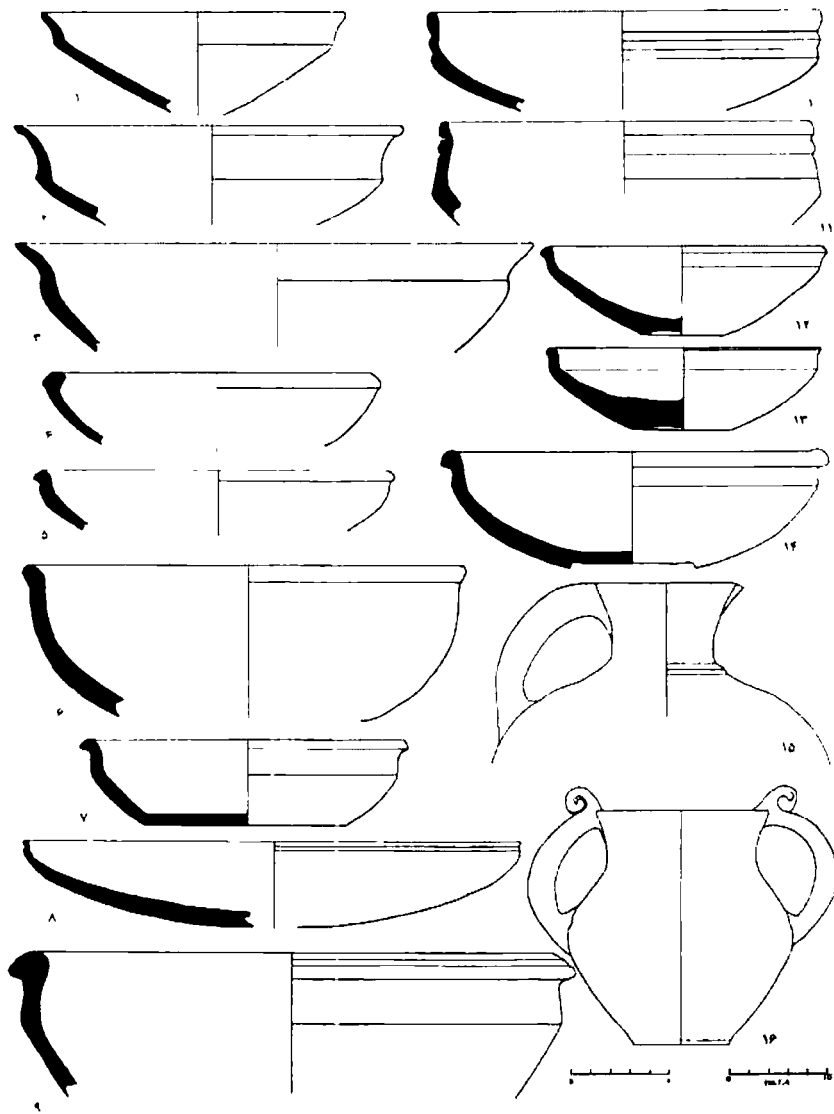
شکل ۱۷. AG 64-19



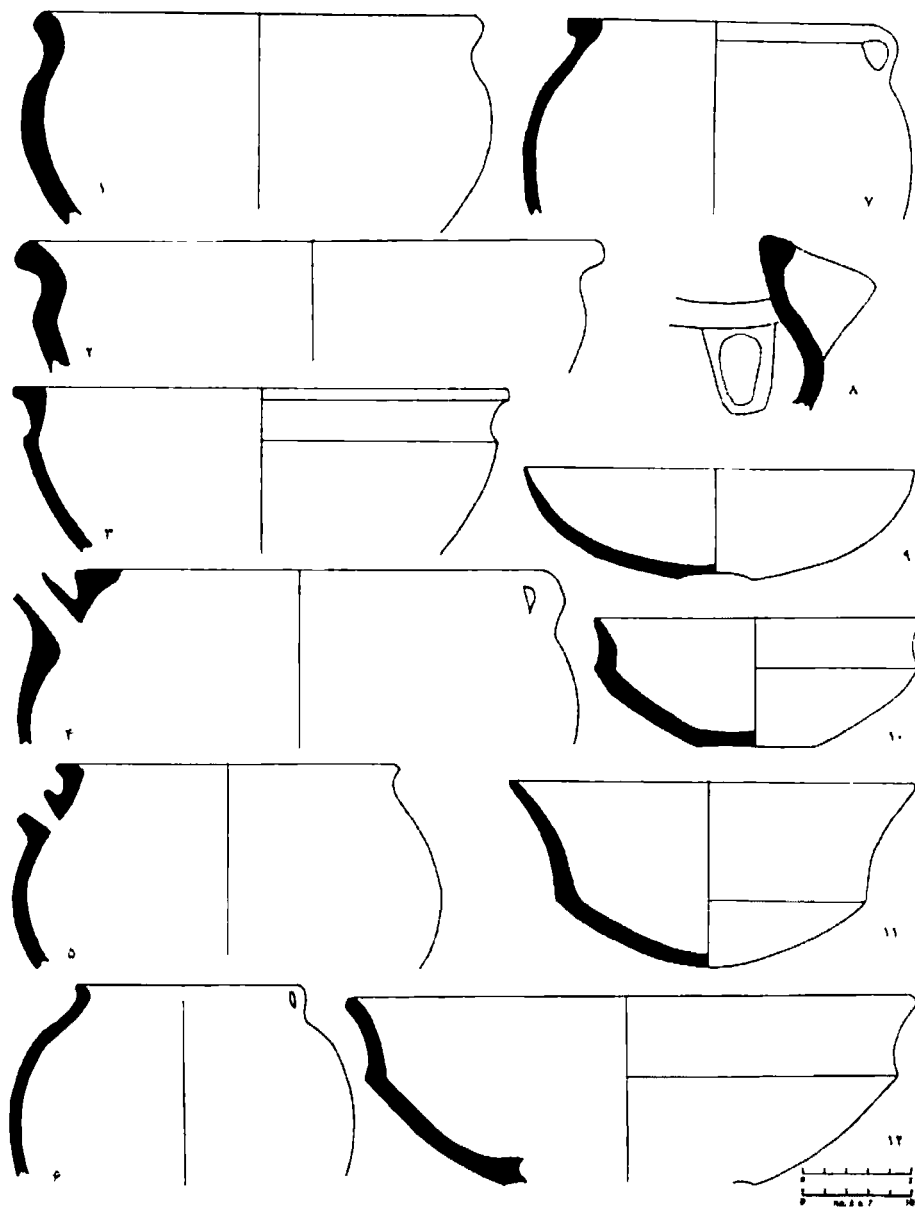
شکل ۱۸. AG 64-8



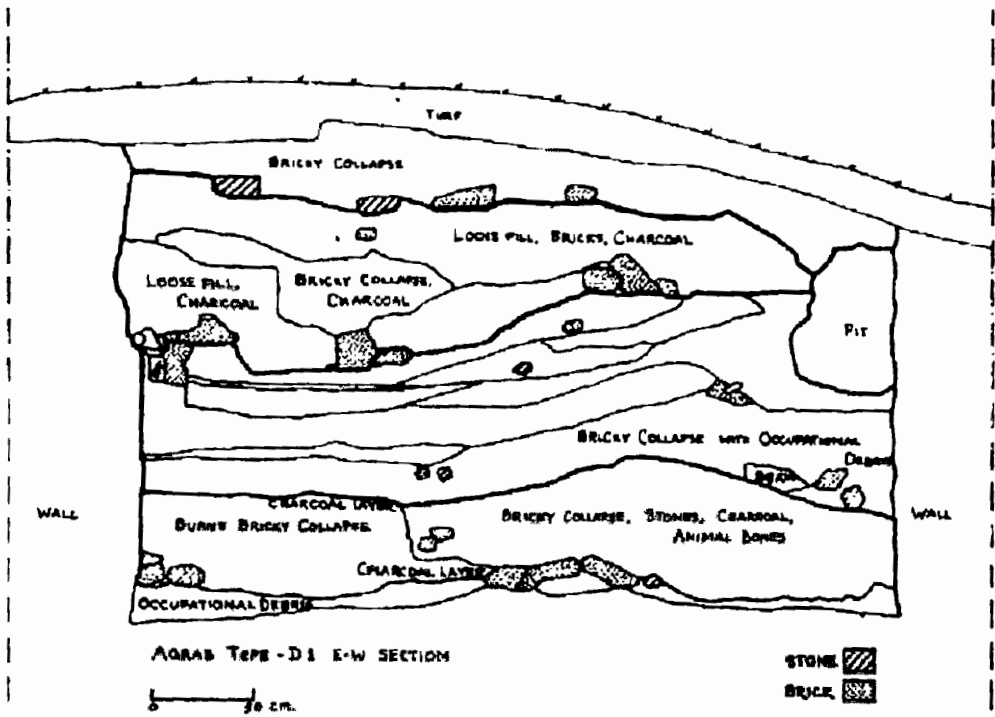
شکل ۱۶. سفالهای مکشوفه از عقرب‌تپه



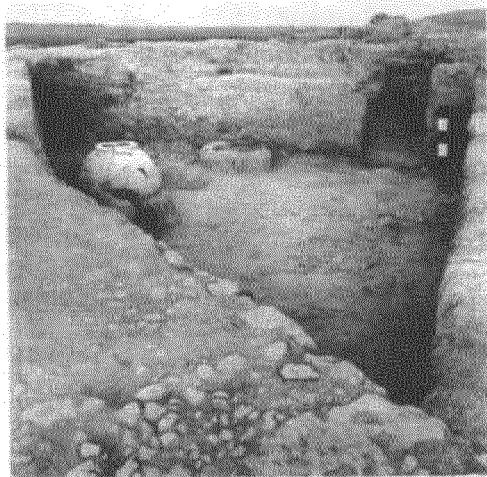
شکل ۱۵. سفالهای مکتوفه از عقرب‌تپه



شکل ۱۴. سفالهای مکشوفه از مقرب تپه



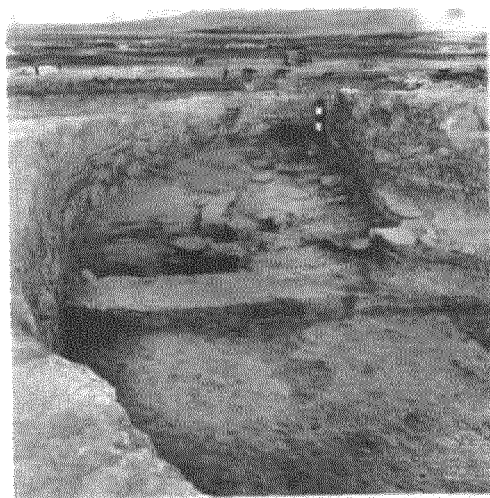
شکل ۱۳. نمای اتاق D1



شکل ۱۰. اتاق C1 و اتاق C2 در بالا مشرف به غرب



شکل ۹. اتاق D1 مشرف به شرق



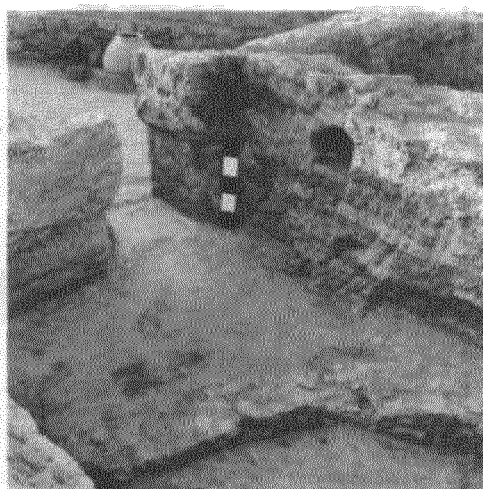
شکل ۱۱. اتاق D2 و اتاق C1 در بالا مشرف به شرق



شکل ۱۲. اتاقهای B1، B2، B3، B4 و B5 مشرف به شرق

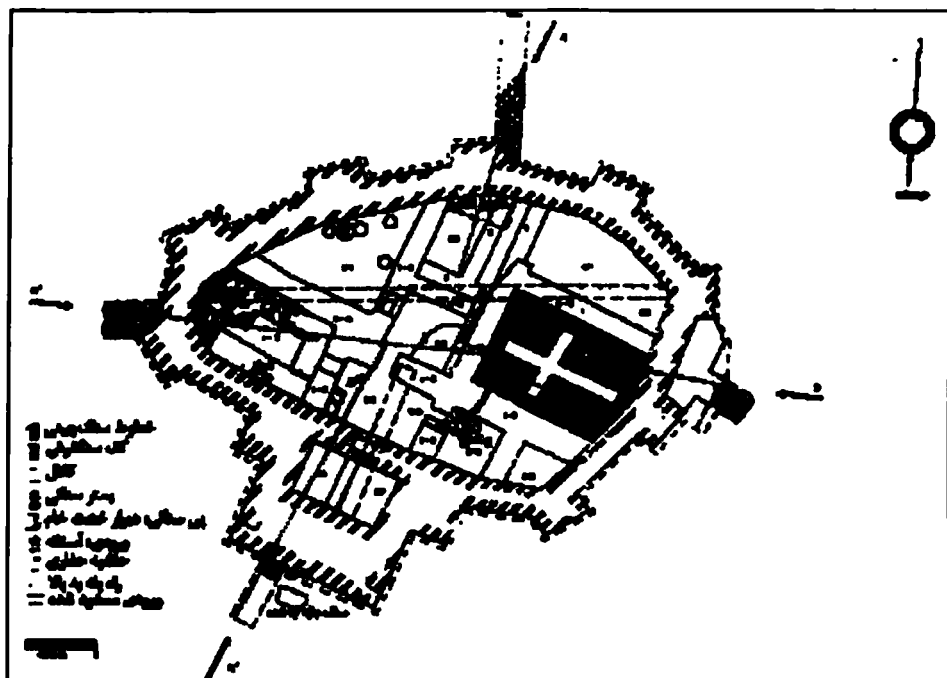


شکل ۵. شبکه زهکشی اتاق B10 که از وسط دیوار عبور می‌کند. شکل ۶. فضای داخلی برج ورودی که بستر سنگی مشرف به سمت شمال قرار دارد

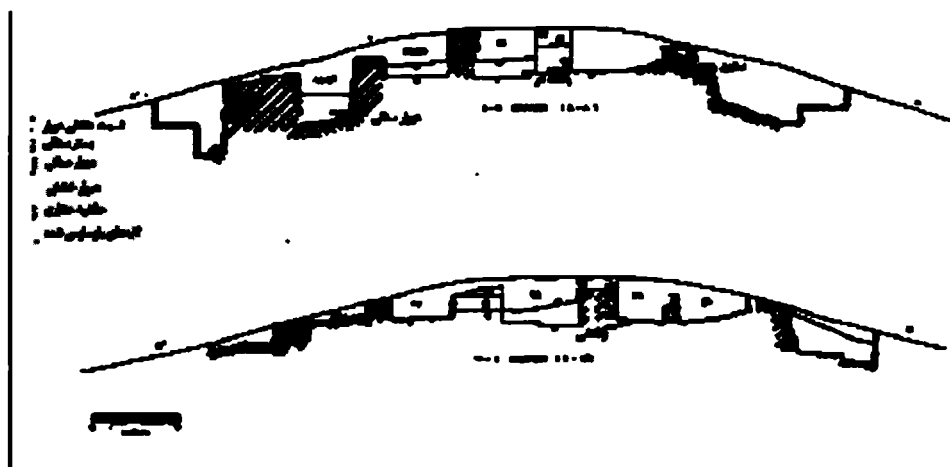


شکل ۷. شبکه زهکشی اتاق B10 که از وسط دیوار عبور می‌کند.

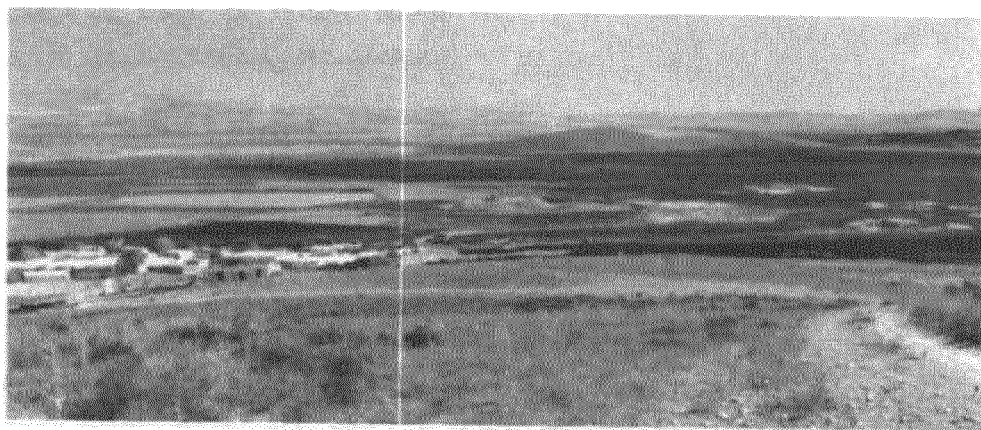
شکل ۸. اتاق D3 و اتاق D1 در بالا



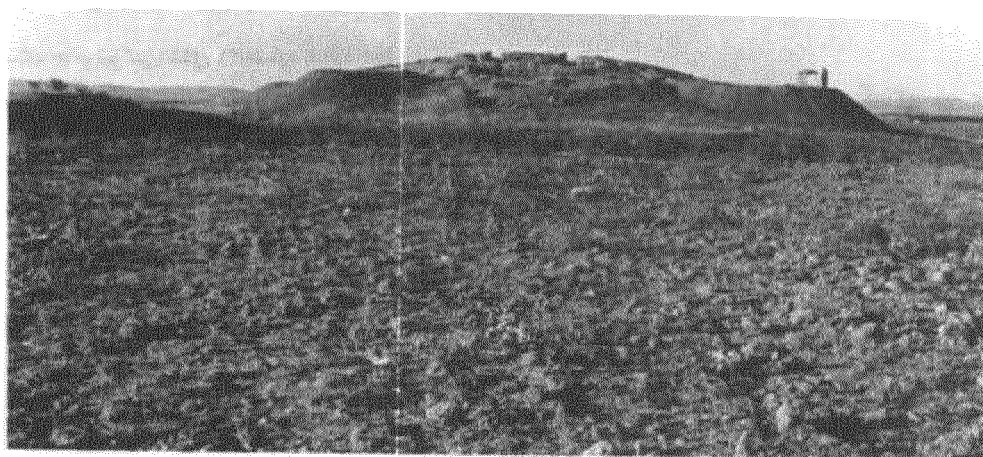
شکل ۳: پلان عقرب تپه



شکل ۴: مقاطع عقرب تپه



شکل ۱. عقرب‌تپه



شکل ۲. عقرب‌تپه از نمای شمالی، پس از اتمام حفاریها

تکه عاج: شکل ۲۹: شماره ۲ (64-56)

لایه‌نگاری نشده است. این تکه به صورت سه ضلعی و فاقد تزئین است.

مهره‌ای از جنس استخوان: شکل ۲۹: شماره ۳ (64-49)

در میان انباشتهای ترانشه شرقی یافت شده است.

دو مهره از جنس گل پخته: شکل ۲۹: شماره ۴

(64-28) در میان انباشتهای CI و (64-18) از میان انباشتهای B8 یافت شده است. رنگ این مهره‌ها نخودی

است و به منظور نخ کشی سوراخ شده است. مهره دیگری نیز از میان انباشتهای کف بالایی B7 به دست آمد.

تکه شکسته دوک یا چرخ از جنس گل پخته: شکل ۲۹: شماره ۵ (64-12)

از میان انباشتهای بالایی محوطه B یافت شده و به رنگ نخودی است.

سنگ آسیاب دستی: شکل ۲۹: شماره ۶ (64-44)

در میان انباشتهای DI یافت شده و سطح آن در دو طرف تخت خود صاف است. احتمالاً شکسته شدن

[بخشی از ۹] آن تصادفی بوده است.

شی سنگی: شکل ۲۹: شماره ۷ (64-46)

لایه‌نگاری نشده است. رنگ سنگ قهوه‌ای است. سطح بالایی آن خشن و سطح پایینی بسیار صاف است.

برجستگی موجود در پایین آن شکسته است. احتمالاً از آن به عنوان سنگ پاشنه در استفاده می‌شد.

سنگ چاقو تیز کنی: شکل ۲۹: شماره ۸ (64-13)

در میان انباشتهای موجود بر روی محوطه B یافت شده است. سنگی با دانه‌های بسیار ریز به رنگ قهوه‌ای تیره

که در یک طرف آن سوراخی ایجاد شده است.

18. Goff Meade, 1968, pp. 121, 125.

19. Goff Meade, 1968, pp. 121, 125; Young, 1967, p. 24: note 71.

بر اساس گاهنگاری خود یانگ، بخشی از آثار به دست آمده از سیلک B (اما کدام آثار؟) را باید متعلق به آهن III بدانیم (همان: ص ۲۷ و بعدی). همچنین اواخر آهن II گاف مید با آهن III یانگ همپوشی دارد.

20. R.M. Boehmer, "Zur Datierung der Nekropole B von Sialk," AA (1965) pp. 802ff.

باید توجه داشت که برخی از سفالهای موجود در قبرهای دوره قبلی وی، در قبرهای دوره بعدی نیز دیده می شود. قابل توجه است که از میان پنج مورد از تشابهات سفالی که یانگ میان حسنلوی IV و سیلک B (Young, 1965, pp. 76 f. یافته است، تنها یکی از آنها، یعنی تنگ آبریزدار متعلق به سفالهای خاکستری، به اعتقاد بنده تشابه محکمی محسوب می شود. همچنین از میان نوزده تشابه غیر سفالی که وی مابین این دو محوطه بر شمرده است، دست کم پانزده مورد در قبرهای متأخر B2 دیده می شوند (Young, 1965, p. 76: note 28). این مسائل به وضعیت ابهام موجود در خصوص این محوطه دامن می زند.

۲۱. دیدگاه کنونی بنده این است که استقرار سیلک B تا قرن هشتم ق.م. ادامه یافته است، اما در خصوص اینکه این محوطه در قرن هفتم مسکونی بوده یا خیر، و یا استقرار آن در قرن ششم آغاز شده است یا خیر، نظر قطعی ندارم. با این حال باید توجه داشت که در واقع عنوان آهن III را باید صرفاً و یا عمدتاً به عنوان یک اصطلاح فرهنگی — برای تبیین ظهور سفالهای منقوش و سفالهای نخودی اکسیده — به کار برد، نه صرفاً به عنوان واژه گاهنگاشتی برای تعریف دوره بعد از تخریب حسنلوی IV و لذا سیلک B را می توان از آغاز آن متعلق به آهن III دانست. حتی اگر بپذیریم که بخشی از سیلک با حسنلوی IV همزمان بوده است، این مطلوب قابل دستیابی می باشد. وظیفه مهمی که پیش روی باستان شناسان قرار دارد این است که شناختی از این واقعیت به دست آورند که آیا سفالهای منقوش سیلک، سفالهای «ظروف مثلثی» مناطق شمالی را تحت تأثیر قرار داده است یا خیر، و در صورتی که پاسخ مثبت است این تأثیر در چه زمانی روی داده است (نک: Goff Meade 1968, p. 125). این پرسش مهمترین مشکل پیش رو می باشد، زیرا به وجود سفالهای منقوش مشابهی در اورارتو، یعنی وان، (Von der Osten 1952)، آلتین تپه (Emre 1969, fig. 21 22, pl. IV, V)، کارمیرلور (بسیار نادر، Piotrovskii 1969, pl. 58) و در کاوشهای استقرارهای آناتولی در قرن هشتم در محوطه های متعدد از جمله:

T. Ozguc, *Kultepe and its Vicinity in the Iron Age* (Ankara, 1971) figs. 8 ff., pls. XIV, XXI, 2; T. and N. Ozguc, *Ausgrabungen in Krahuyuki* (Ankara, 1949) pl. XXXI, 3, XXXII; G.E.S. Durbin, "Iron Age Pottery from the Province of Tokat and Sivas," *Anat. Stud.* 21 (19714), pp. 104 f., fig. 3, 1-5, 13.

اشاره شده است. همچنین با سفالهای به دست آمده از گوردیون و بوغاز کوی مقایسه کنید.

22. R. Stuckenrath, W.R. Coe, E. Ralph, "University of Pennsylvania Radiocarbon Dates IX," *Radiocarbon* 8 (1966) pp. 348 f.

اطلاعات اخیر (۱۹۷۲) نشان می دهد که باید در قدمتهای کرین ۱۴ گذشته، به طرف بالا، تجدیدنظر کنیم.

۲۳. برای اظهارنظرها و کتابنامه در خصوص حسنلوی IIIA نک:

Dyson, 1965; Young, 1965, pp. 53 f., 57 ff., 72 ff.

۲۴. به اعتقاد دایسون (1965, pp. 211 f.) و یانگ (1965, pp. 81f.) استقرار حسنلوی IIIA تا دوره هخامنشی ادامه یافته است. کroll (1970, 76: note 105) بر اساس خمره‌های حاوی تزئینات مثلثی مکشوفه از حسنلو و محوطه‌های اورارتویی، معتقد است استقرار حسنلوی IIIA در حدود سال ۶۰۰ ق.م. خاتمه یافته است. اگر لازم باشد که قدمتهای کرنی را به عقب‌تر ببریم، این وضعیت می‌تواند تاریخ جدیدتری را برای خاتمه استقرار حسنلوی IIIA نسبت به آنچه یانگ و دایسون پیشنهاد کرده است تأیید کند. برای مطالعه در خصوص وقفه حادث‌شده میان استقرارهای حسنلوی IV و III نک: Young, 1965, pp. 57ff, 80

25. Kleiss, 1970, p. 57 f.; Kroll, 1970, p. 76

کلایس امکان آغاز آن را در قرن هشتم محتمل می‌داند.

26. Dyson, 1965, p. 206.

27. Dyson 1965 and R.H. Dyson, Jr., "Archaeological Scrap Glimpses of History at Ziwiye," *Expedition* 5, 3 (1963), pp. 35 ff.

28. Young 1965, p. 82; Dyson 1965, p. 206.

یانگ به درستی خاتمه استقرار آن را قرن ششم می‌داند.

29. Boehmer, 1961, p. 82; Boehmer, 1965, pp. 736, 740, 763 f.; Boehmer, 1967, pp. 576, 579.

30. Young, 1965, p. 82; Young 1967, p. 271; Young 1969, p. 50; Dyson 1965, pp. 201 f, 211.

دایسون قبول دارد که دوره متقدم، عصر آهن II است.

31. Young, 1969, pp. 31 f.; see also Goff, 1970, pp. 155.

۳۲. برنی در (Burney, 1970, p. 182) قدمتی در حدود اواخر قرن هشتم تا اوایل قرن هفتم را پیشنهاد می‌کند.

همچنین در (Burney, 1972, p. 142) وی معتقد است که هفتون به دست سارگون دوم در سال ۷۱۴ ق.م.

تخریب شده است، اما شواهد عینی برای ادعای خود ارایه نمی‌کند.

33. Goff, 1970, p. 155; Goff Meade, 1968 pp. 121 f.

در واقع مقدار کمتری از سفالها منتشر شده است

34. Ghirshamn 1954, p. 20; Dyson 1965, pp. 205, 211; Young 1965, pp. 79, 82; Goff Meade 1968, p. 125.

35. Stronach, 1969, p. 16; Burney, 1962, pp. 147 ff.

36. Muscarella, 1965, p. 237, notes 34-36; Piotrovskii, 1969, pp. 198 f.

37. Ozguc, 1966, pp. 38, 46; Emre, 1969, p. 291 f.

۳۸. برنی (1966, pp. 55 ff., 79) تخریب محوطه را به سیمریان ارتباط می‌دهد که اولین بار در سالهای پایانی قرن

هشتم وارد قلمرو اورارتو می‌شوند. باید توجه داشت که خمره حاوی تزئینات مثلثی مربوط به خاتمه استقرارهای

حسنلوی IIIA و عقرب I است که این دو حادثه بدون شک از حیث زمانی به همدیگر نزدیک هستند، اما همزمان

نیستند. به توضیح شماره ۱۷ مقاله حاضر نگاه کنید.

39. K. Balkan, "Ein Urartaische Tempel auf Anzavurtepe bei Pantos...", *Anadolu* 5 (1960) pp. 105 ff.; Mellink, 1965, p. 142.

40. Mellink, 1966, p. 151.

41. Van Loon, 1966, p. 50; Erzen, A., "Untersuchungen in der Urartaischen Stadt Toprakkale...", *AA* (1962) pp. 294, 406 f.

42. Ogun, 1967, p. 499.

۴۳. هوپتمان در صفحه ۷۱ کتاب خود (Hauptmann 1970, pp. 64, 67, 73) اشاره می‌کند که یک سنجاق قفل‌ی از دوره میانه یافت شده است. سبک ساخت آن به گونه‌ای است که نمی‌توان آن را به قبل از قرن هشتم ق.م. نسبت داد و استفاده از آنها تا چندین قرن ادامه داشته است.

44. Boehmer, R. M., "Volkstum und Stadt der Mannaer," *Deutsch. Arch. Ins. Abt. Baghdad* 3 (1964) pp. II ff.; also his "Zur Lage von Parsuan in 9. Jahrhundert vor Christus," *BJV* 5 (1965) pp. 187 ff.; Young 1967, p. 14 f.; Kleiss, "Zur Ausbreitung Urarus," pp. 130 ff.; Louis D. Levine, "Contributions to the Historical Geography of the Zagros in the Neo-Assyrian Period," Ph.D. dissertation, University of Pennsylvania, 1969.

همچنین جای تأمل است که آیا آشوریان نواحی اطراف سواحل جنوبی و غربی دریاچه ارومیه را به دلیل سلطه خود بر آنها «اورارتو» خوانده‌اند: (Muscarella 1971b, p. 49)

45. Dyson 1965, pp. 208 ff.; Young 1967, pp. 12 ff; Stronach 1969, pp. 5 ff.; Van Loon 1966, p. 23; Porada 1965, pp. 123, 137 f.; Piotrovskii 1969, p. 198 f.

۴۶. قدمت جدیدترین کتیبه اورارتویی مکشوفه از این منطقه که از بسطام و شرق دریاچه ارومیه یافت شده‌اند، به قرن هفتم ق.م. برمی‌گردد:

Kleiss, "Zur Ausbreitung Urartus," pp. 124 ff., 127 ff.

۴۷. زمانی که به حسنلوی IIIA و IIIB به تنهایی و بدون منبع اشاره می‌شود، بدین معناست که بنده این ظرف را در فایل‌های مربوط به حسنلو در موزه دانشگاه یافته‌ام.

کتابنامه

- ...Barnett, R. D., 1952, "Russian Excavations in Armenia," *Iraq* 14 (1952) pp. 132-147.
- ...Barnett, R. D., 1954, "Excavations of the British Museum at Toprakkale, Addenda," *Iraq* 16 (1954) pp.3-22.
- ...Barnett, R. D., 1959, "Further Excavations in Armenia (1949-1953)," *Iraq* 21 (1959) pp. 1-19.
- ...Barnett, R. D., 1963, "The Urartian Cemetery at Igdyr," *Anatolian Studies* XIII (1963) pp. 153-198.
- ...Bilic, Ogun, 1965, "Second season Excavation at Kef Kalesi of Adilcevaz," *Anadolu* 9 (1965) pp. 11-28.
- ...Boehmer, R. M., 1961, "Die Keramikfunde vom Zindan-i-Suleiman," *Teheraner Forsch.* I (1961) pp. 82-86.
- ...Boehmer, R. M., 1965, "Takht-i-Suleiman und Zindan-i-Suleiman, Grabungs-bericht 1963 und 1964," *AA* (1965) pp. 746-787.
- ...Boehmer, R. M., 1967, "Forschungen an Zindan-i-Suleiman in Persisch-Azerbaidischen 1958-1964," *AA* (1967) pp. 573-585.
- ...Burney, C. A., 1962, "Excavations at Yanik Tepe, Azerbaijan, 1961, second Preliminary Report," *Iraq* 24 (1962) pp. 134-152.
- ...Burney, C. A., 1966, "A First Season of Excavation at the Urartian Citadel of Kayalidere," *Anat. Stud.*, 13 (1966) pp. 55-111.
- ...Burney, C. A., 1970, "Excavation at Haftavan Tepe 1968," *Iran* 8 (1970) pp. 157-171.
- ...Burney, C. A., 1972, "Excavations at Haftavan Tepe 1969, Second Preliminary Report," *Iran* 10 (1972) pp. 127-142.
- ...Burton-Brown, 1951, "Excavations in Azerbaijan," 1948 (London, 1951).
- ...Contenau, 1935, *Fouilles de Tepe Giyan* (Paris, 1935).
- ...Dyson, R. H., Jr., 1965, "Problems of Protohistoric Iran as Seen from Hasanlu," *JNES* 24, 3 (1965) pp. 193-217.
- ...Emre, K., 1969, "The Urartian Pottery from Altintepe," *Belleten* 33 (1969) pp. 291-301.
- ...Ghirshman, R., 1939, *Fouilles de Sialk* (Paris, 1939).
- ...Ghirshman, R., 1954, "Village perse-achemenide," in *Mem. De la Mission archeologique en Iran XXXVI* (Paris, 1954).
- ...Ghirshman, R., 1970, "Masjid-i-Suleiman," *Iran* 8 (1970) pp. 183-185.
- ...Goff, C., 1970, "Excavations at Baba Jan, 1968," *Iran* 8 (1970) pp. 141-156.
- ...Goff Meade, C., 1968, "Luristan in the First Half of the First Millennium B.C.," *Iran* 6 (1968) pp. 105-134.
- ...Hauptmann, H., 1970, "Norsuntepe...", *Istanbul. Mitt.* 1920 (1969-70) pp. 23-78.
- ...Karageorghis, V., 1962, *Excavations in the Necropolis of Salamis I* (Nicosia, 1962).
- ...Karageorghis, V., 1969, *Salamis* (New York, 1969).
- ...Kleiss, W., 1970, "Ausgrabungen in der Urartaische Festung Bastam," *AMI* 3 (1970) pp. 7-65.
- ...Kopcke, G., 1967, "Neue Holzfunde von Samos," *Ath. Mitt.* 82 (1967) pp. 100-148.

- ...Kroll, S., 1970, "Die Keramik aus der Ausgrabung Bastam 1969," *AMI* 3 (1970) pp. 67-92.
- ...Levine, L. D., 1970, "Of Medes and Media," *Rotunda* 3 (1970) pp. 36-44.
- ...Mallowan, M., 1966, *Nimrud and its Remains* I, II (New York , 1966).
- ...Mellink, M., 1965, "Archaeology in Asia Minor," *AJA* 69 (1965) pp. 133-149.
- ...Mellink, M., 1966, "Archaeology in Asia Minor," *AJA* 70 (1966) pp. 139-159.
- ...Muscarella, O. W., 1965, "A Fibula from Hasanlu," *AJA* 69 (1965) pp. 233-240.
- ...Muscarella, O. W., 1971a, "The Tumuli at Se Girdan: Second Report," *MMA Jour.* 4 (1971) pp. 5-28.
- ...Muscarella, O. W., 1971b, "Qalatgah: An Urartian Site in Northwestern Iran." *Expedition* 13, 3-4 (1971) pp. 44-49.
- ...Ogun, B., 1967, "Die Ausgrabungen von Kef Kalesi...", *AA* (1967) pp. 481-503.
- ...Ozguc, T., 1966, *Altintepe I* (Ankara, 1966)
- ...Piotrovskii, B.B., 1959, *Vanskoe Urartu* (Moscow, 1959).
- ...Piotrovskii, B.B., 1969, *The Ancient Civilization of Urartu* (New York, 1969)
- ...Porada, E., 1965, *The Art of Ancient Iran* (New York, 1965)
- ...Riis, Hama, P.J., 1948, *Les Cimetieres a Cremation* (Copenhagen, 1948).
- ...Schmidt, E., 1957, *Perspolis II* (Chicago, 1957).
- ...Stronach, D., 1969, "Excavations at Tepe Nush-i Jan, 1967," *Iran* 7 (1969) pp.1-19.
- ...Vanden Berghe, L., 1967, "La Necropole de War Kabud," *Archeologia* 18 (1967) pp.49-67.
- ...Vanden Berghe, L., 1968, "Het Archeologisch onderzoek naar de Bronscultuur van Luristan...", (Brussels, 1968)
- ...Van Loon, M., 1966, *Urartian Art* (Istanbul, 1966).
- ...Von der Osten, H. H., 1952, "Die Urartaische Topferei aus Van...", *Orientalia* 21 (1952) pp.307-328.
- ...Young, R. S. 1953, "Making History at Gordion," *Archaeology* 6, 3 (1953) pp.159-166.
- ...Young, R. S., 1962, "The 1961 Campaign at Gordion," *AJA* 66 (1962) pp.153-168.
- ...Young 1965, T. C., Jr., "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C.," *Iran* 3 (1965) pp. 53-58.
- ...Young, T. C., Jr., 1967, "The Iranian Migration into the Zagros," *Iran* 5 (1967) pp.11-34.
- ...Young, T. C., Jr., 1969, *Excavations at Godin Tepe* (Toronto, 1969).



پایان حضور اورارتوها در حوضه دریاچه ارومیه*

اینا مدودسکایا

* Inna Medvedskaya, 1989, "The End of Urartian Presence in the Region of Lake Urmia", in *Archaeologia Iranica et Orientalis*, Miscellanea in Honorem, L. Vanden Bergh, Gent, I, pp. 439-454.

پایان حضور اورارتوها در حوضه دریاچه ارومیه

حمله سال ۷۱۴ ق.م. سارگون دوم به اورارتو تخریب قلعه‌ها و محوطه‌های اورارتویی واقع در سواحل غربی دریاچه ارومیه و ترک دیار جمع‌کثیری از جمعیت منطقه را در پی داشت. این حمله پایان نفوذ شاهنشاهی اورارتو در حوضه دریاچه خزر بود [۱]. بر خلاف اورارتوها که – برابر با شواهد موجود – در جریان اشغال خود در اواخر قرن نهم ق.م. از تخریب کامل منطقه اجتناب کردند [۲]، آشوریان پس از اشغال منطقه با هدف برچیدن کامل پایگاه ارومیه که مانعی بر سر راه کشورگشایی‌های آنان بود، به تخریب کامل منطقه پرداختند. در «نامه سارگون به رب‌النوع آشور» به این نکته به صراحت اشاره شده و شواهد باستان‌شناسی نیز نشانگر آن است که در جریان این تهاجم بیشتر قلعه‌ها و دهکده‌های این منطقه با خاک یکسان می‌شوند و برای دهه‌های متمادی متروک می‌مانند.

دولت آشور پس از سال ۷۱۴ ق.م. مناطق اطراف دریاچه ارومیه را مورد تهاجم خود قرار نداد، زیرا دیگر خطری از این ناحیه متوجه آن نبود. قدر مسلم، پس از آن حمله هیچ مقام رسمی یا پادگان و گروه نظامی تابع شاهنشاهی اورارتو و یا به عبارت دیگر هیچ اثری از نظامی که زمانی کنترل این پایگاه را در دست داشت و معرف فرهنگ اورارتویی بود در آنجا باقی نمانده بود.

با این همه، باستان‌شناسان بر این باورند که «سارگون مسلماً سلسله تهاجماتی را به آذربایجان داشته، اما نتوانسته است مالکیت آذربایجان را از دست اورارتوها خارج سازد؛ زیرا در سراسر آذربایجان سفالهای اورارتویی متعلق به قرن هفتم ق.م. دیده می‌شود» [۳]. این رأی با توجه به مالکیت دولت اورارتو بر شمال دریاچه ارومیه صحیح به نظر می‌رسد. حتی شواهد مکتوب نیز دایر بر حضور اورارتوها در این منطقه در قرن هفتم ق.م. وجود دارد. با تمامی این تفصیلات، بر اساس شواهد باستان‌شناسی، حضور اورارتوها در مناطق غربی و جنوبی دریاچه ارومیه پس از لشکرکشی سارگون بر اورارتو غیرممکن و غیرمستدل به نظر می‌رسد، زیرا در جریان تهاجم وی، این مناطق در مسیر لشکریان وی قرار داشت [۴].

گونه‌شناسی سفال اورارتوها (اعم از سفالهای یافت‌شده در خود اورارتو یا از مناطق ماورای قفقاز) و زمان پیدایش آن تاکنون به طور قطعی تعیین نشده است. لیست کامل گونه‌های سفالی اورارتویی نیز تاکنون تنظیم نشده است. باستان‌شناسان در شناسایی سفالهای اورارتویی تنها به خمیر و پوشش گلی قرمز خاص آن که از صیقلی براق برخوردار بود، استناد می‌کنند. تعداد معدودی از فرم‌های منتسب به سفالهای اورارتوها شناسایی شده‌اند. این فرم‌ها عبارتند از: کوزه‌های برگ‌شبدری، خمره‌هایی با پایه مخروطی، کاسه‌های کم‌عمق کنگره‌ای و پیه‌سوز [۵]. اما باستان‌شناسان در اغلب موارد برای اشاره به سفالهای اورارتوها از عبارت «سفالهای

دوره اورارتو» استفاده می‌کنند. این کار به آنان امکان می‌دهد از تمامی جوانب از مباحث بحث‌انگیز در خصوص ترکیب مجموعه سفالی کامل اورارتوها و انتساب قومی آن اجتناب کنند.

با این تقریر، برای یافتن شواهد در خصوص حضور یا عدم حضور اورارتوها در منطقه ارومیه در طول قرن هفتم ق.م. بررسیهای ویژه‌ای لازم است. نشانه‌هایی از تأثیر اورارتوها در مناطق غربی ارومیه در قرن هفتم ق.م. مشهود است، اما به نظر می‌رسد این تأثیرات مربوط به استقرار اورارتوها در این مناطق در قرن هشتم ق.م. یا در سالهای پایانی قرن هفتم ق.م. باشد. به گفته کرول [۶] پس از تسخیر منطقه ارومیه به دست دولت اورارتو، به موازات نوآوریهای صورت گرفته در سفالگری (یعنی افزوده شدن پوشش گلی قرمز رنگ و صیقل) سبک سفالی جدیدی در این منطقه به وجود می‌آید. به طور قطع خاستگاه این نوآوری قلعه‌های جدیدالاحداث ملکان اورارتویی بود و اکنون اکثر نمونه‌های این گونه سفالی در این قلعه‌ها یافت می‌شود. اما به نظر می‌رسد پس از آنکه این گونه سفالی در قرن هشتم ق.م. در میان مردمان بومی این منطقه اشاعه یافت، تولید آن حتی مدتها پس از ویرانیهایی که سارگون دوم به بار آورد در میان بازماندگان غیراورارتویی منطقه ادامه یافته است. به اعتقاد کرول «سفال اورارتویی» از حیث زمانی مربوط به دوره اورارتوهاست. با این حال وی اذعان دارد که این سفالها به احتمال فراوان از طریق قلمرو شاهنشاهی اورارتو به سایر مناطقی که اکنون در آنها یافت می‌شوند، راه یافته‌اند. کرول معتقد است [۷] در قرن هشتم ق.م. سبک سفال خاکستری به تدریج رو به افول می‌گذارد و این افول تمامی گونه‌های شاخص آن را شامل می‌شد. با این حال بسیاری از گونه‌هایی که بازمانده دوره قبلی بودند، تنها در وضعیت ظاهری خود دستخوش تغییر می‌شوند و بر روی آنها پوشش گلی قرمز رنگ افزوده می‌گردد [۸]. در سراسر این قرن بر دامنه این تغییرات افزوده می‌شود، به وجهی که گویی در واقع مردم بومی این تغییرات را به منزله یک مُد پذیرفته بودند. اما با این حال، کلیت این سبک سفالی ماهیت خود را حفظ می‌کند.

به منظور یافتن شیوه کارآمدی که بتوان از سفال برای حل مسائل تاریخی استفاده کرد، لازم است محدوده توزیع جغرافیایی «سفالهای اورارتویی» را در قرون هشتم و هفتم ق.م. در شمال غرب ایران مشخص سازیم و این محدوده را از بخش نسبتاً کوچکی از قلمرو ایران که در سال ۷۱۴ ق.م. به اشغال آشوریان درآمد مجزا کنیم. همچنین ضروری است سفالهایی را که از قرون هشتم و هفتم ق.م. از این منطقه یافت شده‌اند، با سفالهای مکشوفه از مناطق همجوار اعم از اورارتویی یا غیر اورارتویی مقایسه کنیم.

در قرن هشتم ق.م. در منطقه ارومیه (منظور از ارومیه در اینجا مناطق واقع در سواحل غربی و جنوب غربی دریاچه ارومیه است) دو فرهنگ، یکی بومی و دیگری بیگانه که اورارتوها با خود آورده بودند، در کنار یکدیگر وجود داشت. ممکن است برخی از پدیده‌های فرهنگی از قبیل سنت کنده‌کاری عاج حسنلو در داخل چارچوب سیاسی حکومت اورارتو شکوفا شده باشد، اما هیچ نشانه بارزی از اورارتوزدگی در فرهنگ

محلی حسنلوی IV دیده نمی‌شود [۹]. تأثیر اولیه آشوریان بر فرهنگ حسنلو که در یافته‌های مربوط به قرن نهم در حسنلو دیده می‌شود، در این دوره حتی اگر به طور کامل از بین نرفته باشد، به مقدار قابل توجهی کاهش یافته است. در اواخر قرن نهم ق.م. همزمان با تسخیر منطقه به دست اورارتوها، در سراسر منطقه قلعه‌هایی با پلان‌ها و شیوه‌های معماری متفاوت، اغلب در حاشیه دره‌ها یا صخره‌های بزرگ سر بر می‌آورند که در حکم کانونهای فرهنگ اورارتویی عمل می‌کردند. همچنین آیین تدفین جدیدی در قالب سوزاندن مردگان شکل می‌گیرد [۱۰] و در حوزه سفالگری نیز سبک خاصی رایج می‌شود.

از «کاتالوگ بسطام» کرول می‌توان به عنوان مبنایی برای بررسی تطبیقی سفال مناطق اوراتو استفاده کرد. در این کاتالوگ آثار به دست آمده از محوطه‌های زیر ارایه شده است: قلعه‌های اورارتویی مربوط به قرن هشتم ق.م. به نامهای گور قلعه‌سی در خوی، قلعه‌ای در نزدیکی تازه‌شهر، پیر چاووش، قلعه وزیری، قلعه زنجیر، قلعه اسماعیل آقا، قلات گاه I و II، هفتوان تپه III، قلعه‌هایی در شمال شرقی اشنویه، همچنین گوی تپه A، کردلر تپه، حسنلوی IV، و قلعه‌های اورارتویی متعلق به قرن هفتم ق.م. با عناوین حسنلوی IIIB، عقرب تپه [۱۱]، آهودره، کوه زمبیل، لومباد تپه، قلعه اصلان و قلعه‌ای واقع در شمال شرق حسنلو می‌باشند. بیشتر این محوطه‌ها حفاری نشده‌اند و سفالهای سطحی مکشوفه از این مناطق نیز اطلاعات اندکی را به آنچه ماسکارلا در تحلیل خود در مورد عقرب تپه از آن استفاده کرده است می‌افزایند [۱۲]. کرول با روشن ساختن پیوند سفالهای بسطام با سفالهای محوطه‌های اورارتویی ترکیه، قفقاز و حوضه دریاچه ارومیه، از حیث باستان‌شناسی محدوده گسترش مرزهای شاهنشاهی اورارتو را در شمال غرب ایران (آذربایجان) تعیین کرده است. اما تعیین مدت زمان حضور اورارتوها در هر یک از محوطه‌های متعددی که در داخل این محدوده قرار می‌گیرد، تحقیقات بیشتری را می‌طلبد [۱۳].

در محوطه‌های اورارتویی مربوط به قرن هشتم ق.م. در منطقه ارومیه، تمامی فرم‌های شاخص سفالهای اورارتویی یافت می‌شوند. از این میان می‌توان به کوزه‌های برگ شبدری (گونه ۴۶ در کاتالوگ کرول) اشاره کرد که شکل استاندارد خود را در سراسر قلمرو شاهنشاهی اورارتو در طول قرون هفتم و هشتم ق.م. حفظ کرده‌اند و تنها گنجایش آنها دچار تغییر شده است. گنجایش اکثر این کوزه‌ها که از ۰/۵ لیتر تا ۵ لیتر متفاوت بود و با خط میخی بر روی بدنه ظروف حک می‌شد. کوزه‌های برگ شبدری، دست کم در بخشهای شرقی قلمرو اورارتوها، اغلب در قلعه‌ها یافت می‌شوند. به احتمال فراوان از این کوزه‌ها برای توزیع نوشیدنی بین سربازان استفاده می‌شد. در ساخت این کوزه‌ها استاندارد بودن شکل و گنجایش ظروف در سراسر قلمرو حکومت به شدت کنترل می‌شد تا نظارت درستی بر امر توزیع جیره‌های غذایی اعمال شود. حتی اگر خود اورارتوها این شکل سفالی را ابداع نکرده و آن را از دیگران اقتباس کرده باشند، در اشاعه آن نقش موثری داشتند و همواره مراقب بودند تا انطباق آن با استانداردها به طور دقیق رعایت شود (شکل ۱: شماره‌های ۱ تا

۴). همچنین خمره‌هایی یافت شده که نیمه پایینی آنها به صورت مخروط بدون سر ساخته شده است تا به آسانی در داخل خاک فرو رود (گونه ۷۱ الف و ۷ الف؛ شکل‌های ۱، ۹، ۱۰). این مورد نیز از اشکال شاخصی است که در قلعه‌ها یافت می‌شود [۱۴]. بر روی این خمره‌ها کتیبه‌هایی به خط هیروگلیفی و میخی وجود دارد که نشانگر نظارت بر ساخت استاندارد ظروف است. این نظارت در تعدادی از مناطق دیگر این دوره نیز اعمال می‌شد. از این رو، می‌توان با اطمینان گفت ظروف سفالی استاندارد اورارتوها برای ذخیره‌سازی و توزیع مواد غذایی در قلعه‌ها به کار می‌رفت. در این قلعه‌ها ذخیره‌سازی و جیره‌بندی مواد غذایی به صورت متمرکز کنترل می‌شد. سربازان ارتش اورارتو از هر قبیله کوهستانی که بودند [۱۵]، در دوران خدمت خود از ظروف استاندارد استفاده می‌کردند. تعداد بسیار زیادی از کاسه‌های کنگره‌ای حاوی پوشش گلی قرمز رنگ و صیقلی، کاسه‌های فلزی در همین شکل و پیه‌سوزهای سفالی به کاررفته در انبارها [۱۶] و احتمالاً پادگانها، در انبارهای قلعه‌ای در کارمیربلور کشف شده‌اند. پیه‌سوزهای سفالی اورارتو (گونه‌های ۷۳ و ۷۴، شکل ۱: شماره‌های ۱۵ و ۱۶) از منطقه ارومیه به همراه مشابه‌های برنزی خود در شرایط یکسانی یافت شده‌اند. هر دو گونه سفالی و برنزی این پیه‌سوزها با گونه‌های آشوری و شرق مدیترانه‌ای تفاوت دارند. کاسه‌های کنگره‌ای (گونه ۸) به همراه پیه‌سوز در هفتوان III، قلات گاه II و حسنلوی IV یافت شده است [۱۷]. خاکستردانه‌ای نوع کلاسیک (گونه ۴۹) که در گوردخمه‌های اورارتویی در ایغدیر یافت شده‌اند، از نوع خاکستردانه‌ای هستند که گفته می‌شود از آنها صرفاً برای ریختن خاکستر در آئین سوزاندن مردگان استفاده می‌شد [۱۸]. با این حال، در منطقه ارومیه هیچ مورد مصرف قطعی از این نوع خاکستردانه‌ها در آئین سوزاندن مردگان یافت نشده است [۱۹]. تنها مورد استثناء در هفتوان III است. در این محوطه در حاشیه تپه یک خاکستردان حاوی خاکستر به دست آمده است. خاکستردانه‌ای دیگری نیز در چهار قلعه متعلق به قرن هشتم ق.م، سه محوطه قلعه‌ای با قدمت نامشخص و نیز حسنلوی IV [۲۰] یافت شده‌اند که به نظر می‌رسد کارکرد متفاوتی داشته‌اند (شکل ۱: شماره‌های ۱۷ تا ۲۱). اظهار نظر درباره ارتباط این خاکستردانه‌ها با آئین سوزاندن مردگان دشوار است. نخست اینکه، ما نمی‌دانیم سنت سوزاندن مردگان تا چه اندازه در خود اورارتو مرسوم بود. دوم اینکه، با توجه به بحث دیاکونف در خصوص شیوه گردآوری ارتش دائمی شاهنشاهی اورارتو (به توضیح شماره ۱۵ نگاه کنید)، می‌توان تصور کرد سربازان ارتش اورارتو در منطقه ارومیه احتمالاً آئینهای تدفینی مختلفی برای خود داشته‌اند. در این رابطه می‌توان خاکستردانه‌های حاوی استخوان را که در جریان حفاریهای دینخواه II و حسنلوی IV کشف شده‌اند [۲۱] بررسی کرد. آئین مثله کردن جسد یا استخوانها و متعاقب آن تدفین بی‌رحمانه در داخل ظروف سفالی، در مناطق ماورای قفقاز (آرگیشتی‌هینیلی، اوشاکان و ایروان) متداول بود [۲۲]. در محوطه‌های مربوط به قرن هشتم ق.م. در منطقه ارومیه نمونه‌هایی از «ظروف درباری» صیقلی منسوب به اورارتوها یافت شده است [۲۳]. سفالهای صیقلی با پوشش گلی قرمز رنگ تنها ۵ درصد کل این سفالها را

تشکیل می‌دهند [۲۴]، اما این ویژگی به اندازه کافی شاخص است تا بتوان در تاریخ‌گذاری از آن استفاده کرد. در کنار سایر اطلاعاتی که از این ویژگی به دست می‌آید، این ویژگی همچنین می‌تواند مؤید حضور اورارتوها در منطقه دریاچه ارومیه در قرن هشتم ق.م. باشد.

در مجموعه سفالی یافت‌شده از منطقه ارومیه در قرن هفتم ق.م. نشانه‌هایی از تغییر به چشم می‌خورد. در این قرن تعداد آثار سفالی متعلق به گونه‌ای که به محوطه‌های شمالی دریاچه ارومیه منتسب هستند، کاهش می‌یابد. نیمی از گونه‌های سفالی که در کاتولوگ بسطام دیده می‌شود، در میان آثار یافت‌شده از محوطه‌های ارومیه در این دوره دیده نمی‌شود [۲۵]. صدها و هزاران نمونه از کوزه‌های برگ شبدری منتسب به محوطه‌های اورارتویی که به طور مشخص فرم سفالی مربوط به دوره اورارتوهاست، از مناطق ماورای قفقاز یافت شده‌اند که همگی به شکل استاندارد و حاوی پوشش گلی قرمز رنگ و صیقلی هستند. از سوی دیگر، در محوطه‌های اورارتویی در منطقه ارومیه (عقرب‌تپه، گوی‌تپه، حسنلوی III)، تنها گونه واحدی از کوزه‌های برگ شبدری دیده می‌شود که فرم آن از حالت استاندارد منحرف شده و همچنین فاقد پوشش گلی قرمز رنگ و صیقل است (شکل ۱: شماره‌های ۵ تا ۸). در قرن هفتم ق.م. کوزه‌هایی در آن سوی مرزهای پایگاه نظامی سابق اورارتو (زیویه) ظهور کرده است که فرم متفاوتی دارند، اما بی‌شک در ساخت آنها از نمونه‌های سفالهای اورارتویی الگوبرداری شده است. در عصر هخامنشی نیز این سفالهای تغییرشکل‌یافته که تغییراتشان نسبت به موارد قبلی بیشتر شده بود، در سراسر ایران گسترش می‌یابند. با این وجود، این سفالها همواره شکل متعارف لوله‌های خود را حفظ می‌کردند. برخی از تکه‌های سفالی خمره‌های شکسته را که در محوطه‌های مربوط به قرن هفتم ق.م. ارومیه یافت شده است، به هیچ وجه نمی‌توان با اطمینان به اورارتوها نسبت داد. لبه ظروف متعلق به گونه ۷۲ الف احتمالاً مربوط به خمره‌های محلی است. این ظروف همانند نمونه‌های یافت‌شده از عقرب‌تپه (شکل ۱: شماره‌های ۱۲ تا ۱۴) [۲۶] لبه‌های چهار گوش دارند و شانه آنها نیز [با طرحایی به شکل] مثلث تزئین یافته است. در قرن هفتم ق.م. تولید پیه‌سوزهای سفالی نیز متوقف می‌شود [۲۷]. خاکستردهایی که کرول آنها را به آئین سوزاندن مردگان نسبت می‌دهد، به همراه خاکستر کشف نشده‌اند. در میان تکه‌های متعلق به گردن خاکستردهایی که در عقرب‌تپه یافت شده‌اند، اثری از پوشش گلی قرمز رنگ دیده نمی‌شود (شکل ۱: شماره‌های ۲۲ و ۲۳). بر خلاف نظر ماسکارلا، ظروف اُسکوس (ظروف زینه‌دار) و ظروفی که دارای پایه‌های نوک‌پستانی هستند (منتسب به عقرب‌تپه)، از فرمهای سفالی مختص اورارتوها نیستند [۲۸].

به نظر می‌رسد پس از شکست اورارتوها و از دست‌رفتن پایگاه آنها در حوضه دریاچه ارومیه، سیل ورود سفالهای اورارتویی به این منطقه به ویژه ظروف سفالی استاندارد برای ذخیره‌سازی و توزیع غذا و شراب در میان سربازان قلعه متوقف می‌شود.

در قرن هفتم ق.م. در منطقه ارومیه استقرارهای جدیدی به وجود می‌آید و قلعه‌های جدیدی ساخته می‌شود. در سفالهای مکشوفه نیز ویژگی‌هایی دیده می‌شود که تا آن زمان بی‌سابقه بود. یکی از این ویژگی‌ها وجود نوعی کاسه با دسته‌های افقی است (گونه ۳). غیر از ظرفی که در گورستان خورون یافته شده است، تاکنون در مناطق ایرانی عصر آهن قدیم هیچ ظرفی با دسته‌های افقی ثبت نشده است. اما در محوطه‌های مربوط به قرن هشتم ق.م. در شرق لرستان، باباجان III و در مناطق مجاور صدها نمونه از ظروف منقوش با دسته‌های افقی به دست آمده است. در باباجان II کاسه‌هایی که دسته افقی دارند، منقوش نیستند. این کاسه‌ها چرخ‌ساز هستند و در خمیر آنها مقدار بسیار زیادی میکا وجود دارد. به نظر می‌رسد این کاسه‌ها از ماد وارد شده‌اند [۲۹]. کالاهای وارداتی ماد که از نوشیجان به سمت غرب تا باباجان منتقل می‌شدند، شامل فرمهای سفالی دیگری نیز بودند. علاوه بر محدوده جغرافیایی توزیع سفالهای ماد (نوشیجان، گودین II)، کاسه‌های دارای دسته افقی در مناطق ماننایی (زیویه، زندان) نیز یافت می‌شوند [۳۰]. نمونه‌های این گونه از کاسه‌ها را که در قسمت جنوب غربی دریاچه ارومیه در حسنلوی IIIB و عقرب‌تپه یافت شده‌اند، می‌توان به محدوده توزیع سفالی ماننایی-مادی منسوب کرد (شکل ۲: شماره‌های ۱ تا ۱۲) [۳۱]. کاسه‌های گل‌لاله‌ای (گونه ۱۱) هم در نوع منقوش و هم در نوع غیرمنقوش خود، عمدتاً در جنوب و جنوب غرب دریاچه ارومیه در مناطق ماننایی یافت شده‌اند [۳۲]. تولید این کاسه‌ها اولین بار در آشور باب شده بود و نمونه‌های فلزی آنها در محوطه‌های آشوری یافت شده است [۳۳]. با توجه به نقوش برجسته‌ای که در روی آنها وجود دارد، می‌توان گفت این کاسه‌ها گونه آشوری پیاله بودند. گسترش دامنه استفاده از این نوع ظروف به فلسطین که توسط طبقه اعیان استفاده می‌شد، با اشغال این منطقه به دست آشوریان بعد از سال ۷۲۱ ق.م. مرتبط است [۳۴]. پیدایش کاسه‌های گل‌لاله‌ای در کشورهای شرقی نشانگر ارتباط و تماسهای گسترده آشوریان و مانناها در اواخر قرن هشتم و هفتم ق.م. می‌باشد [۳۵]. در سفالهای ماننایی شکل پیاله‌های فلزی تغییر می‌یابد، به طوری که گردنه چتری شکل آنها بسیار درازتر و قسمت پایینی کوتاه‌تر می‌شود. مثلثهای منقوش در قسمت داخلی لبه از جمله تزئیناتی است که مانناها اضافه کرده‌اند. همزمان با این تغییرات، گونه تغییرنیافته‌ای که به طور کامل از پیاله‌های آشوریان الگوبرداری شده بود، به حیات خود ادامه می‌داد [۳۶]. کاسه‌های گل‌لاله‌ای از فرمهای سفالی اورارتوها نیست [۳۷]. پیدایش این فرم سفالی در منطقه ارومیه را در قرن هفتم ق.م. (حسنلوی IIIB، عقرب‌تپه) می‌توان به تأثیر فرهنگ ماننایی نسبت داد. کاسه‌های گل‌لاله‌ای از قلمرو مانناها از طریق ماد به ایران عصر هخامنشی وارد شده و در آنجا رواج یافته‌اند. عدم وجود کاسه‌های گل‌لاله‌ای در بسطام متضمن اشارات گاهنگاری نیست (شکل ۲: شماره‌های ۱۳ تا ۱۹).

همچنین احتمال می‌رود «جامهای شرابخوری که در دسته‌های خود برجستگی‌های شاخ‌مانندی^{۲۲} دارند» (گونه ۸۳ الف) از قلمرو مانناها به گوی‌تپه A راه یافته باشند. نزدیکترین تشابهات این جامها از نوشیجان و برخی دیگر از محوطه‌های مربوط به قرن هفتم ق.م. (گودین II، باباجان II و همچنین از ترانشه آزمایشی در جنوب تپه سیلک که قدمت آن نامشخص است) یافت شده‌اند. برای تعدادی از آثار یافت‌شده از گوی‌تپه A با توجه به نمونه‌های مشابه دیگر، قدمتی تا حدود قرن هفتم ق.م. مورد تأیید است. دسته‌های «شاخدار» اولین بار در قبر شماره ۲۸ گیان I ثبت شده‌اند. قدمت این قبر را به اواخر هزاره دوم ق.م. نسبت می‌دهند. ظروفی با فرم مشابه در تعدادی از محوطه‌های قرن هشتم ق.م. ماورای قفقاز و در بسطام پس از اورارتو بدست آمده است. این ظروف در شمال شرقی دریاچه اورمیه یافت نشده‌اند [۳۸]. بدیهی است نمی‌توان بطور کامل احتمال ورود جامهای شرابخوری «شاخدار» را در قرن هشتم ق.م. از مناطق شمالی به منطقه ارومیه رد کرد، اما این فرضیه نمی‌تواند اشاعه گسترده این ظروف در قلمرو ماد را که تا منطقه سیلک گسترش یافته بود توجیه کند (!) (شکل ۲: شماره‌های ۳۲ تا ۴۰).

کاسه‌هایی با دسته‌های حلقه‌ای که در حسنلوی IV، عقرب‌تپه، زیویه، زندان و گودین II یافت شده‌اند، محدود به یک گستره توزیع سفالی واحدی است. نمونه‌های این ظروف از هیچ محوطه‌ای در شمال دریاچه ارومیه یافت نشده است (شکل ۲: شماره‌های ۲۸ تا ۳۱). کاسه‌های منسوب به گونه ۱۵ از گونه‌های محلی ارومیه است. از این ظروف در جنوب دریاچه ارومیه تا هزاره دوم ق.م. (در سگزآباد، گیان I، قبر شماره ۲۱) (شکل ۲: شماره‌های ۲۰ تا ۲۷) استفاده می‌شد. نمونه‌های این ظروف با قدمت قرن هشتم ق.م. از مناطق حوضه دریاچه ارومیه به دست آمده است، اما اثری از آنها در محوطه‌های ماورای قفقاز دیده نمی‌شود [۳۹].

بنابراین گروه‌های سفالی زیر را باید از فهرست کلی گونه‌های سفالی که در قرن هفتم ق.م. از ارومیه منشأ یافته‌اند و به اورارتوها نسبت داده می‌شوند، حذف کنیم: (۱) ظروفی که منشأ محلی دارند؛ (۲) ظروفی که از مناطق جنوبی دریاچه ارومیه وارد شده‌اند؛ (۳) ظروفی که به تقلید از گونه‌های فلزی ساخته شده و در سراسر شرق باستان رایج بودند [۴۰]؛ و (۴) ظروفی که — با تکیه بر اطلاعات کنونی — مربوط به هیچ یک از مراکز سفالی شناخته‌شده نمی‌باشند (به طور مثال، آسکوس‌ها و پایه‌دیگهای سفالی گونه ۷۸).

ماسکارلا گروه عمده ظروف مشابه به ظروف عقرب‌تپه را نه تنها از محوطه‌های ایرانی بلکه از محوطه‌های اورارتویی (واقع در ماورای قفقاز و خود اورارتو [۴۱] مشخص کرده و پیوندها و تماسهای قطعی را مابین عقرب‌تپه و اورارتو نشان داده است. ایشان معتقد است برای اثبات مستدل و قطعی حضور اورارتوها

۱. این دسته‌ها بیشتر شبیه حیوانات تجریدی است که به عنوان دسته ظروف ساخته شده و لذا اصطلاح دسته‌های حیوانی مناسب‌تر

در منطقه اورارتو در طول قرن هفتم ق.م. اطلاعات اضافه دیگری (به طور قطع غیر از اطلاعات باستان‌شناسی) لازم است [۴۲].

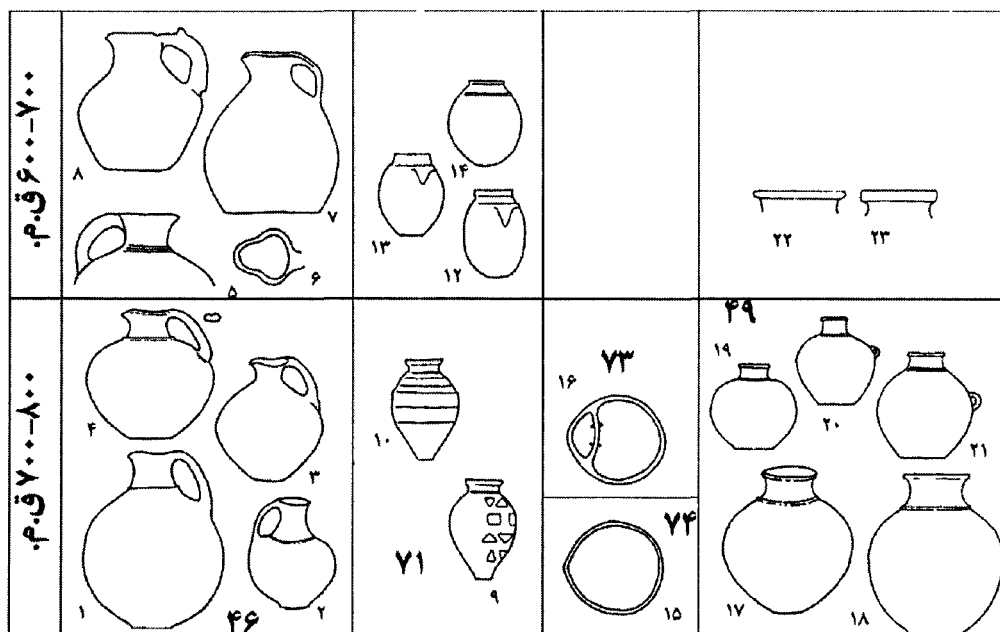
به نظر می‌رسد کاتالوگ بسطام تنها شامل سفالهایی است که در مناطق شمالی دریای ارومیه مورد استفاده قرار گرفته‌اند [۴۳]. اما تا زمانی که اساس سفالهای منسوب به مناطق ماورای قفقاز اثبات نشود، نمی‌توان به آسانی مشخص کرد که سبک سفالی اورارتو تا چه میزان بر سفالهای منسوب به این مناطق تأثیرگذار بوده است. همچنین نمی‌توان گفت پس از حذف سفالهایی که از فرهنگ بومی ساحل دست راست ارس نشأت گرفته‌اند، چه مقدار از سفالهای کاتولوگ بسطام باقی خواهد ماند. هنوز تقریباً هیچ مدرکی که بتوان با استناد بر آن اعلام کرد پژوهشهای انجام گرفته در بسطام «هسته اولیه‌ای برای پیکره مجموعه سفالی اورارتوها فراهم کرده است» [۴۴] به دست نیامده است.

در خصوص منطقه ارومیه، پیشرفتهای انجام گرفته در زمینه سفالگری – که در بالا به آنها اشاره شد – و سرنخهایی که اکنون در خصوص پیوندهای ظروف سفالی وجود دارد، می‌تواند در بازسازی شرایط ویژه این منطقه پس از تهاجم سارگون در سال ۷۱۴ ق.م. سودمند باشد. در آثار سفالی یافت‌شده شواهدی در خصوص حضور اورارتوها در قسمتهایی از این منطقه که در تهاجم سارگون تخریب و ویران شدند، وجود ندارد. باید تعریف کرول مبنی بر محدوده توزیع سفالهای قرن هفتم ق.م. اورارتویی در شمال غرب ایران (آذربایجان) را با حذف مناطق واقع در سواحل غرب و جنوب غربی دریای ارومیه تعدیل کنیم [۴۵]. بر اساس شواهد موجود، نوآوری‌هایی که در سفالهای این منطقه – هر چند تاکنون در مقیاس کوچک – مشاهده شده است، احتمالاً نتیجه حوادث متعاقبی بود که در پایگاه سابق ارومیه روی داده‌اند.

آشوریان با راندن اورارتوها به سمت شمال و دور کردن آنها از دریای ارومیه و فاصله‌انداختن میان دولتهای اورارتو و ماننا، در ایران به آزادی عمل دست یافتند. در دوران حکومت سارگون دولت ماننا متحد آشوریان بود. در سال ۷۱۴ ق.م. سارگون متعهد شد مناطق اشغال‌شده ماننا را از روسا، شاهنشاه اورارتو، باز پس گیرد. دولت آشور که سرگرم اشغال استانهای ماد و حمله به قلمرو دولت آلی‌پی در جنوب بود، در خشونت‌های ماننا در غرب مداخله نمی‌کرد. اما در زمان حکومت اسارحدون روابط دو کشور به طور علنی خصمانه بود. در دهه ۶۷۰ ق.م. دولت ماننا قلمرو خود را با حمله به پایگاه سابق اورارتو در ارومیه به سمت غرب گسترش داد و مرزهای خود را تا نزدیکی هوبوشکیا بسط داد. هوبوشکیا منطقه‌ای واقع در ساحل دست راست رودخانه زاب بزرگ در همسایگی هاکاری بود [۴۶]. دلیل این کار این بود که اسارحدون بیم آن داشت سکاهای که به مرزهای دولت ماننا رسیده بودند، از طریق راههای هوبوشکیا به ماننا حمله کنند [۴۷].

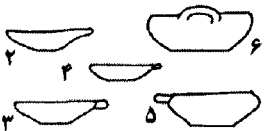
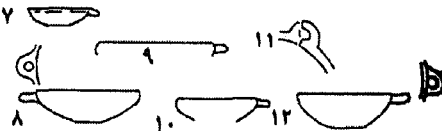
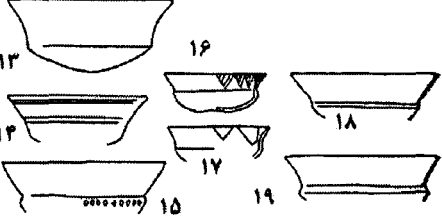
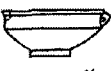
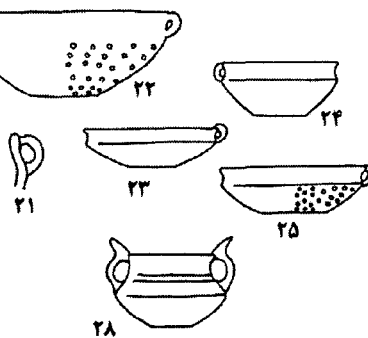
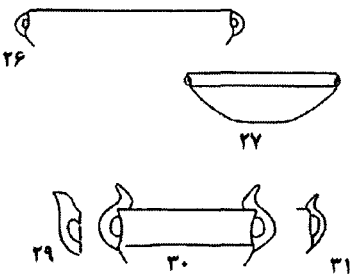
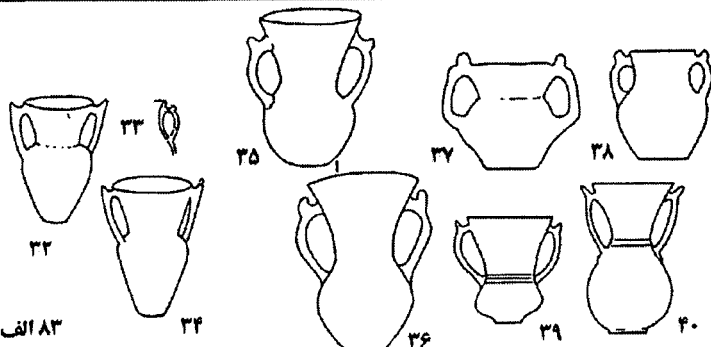
موساسیر که متعلق به دولت ماننا نبود، می‌توانست مانع نفوذ به هوبوشکیا از طریق گذرگاههای کله‌شین و گورر شینکه شود. ساحل غربی دریای ارومیه همچنان در اختیار دولت ماننا بود تا اینکه ماننا خود ضمیمه

دولت ماد شد. مدرکی در خصوص تهاجم آشوریان به این منطقه در طی قرن هفتم ق.م. وجود ندارد، اما آنان چندین بار سایر متصرفات دولت ماننا را در مناطق جنوبی‌تر به اشغال خود درآوردند. به نظر می‌رسد قلعه‌هایی که در قرن هفتم ق.م. در ارومیه احداث شده، متعلق به دولت ماننا بوده، زیرا بر اساس شناختی که اکنون از سبک سفالی مانناها داریم، سفالهای مکشوفه از این قلعه‌ها، متعلق به سبک سفالی مانناها می‌باشند (که احتمالاً مادها نیز در آن سهمی داشته‌اند).



شکل ۱. سفالهای شاخص اورارتویی قرن هشتم ق.م. و سفالهای محلی اورارتویی قرن هفتم ق.م.

گونه ۴۹: (۱) بسطام، (۲) ایغدر، (۳) کارمیریلور، (۴) ارومیه، (۵) عرقتپ، (۶) حسنلوی III، (۷) باباجان I (لرستان، اواخر هزاره اول ق.م.)، (۸) گوی تپه A: گونه ۷۱ (الف و ب): (۱۲، ۱۳ و ۱۴) عرقتپ، (۹ و ۱۰) و گونه های ۷۳ و ۷۴ — بر طبق کاتالوگ کرول: گونه ۴۹: (۱۷) اریونی، (۱۸) ایغدر، (۱۹) هفتوان تپه III، (۲۰ و ۲۱) دینخواه تپه II، (۲۲ و ۲۳) عرقتپ

پایان هزاره دوم ق.م.	قرن هشتم ق.م.	قرن هفتم ق.م.
 ۳	 ۲ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸	 ۷ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹
		 ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹
 ۲۰ ۱۵ ب	 ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸	 ۲۶ ۲۷ ۲۹ ۳۰ ۳۱
	 ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ الف ۸۳	

شکل ۲.

گونه ۳: (۱) خوروبین، (۲ و ۳) ایروان خیابان مسکو، (۴) آراین برد (ارپونی)، (۵) گیان I، (۶) باباجان III، (۷) حسنلوی IIIB، (۸) بسطام، (۹) و (۱۱) زیویه، (۱۰) نوشیجان، (۱۲) گودین II گونه ۱۱: (۱۳) عقرب تپه، (۱۴) زندان، (۱۵، ۱۸ و ۱۹) زیویه، (۱۶ و ۱۷) منطقه بوکان؛ گونه ۱۵ب: (۲۰) گیان III قبر شماره ۲۱، (۲۱) گوی تپه A، (۲۲) کردلر تپه، (۲۳ و ۲۵) حسنلوی IV، (۲۴) دینخواه تپه II، (۲۶) بسطام، (۲۷) زندان، کاسه‌هایی با دسته‌های نواری، (۲۸) حسنلوی IV، (۲۹) عقرب تپه، (۳۰) زیویه، (۳۱) زندان؛ گونه ۸۳ الف: (۳۲) آرگیشتی هینیلی (نورآرمایری)، (۳۳) ایروان، خیابان مسکو، (۳۴) تی شعبانی، (۳۵ و ۳۶) سیلک، (۳۷) گوی تپه A، (۳۸) نوشیجان، (۳۹) باباجان II، (۴۰) گودین

پی‌نوشتها

۱. پایگاههای شاهنشاهی اورارتو در قرن هشتم ق.م. تمامی بخشهای سواحل غربی دریاچه ارومیه از سلماس در شمال تا دره سولدوز در جنوب به همراه حسنلو و عقرب‌تپه را در بر می‌گرفت. اورارتوها این منطقه را که در قرن نهم ق.م. تصرف کرده بودند تا سال ۷۱۴ ق.م. در اختیار داشتند. منطقه‌ای واقع در جنوب دریاچه ارومیه که در اواخر قرن نهم ق.م. به تصرف اورارتوها در آمده بود به کرات از سوی مانناها مورد تهاجم قرار گرفت و به تصرف آنها در آمد، اما در سال ۷۱۴ ق.م. این منطقه در اختیار اورارتوها بود (مدودسکایا ۱۹۸۹).
2. Medvedskaya, 1988, pp. 11-12.
3. Offensichtlich hat Sargons Feldzug jedoch nicht viel am Besitzstand Urartus in Azarbaijan geantert, denn überall ist ausreichend urartaisches keramik material des 7.th vorhanden (Kroll, 1976, p. 174).
4. Medvedskaya, 1989.
5. Tratsian, Koshelenko, 1985: p. 33; Khodzhash, 1968: pp. 134, 135; Kroll, 1976: pp. 173-174.
6. Kroll, 1976, p. 174.
7. Kroll, 1976, p. 14.
8. Kroll, 1976, p. 172.
9. Medvedskaya, 1988, pp. 8-11.
10. Kroll, 1976, p. 172.
11. Muscarella, 1978, p. 244.
12. Muscarella, 1973, pp. 54-65.
۱۳. کاتالوگ کرول شامل ۱۰۷ گونه خمره (۸۸ گونه اصلی و فرعی) است که از آن میان ۳۳ گونه در محوطه‌های مربوط به قرن هشتم ق.م. ارومیه و ۵۱ گونه در محوطه‌های مربوط به قرن هفتم ق.م. وجود ندارد.
۱۴. در حسنلو IV، گونه‌های سفال محلی با تزئینات دایره‌های متحدالمرکز یافت شده است (دایسون ۱۹۶۰، ص ۱۲۲-۱۲۳).
۱۵. به گفته ایگور دیاکونوف، رفرم نظامی ساردوری دوم که تشکیل ارتش دائمی را در پی داشت که با هزینه پادشاه گردآوری و نگهداری می‌شد، مستلزم آن بود که سربازان نه تنها از میان مردان متولد خود اورارتو بلکه از اعضای سایر گروه‌های قومی ساکن مناطق کوهستانی جذب ارتش شوند. احتمالاً این امر اقوام اولیه ارمنی را نیز شامل می‌شد (دیاکونوف، سونیسکایا [گفتگوی شخصی]).
16. Piotrovsky, 1959, p. 146, fig. 14
۱۷. از حسنلو قیفی برای ریختن شراب یافت شده که مشابه نمونه‌های به‌دست‌آمده از قلعه‌های اورارتویی است. در نامه سارگون به غارت انبارهای شراب اورارتوها در اوله‌و اشاره شده که احتمالاً در ساحل غربی دریاچه ارومیه واقع بوده است: (Medvedskaya, 1989, AVIIIU, 49, (213).
18. Kroll, 1976, p. 162.
۱۹. احتمالاً کرول اطلاعاتی مبنی بر اینکه این آئین در منطقه وسیع‌تری اجرا می‌شد در دست داشت که تا آن زمان منتشر نشده بود.

20. Kroll, 1976, p. 128, Type 49.

۲۱. دسته‌ای از گورهای خاکسپاری محتوی تنگهای آب سه‌دسته (Hydria) متعلق به دوره‌های بعدی بود. نمونه‌هایی از این تنگها در دینخواه II نیز به منظور نگهداری استخوانها در تدفینهای خمره‌ای استفاده شده است. این تنگها دارای برخی ویژگیهای مشابه با ویژگیهای شناخته‌شده از آئینهای تدفین ثبت‌شده در محل قرار دادن خاکستردانه‌های اورارتوها می‌باشد (ماسکارالا ۱۹۷۴: شکل‌های ۵۰، ۵۱). قدمت قبرها و تدفینهای خمره‌ای دینخواه II را که معاصر حسنلوی IV است، می‌توان به قرن هشتم ق.م. نسبت داد.

22. Amakian, 1986, p. 20.

23. Muscarella, 1971, p. 47.

24. Kroll, 1976, p. 108.

۲۵. بر طبق طبقه‌بندی کروئل، گونه‌های ۱، ۲ الف، ۵ب، ۷، ۸، ۱۳ الف؟، ۱۵ الف؟، ۱۵ب؟ (قدمت گوی A مشخص نیست)، ۱۷، ۲۱، ۲۷، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۷ب، ۴۷ج، ۵۴، ۵۷ تا ۶۰، ۶۳، ۶۶ب، ۶۹ب، ۶۹ج، ۷۰ الف، ۷۰ب، ۷۰ج، ۷۰د، ۷۱ب، ۷۲ب، ۷۲ج، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۳ب، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸ و احتمالاً گونه‌های ۱۴ (ظروف در ارتفاع و ابعاد، در خمیدگی و ضخامت لبه‌ها با هم تفاوت دارد. یعنی اینکه در قرن هفتم ق.م. این گونه سفالی هنوز به کمال نهایی نرسیده بود)؛ ۲۲ (لبه‌های متفاوت)؛ ۲۵ (فرم‌های بدنه و نوع لبه متفاوت)؛ ۳۵ (نمونه یافت‌شده از عقرب‌تپه بلندتر است و قطر کمتری دارد، کاسه‌های با لبه قرقره‌ای شاخصه این محوطه نیست)؛ ۴۸؛ ۵۳ (اشکال مختلف بدنه)؛ ۶۱ (شکل متفاوت لبه در نمونه یافت‌شده از عقرب‌تپه، شکل متفاوت بدنه در نمونه یافت‌شده از کردلر تپه)؛ ۷۲ الف (به نظر می‌رسد گونه محلی باشد). گونه‌هایی که با علامت + مشخص شده‌اند در هیچ کدام از قرون هفتم و هشتم ق.م. ثبت نشده‌اند.

۲۶. فرم بدنه نمونه‌های مکشوفه از عقرب‌تپه با ظروف متعلق به اورارتوها متفاوت است. در این نمونه‌ها به جای آنکه قسمت پایینی ظرف به شکل مخروط بی سر باشد که مشخصه اصلی ظروف اورارتویی است، ظروف پایه فراخ و بدنه باریکی دارند. برخلاف تزئینات ظروف اورارتوها که به صورت مثلثهای آویزان با رأسهای رو به بالاست، تزئینات آنها شامل مثلثهای متصاعد (بالا آمده) با رأسهای رو به پائین می‌باشد.

۲۷. از زیویه نیز که پیه‌سوز سبک آشوری بر روی پایه‌ای یافت شده بود، هیچ نمونه‌ای از آنها به دست نیامده است (دایسون ۱۹۶۳، ص ۳۵؛ یانگ ۱۹۶۵، ص ۲۷).

۲۸. اُسکوس گونه قدیمی است و نظر بر این است که خاستگاه آن میسنی بوده است. این گونه سفالی امکان دارد شکل تکامل‌یافته مشک شراب باشد که تنها از طریق یک آبریز لوله‌ای پر و خالی می‌شد. بدین روی، نه فلاسک‌های یافت‌شده از پاتوس و نه کوزه‌های یافت‌شده از آلتین‌تپه را می‌توان اُسکوس نامید. تمامی اُسکوس‌های متعلق به هزاره اول ق.م. از دو منطقه یکی در غرب (مگیدو، هامما، کارکمیش، آلیشار، سلماس) و دیگری در شرق (لرستان، عقرب، بسطام، کارمیربلور، ایروان) کشف شده‌اند. به طور قطع می‌توان گفت اورارتوها هیچ نقشی در تولید و یا اشاعه اُسکوس‌ها نداشته‌اند. در مناطق بین‌النهرین نمونه‌های اصلی سفالهای دارای پایه نوک‌پستانی در قالب ظروفی با بدنه‌های ناقوس‌شکل یا سیوشکل در عقرب‌تپه، آرگیشتی هینیلی، اربونی و کارمیربلور یافت شده است (اسپسر ۱۹۳۲). نمونه‌های مشابه برای این ظروف را می‌توان در میان یافته‌های

به دست آمده از وار کبود (واندن برگ ۱۹۶۸: تصویر ۳۴ ب-پ) و نیز یافته‌های به دست آمده از حسنلوی IV (ماسکارالا ۱۹۶۶: شکل‌های ۲۸-۳۰) مشاهده کرد. تمامی آنها گونه‌هایی از ظروف با منشأ بین‌النهرینی هستند.

29. Goff, 1978, p. 36.

۳۰. این مناطق بر اساس مقاله سوئینی (۱۹۷۵، ص ۶۵-۸۹) مشخص شده‌اند.

۳۱. در قرن هشتم ق.م. کاسه‌های دارای دسته افقی در تمامی شکل‌های محلی ممکن در منطقه ماورای قفقاز (اربونی) و

بسطام پیش از اورارتوها وجود داشتند. در قرن هفتم ق.م. این نوع ظروف منسوخ می‌شوند:

(Martirosian 1964, p. 242; Khodzhash 1968, p. 146)

از آنجا که این ظروف در قرن هشتم ق.م. در منطقه دریاچه ارومیه ناشناخته بودند، دلیلی برای حضور این ظروف در این منطقه، اعم از اینکه به واسطه نفوذ اورارتوها در این منطقه باشد یا به واسطه ارتباط با مناطق ماورای قفقاز، در قرن هفتم ق.م. در این منطقه وجود ندارد. نوع و ماهیت ارتباط کاسه‌های ماورای قفقازی و کاسه‌های ماننایی-اورارتویی، در صورت وجود، نیاز به تحقیقات بیشتر دارد.

32. Swiny, 1975, pp. 91-93, fig. 4.

33. Oates, 1959: 132T note 6, pl. XXXVII, 59.

34. Amiran, 1970: 291, pl. 99, 1-3

۳۵. این رویکرد را همیلتون در مورد کاسه نقره‌ای موجود در موزه آشومیلین پیشنهاد کرده است. شکل کاسه گویای

منشأ آشوری آن است، اما تحلیل تصاویر موجود بر روی آن حاکی از آن است که همان گونه که همیلتون بر آن معتقد است، اگر چه این ظروف با خاک متعلق به قلمرو مادها ساخته شده‌اند اما تغییراتی در نحوه تزئین آنها به وجود آمده است (همیلتون ۱۹۶۶، ص ۱-۱۷). تا زمانی که تمایز مابین هنر مانناها و مادها به طور قطع و یقین مشخص نشود، مانناها می‌توانند خود را طراح تزئینات این کاسه معرفی کنند.

۳۶. کاسه یافت شده از زیویه با گردنه کوتاه نمونه‌های کاملاً مشابهی در آشور دارند: (یانگ ۱۹۶۵: شکل ۳: ۹،

نمونه‌های مشابه آشوری دیگر در صفحه ۷۴ همان منبع؛ همیلتون ۱۹۶۶: شکل ۵ الف).

۳۷. پیتروفسکی به بنده این چنین گفته است. ماسکارالا نیز پیش تر اشاره کرده بود که درست نیست این کاسه‌ها را با

سفالهای مکشوفه از محوطه‌هایی که قطعاً اورارتویی هستند ارتباط دهیم (ماسکارالا ۱۹۷۸، ص ۲۴۴). آرگیشتی هینیلی را نیز شاید بتوان به این جمع اضافه کرد. بر اساس کاتالوگ کرول کاسه‌های یافت شده در آنجا متعلق به گونه ۱۲ می‌باشند.

38. Kroll, 1984.

۳۹. کاسه‌های یافت شده از کارمیربلور که کرول آنها را به این گونه سفالی نسبت داده‌اند، در یک استقرار اورارتویی

یافت شده و نمونه‌های مشابهی در کوراسارس دارند (مارتیروسیان ۱۹۶۱، ص ۳۷-۵۹).

۴۰. علاوه بر گونه‌های ۱۱ و ۸۱، گونه‌های ۸ و ۹ که تقلیدی از پیاله‌های فیریگیان و آشوریان با پایه ناف (ظروف

دودسته) هستند، می‌توانست بدون وساطت اورارتوها به این منطقه وارد شده باشند. درست است که اورارتوها نیز از این گونه‌ها اقتباس کرده‌اند، اما پیاله‌هایی که واقعاً به اورارتوها تعلق دارند، با توجه به نمونه‌های فلزی موجود، از گونه ۱۲ بودند که به طور گسترده در شمال دریاچه ارومیه رواج داشت. در ضمن، ظروف متعلق به قرن هفتم

ق.م. را که از زیویه، زندان، حسنلوی III و گودین II (گونه ۱۲) یافت شده‌اند، می‌توان به مرحله گذر از کاسه‌های گل لاله‌ای ماننایی و پیاله‌های متعلق به قرن هشتم ق.م. ارومیه که در منطقه دریاچه ارومیه به دست آمده است انتساب کرد. خود کرول کاسه یافت‌شده از زیویه را جزء گونه‌های ۱۱ و ۱۲ قلمداد کرده است. بنابراین، پیدایش این کاسه‌ها در نتیجه میراث اورارتوها بوده و سبک سفالی جدیدی که در قرن هفتم ق.م. در منطقه دریاچه ارومیه به وجود می‌آید آن را اخذ کرده است.

۴۱. بنده ۱۴۱ نمونه مشابه در میان یافته‌های به‌دست‌آمده از محوطه‌های ایرانی و ۷۸ نمونه مشابه در میان کل محوطه‌های دیگر شمرده‌ام، یعنی به نسبت ۲ به ۱ به نفع محوطه‌های ایرانی و عمدتاً محوطه‌های ماننایی. به گفته کرول، این تعداد به ترتیب ۲۱۱ و ۱۶۴ است. یا به عبارت دقیق‌تر ۲۱۱ و ۱۲۲. زیرا ۴۲ نمونه مشابه برای ظروف گونه ۴۶ مشابه ظروف یافت‌شده از عقرب‌تپه نیست. در نتیجه، نسبت دقیق‌تر ۵ به ۳ به دست می‌آید که در مجموع متضمن محوطه‌های سفالی منطقه دریاچه ارومیه در قرن ۷ ق.م. است.

42. Muscarella, 1973, p. 74.

۴۳. کاتالوگ وی ظروف سفالی شناخته‌نشده موجود در محوطه‌های ترکیه (که سابقاً متعلق به اورارتوها بود) و ایران را شامل نمی‌شود (کرول ۱۹۷۶، ص ۱۰۸، پانوش ۲۲۲).

44. Zimansky, 1985, p. 7.

۴۵. کشف آثار مربوط به قرن هفتم ق.م. (کوزه‌ها، کاسه‌های گونه ۱۲، ۱۴، ۳۱ تا ۴۲ و برخی دیگر) در منطقه ارومیه که «سفالهای اورارتویی» خوانده می‌شوند و به ویژه وجود آنها در جنوب دریاچه ارومیه در داخل منطقه‌ای که عمدتاً سبک سفالگری ماننایی در آنجا متداول بوده است، به احتمال بسیار زیاد مؤید اخذ ویژگی فرهنگی اورارتوها از سوی مردمان محلی است.

46. Medvedskaya, 1989.

47. Kn., 35.

- ...Amakian, S. G., 1986, *The Established Religion of the Kingdom of Van*, Abstract of a Thesis, Yerevan (in Russian).
- ...Amiran, R., 1970, *Ancient Pottery of the Holly Land*, New Jersey.
- ...Diakonoff, I. M., 1951, "Assyro-Babylonian Sources for the History of Urartu", *Vestnik Dreveni Istroii* vol. 3, pp. 206-252 (in Russian).
- ...Diakonoff, I. M.; Svetsitskaya, I.S., In Print, "Asia Minor, Armenian Tabeleand and Transcaucasia in the Earlier Half of the 1st Millennium B.C. (Urartu, Phrygia, Hydia)," *History of the Ancient World*, Moscow (in Russian).
- ...Dyson, R. H., 1960, "Hasanlu and Early Iran," *Archaeology* vol. 13, 2, pp. 118-129.
- 1963, "Archaeological Scrap: Glimpse of History at Ziwiye," *Expedition* vol. 5, 3, pp.32-37.
- ...Goff, C., 1978, "Excavations at Baba Jan: The Pottery and Metal from Levels III and II", *Iran*, vol. XVI, pp. 29-65.
- ...Hamilton, R. W., 1966, "A Silver Bowl in the Ashmolean Museum", *Iraq* vol. 28, 1, pp. 1-17
- ...Khodzash, S. I., 1968, "Erebuni Ceramics", *Reports of the Pushkin Museum of Fine Arts* vol. IV, pp. 134-152 (in Russian).
- ...Knudtzon, J. A., 1893, *Die Gebete an den Sonnengott fur Staat und Konigliches Hausa us der Zeit Asarhaddons und Assurbanipals*, Leipzig.
- ...Kroll, S., 1976, "Keramik Urartaischer Festungen in Iran", *Archaeologisches Mitteilungen aus Iran*, Ergänzungsband 2, Berlin.
- 1984, "Archaeologische Fundplatze in Iranich-os-Azarbaidjan", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* Bd. 17, pp. 13-133.
- ...Martirosian, A. A., 1961, *Teishebani*, Yerevan (in Russian)
- 1964, *Armenia in the Bronze and Early Iron Age*, Yerevan (in Russian).
- ...Medvedskaya, I. N., 1988, Who Destroyed Hasanlu IV?, *Iran* vol. XXVI, pp. 1-15
- 1989, "On the Route of Sargon's Army in the Campaign of 714 B.C." *Vestink Dreveni Istorii* vol. 2.
- ...Muscarella, O. W., 1966, "Hasanlu 1964", *Bulletin Metropolitan Museum of Art* vol. 25, 3, pp. 121-135.
- 1971, "Qalatgah: an Urartian Site in Northwestern Iran", *Expedition* vol. 13, 3-4, pp. 44-49.
- 1973, "Excavation at Agrab Tepe, Iran", *Metropolitan Museum Journal* vol. 8, pp. 44-47.
- 1974, "The Iron Age in Dinkhah Tepe, Iran", *Metropolitan Museum Journal* vol. 9, pp. 35-90.
- 1978, "Review on: Kroll, S., 1976", *Journal of Field Archaeology* vol. 5, pp. 242-245
- ...Oates, J., 1959, "Late Assyrian Pottery from Fort Shalmaneser", *Iraq*, vol. XXI, 2, pp. 130-146

- ...Piotronsky, B. B., 1959, *The Kingdom of Van*, Moscow (in Russian).
- ...Speiser, E. A., 1932, "The potter of Tell Billa", *Museum Journal* vol. 23, 3, pp. 249-282.
- ...Swiny, S., 1975, "Survey in Northwest Iran, 1971", *East and West* vol 25, 1-2, pp. 77-96.
- ...Tiratsian, G. A.; Koshelenko, G. A., 1985, South Transcaucasia, Urartu, *Archaeology of the USSR, The Most Ancient State of the Caucasus and (Soviet) Central Asia*, chapter II, pp. 24-37 (in Russia).
- ...Vanden Berghe, L., 1968, *Het Archeologisch Onderzoek naar de Bronscultuur van Luristan. Opgravingen in Pusht-i Kuh I. Klwali en War Kabub* (1965 en 1966), Brussel.
- ...Young, T. C. Jr., 1965, "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C.", *Iran* vol. III, pp. 53-85.
- ...Zimansky, P., 1985, *Ecology and Empire: The Structure of the Urartian State* (Oriental Institute, Studies in Ancient Oriental Civilization, 41), Chicago.



مادها و پارس ها در ماورای قفقاز؟
افقهای باستان‌شناسی شمال غرب ایران و ماورای قفقاز*

اشتفان کroll

* Kroll, S., 2002, "Medes and Persians in Transcaucasia: Archaeological Horizons in Northwestern Iran and Transcaucasia." in G.B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger, *Continuity of Empire (?)*. Assyria, Media, Persia, (Padova 2003) 282-288.

مادها و پارسها در ماورای قفقاز:

افقهای باستان‌شناسی شمال غرب ایران و ماورای قفقاز

شواهد به‌دست آمده از قرن هفتم ق.م:

اورارتو

تا حدود اواسط قرن هفتم بخشهای زیادی از شرق آناتولی، آذربایجان و ماورای قفقاز جزء قلمرو شاهنشاهی اورارتو بود [۱]. همچنان که در کتیبه‌های پیروزی رازلیقی، نشتیان (هر دو در آذربایجان) و سیسیان (در جنوب ارمنستان) آمده است، آرگیشتی دوم پادشاه اورارتو به گرات به مناطق شرقی لشکرکشی می‌کند. بعدها در زمان حکومت روسای دوم ساختمانها بازسازی می‌شوند و فعالیتهای کشاورزی رونق می‌گیرند. این امر را می‌توان در مناطقی چون کارمیربلور، بسطام و آیانیس به وضوح مشاهده کرد [۲]. همچنین برای ساختمانهای حکومتی پشت‌بند و برج ساخته می‌شود و تالارهای ستونداری با دو ردیف ستون یا خرپا احداث می‌گردد [۳]. این افق باستان‌شناسی در بررسی محوطه‌های پرشمار دیگر به ویژه در ایران قابل مشاهده است [۴]. مشخصه بارز این دوره سفالهای قهوه‌ای و قرمز خشن و نیز سفال قرمز صیقلی است [۵]. قبرهایی نیز که با ظرافت از سنگ تراش‌خورده ساخته شده‌اند، در سراسر منطقه به چشم می‌خورد، اما متأسفانه این قبرها در دوره‌های گذشته و کنونی غارت شده‌اند [۶]. محوطه‌های حسنلو IIIB، قلعه بسطام، هفتوان III، معبدی در آلتین‌تپه، تپراق‌قلعه، آیانیس، کارمیربلور، آیین‌برد، آرماویر و هوروم نیز در این افق باستان‌شناسی قرار می‌گیرند.

در اواسط یا نیمه دوم قرن هفتم ق.م. گروهی از اقوام مهاجم به تعرض و تخریب قلمرو شاهنشاهی اورارتو پرداختند. این مهاجمان به جای پیکانهای آهنی که اورارتوها به کار می‌بردند و انتهای آنها زبانه‌دار بود، عمدتاً از پیکانهای برنزی کام‌دار [۷] استفاده می‌کردند. این وضعیت را هم اکنون می‌توان به نحو بسیار خوبی در آیانیس مشاهده کرد. به طور کلی این وضعیت در اورارتو و خاور نزدیک به اندازه‌ای که درین و ماسکارلا می‌گویند [۸] مبهم نیست. این واقعیت که جنگجویانی بودند که از پیکانهای برنزی کام‌دار استفاده می‌کردند، علاوه بر قبری در نزدیکی آماسیا [۹]، در روستای سیسکرانت گورا در گرجستان نیز که مورد تهاجم جنگجویانی قرار می‌گرفت که فقط از پیکانهای کام‌دار استفاده می‌کردند، دیده می‌شود [۱۰]. این مهاجمان ممکن است سیمریان، سکاها یا مادها باشند. در نتیجه این تهاجمات مناطقی چون کارمیربلور، آرماویر، آلتین‌تپه، بسطام و آیانیس به آتش کشیده می‌شود [۱۱]. ساکنان مناطقی چون هوروم مجبور به جلائی وطن می‌شوند [۱۲]. در قلمرو دولت ماننا نیز زیویه به آتش کشیده می‌شود [۱۳] و زندان سلیمان متروک می‌گردد.

از منطقه ماننا در جنوب دریاچه ارومیه اطلاعات بسیار اندکی در دست است [۱۴]. در این منطقه کاوشهایی در زیویه، زندان سلیمان و قلاچی (قلاچی) انجام گرفته است. کاوشها و یافته‌های سطحی در زیویه حاکی از آن است که تالار ستون‌داری با دو ردیف ستون در داخل قلعه وجود داشت [۱۵]. بیشتر سفالهای یافت‌شده در زیویه از نوع خشن و به رنگ نخودی و قهوه‌ای هستند، اما در میان آنها سفالهای نخودی و قرمز رنگ صیقلی نیز دیده می‌شود. لبه کاسه‌ها نیز به صورت زاویه‌دار یا چتری است [۱۶]. بر روی تعدادی از کاسه‌های ساده، همانند کاسه‌های موجود در نوشیجان، دسته افقی تعبیه شده است [۱۷]. کوزه‌های شکم‌فراخ دو دسته [۱۸] و خمره‌هایی شبیه به خمره‌های اورارتویی نیز از این محوطه یافت شده [۱۹] و ظروف ظریف نقش‌کنده نیز در آن بسیار متداول است [۲۰]. از موارد قابل توجه می‌توان به تکه‌های سفالی با تزیینات اشکال حیوانات اشاره کرد [۲۱] که مشابه آنها در روی کاشیهای لعابدار قلاچی وجود دارد [۲۲]. ظروف نقش‌کنده و منقوش با تصاویر حیوانات، نه در جنوب یعنی ماد و نه در شمال یعنی اورارتو یافت شده‌اند. تمامی اطلاعات مربوط به قرن هفتم ق.م. که در این کاوشها به دست آمده به صورت فرضی است، اما اثر مهر روسای دوم پادشاه اورارتو که در زیویه یافت شده است این قلعه را به محوطه‌های اورارتویی در شمال پیوند می‌دهد [۲۳].

ماد

در ادوار باستان مناطق اطراف همدان سرزمین ماد نامیده می‌شد. در کاوشهای نوشیجان واقع در حوالی همدان، محوطه‌ای در بالای یک تپه یافت شده است که تالار ستون‌دار و معبد دارد. کاوشگر این محوطه آن را به مادها نسبت داده و به صورت فرضی قدمت آن را به قرن هفتم یا هشتم ق.م. منسوب کرده است [۲۴]. یافته‌های مربوط به لایه‌های استقرارهای اصلی بسیار ناچیز است، اما این یافته‌ها مشابه نمونه‌های به‌دست‌آمده از لایه‌های مربوط به استقرار اقوام مهاجمی هستند که بعدها در این منطقه سکنی گزیده‌اند [۲۵]. به اعتقاد کاوشگر، بناهای باستانی این محوطه در اواخر قرن هفتم ق.م. تخریب شده است.

۶۰۰ ق.م - دوره شاهنشاهی مادها؟

ماد

این دوره را باید دوره تاریک نامید. پژوهشگران به طور فرضی استقرار اقوام مهاجم را در نوشیجان به این دوره نسبت می‌دهند [۲۶]. این محوطه تقریباً تنها محوطه‌ای است که نمونه‌های زیادی از بقایای باستانی (به ویژه سفال) در آن یافت شده است. بیشتر سفالها خشن و به رنگهای قهوه‌ای و نخودی هستند، اما سفال ظریف نیز در میان آنها دیده می‌شود. فرم‌های عمده این سفالها شامل کاسه‌های کوچک و بزرگ با یک یا دو دسته

افقی [۲۷] و کوزه‌های دو دسته در اندازه‌های مختلف می‌باشند [۲۸]. لبه برخی از کاسه‌ها تاحدودی زاویه‌دار است [۲۹]. همچنین ظروفی با آبریز عمودی کوچک نیز به چشم می‌خورد [۳۰].

مناطق اورارتویی

در مناطق شمالی همانند سایر مناطق، در دهکده‌ها و قلعه‌ها آثار و شواهد اندکی در خصوص دوره بعد از تخریب و ویرانی محوطه‌های اورارتویی در اواسط یا نیمه دوم قرن هفتم ق.م. دیده می‌شود. اغلب این شواهد در حفاریهای غیرمجاز مقابر به دست آمده‌اند. برخی از آثار موجود در موزه‌های وان و ایروان متعلق به این دوره هستند. در برخی از دهکده‌های سابق نیز دوباره استقرارهایی شکل گرفته است. در بسطام و هوروم نشانه‌هایی از استقرارهای جدید دیده می‌شود [۳۱]. وضعیت سایر مناطق از جمله حسنلو و زیویه چندان مشخص نیست. مهمترین نکته قابل ذکر، تداوم سبک سفالی اورارتوهاست که فرم گونه‌های آن اندکی دستخوش تغییر شده است. بیشتر سفالها ظریف و در رنگهای نخودی و قهوه‌ای هستند، اما نمونه‌هایی از سفال صیقلی نیز که برخی از آنها به رنگ قرمز است به چشم می‌خورد. چندین فرم سفالی جدید در این دوره به وجود آمده است که به طور مشخص متعلق به سبک سفالی یافت‌شده از مناطق دوردست جنوب در نوشیجان واقع در ماد می‌باشد. از این رو، این سبک سفالی «سبک مادی» خوانده می‌شود [۳۲].

سبک سفال مادی در قلمرو سابق اورارتو: کاسه‌های یافت شده لبه‌های چتری و دسته‌های افقی کوچکی دارند. در میان آنها کوزه‌های باریک دو دسته نیز دیده می‌شود (که اغلب با پوشش گلی قرمز رنگ و صیقلی هستند). باید اشاره کنیم که این دو گونه، یعنی کاسه‌های یک‌دسته و کوزه‌های باریک دودسته، تاکنون در هیچ یک از مناطق حفاری شده یافت نشده‌اند و اثری از آنها در لایه‌های تخریب شده آیانیس، کارمیریلور و بسطام دیده نمی‌شود. اما در یک لایه استقرار در بسطام (شکل ۱: شماره‌های ۱ تا ۳) که بسیار بالاتر از لایه‌های اورارتویی قرار دارد، نمونه‌هایی از این گونه‌ها به دست آمده است [۳۳]. مشابه این ظروف در وان نیز دیده می‌شود (شکل ۱: شماره‌های ۱۰ تا ۱۲). تانر طرحان در لایه‌های اورارتویی این محوطه مقابری حاوی کوزه‌های دودسته یافته است [۳۴]. احتمالاً اکثر این کوزه‌ها از قبرها یافت می‌شوند. بیشتر آنها همانند سفالهای سبک اورارتویی پوشش گلی قرمز رنگ دارند. مشکل موجود این است که این آثار یافت‌شده، به ویژه در ارمنستان، تاکنون بطور مشخص از نمونه‌های متعلق به اوایل دوره حکومت اورارتوها تفکیک نشده و حتی امروزه نیز همچنان اورارتویی خوانده می‌شوند [۳۵]. اکثر کاسه‌ها در مقایسه با لبه‌های فتیله‌ای ظروف دوره اورارتو (تصویر ۱: شماره‌های ۵ و ۶) لبه پهن‌تری دارند (تصویر ۱، شماره‌های ۴، ۷، ۸، ۱۲ و ۱۳). پس از فروپاشی شاهنشاهی اورارتو، لایه‌های استقرار اقوام مهاجم در نوشیجان و دهکده اربابی گودین II [۳۶]، استقرارهای بعدی

مهاجمان هالنبو (Hallenbau) در بسطام [۳۷]، آثار یافت شده در آراین برد [۳۸]، آرمایور [۳۹] و اوشاکان [۴۰]، قبرستانهای مربوط به دوره های متأخر وان [۴۱] و آیانیس [۴۲] به این افق تعلق می گیرند.

۵۰۰ ق.م. - دوره امپراطوری هخامنشی

شمال غرب ایران (آذربایجان)

در این منطقه به غیر از برخی فرضیات، هیچ مدرک قطعی در مورد دوره هخامنشی وجود ندارد. گودین II با توجه به تفاوت های بارزی که با نوشیجان دارد، به احتمال بسیار زیاد به این افق تعلق می گیرد. به نظر می رسد برخی از محوطه ها که آثار سطحی خوبی در جریان بررسی از آنها کشف شده است، به این افق مربوط می شوند. محوطه هایی از قبیل او اوغلو، [۴۳] لومباد [۴۴] و کوربولاغ در سابق اغلب مادی- هخامنشی خوانده می شدند. پلان اقامتگاه کوربولاغ [۴۵] شبیه بناهای موجود در بنیامین ارمنستان و گومباتی گرجستان است [۴۶]. برخی از فرم های سفالی این دوره عبارتند از ظروف ظریف با صیقل بسیار خوب و صدای جلینگ بلند، کاسه هایی با لبه های چتری به رنگ نخودی- نارنجی روشن، کوزه های باریک دودسته، کاسه های گل لاله ای [۴۷] و کوزه هایی با آبریزهای عمودی که موارد مشابه آن در گودین II نیز یافت شده است [۴۸]. بر اساس اطلاعات کنونی سفال منقوش در این دوره وجود نداشته است. برنی ادعا می کند که قلعه ای را در هفتون یافته است که به این دوره تعلق دارد [۴۹]. سامرز نیز قدمت قلعه ای را در یانیق تپه به این دوره نسبت می دهد [۵۰]، اما جزئیات بیشتری در این خصوص منتشر نشده است.

محوطه هایی از قبیل حسنلو را که ظروف مثلثی کلاسیک در آنها یافت شده است و دایسون آنها را در دوره هخامنشی تاریخ گذاری می کند [۵۱]، شاید بهتر باشد به دوره بعدی یعنی به اواخر دوره هخامنشی منسوب کنیم. به نظر می رسد برخی از قلعه های اورارتویی سابق از قبیل قلعه اسماعیل آقا، گوور قلعه ارس و خزرلو که آثار سطحی ظروف مثلثی در آنها یافت شده است به این دوره یعنی اواخر دوره هخامنشی تعلق دارند [۵۲].

ارمنستان

در ارمنستان، استقرار محوطه های اورارتویی آرمایور و آراین برد در دشت آرات با توجه به وجود سفالهای منقوش و غیرمنقوش در هر دوی این محوطه ها دست کم تا اواخر دوره هخامنشی یا اوایل دوره هلنی تداوم یافته است. در آرمایور لوح مکتوبی به خط الفبای جدید عیلام بدست آمده است که به اعتقاد والانت قدمت آن به نیمه دوم یا ربع سوم قرن ششم ق.م برمی گردد [۵۳]. قلعه آراین برد، متعلق به دوره اورارتوها، در دوره هخامنشی بازسازی شده است. شاخصه اصلی این قلعه تالارهای ستوندار با دیوارهای منقوش به سبک اورارتویی است [۵۴]. تالار ستوندار بزرگ این قلعه (تعداد ۶×۵ ستون) به میزان قابل توجهی به کاخ آلتین تپه

(تعداد ۵×۳ ستون) که قدمت آن را به دوره هخامنشی منسوب می‌کنند، شباهت دارد [۵۵] و البته شاید بعینه شبیه تالار گودین‌تپه (تعداد ۶×۵ ستون) باشد.

بازار روباز آیین‌برد که دارای یک ردیف ستون است، تا حدودی مشابه ایوانهای ورودی کاخهای P و S پاسارگاد است [۵۶]، اما تفاوتی نیز مشهود است. به طور مثال، ورودی بازار آیین‌برد دارای سردر ورودی نیست. همچنین باید به سه ریتون نقره‌ای که از آثار هنرمندانه دوره هخامنشی است اشاره ویژه‌ای داشته باشیم [۵۷].

شواهد قابل توجه دیگری در ارمنستان دیده نمی‌شود. ترماتیروسوف کاوشهایی را در کاخهای متعددی در بنیامین در حوالی گیومری انجام داده است (نتایج اکثر این گزارشها منتشر نشده‌اند). این کاخها متعلق به دوره هخامنشی تا دوره هلنی-رومی هستند [۵۸]. پایه‌ستون قاشقی یافت‌شده از این محوطه (۴) مربوط به دوره هخامنشی است [۵۹]. این قصر، که بهتر است آنرا اقامتگاه بنامیم، هیچ شباهتی با آثار معماری معروف این دوره ندارد. در نزدیکی بنیامین در مجاورت قلعه اورارتویی متروک هوروم، مهر استوانه‌ای متعلق به هخامنشیان یافت شده است [۶۰]. مقابر فراوانی در ارمنستان وجود دارد که می‌توان با توجه به محتویاتشان به دوره هخامنشی نسبت داد، اما گزارش کاوشهای صورت گرفته در آنها بندرت منتشر شده است. به طور مثال در شمال شرق ارمنستان در نزدیکی مرز جمهوری آذربایجان در روستای نوامیریان قبری حاوی جواهرات و سفال هخامنشی کشف شده است. از موارد قابل ذکر دیگر می‌توان به گزارش بررسیهای آدام اسمیت در دامنه شمالی کوه آراگاتس اشاره کرد. سفالهای یافت‌شده در قلعه‌های متعدد مربوط به عصر آهن نشان می‌دهد که این قلعه‌ها در دوره هخامنشی دوباره مورد استفاده قرار گرفته‌اند [۶۱].

گرجستان و جمهوری آذربایجان

کناس و فورتوانگلر حفاریهای نسبتاً پراکنده‌ای را در کاخی در گومباتی واقع در شرق گرجستان انجام داده‌اند. پلان این قلعه شباهتی با بناهای شناخته‌شده هخامنشیان ندارد، اما سفالها و پایه‌ستونهای قاشقی موجود در آن مربوط به دوره هخامنشی است. کناس و فورتوانگلر این کاخ را با کاخ هخامنشیان در ساری‌تپه آذربایجان که نریمانف آن را حفاری کرده است، مقایسه می‌کنند [۶۲]. از آنجا که بقایای چندانی از این دو کاخ بر جا نمانده است، نمی‌توان به طور قطع ادعا کرد که معماری این دو بنا مشابه هم بوده است. نکته مهم‌تر این است که پایه‌ستونهای قاشقی (دست کم ۵ پایه‌ستون در گومباتی) غیر از این دو محوطه در محوطه دیگری در قاراجامیرلی کوئی و همچنان که پیشتر اشاره شد، در بنیامین ارمنستان نیز یافت شده است [۶۳]. تعدادی از فرم‌های سفالی ظروف ظریف دوره هخامنشی از جمله پیاله در میان سفالهای یافت‌شده از گومباتی دیده می‌شود [۶۴]. سفالها اغلب به رنگ نخودی هستند و هیچ یک از آنها منقوش نیست. پیدایش سفال منقوش در

گرجستان به اواخر قرن چهارم بر می‌گردد و می‌توان قدمت دقیق آنها را بر اساس اشیای وارداتی یونانی تعیین کرد [۶۵].

از محوطه‌ها و آثار عمده این دوره می‌توان به مواردی چون لایه‌های متعلق به اقوام مهاجم در گودین II، کوربولاغ در روستای نوامیریان، گومباتی، بنیامین، کتیبه خشایارشا در وان، کتیبه‌ای به خط میخی که اخیراً در نزدیکی فرهاد اوی نخجوان یافت شده و احتمال می‌رود متعلق به دوره هخامنشی باشد [۶۶]، تالارهای ستوندار و نیز ظروف نقره‌ای در آراین‌برد و لوحی در آرمویر اشاره کرد.

اواخر دوره هخامنشی - اوایل دوره هلنی (۴۰۰ ق.م. - ۳۰۰ ق.م.)

مشخصه اصلی این دوره ظهور سفال منقوش در سراسر منطقه است [۶۷]. این ظروف را اولین بار دایسون در حسلو کشف کرد و آنها را ظروف مثلثی نامید. در خصوص زمان آغاز و اتمام این دوره اجماع نظر وجود ندارد. دایسون معتقد است آغاز این دوره با اوایل دوره هخامنشی مصادف است، اما نریمان عشوهرلی با توجه به آثار به‌دست‌آمده در گرجستان طرفدار قدمت جدیدتری است. دایسون [۶۸] مابین ظروف مثلثی کلاسیک و ظروف مثلثی غربی تمایز قایل می‌شود.

ظروف مثلثی کلاسیک در حسلو IIIA (لایه پایینی): این ظروف، سفالهایی با نقوش ظریف (بعضاً دورنگ) و صیقلی و به رنگ نخودی روشن هستند و فرم شاخص آنها کاسه‌های گل‌لاله‌ای است. همچنین مقداری تکه سفالی مربوط به این سبک در زیویه (لایه‌نگاری نشده)، خزرلو، قلعه اسماعیل آقا و منطقه بوکان یافت شده است [۶۹]. در بالا به سفال منقوش و تاریخگذاری شده ارمستان و گرجستان [۷۰] نیز اشاره کردیم.

ظروف مثلثی غربی در محوطه‌هایی نظیر پاسارگاد و حسلو IIIA (لایه بالایی) و II: این ظروف به رنگ نخودی روشن است و نقوش آنها چندان با دقت کار نشده است. کاسه‌های لبه نیشگونی و قمقمه‌های نذری (زیارتی) گونه‌های جدید این ظروف می‌باشند. محوطه‌های عمده‌ای که این گونه سفالی در آنها یافته شده عبارتند از: حسلوی II/IIIA، یانیق‌تپه (گودالها)، منطقه وان، کاخ آلتین‌تپه و مناطق مجاور، آراین‌برد، اوشکان، آرتاشاد، گورور قلعه ارس، تخت سلیمان و منطقه بوکان [۷۱].

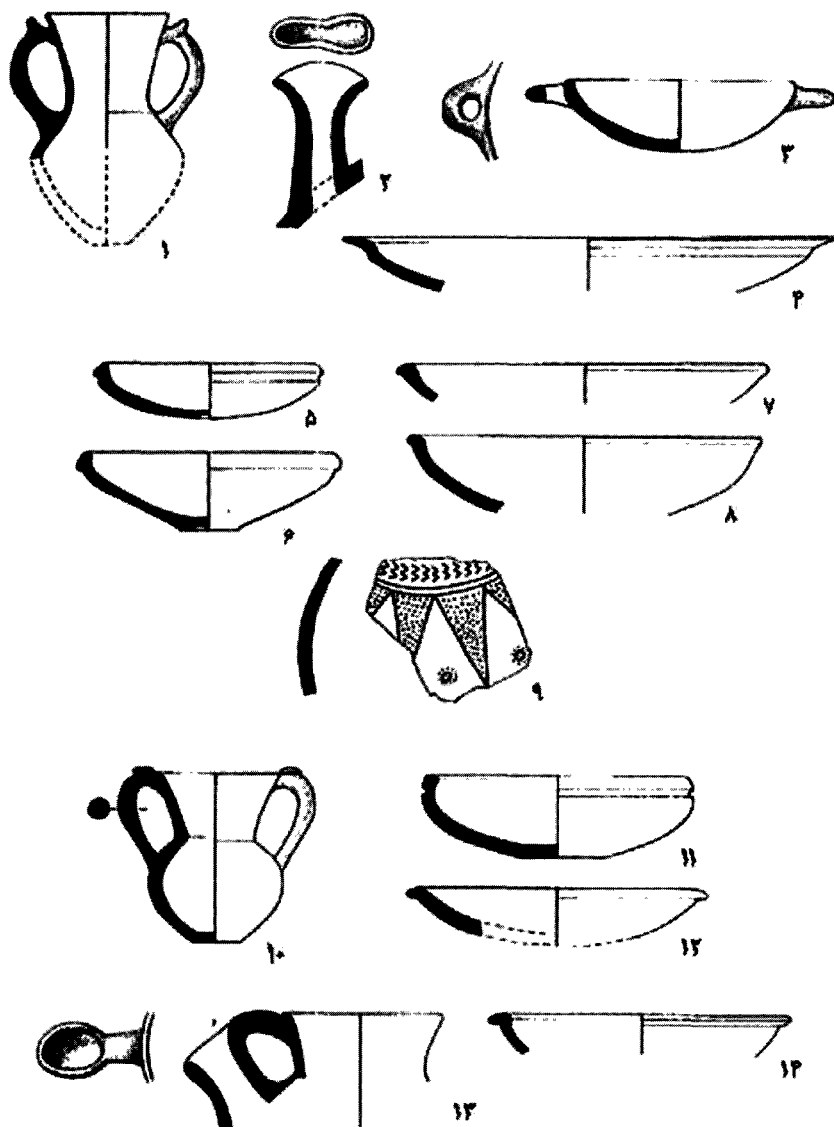
با توجه به شواهد به‌دست‌آمده از گرجستان [۷۲] نمی‌توان تصور داشت که تمامی این ظروف منقوش متعلق به قبل از قرن چهارم ق.م. هستند؛ اما از آنجا که احتمال دارد این ظروف شکل تکامل‌یافته ظروف منقوش سبک ایرانی باشند، می‌توان گفت قدمت این ظروف در ایران اندکی از مناطق شمالی بیشتر است. تاکنون در مناطق ماورای قفقاز ساختمان یا بنایی که بتوان به این دوره نسبت داد کشف نشده است. کاخ آلتین‌تپه در ترکیه را می‌توان بر اساس نقشهای موجود بر روی دیوارهای آن به دوره بعد اوراتوها نسبت داد.

می‌توان ظروف منقوشی را که گفته می‌شود از سطح این کاخ یافت شده‌اند [۷۳]، نشانه آخرین دوره استقرارهای موجود در این محوطه به شمار آورد.

با این حال تولید این سبک سفالی بدون شک در دوره هلنی نیز تداوم داشته است. دژ هلنی واقع در نزدیکی میانه که شاید بتوان آن را با شهر باستانی ورا تطبیق کرد [۷۴]، پوشیده از این نوع ظروف مثلثی غربی است [۷۵]. در محوطه رویان‌دویان در نزدیکی اردبیل نیز نمونه‌های بسیار زیادی از این ظروف یافت شده است [۷۶]. شواهد به دست آمده از آرتاشاد، آراین‌برد و گورور قلعه ارس نشان می‌دهد شیوه ساخت استحکامات در این دوره نسبت به دوره‌های قبلی دستخوش تغییر شده و حصارهای دفاعی به صورت زیگزاگی احداث شده‌اند [۷۷]. کناس و فورتوانگلر بر این باورند که سبکهای دوره هخامنشی از قبیل سبک پایه‌ستونها یا سرستونها در این دوره با سبکهای یونانی تلفیق شده‌اند [۷۸].

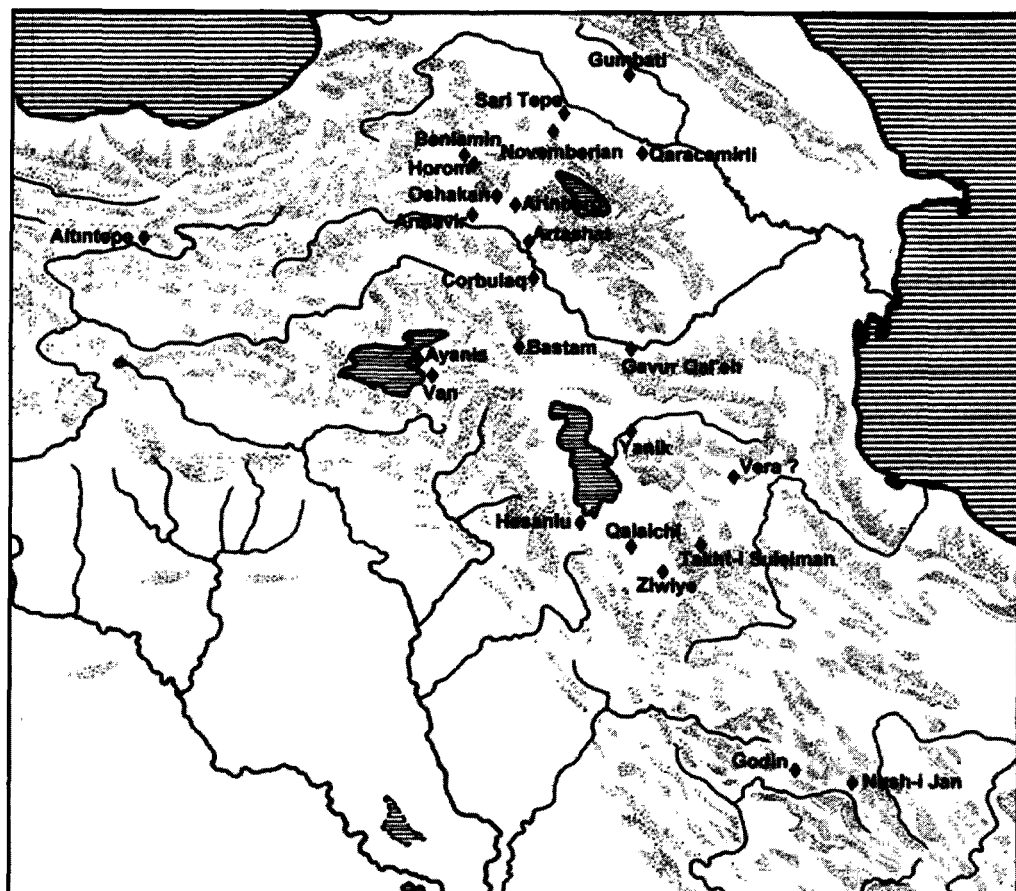
نتیجه

هرساله شواهد بیشتری در خصوص دوره‌های مورد بحث در کاوشهای مناطق ماورای قفقاز به دست می‌آید. بیشتر این یافته‌ها را می‌توان به دوره سلطنت هخامنشیان نسبت داد. مناطق ماورای قفقاز بدون شک در معماری، فلزکاری و سفالگری خود تحت تأثیر هخامنشیان قرار گرفته‌اند. در بیشتر محوطه‌های این دوره آثار استقرار به چشم می‌خورد. از آنجا که هنوز اطلاعاتی درباره ماهیت معماری یا هنر مادیها در دست نداریم و نیز چون هنوز مسلم و مبرهن نیست که آیا اساساً امپراطوری ماد وجود خارجی داشته است یا خیر، به هیچ روی نمی‌توان در خصوص تأثیر یا حضور مادیها در مناطق ماورای قفقاز اعلام نظر کرد. در حال حاضر هیچ مدرک و سند قطعی در این خصوص وجود ندارد.

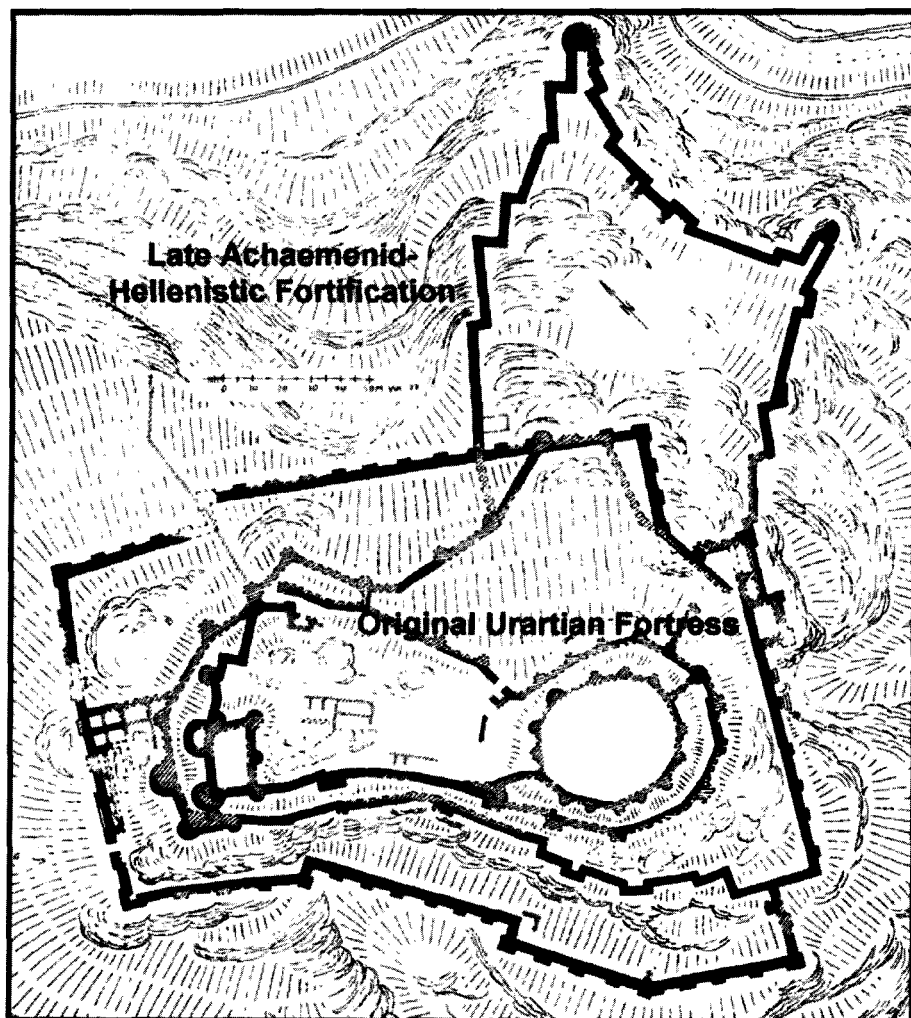


شکل ۱: سفالهای سبک مادی در مناطق ماورای قفقاز

۱ تا ۴ از لایه استقرار اقوام مهاجم هالنبو در بسطام؛ ۵ تا ۹ از لایه استقرار اقوام مهاجم در بسطام (شماره‌های ۵ و ۶ از سفالهای اورارتویی است و مجدداً مورد استفاده قرار گرفته است)؛ شماره‌های ۱۰ تا ۱۲ از قبری با قدمت دوره بعد اورارتو در وان؛ ۱۳ و ۱۴ از لایه استقرار اقوام مهاجم هوروم در ارمنستان.



شکل ۲. نقشه مناطق ماورای قفقاز و مناطق مجاور با محوطه‌های عمده‌ای که در متن مورد اشاره قرار گرفته‌اند.



شکل ۳.

پی‌نوشتها

1. Zimansky 1995, Karte 1-2
2. Zimansky 1995
3. Kliess 1976
4. Kleiss, Kroll 1979
5. Kroll 1979 a ; 103-104; Zimansky 1998 : 102-198 ; Kozbe / Sağlamtimur / Cevik 2001
6. Zimansky 1998: 95-99
۷. انتهای پیکانهای اورارتوها زبانه‌دار بود و به داخل سوراخ چوبه تیر وارد می‌شد، اما انتهای این پیکانها کام‌دار است و چوبه تیر در آن فرو می‌رود (م).
8. Derin & Muscarella 2001: fig. 1.
در آیانیس اکثر پیکانها بیرون از قلعه، به ویژه در بیرون حصار جنوبی یافت شدند. اکثر پیکانهای آهنی نیز در منطقه شمال معبد کشف شدند. اگر چه درین و ماسکارالا در تفسیر خود بسیار احتیاط به خرج داده‌اند، در شکل شماره ۱ آنها نکات خاصی دیده می‌شود. در نزدیکی حصار دفاعی جنوبی سربازان در جنگ تنها از پیکانهای برنزی کام‌دار استفاده کرده‌اند و در اطراف دروازه و بخشهای شمالی معبد تنها پیکانهای آهنی زبانه‌دار به کار گرفته‌اند.
9. Unal 1982
10. Furtwängler / Knauf 1997 Abb. 19 ; Motzenbäcker 200 : Abb. 4-5
11. Zimansky 1994
12. Kohl, Kroll 1999
13. Kroll 2000a
14. Postgate 1989
15. Motamedi 1997: 165
16. Young, 1965: 59-61 Fig. 3-4; Motamedi 1997: 160-162
17. Motamedi 1997: 156, 163
18. Young 1965, fig. 3
19. Motamedi 1995: 164
20. Motamedi 1997: 157-158
21. Motamedi 1997: 168
22. Mousavi 1994
23. Seidl 1988: 150, Footnote 8
24. Stronach, Roaf 1987: 9-11
25. Stronach 1969, Fig. 6, 1-11
26. Stronach, Roaf 1978: 10
27. Stronach 1978, Fig. 6
28. Stronach 1978, Fig. 7
29. Stronach 1978, Fig. 6
30. Stronach 1978: 12
۳۱. اصطلاح سفال مادی در اینجا از نقطه نظر جغرافیایی استفاده شده است، زیرا اولین و احتمالاً قدیمی‌ترین نمونه آن از منطقه ماد باستان به دست آمده است.
32. Kroll, 1988, 77 Tab. 1; Kohl / Kroll, 1999
33. Kroll 1979b
34. Tarhan 1994, Fig. 17

35. Avetisyan 2001, Figs. 24-26
36. Stronach 1978, p. 10
37. Kroll 1979b
38. Avetisyan 2001, Fig. 25, 5-6
39. Avetisyan 2001, Fig. 25, 1, 4
40. Avetisyan 2001, Fig. 24, 6, 7 10
41. Tarhan 1994, Fig. 17
42. unpublished, See Kroll 1976: 144; Çilingiroglu, Altan / Salvini, Mirjo (eds) 2001: 9-10
43. Kroll 1976: 25-27
44. Kroll 1976: 89-90
45. Kleiss / Kroll 1976
46. Knauß, 2000
47. Kroll 1976: 18-19
48. Young 1969: 121
49. Burney 1973: 165, 169
50. Summers 1982: 4
51. Dyson 1999a; 1999b
52. Kroll 2000b
53. Vallat 1997
54. Hovhassissian 1973
55. Summers 1993
56. Stronach 1978, Fig. 27, 41
57. Santrot 1996, nos. 181-183
58. Santrot 1996, 187-189
59. Knauß 2000, 12
60. Kohl / Kroll 1999
61. Smith 2000
62. Furtwangler / Knauß 1996
63. Furtwangler / Knauß 1996
64. Furtwangler 1995, Abb. 14-15
65. Narimanišvili 2000
66. Belli / Sevin 1999, 6164, Fig. 34-37
67. Narimanišvili 2000
68. 1999a and b
69. Kroll 2000b
70. Narimanišvili 2000
71. Dyson 1999a and b; Kroll 2000b
72. Narimanišvili 2000
73. Özgüç 1996
74. Kroll 2000c
75. Kroll 1984: 39-42
76. Kroll 1984: 62-622, Abb. 13
77. Tonikian 1992
78. Knauß 2000

کتابنامه

- ...Avetyasian, Hayk, 2001, *Aragats. Excavations of the Urartian Fortress*, Yerevan. Yerevan State University Publication.
- ...Belli, Oktay / Sevin, Veli 1999, *Archaeological survey in Nakhichevan*, 1998, Istanbul: Arkeoloji ve Yayinlari, 1999.
- ...Burney, Charles, 1973, "Excavations at Haftavan Tepe 1971: Third Preliminary Report", *Iran* 11, 153-172.
- ...Çilingiroğlu, Altan / Salvini, Mirjo (eds) 2001, *Ayanis I. Ten Years' Excavations at Rusahinili Eiduru-kai 1989-1998*, Roma: CNR. Istituto per gli Studi Micenei ed Egeo-Anatolici.
- ...Derin, Zefar / Muscarella, Oscar 2001, "Iron and Bronze Arrows" In: *Ayanis I. Ten Years' Excavations at Rusahinili Eiduru-kai 1989-1998*, Edited by Altan Çilingiroğlu and Mirjo Salvini, 189-217, Roma: CNR. Istituto per gli Studi Micenei ed Egeo-Anatolici.
- ...Dyson, Robert H. Jr 1999a, "The Achaemenid painted pottery of Hasanlu IIIA" *Anatolian Studies* 49: 101-110.
- ...Dyson, Robert H. Jr 1999b, "Triangle-Festoon Ware Reconsidered", *Iranica Antiqua* 34: 115-144.
- ...Furtwängler, Andreas 1995, "Gumbati. Archäologische Expedition in Kachetien 1994", *Eurasia Antiqua. Zeitschrift für Archäologie Eurasia* 1: 177-211.
- ...Furtwängler, Andreas / Knauf, Friedrich 1996, "Gumbati. Archäologische Expedition in Kachetien 1995", *Eurasia Antiqua. Zeitschrift für Archäologie Eurasia* 2: 363-381.
- ...Furtwängler, Andreas / Knauf, Friedrich 1997, "Archäologische Expedition in Kachetien 1996. Ausgrabungen in den Siedlungen Gumbati und Ciskaraant-Gora. 3. Vorbericht", *Eurasia Antiqua. Zeitschrift für Archäologie Eurasia* 3: 353-387.
- ...Hovhannissian, Constantine 1973, *The wall-Paintings of Erebooni*, Erevan: Akademi Nauk Arm. SSR.
- ...Kleiss, Wolfram 1976, "Urartäische Architektur" In: *Urartu. Ein wiederentdeckter Rivale Assyriens*, H.-J. Kellner ed., München, Ausstellungskatalog der Prähistorischen Staatssammlung, Band 2: 28-44.
- ...Kleiss, Wolfram / Kroll, Stephan 1976, "Zwei Plätze des 6. Jahrhunderts v. Chr. In Iranisch-Azerbaidjan", *Archäologische Mitteilungen aus Iran N.F.* 9: 107-124.
- ...Kleiss, Wolfram / Kroll, Stephan 1979, "Vermessene urartäische Plätze in Iran (West-Azerbaidjan) und Neufunde (Stand der Forschung 1978)", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 12: 183-243.
- ...Khol, Phil / Kroll, Stephen 1999, "Notes on the Fall of Horom", *Iranica Antiqua* 34: 243-259.
- ...Knauf, Friedrich 2000, "Der 'Palast' von Gumbati und die Rolle der Achaimeniden im transkaukasischen Iberien", *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 32: 119-130.

- ...Kozbe, Gülriz / Sağlamtimur, Haluk / Çevik Özlem 2001, "Pottery" In: Ayanis I. Ten Years' Excavations at Rusahinili Eiduru-kai 1989-1998, Edited by Altan Çilingiroğlu and Mirjo Salvini, Roma: CNR. Istituto per gli Studi Micenei ed Egeo-Anatolici: 85-153.
- ...Kroll, Stephan 1976a, Keramik Urartäischer Festungen in Iran. Ein Betrag zur Expansion Urartus in Iranisch-Azerbaidjan, Archäologische Mitteilungen aus Iran, Ergänzungsband 2, Berlin.
- ...Kroll, Stephan 1979a, "IX. Die urartäische keramik aus Bastam" In: Bastam I. Ausgrabungen in den Urartäischen Analgen 1972-1975, ed. by W. Kleiss, Teheraner Forschungen 5, Berlin: 203-220.
- ...Kroll, Stephan 1979b, "XI. Meder in Bastam" In: Bastam I. Ausgrabungen in den Urartäischen Analgen 1972-1975, ed. by W. Kleiss, Teheraner Forschungen 5, Berlin: 229-234.
- ...Kroll, Stephan 1984, Archäologische Fundplätze in Iranisch-Ost-Azerbaidjan", Archäologische Mitteilungen aus Iran ed. by W. Kleiss, Teheraner Forschungen 5, Berlin: 13-133.
- ...Kroll, Stephen 1988, "II. Grabunsbericht" In: Bastam II. Ausgrabungen in den Urartäischen Analgen 1972-1975, ed. by W. Kleiss, Teheraner Forschungen 5, Berlin: 75-106.
- ...Kroll, Stephen 2000a, "Eiserne Pfeilspitzen aus Ziwiye" In: Variatio delectat. Iran und der Westen; Gedenkschrift für Peter Calmeyer ed. by R. Dittmann et alii, Münster: Ugarit-Verlag: 379-384.
- ...Kroll, Stephen 2000b, "Nordwest-Iran in achaimendischer Zeit. Zur Verbreitung der Classic Triangle Ware", Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan 32: 131-138.
- ...Kroll, Stephen 2000c, Median Atropatene, map 90 in: R. Talbert (ed.) Barrington Atlas of the Greek and Roamn World, Princeton 2000.
- ...Motzenbäcker, Ingo 2000, "Neue Funde reiternomadischer Provenienz in Iberien", Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan 32: 207-226.
- ...Mousavi, Ali 1994, "Une brique à décor polychrome de l'Iran occidental (VIIe-VIIe-s. av. J.-C.)", Studia Iranica 23: 7-18.
- ...Narimanišvili, Guram 2000, "Die Keramik Kartlis (Iberiens) achaimenidischer und post achaimenidischer Zeit", Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan 32: 227-242.
- ...Özgüç, Tasim 1966, Altintepe – Architectural Monuments and Wall paintings, Ankara: Türk Tarih Kurumu.
- ...Postgate, Nicholas 1989, "Mannäer", Reallexikon der Assyriologie 7: 340-342.
- ...Roaf, Michael 1995, "Media and Mesopotamia: history and architecture", In: Later Mesopotamia and Iran ed. by John Curtis, London: British Museum.
- ...Salvini, Mirjo 1995, Geschichte und Kultur der Urartäer, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.
- ...Santrot, Jacques. ed 1996, Arménie. Trésors de l'Arménie ancienne des progines au Ive siecle, Nantes: Musée Dobrée.

- ...Seidl, Ursula 1988, "V. Die Siegelbilder" In: Bastam II. Ausgrabungen in den Urartäischen Analgen 1977-1978, ed. by W. Kleiss, Teherener Forschungen 5, 145-154, Berlin: Gebr. Mann.
- ... Motamedi Nosratollah 1997, "Ziwiye 1995: Architecture and Pottery", *Archaeological Reports of Iran* I: 143-170.
- ...Smith, Adam T. 2000, "Preliminary Report on the 1998 Archaeological Investigations of Project ArAGATS in the Tsakahovit Plain, Armenia" (in cooperation with Pavel Avetisyan and Ruben Badalyan), *Studi Micinei ed Egeo-Anatolici* 42: 19-59.
- ...Stronach, David 1969, "Excavations at Tepe Nush-I Jan, 1967", *Iran*, 7: 1-20.
- ...Stronach, David 1978, *Pasargadae. A Report on the Excavations conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, Oxford: Clarendon Press.
- ...Stronach, David / Roaf, Michael 1978, "Excavations at Tepe Nush-I Jan : Part I, A third interim report", *Iran* 16: 1-11.
- ...Stronach. Ruth 1978, "Median Pottery from the Fallen Floor in the Fort", *Iran* 16: 11-24.
- ...Summers, Geoffrey D. 1982, *A Study of the Architecture , Pottery and other Material from Yanik Tepe, Haftvan VIII and related Sites* (Dissertation Manchester 1982) 257 pp.
- ...Summers, Geoffrey D. 1993, "Archaeological Evidence for the Achaemenid Period in Eastern Turkey", *Anatolian Studies* 43: 85-108.
- ...Taner M. 1994, "Recent Research at the Urartian Capital Tushpa", *Tel Aviv* 21: 22-57.
- ...Tonikian, Armen 1992, " The Layout of Artashat and its historical development", *Mesopotamia* 27: 161-187.
- ...Ünal, Vuslat 1982, "Zwei Gräber eurasischer Reiternomaden im nördlichen Zentralanatolien", *Beiträge zur Allgemeinen und Vergleichenden Archäologie* 4: 65-82.
- ...Vallat, F. 1997, "La lettre élamite d'Arménie", *Zeitschrift für Assyriologie* 87: 258-70.
- ...Young, T. C. Jr. 1965, "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C.", *Iran* 3: 53-85.
- ...Young, T. C. Jr. 1969, *Excavations at Godin Tepe. First Progres Report*, Toronto: Royal Ontario Museum.
- ...Zimansky, Paul E. 1995, "An Urartian Ozymandias", *Biblical Archaeologist* 58: 94-100.
- ...Zimansky, Paul E. 1998, *Ancient Ararat. A Handbook of Urartian Studies*, Delmar New York: Caravan Books.

معمای شناسایی محوطه‌های مادی قرن هشتم و هفتم ق.م. و
شکل‌گیری سنت معماری ایرانی*

اینا مدودسکایا

* Medvedskaya, I. 1992, "THE QUESTION OF THE IDENTIFICATION OF 8th-7th CENTURY MEDIAN SITES AND THE FORMATION OF THE IRANIAN ARCHITECTURAL TRADITION," in *AMI*, pp. 73-79.

معمای شناسایی محوطه‌های مادی در قرون هشتم و هفتم ق.م.

و شکل‌گیری سنت معماری ایرانی

در نوشته‌های باستان‌شناسی معاصر، تنها محوطه‌های انگشت‌شماری در ایران به مادها نسبت داده شده است. ملاک انتساب این محوطه‌ها نیز عموماً نه بر پایه تحلیل ویژگیهای خاص فرهنگ مادی بلکه مبتنی بر موقعیت جغرافیایی این محوطه‌ها در داخل قلمرو تاریخی ماد بوده است. این رویکرد در دایره‌المعارف ایرانیکا ثبت شده است. در این دایره‌المعارف استروناخ محوطه‌هایی را که در مجاورت اکباتان، پایتخت ماد، قرار داشت جزء قلمرو ماد به شمار می‌آورد. وی مناطق تحت پوشش همدان، ملایر و کنگاور – شامل نوشیجان‌تپه (۶۰ کیلومتری همدان) و گودین‌تپه (۱۳ کیلومتری شرق کنگاور) – را «مثلث مادی» نام‌گذاری می‌کند [۱]. باباجان در شرق لرستان نیز جزء قلمرو ماد قلمداد می‌گردد.

البته امکان دارد در کنار بقایای سایر اقوام، آثار مربوط به مادها نیز در این محدوده وجود داشته باشد. اما از آنجا که مردمان ماد ریشه ایرانی داشتند، باید به خاطر داشت که باستان‌شناسان تمامی محوطه‌های مادی را متعلق به اقوام ایرانی فرض می‌گیرند. از این رو، شناسایی این محوطه‌ها به عنوان محوطه‌های مادی در مطالعات مربوط به شکل‌گیری فرهنگ ایرانی در فلات ایران از اهمیت بسزایی برخوردار است. می‌دانیم که اتحادیه قبیله‌ای ماد عمدتاً از قبایل محلی تشکیل می‌شد که تنها در زبان این قبایل نشانه‌هایی از تأثیرات هندو اروپایی دیده می‌شود [۲]. «بیشتر عوامل غیرایرانی در شکل‌گیری دولت و – می‌توان تصور کرد – فرهنگ ماد دست داشته‌اند» [۳] به همین دلیل است که موقعیت جغرافیایی مناطق مشمول این «مثلث» این تصور را ایجاد می‌کند که این مناطق باید متعلق به مادها باشند، حال آنکه در حیز واقع این گونه نیست. برای انتساب مطمئن این مناطق به مادها معیارهای دیگری لازم است. کنکاش پیرامون معماری این مناطق می‌تواند یکی از این معیارها باشد.

لوکونین دیدگاه جالبی در خصوص شناسایی مراحل اولیه تکوین هنر ایرانیان دارد. مطالعات وی بر روی دسته‌ای از آثار هنری، کاربرد شیوه خاصی را که وی «سبک اقتباس» می‌نامد آشکار ساخته است. مراد از سبک اقتباس این است که ایرانیان عناصر عاریتی را از هنر بیگانگان در آثار هنری خود تلفیق کرده و از آن در خلق یک سوژه ایرانی استفاده کرده‌اند. به گفته لوکونین، ارایه تفسیری تازه از ایماژهای بیگانه و تلفیق عناصر نامتجانس، اساس شکل‌گیری هنر ایرانی قرار گرفته است [۴]. حال اجازه دهید از این شیوه در تحلیل سایر جنبه‌های فرهنگ و یا به طور مشخص در تحلیل معماری مناطقی که در ظاهر به مادها نسبت داده می‌شود استفاده کنیم. آیا این کار منطقی است؟ بلی. چنین کاری منطقی به نظر می‌رسد، چرا که به اعتقاد بسیاری از

باستان‌شناسان، هنر و معماری در دوران باستان کلّ نامرئی واحدی را شکل می‌دادند. از این رو، به گفته کالمیر، معماری و برجسته‌کاریها و نقاشیهای روی دیوار و حتی منسوجات «از اسباب تفاخر و خودنمایی پادشاهان بوده است.» [۵] نظام خودنمایی پادشاهان هخامنشی ممکن است در عصر ماد ریشه داشته باشد.

حال می‌خواهیم به بررسی این سه محوطه یعنی نوشیجان (۶۵۰-۷۵۰ ق.م.)، باباجان III (حدود قرن ۸-۹ ق.م.) و گودین (انتهای قرن ۷ ق.م.) پردازیم. فیچرهای باستان‌شناختی دو محوطه اول کاملاً مجزا و متمایز از یکدیگرند. در باباجان سفال منقوش دست‌ساز و در نوشیجان سفال یک‌رنگ چرخ‌ساز با مقادیر قابل توجه میکا به دست آمده است. در معماری و پلان این دو محوطه نیز تفاوت‌هایی مشهود است. با تمامی این تفاسیل، هر دوی این محوطه‌ها به مادها نسبت داده شده و این انتساب مبنای تاریخ‌گذاری آنها قلمداد می‌شود. لذا باباجان ابتدا عمدتاً به حدود قرن هشتم ق.م. تاریخ‌گذاری می‌گردد. دلیل عدم انتساب این محوطه به قرن نهم ق.م. این بود که در آنجا سفالهای خاکستری و سیاه - مهمترین شاخصه عصر آهن II - یافت نشده بود. بعدها گاف لایه III را لایه قدیمی نامگذاری کرده و بناهای واقع در روی تپه مرکزی را قطعاً متعلق به حدود قرن نهم ق.م. معرفی می‌کند. تجدیدنظر وی در تاریخ‌گذاری این محوطه بر پایه مدارک باستان‌شناسی نبود، بلکه منحصر بر پایه داده‌های تاریخی و دیدگاه لوین مبنی بر تعیین موقعیت جغرافیایی قلمرو ماد در ناحیه کرمانشاه - اسدآباد در غرب کوه الوند استوار بود. گاف دیدگاه وی را اصلاح کرده و قلمرو ماد را به مناطق جنوبی‌تر تا منطقه نهاوند - سردسیر گسترش می‌دهد. در این منطقه محوطه‌های مربوط به عصر آهن III به وفور یافت می‌شوند و در واقع در هیچ منطقه دیگری این مقدار از محوطه‌های آهن III وجود دارد. بر این اساس، تمامی مناطق متعددی که سارگون از آنها نام برده است و یا در منابع دیگر به آنها اشاره شده و جزء قلمرو ماد منظور شده‌اند، باید در منطقه نهاوند (دره دلفان حاوی سفالهای گونه باباجان) واقع بوده باشند. گاف باباجان را حتی پیش از آن جزء قلمرو ماد معرفی کرده بود. اکنون گاف با استفاده از اصول جغرافیای تاریخی لوین آغاز فرهنگ مادی باباجان III را در حدود قرن نهم ق.م. تاریخ‌گذاری می‌کند. تاریخ‌گذاری وی به تبعیت از این اعتقاد لوین است که مادها در قرن نهم ق.م. در همان مناطقی ساکن بودند که بعدها جانشینان آنها در قرون هفتم و هشتم ق.م. در آنها سکنی گزیده‌اند. به اعتقاد گاف فرهنگ باباجان ظاهراً زودتر و در حدود قرن نهم ق.م. پدید آمده و حتی از حضور آشوریان در اواسط قرن نهم ق.م. نیز پرسابقه‌تر است. وی فرهنگ نوشیجان را نیز که پیوندهایی با فرهنگ باباجان دارد، فرهنگ مادی می‌داند [۶].

بنده با رویکرد گاف در تاریخ‌گذاری و انتساب باباجان III موافق نیستم، زیرا پیش از هر چیز در میان داده‌های باستان‌شناسی مربوط به ساختمانهای تپه مرکزی هیچ نشانه‌ای که به واقع مربوط به قرن نهم ق.م. باشد، یافت نشده است (خود گاف نیز در نوشته‌های اولیه خود بر این نکته اذعان کرده بود) [۷]. به علاوه،

همچنان که در بالا اشاره شد، فیچرهای باستان‌شناختی باباجان و نوشیجان به اندازه‌ای متفاوت هستند که نمی‌توان آنها را به یک فرهنگ واحد، یعنی فرهنگ ماد، منتسب کرد.

بناهای موجود در باباجان با پلان واحدی ساخته شده‌اند. در هر یک از آنها تالار ستونداری وجود دارد که در اطراف آن انبارها و اتاقهای نشیمن قرار دارد و یک پیشخوان در جلوی راهرو قرار گرفته است. در پشت پیشخوان نیز ایوان ستونداری قرار می‌گیرد. در یکی از این ساختمانها راه‌پله مارپیچی کشف شده است که نشان می‌دهد ساختمانهای جانبی دو طبقه بوده‌اند. به‌رغم اینکه باباجان شهر نیست، بلکه یک دهکده اربابی با استحکامات دفاعی است، معماری آن وجوه تشابه بسیار زیادی با بناهای حسنلوی IV دارد. ذکر این نکته ضروری است که در هر دوی این محوطه‌ها تالار و بخشهای جانبی مجموعه واحدی را شکل می‌دادند. در حسنلو تعدادی از این مجموعه‌های واحد دیده می‌شود. این بناهای پرشمار در حسنلو صراحتاً کارکرد متفاوتی داشتند، اما این عامل تأثیری در معماری آنها نداشته است. به گفته دایسون سبک ساختمانهای حسنلو به دوره V بر می‌گردد و شامل دو سبک معماری متفاوت است که یکی از آنها مربوط به سبک معماری بیت هیلانی در سوریه شمالی و دیگری مربوط به سبک معماری مگارون شهر پیلوس است؛ سبکهایی که در شرق باستان در هزاره دوم قبل از میلاد بسیار متداول بودند [۸].

طرح و پلان کلی بناهای نوشیجان و گودین از بناهای باباجان و حسنلو متفاوت است. این امر در خصوص موقعیت آنها نیز صدق می‌کند. هر یک از بناها اعم از معبد، قلعه و تالار ستوندار بر اساس کارکرد خود ساخته شده‌اند. در نوشیجان تالار سازه مجزایی است و با بخشهای جانبی ارتباط ندارد و فاقد پیشخوان یا ایوان ورودی است، اما بسیار بزرگ است و ستونهای زیادی دارد. میان معماری باباجان و حسنلو ارتباط مشخصی وجود دارد، اما این ارتباط را تنها می‌توان در فیچرهای مجزا مشاهده کرد. به طور مثال، [در حسنلو] پیشخوانی با راه‌پله مارپیچ وجود دارد که متعلق به تالار نیست، بلکه به معبد یا قلعه تعلق دارد (همانند نوشیجان). در تالار گودین اجاق موجود در مقابل تخت و سگوهایی که در گرداگرد دیوارها کشیده شده‌اند، مشابه نمونه‌های موجود در تالارهای حسنلوست، اما خود تالار که در چهار گوشه دیوارهای آن برجهایی وجود دارد، هیچ شباهتی به تالارهای ارومیه یا لرستان ندارد. قالب آجرهای این محوطه‌ها متفاوت است. آجرهای حسنلو و باباجان مربع و در ابعاد 39×35 سانتی‌متری هستند [۹]. آجرهای نوشیجان و گودین مستطیل شکل می‌باشند. سوئینی آجرهایی را که در ابعاد تقریبی $48 \times 26 \times 12$ هستند، به مادها نسبت می‌دهد. آثار به‌دست آمده در بررسیها نشان می‌دهند که اشاعه سفالهای گونه نوشیجان در مناطق شمالی با گسترش این آجرها همزمان بوده است [۱۰].

با این تفصیل، بدیهی است که این محوطه‌ها به فرهنگهای معماری متفاوتی تعلق دارند. معماری باباجان به سبک بیت هیلانی و مگارون مربوط می‌شود، اما سبک معماری حسنلو سبک کاملاً جدیدی است. اگر چه

برخی از خصوصیات معماری حسنلو عاریتی است، پاره‌ای ویژگی‌های کاملاً جدید و دست اول در آن به چشم می‌خورد. علاوه بر اقتباساتی که در بالا اشاره شد، اقتباسات دیگری از قبیل طراحی قلعه به سبک آشوریان (به اعتقاد متخصصان)، آب‌انبارهای تونلی ساخته شده از سنگ تراش خورده به سبک اورارتوها و پنجره‌های کور با دکور آجری نیز دیده می‌شود. جانسون معتقد بود ساخت تالار ستوندار با پشت‌بندهایی در بیرون و طاقچه‌هایی که در داخل دیوارها ساخته می‌شد، مشخصه معماری اورارتویی در اواخر قرن نهم ق.م. است [۱۱]؛ اما گانتز نشان داد که احداث دیوارهای پشت‌بنددار هم در قلعه‌ها و هم در بناهای معمولی شرق باستان متداول بوده است [۱۲]. در خصوص تالارهای ستوندار نیز باید گفت که ساخت این تالارها در دوره اورارتوها ابداع نشده است [۱۳]. تأثیر معماری اورارتویی در ایران به واسطه استقرار اورارتوها در مناطق حوضه دریاچه ارومیه در اواخر قرن نهم ق.م. بوده است. تفاوت میزان این تأثیر در مناطق اورارتویی و مادی هر اندازه باشد، وجود آن مسلم و مبرهن است. در نوشیجان این تأثیر به وضوح دیده می‌شود.

بنابراین، اگر چه در معماری نوشیجان به وضوح اقتباساتی دیده می‌شود (هر چند این اقتباسات در بافت‌های متفاوتی به کار رفته است)، نمونه آن در هیچ منطقه‌ای سابقه نداشته است. به عنوان مثال، می‌توان به آتشکده اشاره کرد. کارکرد تالارهای ستوندار نیز در حسنلو تغییر یافته است. معماری این محوطه نیز بر اصول جدیدی مبتنی شده است تا با نیازهای مردمانی که به طور مشخص جدیداً به این محوطه وارد شده بودند متناسب گردد. این سبک جدید شباهت‌های بسیاری با معماری ایران عصر هخامنشیان دارد. مشخصه بارز آن این است که تالار ستوندار، یعنی همان آپادانا، ساختمان مجزایی بود که عملاً کارکردی نداشت، زیرا نه در قالب مسکونی احداث می‌شد و نه به عنوان انبار استفاده می‌گردید. فصل مشترک دیگر این دو سبک، افروختن و روشن نگه داشتن آتش مقدس در روی یک محراب بود. عناصر تزئینی از قبیل طاقچه‌های دوقلو در داخل دیوار و دو ردیف از کنگره‌های کاذب نیز در نوشیجان و محوطه‌های هخامنشی (کعبه زرتشت در نقش رستم و زندان سلیمان در پاسارگاد) دیده شده است. این شباهت‌ها و پیوندهای سبکی دلیلی بر این مدعا است که معماری نوشیجان منشأ ایرانی دارد. نظام تکوین معماری ایرانی (مادی) مشابه نظام شکل‌گیری هنر آن است که در الگوی ارایه شده از سوی لوکونین دیدیم. با این تفصیل، حال باید باباجان را از لیست محوطه‌های مادی حذف کنیم. این واقعیت را حتی تفاوت‌های سفالی نیز به تنهایی اثبات می‌کند. داده‌های جغرافیای تاریخی نیز موافق این نتیجه‌گیری ماست.

اعتقاد لوین دایر بر اینکه تمامی قلمرو ماد در غرب کوه الوند قرار داشت، تا حدود زیادی مبتنی بر متن استل منسوب به سارگون دوم است که مربوط به ششمین تهاجم وی به ماننا و ماد می‌باشد. استل سارگون را لوین و یانگ در نجف آباد در نزدیکی اسدآباد-کنگاور در غرب کوه الوند یافته‌اند. لوین با بازسازی مسیر لشکرکشی سارگون چنین فرض گرفت که لشکر سارگون از سوریه حرکت کرده و تا نقطه‌ای در مجاورت

محلی که این استل در آنجا یافت شده، پیشروی کرده است. نظر به این واقعیت که این استل زمانی در نزدیکی جاده خراسان بزرگ - مهمترین جاده طبیعی از زاگرس به طرف شرق - قرار داشت، لوین آن را مدرکی برای این ادعا می‌گیرد که سارگون با عبور از کارالا و پارسوا به این جاده رسیده و در لشکرکشی خود از آن استفاده کرده است [۱۴]. لوین با تعیین موقعیت خارخار در منطقه‌ای در شرق ماهیدشت، مسیر لشکرکشی سارگون را در جهتی تقریباً غرب به شرق از بیستون به صحنه و سپس کنگاور بازسازی می‌کند. وی عبور لشکریان سارگون از کوه الوند را کاملاً غیر ممکن می‌داند و آن را رد می‌کند.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چرا محلی که استل در آن یافت شده است، ضرورتاً باید انتهای مسیر لشکرکشی سارگون باشد؟ درست است که در بخش پایانی گزارش سارگون از مسیر لشکرکشی خود به ماد، برای دومین عبارت «استلی را بر پا کردم» (در اوراتوس) (خط ۷۰) تکرار می‌شود، اما در سالنامه‌های سارگون آمده است که در سال ۷۱۶ ق.م. دو استل بر پا شده بود که یکی در کیشسیم قبل از حمله به ماد و دیگری در مجاورت خارخار و به طور قطع پس از بازگشت وی از ماد و مطیع ساختن مادهای نیرومند انجام گرفته بود. با توجه به این نکته، آیا باید بگوییم اوراتوس در خارخار قرار داشت (که به این معنی خواهد بود که سارگون دو بار از آن گذشته است)، یا باید فرض بگیریم که استل سومی نیز بر پا شده که در سالنامه‌ها به آن اشاره نشده است؟ مدرک غیرمستقیم مهمی به نفع خارخار وجود دارد. نخست اینکه، خارخار و کیشسیم پیش از این حمله به یکی از استانهای دولت آشور تبدیل شده بودند و با الحاق سرزمینهای مجاور بر وسعت آنها افزوده شده بود. پس از تشکیل این استان جدید، حاکمی از سوی دولت آشور بر این استان تعیین و استل حکومتی در آنجا نصب شده بود [۱۵]. دوم اینکه، اکنون اعتقاد عمومی بر این است که خارخار، کیشسیم و آراسیاش جز استانهای ماد نبودند و در منطقه‌ای در آن سوی مرزهای غربی ماد قرار داشتند. این شهرها پس از پیوستن به دولت آشور به مراکز اداری و جمع‌آوری مالیات و پایگاههای نظامی برای حمله به ماد تبدیل می‌شوند. به این نکته نیز باید توجه داشت که زمانی که خارخار و کیشسیم همچنان جزء استانهای آشور بودند، اکباتان (همدان کنونی واقع در شرق کوه الوند) به پایتختی ماد برگزیده می‌شود. در نتیجه بخش عمده قلمرو ماد در شرق خارخار و الوند قرار داشت. لذا نباید محلی را که استل سارگون در آنجا یافت شده است نقطه پایانی مسیر لشکرکشی وی بدانیم.

در نوشته سارگون قبل از نام اوراتوس به سرزمین کابسی (= بیت کابسی) و به شخصی با نام بورواسو اشاره شده است. لوین معتقد است این بورواسو همان بورواسوی اهل بیت ایشتار است [۱۶]. هر دوی این توپونیم‌ها، یعنی بیت کابسی و بیت ایشتار، در نوشته‌های تیگلت پیلسر سوم در خصوص پارسوا [۱۷]، منطقه‌ای در شمال خارخار، دیده می‌شود. با این تقریر، اوراتوس (جایی که استل در آن نصب شده بود) و کابسی می‌بایست مابین پارسوا و خارخار قرار داشته و در سال ۷۱۶ ق.م. به خارخار الحاق شده باشند. در استل به این

دو منطقه که در اصل از یکدیگر جدا بودند، به طور جداگانه اشاره شده است. اما در گزارش مختصری که در باره حمله ششم در سالنامه‌ها نوشته شده است، به اوراتوس اشاره نشده و این امر به طور قطع نشانگر آن است که این منطقه بخشی از خارخار به حساب می‌آمد.

از این رو، کشف استل در نزدیکی اسدآباد (اوراتوس باستان) به ما امکان می‌دهد تا موقعیت خارخار و پارسوا را در منطقه شرقی تری نسبت به آنچه لوین تصور می‌کرد مشخص سازیم. از مسیر لشکر کشی تیگلت پیلسر سوم در سال ۷۴۳ ق.م. می‌توان نتیجه گرفت که پارسوا در مجاورت نمار قرار نداشت و با منطقه بیت همبان هم‌مرز نبود [۱۸]. اما لوین اعتقاد دیگری دارد. به زعم وی خارخار و پارسوا در منطقه غربی تری قرار داشتند. ذکر این نکته ضروری است که تصویری که لوین از جغرافیای ایران داشت مسیر لشکر کشیهای آشوریان به مناطق شرقی را کوتاه‌تر می‌سازد. اگر به طول مسافت‌هایی که لشکر آشور در تهاجمات خود به غرب پیموده است توجه کنیم، دیدگاه وی کاملاً غیرمحتمل خواهد بود.

لوین با تعیین موقعیت ماد در دامنه‌های غربی الوند، امکان تطبیق کوه بیکنی - که در متون آشوری بدان اشاره شده است - با کوه دماوند (در نزدیکی تهران) را منتفی می‌سازد. دلیل اصلی وی این است که چون آشوریانی که به کوه بیکنی رسیده بودند، نتوانسته بودند کنترل کامل زاگرس را به دست بگیرند، پس احتمال ندارد که توانسته باشند تا کوه دماوند به داخل ایران نفوذ کنند [۱۹]. اما این استدلال را می‌توان زیر سوال برد. پادگانهای آشوری در زاگرس به مدت طولانی برقرار بودند و به طور موثر بر مناطق زاگرس کنترل داشتند. این قضیه را می‌توان از رانده‌شدن دسته جمعی ساکنان بومی منطقه به مناطق غربی به دستور سارگون و اسکان اقوام مهاجر غربی در این منطقه به وضوح مشاهده کرد [۲۰]. این سیاست در صورت عدم کنترل موثر بر منطقه عملی نمی‌شد و به نوبه خود نشانگر تقویت بیش از پیش این کنترل نیز می‌باشد. اگر چه وضعیت این منطقه همواره متشنج باقی ماند، اما علت آن استثمار منطقه از سوی آشوریان بوده است [۲۱]. در حالی که در نوشته‌های تیگلت پیلسر سوم و سارگون تنها به این نکته اشاره شده است که محدوده منطقه‌ای که اقوام ماد در آن ساکن بودند تا کوه بیکنی امتداد می‌یافت، اسارحدون اطلاعات بسیار کامل تری از موطن مادها ارایه می‌کند. در نوشته‌های اسارحدون علاوه بر کوه بیکنی که با نام «سنگ لاجورد» از آن یاد می‌شود، به سرزمین پاتوشارا نیز اشاره می‌شود که همانند بیکنی در حوالی بیت تبتی (دشت کویر) واقع بود. لوین قادر به توجیه این مسایل نیست که چرا کوه بیکنی (یا به گفته وی الوند) باید کوه «سنگ لاجورد» خوانده شود و یا چرا باید لزوماً در حوالی بیت تبتی واقع باشد [۲۲]. مسلماً وی به پاره‌ای از حقایقی که گرتوفسکی به بیان آنها پرداخته و مدرک بسیار حائز اهمیتی در خصوص تطبیق بیکنی با دماوند است، وقوف ندارد. در منابع مربوط به اوایل قرون وسطی به توپونیم پاتیشوار (پادیشوار) اشاره شده است که در منطقه مازندران در نزدیکی دماوند قرار داشت. احتمالاً این توپونیم در شکل [زبان] ایران باستان در زبان اکدی «پاتوش آرا» تلفظ می‌شد. در این منابع

به استخراج سنگ لاجورد در منطقه مازندران نیز اشاره شده است [۲۳]. از نوشته اسارحدون مبنی بر این که پاتوشارا در حوالی بیت تبتی در سرزمین «مادهای دور» در منطقه‌ای در مجاورت بیکنی قرار داشت و نیز از مدارک موجود در منابع قرون وسطایی دایر بر اینکه در این منطقه سنگ لاجورد استخراج می‌شده است، نتیجه می‌شود که کوه بیکنی و استانهای شرقی ماد باید در منطقه کوه دماوند و دشت کویر قرار داشته باشند [۲۴].

قلمرو دولت ماد تنها تا قبل از نیمه دوم قرن هشتم ق.م. تا کوه الوند محدود می‌شد. پس از آن مادهای از کوه الوند گذشتند و قلمرو خود را در مناطق ماورای آن بسط دادند. برای این ادعای خود در خصوص دوره بعدی یعنی قرن هفتم ق.م. مدارک باستان‌شناختی در دست داریم. در منابع مکتوب نیز اطلاعاتی در این زمینه وجود دارد. سارگون در سالنامه خود در سال ۷۱۶ ق.م. به اسامی شش ناحیه با عناوین آرانزشو، بیت راماتوا، اوریکاتو، سیکریس، شاپاردا و اوریاکو که وی به خارخار و سرزمین ماد الحاق کرده بود اشاره می‌کند. در این نواحی وی تنها توانسته بود ۲۸ والی وابسته به مادهای نیرومند را به دادن خراج و مالیات مجبور کند. به اسامی تمامی این نواحی غیر از اوریکاتو در نوشته‌های (خط ۴۵-۵۵) مربوط به اقامت سارگون در خارخار و ترک آن منطقه پیش از عبور از کوه مرتفع آروساکا و ورود او به آنراکن (که قبلاً به اثبات نرسیده بود) و رسیدن به گذرگاههای اوپوریا مابین کوهستان پاتاششون و کوهستان داروو اشاره شده است. نکته قابل توجه اینکه، در این نوشته‌ها به دشت پهناوری اشاره می‌شود که سارگون بلافاصله پس از عبور از کوهستان به آن رسیده است. این اولین بار است که در گزارشهای مربوط به لشکرکشیهای سارگون از دشتی سخن به میان می‌آید (خط ۵۷). پس از آن وی «کمانداران را برای حمله به دشت» گسیل می‌دارد. آیا نمی‌توان گفت این به معنی عبور از الوند و رسیدن به دشت پهناور همدان است؟ البته توقف سارگون در ماد طولانی نبوده است. در خط ۶۴ سارگون از خراج اخذشده از سرزمین کابسی، هم‌مرز خارخار و پارسوا، سخن به میان می‌آورد. احتمالاً وی اولین فردی بوده است که در این مسیر از ماد به حوالی خارخار و پارسوا پیشروی کرده است (خط ۶۵).

در خصوص مناطقی که سارگون پیش از رسیدن به الوند از آنها عبور کرده است باید گفت که همگی آنها خارج از قلمرو دولت ماد قرار نداشت. وی پس از ترک خارخار وارد زاکروتی می‌شود. زاکروتی در نوشته‌های مربوط به سال ۷۳۷ ق.م. تیگلت پیلسر، «زاکروتی مادهای نیرومند» نامیده شده است. گرانتوفسکی بر این باور بود که زاکروتی از مناطق مرزی ماد بود و ظاهراً در سال ۷۳۷ ق.م. به اشغال آشوریان در می‌آید و پس از آن حتی نام قبلی آن تغییر می‌یابد. و واقعیت این است که نه در استل سال ۷۱۶ ق.م. و نه در لیست سال ۷۱۴ ق.م. که نام خراج‌گزاران سارگون و حاکمان مناطق اشغال‌شده ماد و قلمرو سایر اقوام و قبایل در آن نوشته شده بود، زاکروتی جزء قلمرو ماد اعلام نشده است. در سالنامه‌های سال ۷۱۳ ق.م. سارگون به «بیت

ایلی» به عنوان یکی از استانهای ماد واقع در مرز دولت آلی پی اشاره شده است [۲۵]. این اطلاعات از دو حیث حائز اهمیت است. نخست اینکه، بئیت ایلی قطعاً در دامنه‌های غربی الوند واقع است، زیرا آلی پی در مناطق زاگرس قرار گرفته و از شمال با «عیلام» هم‌مرز می‌شود. در ثانی، آلی پی در طرف شمال با خارخار هم‌مرز می‌شود و در نتیجه «اوریاکا» در نزدیکی مرزهای شمالی آلی پی قرار می‌گیرد [۲۶]. از این رو هر دوی این استانهای مادی، یعنی زاکرونی و بئیت ایلی، در نزدیکی خارخار قرار داشتند که با توجه به کشف استل‌های مربوط به سال ۷۱۶ ق.م. در نزدیکی اسدآباد، مرزهای شمالی آن تا این منطقه گسترده شده بود. قبل از سارگون گزارشی درباره همسایگی ماد و آلی پی در دست نبود. به نظر می‌رسد در زمان حکومت سارگون این دو دولت در نتیجه گسترش قلمرو خود با یکدیگر همسایه شده‌اند. از یک سو، آلی پی در حال تبدیل شدن به دولتی نیرومند بود [۲۷] و از سوی دیگر، دولت ماد قلمرو خود را تا مناطق ماورای کوه الوند بسط داده بود. در هر صورت، برای تعیین موقعیت تمامی قلمرو ماد در دامنه‌های غربی کوه الوند و یا قرار دادن بخشی از آن در جنوب غربی نهاوند، یعنی دره دلفان، اطلاعات کافی در دست نیست. در خاتمه باید گفت که مدارکی وجود ندارد که بتوان بر اساس آنها باباجان III را جز قلمرو ماد قلمداد کرد.



شکل ۱: زاگرس مرکزی و شمالی - لوین (۱۹)

1. D. Stronach, *Archaeology* II, Median and Achaemenid, Enclr. II 3 (1987) 288.
نتایج کاوشهای سال ۱۹۱۴ م. همدان منتشر نشده است.
۲. از قبایل مادی تنها یک قبیله با عنوان آریزانتی، از قبایل آریایی را ایرانی دانسته‌اند:
M. Diakonoff, *Istoriya Midii* (Moskva / Leningrad 1956) 146-147.
3. Cuyler T. Young, *The Early History of the Medes and Persian and the Achaemenid Empire to the Death of Cambyses*, CAH IV (1988) chap. 1, 22.
4. M.A. Dandamaev / V.G. Lukonin, *The Culture and Social Institution of Ancient Iran* (Cambridge 1989). 41-45, 67-89.
5. P. Calmeyer, *Median Art and Architecture*, Enclr II (1987) 565.
6. C. Goff, *Excavation at Baba Jan. The Pottery and Metal from Levels III and II*, Iran 16, 1987, 40-42.
۷. قدمت سفالهای عصر آهن را نمی‌توان به فراتر از قرن هشتم ق.م. نسبت داد. همانند سفالهای منقوش باباجان و سیلک B این سفالها در واقع مرحله آغازین افق جدیدی از ظروف منقوشی است که در قرن هشتم ق.م. پس از افق ظروف سفالی خاکستری-سیاه به وجود آمده است. تاریخ‌گذاری این مرحله بر مبنای تطبیق با نمونه‌های مشابه سفالهای هندسی متأخر یونان (سیلک B) انجام می‌گیرد. در سفالهای سبک باباجان III ویژگی‌هایی دیده می‌شود که با سفالهای فریقیه در قرن هشتم ق.م. مشترک هستند.
8. R.H. Dyson, *Architecture of The Iron I Period at Hasanlu in Western Iran and its Implication for Theories of Migration on the Iranian Plateau*, in: *Le Plateau Iranien et L'Asie Centrale des origines a la conquete islamique* (Paris 1977) 155-159; Cuyler T. Young, *Thoughts on the Architecture of Hasanlu IV*, IrAnt 6, 1966. 48-71.
۹. آجرهای چهارگوش در محوطه‌های اورارتو (البته در ابعاد بزرگ‌تر) و هم‌چنین مانایی نیز یافت شده است (= زیویه در ابعاد ۱۴/۹ × ۳۴ × ۳۴ یا به گفته کلایس [AMI NF6, 1973, 24] ۴۸ × ۴۸ × ۱۳ سانتی‌متر).
10. S. Swiny, *survey in North – West Iran*, 1971, East and West 25, 1975, 89.
11. E.Ch. Johnson, *Uartian Influence upon Iranian Architecture in the Early First Millenium B.C*, Marsyas 17, 1974-74, 31-32.
12. A. Gunter, *Representation of Uartian and Western Iranian Fortress Architecture in the Assyrian Reliefs*, Iran 20, 1982, 103-112.
13. Th. B. Forbes, *Uartian Architecture*, BAR CLXXX (oxford 1983) 49-52.
14. L.D. Levine, *Two Neo – Assyrian Iran* = Royal ontario Museum, Art and Archaeology, Occasional Paper xxlll Toronto (1972) 29-30.
۱۵. به دلیل سیطره آشوریان بر این منطقه بود که این تابلو اساساً توانسته است دست نخورده باقی بماند.
16. Levin 50, Lines 46, 69.
17. Diakonoff 214; E.A. Grantovskii, *Rannya Istoriya Iranskikh Plemen Perednei Azii* (Moskva 1970) 117.
18. Grantovskii 137-144.
19. L.D. Levine, *Geographical Studies in the Neo – Assyrian Zagros*, Iran 12, 1974, 118-119.
20. N. Naaman / R. Zadok, *sargon II2 Deportations to Israel and Philistia*, Jcs 40, 1988, 39-40.

21. The Urartians seem to have taken greater care of the economic Prosperity of occupied Territories: I.N. Medveskaya, k Utocneniu marsuta pohoda sargona v 714 g. don. E. (The Route of Sargon's Campaign of 714 B.C), VDI2, 1979, 105.
 22. Levine 119 Note 169.
 23. Grantovskii 365; Idem, Baktria I Assiria, in: baktria Toxaristan na devnem I srednevekorom vostokey (Moskva 1983) 27-29.
۲۴. در متون آشوری اطلاعات کاملی از کل قلمرو ماد تا سرزمین بیکنی وجود دارد. تحلیلی که لوین از اطلاعات این متون دارد امکان رسیدن پادشاهان آشوری به دشت همدان را منتفی می‌سازد. اعتقاد یانگ مبنی بر این که مدها هرگز نخواستند پایتخت خود را در منطقه‌ای قرار دهند که در معرض تهاجم آشوریان باشد و از این رو آن را در نقطه‌ای در آن سوی کوه الوند قرار داده‌اند، غیرمنطقی به نظر می‌رسد. چگونه ممکن است آنها محلی را در دل کشوری بیگانه و خارج از قلمرو خود به پایتختی برگزیده باشند؟
25. I.N. Medvedskja, The End of the Urartian Presence in the Region of Lake Urmia, in: Archaeologia Iranica et Orientalis Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe (Leidden 1989) 439-454.
 26. D.D. Lucken bill, Ancient Records of Assyria and Babylonia II, 23; Diakonoff. 219 Notes 4.
 27. R.F. Harper, Assyrian and Babylonian Letters (1982-1914) 1046; L. Waterman, Royal Correspondence of the Assyrian Empire III 287.
 28. Grantovskii^[18], 110.

ماد در عصر هخامنشی: عصر آهن جدید در مناطق مرکزی غرب ایران*

استوارت براون

* Stuart C. Brown, 1986, "Media In The Achaemenid Period: The late Iron Age In Central West Iran," in *Achaemenid History IV, Proceedings of The Groningen 1986 Achaemenid History Workshop*. (1990), pp. 63-75.

ماد در عصر هخامنشی: عصر آهن متأخر در مناطق مرکزی غرب ایران

۱. پیشگفتار

همدان، اکباتان جنوبی، هگمتانه عذرا، پایتخت مادها و پارسها، پرآوازه از کاخ داریوش و خشایارشا و مقبره استر و مردخای. چه بسیار تاریخی در دل آن نهفته است!

چه بقایایی از دوران باستان در همدان بر جای مانده است؟ هنوز کاوشی صورت نگرفته است. هر آنچه در زیر این شهر مفتوحه به دست کوروش و اسکندر و آنتیوخوس کبیر مدفون مانده، نامعلوم است. حتی معلوم نیست کدامین توصیفات در متون باستان و کتاب «یهود»^۱ در وصف آن نوشته شده‌اند.... ستردن امارات این شکوه باستانی، کامل و تمام عیار بوده است. دوره‌گردان (عتیقه‌فروشان) یهودی برای ما سکه، مهر، پیکان و تمثال خدایان عتیقی را آوردند که در دشت واقع در بالای این شهر یافته بودند. دل زمین آکنده از انبوه این یادگارهای کوچک است. جستجو برای یافتن آنها کار روشمندی است که دولت به منظور کسب درآمد به مقاطعه می‌دهد. مقاطعه‌کار امتیاز آن را می‌خرد تا زمین را تا عمق یک متری یا بیشتر بکند. ترانسه‌هایی حفر می‌شود. به زمین آب می‌بندند و آب به سوی بندها جاری می‌شود. جستجو در میان شنهای مملو از جواهرات، سکه و اشیای دیگر آغاز می‌گردد و اشیای گرانبها جدا می‌شود. بدین ترتیب چندین هکتار زمین زیر و زبر می‌شود. گهگاه عتیقه‌های ارزشمندی کشف می‌شود (رورند ویلسون، ۱۸۹۶ صص ۷-۱۵۶)

فرضیات بسیار زیادی در خصوص فرهنگ مادی، دانش و سبک زندگی مردمان ماد ارایه شده است، اما در واقع این مسائل به کلی نامعلوم است و هیچ شیء یا اثر تاریخی را نمی‌توان با اطمینان به مادها نسبت داد. حتی اگر لایه‌های استقرارهای مربوط به قرون هفتم و هشتم ق.م. در همدان (اکباتان) تماماً مورد بررسی و کاوش قرار گیرند، تعریف فرهنگ مادی دوره «ماد» باز هم ممکن است به آسانی میسر نگردد (موری، ۱۹۸۵ ص ۲).

در اواخر قرن نوزدهم زمانی که رورند ویلسون تأسف خود را نسبت به اکباتان باستان ابراز می‌کرد، تحقیقات باستان‌شناسی در غرب آسیا در دوران طفولیت خود قرار داشت و عدم شناخت ما از بقایای محوشده مادها تعجبی نداشت. مایه تأسف است که پس از گذشت نود سال از آن تاریخ، تنها کاری که یک باستان‌شناس برجسته معاصر می‌تواند انجام دهد، تکرار اظهارات ویلسون است. با این حال، وضعیت کاملاً هم تیره و تار نیست. در همدان دوره ماد بررسی و کاوشی صورت نگرفته است، اما پیشرفتی هر چند

۱. Judith: کتاب چهارم عهد قدیم (تورات).

اندک در دانش و شناخت ما از ماد باستان حاصل شده است.^۱

در ربع آخر قرن اخیر، تحقیقات باستان‌شناسی متعددی در مناطق مرکزی غرب ایران که با رویکردهای جدید به تاریخ و جغرافیای تاریخی «زاگرس در دوره آشور نو» در نیمه اول هزاره اول ق.م همراه شده بود، زمینه‌های شناخت کامل‌تر و پویاتری از جامعه و فرهنگ مادها را فراهم آورد و به تجدیدنظرهای بنیادینی در الگوهای پیشین یانگ و دایسون در خصوص عصر آهن در غرب ایران انجامید [۱]. اما همچنان که در بخش طرح مشکل باستان‌شناسی خواهیم دید، هر چند پی این بنا ریخته شده است، ترسیم نقشه روساخت آن همچنان به تعاریف دقیقی نیازمند خواهد بود. در نتیجه، میزان صحت اطلاعاتی که پیشرفتهای اخیر درباره ماد دوره هخامنشی به ما ارائه می‌کند جای بسی بحث و بررسی دارد.

دلیل این امر، هم جغرافیایی و هم تاریخی است. در حالی که همدان در شرق کوهستان الوند، آخرین مانع کوهستانی عمده پیش از رسیدن به فلات ایران، قرار دارد، تقریباً تمامی بررسیها و کاوشهای عصر آهن در دره‌های کوهستانی واقع در غرب الوند انجام شده است. افزون بر این، با تکیه بر داده‌های باستان‌شناسی موجود نمی‌توان با اطمینان فرهنگ مادی مردمان ماد را در دوره پیش از هخامنشی و دوره هخامنشی از یکدیگر متمایز کرد. در نتیجه، تعیین قدمت و فحوای فرهنگی استقرارهای شناسایی شده عصر آهن جدید محل تردید است و این امر توانایی ما را در تحلیل و تفسیر یافته‌های تحقیقات باستان‌شناسی به شدت کاهش می‌دهد.

اطلاعات تاریخی مرتبط نیز به سیاق مشابه بحث‌انگیز است. اطلاعاتی که در منابع تاریخی دست اول و دست دوم، اعم از منابع آشور نو، بابل نو، هخامنشی و یونانی در خصوص مادها وجود دارد، همخوانی ندارند. اطلاعات آنها اغلب شدیداً تحریف شده‌اند. در بیشتر موارد به طرز ناامیدکننده‌ای مختصر و مبهم می‌باشند. تاریخهای آنها متفاوت است و در تمامی آنها تعصبات و غرض‌ورزیهای مسلکی (یا نژادی) دخیل بوده است. به علاوه، تمامی آنها از منظر غریبه‌ها و بیگانگان نوشته شده است و ما هنوز سخنان خود مردمان ماد را نشنیده‌ایم!

با توجه به این شرایط ناراضی‌کننده، همچنان باید کسانی را که می‌خواهند بی‌هیچ مقدمه‌ای از اطلاعات باستان‌شناسی ما درباره ماد دوره هخامنشی مطلع شوند در انتظار بگذاریم. به نظر می‌رسد در حال حاضر بهترین کار این است که ابتدا برای این موضوع بسترسازی کنیم، یعنی خلاصه‌ای از اطلاعات باستان‌شناسی موجود در باره عصر آهن در نواحی مرکزی غرب ایران را ارائه کنیم و بحث مختصری پیرامون دانسته‌های

۱. بعد از انقلاب اسلامی آقای دکتر صراف و دکتر آذرنوش پژوهش‌های باستان‌شناختی گسترده‌ای در این منطقه انجام داده‌اند (م.).

کنونی خود از توالی دوره‌های باستان‌شناسی، مشکلات، تشت و خلاهای آن داشته باشیم. بحث توالی را با ارایه توضیح بسیار مختصر از این محوطه‌ها آغاز کرده‌ایم تا کسانی که با محوطه‌های باستانی مرتبط آشنایی ندارند، شناخت اولیه‌ای از آنها به دست آوردند. در خاتمه نیز بر الگوهای تاریخی متضادی که بر مبنای اطلاعات باستان‌شناسی ارایه شده و موضوعات و روندهای پیشرفتی که می‌تواند از آنها انتزاع شود نگاه مختصری خواهیم داشت.

۱-۲. طرح مسئله باستان‌شناختی

لوین (۱۹۸۷) در ترسیم خطوط کلی باستان‌شناسی عصر آهن در غرب ایران که اخیراً ارایه کرده، توانسته است به کمک داده‌های جدیدی که از کاوشها و بررسیهای انجام گرفته در ماهیدشت/ کرمانشاه در سال ۱۹۷۸ به دست آورده بود، الگوهای قبلی را بهبود بخشد. خوانندگان برای تصویر جامع‌تری از توالی عصر آهن نسبت به آنچه در اینجا ارایه می‌شود، می‌توانند به مقاله لوین مراجعه کنند، زیرا در بحثی که در ادامه می‌آید تمرکز زمانی و جغرافیایی بنده منحصراً بر روی مسائل عصر آهن جدید در مناطق مرکزی غرب ایران خواهد بود. با این حال برای حفظ پیوستگی پدیده‌های مورد بحث، بهترین کار این است از عصر آهن I آغاز کنیم و تمامی دوره‌های این توالی را از آغاز مورد بررسی قرار دهیم.

۲-۲. محوطه‌های عصر آهن با لایه‌های دوره هخامنشی

محوطه‌های مرتبط با این محدوده زمانی و منطقه‌ای گودین‌تپه در دره کنگاور، تپه نوشیجان در منطقه ملایر، جامه‌شوران در ماهیدشت و باباجان‌تپه در دشت دلفان در شرق پیش‌کوه را شامل می‌شود. در تمامی این چهار محوطه دو یا بیش از دو مرحله استقرار عصر آهن وجود دارد، اما تنها جامه‌شوران و باباجان‌فی‌نفسه دارای لایه‌های متوالی هستند.

۱-۲-۲. باباجان‌تپه

باباجان‌تپه شامل تپه مرکزی بزرگی است که در شرق و جنوب شرق آن تپه‌های کوچکتری قرار دارد. تپه کوچک واقع در جنوب شرق هنوز حفاری نشده است [۲]. لایه‌های استقرار این محوطه را می‌توان به سه دوره عمده تقسیم کرد. قدیمی‌ترین استقرار مربوط به عصر آهن، یعنی باباجان III، در تپه شرقی و بالاترین لایه‌های تپه مرکزی قرار دارد. در تپه شرقی پس از استقرارهای باباجان III اشیای متعلق به عصر آهن جدید دوره‌های II و I دیده می‌شود. سفالهای منقوش و دست‌ساز «سبک لرستان» به همراه یک بنای استحکام‌بندی‌شده و مجموعه اعیانی با تزیینات بسیار زیاد معروف به «خانه منقوش» در تپه شرقی و همچنین

خانه اربابی استحکام‌بندی شده‌ای در بالای تپه مرکزی آثار به یادگارمانده از دوره III را تشکیل می‌دهند. استقرار دوره III در نتیجه آتش‌سوزی از بین رفته است. دوره II که مربوط به استقرار اقوام مهاجم است، ماهیت بسیار متفاوتی دارد. استقرار این دوره شامل دسته‌ای از اتاقهای مسکونی کوچک و کارگاههایی است که در روی لایه سوخته بنا شده و در ساخت برخی از آنها از بناهای بر جای مانده از دوره III استفاده شده است. سفال «سبک لرستان» دوره III به دوره II نیز راه یافته، اما کیفیت کلی ساخت و کمیت نقوش تزئینی آن کاهش یافته است. سفالهای نخودی چرخ‌ساز حاوی شاموت میکا و غیرمنقوش جدیدی نیز در کنار ظروف منقوش قبلی به وجود آمده و ظاهراً در طی مراحل متعدد دوره II رواج روزافزونی یافته است. استقرار دوره I پس از وقفه‌ای که از طریق یک لایه فرسایشی فاحش قابل مشاهده است آغاز می‌شود و شامل ردیفی از بخشهای محصور ترانس‌بندی‌شده کوچک و سنگی است که با دیوارهای حائل از همدیگر جدا می‌شوند و از بالای تپه شرقی تا دامنه‌های شرقی آن ادامه می‌یابند. تعدادی مقبره نیز مربوط به این دوره است [۳]. در این دوره، سه یا حداقل دو فاز استقرار قابل شناسایی است و در طی آن تولید سفالهای «سبک لرستان» دوره‌های III و II به طور کامل منسوخ شده است. برخی از گونه‌های سفالی دوره I به طور مشخص شکل تکامل‌یافته سفالهای نخودی حاوی شاموت میکای دوره II هستند، اما گاف اشاره می‌کند که شاموت میکا در این دوره بندرت به کار رفته است [۴].

۲-۲-۲. جامه‌شوران

جامه‌شوران با فاصله بسیار اندک در جنوب شهر ماهیدشت واقع است [۵]. از لایه‌های استقرار این محوطه که تنها از دو ترانسه آزمایشی در سال ۱۹۸۷ م مشخص شده است، سه مجموعه سفالی متعلق به عصر آهن به دست آمده است. در میان قدیمی‌ترین این مجموعه‌ها، یعنی مجموعه سفالی لایه III، تنها نمونه‌های بسیار اندکی از ظروف سفید خشن و حاوی شاموت کاه دست‌ساز و چرخ‌ساز به چشم می‌خورد. بهترین نمونه‌های مشابه برای معروف‌ترین فرم شاخص این مجموعه، یعنی جام، در میان جامهای عیلامی شوش با قدمت هزاره دوم ق.م. و نیز فرم‌های کوچک موجود در قبرهای گیان دیده می‌شود. با تکیه بر این مدارک و نیز پاره‌ای مدارک دیگر، لوین به طور غیرقطعی مجموعه سفالی لایه III را به عصر آهن I و قدمت آن را به اواخر هزاره دوم ق.م. منسوب می‌کند [۶].

از حیث لایه‌نگاری، مجموعه سفالی لایه II که از حیث مقدار از مجموعه سفالی لایه‌های دیگر بیشتر است و به سبک ظروف نخودی با شاموت میکا مربوط می‌شوند، می‌توان به فازهای قدیم و جدید تقسیم کرد [۷]. فرم‌های شاخص فاز قدیم، یعنی IIB، از جمله کاسه‌هایی با دسته‌های افقی و جامهایی با دسته‌های متقارن را می‌توان به بهترین وجه به نمونه‌های موجود در باباجان II و نوشیجان تشبیه کرد. در مقابل، شاخصه فاز

جدید، یعنی IIA، طیف گسترده‌ای از سفالهای ظریف و معمولی (کاسه‌های کم‌عمق) است که بهترین نمونه‌های مشابه آنها در باباجان I و گودین II یافت می‌شوند. به علاوه، شاخصه دیگر فاز IIA ظهور سفالهای منقوشی است که در قالب کاسه‌های کم‌عمق با لبه‌های تخت یا تاحدودی محدب دیده می‌شوند. در این فاز تزئینات منقوش اعم از طرح‌های مثلثی، خطوط موازی، پاپیونی و طیف گسترده‌ای از موتیف‌های دیگر نیز ظهور کرده که تنها بر روی لبه سفالها افزوده شده‌اند.

گرچه تعداد اندکی از کاسه‌های منقوش و ظروف نخودی غیرمنقوش متعلق به مجموعه لایه II در مجموعه لایه I نیز دیده می‌شود، ماهیت کلی سفالهای این دو لایه بالایی به طرز چشمگیری دستخوش تغییر شده است. مجموعه سفالی لایه I همچنان به طور عمده مربوط به سبک سفال نخودی است، اما طیف وسیعی از فرم‌های جدید از قبیل کاسه‌های تخت، تنگه‌هایی با لبه‌های برگ شبدری، فنجانهایی با بدنه نازک، کاسه‌های گل‌لاله‌ای و تکه‌های قمقمه اضافه شده است [۸]. به علاوه، در مجموعه این لایه سبک جدیدی از سفالهای منقوش نیز به چشم می‌خورد که در آن نقوش بر روی سطوح کاملاً صیقلی و مسطح ظروف و بر روی قسمتهای داخلی یا خارجی آنها، بسته به اینکه از فرمهای دهانه‌بسته یا گشاد باشند، افزوده شده‌اند.

توالی لایه‌های جامه‌شوران به هیچ وجه ایده‌آل نیست. سفالهای سبک لرستان و سفالهای جلینگی دوره اشکانی در روی سطح محوطه وجود داشت، اما در جریان حفاری کشف نشد. این امر بدین معناست که نه تنها توالی منطقه، بلکه حتی توالی خود محوطه را نیز نمی‌توان به طور کامل بر اساس این ترانسه‌ها تعیین کرد. به علاوه، ترانسه‌ها در منطقه بسیار محدودی حفاری شده بودند و این امر مشکلات تحلیل لایه‌نگاشتی را دوچندان می‌کرد. با این حال، این محوطه صرف‌نظر از شگفتیهایی که احتمالاً برای باستان‌شناسان در دل خود نهفته دارد، منبع اطلاعاتی ارزشمند دیگری برای پایگاه داده‌های محدود زاگرس مرکزی محسوب می‌شود.

۳-۲-۲. گودین تپه

گودین تپه که با موقعیت سوق‌الجیشی در دره کنگاور و در محلی واقع شده بود که بر خطوط ارتباطی عمده مناطق مرکزی غرب ایران اشراق داشته باشد، بزرگ‌ترین و مجلل‌ترین محوطه ماقبل تاریخی در منطقه به استثنای خود همدان محسوب می‌شود [۹]. غیر از سه قبر قدیمی‌تر و برخی از قسمتهای تخریب‌شده حصار در حاشیه غربی تپه، استقرار عصر آهن این محوطه محدود به یک مجموعه ساختمانی به‌جامانده در قلعه بالایی است که مرتفع‌ترین قسمت تپه می‌باشد. این سازه که مربوط به دوره II است، در شکل کامل خود کارکردهای حفاظتی، مسکونی و انباری داشت و احتمالاً در برهه زمانی بسیار طولانی مورد استفاده قرار گرفته است. در پی متروک‌شدن استقرار عمده دوره II و پس از حدوث وقفه‌ای با مدت نامعلوم، در بخشی از ویرانه‌های سازه اصلی دوباره استقرار مربوط به اقوام مهاجم شکل گرفته است. سفالهای دوره II تماماً

چرخ‌ساز و نخودی رنگ و حاوی شاموت میکا هستند و به نظر می‌رسد به هر دو استقرار یعنی استقرار اصلی - حداقل در آخرین فازهای آن - و استقرار اقوام مهاجم تعلق دارند. تفکیک قطعی و قابل اطمینان سفالهای مراحل قدیم و جدید بر پایه لایه‌نگاری یا تفاوت‌های فاحش گونه‌شناختی میسر نبود و از این رو در نوشته‌ها و مقالات منتشره، در اشاره به سفالهای این دو فاز از عبارت کلی سفالهای دوره II استفاده شده است. اینگراهام اخیراً سفالهای گودین II را مجدداً مورد بررسی قرار داده است. به زعم وی سفالهای مربوط به استقرار اصلی را با اطمینان می‌توان بر حسب تفاوت‌های جزئی موجود در فرم‌های ظروف و لبه آنها از سفالهای استقرار اقوام مهاجم متمایز کرد. وی با این کار توانسته است قدمت متروک شدن مجموعه اصلی را به اواسط قرن ششم ق.م. نسبت دهد [۱۰]. بنده تا به امروز نظریات اینگراهام را تنها به صورت خلاصه دیده‌ام و موفق نشده‌ام رونوشتی از رساله دکترای [۱۱] وی را که در آن شواهد مبسوطی بر نظرات خود ارایه کرده است تهیه کنم. بنابراین متأسفانه در اینجا نمی‌توانم به ارزیابی نظرات وی بپردازم؛ اما به اعتبار لایه‌نگاری نسبی به صراحت می‌توان گفت اگر چه سفالهای گودین II مربوط به همان سبک سفالی هستند که سفالهای نخودی حاوی میکای باباجان II و نوشیجان به آن تعلق دارند، اما نزدیکترین تشابهات آنها در میان سفالهای ظریف مکشوفه از جامه‌شوران IIA [۱۲] و سفالهای لایه فرسایشی I-II و فاز اول ساخت‌وسازهای IB باباجان دیده می‌شود [۱۳].

۴-۲-۲. نوشیجان

محوطه عصر آهنی نوشیجان در بالای صخره‌ای از خاک رس و تقریباً در مرکز دشت جوکار حدود ۲۰ کیلومتری غرب ملایر و ۷۰ کیلومتری جنوب همدان واقع است [۱۴]. فیچرهای معماری متعدد این محوطه به ویژه تالار ستوندار قلعه و انبارهای مجاور، شباهت بسیار زیادی به بنای گودین‌تپه دارند. به علاوه، همانند گودین‌تپه استقرارهای اصلی نوشیجان پس از وقفه‌ای که به وضوح کوتاه بوده است با سکونت اقوام مهاجم در بناهای ویران شده دنبال شده است که این امر مشکلات مشابهی را در شناخت مجموعه سفالی مجزای این دو فاز استقرار به بار می‌آورد.

سفالهای دوره I هنوز به طور کامل منتشر نشده‌اند، اما بر اساس گزارشهای اولیه این سفالها به وضوح مربوط به سبک سفالهای غیرمنقوش و چرخ‌ساز نخودی رنگ با شاموت میکا هستند که قبلاً در گودین و باباجان یافت شده بودند [۱۵]. تنها بافتهای اندکی را می‌توان با اطمینان به دوره اصلی استقرارها منسوب کرد و از حیث گونه‌شناختی نزدیکترین تشابهات این سفالها در باباجان II دیده می‌شود. با این همه، این امر در خصوص سفالهای یافت‌شده از بافتهایی نیز که به فاز بعدی یعنی استقرار اقوام مهاجم منسوب می‌شود صادق است [۱۶]. در هیچ یک از این دو فاز سفال ظریف واقعی دیده نمی‌شود. بنابراین اگر چه سفال دوره اول

مربوط به دو استقرار مجزا است، با این حال مجموعه نسبتاً متجانسی است که قدمت آن احتمالاً از سفالهای جامه‌شوران IIB، گودین II و باباجان I بیشتر است [۱۷].

۱-۳. توالی دوره‌های باستان‌شناسی عصر آهن در مناطق مرکزی غرب ایران

در بحثی که از توالی دوره‌های عصر آهن در مناطق مرکزی غرب ایران در زیر می‌آید، لایه‌نگاری تطبیقی پیشنهادی را با افزودن شواهد اخذشده از برخی از بررسیهای باستان‌شناسی در این مناطق بسط خواهیم داد. برای ارزیابی مفصل‌تر این بررسی خوانندگان را دوباره به لوین (۱۹۸۷) ارجاع می‌دهیم. در غیاب قدمتهای رادیوکربن اشیای متعلق به خود مناطق مرکزی غرب ایران، قدمتهای پیشنهادی برای هر یک از دوره‌های این مناطق بر مبنای توالی دوره‌های حسلو هستند و باید آنها را صرفاً به عنوان قدمتهای تقریبی قلمداد کنیم. ضریب صحت این قدمتها را در خصوص مناطق مرکزی غرب ایران نمی‌توان با استناد به شواهد موجود تعیین کرد.

۲-۳. آهن I (حدود ۱۵۰۰ ق.م.؟ تا حدود ۱۱۰۰ ق.م.؟)

جامه‌های عیلامی مشخصه عصر آهن I در منطقه ماهیدشت/کرمانشاه (جامه‌شوران III) و لرستان (تپه گیان) محسوب می‌شوند. در این دو منطقه و نیز در دره کنگاور (قبرهای گودین تپه) و دشت همدان [۱۸] این عصر با دوره موسوم به «افق سفالهای خاکستری غربی قدیم» معاصر است (مقایسه کنید با حسلوی V/دینخواه تپه در آذربایجان). این الگوی توزیع حاکی از وجود دو حوزه فرهنگی وسیع در غرب ایران است که حوزه شمالی شامل استانهای آذربایجان و کردستان و حوزه جنوبی متأثر از عیلام بود. این دو منطقه فرهنگی در مناطق مرکزی غرب ایران با یکدیگر همپوشی دارند.

۳-۳. آهن II (حدود ۱۱۰۰ ق.م.؟ تا حدود ۸۰۰ ق.م.؟)

مشخصه بارز عصر آهن II در منطقه ماهیدشت/کرمانشاه (سفالهای سطحی و سفالهای مکشوفه در بررسیهای جامه‌شوران) و لرستان (باباجان III) سفالهای منقوش سبک لرستان است. مشخصه عصر آهن II در مناطق شرقی‌تر نظیر دره کنگاور و دشت همدان در حال حاضر به طور قطع مشخص نیست، اما احتمالاً باید پیدایش سفالهای نخودی حاوی میکا را به این محدوده زمانی نسبت دهیم.

این دیدگاه بر اساس برخی مشاهدات صورت گرفته ارایه می‌شود. نخست اینکه، سفالهای نخودی حاوی میکا در قدیمی‌ترین فاز باباجان II (D/C) و به صورت سبک سفالی تکامل‌یافته‌ای که خاستگاه آن محوطه دیگری بود دیده می‌شود. دوم اینکه، با توجه به عدم وجود لایه‌های سست و فرسایشی مابین دوره‌های III و

II در مقالات و مطالب منتشر شده و نیز تداوم صریح سفالهای سبک لرستان در این دو دوره، وقفه حادث شده مابین دوره‌های III و II ظاهراً بسیار کوتاه بوده است. بدین ترتیب نتیجه می‌شود که ظهور سفالهای نخودی حاوی میکا در خاستگاه خود باید با باباجان III یعنی عصر آهن II همزمان باشد. کشف سفالهای نخودی حاوی میکا در یک بافت مطمئن بر روی کف متعلق به دوره III در قلعه‌ای در باباجان بر این نتیجه‌گیری صحت می‌گذارد [۱۹]. سوم اینکه، اگر سفالهای نخودی حاوی میکا را مشخصه عصر آهن II در دره کنگاور ندانیم، با وجود انجام دو فصل بررسی باستان‌شناختی، هنوز در این منطقه سفال دیگری که مشخصه این دوره باشد یافت نشده است.

الگوهای توزیع سفال حکایت از تغییرات اساسی در جهتگیری فرهنگی مناطق مرکزی غرب ایران در عصر آهن II دارد. ظهور سفالهای سبک لرستان در حاشیه جنوبی جاده کوهستانی می‌تواند گواهی بر روی کار آمدن دولت کوچک آل‌پی باشد. برابر با متون آشور نو در قرون هشتم و هفتم ق.م. دولت آل‌پی این منطقه را به اشغال خود درآورد. با توجه به غیبت فاحش این افق سفالی در مناطق مرکزی غرب ایران که قابل مقایسه با سفالهای خاکستری غربی جدید آذربایجان باشد، در عصر آهن II ارتباط با مناطق شمالی صراحتاً کمتر بوده است. اگر پیدایش سفالهای نخودی حاوی میکا را به طور قطع در عصر آهن II بدانیم، به احتمال بسیار زیاد این پدیده را باید به ورود مؤلفه‌های زبانی-قومی ایرانیان به مناطق مرکزی غرب ایران ارتباط دهیم.

۴-۳. آهن III (حدود ۸۰۰؟ تا حدود ۳۵۰ ق.م)

جامه‌شوران ما را قادر می‌سازد عصر آهن III را به دو فاز قدیم و جدید تقسیم کنیم، حتی اگر نتوانیم تاریخی را به عنوان مرز این دو فاز تعیین کنیم. شاخصه عصر آهن III قدیم تلفیق سفالهای سبک لرستان و سفالهای نخودی حاوی میکای باباجان و نوشیجان (دوره استقرار اصلی اقوام مهاجم) و جامه‌شوران IIB است. با توجه به عمر طولانی مدت استقرار گودین II که به صراحت قابل مشاهده است، به احتمال فراوان مراحل اولیه آن را نیز باید مربوط به اوایل عصر آهن III بدانیم. با این حال، چیزی در مجموعه سفالی گودین II یافت نشده است که بر حسب بافت‌هایی که به طور علمی لایه‌نگاری شده‌اند، بتوان به طور قطع به این مراحل اولیه منسوب کرد. استیلای سبک ظروف نخودی در مناطق مرکزی غرب ایران و گسترش آن به لرستان را احتمالاً باید به عنوان مدرکی بر تحکیم مواضع مادها در مناطق شرقی (همدان، ملایر، کنگاور) تعبیر کنیم که با بسط دامنه سلطه آنها در مناطق غربی در منطقه ماهیدشت/کرمانشاه و در مناطق جنوبی در لرستان همراه بوده است. شواهد قطعی برای تعیین مرز زمانی فاز جدید آهن III وجود ندارد. کورتیس (۱۹۸۴ ص ۲۲) معتقد است استقرار اقوام مهاجم نوشیجان احتمالاً در حدود سال ۵۷۲ ق.م. پس از سه نسل استقرار که حدوداً ۷۵ سال به طول انجامیده، متروک شده است. اما این ادعا تنها یک قضاوت ذهنی است و استروناخ (۱۹۸۴، ص هفت)

معتقد است استقرار اقوام مهاجم ممکن است تا اواخر قرن ششم ق.م. ادامه یافته باشد.

شاخصه فاز جدید آهن III تداوم سبک سفالهای نخودی در گودین تپه II (استقرار اقوام مهاجم)، باباجان I (قبرها و لایه‌های ساخت و ساز قدیم (IB) و جدید (IA)) و جامه‌شوران IIA است. به طور مشخص از ویژگیهای سفالی این فاز می‌توان به پیدایش کاسه‌های ظریف با بدنه نازک در بطن سبک سفال نخودی اشاره کرد (گودین II و جامه‌شوران IIA). اما وجود ظروف مثلثی منقوش در جامه‌شوران IIA که در هیچ یک از محوطه‌های گودین II و باباجان I دیده نمی‌شود، مشکلی را به وجود می‌آورد.

دو راه حل متفاوت برای رفع این اختلاف را می‌توان ارائه کرد. نخست اینکه، هر دو مرحله جامه‌شوران II احتمالاً قدمت کمتری از گودین II دارند. دوم اینکه، این اختلاف ممکن است یک پدیده منطقه‌ای باشد. لوین (۱۹۸۷، ص ۲۳۸) تشریح منطقه‌ای را - البته در مقابل تشریح زمانی - ترجیح می‌دهد و تا زمانی که شاهی مبنی بر خلاف آن یافت نشده است، بنده مایلیم نظر وی را بپذیریم. شواهد موجود بیانگر آن است که ظروف مثلثی جامه‌شوران IIA در مقادیر محدودی از ماهدشت از طریق کردستان (سفالهای سطحی زیویه) به آذربایجان (لایه بالایی حسنلوی IIIB) راه یافته‌اند. ظروف مثلثی در این منطقه نه در کاوشها و بررسیهای کنگاور [۲۰] به دست آمده و نه در شرق کوه الوند در دشت همدان [۲۱] یافت شده است. از این رو، فاز جدید عصر آهن III تقریباً همزمان با دوره تاریخی هخامنشی به پایان رسیده است.

۳-۵. آهن IV (حدود ۳۵۰ ق.م. تا حدود ۱۵۰ ق.م.)

یانگ در گزارش بررسیهای خود در دره کنگاور برای تمامی اشیای یافت‌شده که قدمتی بعد از گودین II و قبل از افق سفالهای جلینگی اشکانیان داشتند، اصطلاح عصر آهن IV را پیشنهاد کرد. مرز زمانی عصر آهن III و IV را در آذربایجان و کردستان اکنون می‌توان به نحو مستدل‌تری با معیار قرار دادن افق ظروف مثلثی تعیین کرد. لوین حوزه اطلاق اصطلاح آهن IV را به تمامی مناطق غربی ایران بسط می‌دهد و اشاره می‌کند که لایه عصر آهن IV در مراحل آغازین خود با دوره‌ای که هرینک آن را «لایه اشکانی قدیم» می‌خواند همزمان بوده است [۲۲]. با این تفاسیل، عصر آهن IV دوره یکپارچگی چشمگیری در سبک سفالهاست که شاخصه آن سبک سفالهای منقوش بسیار رایجی است که جامه‌شوران I و پاسارگاد را از طریق فرم‌های سفالی از قبیل بشقابهای ماهی‌خوری، تنگهایی با لبه برگ شبدری، قمقه و کاسه‌های گل‌لاله‌ای به همدیگر پیوند می‌دهد [۲۳]. تمامی نمونه‌های مشابهی که لوین برای سفالهای جامه‌شوران I ارائه کرده است، از بافتهای مربوط به اواخر یا بعد دوره هخامنشی یافت شده‌اند [۲۴]. اگر چه فرمهای سفالی نظیر قمقه، کاسه گل‌لاله‌ای و تنگ با لبه برگ شبدری همگی از فرمهای سفالی استاندارد اواخر هخامنشی هستند، این فرم‌ها نمونه‌های قدیمی‌تری نیز دارند و از این رو در بحث گاهنگاری از اهمیت اندکی برخوردار می‌باشند. اما کاسه

ماهی خوری از فرمهای رایج عصر هلنی است [۲۵] و وجود آن در جامه شوران I قدمت آن لایه را حداکثر به اواخر قرن چهارم ق.م. می‌رساند.

۶-۳ تلخیص

در بحثی که گذشت سردرگمی و آشفتگی باستان‌شناسی در خصوص منطقه مورد بحث به وضوح نمایان بود. هر چند پیشرفتهای زیادی در نتیجه تحقیقات سه دهه اخیر حاصل شده است، توالی دوره‌های عصر آهن در مناطق مرکزی غرب ایران همچنان نسبی و فاقد هر گونه بافت با تاریخ‌گذاری قطعی و دقیق می‌باشد. به علاوه، الگوهای توزیع دوره‌های مختلف و مراحل این دوره‌ها به دلیل ماهیت خام بودن اطلاعات حاصله از بررسی‌ها پیچیده‌تر می‌گردد.

بدیهی است دلایل باستان‌شناختی اساساً بر پایه ارتباط میان کنشهای انسان و مدل‌سازی فرهنگ مادی در داخل یک بافت معین است، اما همواره متغیرهای متعددی این رابطه را میانجیگری می‌کنند. در نتیجه، حتی زمانی که کنترل گاهنگاشتی مناسب است، تبلور باستان‌شناختی هر پدیده فرهنگی یا حادثه تاریخی ممکن است پیچیده و فاقد زمانبندی دقیق باشد و تبیین روابط علی را دشوار سازد. اگر کنترل گاهنگاشتی دقیق و دوره‌بندی کاملاً تعریف‌شده‌ای وجود نداشته باشد، هر گونه تلاش در جهت تطبیق پدیده‌های باستان‌شناختی با حوادث و روندهای تاریخی با تزلزل و تردید مضاعفی همراه خواهد بود.

۱-۴ تفسیر

نکات نظری و صادقانه زیر را به عنوان تلاش مقدماتی برای شناخت الگوهایی در داده‌های باستان‌شناسی ارایه می‌کنیم که می‌توانند از فحوای فرهنگی- روندی برخوردار باشند. جهت سهولت امر، در این بحث عبارات زیر را برای اشاره به دوره‌های مختلف تاریخ ماد پیشنهاد می‌کنیم: دوره تکوین (از اولین حضور مادها در زاگرس مرکزی که پیش از قرن نهم ق.م. تا سقوط نینوا در ۶۱۲ ق.م. را شامل می‌شود)، دوره امپراطوری (از سال ۶۱۲ ق.م. تا زمان شکست آستیاگ از کوروش دوم در ۵۵۰ ق.م.) و دوره هخامنشی (از سال ۵۵۰ ق.م. تا اشغال ایران به دست اسکندر در سال ۳۳۰ ق.م.).

در اینجا از عبارت «امپراطوری» با مسامحه استفاده می‌کنیم، زیرا برخی معتقدند مادها هرگز نتوانستند به طور کامل به نظام امپراطوری نایل شوند [۲۶]. فرضیات بنیادین را همواره باید به چالش گرفت و بی‌شک توسعه سیاسی و اداری دولت مستقل ماد پس از اندک زمانی توسط کوروش دوم نافرجام مانده است. بنده پس از ارزیابی مجدد شواهد باستان‌شناختی، تاریخی و زبانی مرتبط همچنان به این امر معتقدم که امپراطوری ماد به طور مسلّم در اوایل قرن ششم ق.م. در حال شکل‌گیری بود؛ اما دفاع از نایل آمدن آنان به نظام

امپراطوری نیازمند مجال و محفل دیگری است.

۲-۴. متروک شدن بناهای اعیانی عصر آهن III

از میان چهار محوطه حفاری شده که شالوده توالی دوره‌های باستان‌شناسی اشاره شده در بالاست، حداقل سه محوطه حیات خود را در قالب ارکهای استحکام‌بندی شده آغاز کرده‌اند. در عصر آهن III این محوطه‌ها هر سه دستخوش تغییرات بنیادینی در کارکرد خود شده و از مجموعه‌های اربابی به سکونتگاههای محقر برای اقوام مهاجم یا به روستاهای کوچک تبدیل می‌شوند. این تغییرات صراحتاً در تمامی این محوطه‌ها همزمان نبوده است و از این رو نمی‌توان آنها را نتیجه یک حادثه تاریخی واحد قلمداد کرد. اما این امکان که اساساً این تغییرات احتمالاً در نتیجه فرایند فرهنگی دامنه‌دار واحد نظیر گرایش جدی به سوی مرکزیت قدرت سیاسی حادث شده است، با اینکه غیرمحمتمل به نظر می‌رسد همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. ویرانی باباجان III نه تنها باعث تغییر و گسست در کارکرد محوطه شد، بلکه همچنان که از تغییرات چشمگیر حاصله در فرهنگ مادی آن بر می‌آید، جهنگیری فرهنگی این محوطه را نیز تغییر داد. این تغییر قطعاً در اواسط دوره تکوین حادث شده و از این رو هر چند فی‌نفسه حائز اهمیت است، از حیث زمانی از پدیده‌های دوره هخامنشی بسیار فاصله دارد و از حوزه شمول بحث حاضر خارج است.

متروک شدن مجموعه نوشیجان یقیناً قبل از متروک شدن مجموعه گودین II صورت گرفته و آن را باید یا به اواخر دوره تکوین و یا به دوره امپراطوری منسوب کرد. تاریخ متروک شدن این محوطه را نمی‌توان تا دوره هخامنشی جلوتر آورد؛ مگر آنکه دانسته‌های ما از توالی دوره‌های این محوطه به میزان چشمگیری اشتباه باشد. پدیده‌های مربوط به دوره تکوین که در تبیین متروک شدن نوشیجان قابل استناد است، عملیات تنبیهی آشوریان، منازعه و رقابت در میان سیاستمداران رقیب ماد در دوره تکوین سیاسی مادها، و متمرکزسازی رو به تزاید قدرت در اکباتان در پی تشکیل موفق دولت را شامل می‌شود. از حوادث دوره امپراطوری نیز می‌توان به گرایشات فزونی‌یافته در جهت متمرکزسازی قدرت در اکباتان و رکود اقتصادی امپراطوری اشاره کرد.

محوطه گودین از پاره‌ای جهات از اهمیت منحصر به فردی برخوردار است. از میان سه محوطه اعیانی که در بالا شرح آن رفت، گودین هم از موقعیت سوق‌الجیشی حساس‌تری برخوردار بود و هم به بیشترین و پیچیده‌ترین میزان توسعه یافته بود و استقرار آن به صراحت مدت زمان بیشتری نسبت به نوشیجان دوام یافته بود. به احتمال بسیار زیاد متروک شدن گودین در اواخر دوره تکوین روی داده است، اما نمی‌تواند در نتیجه عملیات نظامی آشوریان حادث شده باشد؛ زیرا با فاصله زمانی بسیار زیادی از آن حادثه به وقوع پیوسته است. از دلایل منطقی برای متروک شدن این محوطه در دوره تکوین می‌توان به فرایندهای متمرکزسازی قدرت سلطنتی ماد، رکود اقتصادی امپراطوری و تسخیر منطقه به دست کوروش دوم در سال ۵۵۰ ق.م. اشاره کرد.

در حال حاضر نمی‌توانیم واقعیت عینی موضوع را به وجه قابل اطمینان مشخص کنیم. وجود مجموعه‌های اربابی استحکام‌بندی‌شده در گودین و نوشیجان در قرن هفتم ق.م. گویای آن است که در آن برهه توزیع ثروت و قدرت سیاسی در زاگرس مرکزی تا حدودی چندقطبی بود. به طور مشخص در برهه‌ای از اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن ششم ق.م. این وضعیت ابتدا در نوشیجان و سپس مدتی بعد در گودین دگرگون می‌شود. بدیهی است تنها با استناد به دو محوطه نمی‌توان برای کل یک منطقه نتیجه‌ای را استنتاج کرد. با این حال، به نظر نمی‌رسد تعداد چنین محوطه‌هایی زیاد بوده باشد. از این رو، این جرأت را به خود می‌دهیم تا بگوییم که در تمامی سایر محوطه‌های اربابی استحکام‌بندی‌شده مناطق مرکزی غرب ایران که مربوط به عصر آهن جدید هستند، چنین تغییر و گسستی به وجود آمده است.

مشکل موجود در تبیین این مسایل، یافتن دلایل احتمالی نیست، بلکه گزینش از میان این دلایل و سنجش میزان صحت آنها به روشی درست و مناسب است. می‌توان ادعا کرد ظهور قدرت سلطنتی متمرکز در اکباتان که هیچ رقیب منطقه‌ای را بر نمی‌تافت، می‌تواند سبب متروک شدن نوشیجان و پس از مدتی گودین گردد. همچنین می‌توان ادعا کرد که طالع رو به افول و نهایتاً سقوط امپراطوری آشور نو در نیمه دوم قرن هفتم ق.م. چنان بی‌ثباتی اقتصادی شدیدی را در غرب آسیا به بار آورده است که دولت ماد و امپراطوری در حال تولد آن هرگز نتوانسته است خود را از بند تبعات طولانی‌مدت فروپاشی بازارها، تخریب جاده‌های تجاری و صف‌بندی‌های جدید ژئوپلیتیکی، جمعیتی و اقتصادی فاحش آن رها سازد. از این رو، تغییرات و گسستهای آشکار نوشیجان و گودین را می‌توان بخشی از تبلور آن اثرات در حوزه اقتصادی دانست. این ادعا را نیز می‌توان مطرح کرد که محوطه گودین که احتمالاً استقرارهای آن تا اواسط قرن ششم ق.م. ادامه یافته است، در نتیجه پیش‌بینی تهاجم کوروش دوم و یا در پی تسخیر محوطه به دست وی در سال ۵۵۰ ق.م. متروک شده است.

۳-۴. ماد در دوره هخامنشی

تعدد توضیحات و اصلاح و تعدیل دیدگاهها در پاراگراف‌های بالا، گواهی بر کمبود اطلاعات گاهنگاشتی دقیق در خصوص توالی دوره‌های باستان‌شناسی و کمبود اسناد تاریخی در مورد عصر آهن جدید در زاگرس مرکزی است. حال در خصوص ماد دوره هخامنشی چه باید گفت؟ درک کنونی ما از شرایط باستان‌شناسی حاکی از آن است که کاملاً برخلاف دوره‌های قبلی یعنی دوره تکوین و امپراطوری، شاخصه دوره هخامنشی در گودین، نوشیجان و باباجان I استقرارهای روستایی یا استقرار اقوام مهاجم است. ماهیت استقرار جامه‌شوران را در دوره هخامنشی به دلیل کشفیات باستان‌شناسی ناکافی نمی‌توان تبیین کرد و از این رو در بحثی که در زیر می‌آید باید از آن اجتناب کنیم.

برخی از باستان‌شناسان دهکده‌های کوچک دوره هخامنشی را گواهی بر این ادعا تعبیر می‌کنند که در نتیجه اشغال منطقه به دست پارسها، سراسر قلمرو ماد با بحرانهای شدید اقتصادی مواجه شده است. به طور مثال، اینگراهام (۱۹۸۶، ص ۸۰۴) می‌نویسد:

پس از جلوس داریوش به تخت سلطنت هخامنشیان در بحبوحه شورشهای داخلی و پیروزیهای گسترده وی است که مردمان مناطق مرکزی زاگرس غربی... به فقر و فلاکت گرفتار می‌آیند. قدر مسلم دو شورش گنوماته و فرورتیش که به فاصله بسیار اندک یکی پس از دیگری در سال ۵۲۲ ق.م. اتفاق افتاد، اوضاع ماد را بی‌ثبات کرد. این امر نیز ممکن است و حتی شاید محتمل باشد که این حوادث سبب نارضایتی‌های شدید و گسترده مردمان ماد از اربابان پارسی خود شده است. در حال حاضر قادر به برقراری ارتباط علی‌مابین این مسائل نیستیم و دقیق‌ترین اظهار نظری که می‌توان در شرایط کنونی ارایه کرد، رابطه گاهنگاشتی تقریبی میان حوادث تاریخی یادشده و اسقراهایی است که از دید باستان‌شناسی مربوط به دوره هخامنشی می‌باشند. این استنباط که مادها به یکباره در نتیجه نظام نوین امپراطوری هخامنشی فقیر و تهیدست شده‌اند، شاید در آینده اثبات شود، اما در حال حاضر مدارک روشنی در اثبات آن وجود ندارد. نمونه مشکل از تنها سه محوطه از میان آنچه احتمالاً بالغ بر صدها روستای مادی دوره هخامنشی بوده، بسیار ناچیز است و نمی‌تواند نمونه مناسب و گویایی باشد.

به علاوه باید با صراحت اشاره کنیم که ارزیابی ما از فقر و تنگدستی استقرارهای اقوام مهاجم یا روستاها، ارزیابی مقایسه‌ای است که آن را در تقابل با مجموعه‌های اربابی سابق قرار می‌دهد و صحت این فرایند قابل‌تردید و نامطمئن است. معیارهایی را که برای این مقایسه انتخاب می‌کنیم باید از میان استقرارهای غیرایرانی مربوط به دوره‌های تکوین و امپراطوری باشند. در حال حاضر، تنها نامزد عاری از ابهام برای چنین معیاری، استقرار باباجان است و دلیلی وجود ندارد که آن را فقیرتر از لایه‌های مربوط به دوره هخامنشی باباجان I و استقرار اقوام مهاجم در گودین بدانیم. به علاوه، همچنان که قبلاً اشاره شد، استروناخ و کورتیس هر دو معتقدند استقرار اقوام مهاجم در نوشیجان تا اواسط قرن ششم ق.م. یعنی زمانی که امپراطوری هخامنشی بر ماد چیره شده بود ادامه یافته است. هیچ وقفه‌ای در استقرار و افت مشهودی در سطح زندگی مردم در این محوطه به چشم نمی‌خورد. به طور خلاصه باید گفت، استقرارهای دوره هخامنشی در هیچ یک از این سه محوطه دچار فقر نشده و مردمان آنها به میزان برابر با مردمان سایر استقرارهای روستایی و کشاورزی در زاگرس مرکزی در دوره‌های قبلی و بعدی متمکن بوده‌اند. به طور حتم، الگوی استقرارهای کوچک روستایی و فاقد استحکامات دفاعی، می‌تواند بی‌طرفانه و بدون غرض‌ورزی بیانگر ثبات نسبی منطقه در زمان حاکمیت هخامنشیان باشد.

آنچه با اطمینان بیشتری می‌توانیم استنباط کنیم این است که الگوی قدیمی توزیع چندقطبی ثروت و

قدرت، صراحتاً در زاگرس مرکزی در دوره هخامنشی ادامه نیافته و یا مورد بازنگری قرار گرفته است. این دیدگاه بدان معنا نیست که افراد و گروههایی که از موقعیتهای ممتاز برخوردار بودند، در ماد دوره هخامنشی موقعیت خود را از دست می دهند. منابع تاریخی نشان می دهد که مادها در ساختار دولتی هخامنشیان مشاغل دولتی حساسی را در دست داشته اند. به علاوه حضور دامنه دار افراد و گروههای سرآمد در مناطق مرکزی غرب ایران را از حیث باستان شناسی می توان در مقبره های سنگی متعدد مشاهده کرد که با توجه به ماهیت خود باید منسوب به چنین طبقه ای بوده باشند.

برهم خوردن الگوی چندقطبی توزیع قدرت را چه اساساً به واسطه تغییرات درونی در ساختار قدرت دولت ماد، چه در نتیجه رکود اقتصادی امپراطوری مستعجل ماد و چه در پی سيطرة امپراطوری ایران بر ماد حادث شده باشد، در حال حاضر نمی توان تبیین کرد. با این همه، برهم خوردن این الگو نشانگر میزان بسیار بیشتر متمرکزسازی قدرت در ماد دوره هخامنشی نسبت به دوره های قبلی یعنی تئوکین و امپراطوری است. از سوی دیگر، توزیع شناخته شده سفالهای ظروف مثلثی اواخر عصر آهن III به طور کامل در منطقه مشخصی محدود شده است. این امر حاکی از آن است که سبک سفالی بومی و الگوهای تبادل و تقابل منطقه ای همچنان نقش پررنگی را در مناطق مرکزی غرب ایران در دوره هخامنشی ایفا می کردند. در سالهای پایانی دوره هخامنشی یا دوره بعدِ هخامنشی است که سفال مناطق مرکزی غرب ایران وارد افق سفالی یکپارچه خود می شود و بسیاری از مناطق جنوبی، غربی و شمال غربی (آذربایجان) ایران را متحد می سازد. ارتباط این پدیده با اشغال منطقه به دست اسکندر محتمل به نظر می رسد، اما به هیچ وجه نمی توان آن را قطعی و مسلم دانست. در سابق ظهور هخامنشیان اغلب «شکاف عمیق» مطالعات ایران خوانده می شد. در یک سوی میدان، پادشاهان آشوری مرموزانه از شاهکارهای خود در شرق می گویند و در سوی دیگر، مورخان یونانی فسون گرانه در گوش ما نجوا می خوانند.

اگر بتوان برای بحث حاضر دستاوردی را متصور شد، همانا این حقیقت خواهد بود که بدون اذعان به اینکه جامعه ماد پیش از اشغال هخامنشیان در وضعیت تغییر و دگرگونی مستمر قرار داشت و نیز بدون اذعان به اینکه در بحث در خصوص ماد با یک زنجیره فرهنگی پویا سروکار داریم، هرگز نمی توانیم به باستان شناسی جامعه ماد در دوره هخامنشی امیدوار باشیم.

پی‌نوشتها

1. Young 1965; Dyson 1965; Brown 1980; Brown 1981
2. Goff 1969; 1978; 1985
3. Goff 1985.
4. Goff 1985: 2.
5. Levine 1987: 235 f.
6. Levine 1987: 235.
7. Levine 1987: 235.
8. Levine 1987: 235.
9. Young 1969; Young & Levine 1974.
10. Ingraham 1985: 7.
11. Ingraham 1986.
12. Levine 1987: 235.
13. Brown 1980: 237.
14. Stronach & Roaf 1987; Curtis 1984.
15. Stronach 1978.
16. Brown 1980: 233.
17. Stronach & Roaf 1978: 10.
18. Swiny 1975: 88.
19. Goff 1978: 53, fig. 11, 10.
20. Young 1975.
21. Swiny 1975.
22. Hearinck 1983; Levine 1987: 239.
23. Levine 1987: 239.
24. Levine 1987: 239.
25. Stronach 1978: 184.
26. Sancisi-Weerdenburg 1988.

- ...Brown, S.C., 1980, Kinship to kingship. *Archaeological & Historical Studies in the Neo-Assyrian Zagros*, (unpub. Ph.D.diss., University of Toronto).
- ...Brown, S.C., 1981, "The Iron age of central-west Iran: a new paradigm." American Oriental Society Meeting, Boston, March 15-18.
- ...Curtis, J., 1984, *Nush-I Jan III. The Small Finds*, (London: British Institute of Persian Studies).
- ...Dyson. R. H. Jr. 1965, "Problems of Protohistoric Iran as seen from Hasanlu," *JNES* 24, 193-217.
- ...Goff, C. L., 1968, "Luristan in the First Half of the First Millennium B.C.," *Iran* 6, 105-134.
- ...Goff, C. L., 1969, "Excavations at Baba Jan, 1967: Second Preliminary Report," *Iran* 7, 115-130.
- ...Goff, C. L., 1970, "Excavations at Baba Jan, 1968: Third Preliminary Report," *Iran* 8, 141-156.
- ...Goff, C. L., 1977, "Excavations at Baba Jan: The Architecture of the East Mound, Levels II & III," *Iran* 15, 103-140.
- ...Goff, C. L., 1978, "Excavation at Baba Jan: The pottery & Metals from Levels III & II," *Iran* 16, pp. 29-65.
- ...Goff, C. L., 1985 "Excavations at Baba Jan: The Architecture & Pottery of Level I," *Iran* 22. pp. 1-20.
- ...Haerinck, E., 1983, *La ceramique en Iran pendant la periode parrthe*, (Ir. Ant. Suppl. II) Gent.
- ...Ingraham, M. L., 1985, "Material Change in the Formation of Ancient Empires: Socio-political Continuity or Discontinuity," American Anthropological Association Annual Meeting, Washington D. C., December 5.
- ...Ingraham, M. L., 1986, "Theories of Imperialism & Archaeological Practice in the Study of the Perceptible Rise of the Achaemenid-Persian Empire: Logicist Analysis at Godin Tepe (Period II, 800?-500+ B.C.)," (unpub. Ph.D. diss., University of Toronto).
- ...Levine, L. D., 1987, "The Iron Age," in: Hole, F. (ed.), *The Archaeology of Western Iran. Settlement & Society from Prehistory to the Islamic Conquest* (Washington, D.C.: The Smithsonian Institution, Series in Archaeological Enquiry, 1, 229-250
- ...Moorey, R., 1985, "Monuments & Artefacts: illustrating the Achaemenid Empire for the revised Cambridge Ancient History IV," paper presented at the Vth Achaemenid History Workshop ("Problems of Method & Theory in Studying the Persian Empire"), London, May 31.
- ...Sancisi-Weerdenburg, H. (eds.), *Achaemenid History III: Method and Theory*, Leiden, 197-212
- ...Stronach, D., 1969, "Excavations at Tepe Nush-I jan, 1967," *Iran* 7, 1-20.

- ...Stronach, D., 1978, *Pasargadae: A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*. Oxford.
- ...Stronach, D., 1984, "Introduction to Curtis", 1984, v-vii.
- ...Stronach, D. & M. Roaf., 1978, "Excavations at Tepe Nush-i Jan: Part I, A Third Interim Report", *Iran* 16, 1-11.
- ...Stronach, R., 1978, "Excavations at Tepe Nush-I Jan: Part II, Median Pottery from the Fallen Floor in the Fort," *Iran* 16. pp. 11-24.
- ...Swiny, S., 1975, "Survey in North-West Iran," *EW* 25, 77-96.
- ...Young, T.C., Jr., 1965, "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran," *Iran* 3, 53-85.
- ...Young, T.C., Jr., 1969, Excavations at Godin tepe: First Progress Report, (Royal Ontario Museum, Occasional Papers, 17) Toronto.
- ...Young, T.C., Jr., 1975, "Kangavar Valley Survey," *Iran* 13, 191-193.
- ...Young, T.C., Jr. & L.D. Levine, 1974, Excavations of the Godin Project: Second Progress Report, (Royal Ontario Museum, Occasional Paprs, 24) Toronto.
- ...Wilson, Rev. S.G., 1896, "Persian Life and Customs," New York.

سفالهای ایران: دوره هخامنشی*

رمی بوشارلا - ارنی هرینک

* R. Boucharlat & E. Haerinck, 1991, "Ceramics in Iran: The Achaemenian period," *Encyclopaedia Iranica* (Ed. E. Yarshater), vol. V, fasc. 3, New York, pp. 302-304.

سفالهای ایران: دوره هخامنشی

پیرامون معماری و مجسمه‌سازی در محوطه‌های عمده هخامنشی اطلاعات بسیار زیادی وجود دارد، اما به جرأت می‌توان گفت از سفال این دوره هیچ شناختی به عمل نیامده است. از آنجا که از این دوره محوطه‌های بسیار کمی حفاری شده‌اند، تحقیق حاضر تنها جنبه فرضی دارد و فاقد قطعیت است. فرمهای سفالی خاصی از قبیل کاسه‌های زاویه‌دار، کاسه‌هایی با لبه‌های افقی و کوزه‌هایی با آبریزهای عمودی عموماً در تمامی مناطق مربوط به دوره هخامنشی دیده می‌شوند، اما در این دوره می‌توان نواحی متعددی را با سفالهای متفاوت از یکدیگر متمایز کرد [۱]. شایان ذکر است که هر گونه ظروف تجملی از قبیل کوزه‌های مزین فلزی در هیچ یک از محوطه‌های هخامنشی حتی از پایتخت‌های این دولت به دست نیامده است.

جنوب غرب ایران

سفالهای منطقه شوش تنها در دوره اخیر شناسایی شده و به مقدار زیادی به ویژه در شوش یافت شده‌اند. در این سفالها دو نوع سبک را می‌توان متمایز کرد. در یک سو سفالهایی قرار می‌گیرد که از خود شوش یافت شده‌اند [۲] و در سوی دیگر سفالهایی قرار دارند که از چغامیش و چندین منطقه کوچک در شمال غرب شوش، در دهلران، دشت پتک [۳] و در کوه‌های بختیاری [۴] به دست آمده‌اند. در شوش تعداد بسیار کمی سفال از کاخها به دست آمده است [۵]، اما در لایه‌های IV و V شهر شاهی II که قدمت آن به زمان داریوش اول (۵۲۱-۴۸۶ ق.م.) و پس از وی بر می‌گردد، سفالهای متعلق به قرن چهارم ق.م. یافت شده‌اند [۶] که شامل مقدار قابل توجهی از سفالهای ظریف نخودی رنگ و ظروف لعابدار سفید و زرد رنگ می‌باشند. از این حیث، این سفالها به طور کامل از سفالهای دوره قبل یعنی عیلام جدید متفاوت هستند و هر چند در خود منطقه تولید شده‌اند، بیشتر شبیه سفالهای معاصر خود در مناطق مرکزی و جنوبی بین‌النهرین می‌باشند [۷]. در میان مجموعه سفالی این دوره، سفالهای معمولی یا خشن با خمیر نخودی و قرمز رنگ در قالب کاسه‌های شاخصی با لبه‌های ضخیم برگشته به بیرون، کوزه‌هایی با لبه‌های ضخیم گرد که در زیر لبه‌های آنها برآمدگی هلال‌شکلی در روی گردن وجود دارد و آمفورا‌های استوانه‌ای با پایه‌های نوک‌تیز دیده می‌شوند. سفالهای منقوش (نقوش قرمز تیره بر روی زمینه نخودی رنگ سفال) نیز از این دوره به دست آمده، اما تعداد آنها بسیار ناچیز است [۸].

در مناطق دیگر شوش سفالهای متعلق به عصر آهن III منسوب به سبک سفالی مناطق غربی زاگرس به دست آمده است و احتمالاً متعلق به عصر آهن IV می‌باشد [۹]. در میان آنها سفالهای ظریف و لعابدار به

چشم نمی‌خورد. ظروف قرمز و نخودی رنگ عمدتاً در قالب کاسه‌های زاویه‌دار یا بدنه‌گرد با لبه‌های برگشته و کاسه‌های بزرگ و گود با دسته‌های افقی دیده می‌شود. این دو گروه سفالی از بُعد زمانی متفاوت نیستند، بلکه تفاوت آنها از بُعد مکانی است و هر کدام متعلق به یک سبک مجزاست و الگوهای اثرگذاری متفاوتی داشته‌اند.

مناطق غربی ایران

در غرب ایران تقریباً هیچ سفالی از دوره هخامنشی یافت نشده است. سفالهای مکشوفه از باباجان I عمدتاً از سفالهای مصرفی و غیرتجملی هستند و به صورت انبوه تولید شده‌اند. قدمت آنها نیز به قرن ششم و شاید قرن پنجم ق.م. بر می‌گردد (گاف). بخشی از گودین تپه II نیز مربوط به دوره هخامنشی است [۱۰]. در میان سفالهای یافت‌شده نمونه‌هایی از «ظروف دالبری» نیز دیده می‌شود. شاخصه این ظروف تزئیناتی با نقوش دالبر و در برخی موارد نقوش پرندگان است. به نظر می‌رسد تولید ظروف دالبری در دوره هخامنشی آغاز شده و تا حدود قرن اول ق.م. تداوم یافته است. ظاهراً این گونه سفالی بیشتر در بخشهای جنوبی و مرکزی غرب ایران رایج بود [۱۱]، اما در بخشهای جنوبی و جنوب غربی آن نیز نمونه‌های آن ثبت شده است. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد «ظروف مثلثی» منقوش بیشتر در مناطق شمال غربی ایران (آذربایجان) متداول بود [۱۲]. تعدادی سفال ساده متعلق به دوره هخامنشی نیز در تخت سلیمان [۱۳] و حسنلوی IIIA یافت شده است.

آذربایجان شرقی

گروه سفالی عمده این منطقه که قدمت آن به قرون پنجم و چهارم تا اول ق.م. بر می‌گردد، «ظروف منقوش اردبیل» است [۱۴]. این سبک سفالی برای اولین بار در حفاریهای غیرمجاز کشف شده بود، اما در کاوشهای علمی نیز به همراه ظروف مثلثی از یانیق‌تپه در شرق دریاچه ارومیه یافت شد. شاخص‌ترین فرم‌های سفالی ظروف اردبیل بشقابهای کم‌عمق با لبه‌های برگشته، کاسه‌هایی با اشکال زاویه‌دار یا نسبتاً زاویه‌دار، تنگهایی با دسته‌های عمودی و آبریزهای عمود برگ‌شبدری، آمفوراها، تک‌لوله یا دولوله و ظروف حیوانی را شامل می‌شود [۱۵]. نقش‌مایه‌های تزئینی اغلب به صورت ناشیانه و خشن نقاشی شده‌اند و عمدتاً محدود به طرحهای هندسی ساده هستند، اما در میان آنها تصاویر تجریدی حیوانات نیز دیده می‌شود. گونه‌های سفالی دیگر که برخی در لبه‌های خود نوارهای منقوشی دارند، در مناطق مشکین‌شهر و مرند یافت شده است [۱۶].

مناطق شمالی ایران

در این منطقه سفالهای دوره هخامنشی از قلعه کوتی در گیلان یافت شده‌اند. در میان این سفالها دو گونه عمده را می‌توان متمایز کرد. رنگ بدنه گونه اول قرمز تا قرمز اخراپی است و احتمالاً نشانگر تداوم سبک محلی مربوط به عصر آهن III می‌باشد. بدنه گونه دوم قهوه‌ای خاکستری یا تیره رنگ است و شاید قدمت آن به پیش از سفالهای مربوط به دوره اشکانی برگردد. برخی از این سفالها صیقلی هستند و سطح بقیه آنها تنها صاف شده است [۱۷].

مناطق شمال شرقی ایران

محوطه‌های عصر هخامنشی در شمال شرقی ایران که شواهد خوبی از سفالهای این دوره از آنها به دست آمده است، تورنگ‌تپه و یاریم‌تپه می‌باشند. اما گزارش بررسیهای یاریم‌تپه هنوز منتشر نشده است. در لایه VA تورنگ‌تپه تعداد اندکی سفال یافت شده است [۱۸]. بر خلاف سفالهای نخودی دوره قبلی یعنی عصر آهن III، خمیر سفالهای تورنگ‌تپه به رنگ قهوه‌ای مایل به قرمز است، اما فرم‌های سفالی آن که شامل کاسه‌ها و بشقابهای لبه برگشته است، بسیار شبیه سفالهای عصر آهن می‌باشند. در مجموع، بر خلاف سفالهای دوره‌های قبل و بعد دوره هخامنشی که شباهت بسیار زیادی با سبک سفالگری مناطق آسیای مرکزی داشتند، به نظر می‌رسد سفال دوره هخامنشی در این منطقه تداوم سبک محلی عصر آهنی بوده است. این سبک محلی تفاوت چندانی با سبک سفالی مناطق غربی ایران نداشت [۱۹] و تولید آن مشابه تولید سفال در فلات ایران بود. در قسمتهای شرقی‌تر در دره اترک نیز که از حیث جغرافیایی به مناطق جنوبی آسیای مرکزی متصل است، این ارتباط گسسته نشده است [۲۰].

مناطق شرقی ایران

نمونه‌های سفال دوره هخامنشی در شرق ایران از دهانه غلامان در سیستان به دست آمده‌اند. در این منطقه انواع بسیار متنوعی از گونه‌ها و فرم‌های سفالی یافت شده‌اند. در میان این سفالها علاوه بر ظروف معمولی که فرم‌های شاخص آن کاسه‌ها و کوزه‌های لبه تخت با «پایه‌های شیپوری» است، سفالهای صیقلی نیز دیده می‌شود، اما ظروف منقوش ثبت نشده است [۲۱].

مناطق جنوبی و جنوب شرقی ایران

به نظر می‌رسد لایه II تپه یحیی در کرمان متعلق به دوره هخامنشی و دوره بعد هخامنشی است و لایه متعاقب لایه عصر آهن III می‌باشد. تاریخ‌گذاری این لایه بر پایه تشابهات آن با پاسارگارد صورت گرفته است. در

فارس عمده محوطه‌های حفاری شده دوره هخامنشی عبارتند از پاسارگاد، تخت جمشید و ملیان. اشمیت و دیوید استروناخ (۱۹۷۴؛ همو، ۱۹۷۸) قدمت سفالهای مکشوفه از دو محوطه اول را در ابتدا به اواخر دوره هخامنشی نسبت می‌دادند، اما اکنون گفته می‌شود (سامنر) که سفالگری مابین قرن ششم و اواخر قرن چهارم ق.م. تغییراتی هر چند اندک به خود دیده است. با این حال، بسیاری از سفالهای یافت شده از پاسارگاد قطعاً مربوط به دوره بعد هخامنشی هستند [۲۲]. این امر بر تاریخ گذاری این سفالها به اواخر دوره هخامنشی از سوی اشمیت و استروناخ صحه می‌گذارد. رنگ سفالها از نخودی کم‌رنگ تا قهوه‌ای یا خاکستری متنوع است و اغلب در موقع مرطوب بودن گل صاف شده‌اند و برخی از آنها نیز دارای پوشش گلی قرمز یا نخودی رنگ می‌باشند. فرمهای شاخص عبارتند از کاسه‌های کم‌عمق زاویه‌دار، کاسه‌های گود با دیواره گرد و لبه برگشته و کاسه‌هایی با لبه‌های ضخیم. ظروف منقوش دالبری نیز با قدمت متعلق به اواخر دوره هخامنشی و دوره بعد از آن، از پاسارگاد یافته شده است. از وجود این گونه سفالی و نیز عدم وجود ظروف لعابدار می‌توان نتیجه گرفت که ارتباط سفالهای فارس با ظروف سفالی مناطق غربی زاگرس بسیار نزدیک‌تر از ارتباط آنها با ظروف شوش بوده است.

با وجود شواهد محدود، می‌توان سه سبک سفالگری متفاوت را در ایران دوره هخامنشی متمایز کرد. گروه اول، سفالهای گروه ایرانی است که گرگان و مناطق غربی زاگرس تا فارس را تحت پوشش قرار می‌دهد و گونه‌های سفالی منطقه‌ای متعددی را شامل می‌شود. شاخصه این گروه کاسه‌های زاویه‌دار با لبه‌های برگشته و اغلب با بدنه گرد است و سفالهای لعابدار در آن دیده نمی‌شود. گروه دوم، سفالهای عیلامی-بین‌النهرینی است و سفالهای لعابدار و ظریف به مقدار زیادی در آن به چشم می‌خورد. گروه سوم نیز سفالهای شرقی و جنوب شرقی است که اطلاعات نسبتاً کمی در خصوص آنها وجود دارد. سفالهای یافت شده از دهانه غلامان متعلق به این گروه است، اما تاکنون مطالعات مبسوطی بر روی این سفالها انجام نشده است.

پی‌نوشتها

1. Cattenat and Gardin, pp. 235-40
2. Ghirshman, Miroschedji, 1977; Boucharlat
3. Miroschedji 1981b
4. Zagarell, pp. 39ff
5. Boucharlat 1987: 192-4
6. Miroschedji 1981a
7. Miroschedji 1981a
8. Stronach 1974: 241-4; Miroschedji 1981a: 38-9
9. Young 1965; Levine
10. Young 1969: 35-6; Young & Levine: 30-1
11. Stronach 1974: 241-4; Haerinck 1983: 98-100
12. Kroll 1975; Haerinck 1983: 98-100
13. Schnyder: 181-3
14. Haerinck 1978; idem 1983: 127-131
15. Haerinck 1980
16. Ingraham & Summers: 80-6; Kroll 1984: 25-8
17. Haerinck 1989: 457-8
18. Deshayes; Cleuziou
19. Cleuziou
20. Cleuziou. Cf. Cattenat and Gardin
21. Scerrato 1962; *idem* 1966. Cf. Dittman
22. Stronach 1978

- ...R. Boucharlat. "Les niveaux post-achemenides a Suse, secteur nord. Fouilles de l'Apadana-Est et de la Ville Royale-ouest (1973-1978)." *CDAFI* 15. 1987. pp. 145-311.
- ...A. Cattenat and J.-C. Gardin. "Diffusion de quelques genres de poterie caracteristiques de l'époque achemenide sur le plateau iranien et en Asie Centrale." In *Le plateau iranien et l'Asie Centrale des origins u la conquete islamique*. Paris. 1977. pp.225-48.
- ...S. Cleuziou. "L'age du fer a Tureng Tepe (Iran) at ses relation avec l'Asie Centrale." *L'archeologie de la Bactriane. Actes du colloque Franco-sovietique, Dushanbe (URSS)*. Paris. 1985. pp.157-85.
- ...V. Cornelio. "Ceramica della valle dell trek Periodo achemenide." *Memorie della Accademia delle Scienze di Torino*. Ser. 5. 5/2.1981 . pp. 117-25.
- ...J. Deshayes. "Les niveaux de l'age du fer a Tureng Tepe." in *Akten des VII. Internationalen Kongress Fur Iranische Kunst und Archaologie. AMI Ergänzungsband 6*. 1979. pp. 29-34.
- ...R. Dittman. "Problems in the Identification of an Achaemenian and Mauryan Horizon in North-Pakistan," *AMI* 17. 1984. pp.155-93.
- ...R. Ghirshman. *Village perse-achemenide*. *MDP* 36. Paris. 1954.
- ...C. Goaf. "Excavations at Baba Jan. The architecture and Pottery pf level I." *Iran* 23. 1985. pp 1-20.
- ...E. Haerinck. "Painted Pottery of the Ardabil Style in Azerbaidjan (Iran)." *Iranica Antiqua* 13. 1978. pp. 75-91.
- ...Idem. "winspouted Vessels and their Distribution in the Near East from the Achaemenian to the Sasanian Period." *Iran* 18. 180. pp. 43-54.
- ...Idem. *La ceranique en Iran pendant la periode parthe (ca. 250 av. J.C. a ca. 225 apres J.C.)*. *Typologie chronologie et distribution*. Ghent.1983.
- ...Idem. "The Achaemenid (Iron Age IV) Period in Gilan. Iran". in *Archaeologia Iraniea et Orientulis. Miscellane in Honorem Louis Vanden Berghe*. Ghent. 1989. pp.455-74.
- ...M. L. Ingraham and G. Summers. "Stelae and Settlements in the Meshkin Shahr plain. Northeast-ern Azerbaijan. Iran." *AMI* 12. 1979. pp. 67-102.
- ...S. Kroll. "Eine Schussel der Triangle Ware aus Azarbaidshan." *AMI*. N.S. 8. 1975. pp.71-74.
- ...Idem. "Archaologische Fundplatze in Iranish-Ost-Azarbaidjan." *AMI* 17. 1984. pp. 13-133.
- ...L. D. Levine. "The Iron Age." In F. Hole. ed . *The Archaeology of Western Iran. Settlement and Society from Prehistory to the Islamic Conquest*. Washington. D. C. 1987.
- ...P. de Miroschedji. "Fouilles du chantier Ville Royale II a Suse (1975- 1977) 1. Les nizeaux clamites" *CDAFI* 12. 1981a. pp. 9-136.

- ..Idem. "Prospections archeologiques au Khuzistan en 1977." *CDAFI* 12. 1981b. pp. 169-93.
- ..Idem. "Fouilles du chantier Ville Royale II a Suse (1975-77) II. Niveaux depoques achemenide. Parthe et islamique." *CDAFI* 15. 1987. pp. 11-143.
- ..C. C. Lamberg-Karlovsky. *Excavations at Tepe Yahya. Iran. 1967-69. Progress Report I*. Cambridge. Mass. 1970.
- ..U. Seerrato. "A Probable Achaemenid Zone in Persian Sistan." *East and West* 13. 1962. pp. 187-97.
- ..Idem. "Excavation at Dahan-I Ghulaman (Sistan Iran) . First Preliminary Reprot." *East and West* 16. 1966. pp. 9-30.
- ..E. F. Schmidt. *Perspolis II: The Content of the Treasury and Other Discoveries*. Oriental Institute Publications 69. Chicago. 1957.
- ..R. Schnyder. "Keramik-und Glasfunde von Takht-I Suleiman 1959-1968." *Archaeologischer Anz.* 90. 1075. pp. 180-96.
- ..D. Stronach "Achaemenid Village 1 at Susa and the Persian Migraion to Fars." *Iraq* 36.1974. pp. 239-48.
- ..Idem. *Pasargadae. A Report of the Excavations conducted by the British Institute of Persian studies from 1961 to 1963*. Oxford. 1978.
- ..W.M. Sumner. "Achaemenid Settlement in the Perspolise Plain." *AJA* 90 1. 1986. pp. 3-31.
- ..T.C. Young. Jr. "A Comparative Ceramic Chronology for western Iran. 1500-500 B. C." *Iran* 3. 1965. pp. 53-85.
- ..Idem. *Excavations at Godin Tepe first Progress Report*. Toronto . 1969.
- ..Idem and L. D. Levine. *Excavations at Godin Second Progress Report*. Toronto. 1974. A. Zagarelli. "The first Millennium in the Bakhtiari Mountains." *AMI* 15. 1982. pp. 31-52.

سفال منقوش هخامنشی در حسنلوی IIIA*

رابرت دایسون

*Robert, H. Dyson Jr., 1999, "The Achaemenid Painted Pottery of Hasanlu IIIA," in *Anatolian Studies*, vol. 49: 101-110.

سفال منقوش هخامنشی در حسنلوی IIIA

در مقاله حاضر بر اساس تحلیل مدارک مطالعات میدانی، اطلاعاتی درباره سفال منقوش حسنلوی II/IIIA ارائه خواهد شد. برنامه حفاری حسنلوی تپه در فاصله سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۷۷ از سوی موزه دانشگاه پنسیلوانیا، موزه هنر متروپلیتن و اداره کل باستان‌شناسی ایران انجام گرفت. دوره II/IIIA که آخرین استقرار پیش از اسلام این محوطه است، مربوط به اواخر دوره هخامنشی / اوایل دوره هلنی است [۱]. ظروف منقوش این دوره شامل ظروف مثلثی غربی، ظروف دورنگ با پوشش گلی به رنگ کرم، ظروفی با خطوط قهوه‌ای و ظروف مثلثی نوع کلاسیک می‌باشد.

محوطه و توالی دوره‌های فرهنگی

حسنلوی یکی از چند تپه بزرگ عصر آهن در دره رودخانه گلدَر در انتهای جنوبی دریاچه ارومیه در آذربایجان غربی واقع است. حسنلوی شامل یک تپه ارک مرکزی (۲۰۰ متر قطر و ۲۵ متر ارتفاع از سطح دشت) و یک شهر بیرونی است. در این تپه از حدود سال ۵۵۰۰ ق.م. تا ۲۸۰ ق.م. استقرارهایی وجود داشت و در دوره اسلامی مجدداً استقرارهایی در آن شکل گرفته است.

لایه‌نگاری دوره II/IIIA حسنلوی

انباشتهای طبیعی لایه II/IIIA حسنلوی، روی حصار دفاعی II را پوشانده‌اند. این حصار را اوراتوها در زمان استقرار خود در قرن هشتم تا هفتم ق.م ساخته بودند [۲] و پس از آن به صورت متروکه درآمده بود. تداوم این وضعیت به قدری بود که دیوارهای پادگان در نتیجه فرسایش به داخل اتاقها ریخته و سطح فرسایشی کاملاً مشهودی تشکیل شده است. در نهایت قطعه‌های بزرگی از آجرهای حصار دفاعی در هر دو حاشیه غربی و جنوبی تپه بر روی سطح داخلی محوطه افتاده است [۳]. انباشتهای طبیعی دوره II/IIIA به عمق ۱ تا ۲ متر روی این ویرانه‌ها را پوشانده است. این وضعیت به صورت پراکنده در تپه جانبی (شهر بیرونی) نیز به چشم می‌خورد. چاله‌ها و فرورفتگیهای زیادی در روی انباشتهای ایجاد شده‌اند و در میان آنها بخش‌های شکسته حصار دیده می‌شوند. در بلندترین نقطه تپه بقایای بنای بزرگی با نام سازه P-II قرار دارد. این سازه شامل اتاقهای نیمه‌زیرزمینی در دو طرف یک

حیات روباز است. به نظر می‌رسد این سازه بر روی لایه IIIA احداث شده بود و این رو سازه فاز «II» نامیده شده است. پی این ساختمان بر روی بخشی از حصار تخریب شده دوره IIIB قرار داشت. در بخشی که احتمالاً بیرون از سازه P-II قرار داشت، پایه‌ستون تراش خورده‌ای از سنگ آهک به سبک هلنی کشف شد [۴]. این پایه‌ستون و مقادیر زیادی از تکه‌های سفالی [۵] حاکی از آن است که استقرار این محوطه تا اوایل قرن سوم ق.م. ادامه یافته است. به نظر می‌رسد سه بخش یافت‌شده از حصار I متعلق به این سازه باشند. احتمالاً استحکام بخشی دوباره این محوطه در زمان سلطنت سلوکوس اول (۲۸۰-۳۱۲ ق.م) که پس از حدود سال ۳۰۰ ق.م. بر این ناحیه حکومت می‌کرد صورت گرفته است.

سفال منقوش حسنلو II/IIIA [۶]

اصطلاح «ظروف مثلی» در اصل برای اشاره به تعداد محدودی از تکه‌های سفالی که در مراحل اولیه حفاریهای حسنلو به دست آمدند و از هر نظر از سایر سفالهای یافت‌شده متمایز بودند به کار گرفته شد. منظور از واژه «ظروف» تلفیق تکرارپذیر خصوصیات متمایز از قبیل رنگ، شاموت، تکنیکهای شکل دهی و پرداخت نهایی، فرم‌های سفالی شاخص و تکنیکهای تزئینی است [۷]. از زمان ابداع واژه ظروف مثلی [۸]، سایر باستان‌شناسان حوزه اطلاق آن را به طیف گسترده‌ای از فرم‌ها و تولیدات سفالی کاملاً متفاوت که تزئیناتی به شکل نقشهای مثلی مشابه داشتند، بسط داده‌اند [۹]. این شیوه استعمال که فاقد تعریف دقیق و مشخص است، در واقع بیش از آنکه به نوعی ظرف دلالت کند به یک سبک [۱۰] دلالت دارد. اخیراً عبارت «ظروف مثلی غربی» را برای متمایز کردن این نوع سفالی از «ظروف مثلی شرقی» که در چارسدا و شیخان دهری پاکستان یافت شده‌اند [۱۱] به کار برده‌اند. این تمایز سودمند است و در مقاله حاضر مراد از اصطلاح ظروف مثلی غربی تمامی سفالهای مکشوفه از غرب ایران، شرق ترکیه و گرجستان است که از حیث سبکی به این سبک منتسب می‌باشند. برای اشاره به ظروف مثلی اصیل از اصطلاح «ظروف مثلی کلاسیک» استفاده خواهیم کرد [۱۲].

ظروف مثلی غربی در حسنلو

سفالهای منقوش شاخص حسنلو II/IIIA هر دو نوع ظروف مثلی غربی و ظروف مثلی کلاسیک را شامل می‌شود. بر اساس مطالعه حاضر، اکنون می‌توان ظروف مثلی غربی را دوباره به دوره IIIB تا دوره IIIA منسوب کرد [۱۳]. ظروف مثلی غربی حسنلو موارد زیر را شامل می‌شود: (۱) کاسه‌های زاویه‌دار کم‌عمق یا گود با طرحهایی که در حاشیه قسمت داخلی لبه‌های چتری آنها ایجاد شده‌اند (شکل ۱: الف، ح [۱۴]؛ شکل ۵: د، ه)؛ (۲) کاسه‌های زاویه‌دار با لبه‌های چهار گوش برگشته (شکل ۳:

ه، و) [۱۵] یا لبه‌های برگشته به داخل (شکل ۵: و)؛ (۳) کاسه‌های بدون زاویه با لبه‌های گریزی (شکل ۲: الف، ج). (۴) کاسه‌های بدون زاویه با لبه‌های گرد برگشته (شکل ۳: الف، ج) [۱۶] و (۵) کاسه‌های بدون زاویه با بدنه قوسدار که داخل لبه‌های آنها منقوش است (شکل ۲: د، ه) [۱۷]. قطر کاسه‌های گود ۱۲ تا ۱۵ سانتی‌متر و ضخامت آنها ۰/۴ تا ۰/۶ سانتی‌متر است. اختلاف قطر کاسه‌های کم‌عمق بیشتر است و به ۱۳ تا ۲۰ سانتیمتر می‌رسد. ضخامت آنها نیز ۰/۵ تا ۰/۹ سانتی‌متر می‌باشد. کاسه‌های گود [۱۸] و کاسه‌های کم‌عمق [۱۹] در واقع تقلیدی از فرمهای ظروف فلزی دوره هخامنشی هستند. کاسه‌های لبه گریزی و لبه چهارگوش با قطر ۱۷ تا ۲۰ سانتی‌متر و ضخامت آنها ۰/۴ تا ۰/۸ سانتی‌متر اندازه بزرگ‌تری دارند. به نظر می‌رسد کاسه‌های با بدنه قوسدار در اندازه استاندارد تولید شده‌اند. قطر آنها ۱۴ و ضخامت بدنه‌شان ۰/۷ تا ۰/۸ سانتیمتر است. ضخامت بزرگترین کاسه که قطر آن ۲۶ سانتی‌متر است، ۰/۶ سانتی‌متر می‌باشد و لبه آن به شکل فته‌ای و برگشته است (شکل ۳: د).

تکه‌های سفالی دورنگ براق با پوشش گلی کرمی به کوزه‌هایی با بدنه نازک (با ضخامت ۱ تا ۰/۹ سانتی‌متر) و با نقوش الماسی (شکل ۵: الف تا ج) و یا به کاسه‌های زاویه‌داری (با قطر ۲۰ سانتیمتر) که طرح نقوش آنها به صورت خطی و مثلثی توپر است (شکل ۵: و) [۲۰] تعلق دارند. همچنین تکه‌های سفالی مربوط به کوزه‌هایی (ضخامت بدنه ۰/۷ تا ۱ سانتی‌متر) نیز که دارای نقشهای هندسی نامنظم با خطوط قهوه‌ای نازک هستند، به چشم می‌خورد (شکل ۴) [۲۱].

تمامی این سفالها چرخ‌ساز، سخت، با پخت خوب و حاوی شاموت شن ریز یا ماسه می‌باشند. رنگ اصلی هسته سفالها به رنگ نخودی مایل به صورتی و سطح خارجی آنها اغلب دارای پوشش گلی به رنگ کرمی است (بسته به میزان حرارتی که در پخت هر یک از تکه‌ها اعمال شده، رنگ آنها از کرمی مایل به زرد تا صورتی مایل به نارنجی متفاوت است). رنگ نقوش این سفالها قهوه‌ای گوجه‌ای تا قهوه‌ای تیره و در برخی موارد قرمز است. تعدادی از تکه‌های سفال به طور جزئی یا به طور کامل صیقلی هستند، اما عموماً فاقد ویژگی براقیت کامل که خصوصیت ظروف مثلثی کلاسیک است، می‌باشند و نیز ضخامت کمتری دارند (۰/۵ تا ۰/۳ سانتی‌متر یا بیشتر در مقایسه با ۰/۳ ضخامت ظروف کلاسیک). نتیجه آزمایش تمامی نمونه‌های ظروف مثلثی غربی که تاکنون با آزمایش فعال‌سازی نوترون [۲۲] صورت گرفته است نشان می‌دهد که این سفالها همگی در خود منطقه تولید شده‌اند.

در مقابل، از میان تمامی نمونه‌های آزمایش‌شده، تنها ظروف مثلثی کلاسیک احتمالاً از مناطق دیگر وارد شده‌اند. ظروف مثلثی کلاسیک وارداتی به طور عمده کوزه‌هایی با لبه نازک کم‌خیز و برگشته را شامل می‌شود که ضخامت تمامی آنها از ۰/۳ سانتی‌متر کمتر است (شکل ۶: الف، ب، د، و). پایه برخی از آنها به صورت نافی (شکل ۶: ج) و قطر آنها ۹ تا ۱۵ سانتی‌متر است. کوزه‌ای را که

دارای آبریز مؤرب پهن در قسمت بدنه و یک دسته عمودی است به زیویه منسوب می کنند [۲۳]. تنها یک گونه کوزه در حسنلو به صورت لبه باریک (به شکل گردن بطری) است (شکل ۶: ز).

همچنان که پیشتر اشاره شد، مجموعه سفالهای منقوش دوره های II/IIIا بعد از یک وقفه طولانی مدت در استقرار حسنلو ظاهر می شوند. هر چند این ظروف به طور عمده در خود منطقه ساخته می شدند، به نظر می رسد نحوه تولید آنها از منطقه دیگری اقتباس شده بود. این ظروف پیوند روشنی با سفالهای قبلی حسنلو ندارد، اما با سایر مناطق آذربایجان، شرق ترکیه، گرجستان و مناطق شرقی ایران ارتباط مشخصی دارند. نمونه هایی که تصویرشان را در اینجا آورده ایم گروه فرم های معمولی را در بر می گیرند (شکل های ۷ و ۸). علاوه بر این فرم ها، کاسه های متعددی با اشکال منحصربه فرد نیز وجود دارد که قبل از معرفی نیازمند بررسی بیشتر هستند.

تاریخ گذاری

بر طبق قراین، دوره II/IIIا پیش از سال ۲۷۵ ق.م. خاتمه یافته است که مبنای این تاریخ گذاری پایه ستون هلنی (مربوط به حدود ۳۲۵-۳۰۰ ق.م.) [۲۴]، ریتونی با دو آبریز (متعلق به پیش از حدود سال ۲۸۰ ق.م در پاسارگاد) [۲۵] و نوع لبه کاسه های رایج در سالهای ۳۰۰-۲۷۵ ق.م. در آی خانم می باشد. تاریخ آغاز این دوره نیز سال ۴۰۰ ق.م. است. این تاریخ گذاری از طریق سه آزمایش رادیو کربن نمونه های اخذ شده از سطوح پایین لایه IIIa تعیین شده است [۲۶]. همچنین با توجه به وجود تکه کاسه ای با پایه حلقوی و مزین به موتیف نخل که متعلق به «ظروف حاوی پوشش گلی سیاه آتیک» است، برای این لایه قدمتی در حدود قرن چهارم تا اوایل قرن سوم ق.م. نیز پیشنهاد شده است [۲۷]. هنریکسون اشاره می کند که قبل از رواج این ظروف در اوایل قرن پنجم ق.م. هیچ نوع سفال وارداتی در گوردیون وجود نداشت [۲۸]. عطردهای منقوش سیاه که در محل تولید می شدند، در نزدیکی کوره منتسب به دوره هلنی در گوردیون یافت شده اند [۲۹]. در حسنلو نیز گردن ظرف مشابهی یافت شده است [۳۰]. از آنجا که حسنلو تپه در سر راه گوردیون به باکتریا قرار دارد، شاید عطر نیز از راه این تپه به سرزمینهای شرقی صادر می شد، اما سایر کالاهای وارداتی عمده احتمالاً از سواحل دریای سیاه به مناطق جنوبی راه یافته اند. دست کم یک کاسه از نوع ظروف مثلثی غربی در گوردیون یافت شده است (گفتگوی شخصی با هنریسکون). در گرجستان نیز نمونه هایی از این نوع ظروف به همراه سکه های یونانی قرن چهارم ق.م. کشف شده است (گفتگوی شخصی با کرول).

غیبت کلی پایه های حلقوی، کاسه های بدنه مقعر، بشقابهای ماهی خوری و بشقابهای صاف با لبه تخت که همگی از شاخصهای دوره هلنی متأخر هستند، پایان استقرارهای دوره II/IIIا حسنلو در

حدود اواخر ربع اول قرن سوم ق.م. حکایت دارد [۳۱]. بشقابهای صاف با لبه تخت در یانیق‌تپه در میان ظروف سبک اردبیل منتسب به اوایل اشکانی یعنی سالهای هلنی ۲۵۰ تا ۱۵۰ ق.م. که باید متعاقب دوره II حسنلو باشد یافت شده‌اند [۳۲]. این سبک نیز به نوبه خود جای خود را به ظروف منقوش اواسط اشکانی مشکین‌شهر داده است [۳۳]. تحولات به‌عمل آمده در ساخت کاسه‌های زاویه‌دار کم‌عمق و غیرمنقوش با لبه چتری در مناطق شرقی نیز در لایه‌های سلوکی (هلنی) تورنگ‌تپه به وضوح قابل مشاهده است [۳۴]. آخرین تحول صورت گرفته در ظروف مثلثی در چارسدا و شیخان‌دهری به ثبت رسیده است [۳۵].

کاتالوگ سفالهای ارایه شده:

کلید کاتالوگ:

الف - رنگ هسته؛ ب - شاموت؛ ج - رنگ سطح و نحوه پرداخت نهایی سطح؛ د - رنگ نقش؛ ه - قطر لبه به سانتی‌متر؛ و - حداکثر ضخامت لبه کاسه یا بدنه کوزه به سانتی‌متر؛ ز - زمان کاوش؛ ح - مکان و لایه؛ ط - شماره ثبت دانشگاه پنسیلوانیا. در ضمن تمامی سفالهای ارایه شده چرخساز است.

کاسه‌های گود زاویه‌دار و کناره برگشته

شکل ۱ الف:

الف: نخودی؛ ب: غیرقابل مشاهده؛ ج: نخودی - نارنجی، نسبتاً صیقلی؛ د: قرمز - خرمایی؛ ه: ۱۲ سانتی‌متر؛ و: ۰/۴ سانتی‌متر؛ ز: ۱۹۷۲؛ W31 (1a).

شکل ۱ ب:

الف: نخودی؛ ب: دانه‌های آهک؛ ج: نخودی، پرداخت شده؛ د: قهوه‌ای تیره؛ ه: ۱۴/۵ سانتی‌متر؛ و: ۰/۶ سانتی‌متر؛ ز: ۱۹۷۲؛ X32 (5) mixed؛ ط: UM 73-5-778.

شکل ۱ ج:

الف: نخودی؛ ب: غیرقابل مشاهده؛ ج: نخودی، براق؛ د: قهوه‌ای؛ ه: ۱۵ و ۰/۵؛ ز: ۱۹۸۵؛ ح: (3) VII؛ ط: UM 59-4-207.

شکل ۵ د:

الف: نخودی؛ ب: شن ریز؛ ج: نخودی مات؛ د: قرمز؛ ه: ۱۲ و ۰/۷؛ ز: ۱۹۷۴؛ ح: (3) W 23.

شکل ۷ الف:

الف: نخودی؛ ب: شن ریز؛ ج: نخودی روشن، صیقلی؛ د: قهوه‌ای؛ ه: ۱۱/۵ و ۰/۴؛ ز: ۱۹۷۰؛ ح: (1) Y 31. تنها شکل سفال نشان داده شده است.

شکل ۷ ب:

الف: نارنجی؛ ب: غیرقابل مشاهده؛ ج: نارنجی، مات؛ د: نارنجی - قرمز؛ ه: ۱۲ و ۰/۲؛ ز: ۱۹۷۴؛ ح: (2) Pit B X 20. تنها شکل سفال نشان داده شده است.

شکل ۷ ج:

الف: نخودی؛ ب: دانه‌های آهک؛ ج: نخودی، پرداخت‌شده؛ د: قهوه‌ای تیره؛ هـ: ۱۴/۵؛ و: ۱۰/۶؛ ز: ۱۹۷۲؛ ح: X 32 (5) Mixed؛ ط: UM 73-5-778. تنها شکل سفال نشان داده شده است.

شکل ۵ د:

تنها شکل سفال ارایه شده است. نک. شکل ۵ د.

شکل ۷ هـ:

الف: قهوه‌ای؛ د: قرمز - قهوه‌ای. تنها شکل سفال ارایه شده است. هـ: ۱۳/۲؛ و: ۱۰/۶؛ ز: ۱۹۵۸؛ ح: IX L (1/2)؛ ط: UM 59-4-208.

کاسه‌های زاویه‌دار، کم‌عمق، کف تخت و لبه برگشته:

شکل ۱ د:

الف: نخودی؛ ب: شن ریز؛ ج: نخودی مایل به صورتی، مات؛ د: قرمز تیره؛ هـ: ۱۳؛ و: ۱۰/۵؛ ز: ۱۹۷۲؛ ح: V 20 (2).

شکل ۱ هـ:

الف: نخودی مایل به صورتی؛ ب: شن ریز؛ ج: نخودی - کرمی، پرداخت‌شده؛ هـ: ۱۵؛ و: ۱۰/۶؛ ز: ۱۹۷۰؛ ح: Y 30 (2).

شکل ۱ و:

الف: نخودی؛ ب: مقداری میکا؛ ج: نخودی، تاحدودی صیقلی؛ د: قهوه‌ای؛ هـ: ۱۶؛ و: ۱۰/۷؛ ز: ۱۹۷۰؛ ح: W 30 (3).

شکل ۱ ز:

الف: نخودی؛ ب: غیرقابل مشاهده؛ ج: نخودی، براق؛ د: سیاه؛ هـ: ۱۸؛ و: ۱۰/۵؛ ز: ۱۹۵۷؛ ح: VII (JK)؛ ط: UM 58-4-114.

شکل ۱ ح:

تنها شکل سفال ارایه شده است. نک. شکل ۲ د.

کاسه‌های زاویه‌دار با پایه تخت و لبه به‌داخل برگشته:

شکل ۵ و:

الف: نخودی؛ ب: شن ریز؛ ج: نخودی مایل به صورتی، مات؛ د: قرمز تیره؛ هـ: ۲۰؛ و: ۱۰/۸؛ ز: ۱۹۶۲؛ ح: R 25 (3) Pit 6؛ ط: UM 63-5-2034.

کاسه‌های بی‌زاویه با بدنه قوس‌دار:

شکل ۲ د:

الف: نخودی؛ ب: شن ریز؛ ج: نخودی - نارنجی؛ د: قهوه‌ای - آلبالویی؛ هـ: ۱۴؛ و: ۱۰/۸؛ ز: ۱۹۷۰؛ ح: W 30 (2/3).

شکل ۲ هـ:

الف: نخودی؛ ب: شن ریز؛ ج: نخودی روشن، پرداخت‌شده؛ د: قرمز؛ هـ: ۱۴؛ و: ۱۰/۷؛ ز: ۱۹۵۸؛ ح: IX J (1).

شکل ۲ و:

الف: نخودی؛ ب: شن ریز؛ ج: نخودی، پرداخت‌شده؛ د: قهوه‌ای - آلبالویی؛ هـ: ۱۴؛ و: ۱۰/۷؛ ز: ۱۹۶۲؛ ح: U 23 (2/3).

شکل ۸ هـ:

تنها شکل سفال ارایه شده است. نک. شکل ۲ و.

کاسه‌های بدون زاویه با لبه گرزنی:

شکل ۲ الف:

الف: نخودی؛ ب: غیر قابل مشاهده؛ ج: نخودی؛ د: قهوه‌ای؛ ه: ۱۷؛ و: ۰/۷؛ ز: ۱۹۶۲؛ ح: R 23 (1).

شکل ۲ ب:

الف: نخودی مایل به قرمز؛ ب: ماسه؛ ج: نخودی-زرد، پرداخت‌شده؛ د: قرمز؛ ه: ۱۸؛ و: ۰/۷؛ ح: لایه‌نگاری نشده است.

شکل ۲ ج:

الف: نخودی؛ ب: ماسه؛ ج: نخودی-زرد، پرداخت‌شده؛ د: قرمز؛ ه: ۱۸؛ و: ۰/۷؛ ز: ۱۹۷۰؛ ح: Y 31 (2) Pit 10؛ ط: UM 71-28-384.

شکل ۸ الف:

تنها تصویر سفال ارایه شده است. نک. شکل ۳ ب.

کاسه‌های بدون زاویه با لبه فنیله‌ای و برگشته:

شکل ۳ الف:

الف: نارنجی؛ ب: دانه‌های آهک؛ ج: نخودی مایل به قرمز، تا حدودی صیقلی؛ د: قهوه‌ای؛ ه: ۱۸؛ و: ۰/۷؛ ز: ۱۹۷۰؛ ح: W 30 (2/3)؛ ط: UM 71-23-602.

شکل ۳ ب:

الف: نخودی؛ ب: ماسه؛ ج: نخودی، پرداخت‌شده؛ د: قهوه‌ای تیره؛ ه: ۱۸؛ و: ۰/۵؛ ز: ۱۹۵۶؛ ح: VII (+).

شکل ۳ ج:

الف: نخودی؛ ب: ماسه؛ ج: نخودی مایل به قرمز؛ د: قهوه‌ای مایل به قرمز؛ ه: ۱۹؛ و: ۰/۴؛ ز: ۱۹۵۶؛ ح: VII (+).

شکل ۸ ب:

تنها تصویر سفال ارایه شده است. نک. شکل ۳ الف.

شکل ۸ ج:

تنها تصویر سفال ارایه شده است. نک. شکل ۳ ب.

کاسه‌های زاویه‌دار با لبه‌های چهارگوش برگشته:

شکل ۳ ه:

الف: نخودی؛ ب: شن ریز؛ ج: با پوشش گلی کرمی؛ د: قهوه‌ای تیره؛ ه: ۱۷/۵؛ و: ۰/۶؛ ز: ۱۹۶۲؛ ح: L (2).

شکل ۳ و:

الف: نخودی؛ ب: شن ریز؛ ج: نخودی؛ د: آلبالویی؛ ه: ۱۹؛ و: ۰/۸؛ ز: ۱۹۶۸؛ ح: ++؛ ط: UM 69-9-25.

شکل ۸ د:

تنها تصویر سفال ارایه شده است. نک. شکل ۳ ه.

ظروف حاوی خطوط قهوه‌ای:

الف: نخودی؛ ب: شن ریز؛ ج: قهوه‌ای-قرمز، صیقلی؛ د: قهوه‌ای-قرمز.

شکل ۴ الف:

ه: ۰/۸؛ ز: ۱۹۷۴؛ ح: W 32 (1/2a)؛ ط: UM 75-29-774.

شکل ۴ ب:

ه: ۱؛ ز: ۱۹۷۴؛ ح: W 32 (1/2)؛ ط: UM 75-29-775.

شکل ۴ ج:

ه: ۱/۸؛ ز: ۱۹۷۴؛ ح: W 32 (1/2) Mixed؛ ط: UM 75-29-776.

شکل ۴ د:

ه: ۱/۷؛ ز: ۱۹۷۴؛ ح: W 31E.

ظروف دورنگ حاوی پوشش گلی کرمی:

الف: قرمز مایل به نارنجی؛ ب: شن ریز؛ ج: حاوی پوشش کرمی، صیقلی؛ د: آلبالویی و قهوه‌ای - قرمز.

شکل ۵ الف:

ه: ۱/۹؛ ز: ۱۹۶۰؛ ح: CC 29 (2).

شکل ۵ ب:

ه: ۱؛ ز: ۱۹۷۰؛ ح: Y 31 (2) Pit 4؛ ط: UM 71-23-605.

شکل ۵ ج:

ه: ۱/۹؛ ز: ۱۹۷۰؛ ح: Y 30 (2/3)؛ ط: UM 71-23-603.

ظروف مثلثی کلاسیک:

شکل ۶ الف:

الف: خاکستری؛ ب: غیر قابل مشاهده؛ ج: نخودی - زرد، صیقلی؛ د: قهوه‌ای تیره؛ ه: ۱۳؛ و: ۱/۵؛ ز: ۱۹۶۲؛ ح: S 22 (3)؛ ط: UM 63-5-2017.

شکل ۶ ب:

الف: نارنجی؛ ب: غیر قابل مشاهده؛ ج: نخودی - زرد، صیقلی؛ د: قهوه‌ای تیره؛ ه: ۱۰؛ و: ۱/۳؛ ز: ۱۹۵۸؛ ح: Z 25 (3)؛ ط: UM 59-4-41.

شکل ۶ ج:

الف: خاکستری - نخودی؛ ب: غیر قابل مشاهده؛ ج: نخودی - زرد، صیقلی؛ د: بدون نقش؛ ه: قطر پایه ۳/۳؛ و: ۱/۷؛ ز: ۱۹۶۲؛ ح: S 22؛ ط: UM 63-5-2018.

شکل ۶ د:

الف: نخودی - نارنجی؛ ب: غیر قابل مشاهده؛ ج: نارنجی، صیقلی؛ د: قهوه‌ای تیره؛ ه: ۹؛ و: ۱/۳؛ ز: ۱۹۶۲؛ ح: VIG (5) mixed.

شکل ۶ ه:

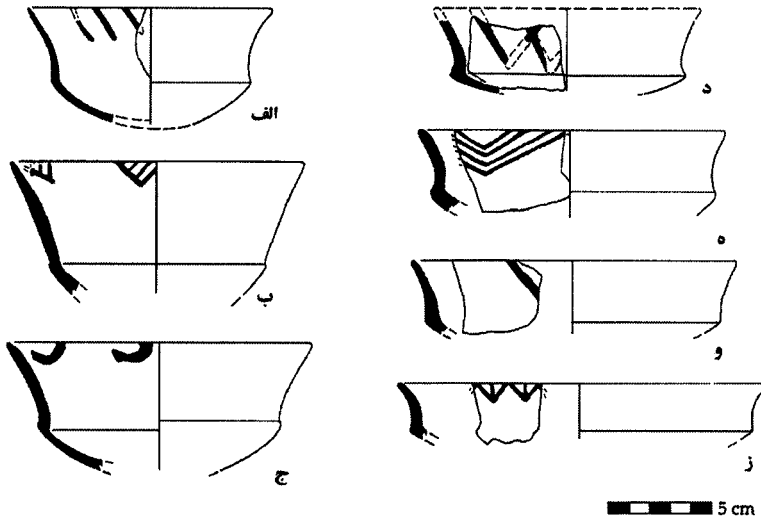
الف: نخودی - نارنجی؛ ب: غیر قابل مشاهده؛ ج: نارنجی، صیقلی؛ د: قهوه‌ای تیره؛ ه: ۱۰؛ و: ۱/۳؛ ز: ۱۹۶۴؛ ح: VIE (2).

شکل ۶ و:

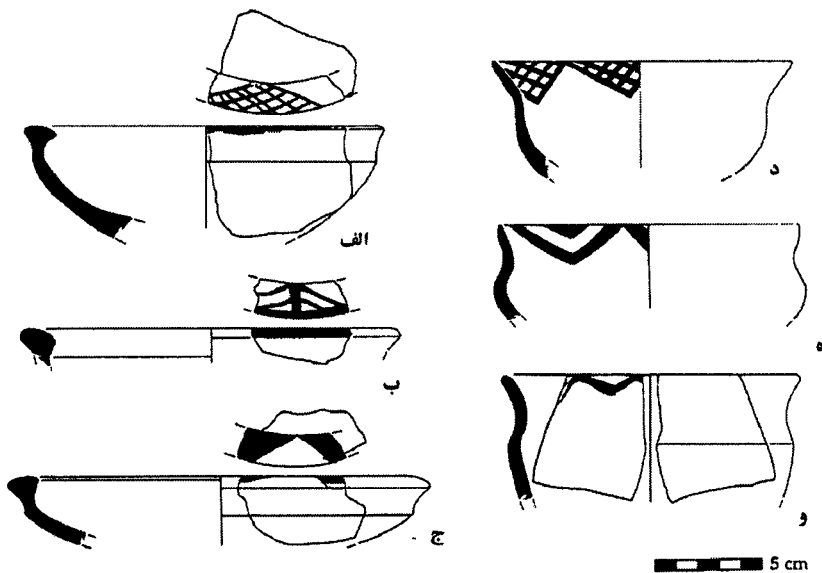
الف: نخودی - قهوه‌ای؛ ب: غیر قابل مشاهده؛ ج: قهوه‌ای مایل به قرمز؛ د: قهوه‌ای تیره؛ ه: ۱۴؛ و: ۱/۳؛ ز: ۱۹۵۹؛ ح: XXXA (2/3)؛ ط: UM 60-20-260.

شکل ۶ ز:

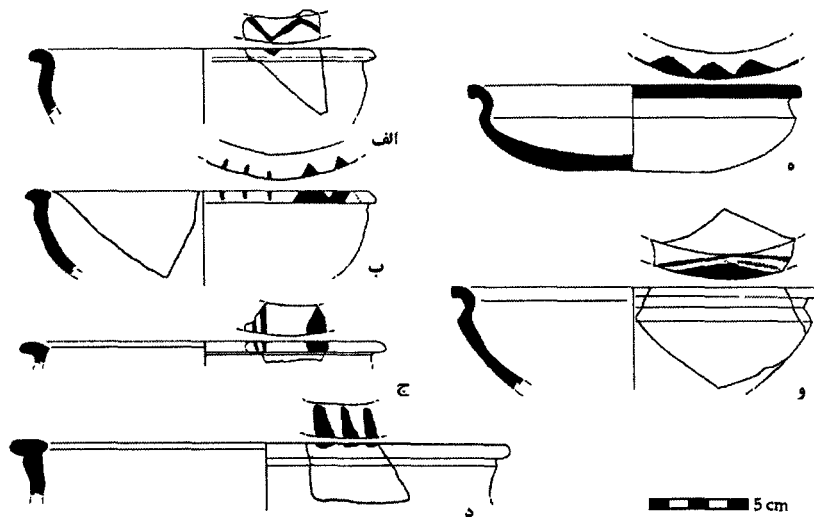
الف: نخودی - نارنجی؛ ب: غیر قابل مشاهده؛ ج: نخودی - نارنجی، صیقلی؛ د: قهوه‌ای تیره؛ ه: قطر گردن ۳/۲؛ و: ۱/۶؛ ز: ۱۹۶۲؛ ح: R 22 (2).



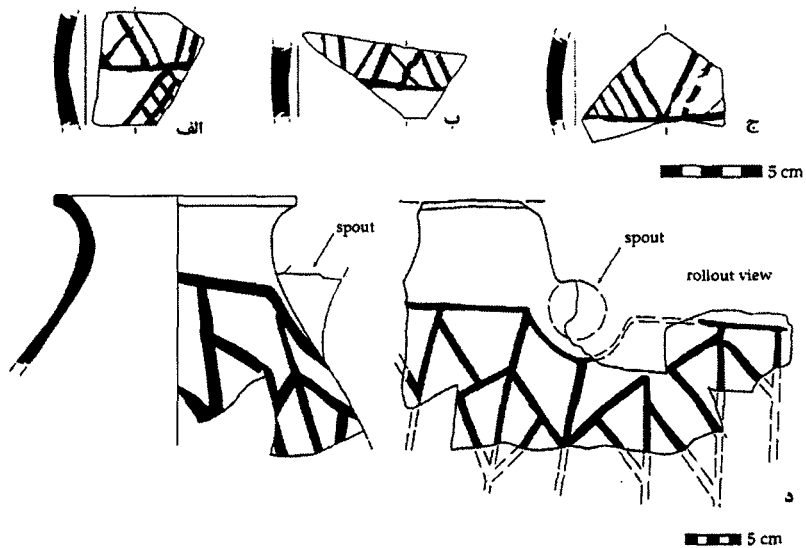
شکل ۱. حسنلوی III: کاسه‌های لبه چتری (ظروف مثلثی غریبی)



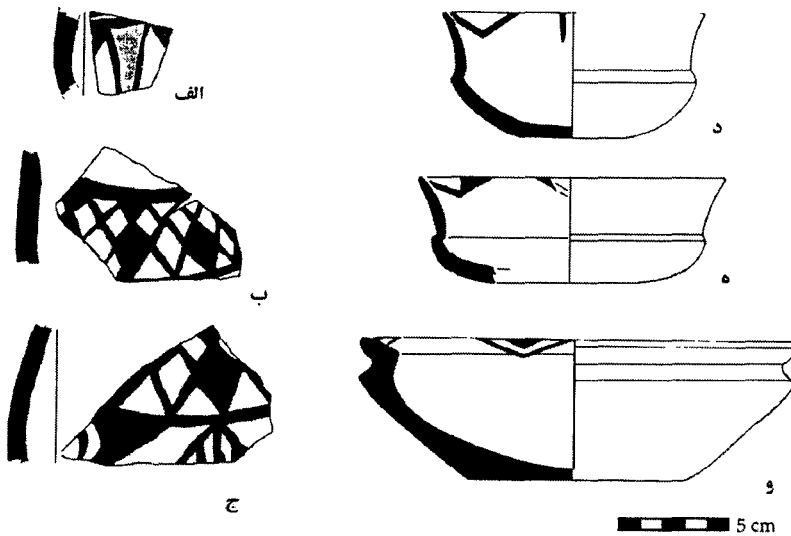
شکل ۲. حسنلوی III: کاسه‌های تک‌رنگ (ظروف مثلثی غریبی): الف تا ج: لبه پهن؛ د تا و: با بدنه قوسدار



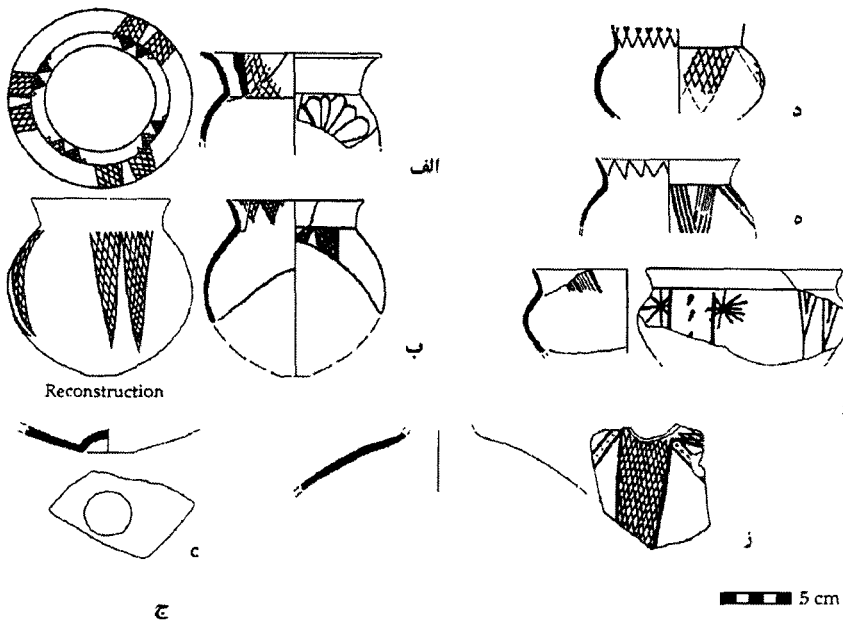
شکل ۳. حسنلوی IIIA: کاسه‌هایی با لبه برگشته (ظروف مثلثی غریبی)



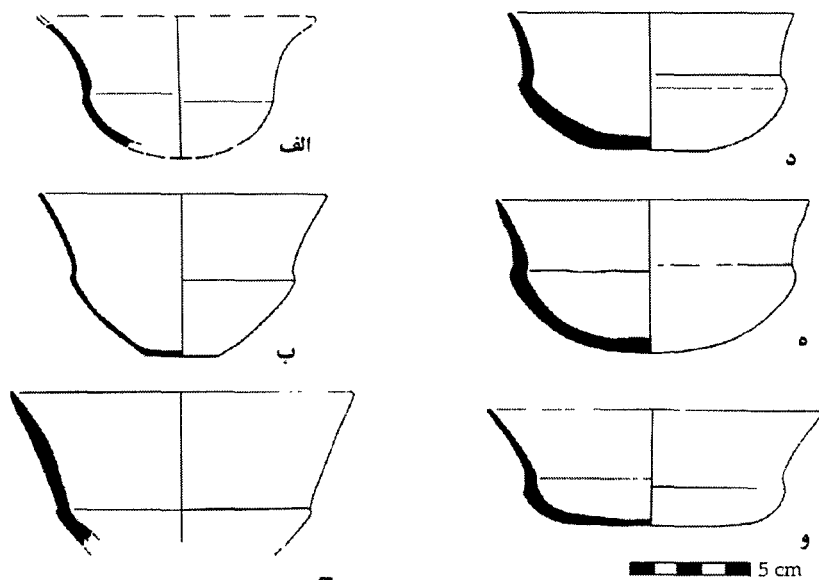
شکل ۴. حسنلوی IIIA: تنگهای تک‌رنگ با خطوط قهوه‌ای



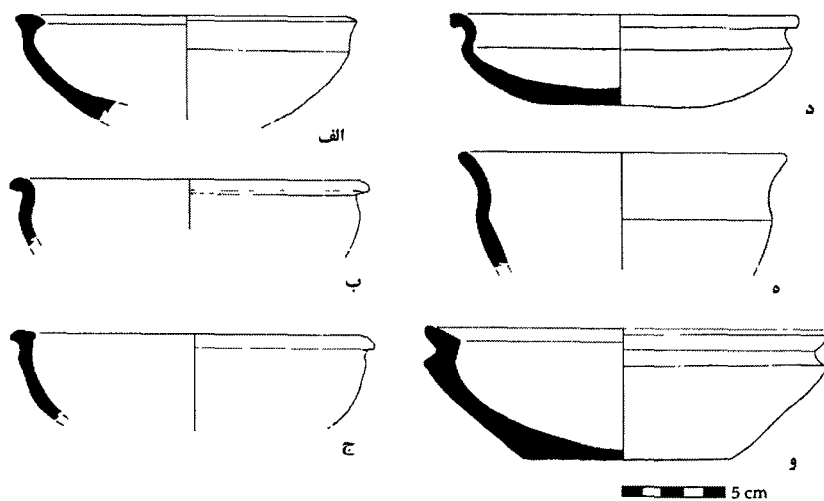
شکل ۵. حسنلوی IIIA: تنگهای تک‌رنگ (الف تا ج)؛ کاسه‌های متعلق به ظروف مثلثی غربی (د تا و)



شکل ۶. حسنلوی IIIA: ظروف مثلثی «کلاسیک» وارداتی



شکل ۷. فرم‌های سفالی حسنلوی IIIA: کاسه‌های زاویه‌دار با لبه چتری



شکل ۸. فرم‌های سفالی حسنلوی IIIA: کاسه‌هایی با لبه گرز (الف) و برگشته (ب، د، و)؛ کاسه‌ای با دیواره‌های قوسدار (ه)

پی‌نوشتها

۱. اصطلاحات ثابتی برای دوره‌بندی این حدود زمانی وجود ندارد و این واقعیت همواره مطابقت زمانی اطلاعات باستان‌شناسی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. اکثر باستان‌شناسان در تعیین حدود زمانی هخامنشی مابین سالهای ۵۵۰-۳۳۰ ق.م. توافق دارند. دوره زمانی بعد از آن نیز به انحای مختلف با نامهای «دوره بعد هخامنشی» (استروناخ، ۱۹۷۴، ۱۹۷۸)، «دوره سلوکی» (شیپمن، ۱۹۷۸) و یا «دوره هلنی» (اوتس ۱۹۶۸؛ بوشارلا ۱۹۹۱؛ گیلوم و روگل ۱۹۸۷) نامگذاری شده است. سفالهای این دوره هم در شرق و هم در غرب با پیدایش فرم‌های جدید و سفالهای وارداتی از یونان دستخوش تغییرات کم‌وبیش ناگهانی و غیرمنتظره شده‌اند. این اتفاق در زمان امپراطوری سلوکوس اول (حدود ۳۱۲-۲۸۰ ق.م.) روی داد. در شرق ایران اتحاد سیاسی کشور با ظهور اشکانیان (اولیه) بعد از سال ۲۵۰ ق.م از هم پاشید. در غرب ایران نیز نفوذ و سلطه هلنی تا زمان تسخیر این منطقه به دست مهرداد اول پادشاه اشکانی (حدود ۱۷۱-۱۳۸ ق.م) ادامه داشت. هرینک (۱۹۸۳ ص ۴ پانویست ۲) این دوره را در غرب ایران اوایل دوره اشکانی (۲۵۰-۱۵۰ ق.م) می‌نامد. معلوم نیست که استروناخ در کتاب «پاسارگاد» لایه III تل تخت را (۲۸۰-۱۸۰ ق.م) به دوره بعد هخامنشی منسوب می‌کند یا خیر (۱۹۷۸ ص ۱۵۵).

همچنین، برای نامگذاری آثار به‌دست‌آمده از بررسیها که قدمت آنها مابین دوره‌های اواخر گودین II (حدود ۵۵۰ ق.م.: براون، ۱۹۹۰ ص ۶۷) و ظروف «جلینگی» یا «دارچینی» اواسط اشکانی (حدود ۱۵۰-۰ ق.م.) قرار می‌گیرند، اصطلاح آهن IV (یانگ، ۱۹۷۵ ص ۱۹۲) به کار رفته است. لوین (۱۹۸۷ ص ۲۳۹) نیز دوره هخامنشی و اوایل اشکانی را متعلق به عصر آهن IV می‌داند. در مقاله حاضر برای اجتناب از اشتباه، شماره‌های دوره‌بندی حسنلو، قرون چهارم و سوم ق.م. را به صورت هخامنشی و هلنی نامگذاری کرده‌ایم.

2. Kleiss 1994; Dyson 1964, fig. 1, plan.

3. Dyson 1999, fig. 10.

۴. این گونه سفالی از معبد آی‌خانوم در باکتريا به‌دست‌آمده و به دوره هلنی منسوب است (گیلوم و روگل ۱۹۸۷: تصویر ۲۳: ۱؛ تصویر ۱۹: ۱-۶).

۵. که خاص سالهای ۳۰۰-۲۷۵ ق.م. است و در آی‌خانم قرار دارد (گفتگوی شخصی با گاردین).

۶. سفالهای غیرمنقوش، اشیای کوچک، مقبره‌ها و آثار معماری لایه II/IIIا حسنلو در مقاله دیگری معرفی خواهند شد.

7. Henrickson 1994: 115.

۸. دایسون (۱۹۸۵، ص ۱): «آنچه که ما آن را «ظروف مثلثی» می‌خوانیم، سفالهای ظریف به رنگ نخودی، بسیار نازک، با براقت بسیار بالا هستند و در اطراف لبه آنها نیز نقوش مثلثی شکل دیده می‌شود». دایسون (۱۹۶۵ ص، ۲۰۴): «ظریف‌ترین ظروف... که با توجه به تعداد بسیار کم آن می‌توان گفت از مناطق دیگر وارد شده‌اند (شکل ۹) و به دلیل کثرت نقشهایی که به صورت هاشورهای متقاطع یا مثلثهای معلقی در روی ظروف نازک، ظریف، بسیار براق و نخودی رنگ دیده می‌شوند به ظروف مثلثی معروف شده‌اند».

۹. به طور مثال: هرینگ ۱۹۸۳، ص ۱۳۰؛ دیتمن ۱۹۸۴؛ سامرز ۱۹۹۳، ص ۸۶-۸۸. فرم‌های متعلق به ظروف مثلی در جامه‌شوران واقع در زاگرس مرکزی یافت شده اما تصویر این ظروف منتشر نشده است (لوی، ۱۹۸۷).

10. Henrickson 1994: 115.

«دسته‌ای از تکنیک‌های (تزئینی) یکپارچه و مشخص، ... مختص زمان و مکان معین.»

11. Dittmann 1984: 174, 189.

توالی لایه‌های چار شده و شیخان‌دهری به طور مشخص نشان می‌دهد به‌رغم آن که فرم‌های این سفال دستخوش تغییر شده‌اند، گونه شرقی این سبک در طی هزاره اول ق.م. بدون تغییر باقی مانده است:

Wheeler 1962: figs 20:99, 100, 101, 21:125-126, 22:128, 136-137, 141, 23:149, 24:113, 172 (c.300-200 BC), 27:206-207, 28:237 (c.200-100 BC), 32:283 (c.100 BC-AD) and Dani 1965-66: fig 21 (c.150-50 BC).

برای بحث در خصوص اصلاحات پیشنهادی وی برای تاریخ‌گذاری ویلر به دیتمن (۱۹۸۴) رجوع کنید.

۱۲. همچنین نک: دایسون ۱۹۹۹.

13. Dyson 1999

14. Kroll 1976: type 11, Achaemenid.

15. Kroll 1976: type 44, Achaemenid.

16. Kroll 1976: type 25-27, Achaemenid.

۱۷. عدم وجود ظروف منقوش در باباجان I (گاف، ۱۹۸۵) و در پاسارگاد در دوره هخامنشی جدید (استروناخ،

۱۹۷۸) با توجه به اینکه نمونه‌های آنها در حفاریها و بررسیهای اخیر در آذربایجان و شرق ترکیه یافت

شده‌اند، نشانگر نوعی اختلاف و تناقض است که قابل توجه می‌نماید.

18. Hamilton 1966: figs 5d, 6c; Gagoshidze 1979: pl XII, 76.

19. Hamilton 1966: figs 1a, 4; Stern 1982: fig 239, sixth century BC tomb of Megabelein; Gagoshidze 1979: pl XII, 74, 247-249.

۲۰. ظروف دورنگ در تعدادی از محوطه‌های آذربایجان به طور مثال در (سوینی، ۱۹۷۳: شکل ۸ب: شماره‌های

ج و چ)؛ (کرو، ۱۹۷۶: شکل ۸ الف، قلعه خزرلو و سایر مناطق) و در تعدادی از محوطه‌های منطقه وان به

طور مثال در (فون در استن: شکل‌های ۳ تا ۶، آلتین تپه) ثبت شده‌اند.

۲۱. به طور مثال به سامرز (۱۹۹۳: شکل‌های ۷، ۱۳، ۱۴ سیمین تپه II) رجوع شود.

22. Bedal 1995.

این مطالعه بر اساس بررسی تعداد ۳۱۲ و ۲۳۰ قطعه سفالی که به ترتیب از دوره‌های IV تا II/III حسنلو و

دینخواه یافت شده‌اند، انجام گرفته است. این تحقیق پروژه مشترک مرکز علوم کاربردی موزه ما برای بخش

باستان‌شناسی و موزه سلطنتی اونتاریو است. در نتیجه این بررسی نوعی «اثر شیمیایی منحصر به فرد سولدوز»

برای خاک این دره که در تمامی ادوار برای ساخت سفالهای محلی استفاده می‌شد مشخص گردید.

۲۳. در موزه باستان شناسی تهران.

۲۴. نمونه‌ی موجود در (استرن ۱۹۸۲: شکل ۵۸ بالا) گونه متعلق به دوره ایرانی لاجیش III است.

25. Hasanlu 1972: X 31 (1)

نگاه کنید به: اشتروناخ ۱۹۷۸: شکل ۱۱۴؛ ۶ «از سال ۲۸۰ ق.م. جدیدتر نیست»، پاسارگاد؛ هانسمن و اشتروناخ ۱۹۷۴: شکل ۱ الف-پ، شهر اشکانی قومس؛ شیشکینا ۱۹۹۴: شکل ۳ پایین سمت راست، افراسیاب-سمرقند II-III، قرون دوم-سوم؛ وینبرگ ۱۹۹۴: شکل ۶، قالالی-گیر، خوارزم، اواخر دوره هخامنشی؛ هرینک ۱۹۸۰: قرن چهارم ق.م. تا دوره اشکانی.

26. Dyson 1999: fig 11, P420: cal BC 411 (401) 390; P582: cal BC 402 (392) 263; P-2377: cal BC 508 (404) 392.

27. Bennet and Blakely 1989: fig 126 no 183.

قدمت ۴۳۰-۴۱۰ ق.م. اما در لایه IV اوایل دوره هلنی می‌باشد. برای دو تکه سفال آتیک با پوشش سیاه شهر قومس مراجعه کنید به:

Hansman, Stronach 1970: 34 fig 14,5, pl IX (d)

۲۸. هرینکسون ۱۹۹۴، ص ۱۱۳. سیل واردات یونانی در سواحل دریای سیاه در کولچیس گرجستان در اواخر

نیمه اول قرن چهارم ق.م. نیز دیده می‌شود: Lordkipanidse 1991: Abb 61

29. Edwards 1959: fig 21

30. Hasanlu 1958: VII (1/2)

نک: Hellstrom 1965: pl 12, 184

31. Hannestad 1983; Bouchariat 1991; Oates 1968; Stronach 1978; Wheeler 1962; Dani 1965-66.

32. Burney 1962: pl LXV, 33; Haerinck 1978; 1983: 127-31, fig. 20.

33. Ingraham, Summers 1979.

34. Deshayes 1979: fig. 3.

35. Dittmann 1984; Wheeler 1962; Dani 1965-66.

- ...Bedal, L. A., 1995, *MASCA Neutron-Activation Analysis of Hasanlu Ceramics* (final Report MS. Hasanlu Project Arcives).
- ...Bennett, W. J. Jr, Blakeley J. A., 1989: *Thell el-Hesi 3. The Persian Period (Stratum V)*. Cambradge, Mass.
- ...Boucharlat, R, 1991: 'From the Iron Age to the "Hellenestic" period. Some Evidence from Mleiha. (United Arab Emirates)' *Intern. Archäologie* 6: 289-300.
- ...Brown S. C., 1990: 'Media in the Achaemenid Period: the late Iron Age in central west Iran' in H Sancisi-Weerdenburg, A Kuhrt (eds), *Achaemenid History IV*. Leiden: 63-76.
- ...Burney, C. A., 1962: 'The Excavations in Yanik Tepe, 1961: second preliminary report' *Iraq* 24: 134-53.
- ...Dani, A. H., 1965-6, 'Shaikhan Dheri Excavations, 1963 and 1964 seasons' *Ancient Pakistan* 2: 17-214.
- ...Deshayes, J., 1979, 'Les niveaux de l'Age du fer à Tureng Tépé' in *Akten des VII. Internationalen Kongresses für Iranische Kunts und Archäologie, München 7-10 September 1976*. Berlin: 29-34.
- ...Dittmann, R., 984: 'Problems of Identification of an Achaemenian and Mauryan Horizon in north Pakistan' *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 17: 155-92.
- ...Dyson, R. H. Jr., 1985: *Hasanlu Project: Newsletter Number Three August 23* (Hasanlu Project Archives). Philadelphia.
- 1964: 'In the City of Golden Bowl: New excavations at Hasanlu, in Persian Azerbaijan' *Illustrated London News* 245: 372-4.
- 1965: 'Problems of Protohistoric Iran as seen from Hasanlu' *Journal of Near Eastern studies* 24: 193-217.
- 1999: 'Triange-Fesstoon Ware Reconsidered' *Iranica Antiqua* 34: 115-144.
- ...Edwards, G. R., 1959: 'The Gordion campaign of 1985: preliminary report' *American Journal of Archaeology* 63: 263-8.
- ...Gagoshidze, I. U. M., 1979, *Samadlo: Arkheologicheskije raskopki*. Tbilisi.
- ...Goff, C., 1985, 'Excavations at Baba Jan: the architecture and pottery of Level I' *Iran* 23: 1-20.
- ...Guillaume, O; Rouguelle, A., 1987: *Fouilles d'Ai Khanum. VII. Les Petits Objets*. Paris.
- ...Haerinc, E., 1978: 'Painted Pottery of the Ardabil Style In Azerbaijan (Iran)' *Iranica Antiqua* 13: 75-93.,
- 1980: 'Twinspouted vesels and their distribution in the Near East from the Achaemenian to the sasanian period' *Iran* 18: 43-54.
- 1983: *La Céramique en Iran pendant la période Parthe (ca. 250 av. J.C. à ca. 225 après J.C.): typologie, chronologie et distribution* (Iranica Antiqua Supplement II).
- ...Hamilton, R. W., 1966: 'A Silver bowl in the Ashmolean Museum' *Iraq* 28: 1-17.

- ...Hannestad, L., 1983: *Ikaros 2:1 The Hellenistic Pottery from Failaka. With a Survey of Hellenistic Pottery in the Near East* (Jutland Archaeological Society Publications 16: 2). Aarhus.
- ...Hansman, J.; Stronach, D., 1970: 'Excavations at Shahr-i Qumis, 1967' *Journal of the Royal Asiatic Society* 1970: 29-62.
- 1974: 'Excavations at Shahr-i Qumis, 1971' *Journal of the Royal Asiatic Society* 1974: 8-22.
- ...Hellström, M. P., 1965: *Labraunda: II: I. Pottery of Classical and Later Date Terracotta Lamps and Glass* (Skrifter Utgivna av Svenska Institutet i Athen, 4-°, V, II: 1.). Lund.
- ...Henrickson, R. C. , 1994: 'Continuity and discontinuity in the ceramic tradition of Gordion during the Iron Age ' in A. Çilingiroğlu and D. H. French (eds), *Anatolian Iron Age 3* (British Institute of Archaeology at Ankara Monograph 16). Ankara: 95-129.
- ...Ingraham, M L.; Summers, G. D., 1979: 'Stelae and Settlements in the Meshkin Shahr Plain, northeastern Azerbaijan, Iran' *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 12: 67-102.
- ..Kleiss, W., 1994: 'Notes on the chronology of Urartian defensive architecture' in A. Çilingiroğlu and D. H. French (eds), *Anatolian Iron Age 3* (British Institute of Archaeology at Ankara Monograph 16). Ankara: 131-7.
- ...Kroll, S., 1976: *Keramik Urartäischer Festungen in Iran*. Berlin.
- ...Levine, L. D., 1987: 'The Iron Age' in F. Hole (ed), *The Archaeology of western Iran*. Washington, DC: 229-50.
- ...Lordkipanidse, O., 1991: *Archäologie in Georgia: von der Altsteinzeit zumMittelalter*. Weinheim.
- ...Oates, D., 1968: *Studies In the Ancient Historey of Northern Iraq*. London.
- ...Shippmann, K., 1987: 'Archaeology. II. Seleucid and Parthian' in E. Yarshater (ed), *Encyclopaedia Iranica II*. New york: 297-8 (seleucid), 298-301 (Parthian).
- ...Shishkina, G. V., 1994: 'Ancient samarkand: capital of Soghd' *Bulletin of the asia Institute* 8: 81-99.
- ...Stern, E., 1982: *Material Culture of the Land of the Bible in the Persian Period, 538-332 B.C*. Warminster.
- ...Stronach, D., 1974: 'Achaemenid Village I at Susa and the Persian migration to Fars' *Iraq* 26: 239-48.
- 1978: *Pasargadae: a report on the Excavations, 1961-1963*. Oxford.
- ...Summers, G. D., 1993: 'Archaeological evidence for the Achaemenid period in eastern Turkey' *Anatolian Studies* 43: 85-108.
- ...Swiny, S., 1973: 'Survey in north-west Iran' *East and West* 25: 77-96.
- ...Vainberg, B. I., 1994: 'The kalali-Gir 2 ritual center in ancient Khwarazm' *Bulletin of the Asia Institute* 8: 67-80.
- ...von der Osten, H., 1952: 'Die Urärtäische Töpferei aus Van und die Möglichkeiten ihrer Einordnung in die Anatolische Keramik I' *Orientalia* 21: 307-28.

- ...Wheeler, M., 1962: *Charsada, a Metropolis of the North-West Frontier: a Report on the Excavations of 1961*. Oxford.
- ...Young, T. C. Jr., 1975: 'Kangavar valley survey' *Iran* 13: 191-3.

تجدید نظر در ظروف مثلثی - دالبری*

رابرت دایسون

* Dyson, R. H. Jr., 1999b, "Triangle-Festoon Ware Reconsidered," *Iranica Antiqua* (1999) 34: 115-144.

تجدید نظر در ظروف مثلثی - دالبری

۱) الگوی ظروف مثلثی - دالبری استروناخ

بیست و چهار سال پیش دیوید استروناخ از همکاران فاضل ما در حوزه فعالیت‌های باستان‌شناسی ایران مقاله پرمحتوایی را در مورد وجود پراکنده ظروف منقوش متعلق به هزاره اول قبل از میلاد در غرب ایران منتشر کرد [۱]. مقاله وی همانند تحقیقی که یک دهه پیش کایلر یانگ در زمینه عصر آهن III-I انجام داده بود [۲]، اولین مطالعه در این زمینه به شمار می‌رفت. استروناخ در مقاله خود به طرز مستدکی استدلال می‌کند که تکه‌های سفالی که شاخصه آنها طرح‌های متنوع منقوش (دالبری، مثلثی، حلقه‌های آویزان، دایره و قطره‌ای، پرندگان و غیره) است، متعلق به سبک سفالی واحد و دامنه‌داری در هر دو دوره هخامنشی و اشکانی بوده [۳] و ارتباط احتمالی اما نامشخصی با «ظروف مثلثی» شمال غرب ایران (آذربایجان) داشته‌اند. در واقع مقاله وی مدل کارآمد جدیدی ارائه کرد، منبع منسجمی که بر مبنای آن تمامی سفالهای منقوش نیمه دوم هزاره اول ق.م. به سبک تزئینی واحد و پویایی متعلق بودند. پس از آن تمامی مباحث پیرامون این سفالها در چارچوب این مدل شکل گرفته است.

عمده‌ترین مؤلفه موجود در مقاله استروناخ مجموعه‌ای از ظروف منقوشی است که رومن گیرشمن فقید از روستای هخامنشی I در شوش یافته و در مقاله خود منتشر کرده بود [۴]؛ هر چند اکثر باستان‌شناسان ادعا دارند که چنین سفالهایی در روستاهای هخامنشی II و III نیز وجود دارد. این ادعا در پی کشف تنها یک تکه سفالی در هر یک از لایه‌های این روستا مطرح شده است [۵]. میروشیچی با توجه به میزان آشفستگیها و دخالت‌های صورت گرفته در منطقه تحت کاوش [۶]، تصریح می‌کند که امکان دارد تکه سفال موجود در روستای هخامنشی I عنصری دخیل از لایه‌های بالایی باشد. البته این فرض نیز محتمل است که دو تکه سفال موجود در لایه‌های II و III خود از لایه I به این لایه‌های بالایی داخل شده باشند.

تشریح سفالهای روستای هخامنشی I خود بحث بسیار جالبی است، زیرا سفالهایی که در این بخش تشریح می‌شود ظاهراً از حیث فرم و پرداخت نهایی با تکه‌های سفالی متعلق به ظروف دالبری که از محوطه‌های جدیدتر فلات ایران (به طور مثال پاسارگاد، یحیی، نهاوند و غیره) یافت شده‌اند، تفاوت

دارد. سفالهای روستای هخامنشی شوش به رنگ خرمایی روشن یا نخودی هستند و نقشهایی به رنگ ارغوانی یا قهوه‌ای دارند. یکی از تکه‌های سفال به صورت دورنگ و به رنگهای قرمز و قهوه‌ای است [۷]. جالب است که تکه‌های سفال منتشره تنها متعلق به کوزه‌های کروی، یک بطری کوچک [۸]، تنگی با آبریز عمودی برگ شبدری مجزا از لبه [۹] و یک ریتون اسبی منقوش [۱۰] می‌باشند. متأسفانه، توضیحی در باره پرداخت نهایی تکه‌های سفالی ارایه نشده است. هر چند تصاویر تکه‌های سفال منتشره هم بدون مقیاس بوده است، از ظاهر تکه‌های کوزه‌ها چنین بر می‌آید که آنها همگی بدنه نازکی دارند. این ویژگیها شباهت بسیاری به ویژگیهای ظروف مثلثی «کلاسیک» حسنلو دارد و نشانگر ارتباط احتمالی این ظروف از طریق مناطق مرکزی و غربی زاگرس، با سبک ظروف مثلثی رایج در مناطق شمالی است. مطالعه فنی و تخصصی سفالهای روستای هخامنشی I در شناخت این شباهتها بسیار سودمند خواهد بود. به علاوه، انتشار سفالهای یافت‌شده از جامه‌شوران در ماهیدشت [۱۱] کمک بسیار زیادی در نشان دادن شباهتهای موجود مابین ظروف دالبری و ظروف مثلثی خواهد کرد.

۲) ترمینولوژی

اصطلاح ظروف مثلثی در تمامی کتب و مقالات منتشر شده از سوی «پروژه حسنلو» [۱۲] برای اشاره به گونه بسیار خاصی از «ظروف» سفالی به کار رفته است. مشخصه این گونه سفالی شاخص، تلفیق خصوصیتی از قبیل گل نرم و ورز داده‌شده، سطح بسیار براق (بیش از صیقل کامل)، لبه‌هایی با ضخامت بسیار کم (اغلب ۰/۳ سانتی متر ضخامت) و رنگ اصلی خرمایی روشن یا نخودی (که در برخی موارد تا رسیدن به رنگ نارنجی پخته شده) است، که اغلب با طرحهای مثلثی آویزان به رنگ قهوه‌ای آلویی یا قهوه‌ای تیره تزئین شده‌اند. در مقاله‌ها و کتابهای اولیه از اصطلاح «ظروف مثلثی» به صورت یکدست و منسجم استفاده می‌شد [۱۳]. ذکر این نکته ضروری است که بر روی بسیاری از سایر تکه‌های سفالی حسنلو نیز که دارای گل خشن‌تر و شاموت شنی هستند، نقشهای متنوعی با طرحهای مثلثی دیده می‌شود؛ اما این تکه‌ها در بدو امر به هیچ وجه جزء ظروف مثلثی قلمداد نمی‌شد [۱۴].

پس از ابداع اصطلاح «ظروف مثلثی» برسیها و کاوشهای وسیعی در ایران و شرق ترکیه اجرا شده که در برخی از آنها سفالهای مزین به طرحهای مثلثی یافت شده است. بسیاری از باستان‌شناسان این سفالها را ظروف مثلثی خوانده‌اند [۱۵]. کاربرد این اصطلاح در چنین معنای اعم سبب شد تا آنچه در مقاله حاضر ظروف مثلثی «کلاسیک» خوانده شده و عمدتاً در قالب کاسه‌هایی با گل کاملاً متفاوت دیده می‌شود، ناشناخته باقی بماند (ظروف مثلثی «کلاسیک» در اصل به ظروفی اطلاق می‌شود که هم

از تکنیک سفالگری و هم از سبک تزئینی منحصر به فردی برخوردارند. در اینجا این اصطلاح را در مقابل ظروف مثلثی غیر «کلاسیک» که صرفاً بر اساس تکنیک تزئینی ظروف سفالی به آنها اطلاق می‌شود، به کار برده‌ایم. از بین رفتن تمایز میان این دو نوع از «ظروف»، مباحث گاهنگاری و توزیع جغرافیایی ظروف مثلثی «کلاسیک» و غیر «کلاسیک» و ظروف دالبری را (که در مفهومی که ما از آن داریم نوعی از «ظرف» نیست، بلکه یک «سبک سفالی» است) با ابهام مواجه کرده است. در مقاله حاضر به بررسی ماهیت و بافت ظروف مثلثی «کلاسیک» خواهیم پرداخت. این بررسی نتیجه تحلیل جدید و تمام‌وقت یافته‌های میدانی حسلوته است که یک سال و نیم پیش، هم زمان با بازنشستگی رسمی نگارنده از دانشگاه پنسیلوانیا آغاز شد.

سوئینی [۱۶] پیشتر به وجود تمایز میان ظروف مثلثی «کلاسیک» و سایر «ظروف مثلثی» اشاره کرده بود. وی تفاوت سفالهای منقوش ظریف و صیقلی منطقه بوکان را که وی آنها را به ظروف مثلثی منقوش حسلو و زیویه نسبت می‌داد، با کاسه‌های خشن منقوش و غیر صیقلی یانیق‌تپه (لایه‌های بالایی)، گیان I، روستای هخامنشی I شوش و باباجان نشان داده است. تکه‌های سفال مکشوفه از شوش از حیث رنگ خمیر، رنگ نقشها و نازکی ظرف شباهت بسیار زیادی با ظروف مثلثی «کلاسیک» حسلو دارند [۱۷]. جای تعجب است که چرا تصویر هیچ کاسه‌ای از روستای هخامنشی I شوش ارائه نشده و تمامی تکه‌های ارائه شده متعلق به کوزه‌ها هستند. همین وضعیت در مورد حسلو نیز تکرار شده است (شکل‌های ۱ و ۲).

بیشتر ابهامات موجود در خصوص پیدایش و تکوین «ظروف مثلثی-ظروف دالبری» از عدم انتشار گزارش بررسیهای لایه III حسلو نشأت گرفته و مواردی نیز از قبیل تاریخ‌گذاریهای اولیه غیر صحیح که، در ادامه اشاره خواهد شد، ظروف مثلثی «کلاسیک» را به لایه IIIB اورارتویی نسبت داده‌اند و ابهام موجود در مباحث مشابهی که در سایر کتابها و مقالات در نتیجه تعمیم نادرست اصطلاح ظروف مثلثی به مجموعه گسترده‌ای از سایر سفالها (یعنی همان ظروف غیر «کلاسیک» در این مقاله) بر اساس ویژگیهای سبکی صرف و بدون توجه به تکنیک تولید سفال حادث شده است، بر این ابهامات دامن زده‌اند.

۳) تعریف ظروف مثلثی «کلاسیک»

همچنان که اشاره شد، ظروف مثلثی «کلاسیک» را می‌توان به صورت تلفیق تکنیک تولیدی خاصی با برخی از اشکال و سبکهای تزئینی متمایز با مثلثهای آویزان تعریف کرد. این نوع از «ظروف» از گل بسیار نرم و به هم فشرده و عاری از هر گونه ناخالصی قابل مشاهده دیگر تولید شده و تا حد رسیدن به

رنگ نخودی روشن، قهوه‌ای روشن، خرمایی روشن یا نارنجی حرارت داده شده‌اند [۱۸]. در تمامی نمونه‌ها، نقوشی در قسمت داخلی لبه‌های چتری کوزه‌ها، قسمت بیرونی بدنه کوزه‌ها و در برخی موارد معدود در قسمت داخلی لبه‌های چتری کاسه‌ها در طرحهایی به شکل مثلثهای هاشورخورده یا هاشورهای متقاطع افزوده شده است (شکل ۲ و ۱). رنگ نقوش نیز غالباً قهوه‌ای مایل به ارغوانی (و با کنترل مدت زمان حرارت‌دهی به رنگهای قهوه‌ای-سیاه و یا مایل به خاکستری) است. اکثر تکه‌های سفالها تک‌رنگ هستند، اما تکه‌های دورنگ در رنگهای قرمز و سیاه نیز به چشم می‌خورند (شکل ۵. الف تا ج). در صورت برخورد این تکه‌های سفال با اجسام دیگر صدایی به صورت جلینگ به گوش می‌رسد. این ظروف با زاویه راست و تند به طرف سطح سفال می‌شکنند. کوزه‌های کروی با لبه‌های چتری، فرم سفالی شاخص این ظروف هستند، اما کاسه‌هایی با لبه‌های چتری نیز در میان آنها دیده می‌شود (شکل‌های ۱ تا ۳). همچنین کوزه‌هایی با گردنه‌های دراز نیز در میان مجموعه این ظروف ثبت شده است (شکل ۱: ه و شکل ۳: الف). پایه متعلق به ظرفی نیز یافت شده است که به شکل نافی است (شکل ۱: د). پایه‌های یافت‌شده در بررسیها و حفاریها، بندرت در گزارشها و مقالات چاپ می‌شود و این قضیه امر مقایسه را دشوار می‌سازد. قسمت بیرونی تنها پایه نافی شکل مکشوفه از حسنلو (شکل ۱: د) صیقلی است، اما بر روی قسمت داخلی آن هیچ نوع پرداختی انجام نشده است. این امر گویای آن است که این پایه متعلق به ظرف دهانه تنگی بوده است و نمی‌تواند متعلق به یک کاسه باشد. در مجموع میانگین ضخامت لبه‌های چتری ۰/۳ سانتی‌متر است، اما برخی از تکه‌های سفال متعلق به بدنه کوزه‌ها ضخیم‌تر و ضخامت آنها ۰/۵ تا ۰/۷ سانتی‌متر است. قطر کوزه‌ها ۱۰ تا ۱۸ سانتی‌متر و قطر کاسه‌ها نیز ۱۴ تا ۱۶ سانتی‌متر می‌باشد.

از آنجا که تعداد تکه‌های سفالی متعلق به ظروف مثلی «کلاسیک» در حسنلو بسیار ناچیز بود (حدود ۲۷ تکه از کل تقریباً ۲۰۰ تکه سفالی منقوش یافت شده از دوره IIIA)، از همان ابتدا به منشأ آنها فکر می‌کردیم و احتمال می‌دادیم که از مناطق دیگری به این محوطه وارد شده باشند [۱۹]. اکنون نتیجه آزمایشات شیمیایی تخصصی که بر روی این «ظروف» انجام داده‌ایم، ادعای ما را تأیید می‌کند. این آزمایش نتیجه «تحلیل ابزاری فعال‌سازی نوترون» بر روی بیش از ۵۰۰ تکه سفالی حسنلو در لایه‌های VI تا IIIA است و با همکاری «مرکز علوم کاربردی باستان‌شناسی» موزه دانشگاه پنسیلوانیا و موزه رویال اونتاریو انجام شده است [۲۰]. در نتیجه این آزمایش مشخص شد که نوعی «ماده منحصربه‌فرد» [۲۱] شیمیایی محلی منطقه سولدوز در تمامی سفالهای این دوره، به استثنای یک مورد یعنی ظروف مثلی «کلاسیک»، وجود دارد.

یازده تکه سفالی متعلق به ظروف مثلثی «کلاسیک» مورد آزمایش قرار گرفت (شکل ۴). از این میان هشت مورد دارای ویژگی‌های متعددی بودند که:

نشان می‌دهد این ظروف ویژه با خاک متفاوتی تولید شده و احتمالاً از مناطق دیگری به این منطقه وارد شده‌اند [شکل ۱، ۲، ۴]: (۱) مقادیر توریم (Th)، اسکاندیم (Sc)، روبیدیم (Rb) و پتاسیم (K) این سفالها در مقایسه با بقیه سفالهای آزمایش شده حسنلوی III بیشتر است. (۲) مقادیر منیزیم (Mn) و کلسیم (Ca) در این سفالها به مقدار قابل توجهی کمتر و مقدار آلومینوم (Al) آنها نیز نسبت به سایر سفالهای آزمایش شده حسنلو بیشتر است. (۳) نسبت اسکاندیم به آهن (Sc:Fe) این ظروف با نسبت کلی اسکاندیم به آهن سفالهای حسنلو متفاوت است [شکل ۷]. بدون شک، ظروف مثلثی [کلاسیک] با فرایندهای تولیدی متفاوتی نسبت به سفالهای حسنلو تولید شده‌اند [۲۲].

به علاوه، سه مورد از تکه‌های سفالی که از حیث گونه‌شناختی به ظروف مثلثی نسبت داده می‌شد (شکل ۳) «حاوی این مقادیر غیرعادی نیست و احتمال دارد ظروف محلی باشند که به تقلید از آنها ساخته شده‌اند. این تکه‌های سفالی اندکی ضخیم‌تر و خشن‌تر از اکثر سفالهای موجود در گروه [ظروف مثلثی کلاسیک] می‌باشند» [۲۳].

۴) ظروف مثلثی «کلاسیک» و غیر «کلاسیک» دورنگ

تعداد کمی از سفالهای موجود در این دو گروه سفالی دارای نقوش دورنگ — معمولاً به رنگهای قهوه‌ای ارغوانی یا قهوه‌ای مایل به سرخ — هستند. این نقوش در طرحهای مثلثی توپر (شکل ۵: ج)، راه‌راه (شکل ۵: ج و د) و یا به صورت خطوط آویزان با رنگهای یک‌درمیان (شکل ۵: الف و ب) می‌باشند. قطر کاسه‌های «کلاسیک» حدود ۱۴ تا ۱۶ سانتی‌متر و ضخامت آنها ۰/۳ تا ۰/۵ سانتی‌متر است. قطر کاسه‌های غیر «کلاسیک» بیشتر یعنی حدود ۲۰ تا ۲۲/۵ سانتی‌متر و ضخامت آنها حدود ۰/۵ سانتی‌متر است. شاموت کاسه‌های غیر «کلاسیک» دورنگ بسیار ریز است و مغز آنها به رنگ صورتی تا نخودی است و بر روی سطح آنها پوشش گلی کرمی رنگ وجود دارد که برخی از نمونه‌ها تا رسیدن به تهرنگ مایل به زرد یا مایل به صورتی حرارت داده شده‌اند. عموماً صیقل سطح این ظروف خوب نیست و فاقد براقیت بسیار بالای گونه «کلاسیک» هستند. موتیف مثلثهای منقسم که در شکل ۵: ه (و شکل ۹: و، زیویه) دیده می‌شود، بر روی سفالهای یافت شده از جامه شوران II واقع در ماهیدشت نیز یافت شده است (لوین، گفتگوی شخصی، احتمالاً متعلق به دوره هخامنشی). ظروف دورنگ مشابهی از سایر مناطق آذربایجان در جنوب غربی حسنلو در منطقه بوکان [۲۴]، زیویه (تنها یک تکه سفال که در لایه نگاری بدست نیامده به رنگ قرمز و سیاه است [۲۵]) و در شمال دریاچه ارومیه در نزدیکی مرز شمال غرب آذربایجان در قلعه خزرلو [۲۶] به دست آمده‌اند. بر پایه گزارش بررسی

سوئینی، این ظروف مثلی دورنگ عمدتاً در منطقه بوکان یافت می‌شوند. ظروف مثلی منطقه بوکان (شکل ۸: و، ح) سفالهای ظریف با براقیت بسیار بالا و دارای خمیر نخودی رنگ می‌باشند و به میزان بسیار زیادی پخته شده‌اند، تا حدی که رنگ سبز روشن (شکل ۸: ط) یا رنگ شیری تا آجری (شکل ۸: ح) به خود گرفته‌اند. رنگ نقوش از قرمز و قهوه‌ای - نارنجی (شکل ۸: ح) تا قهوه‌ای و ارغوانی (شکل ۸: ط، ی) متفاوت است.

تکه‌های سفال یافت‌شده از قلعه خزرلو دارای طیف رنگی مشابهی هستند و در فرم‌های کاسه و کوزه می‌باشند. در مجموعه سفالهای هر دو محوطه هم سفالهای ضخیم و هم سفالهای نازک دیده می‌شوند، اما بدون بررسی خود تکه‌های سفال نمی‌توان تعیین کرد که کدام تکه سفال متعلق به گونه «کلاسیک» است (شکل ۸ الف: الف، ب، و از حیث ضخامت و فرم به نظر می‌رسد متعلق به گونه «کلاسیک» باشد. مقایسه کنید با: شکل ۱: ب؛ شکل ۲: ب، ه؛ شکل ۳: ج). به نظر می‌رسد گونه «کلاسیک» ظروف مثلی به میزان بسیار اندک از منطقه بوکان به مناطق شمالی‌تر در حوضه دریاچه ارومیه راه یافته است. این ظروف تا حسنلو در جنوب غرب، سلماس در شرق و قلعه خزرلو در شمال گسترده شده و پس از آن به وان ترکیه نیز راه یافته‌اند [۲۷]. کایلر یانگ نیز در سال ۱۹۶۶ م در بررسیهای خود در مناطق جنوب شرقی، تکه‌های منقوش ظروف مثلی «کلاسیک» را در محوطه‌های شماره ۲۰ و ۱۰۰ یافته است [۲۸]. منشأ ظروف مثلی «کلاسیک» وارداتی هر کجا باشد، این ظروف به طور حتم حائز اعتبار و پرستیژ بسیار بالایی بودند، زیرا به ظن مردمان حسنلو ارزش تقلید و الگوبرداری در ساخت ظروف سفالی محلی را داشته‌اند.

۵) ظروف مثلی غیر «کلاسیک»

کاسه‌هایی با تزئینات مثلی، گروه بزرگی از ظروف مثلی غیر «کلاسیک» حسنلوی IIIA را تشکیل می‌دهند. این کاسه‌ها در فرمهایی با لبه‌های گریزی (شکل ۶: ب، ج)، لبه‌های گریزی با قسمت بالایی صاف (شکل ۶: ه) و یا بدنه زاویه‌دار با لبه‌های برگشته (شکل ۶: الف) دیده می‌شوند. طرح نقوش اغلب این کاسه‌ها به صورت دسته‌ای از خطوط کامل، خطوط زیگزآگی یا ردیفی از مثلثهای توپر است (شکل ۶). در مقاله دیگری که در جلد چهارم کتاب «دوره‌های آهن در آناتولی» [۲۹] چاپ خواهد شد، به بررسی این نوع سفالی خواهیم پرداخت (دایسون، مقاله در دست تألیف ب). در اینجا به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که این ظروف در مقایسه با اشکال «کلاسیک» که پیشتر بحث آن رفت، خشن‌تر، ضخیم‌تر (۵/۰ سانتی‌متر یا بیشتر) و بزرگتر هستند (قطر ۱۸ تا ۲۶ سانتی‌متر). مغز اغلب آنها به رنگ نخودی مایل به صورتی و سطح آنها صاف یا به مقدار اندکی صیقلی است و اغلب پوشش کرمی مایل

به زرد یا مایل به صورتی دارند که تا رسیدن به تهرنگ مایل به سبز حرارت داده شده‌اند. نقوش این سفالها نیز اغلب به رنگ قهوه‌ای تیره یا قرمز می‌باشند. تحلیلی که بدال در سال ۱۹۹۵ انجام داد مشخص ساخت که در این سفالها نوعی «اثر منحصر به فرد» شیمیایی متعلق به منطقه سولدوز وجود دارد و آنها از گل محلی ساخته شده‌اند. در شکل شماره ۱۰ جدول پراکنش نسبت اسکاندیم به آهن سفالهای حسنلوی V تا IIIA ارایه شده است. در این جدول ظروف مثلثی «کلاسیک» به طور فاحش به صورت یک ناهمگونی در میان سایر سفالها از جمله ظروف مثلثی غیر «کلاسیک» دیده می‌شوند.

ظروف مثلثی که در شرق ترکیه به وفور یافت می‌شوند، متعلق به این گونه غیر «کلاسیک» هستند [۳۰]. نمونه‌هایی از تکه‌های این سفالها از آلتین تپه یافت شده‌اند [۳۱] و اکنون قدمت آنها را به دوره هخامنشی منسوب می‌کنند [۳۲]. بررسیهای اخیر طرحان و سوین در وان قلعه این تاریخ‌گذاری را تأیید می‌کند [۳۳]. قبلاً به اشتباه قدمت این تکه‌ها را به اورارتوها نسبت می‌دادند [۳۴]. سامرز [۳۵] تصاویر سفالهایی را که برنی و لانگ [۳۶] از این محوطه جمع‌آوری کرده بودند، منتشر کرده است. یانگ [۳۷] پیشتر به شباهتهای موجود میان سفالهای آلتین تپه و ظروف منقوش در ایران پی برده بود، اما وی در آن زمان قدمت آنها را به سالهای دورتری نسبت می‌داد. در مناطق جنوبی نیز قدمت کاسه‌های متعلق به ظروف مثلثی مکشوفه از پیشکوه و ماهیدشت از سوی گاف به دوره هخامنشی نسبت داده شده است [۳۸]. قدمت نمونه‌هایی از این کاسه‌ها را که از جامه‌شوران کشف شده‌اند، به دوره‌های هخامنشی و اوایل دوره اشکانی نسبت می‌دهند [۳۹]. همچنین قدمت نمونه‌های یافت‌شده از پاسارگارد را به لایه «دوره هخامنشی یا دوره بعدِ هخامنشی» استروناخ منتسب می‌کنند [۴۰]. قدمت این لایه به حدود ۲۸۰ ق.م. [۴۱] برمی‌گردد. لوین [۴۲] اکثر سفالهای مکشوفه از پاسارگارد را مربوط به دوره هلنی تا اوایل اشکانی می‌داند.

بدین ترتیب، با توجه به نتایج تحلیل شیمیایی، تکنیک تولید، گونه‌شناسی فرم و همچنین تکنیک تزئینی، ظروف مثلثی غیر «کلاسیک» و ظروف اخص‌تر «کلاسیک» حسنلو را با وجود اینکه هر دو دارای طرحهای مثلثی هستند، به راحتی می‌توان از یکدیگر متمایز کرد. پیشنهاد ما این است که برای اشاره به ظروف غیر «کلاسیک» از اصطلاح «ظروف مثلثی غربی» [۴۳] استفاده کنیم و عبارت ظروف مثلثی «کلاسیک» را به مواردی که در بالا اشاره شد محدود سازیم. همچنین برای اشاره به گونه پاکستانی این ظروف (دایسون، مقاله در دست تألیف ب) عبارت «ظروف مثلثی شرقی» [۴۴] را به کار بگیریم.

۶) ظروف مثلثی در زیویه

همزمان با کشف تعدادی تکه سفالی متعلق به ظروف مثلثی «کلاسیک» در حسنلو، انبوهی از تکه‌های سفال بسیار مشابه از میان دورریزهای حفاریهای تجاری در زیویه یافت شد [۴۵]. در میان انبوه این تکه‌ها (شکل ۹) یک تکه سفال مزین به نقش «دالبر» (که در حسنلو تنها بر روی یک تکه سفال که در لایه نگاری بدست نیامده، به طول ۲/۵ سانتی‌متر دیده شده است)، چهار تکه متعلق به سفالهای بسیار براق و نخودی رنگ که از لحاظ کیفیت با ظروف مثلثی «کلاسیک» قابل مقایسه است (شکل ۹: الف - د) و نیز دو لبه متعلق به کاسه‌های مثلثی غیر «کلاسیک» (شکل ۹: ه- و) دیده می‌شود. در حفاریها و بررسیهای کوتاه مدتی که «پروژه حسنلو» در سال ۱۹۶۴ م در زیویه انجام داد [۴۶]، سفال منقوشی یافت نشد، اما تعدادی تکه سفالی نخودی رنگ و براق مشابهی که با طرحهای کنده تزئین شده بودند به دست آمد [۴۷]. نمونه‌هایی از این گونه حاوی نقش کنده در زندان سلیمان [۴۸] یافت شده، اما تاکنون در حسنلو یافت نشده است. بوهرمر (۱۹۶۷) این تکه سفال را به همراه تصاویری از دو تکه سفال از زیویه (N و O) و دو تکه سفال از حسنلو (P و Q) چاپ کرده است. این تصاویر از روی عکسی که در سال ۱۹۶۵ م از این تکه سفال‌ها گرفته شده، کپی شده‌اند. تصاویر مربوط به سه مورد از این تکه‌ها را به صورت اشکال بازسازی شده در شکل ۲ (ب = P) و شکل ۹ (د = O و ه = N) مقاله حاضر ارائه کرده‌ایم. بوهرمر با استناد به تاریخ‌گذاری خود [۴۹] معتقد است زندان و زیویه (در حدود سال ۷۰۰ تا ۶۲۵ ق.م.) معاصر هم بوده‌اند و استقرار زیویه تا دوره ظروف مثلثی حسنلو یعنی تا پس از سال ۶۰۰ ق.م. (که در آن زمان به دوره III B منسوب می‌شد اما در اینجا ما در آن تجدید نظر کرده و به دوره III A منسوب می‌کنیم) تداوم یافته است. با این تجدید نظر در تاریخ‌گذاری ظروف مثلثی حسنلو، قدمت این ظروف به دوره هخامنشی می‌رسد. این قدمت کاملاً با تاریخ‌گذاری بوهرمر در مقاله سال ۱۹۶۷ م خود همخوانی دارد.

حال در مورد قدمت ظروف مثلثی منقوش زیویه چه باید گفت؟ در این ارتباط باید به خاطر بیاوریم که در استقرارهای حصار زیویه شواهدی از حداقل سه مرحله متمایز ساخت‌وساز [۵۰] و در آزمایشات رادیوکربن این محوطه (P-872) قدمتی در محدوده دوره هخامنشی برای این محوطه به دست آمده است (شکل ۱۱). اما در مقابل، در آزمایشات رادیوکربن برای ظروف نقش‌کنده مشابه به ظروف مثلثی که در جریان حفاریها یافت شده بودند، دو قدمت متفاوت با دامنه بسیار وسیع از قرن هشتم ق.م. تا قرن پنجم ق.م. به دست آمده است [۵۱]. بنابراین، بر اساس اطلاعات موجود احتمال وجود تفاوت در قدمت گونه نقش‌کنده با گونه منقوش را نمی‌توان نفی کرد. (متأسفانه گزارش

تحقیقات اخیر باستان‌شناسان ایرانی (معتمدی، ۱۹۸۵)^۱ در زیویه در دسترس بنده نیست تا بتوانم در اظهار نظرهای خود از آنها استفاده کنم). بوهمر [۵۲] قدمت ظروف نقش‌کنده زیویه و زندان را به قرن هفتم ق.م. منسوب می‌کند. وجود تعداد بسیار زیادی از تکه‌های ظروف مثلثی منقوش زیویه در کنار ظروف نقش‌کنده می‌تواند نشانگر آن باشد که قدمت هر دوی این گونه‌های سفالی زیویه از ظروف مثلثی منقوش حسنلو بیشتر است و از این رو قدمت این ظروف را به حسنلوی IIB و یا به دوره‌ای مابین IIB و IIIA منسوب می‌کند. از سوی دیگر، اگر گونه منقوش پس از گونه نقش‌کنده در زیویه به وجود آمده باشد، احتمالاً پیدایش آن در اوایل دوره هخامنشی بوده است. اما با توجه به شواهد موجود این معما همچنان ناگشوده باقی می‌ماند.

۷) بافت لایه‌نگاری ظروف مثلثی در حسنلو

علم باستان‌شناسی همواره با یادگیری مطالب جدید توأم بوده و این مسأله به طور قطع در مورد حسنلو نیز صادق است. باستان‌شناسی فرایندی است که همواره از سوی موانع منطقی بی‌پایان (یعنی ساختارهای موقتی شناخت) به بن‌بست کشیده می‌شود و زمان و تلاش بسیاری زیادی را در راه تغییر خود مصروف می‌دارد. اما همچنان که مدودسکا یا [۵۳] اشاره کرده است، این تغییر با توجه به کاوشهای مستمر، تحلیل موارد موجود و تألیفات فزاینده سایرین اجتناب‌ناپذیر است. این فرایند تغییر دوره‌ای، از همان ابتدا در مورد حسنلو خصوصاً به دلیل لایه‌های بالایی درهم‌تنیده دوره III و بحث بسیار دشوار بافت و قدمت تکه‌های سفال ظروف مثلثی «کلاسیک» وجود داشته است.

از سه دسته شواهد می‌توان در تعیین قدمت ظروف مثلثی حسنلو استفاده کرد: (۱) موقعیت لایه‌نگاشتی تکه‌های سفال. (۲) تطبیق با نمونه‌های موجود در محوطه‌های دیگری که به طور نسبی یا قطعی می‌توان قدمت آنها را تعیین کرد و (۳) قدمتهایی که در آزمایشات رادیوکربن به دست آمده است. در اولین و شاخص‌ترین این شواهد، سفالها به لایه‌های استقرار مربوطه منتسب شده و اشیای دیگری که در لایه مزبور به همراه سفالها یافت شده‌اند و قدمت آنها را می‌توان از طریق نمونه‌های مشابه آنها در محوطه‌های دیگر تعیین کرد، مدرکی برای تعیین قدمت ظروف مثلثی گرفته می‌شوند.

توالی لایه‌های استقرار حسنلو در نتیجه حفاریهای صورت گرفته در سالهای ۱۹۷۰، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۴ به میزان قابل توجهی روشن و مشخص گردید. در بالاترین نقطه تپه در میان انباشتهای به هم‌فشرده دوره‌های IIB, II/IIIA و IV بخشهای جدیدی برای اولین بار کشف شد. بخشی که در تصویر بالایی (شکل ۱۰) در قسمت پایین سمت چپ دیده می‌شود، حاشیه دیوار غربی انبار BBII

۱. نگارنده در متن اصلی به کیخسروی ارجاع داده، اما احتمال قریب به یقین منبع اصلی معتمدی است؛ زیرا کرول نیز در یکی از مقالات خود دچار همین اشتباه شده بود و در مکاتبه‌ای که اخیراً با ما داشت به اشتباه خود اذعان کرده است (م.).

مربوط به دوره IVB است [۵۴]. این بخش برای نخستین بار در مقاله حاضر معرفی می‌شود. در این بخش قسمتهایی از انباشتهای باقیمانده از دوره IVB در حد فاصل دیوار جانبی انبار BBII و حصار دفاعی عظیم II که متعلق به دوره بعدی یعنی IIIB است (شکل ۱۰ تصویر پایین، سمت راست)، در جریان احداث دیوارهای شعاعی پادگان که چسبیده به قسمت داخلی حصار دفاعی ساخته شده (دیوارهای I, W, و دیوار IIIB)، تخریب شده است. حصار دفاعی II در داخل کانال عمیقی در گرداگرد تپه کشیده شده است. (همچنین در قسمتهای دیگر، بخشهایی از یک دیوار یعنی حصار دفاعی I در چهار نقطه در اطراف محوطه دیده می‌شود. قدمت این دیوار به دوره II/IIIA بر می‌گردد و تاکنون در هیچ نوشته‌ای به این دیوار اشاره نشده است). این کانال اولین بار در سال ۱۹۷۰ م در پشت BBII واقع در سمت شرقی بخشی که در بالا به آن اشاره شد و همچنین در دامنه‌های غربی تپه یافت شد. احداث آن در دامنه‌های غربی سبب تخریب نیمی از BBVI و «دروازه ارابه» [۵۵] دوره IVB شده بود [۵۶]. پی این حصار از انبوه قطعات سنگهای تراش‌خورده و پایه‌های تقویتی ساخته شده است و برجهایی با فواصل معین بر روی آن وجود دارد [۵۷]. دروازه کم‌عرضی در سمت غرب قرار دارد. دیوارهای اتاقهای پادگان به نمای داخلی حصار چسبیده است. در قسمتهایی از این اتاقها دو لایه ساخت‌وساز دیده می‌شود. همچنان که در شکل ۱۰ می‌بینیم، این اتاقها در تاریخ نامعینی متروک شده‌اند (پلان حصار به سبک اورارتویی است و کلایس قدمت آن را به اواخر قرن ۸ ق.م. نسبت داده است: «احتمالاً پیش از لشکرکشی سارگون دوم به اورارتو در سال ۷۱۴ ق.م.» [۵۸]). به گفته مدودسکایا [۵۹] «تمامی بخشهای سواحل غربی دریاچه ارومیه از سلماس در شمال تا دره سولدوز در جنوب به همراه حسنلو و عقرب تپه» تا زمان تهاجم سال ۷۱۴ ق.م. سارگون دوم آباد بودند. احتمالاً قلعه IIIB در جریان این لشکرکشی تخریب شده، اما از سفالها و آزمایشات تعیین قدمت رادیوکربن چنین بر می‌آید که استقرارهای آن تا اواسط قرن هفتم ق.م. ادامه یافته است. بدیهی است انجام مطالعات مبسوط در خصوص این دوره بررسی حاضر را تکمیل خواهد کرد. و سرانجام اینکه، رسوبات دیوارهای فرسوده به داخل تمامی اتاقها ریخته است. تداوم دوره فرسایش سبب شده است تا اتاقها با رسوبات بیشتری پر شوند، به نحوی که انباشته روی بقایای دیوارهای فرسوده را پوشانده‌اند. پس از این دوره فرسایش که مدت آن نامعلوم است، بخشهای بزرگی از حصار دفاعی II به وسط محوطه افتاده است. بیشتر خشتهای آنها سالم باقی مانده، اما به پهلوی بر روی زمین ریخته‌اند. از حجم آوارها می‌توان حدس زد که در این زمان ارتفاع حصار دست کم ۱۶ متر بود (شکل ۱۰). تخریب مشابهی در همان لایه در میدان W21 در جانب غربی مشاهده شد. در این نقطه، بخش دیگری از دیوار خشتی وجود دارد که به پهلوی افتاده و روی اتاقهای متروک داخل دیوار را پوشانده است. این بخش

متعلق به دیوار خشتی است که بر روی پی سنگی ساخته شده و همچنان پا بر جاست و از وارد شدن به اتاقهای متروکه‌ای که در داخل دیوار قرار دارد، ممانعت می‌کند.

در بخشی که در شکل ۱۰ نشان داده شده است، لایه دوره IIIA و پی ساختمان P-II (در سابق به نام ساختمان «دوره مرموز» دوره II مصطلح بود [۶۰]) به وضوح قابل مشاهده است. این فرض محتمل است که این سازه بر روی انباشته‌های دوره‌های قبل ساخته شده است و قدمت آن به پایان دوره IIIA (یعنی دوره II) برمی‌گردد، اما تعیین قدمت آن کماکان مقدور نیست و مستلزم مطالعات بیشتر می‌باشد. حل این معما را به مطالعات بعدی محول می‌کنیم، اما در اینجا ذکر این نکته کافی است که شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد این محوطه تا اوایل قرن سوم ق.م. آباد بوده و استقرار در آن جریان داشته است.

ظروف مثلثی غیر «کلاسیک» (شکل ۶) به طور گسترده در لایه IIIA دیده می‌شوند. در کنار این سفالها ظروف یک‌رنگ (شکل ۶) و ظروف غیر «کلاسیک» دورنگ قابل مشاهده است (شکل ۵: د، ه). بازمینی دقیق یافته‌های میدانی نشان می‌دهد که در واقع ظروف مثلثی «کلاسیک» را باید به لایه IIIA نسبت دهیم. اثری از ظروف مثلثی در قسمتهای مدفون در زیر بخشهای فرو ریخته حصار دفاعی II، کف اتاقهای پادگان و چاله‌های لایه IIIB دیده نمی‌شود. در سوی مقابل، نمونه‌های همین ظروف در لایه IIIA واقع بر روی همان بخشهای فرو ریخته حصار و نیز در سایر بخشهایی از محوطه که رسوبات دوره IIIA وجود دارد یافت شده است.

علت انتساب ظروف مثلثی «کلاسیک» به دوره IIIB در مراحل اولیه تحقیق، کم‌تجربگی و عدم شناخت کافی ما از محوطه در آن زمان و نیز تخریب نسبتاً شدید لایه‌های بالایی در قسمتهای واقع در پشت BBIW و امتداد حصار دفاعی تا دروازه غربی بود. در این قسمت، لایه IIIA در سطح وسیعی از بین رفته و بیخ دیوارهای اتاقهای پادگان دوره IIIB تماماً در سطح قابل مشاهده بود. به دلیل عدم وجود نشانه‌های قابل رؤیت از ساختمانهای دوره IIIA در محوطه، در مراحل اولیه کاوشها به واسطه قصور و کوتاهی – همچنان که اکنون مشخص شده است – به اشتباه تکه‌های سفال یافت‌شده را به اتاقهایی که اندکی پایین‌تر از سطح قرار داشتند، یعنی به دوره IIIB نسبت دادیم. در کاوشهای سالهای ۱۹۷۰-۱۹۷۴ م بود که مشخص شد هر دو نوع ظروف مثلثی در اغلب بخشها به طور برابر در لایه II درست در زیر چمنهای محوطه یعنی در بافت متعلق به دوره IIIA – و نه آن گونه که در ابتدا تصور می‌شد در لایه IIIB – وجود داشتند. با این حال، باید به خاطر داشت که با وجود تمامی آنچه که در سطور بالا گفته شد، باز هم اثری از انباشت در کف ساختمانها یا انباشته‌های انبوه دیگری در سایر بخشهای متعلق به دوره IIIA وجود ندارد.

۸) تاریخ گذاری ظروف مثلثی

ظروف مثلثی در بافت لایه نگاری اگر به جای پخش شدن در میان حصارهای دفاعی طویل و دیوارهای پراکنده ای که دخالت های بسیار زیادی در آنها صورت گرفته است، به بناهای سالمی که دارای کف مشخصی بودند نسبت داده می شود، دقیق تر و مطمئن تر می بود؛ اما با این حال بافت این ظروف از حیث لایه نگاری بعد از گذشت مدت زمان طولانی از متروک شدن قلعه اورارتویی و بر روی سطح فرسایشی سخت و کاملاً مشخصی قرار گرفته است. در حال حاضر مدت این وقفه را تنها به طور فرضی می توان تعیین کرد. به طور منطقی مدت آن را می توان یک قرن تخمین زد. مشخص نیست که حصار دفاعی II پس از متروک شدن اتاقهای پادگان به مرور زمان دچار فرسایش شده و فرو ریخته است، یا افرادی بعمد آن را ویران کرده اند و یا بر اثر وقوع زلزله ای که در این دره به طور مداوم روی می دهد، به تلی از خاک مبدل شده است. بدین ترتیب، می توانیم در باره: (۱) زمان متروک شدن قلعه IIIB، (۲) مدت زمانی که پس از آن حصار دفاعی II فرو ریخته و (۳) مدت زمان لازم برای تشکیل سطح فرسایشی قابل تشخیص بر روی بقایای IIIB پیش از استقرارهای IIIA به طور قطعی و دقیق اظهار نظر کنیم. اگر قلعه IIIB مربوط به قرن هشتم تا قرن هفتم ق.م. باشد، در این صورت با احتساب یک وقفه صد ساله به حدود اواسط قرن ششم ق.م. خواهیم رسید.

همچنین، اکنون بافتهای تطبیقی روزافزونی در سایر مناطق یافت می شود که در آنها شواهدی برای تأیید قدمت هخامنشی تا اوایل دوره اشکانی ظروف مثلثی غیر «کلاسیک» (و تعداد معدودی از اشیای دیگر از قبیل پیکان، سنجاق قفلی و غیره) وجود دارد. دیدگاههای متنوعی در باب تعیین قدمت اشیای به دست آمده از این بافتها ارایه شده و اجماع نظر در این خصوص بتدریج در حال شکل گیری است. سامرز (۱۹۹۳ صص ۸۶ تا ۸۷) می نویسد:

در سال ۱۹۶۹... اعتقاد بر قدمت اورارتویی این سفالها رفته رفته دشوار می شد. هم اکنون مشخص شده است تولید این نوع سفال منقوش وان، ظروف مثلثی و ظروف دالبری پیش از دوره هخامنشی آغاز نشده بود. [استروناخ (۱۹۷۴)، کرول (۱۹۷۵؛ ۱۹۷۶)، فوربس (۱۹۸۳) و دیتمان (۱۹۸۵) نیز این نظر را تأیید می کنند].

سوئینی در سال ۱۹۷۵ م هنوز می توانست بگوید «تعیین قدمت ظروف مثلثی یافت شده از ترکیه کماکان بحث انگیز و دشوار است» [۶۱]. لوین در سال ۱۹۸۵ بر اساس مطالعات خود در جامه شوران در ماهیدشت به این باور رسید که ظروف مثلثی [غیر کلاسیک] و ظروف دالبری به دوره گذر از عصر هخامنشی به عصر اشکانی تعلق دارند. به گفته وی اگر قدمت ظروف دالبری مکشوفه از جامه شوران به اواخر عصر هخامنشی برگردد، بدین ترتیب قدمت ظروف مثلثی اولیه «اگر مربوط به پیش از دوره هخامنشی نباشد - حداقل به آن دوره» یعنی به عصر آهن IV بر می گردد. کایلر یانگ اصطلاح عصر

آهن IV را به منزله عنوانی غیرسیاسی برای اشاره به دوره عصر هخامنشی تا اوایل عصر اشکانی به کار برده و بر دایره واژگان موجود عصر آهن I-III افزوده است [۶۲]. لوین [۶۳] نیز برای اشاره به اوایل دوره اشکانی از این اصطلاح استفاده می‌کند.

در سال ۱۹۹۱ م و در حالی که این دیدگاه همچنان در حال تغییر بود، سوین به طرح این دیدگاه پرداخت که کاسه‌های متعلق به ظروف مثلثی «در شمال غرب ایران (آذربایجان) بسیار متداول بودند و به نظر می‌رسد محصول فرهنگ مادها باشند» [۶۴]. چهار سال پس از آن کوراوغلو به این نتیجه رسید که قدمت ظروف مثلثی را نمی‌توان به پیش از عصر هخامنشی نسبت داد [۶۵]. مطالعات اخیر طرحان، سوین و برخی دیگر در منطقه وان این موضع را تأیید کرده است [۶۶].

بدین ترتیب، می‌توان تصور کرد در باب این بحث که زمان پیدایش ظروف مثلثی را با تمامی انواع آن باید در چارچوب دوره هخامنشی (و شاید اندکی پس از آن) بدانیم، توافق کلی وجود دارد؛ بحثی که از دهه ۱۹۷۰ م کرول و در حال حاضر همکاران ترک ما و سامرز و بسیاری دیگر در مورد آن به ارایه نظر پرداخته‌اند.

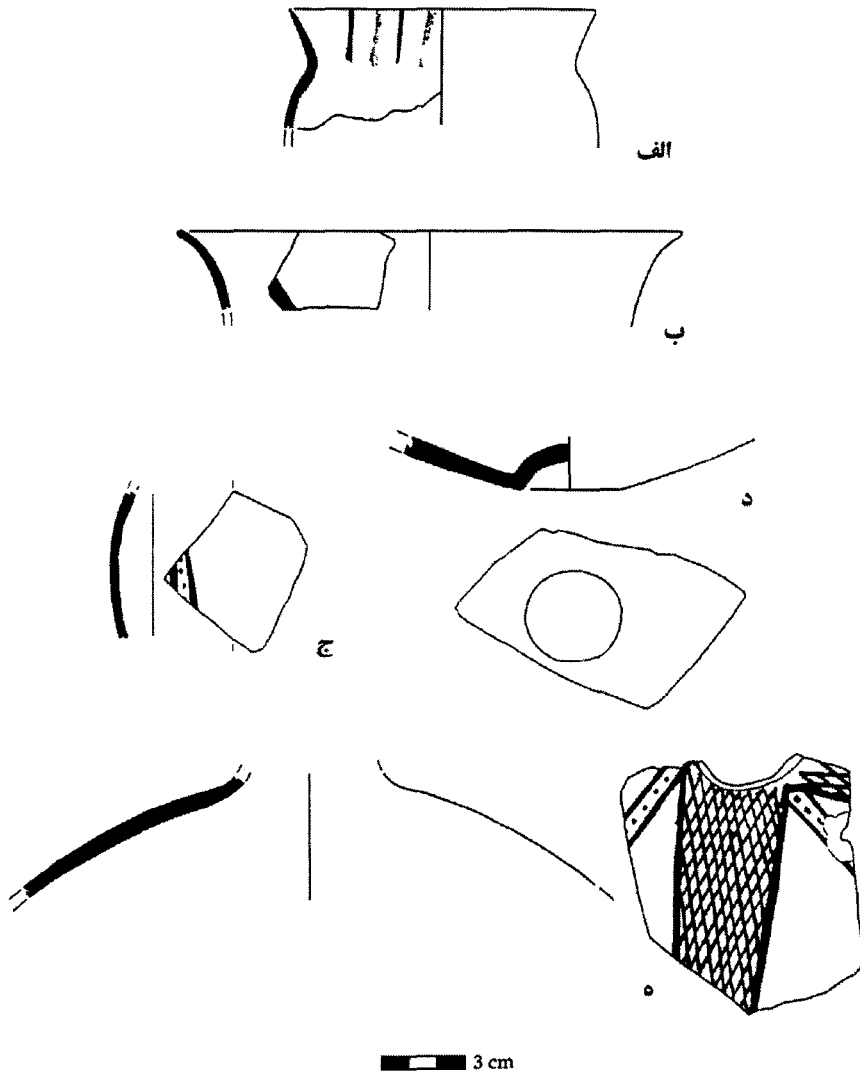
سومین و آخرین مدرک برای تعیین قدمت در حسنلو نتایج آزمایشات تعیین قدمت رادیو کربن موجود است که در ابتدا به صورت پراکنده در شماره‌های متعدد مجله «رادیو کربن» و سپس به صورت جدول در سال ۱۹۶۰ [۶۷] و سال ۱۹۷۲ [۶۸] و اخیراً در نوشته‌های دایسون و ماسکارالا [۶۹] منتشر شده است. قدمتهای اخذشده برای دوره‌های IIIA تا IIIA در شکل شماره ۱۱ مقاله حاضر ارایه شده است. قدمتهای تعیین شده در دو گروه مجزا دیده می‌شود. گروه مربوط به قدمت دوره IIIA عصر هخامنشی و اندکی پس از آن را شامل می‌شود و از این رو به طور بی طرفانه مباحث قبلی ما را که بر مبنای لایه‌نگاری حسنلو و نیز تشابهات موجود در سایر محوطه‌ها قدمت ظروف مثلثی را به دوره هخامنشی تا اوایل دوره اشکانی نسبت داده بودیم، تأیید می‌کند.

۹. نتیجه‌گیری

به طور خلاصه باید گفت، هم اکنون در نتیجه تجدید نظر عمده‌ای که در باب قدمت ظروف مثلثی حسنلو به عمل آمد و قدمت آن از دوره IIIA به دوره IIIA تغییر یافت (جدول شماره ۲)، یکی از مشکلات اساسی در خصوص گروه‌بندی اشیای مکشوفه مرتفع می‌شود و در آینده قادر خواهیم بود با فراغت بیشتری به سیر زمانی این ظروف، سازوکارهای تشریحی عملی و متناسب با این تحولات و احتمالاً تعیین قدمت قدیمی‌تر برای آنها در برخی نقاط دیگر بپردازیم. همچنین در می‌یابیم که برای کشف حقایق مربوط به سفالها نیازمند مطالعات فنی و تخصصی‌تری هستیم و باید علاوه بر توجه به شیوه‌های تولید، تحلیل میکروسکوپی جنس، شکل و طرح سفالها را نیز مد نظر داشته باشیم. با انتقال

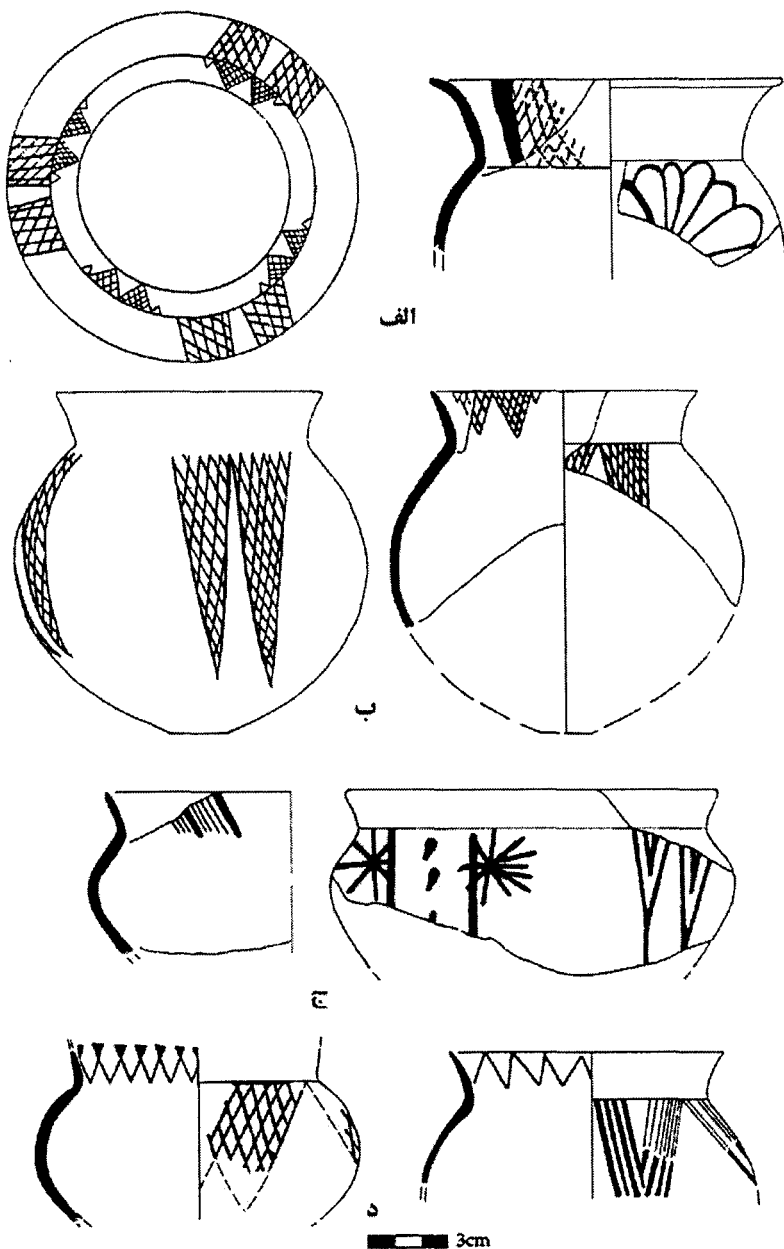
قدمت ظروف مثلثی «کلاسیک» به دوره هخامنشی، حقایق موضوعی را که از مدتها پیش دوست و همکاران اشتفان کرول در مورد گاهنگاری منطقه آذربایجان از آن طرفداری کرده و همچنین همکاران دیگرمان در خصوص منطقه وان در شمال و جامه‌شوران و باباجان در جنوب ارایه کرده‌اند، به اثبات رسانده‌ایم. اگر اعتقاد لوین [۷۰] درست باشد، سبک ظروف دالبری که به طور گسترده در دوره‌های بعدی یعنی اوایل و اواسط دوره اشکانی تا اواخر هزاره اول ق.م. دیده می‌شود، متعاقب ظروف مثلثی به وجود آمده است. هرینک نیز در این مورد چنین نظری دارد [۷۱]. بررسیهای صورت گرفته در مشکین شهر در شمال شرق منطقه حسنلو- بوکان [۷۲]، تفاوت سبکی موجود میان ظروف منقوش اواخر دوره اشکانی در شمال و ظروف مثلثی دوره هخامنشی در حسنلوی IIIA را به میزان بسیار زیادی روشن ساخته است.

با این تفاسیل، با وجود اینکه جنبه‌های مختلفی از تعاریف و مناسبات، به ویژه زمان‌بندی و تعاریف ظروف مثلثی در مناطق شمالی را تغییر دادیم، اما هنوز هم مفهوم بنیادین دو سنت سبکی به هم مرتبط ظروف منقوش دیوید استروناخ که حدود ربع قرن پیش از سوی وی ارایه شده است، همچنان اساسی برای مطالعه الگوی ظروف مثلثی- دالبری قلمداد می‌شود و اکنون دامنه آن به شرق و غرب ایران نیز کشیده شده است [۷۳].



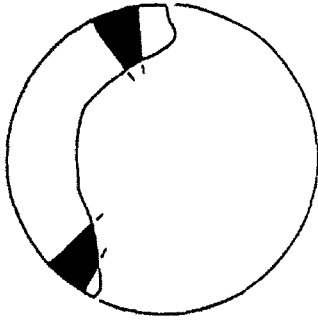
شکل ۱. حسنلو: ظروف مثلثی «کلاسیک» وارداتی.

الف: UM 59-4-154 (دورنگ قرمز و سیاه); ب: UM 63-5-2016; ج: UM 63-5-2030; د: UM 63-5-2018; هـ: UM 63-5-2029

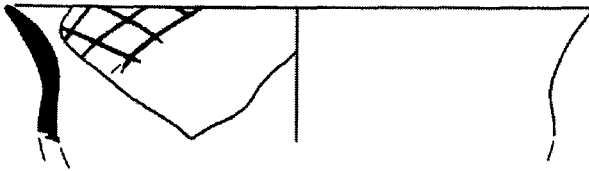
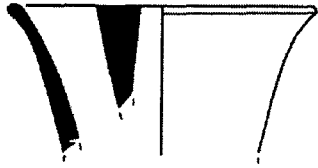


شکل ۲. حسنلو: ظروف مثلثی «کلاسیک» وارداتی.

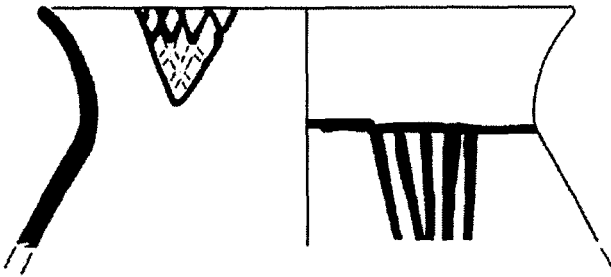
ا: UM 63-5-2017؛ ب: UM 59-4-41؛ ج: UM 60-20-260؛ د و ه: هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. تهران، حسنلو سال ۱۹۶۴



مطلبی



ب



ج

3 cm

شکل ۳. حسنلو: ظروف مثلثی «کلاسیک» محلی
الف: UM 63-5-2027؛ ب: UM 65-31-989؛ ج: UM 75-29-772

Major and Minor Elements (as %)

Elemental Content (% by wt.)

Inv no	Na	Mg	Al	K	Ca	Ti	Mn	Fe	Sr	Ba
<u>Group 1: Locally Made in Solduz</u>										
UM 63-05-2027	1.38	1.9	9.3	3.3	3.1	0.55	0.142	6.61	0.025	0.071
UM 65-31-0989	0.96	2.6	8.0	2.8	7.6	0.53	0.099	5.94	0.056	0.061
UM 75-29-0772	1.25	2.3	8.5	3.3	4.5	0.52	0.106	5.61	0.031	0.060
<u>Group 3: Imported from outside Solduz</u>										
UM 59-04-0041	1.04	1.7	10.9	3.0	1.5	0.47	0.048	5.87	0.024	0.089
UM 59-04-0154	1.20	1.7	10.0	3.5	0.6	0.40	0.039	5.99	0.025	0.086
UM 60-20-0260	1.26	1.6	9.8	3.2	0.9	0.44	0.036	4.99	0.026	0.068
UM 63-05-2016	1.34	1.5	9.2	3.7	1.2	0.43	0.035	4.68	0.029	0.081
UM 63-05-2017	1.43	1.4	10.3	3.9	1.0	0.50	0.037	4.84	0.016	0.076
UM 63-05-2018	1.32	1.7	10.1	3.8	1.0	0.45	0.036	5.02	0.031	0.072
UM 63-05-2029	1.06	1.8	11.1	2.9	1.3	0.45	0.037	5.26	0.021	0.081
UM 63-05-2030	1.08	1.6	10.4	3.0	1.1	0.45	0.040	5.49	0.022	0.089

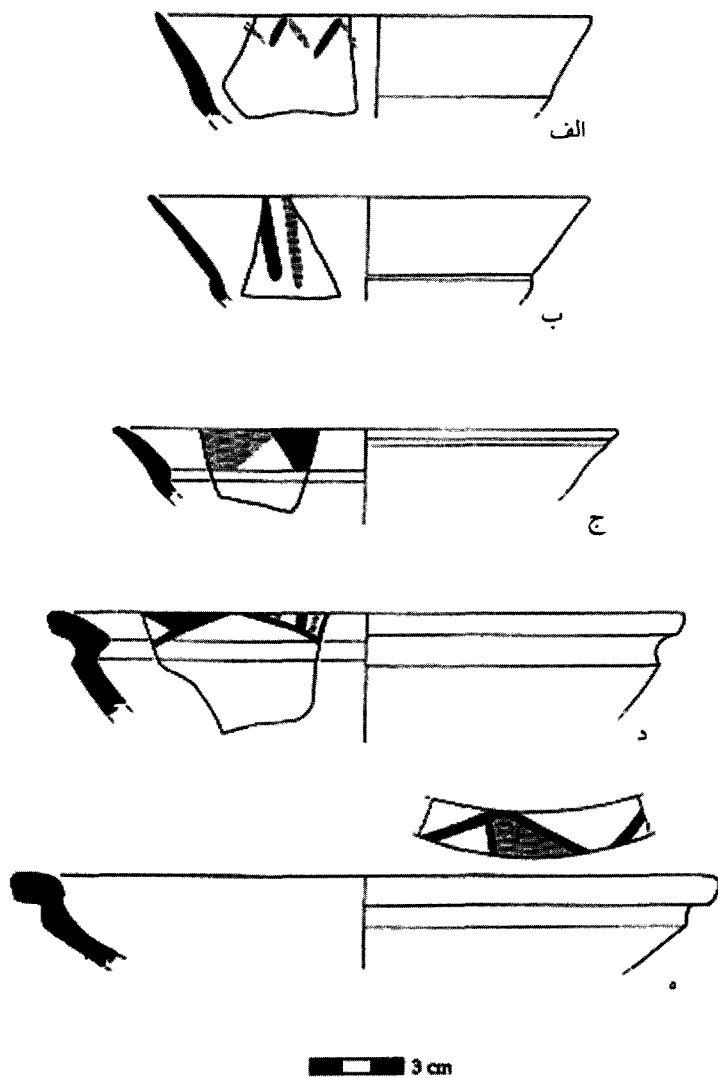
Trace Elements (as ppm)

Inv no	Sc	V	Cr	Ni	As	Rb	Sb	Cs	La	Yb	Hf	Th
<u>Group 1: Locally made in Solduz</u>												
UM 63-05-2027	21.1	138	181	121	19.7	58	2.27	7.8	39.0	4.1	5.1	11.7
UM 65-31-0989	17.4	150	150	125	9.6	126	0.88	5.7	28.8	3.2	3.8	8.8
UM 75-29-0772	19.3	138	194	85	14.9	106	0.75	5.6	29.1	3.0	4.7	8.9
<u>Group 3: Imported from outside Solduz</u>												
UM 59-04-0041	24.3	141	190	103	9.0	172*	1.61	9.3	38.8	4.5	5.4	15.1
UM 59-04-0154	22.8	161	184	109	13.6	148	1.49	7.8	34.9	4.0	5.3	14.1
UM 60-20-0260	21.6	163	189	110	10.9	135	1.60	6.5	36.4	3.4	5.7	12.8
UM 63-05-2016	20.5	150	181	113	11.9	136	1.28	6.8	31.0	4.6	5.2	12.3
UM 63-05-2017	21.5	145	177	82*	9.1	135	1.25	7.0	36.9	2.8	5.4	13.5
UM 63-05-2018	22.6	157	189	123	6.6	144	1.29	7.3	37.0	8.3	6.0	13.4
UM 63-05-2029	21.8	152	180	103	9.2	152	1.16	8.2	36.5	3.5	4.9	13.2
UM 63-05-2030	21.7	156	185	111	9.2	157	1.21	7.6	33.9	3.7	5.0	13.3

* = مقادیری که در مقایسه با مقادیر سایر سفالهای آزمایش شده بسیار بالا یا پایین هستند و علت آن خطا در افزودن شاموت یا خطا در نمونه برداری است.

شکل ۲: جدول ۱

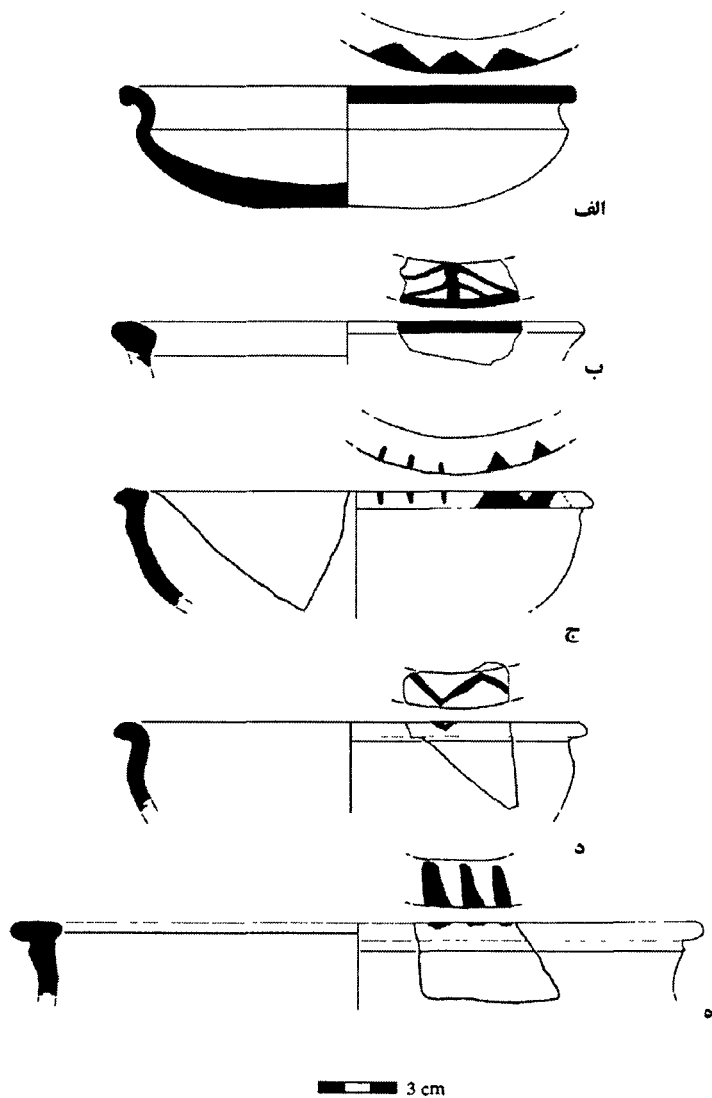
ترکیب بدنه سفالهای منسوب به ظروف مثلثی «کلاسیک» ظریف و منقوش حسنلوی IIIA



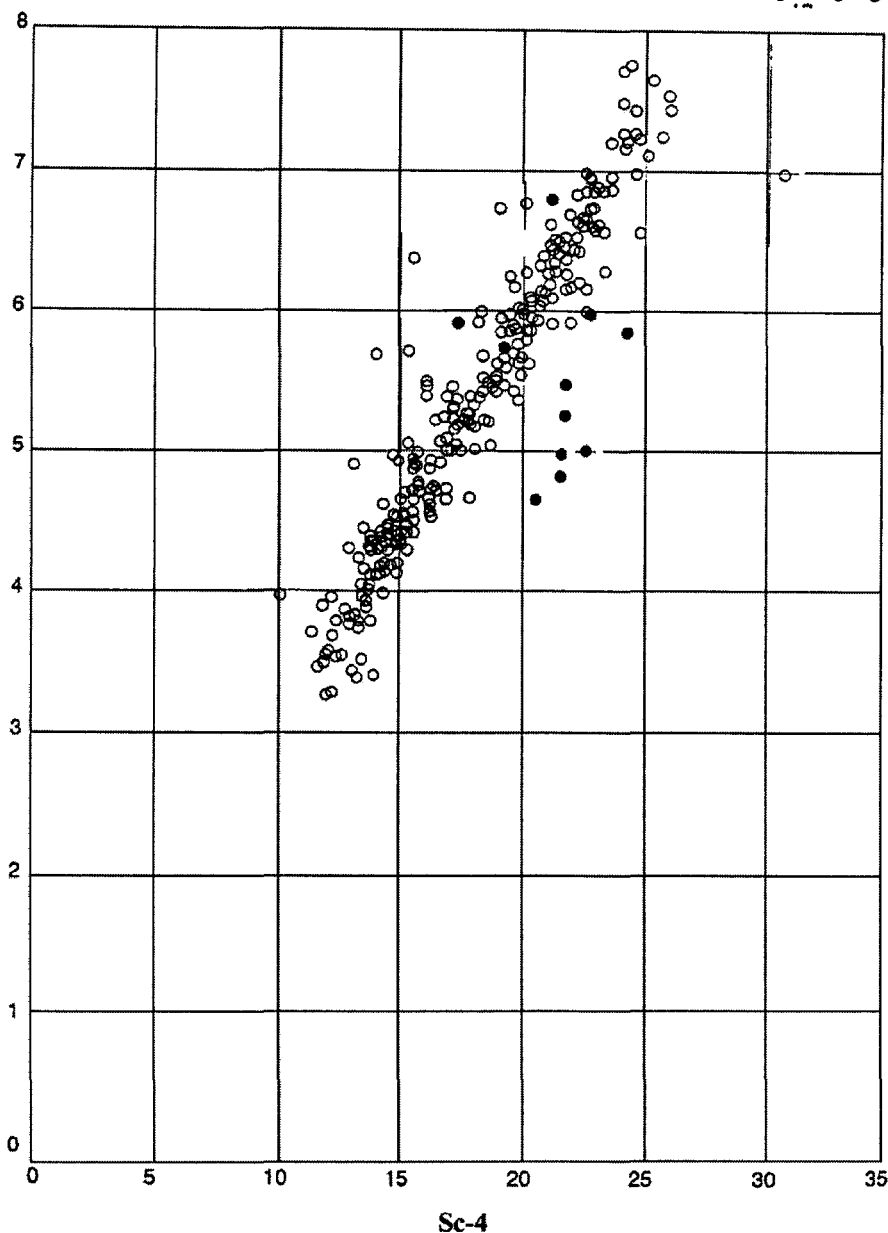
شکل ۵. حسنلو: کاسه‌های دورنگ از نوع ظروف مثلثی «کلاسیک» و غیر «کلاسیک»

الف تا ج: «کلاسیک»؛ د و ه: (غیر «کلاسیک»)

الف: حسنلو ۱۹۷۲؛ ب: حسنلو ۱۹۷۲؛ ج: UM 60-20-250؛ د: UM 71-23-383؛ ه: UM 60-20-259



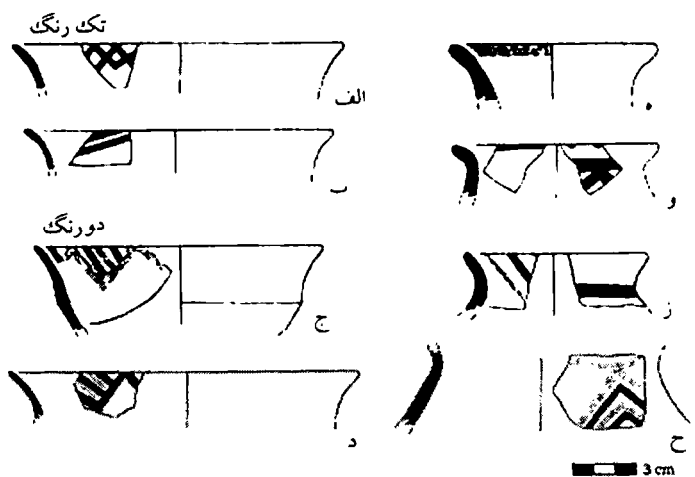
شکل ۶. حسنلو: کاسه‌های دورنگ از نوع ظروف مثلثی غیر «کلاسیک»
 الف: حسنلو ۱۹۶۲؛ ب: حسنلو ۱۹۶۵؛ ج: حسنلو ۵؛ د: UM 71-23-602؛ هـ: حسنلو ۱۹۷۰



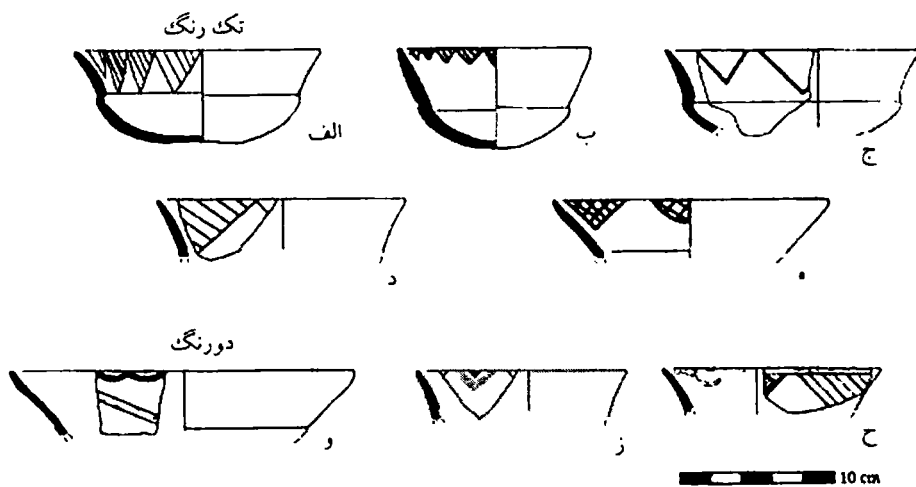
شکل ۷: نمودار پراکنش: نسبت Fe:Sc حسلو

نسبت اسکندیم به آهن ($Fe:Sc =$) در ظروف مثلی «کلاسیک» با نسبت مجموع برای سفالهای حسلوی III-VI همخوانی ندارد و این امر نشان می‌دهد این ظروف (به سبب پایین بودن معنادر مقدار منیزیم و کلسیم و بالا بودن معنادر Ab در مقایسه با تمامی دیگر سفالهای مکشوفه از حسلو) در محل تولید نشده‌اند.

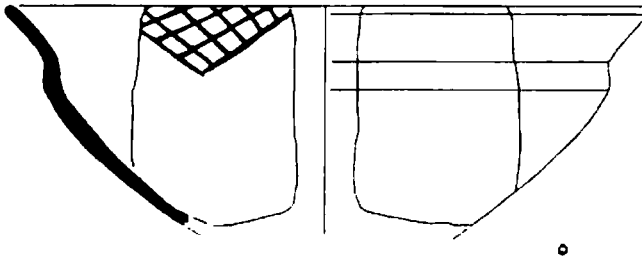
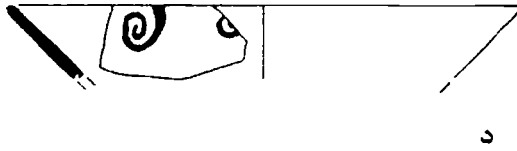
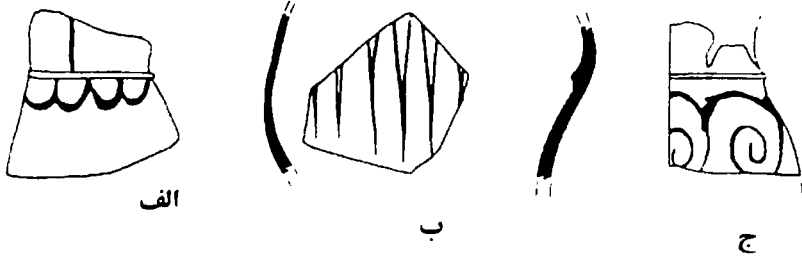
○ = تمامی سایر سفالهای آزمایش شده حسلو؛ ● = ظروف مثلی «کلاسیک»



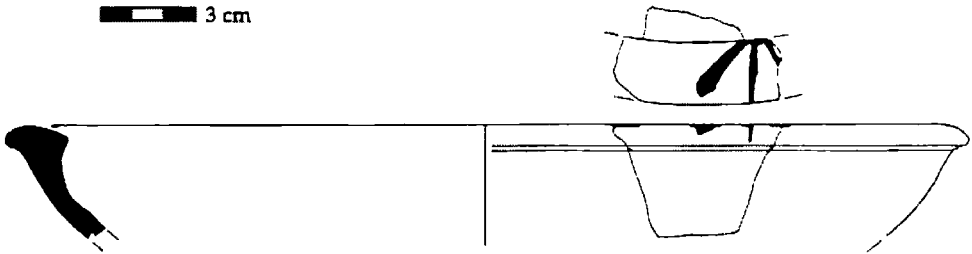
شکل ۸ الف. ظروف مٹنی مکشوفه از قلعه خزرلو در آذربایجان (برگرفته از Kroll, 1976)



شکل ۸ ب. ظروف مٹنی مکشوفه در بررسی منطقه بوکان در آذربایجان (برگرفته از Swiny, 1975)



3 cm

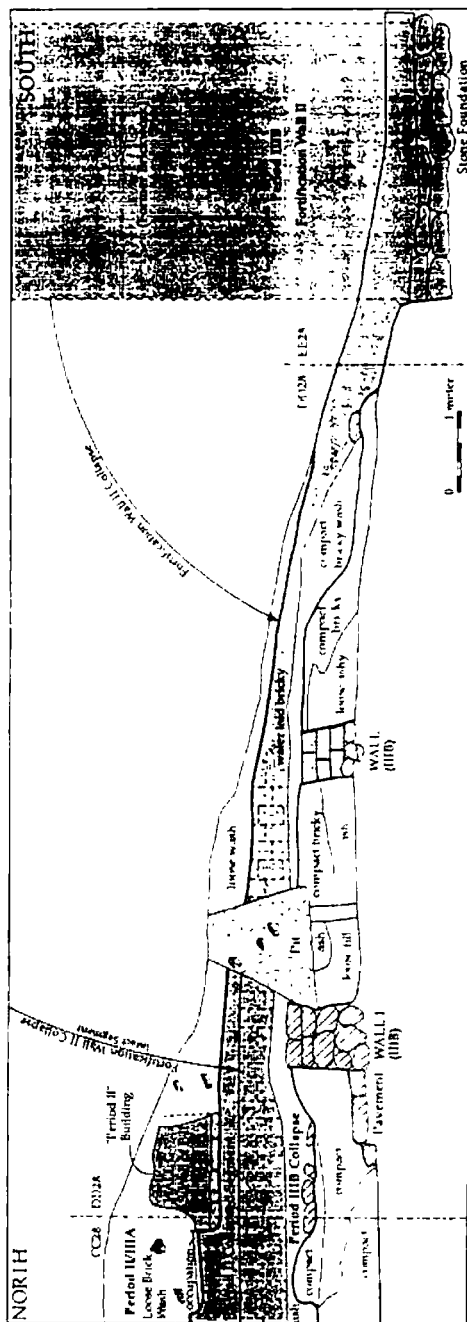
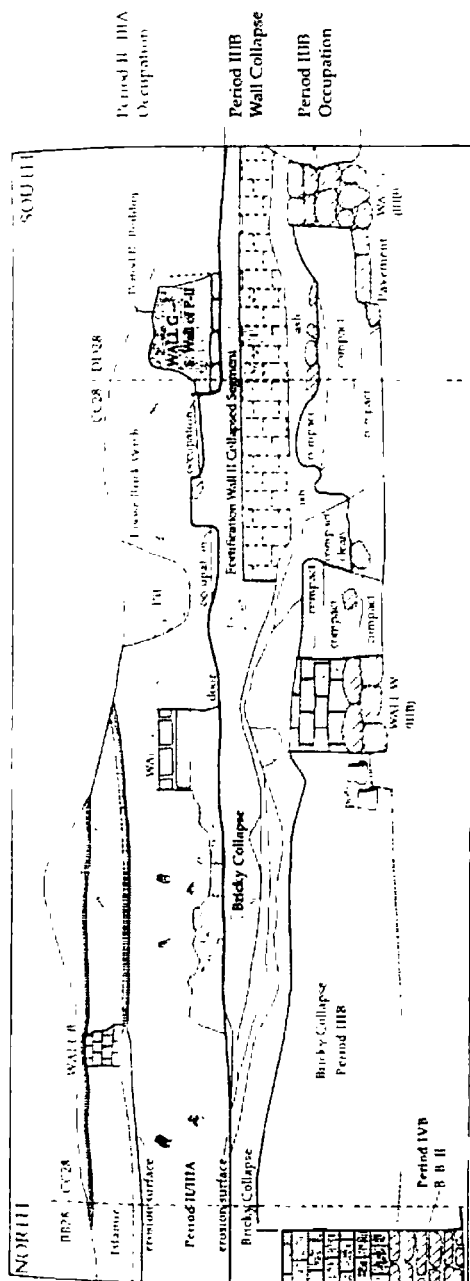


۹

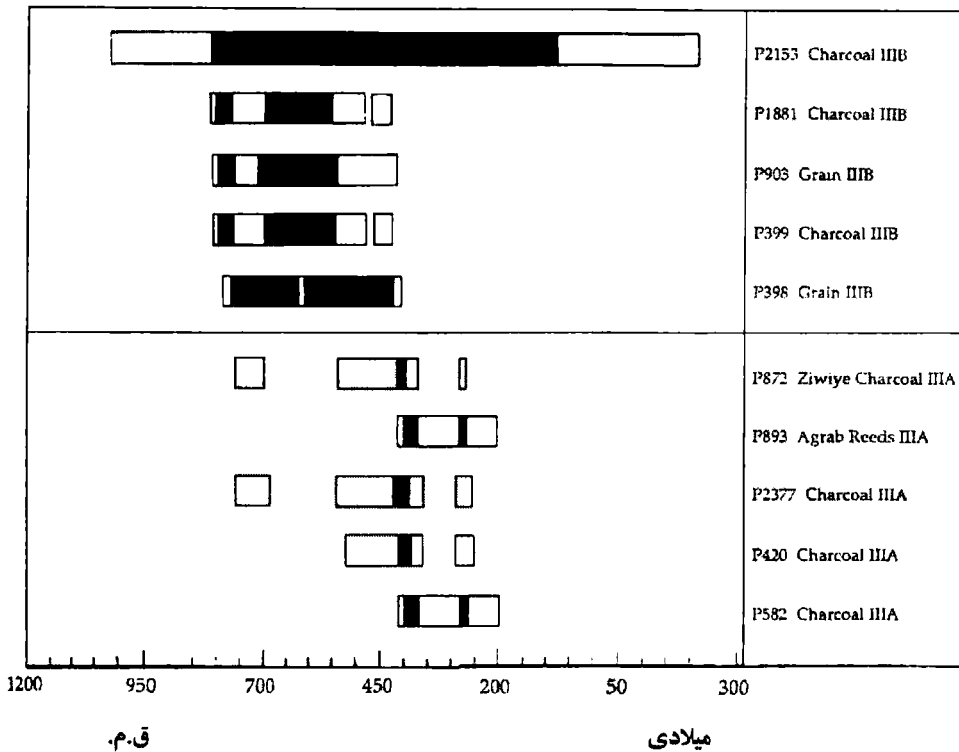
شکل ۹. ظروف مثلثی

الف: تاد (با کیفیت ظروف مثلثی «کلاسیک»); و تا ه (ظروف مثلثی غیر «کلاسیک». الف: UM 65-35-20;

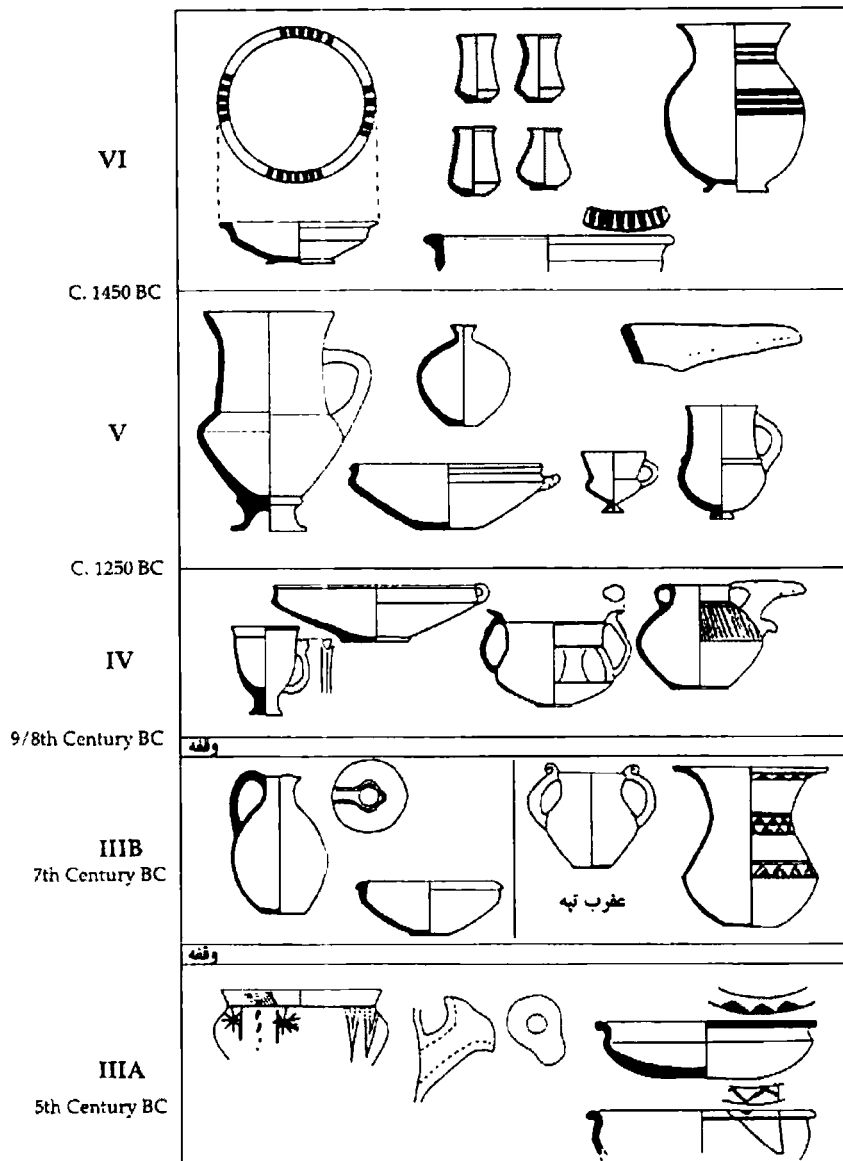
ب: UM 65-35-18; ج: UM 65-35-19; د: UM 95-35-21; ه: UM 65-35-22; و: UM 65-35-23



شکل ۱۰. حسلو: مقاطع شمالی-جنوبی از حاشیه جنوبی تپه
بازوهای شرقی ترانسه‌های ۷/۲۸، AA۲۸، BB۲۸، CC۲۸ و DD۲۸



شکل ۱۱. حسنلو: قدمتهای رادیوکربن درجه‌بندی شده دوره‌های IIIA و IIIB حسنلو
مقادیر درجه‌بندی شده با استفاده از CALIB 3.0.3A به روش 'intercepts with cure' Calculation Method A محاسبه شده است.



شکل ۱۲. حسلو: جمع بندی سفالهای تجدیدنظر شده دوره های IV-III A که با Dyson 1965: fig. 13 جایگزین می شود.

پی‌نوشتها

1. Stronach, 1974.
2. Young, 1965.
3. Stronach 1974: 241, 242, 244.
4. Ghirshman 1954, pls. XXXIII and XXXV.
۵. در روستای هخامنشی II (گیرشمن ۱۹۵۴: تصویر ۳:۳۴) و روستای هخامنشی III (همان: تصویر ۳:۳۴).
6. Miroschedji 1981: 38-39.
7. Ghirshman 1954, pl. XXXIII, 10.
8. Ghirshman 1954, pl. XIII, 61.
9. Ghirshman 1954, pl. XXXII, G.S., 788.
10. Ghirshman 1954, pl. XXXII G.S., 788.
11. Levine 1985; 1987.
۱۲. «پروژه حسنلو» (۱۹۷۷-۱۹۵۶) برنامه حفاری مشترک دانشگاه موزه پنسلوانیا (فیلادلفیا) و موزه هنر متروپولیتن (نیویورک) بود.
13. Dyson 1958: 32; 1959: 9; 1960: 132; 1961: 534; 1965: 204, fig. 9; 1967: 47, fig. 1036.
14. Dyson 1964: 372.
۱۵. «ظروفی که دارای نقش مایه‌های منقوش مثلی هستند، عموماً ظروف مثلی خوانده می‌شوند.» به طور مثال، سوئینی ۱۹۵۷؛ لوین ۱۹۸۵؛ سامرز ۱۹۹۳ و سایرین.
16. Swiney 1975: 91-93.
17. Ghirshman 1954.
۱۸. اما مقایسه کنید با رنگهای جدول مانسل در توضیح شکل‌های ۱، ۲، ۳ و ۶.
19. Dyson 1965: 204.
20. Bedal 1995; Bedal and Hancock 1995; Bedal et al. 1995.
21. Fingerprint
22. Bedal 1995: 10-11.
23. Bedal 1995: 11.
24. Swiney 1975, fig. 8b.
25. Dyson 1965, fig. 9.
26. Kroll 1976, fig. 8a.
۲۷. به طور مثال، فون در استن ۱۹۵۲: تصویر ۳۳: ۱، ۲ کاسه‌های دورنگ قرمز و سیاه براق.
28. Young 1966: 232.
29. Anatolian Iron Ages 4
۳۰. به طور مثال، بیلگی ۱۹۹۱: شکل ۱۱/۲-۰۲ دالبرهایی با پوشش کرمی در کوثرابا هویوک؛ امره ۱۹۶۹: تصویر ۴: ۱-۳، تصویر ۵: ۳-۴. از جمله دو تکه سفال دورنگ: تصویر ۴ قهوه‌ای تیره و قرمز حنایی؛ تصویر ۵: ۴-۳، دارای پوشش کرمی است.
31. Ozguc 1969.
32. Summers 1993: 86.
33. 1989; 1990; 1991.
34. Von der Osten 1952.
35. 1993: figs. 5-7.

36. 1971: 158-159.
37. 1988: 23, no. 68.
38. Goff Meade 1968, fig. 11, nos 11, 12, 20, 22.
39. Levine 1985: 5; 1987: 239-240.
40. Stronach 1987, fig, 111, 5.

مثلثهای سیاه رنگ موجود بر روی کاسه‌های دارای پوشش کرمی.

۴۱. بر اساس کشف گنجینه‌ای از سکه‌های سلوکی (اشتروناخ ۱۹۷۸ ب، ص ۱۵۵).

42. 1987: 239-240.
43. Dittmann 1985: 189

۴۴. همان

۴۵. دایسون ۱۹۶۳؛ دایسون ۱۹۶۵: شکل ۵ که در اصل در رساله دکترای تی. کایلر یانگ (۱۹۶۳: تصویر ۷) که بخشی از موضوع آن به سفالهای مکشوفه از حسنلو مابین سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۲ اختصاص داشت چاپ شده بود. این تصویر بعدها به صورت تصویر شماره ۵ در یانگ ۱۹۶۵ دوباره ارایه شده است.

46. Crawford 1965.
۴۷. دایسون ۱۹۶۷: شکل ۱۰۳۷ و به طور مثال، تکه‌های یافت شده در سال ۱۹۵۶: دایسون ۱۹۵۷: شکل ۲۷.
48. Boehmer 1967, Ab. 9; 1988.
49. 1967, Ab. 10.
50. Dyson 1965: 204.
51. Dyson and Muscarella 1989, Table I, P-873 and P-875.
52. 1988: 65.
53. 1991: 149.
54. Dyson and Voigt 1989: 115, fig. 10, plan .
55. Chariot Gate.
56. Dyson 1975: 182, fig. 1.
57. Dyson 1964, fig. 1.
58. Kleiss 1994: 133.
59. 1989: 447.
60. Dyson 1961: 534.
61. Swiny 1975, no. 41.
62. Young 1975: 15.
63. 1987: 238.
64. Sevin 1991: 13.
65. 1995: 30.
66. Tarhan and Sevin 1990; 1991.
67. Dyson 1967, Table I.
68. Dyson 1972: appendix 57-58.
69. 1989, fig. 1, 3-17.
70. 1985; 1987.
71. 1983.
72. Ingraham and Summers 1981.
73. Dittmann 1985.

- ...BEDAL, Leigh-Ann,
1995, MASCA Neutron Activation Analysis of Hasanlu Ceramics, Final Report. [MS, Hasanlu Project Archives].
- ...BEDAL, Leigh-Ann and Ronald G.V. HANCOCK,
1995, Pottery Workshop Affiliations at Hasanlu. [MS, MASCA. Hasanlu Project Archives].
- ...BEDAL, Leigh-Ann, Stuart Fleming, Maude DE SCHAUENESEE, and Ronald HANCOCK,
1995, Changes in Pottery-making Traditions at Hasanlu Tepe and Dinkhah Tepe (Northwestern Iran) during the Second Millennium B.C.: *INAA and Petrographic Studies*. [MS, Hasanlu Project Archives].
- ...BILGI, Önder,
1991, Iron Age Pottery from Köskerbaba Höyük. *Anatolia Iran Age* 2: 11-28.
- ...BOEHMER, Rainer M.,
1967, Forschungen am Zendan-i Suleiman in Persisch-Aserbidischen 1985-1964. *AA* (1967): 573-585.
- 1988, Ritzverzierte Keramik aus dem Mannäischen (?) Bereich. *AMI*, N.F. Bd. 19 (1986): 95-116.
- ...BURNEY, Charles A. and D.M. LANG, 1971, *People of the Hills*. London.
- ...CRAWFORD, Vaughn,
1965, Some Notes from an Excavation. *Apollo* 82(43): 212-219. [Ziwiye, 1964].
- ...DITTMANN, Reinhard,
1985, Problems in the Identification of an Achaemenian and Mauryan Horizon in North-Pakistan. *AMI* N.F. Bd. 17 (1984): 155-192.
- ...DYSON, Robert H. Jr.,
1957, Iran 1956: *UMB* 21(1): 27-39
- 1958, Iran, 1957: Iron Age Hasanlu. *UMB* 21(2): 25-32.
- 1959, Digging in Iran, Hasanlu 1958, *Expedition* 1(3): 4-17.
- 1960, Golden Bowl and Silver Cup. Excavations at Hasanlu, Near Lake Urmia, Part II. *ILN* 235(6286): 250-251.
- 1961, Excavating the Mannean Citadel of Hasanlu; and New Light on Several Millennia of Persia Azerbaijan. *ILN* 239(6374): 534-537.
- 1963, Archaeological Scrap – Glimps of History at Ziwiye. *Expedition* 5 (3): 32-37.
- 1964, In the City of the Golden Bowl: New Excavations at Hasanlu in Persia Azerbaijan. *ILN* 245 (6228): 372-374.
- 1965, Problems of Protohistoric Iran as Seen from Hasanlu. *JNES* 24 (3): 193-217.
- 1967, Early Cultures of Solduz, Azerbaijan. Pp. 2951-2970 in *A Survey of Persian Art* 14 (IVth International Congress Of Iranian Art and Archaeology , New York, 1960), A.E. Pope, editor.

- 1972, The Hasanlu Project, 1961-1967. pp. 39-58 in *The Memorial Volume of the Vth International Congress of Iranian Art and Archaeology*, 1st – 18th April, 1968, Tehran-Isfahan-Shiraz.
- 1975, Hasanlu, 1974: The Nineth Century B.C. Gateway. pp. 179-188 in *Proceedings of the IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research In Iran, Tehran: Iranian Center for Archaeological Research*, F. Bagherzadeh, editor.
- In Press, Excavations in Hasanlu I 1970. *A survey of Persian Art*, 18, 3357-3370. [Delayed printing from 1974].
In Press b, The Achaemenid Triangle Ware of Hasanlu IIIV. *Anatolian Iron Ages* 4.
- ...DYSON, Robert H. Jr. and Oscar White MUSCARELLA,
1989, Constructing the Chronology and Historical Implications of Hasanlu IV. *Iran* 27: 1-27.
- ...DYSON, Robert H. Jr. and Mary M. VOIGT, eds.,
1989, East of Assyria: The Highland Settlement of Hasanlu. *Expedition* 31 (2-3).
- ...EMRE, Kutlu,
1969, The Uartian Pottery from Altine Tepe. *Belleten TTK* 33 (13): 279-289.
- ...FORBES, T.B.
1983, *Uartian Architecture*. Oxford, BAR International Series 170.
- ...GHIRSHMAN, Roman
1954, Village Perse- Achéménide. *MMAI* 36.
- 1967, *The Art of Ancient Iran*. New York.
- ...GOFF MEADE, Claire
1968, Luristan in the First Half of the First Millennium B.C., *Iran* 6: 105-134.
- ...GOFF, Claire
1970, Excavations at Babajan, 1968, Third Preliminary Report, *Iran* 8: 141-156.
- ...HAERINCK, Ernie
1978, Painted Pottery of Ardabil Style in Aerbaijan (Iran). *Iranica Antiqua* 13: 75-93.
- 1980, Twinspouted Vessels and Their Distribution in the Near East from the Achaemenian to the Sasanian Period. *Iran* 18: 43-54.
- 1983, La Céramique en Iran Pendant la Période Parthe. *Iranica Antiqua* Supplement II.
- ...HANSMAN, John and David, STRONACH
1970, Excavations at Shahr-i Qumis, 1967. *JRAS* (1): 29-62.
- 1974, Excavations at Shahr-i Qumis, 1971. *JRAS* (1): 8-22.
- ...INGRAHAM, Michae Liold and Geoffrey SUMMERS
1981, Stelae and Settlements in the Meshkin Shahr Plain, Northeastern Azerbaijan, Iran. *AMI N.F.* Bd. 12 (1979): 67-101.
- ...KLEISS, Wolfram

- 1994, Note on the Chronology of the Urartian Defensive Architecture. *Anatolian Iran Ages* 3: 131-137.
- ...KÖROĞLU, Kemalettin
1995, Vessels with Human (Female) Face of Eastern Anatolian Origin. [In Turkish]. *Arkeoloji ve sanat* 68: 28-32.
- ...KROLL, Stephen
1975, Ein Schlüssel der Triangle Ware aus Azerbaidschan. *AMI*, N.F. Bd. 8: 71-74.
-----1976, Keramik Urartäischer Festung in Iran. *AMI*, Ergänzungsband 2.
-----1979, Meder in Bastam. pp. 229-234 in Bastam I, Wolfram Kleiss, editor. *Teheraner Forschungen* Bd. 4.
1984, Archäologische Fundplätze im Iran-Ost-Azerbaidschan. *AMI*, N.F. Bd. 17: 13-134.
- ...LEVINE, Louis D.
1985, The Parthian Level at Jameh Shuran, Western Iran. [MS, courtesy of the author].
-----1987, The Iron Age. pp. 229-250 in *The Archaeology of Western Iran*. Washington, D.C. Frank Hole editor.
- ...MEDVEDSKAYA, Inna N.
1989, The End of Urartian Presence in the Region of Lake Urmia. pp. 439-454 in *Archaeologia Iranica et Orientalis* I, L. de Meyer and E. Haerinck eds.
-----1991, Once More on the Destruction of Hasanlu IV: Problems of Dating. *Iranica Antiqua* 26: 149-161.
- ...MIROSCHEDE, Pierre DE
1981, Foilles du Chantier Ville Royale II à Susa. *DAFI* 12: 9-136.
- ...MOTAMED, R.
1985, Temp d'Ingnorance ou Pillage des Vestige cultures des Iraniens. Trésors de Ziwiye et doléance des paysans de Ziwiye. [In Farsi]. Tehran 1363/ 1985. Unavailable presently in Philadelphia. [Brief notice courtesy of C. Adle.]
- ...ÖZGÜÇ, Tahsin
1969, *Altine Tepe* II. Ankara.
- ...PECORELLA, P.E. and SALVINI, M.
1984, Tra lo Zagros e l'Urmia: Richerche Storiche ad Archeologiche nell'Azerbaigan Iraniano. Rome.
- ...SEVIN, Veli
1991, The Southwestward Expantion of Urartu: New Observations. *Anatolian Iran Ages* 2: 97-112.
- ...STRONACH, David
1974, Achaemenid Village I at Susa and the Persian Migration to Fars. *Iraq* 26: 239-248.
-----1978a, Excavations at Tepe Nush-i jan Part I: A Third Preliminary Report. *Iran* 16: 1-24.
-----1978b, *Pasargadae*. Oxford.
- ...STRONACH, Ruth

- 1978, Excavations at Tepe Nush-i Jan Part 2: Median Pottery from the Fallen Floor in the Fort. *Iran* 16: 11-24.
- ...STUIVER, Minze and Gordon, W. PEARSON
1986, High-Precision Calibration of the Radiocarbon Time Scale, AD 1950-500 BC. *Radiocarbon* 28 (2B): 805-838.
- ...SULMIRSKI, T.
1978, The Background of the Ziwiye find and its Significance in the Development of Scythian Art. *Bull. Ins. Arch.* (London): 15: 7-33.
- ...SUMMERS, G.D.
1993, Archaeological Evidence for the Achaemenian Period in Eastern Turkey. *AS* 43: 85-108.
- ...SWINY, Stuart
1975, Survey in North-West Iran. *East and West* 25: 77-96.
- ...TARHAN, Taner
1989, Van Kalesi ve Eski Van Sehri Kazilari, 1988. *KST* XI, I: 355-375.
- ...TARHAN, Taner and Veli SEVIN
1990, Van Kalesi ve Eski Van Sehri Kazilari, 1988. *KST* XI, I: 355-375.
1991, Van Kalesi ve Eski Van Sehri Kazilari, 1989 *KST* XI, I: 429-456.
- ...VON DER OSTEN, H.H.
1952, Die Urartäische Töpferei aus Van und die Möglichkeiten ihrer Einordnung in die anatolische Keramik I. *Orientalia* 21: 307-328.
- ...YOUNG, T. Cuyler Jr.
1963, Proto-Historic Western Iran. U. of Pennsylvania, Ph.D. Dissertation.
-----1965a, Comparative Ceramic Chronology for Western Iran. 1500-500 B.C. *Iran* 3: 53-86.
-----1966, Survey in Western Iran. *JNES* 25(4): 228-239.
-----1975, Kangavar Survey. *Iran* 13: 191-193.
-----1988, The Early History of the Medes and Persians. *Cambridge Ancient History* Volume IV, Pt I: 1-25.

سفال منقوش سبک اردبیل در آذربایجان (ایران)*

ارنی هرینک

* Haerinck, E. 1978, "Painted Pottery of the Ardabil Style in Azerbaijan (Iran)", *Iranica Antiqua*, vol. XIII, pp. 75-92.

سفال منقوش سبک اردبیل در آذربایجان (ایران)

سالهای چندی است که سفالینه‌های منقوش موسوم به «ظروف اردبیل» به بازار عتیقه‌فروشی راه یافته و زینت‌بخش مجموعه‌های خصوصی و غنابخش موزه‌های سراسر دنیا گردیده‌اند.

در سال ۱۹۶۶ م در کاتالوگ «گنجینه آثار باستانی ایران» [۱] قدمت این دسته از ظروف سفالی را به اواخر نیمه نخست هزاره اول ق.م نسبت داده‌اند. دایسون پیش از آن در سال ۱۹۶۵ م به وجود سفالهای منقوش در ناحیه اردبیل اشاره کرده بود. وی این ظروف را با آثار یافت‌شده از حسنلوی III و به ظن غالب به حسنلوی IIIA که قدمت آن را می‌توان به عصر هخامنشی منسوب کرد مرتبط می‌داند [۲]. از دیدگاه دایسون این ظروف شکل تکامل‌یافته «ظروف مثلثی» هستند. حتی اگر به نظر ما اکثر این ظروف شباهت چندانی به «ظروف مثلثی» نداشته باشند، بنده معتقدم در کل می‌توانیم تاریخ‌گذاری ارایه‌شده از سوی دایسون را بپذیریم. با این حال، اعتقاد ما بر این است که تولید ظروف سبک اردبیل در دوره بعدِ هخامنشی تا حدود قرن دوم ق.م. ادامه یافته است.

در کاتالوگ دلالان و مجموعه‌داران که تنها منبع اطلاعاتی ما در خصوص ظروف اردبیل است، فرم‌های سفالی از قبیل بشقاب، کاسه، تنگهای بزرگ و ظروف تکه‌لوله‌ای و دولوله‌ای دیده می‌شود [۳]. در حال حاضر آمفوراها، تکه‌لوله‌ای و دولوله‌ای عمده‌ترین منبع در تعیین قدمت این سبک سفالی به شمار می‌روند، زیرا ساخت این سفالها همزمان با دوره هخامنشی آغاز شده است [۴]. سفالهای دولوله‌ای منقوش (شکل ۱: شماره‌های ۱ و ۲) عموماً دسته‌هایی به شکل حیوانات دارند و به گفته دلالان از آذربایجان (اردبیل و مغان) یافت شده‌اند که رأی قابل قبولی می‌باشد. نقوش قرمز و قهوه‌ای مایل به قرمز عموماً بر روی پوشش گلی نخودی یا کرمی رنگ دیده می‌شود. نقش‌مایه‌های آنها نیز به شکل مثلثهای توپر یا هاشورخورده، خطوط قرقره‌ای، خطوط موازی و نقوش الماسی هاشورخورده است و در برخی موارد نقوش حیواناتی از قبیل گوزن و بز کوهی در حال تاخت بر روی آنها دیده می‌شود. هیچ یک از این ظروف سفالی در حفاریهای علمی به دست نیامده است، اما از آنجا که ثابت شده است تقریباً تمامی ظروف آمفورای دولوله‌ای مکشوفه از کاوشهای علمی در سراسر خاور نزدیک (فلسطین اشغالی، سوریه، عراق، افغانستان، جمهوری آذربایجان، خوارزم) مربوط به اواخر دوره هخامنشی و دوره اشکانی هستند، بدیهی است می‌توان

قدمت این ظروف منقوش را که در حفاریهای غیرمجاز به دست آمده‌اند، با اطمینان به همین برهه زمانی منسوب کرد. یافته‌های به‌دست‌آمده از کاوشهای جمهوری آذربایجان (در محوطه‌های مینگه‌چئویر و کؤرچای) که در میان آنها ظروف منقوش تقریباً مشابهی یافت شده است (شکل ۸: شماره ۱)، این فرضیه را تأیید می‌کند. باستان‌شناسان مختلف قدمت این ظروف را از قرن چهارم تا دوم ق.م. [۵] و قرن اول ق.م. تا قرن اول میلادی دانسته‌اند [۶]. نتایج کاوشهای اخیر که در آنها تعداد بسیار زیادی از این ظروف منقوش به دست آمده، اطلاعات جدیدی را فراهم آورده است و قدمتهای تعیین‌شده برای اکثر این ظروف در قرون چهارم تا دوم ق.م. را تأیید می‌کند [۷].

ظروف قابل ذکر دیگر آبخوریهای منقوش تک‌لوله‌ای است که در پاره‌ای از موارد بدنه آنها به هم متصل شده و در واقع به شکل یک ظرف دولوله‌ای کامل درآمده‌اند [۸] (شکل ۱: شماره ۳). این ظروف تزئینات مشابهی دارند و معمولاً همانند ظروف آمفورای دولوله‌ای که در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن چهارم ق.م. ابداع شده‌اند، دارای دسته‌های حیوانی می‌باشند.

علاوه بر قدمتی که بر مبنای ظروف تک‌لوله‌ای و به مقدار بیشتر ظروف دولوله‌ای یا سایر موارد یافت‌شده از جمهوری آذربایجان تعیین شده است، باید به دنبال مدارک دیگری نیز باشیم که به طور حتم اطلاعات تکمیلی و بیشتری را در خصوص حدود و ثغور زمانی ظروف منقوش سبک اردبیل به دست خواهد داد.

در کنار این ظروف تک‌لوله‌ای و دولوله‌ای، کاسه‌ها و بشقابهای منقوش بسیاری نیز به دست آمده که ظاهراً شکل رایج و متداول آنها نمونه‌هایی است که لبه‌های برگشته دارند [۹]. (شکل‌های ۳ و ۴). نقش‌مایه‌هایی به رنگ قرمز، قهوه‌ای مایل به قرمز و قهوه‌ای تیره، اغلب به طور خشن بر روی قسمت داخلی ظروف ترسیم شده است. در اکثر نمونه‌ها تصویر تجریدی یک حیوان، اغلب به شکل بز، گوزن نر یا پرنده، در وسط ظروف ترسیم شده و لبه‌ها نیز با مثلثهای هاشورخورده یا مقاطع تزئین شده‌اند.

بشقاب کاملاً مشابهی با لبه بزرگ که نقش یک بز در حال تاخت در وسط آن دیده می‌شود از یانیق‌تپه (شکل ۲: شماره ۱) به دست آمده و قدمت آن به صورت فرضی از سوی کاوشگر به دوره ماد نسبت داده شده است [۱۰]. اخیراً دکتر کرول [۱۱] ثابت کرده است که قدمت سفال مکشوفه از یانیق‌تپه را که سابقاً به لایه عصر آهنی تاریخ‌گذاری شده بود، به دلیل وجود ظروف مثلثی، تنها می‌توان به دوره پس از اورارتوها و بعد از اوایل دوره هخامنشی نسبت داد. دیدگاه وی کاملاً با فرض ما مبنی بر انتساب ظروف منقوش اردبیل به قرون پنجم و چهارم تا قرن دوم ق.م. همخوانی دارد.

از ظروف قابل توجه دیگر، دو بشقاب منقوش با همان طرح کلی است که در جونو [۱۲] (شکل ۵: شماره‌های ۱ و ۲) در جمهوری آذربایجان یافت شده‌اند و به نظر می‌رسد این تاریخ‌گذاری را تأیید می‌کنند. این ظروف از یک قبر به همراه کوزه دارای لعاب سبز یافت شده‌اند [۱۳].

در ایران قرن پنجم تا قرن سوم ق.م. ظروف لعابدار بسیار نادر بود و تنها در جنوب ایران در شوش، پاسارگاد و تخت جمشید نمونه‌هایی از این ظروف به دست آمده است [۱۴]. در این مناطق و عمدتاً در بخش‌های جنوب غربی، با نزدیک شدن به پایان قرن سوم ق.م. بر اهمیت ظروف لعابدار افزوده می‌شود [۱۵]. در دوره هخامنشی در مرکز و جنوب بین‌النهرین ظروف لعابدار نسبتاً بیشتر از مناطق دیگر رایج بود. لعاب سبز نیز به طور حتم وجود داشت، اما ظاهراً در دوره سلوکی و با ظهور لعاب سفید منسوخ شده بود [۱۶].

فاصله بسیار زیاد جمهوری آذربایجان با این مناطق جنوبی بسیار حائز اهمیت است، هر چند احتمال تجارت با نواحی دوردست را نمی‌توان رد کرد. وجود یک چشم هوروس در یکی از قبرها می‌تواند مدرکی به نفع دوره هخامنشی باشد، اما این اشیاء در قبرهای دوره اشکانی نیز یافت شده‌اند [۱۷]. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد در مناطق همجوار آذربایجان تولید منطقه‌ای ظروف لعابدار که مسلماً نامزد بالقوه مرابطات تجاری بودند، تنها از حدود ۱۷۵-۱۵۰ ق.م. آغاز شده است [۱۸]. با این تقریر، برای ظروف لعابدار مکشوفه از جونو قدمتی در حدود قرون دوم و اول ق.م. قابل قبول می‌نماید [۱۹].

بدیهی است قدمت قبر واقع در جونو را نمی‌توان به دوره خاصی منسوب کرد، زیرا تاریخ‌گذاری دقیق هدایای تدفینی موجود در این قبر میسر نیست و قدمت آن ممکن است به دوره هخامنشی یا اوایل دوره اشکانی برگردد.

در همان قبر ظرف سفالی دیزی شکل گودی (شکل ۵: شماره ۳) به دست آمد [۲۰] که دارای تزئینات الماسی و مثلثی است و شباهت بسیار زیادی به ریتون - آمفوراها و تنگهای پرشمار (شکل ۸: شماره ۲ و شکل ۹: شماره ۲) دارد.

علاوه بر بشقابهای مکشوفه از جونو که لبه آنها برگشته و بزرگ است، کاسه‌های منقوش بسیار زیاد منسوب به سبک اردبیل با فرم‌های زاویه‌دار یا نسبتاً زاویه‌دار (شکل ۳: شماره ۱ و شکل ۴: شماره ۲) نیز دیده می‌شوند. کاسه مشابهی نیز در یانیق‌تپه [۲۱] در همان لایه‌ای که بشقاب فوق‌الذکر کشف شده بود، به دست آمده است که تزئیناتی به شکل مثلثهای معلق و هاشورخورده دارد. (شکل ۲: شماره ۴) این نوع کاسه مشخصاً شکل تغییر یافته‌ای از نمونه‌های آشوری است، زیرا در ایران و عمدتاً در دوره هخامنشی به وفور یافت می‌شود [۲۲]. تولید این فرم سفالی دست کم در غرب و جنوب غرب ایران تا حدود اواخر قرن دوم ق.م. تداوم یافته است [۲۳]. در مناطق شرقی کاسه‌های گل‌لاله‌ای در لایه‌های قرون سوم و دوم ق.م. چارسدا به دست آمده‌اند [۲۴]. نکته جالب در خصوص این نوع از کاسه‌های موجود در یانیق‌تپه، وجود مثلثهای منقوش معلق است که شاخصه ظروف مثلثی می‌باشد. کرول [۲۵] اخیراً به درستی اشاره کرده است که قدمت این ظروف شاخص را نباید به قرن هفتم ق.م. نسبت داد، زیرا تولید آنها از اواخر قرن ششم ق.م. آغاز شده است و مسلماً منبع عمده‌ای در تعیین قدمت یانیق‌تپه و آثار مکشوفه از آن می‌باشد. از سوی دیگر، هنوز دلیل قطعی در

خصوص تاریخ اتمام تولید «ظروف مثلثی» به دست نیامده است، اما چنین به نظر می‌رسد که تولید این ظروف همانند «ظروف دالبری» [۲۶] تا قرن دوم / اول ق.م. تداوم یافته است.

نباید این واقعیت را نادیده بگیریم که مثلثهای آویزان یا هاشورهای متقاطع که ویژگی بارز «ظروف مثلثی» است، تنها بر روی تعداد بسیار اندکی از سفالهای متعلق به «سبک اردبیل» وجود دارد. حتی در مواردی نیز که این تزئینات بر روی این سفالها دیده می‌شوند، در کنار آنها تزئینات دیگری نیز وجود دارد. این قضیه ما را به این دیدگاه رهنمون می‌سازد که ظروف اردبیل نه از «ظروف مثلثی» مشتق شده و نه شکل تکامل یافته و متأخر آن است، بلکه این دو سبک سفالی معاصر هم بودند و عمده‌تاً به قرن پنجم تا دوم ق.م. مربوط می‌شوند. «ظروف مثلثی» و ظروف اردبیل گونه‌های متفاوتی در یک دوره واحد هستند که هر یک به منطقه متفاوتی تعلق دارند. «ظروف مثلثی» عمده‌تاً در بخشهای جنوب، غرب و شمال غرب آذربایجان، شمال کردستان و شرق ترکیه دیده می‌شود [۲۷] و «ظروف اردبیل» شاخصه مناطق شمال شرق و غرب آذربایجان است. در مناطق جنوبی‌تر در منطقه کرمانشاه همدان و خرم‌آباد (یعنی عمده‌تاً نواحی جنوب کردستان و بخش مرکزی ایران) و حتی در فارس و خوزستان ویژگی بارز دوره هخامنشی و اوایل دوره اشکانی سفالهای موسوم به «ظروف دالبری» است [۲۸].

از یانیق‌تپه هم ظروف اردبیل و هم ظروف مثلثی یافت شده است (نک: شکل ۲: شماره ۱ متعلق به سبک اردبیل و شکل ۲: شماره ۴ متعلق به ظروف مثلثی). بنابراین، این محوطه نقطه تلاقی این دو سبک سفالی است و بدین ترتیب مرز جنوب غربی سفالهای اردبیل و مرز شمال شرقی ظروف مثلثی را شکل می‌دهد. البته در وضعیت کنونی تحقیقات باستان‌شناسی این قضیه همچنان یک فرضیه باستان‌شناختی است که باید از طریق پژوهشهای میدانی آزمایش و ارزیابی شود [۲۹].

در اینجا تصویر کاسه دیگری را ارایه کرده‌ایم که متعلق به یک مجموعه خصوصی است (شکل ۶ و تصویر ۱) و اعتقاد ما بر این است که از آذربایجان شرقی یافت شده است. قسمت فوقانی آن با دست صاف شده و قسمتهای پایینی با استفاده از کارد پرداخت شده‌اند. پخت این کاسه بسیار خوب است و در قسمت داخلی آن تزئینات خشن در قالب مثلثهای هاشورخورده و معلّق به رنگ قهوه‌ای کمرنگ مایل به قرمز دیده می‌شود. همچنین فرم نسبتاً زاویه‌دار این کاسه به وضوح گونه تغییر شکل یافته‌ای از کاسه‌های دوره آشور نو می‌باشد [۳۰]. این کاسه نمونه خوبی از گونه کاسه‌هایی است که از آذربایجان شرقی به دست آمده است. این کاسه متعلق به گونه‌ای است که در (شکل ۴: شماره ۳) ارایه شده و مربوط به ظروف موسوم به ظروف سبک اردبیل است. کاسه‌های سبک اردبیل عموماً به دلیل نداشتن فرم زاویه‌دار فاقد جذابیت هستند و شکل بدترکیبی دارند. این کاسه‌ها تنها فرم برجای مانده از کاسه‌های گل لاله‌ای بسیار زاویه‌داری هستند که متعلق به دوره قبل‌ی یعنی آشور نو و دوره معاصر خود یعنی هخامنشی بودند و در مناطق دیگر رواج داشتند.

در یانبق تپه از همان لایه‌ای که بشقاب منتسب به «سبک اردبیل» و کاسه شاخص «ظروف مثلثی» پیدا شده بود، تنگهای بزرگی نیز به دست آمد. آبریز عمودی این تنگها (ارتفاع ۳۵ تا ۶۰ سانتی‌متر) (شکل ۷: شماره ۱) به بدنه ظرف می‌چسبد و لبه آنها برگ شبدری است. دسته عمودی آنها نیز به لبه و شانه ظرف می‌چسبد و پایه ظروف نیز تخت می‌باشد [۳۱]. برآمدگی موجود در قسمت تحتانی آبریز بسیار متداول و اغلب به شکل سر یک حیوان است.

در این خصوص نیز تنگهای کاملاً مشابه منسوب به سبک اردبیل به مقدار زیادی در بازار عتیقه موجود است که فرم و ویژگیهای ظاهری مشابهی دارند (شکل ۸: شماره ۲ و شکل ۹) [۳۲]. این ظروف را همچنین می‌توان با ظروف منقوش مشابهی که از مینگه‌چئور در جمهوری آذربایجان به دست آمده و قدمتشان به قرن چهارم / دوم ق.م منسوب است، مقایسه کرد (شکل ۸: شماره ۱) [۳۳]. از لایه میانی تخت سلیمان (شکل ۷: شماره‌های ۲ و ۳) تکه‌های سفالی فاقد نقش که البته شباهت بسیار زیادی به این تنگها دارند، یافت شده‌اند [۳۴]. قدمت این ظروف را به طور فرضی به دوره هخامنشی نسبت داده‌اند. به احتمال فراوان این تاریخ‌گذاری صحیح است، اما احتمال قدمت دوره بعدی هخامنشی را (قرون ۳ تا ۲ ق.م) نمی‌توان نادیده گرفت. در لایه بعدی ظروف معروف جلینگی قرار دارند. ظروف جلینگی از سال ۱۷۵-۱۵۰ ق.م در غرب ایران ظهور کرده‌اند و ساخت آنها یقیناً تا پایان قرن دوم میلادی و شاید حتی اندکی پس از آن ادامه یافته است [۳۵]. بنابراین، قدمتی در حدود قرن پنجم تا اواسط قرن دوم ق.م. برای لایه میانی قابل قبول به نظر می‌رسد. از لایه III حسنلو که قدمت آن عمدتاً مربوط به دوره هخامنشی است، تنگهای غیرمنقوش اما بسیار مشابه با ظروف سبک اردبیل یافت شده‌اند. در بازسازی تصویر ظرفی که کایلر یانگ چاپ کرده است، آبریز آن به صورت متقاری و چسبیده به لبه ترسیم شده است، اما به نظر منطقی‌تر آن است که آبریز آن را به صورت دهانه برگ شبدری و چسبیده به لبه فرض بگیریم که نمونه‌های آن در لایه IIIB دیده می‌شود [۳۶].

همچنین از موارد جالب دیگر، ظرف منقوشی است که از لایه II حسنلو (اوایل دوره اشکانی؟) به دست آمده و اصطلاحاً به «ظرف مرموز» معروف است. طرح کلی و برآمدگی موجود در قسمت تحتانی آبریز عمودی این ظرف تقریباً مشابه تنگهای منسوب به سبک اردبیل است [۳۷]. اما تفاوت آن در این است که بر خلاف ظروف اردبیل که دسته در روی شانه و لبه ظرف ادغام می‌شود و آبریز نیز به لبه نمی‌چسبد، دسته این ظرف به شانه و گردن آن می‌چسبد. تزئینات منقوش آن نیز نه با سفالهای اردبیل و نه با هیچ یک از گونه‌های شناخته شده رابطه مستقیمی ندارد و بدین ترتیب همچنان مرموز و مشکل‌ساز باقی می‌ماند.

تنگهای کاملاً مشابهی نیز در محوطه‌های متعددی از جمله تخت جمشید و شوش یافت شده و به دوره هخامنشی تاریخ‌گذاری شده‌اند [۳۸].

همچنان که از این تشابهات روشن می‌شود، قدمت ظروف دولوله‌ای متعلق به ظروف اردبیل به دوره هخامنشی و پس از آن بر می‌گردد. قدمت کاسه‌هایی را نیز که دارای فرم‌های زاویه‌دار یا نسبتاً زاویه‌دار هستند، می‌توان به دوره هخامنشی تا حدود قرن دوم ق.م. نسبت داد و تنگهای دارای آبریز عمودی بی‌شک به همین دوره تعلق دارند. کاوشهای صورت گرفته در عقرب‌تپه نیز اطلاعات گاهنگاشتی بسیار ارزشمندی را در اختیار ما قرار داده است.

مقایسه گونه‌های متعدد و نیز برخی شواهد لایه‌نگاشتی نشان می‌دهد که قدمت ظروف منقوش سبک اردبیل را باید عمدتاً مابین قرون پنجم تا دوم ق.م. بدانیم.

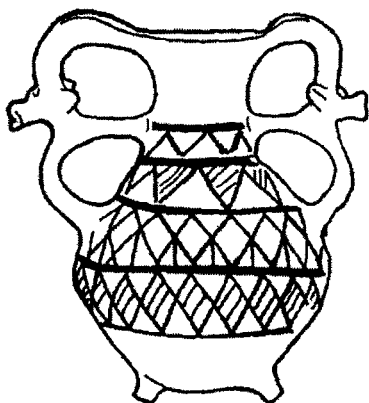
پاسخ به این پرسش که آیا اطلاعات بیشتری در خصوص گاهنگاری شمال غرب و شرق آذربایجان وجود دارد، به دلیل عدم اجرای کاوش و بررسی در این منطقه دشوار است. با این همه، اطلاعات ارزشمندی را می‌توان در گزارشهای مربوط به کاوشهای منطقه گرمی به دست آورد. گرمی در ۱۲۰ کیلومتری شمال اردبیل واقع است و عنوان عمومی است که برای تعدادی از قبرستانها از جمله قبرستانهای حاتمی‌تپه، جوجیران‌تپه، درگه‌تپه، آیری‌تپه، جیران‌تپه، سلاله‌تپه و شیخ‌لر‌تپه اطلاق می‌شود. آقای کامبخش‌فرد در سال ۱۹۶۵ م در تمامی این تپه‌ها کاوشهایی را انجام داده است [۳۹]. در تمامی محوطه‌های حفاری شده آثار متعلق به قرن اول ق.م. تا پایان قرن دوم میلادی به دست آمده است. قدمت دقیق این قبرستانها را می‌توان از روی سکه‌ها و سایر اشیای مکشوفه از قبیل انگشتی، گردن‌بند و طلسم‌وتعویذهایی که به دوره اشکانی تعلق دارند تعیین کرد. تا پایان قرن اول ق.م. اجساد در داخل تابوتهای سنگی دفن می‌شد، اما از قرن اول میلادی به بعد تدفین مردگان در داخل خمره‌های بزرگ صورت می‌گرفت [۴۰]. همین امر در مینگه‌چئویر در جمهوری آذربایجان نیز که در آنجا تدفین خمره‌ای از قرون دوم / اول ق.م. تا قرون اول / دوم میلادی رایج بود، مشاهده می‌شود [۴۱]. در جمهوری آذربایجان این دوره به «فرهنگ تدفین خمره‌ای» معروف است.

در این قبرها که در مجاورت گرمی قرار دارند، آقای کامبخش‌فرد غیر از یک ظرف حیوانی شکل که بر روی آن آثاری از نقوش به رنگ مایل به قرمز وجود داشت، ظرف منقوش دیگری نیافته است [۴۲]. وی همچنین به وجود هیچ ظرف مشابه به ظروفی که در اینجا با عنوان ظروف «سبک اردبیل» معرفی کردیم اشاره نکرده است. حتی با این شواهد ناچیز نیز می‌توان به صورت فرضی نتیجه گرفت که با فرا رسیدن قرن اول ق.م. همزمان با توقف تولید ظروف «مثلثی» و «دالبری» در مناطق غرب و شمال غرب ایران (آذربایجان)، تولید ظروف سبک اردبیل نیز منسوخ شده است. مقاله حاضر بر مبنای تعیین قدمت آمفوراها و دولوله‌ای در خاور نزدیک، بررسی تطبیقی گونه‌های متفاوت، شواهد لایه‌نگاشتی در خصوص برخی از محوطه‌ها، وجود ظروف متعدد با ویژگیهای مشابه در مجموعه‌های شخصی یا موزه‌ها و برخی از ظروف مشابه در کشور همسایه یعنی جمهوری آذربایجان استوار است. به وضوح مشخص می‌شود که در مقاله حاضر با اطمینان بسیار

بالایی ادعا می‌کنیم که این «سفالهای حاوی نقوش خشن متأخر آذربایجان» در شمال، شرق و مناطق مرکزی آذربایجان نه تنها به عصر هخامنشی (از قرن پنجم / چهارم ق.م. به بعد) بلکه به دوره بعدِ هخامنشی و اوایل دوره اشکانی (قرون سوم / دوم ق.م.) تعلق دارند و بدین ترتیب با «ظروف مثلثی» در شمال غرب، غرب و جنوب آذربایجان و شمال کردستان و «ظروف دالبری» عمدتاً در جنوب کردستان، لرستان و بخشی از مرکز ایران معاصر می‌باشند.

سفالهای سبک اردبیل عموماً منقوش و در پاره‌ای از موارد دارای پوشش گلی به رنگ نخودی یا کرمی هستند. این ظروف در فرم‌های متنوع و عمدتاً بشقابهای کم‌عمق با لبه‌های برگشته، کاسه‌هایی با فرم‌های زاویه‌دار یا نسبتاً زاویه‌دار، تنگه‌هایی با دسته عمودی و آبریز عمودی برگ شبدری و ریتون—آمفوراها، تک‌لوله‌ای و دولوله‌ای دیده می‌شوند. ظروف سفالی منقوش حیوانی شکل یا مجسمه‌هایی در اشکال حیوانات نیز در میان این ظروف به چشم می‌خورد [۴۳]. نقش مایه‌ها اغلب کاملاً خشن ترسیم شده و عمدتاً محدود به طرح‌های هندسی ساده‌ای هستند که به تناوب تکرار می‌شوند. تصاویر تصنع‌آمیز حیوانات نیز عموماً بر روی بشقابها و کاسه‌ها و نیز در برخی از موارد بر روی تنگه‌ها دیده می‌شود.

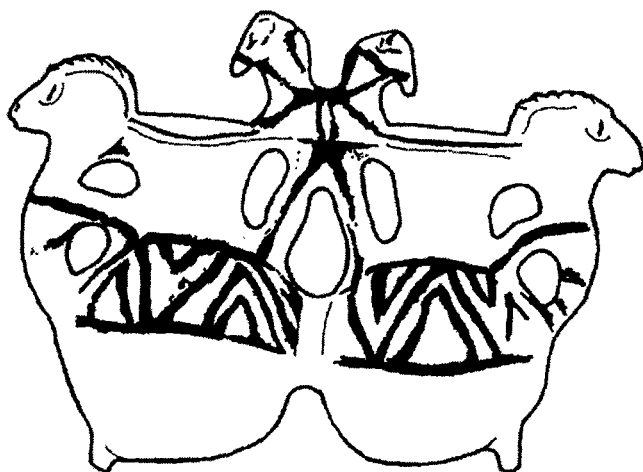
از این مقاله مختصر روشن می‌گردد که به طور حتم انجام بررسی و پژوهشهای بیشتر در باب فرهنگ مادی آذربایجان در ادوار تاریخی الزامی است. به این حقیقت وقوف کامل داریم که در تعیین قدمت و خصوصیات این «سفالهای حاوی نقوش خشن متأخر آذربایجان» بر شواهد قطعی بسیار اندکی استناد کرده‌ایم. با این حال تشابهات سفالی موجود نشانگر قدمتی از قرن پنجم ق.م. تا قرن دوم ق.م. [۴۴] هستند. اما شواهد بیشتر در باب اثبات فرضیه حاضر مستلزم آن است که در کاوشهای علمی آتی سفالهایی کشف گردد که تعیین قدمت دقیق آنها میسر باشد.



۱

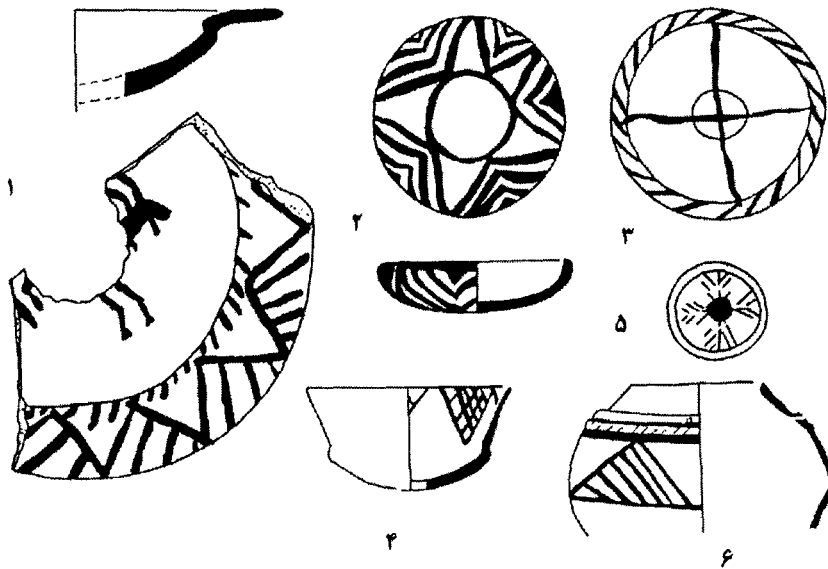


۲

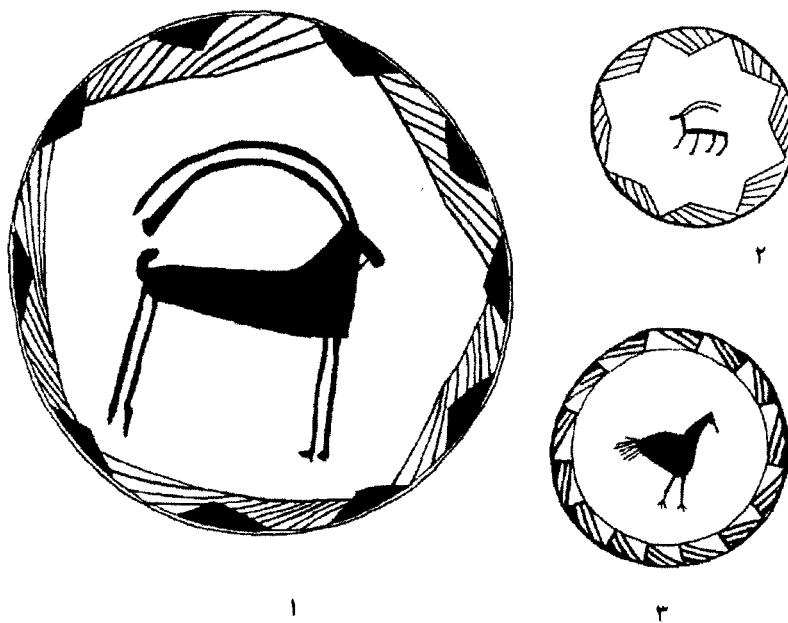


۳

شکل ۱. ظروف دولوله‌ای منقوش مکشوفه از آذربایجان



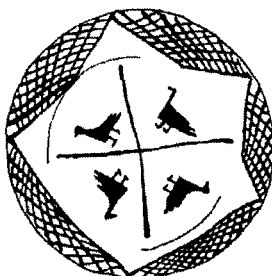
شکل ۲. سفالهای منقوش مکشوفه از یانیق‌تپه (برگرفته از Burney, C.A.: 1962)



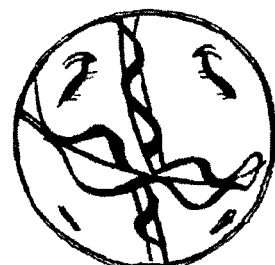
شکل ۳. بشقابها و کاسه‌های منقوش از نوع «سبک اردبیل»



۱



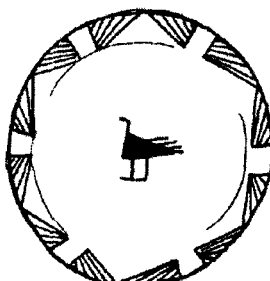
۲



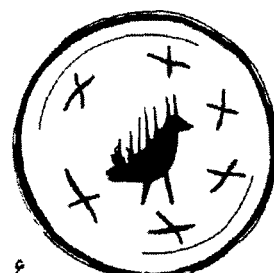
۳



۴



۵

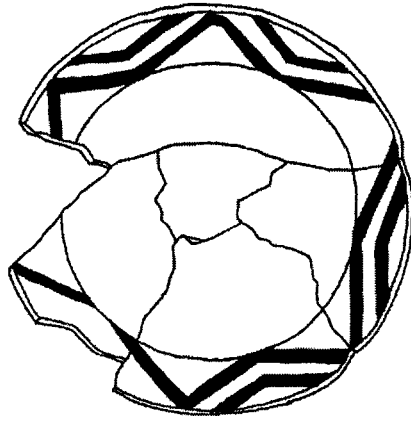


۶

شکل ۴. بشقابها و کاسه‌های منقوش از نوع «سبک اردبیل»



۱

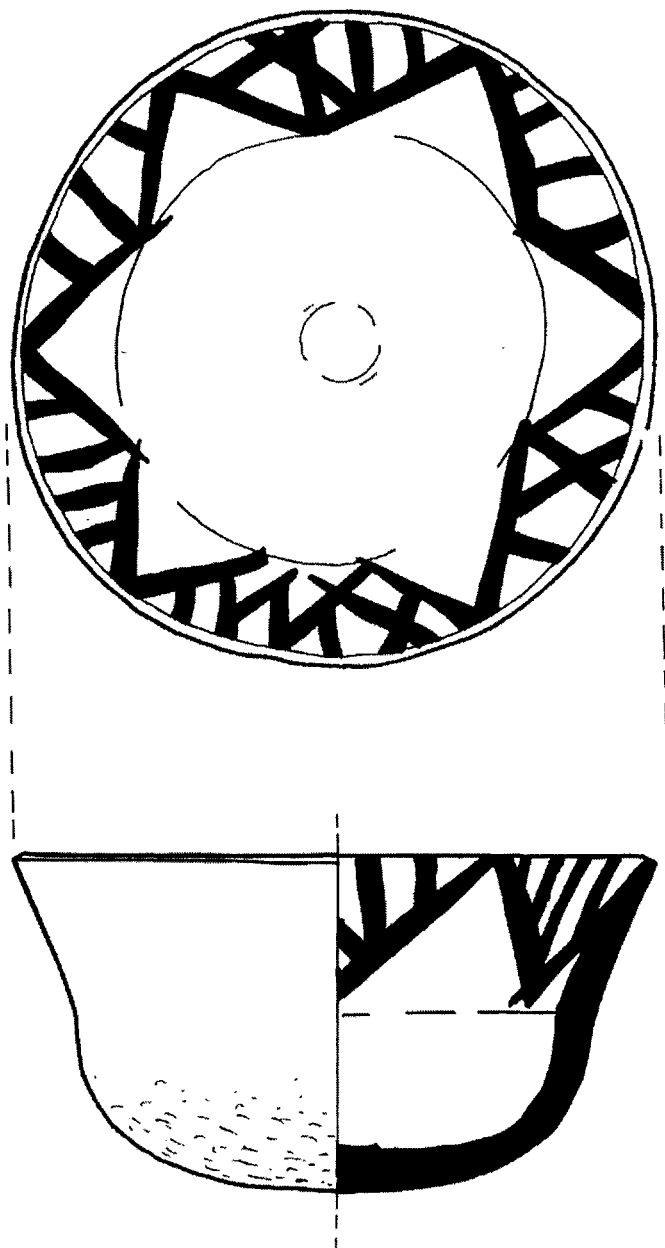


۲

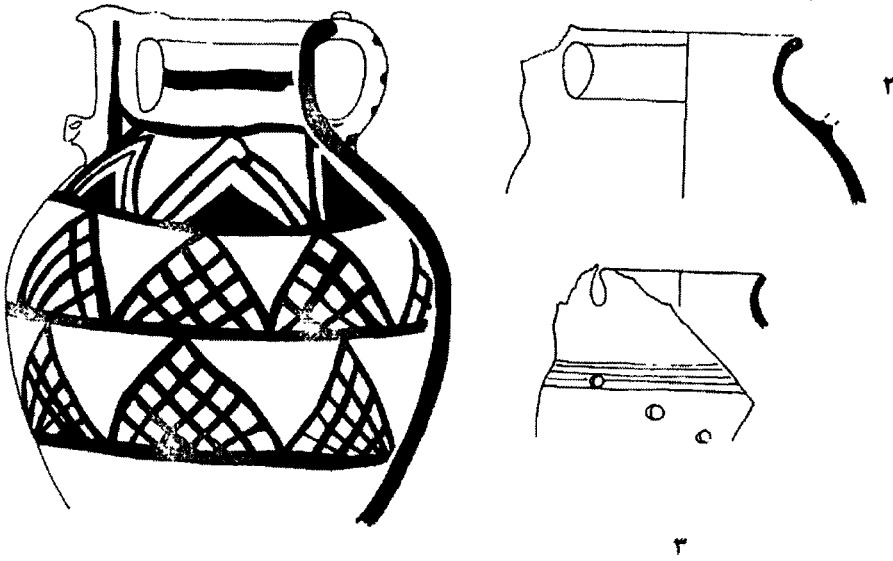


۳

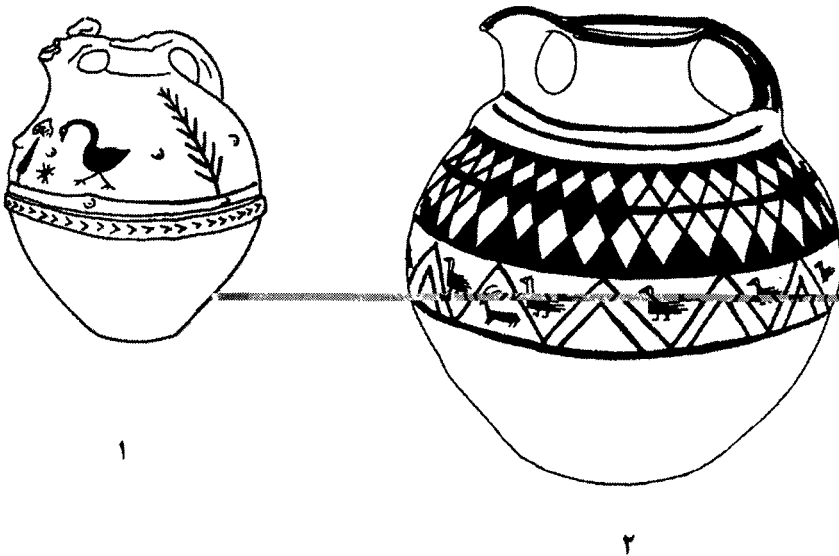
شکل ۵. سفالهای منقوش مکشوفه از جونو (برگرفته از de Morgan, J.: 1896)



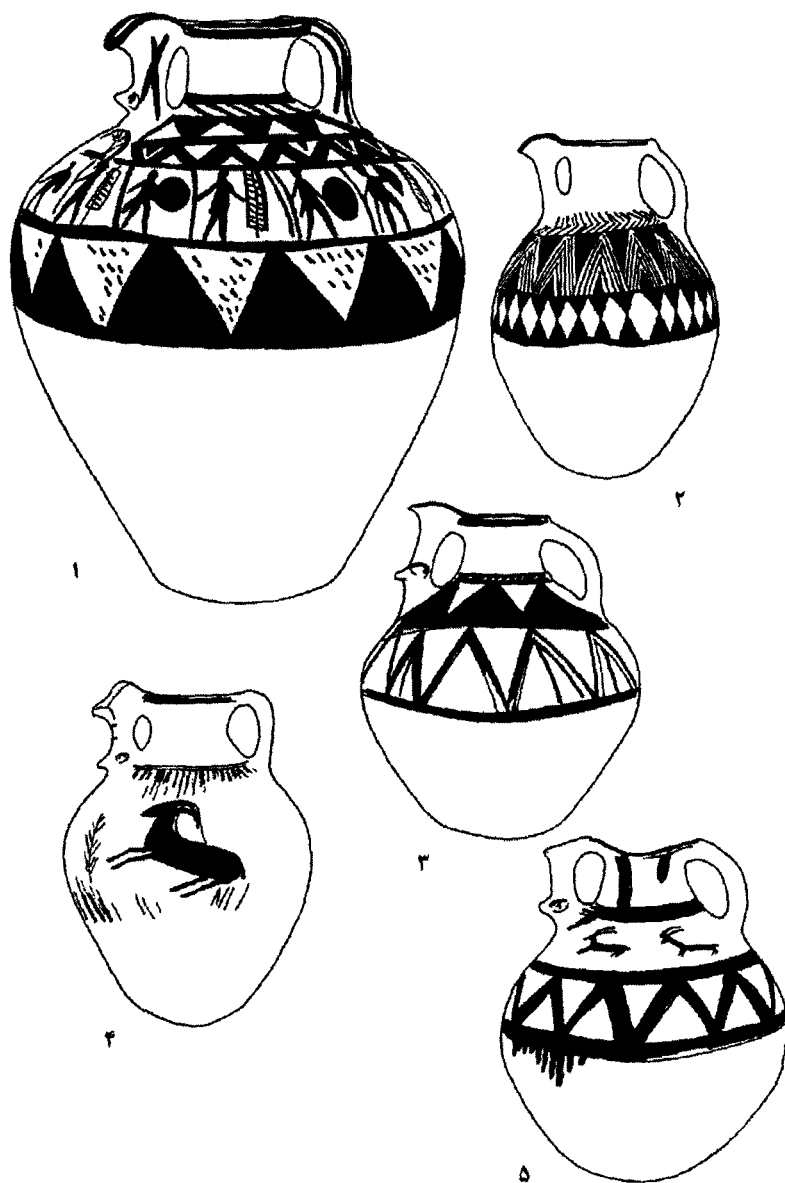
شکل ۶. کاسه سفالی منقوش مکشوفه از آذربایجان (ارتفاع ۶/۵ سانتی متر؛ قطر ۱۲ سانتی متر)



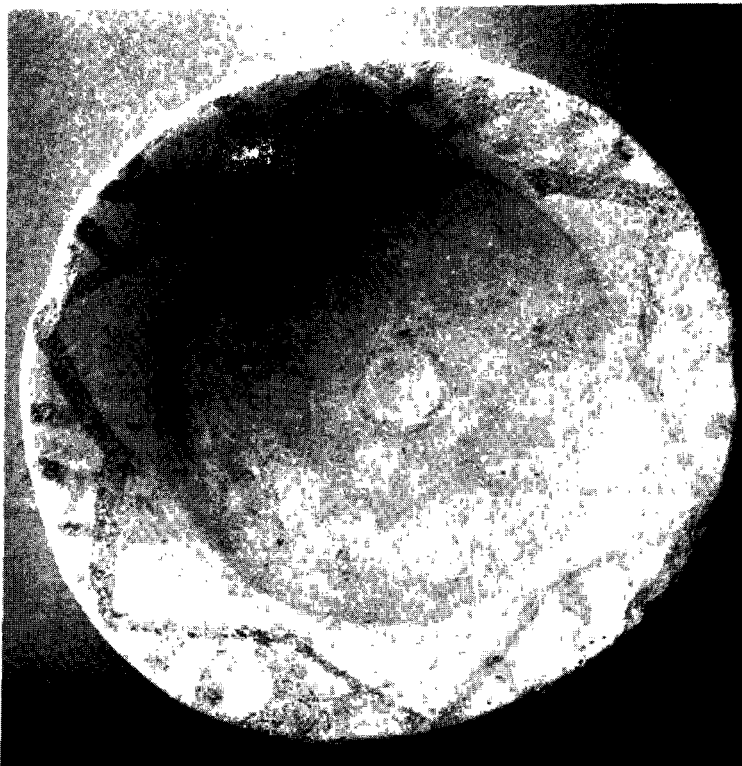
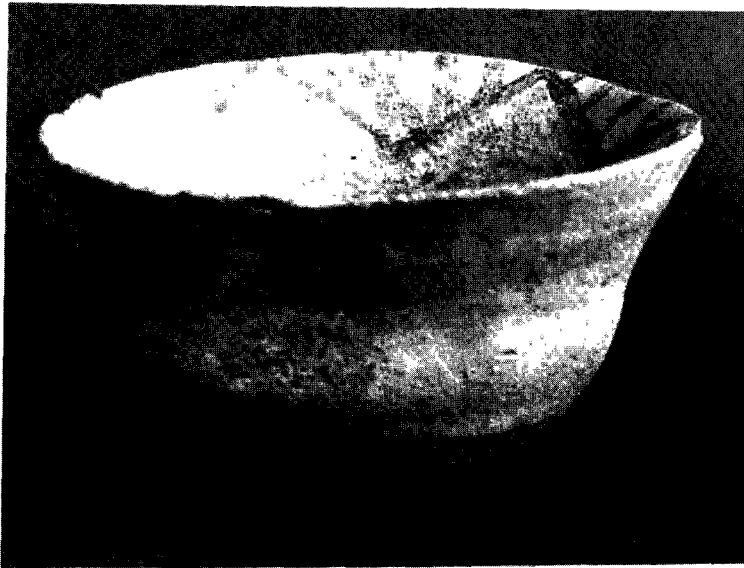
شکل ۷. تنگهای مکشوفه از یانیق‌تپه (شماره ۱) (برگرفته از Burney, C.A.: 1962) و تخت سلیمان (شماره‌های ۲ و ۳)



شکل ۸. تنگهای منقوش مکشوفه از مینگه‌چنویر (در جمهوری آذربایجان) (شماره ۱) و آذربایجان (شماره ۲)



شکل ۹. تنگهای منقوش از نوع سفالهای «سبک اردبیل»



تصویر ۱. کاسه منقوش مکشوفه از آذربایجان

پی‌نوشتها

1. Catalogue Tresore de I,Ancien, Iran Geneve, 1966, P. 94.
 2. Dyson, R: Problems of protohistoric Iran as seen from Hasanlu. In J.N.E.S. Vol. 24, 1965, P.205, note 25.
- وی در مورد سفال می‌گوید: «ظروفی به رنگ نخودی مایل به نارنجی، خاکستری روشن مایل به قهوه‌ای و منقوش با موتیف‌هایی به رنگ قرمز مسی یا قرمز نارنجی است.» در مورد گونه‌های سفالی موجود در آنجا: «کاسه‌هایی با پایه نافی، کاسه‌هایی با لبه‌های برگشته، ظروف حیوانی شکل در اشکال حیوانات تجریدی که در تمامی موارد دارای سوراخ آبریز کوچکی در جلو و آبریز دسته‌ای در مرکز پشت ظرف است و نیز ظروف دوقلو را شامل می‌شود». دایسون قدمت حسنلوی IIIA را از حدود قرن ششم ق.م. به بعد و عمدتاً مربوط به دوره هخامنشی می‌داند. (دایسون، همان، ۱۹۵۹، ص ۲۰۴). یانگ نیز قدمت آن را به دوره هخامنشی نسبت می‌دهد یانگ، «گاهنگاری تطبیقی سفال» در مجله‌ی ایران سال ۱۳، ۱۹۷۵، ص ۸۱). دایسون و پیگوت حسنلوی IIIA را ضرورتاً در دوره هخامنشی یا اندکی پس از این دوره قرار می‌دهند: (دایسون و پیگوت: «حسنلو» در مجله‌ی ایران، سال ۱۳، ۱۹۷۵، ص ۱۸۵.
3. Catalogue Tresore de I'Ancien Iran, Genev, 1966; Japanese catalogue 1968, Pope A.U.: Ackerman, Ph.: Fukai.S. and Gluck, J.
- کاتالوگ ژاپنی نمایشگاه ظروف سفالی ایران باستان:
- Vollmoeller, H.: Catalogue 1 Auktion 1975, Antike Kunst, Zurich.
4. Hearink, E: Twin-spouted vessels and their distribution in the Near East from the Achaemenian to the Sasanian period, in IRAN, 18. 1980
- و شکل ۵ (مقاله در دست تألیف).
5. Trever, K.V.: Ocerki po sitorii ikulture kavkazkoj Albanii, IV v. do N.Z., Moskow, 1959, P. 65, fig. 3, n.1 and 3.
 6. Mongait, A.: Archaeology in U.S.S.R., Moskow, 1959, P. 252, Abramova, M.P.: Sur la ceramique aux anses zoomorphique, in sovetokaya Archaeologiya, 1960, fasc. 2. p. 72, fig. I. n. 50.
 ۷. پروفیسور لوکونین از موزه آرمیتاژ لنینگراد این اطلاعات را در اختیار نگارنده قرار داده‌اند.
 8. Vanden Berghe, L.: Archeologie de l'Iran Ancien, Leiden 1959, Pl. 152 a-b: catalogue Tresors de I,Ancien Iran Geneve. 1966, cat. N. 568, fig. 43, p. 109, n569-571.
 9. Vanden Berghe, L.: Archéologie de l'Iran Ancien, Leiden, 1959, pl. 152c; Vollmoeller, H. : Catalogue 1 Auktion 1975. Antike Kunst, Zurich, p. 28, n. 182. Catalogue Trésors de l'Ancien Iran, Genève, 1966, pl. 39, Cat. N. 548, 552; Japanese Catalogue, 1968, one plate. Pope, A. U., Ackerman, Ph., Fukai, S. and Gluck, J.:Exhibition of Ancient pottery, Japanese Catalogue, n. 71-74, 77, 79.
 10. Burney, Ch.: The Excavations at Yanik Tepe, in Iraq, 24, 1962, pp. 147-151, pl. XLV, n. 31. On fig. 2 and fig. 7, n. 1,
- با اجازه کاوشگر یانیک‌تپه، در اینجا بعضی از ظروف سفالی منقوش یانیک‌تپه چاپ شده است.
11. Kroll, S.: Eine Schlüssel der Triangle Ware aus Azarbaidshan, in A.M.I. 8, 1975, pp. 71-74; Kroll, S.: Keramik Urartäischer Festungen in Iran, Berlin, 1976, pp. 163-165, note

325-326; Kroll, S. : Die Oberflächenfunde des Uratu-surveys 1976, in *AMI* 10, 1977, pp. 105-6.

12. de Morgan, J.: *Mission scientifique en Perse*, T. IV, Paris, 1896, p. 111, pl. V, n. 1-2
وی می‌نویسد: «از قبری که این دو سفال لعابدار در آن کشف شدند، چند ظرف سفالی مزین به نقوش قرمز خشن
نیز به دست آمد. نقوش یکی از آنها به شکل صلیب و دایره بود و بر روی لبه دیگر تزئیناتی به شکل هاشورهای
متقاطع وجود داشت.»

“Dans la sepulture qui renfermait ces deux specimens de terre émaillée se trouvait quelques vases ornés de grossières peintures rouges. L’un porte une croix et un cercle; un autre a son bord orné de dents reentrant les unes dans les autres”.

تکه لعابدار دیگری که در آنجا وجود داشت ظرف نیست، بلکه یک چشم هوروس مقدس است (تصویر ۵: شماره ۴).

13. de Morgan, J.: *op. cit.*, 1896, p. 111, pl. V, n. 6.
14. Labrousse, A. et Boucharlat, R.: *Lafouille du Chaour*, in *D.A.F.I.* II, 1972, pp. 94, 95, 98;
Stronach, D.: *Pasargadae*, Oxford, 1978, p. 185 and fig. 116, n. 9.
15. Ghirshman, R.: *Terrasses Sacrées*, Paris, 1976, p. 85-88.

این آثار بین سالهای ۲۵۰-۱۵۰ ق.م تاریخ گذاری شده و به نخستین مرحله ساخت معبد اصلی تعلق دارند. نک:

Haerincq, E.: in *Proceedings of the Vth. Symposium: South-Western Iran: early phase* (also in the publication of the VIIth. International Congress).

16. Mc Guire Gibson: *Excavation at Nippur. Eleventh Season*, Chicago, 1975, p. 16.
17. Ghirshman, R.: *Village Perse-Achéménid*, M.D.P. XXXVI, Paris, 1954, p. 69, pl. LIII;
Schmidt, E.: *Persepolis II*, Chicago, 1975, pl. 43, n. 3; Seton Williams, M. v.: *Preliminary Report on the Excavations at Tell Rifa'at*, in *Iraq* XXIII, 1961, pl. XLI, n. 10 (level IA :Achaemenian); Sono, T. and Fukai, S.: *Dailaman III*, Tokyo, 1968, pl. LI, n. 6 and pl. LXXXV, n. 17 (Achaemenian).

۱۸. برای غرب ایران نک:

Stronach, D.: *Excavations at Tepe Nush-i Jan*, 1967, in *Iran* 7, 1969, p. 19; and Haerincq, E.: in *Proceedings of the Vth. Symposium: West-Iran middle phase*; also in the publication of the VII. International Congress; and for Northern Mesopotamia: Oates, D.: *Studies in the Ancient History*, London, 1968, pp. 125-6.

از حسنلو دو تکه سفال لعابدار به دست آمده که به دوره سلوکی منسوب شده‌اند:

Dyson, R. and Pigott, V. C.: *Hasanlu in Iran* 13, 1975, p. 185.

۱۹. در همدان ظرف بسیار مشابهی با لعاب سبز به دست آمد. آقای دکتر آذرنوش کاوشگر این محوطه قدمت آن را مربوط به قرن دوم ق.م. می‌داند. نک:

Azarnoush, M.: *Excavations at the Cemetery of Sang-i Šīre area*, in *Proceedings of the IIIrd. Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, 1975, Persian Section*, p. 72, n. 13) and forthcoming in the publication of the VIIth. International Congress of Iranian Art and Archaeology, held at Munich, in Sept. 1976.

20. de Morgan, J.: *op. cit.*, 1896, pl. V, n. 7. On p. 111

وی می‌نویسد: «اما جالب‌تر از همه کاسه خشنی بود که در روی بدنه سفید آن نقوشی به صورت دایره‌ها و لوزیهای متداخل وجود داشت.»

21. Burney, Ch.: *The excavations at Yanik Tepe*, in *Iraq* 24, 1962, pp. 147-151, pl. XLV, n. 36.

22. Kroll, S.: *Keramik Urartäischer Festungen in Iran*, Berlin, 1976, p. 115, Typ 11. Stronach, D.: *Pasargadae*, Oxford, 1978, fig. 106.
23. Ghirshman, R.: *Terrasses Sacrées*, Paris, 1976, pl. 5, GBN 46; Stronach, D.: *Achaemenid Village*, in *Iraq* 36, 1974, pl. LV, n. 8-9.
24. Wheeler, M.: *Charsada*, Oxford, 1962, p. 40.
25. Kroll, S.: Eine Schlüssel der Triangle Ware, in *A.M.I.* 8, 1975, pp. 73-74; Kroll, S.: Die Oberflächenfunde des Uratu-surveys 1976, in *A.M.I.* 10, 1977, pp. 105-6.
26. Stronach, D.: op. cit., in *Iraq* 36, 1974, pp. 245-246; Haerinck, E.: in *Proceedings of the Vth. Symposium*, Tehran, West-Iran, early phase. (forthcoming).
27. Kroll, S.: op. cit., in *A.M.I.* 8, 1975, pp. 71-74; Kroll, S.: *Keramik Urartäischer Festungen*, 1976, pp. 163-165.

۲۸. به توضیح شماره ۲۶ نگاه کنید. ظروف دالبری همچنین در شوش (نمونه آن ظرف معروف به ریتون اسبی) و مسجد سلیمان به دست آمده‌اند. احتمالاً ساخت این نوع ظروف در جنوب غرب ایران در نیمه نخست قرن دوم ق.م. متوقف شده است. در غرب ایران ساخت ظروف دالبری در مقادیر اندک تا قرن اول ق.م. ادامه یافته است. ظروف دالبری از فارس نیز به دست آمده است. نک:

Vanden Berghe, L.: *Archéologie de l'Iran Ancien*, 1959, pl. 61a and Stronach, D.: *Pasargadae*, Oxford, 1978, fig. 104, n. 12-15, pl. 106, n. 19-20.

29. Swiny, S.: *Survey in North- West Iran*, 1971, in *East and West*, vol. 1-2, 1975, fig. 4, n. 12-16.

وی در بررسی خود هیچ نمونه‌ای از ظروف سبک اردبیل را پیدا نکرد و تنها نمونه‌هایی از ظروف مثلی را به دست آورد.

۳۰. مراجعه کنید به توضیح شماره ۲۲.

31. Burney, Ch.: *The excavations at Yanik Tepe in Iraq* 24, 1962, pp. 147-151, pl. XLV, n. 30.
32. *Catalogue Trésors de l'Ancien Iran*, Genève, 1966, pl. 38; *Japanese Catalogue*, 1968, Pope A. U. e. a.: *Exhibition of Ancient Persian Pottery*, *Japanese Catalogue*, n. 62-66.
33. Trever, K.V.: *Očerki po istorii i Kulture Kavkazskoj Albanii*, Moscow, 1959, p. 65, fig. 3, n. 1.
34. Schnyder, R.: *Takht-i Suleiman*, in *Archäologischer Anzeiger*, 1975, pp. 181-183, fig. 76. On p. 183.

وی می‌نویسد: «تنها تعداد معدودی از این سفالها منقوش است. بر روی برخی از تکه‌های سفالی ظریف با بدنه نازک، نقوش ساده‌ای به رنگ قرمز دیده می‌شود.»

35. Stronach, D.: *Excavations at Tepe Nush-i Jan*, 1967, in *Iran* 7, 1969, p. 19, fig. 12-15; Haerinck, E.: in *Proceedings of the Vth. Symposium: West-Iran middle and late phase*; Keall, E. J.: *Qal'eh-i Yazdigird*, in *Iran*, 15, 1977, p. 4.
 36. Young, T. C.: *A comparative ceramic chronology*, in *Iran* 3, 1965, pp. 56-57, fig. 2, 1.
- برای اطلاعات بیشتر در مورد ظروف با آبریز عمودی با دهانه برگ شیدری نک:

Stronach, R.: *Median pottery from the Fallen Floor in fort*, in *Iran* 16, 1978, p. 19, fig. 8, n. 1-2.

37. Dyson, R.: *Early Cultures of Solduz, Azerbaijan*, in *A survey of Persian Art*, vol. XIV, 1967, p. 2960, fig. 1030.

38. Cattenat, A. and Gardin, J. C.: Diffusion comparée de quelques gemres de poterie caractéristique de l'époque achéménide sur le Plateau Iranien et Asie Centrale, in *Le Plateau Iranien et l'Asie Centrale*, Paris, 1977, p. 236, fig. 7.

همچنین به این گروه سفالی تکه سفالهای مکشوفه از تل جلال آباد فارس و نیز کوزه‌ای از پشند را می‌توان اضافه کرد. نک:

Vanden Berghe, L.: Archéologie de l'Iran Ancien, Leiden, 1959, pl. 61a and pl. 158a.

39. Amonymus: Tombes parthes á Garml, in *journal de Tehran*, n. 9078, 3 january 1966, p. 4, fig. 3.

کامبخش‌فرد: کشف تابوتهای خمره‌ای دوره اشکانی: تهران، مسافر، شماره ۹، ۱۳۴۵ (۱۹۶۶). صص. ۴۸-۴۹، شکل ۱۰.

کامبخش‌فرد: بقایای دهکده پارتی (اشکانی) در مغان آذربایجان: تهران، مجله بررسیهای تاریخی، سال دوم، جلد اول، سال ۱۳۴۶ (۱۹۶۷) صص. ۴-۲۸. تصویر ۱۴.

Haerincx, E.: in *Proceedings of the Vth. Symposium*:

نک: بخش شمال شرق آذربایجان و تصاویر آن و یا به ویژه‌نامه هفتمین کنگره بین‌المللی باستان‌شناسی و هنر ایران که در سپتامبر ۱۹۶۷ در مونیخ برگزار شده است.

40. Kambaksh-Fard: *op. cit.*, 1967, pl. 4, 6 and 7.

41. Mongait, A.: *Archaeology in the U.S.S.R.*, Moskow, 1959, pp. 251-2.

۴۲. این ظرف حیوانی شکل به شماره ثبت ۲۸۹۳۲ / ۳۳۶۴ در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود و تصویر آن توسط آقای کامبخش‌فرد (۱۹۷۶، تصویر ۱۰) منتشر شده است. آثار نقوش موجود بر روی ظرف در تصویر منتشره مشخص نیست.

43. F. ex. *Catalogue Trésors de l'Ancien Iran*, Genève, 1966, n. 554-568, pl. 42.

۴۴. بر اساس آزمایشات ترمولومینسانس صورت گرفته بر روی برخی از این ظروف در موزه ایران باستان، قدمت ظروف سبک اردبیل به دوره اشکانی مربوط می‌شود (پیران، ۱۳۸۲، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس تهران). هرینک نیز بر اساس یافته‌های به‌دست آمده از برخی قبور اشکانی در منطقه قفقاز قدمت این ظروف را به طور کلی در دوره اشکانی می‌داند (گفتگوی شخصی مترجمین با دکتر هرینک).

ظروف دولوله‌ای و پراکندگی آن در خاور نزدیک، از هخامنشیان تا
ساسانیان*

ارنی هرینک

* Hearinck, E. "Twinspouted Vessels and Their Distribution In The Near East From The Achaemenian to the Sassanian Periods." in *Iran* XVIII. 1980, pp. 43-54.

ظروف دولوله‌ای و پراکندگی آن در خاور نزدیک

از عصر هخامنشی تا ساسانی

آمیندری [۱] در گزارشی که در سال ۱۹۵۹ م از تحقیقات خود پیرامون کارهای قلمزنی دوره هخامنشی منتشر کرد، تنها به دو ظرف دولوله‌ای طلایی و نقره‌ای اشاره کرده بود که از خود ایران یافت نشده بودند. یکی از این ظروف از تراس و دیگری از محوطه‌ای در سواحل جنوبی دریای سیاه یافت شده بود. اما تحقیقات جدید در محوطه‌های باستانی متعدد خاور نزدیک، دانش ما را از فرهنگ مادی تمدنهای مختلف و به ویژه در مورد ظروف ریتون-آمفورا به مقدار چشمگیری افزایش داده است. در بدو امر به نظر می‌رسید ریتون-آمفوراها نمونه‌های کمیابی از ظروف غذاخوری ظریف و مجلل متعلق به طبقه اشراف باشند، اما بعدها در جریان کاوش در خانه‌های مربوط به طبقات فقیر و قبور آنها در بسیاری از محوطه‌ها از فلسطین اشغالی تا افغانستان نمونه‌هایی از این ظروف به دست آمد. با این حال، ظروف یافت‌شده در حفاریهای علمی هیچ‌یک از جنس طلا یا نقره نبودند، بلکه از سفال که عمومیت بیشتر و ارزش کمتری داشت ساخته شده بودند. کشف تعداد زیادی ظروف آمفورا با دولوله برجسته در قسمت پایه از محوطه‌هایی با لایه‌نگاری و تاریخ‌گذاری مشخص، سبب شد تا امکان تعیین حدود زمانی این نوع ظروف میسر شود.

قبل از ارائه کاتالوگی از ظروف دولوله‌ای که برخی از آنها در موزه‌ها یا مجموعه‌های خصوصی نگهداری می‌شوند، لازم است قدری به ظروف تک‌لوله که از سایر جهات کاملاً به ظروف دولوله‌ای شباهت دارند بپردازیم. از نمونه‌های قابل این ظروف توجه پنج ظرف متعلق به سفالهای معمولی مکشوفه از سلوکیه است (شکل ۱: شماره‌های ۱ و ۲) [۲] که قدمت آنها به قرون اول و دوم میلادی بر می‌گردد. نمونه قابل توجه دیگر یک آمفورای لعابدار مکشوفه از نیپور [۳] است که این نمونه نیز مربوط به دوره اشکانی است. جذابیت این سفالهای سوراخدار، نه تنها به واسطه شکل کلی آنها بلکه به واسطه تزئینات برجسته در نزدیکی لوله آنهاست که عیناً شبیه نمونه‌های به‌دست‌آمده از تل‌یلا، پاسارگاد و بگرام هستند. به علاوه، تزئین نقش برجسته موجود در کنار لوله ظرف نیز جالب توجه است (قابل مقایسه با شکل ۳: شماره‌های ۳، ۶ و شکل ۶: شماره ۱). از آذربایجان تعداد زیادی ظرف منقوش تک‌دسته و تک‌لوله‌ای یافت شده است که قدمت آنها را بین قرون پنجم و چهارم تا دوم ق.م. تاریخ‌گذاری کرده‌اند [۴].

در کاتالوگی که در زیر می‌آید ریتون-آمفوراهاى طلايى و نقره‌اى (الف) و سفالى (ب) را به طور جداگانه ارائه می‌دهیم. این ظروف نوشیدنی که از بالا پر می‌شدند، باید در بالای سر قرار می‌گرفتند تا مایع داخل آن مستقیماً به دهان دو نفر سرازیر شود و یا به داخل کاسه دیگری بریزد.

الف: ریتون-آمفوراهاى طلايى و نقره‌اى

بنده از این ظروف تنها چهار نمونه کامل می‌شناسم که سه نمونه از آنها منسوب به دوره هخامنشی و دیگری متعلق به دوره ساسانی یا اوایل دوره اسلامی است.

گفته می‌شود نمونه‌ای از این ظروف از سواحل جنوبی دریای سیاه مابین سینوپ و طرابوزان به دست آمده که از جنس نقره است و به طرز استادانه‌ای طلاکاری شده است (شکل ۲: شماره ۵). دسته‌های این ظرف به شکل دو بز کوهی با شاخهای بلند است و روی شانه آن تزئیناتی در قالب طرحهای تخم مرغی، گل‌های لوتوس و نخل‌های تزئینی افزوده شده و بدنه آن نیز با شیارهای عمودی تزئین یافته است. همچنین ردیفی از چهارده گلبرگ گل سرخ دورتادور پایه ظرف کشیده شده است. این ظرف شاخصه دوره هخامنشی است. گرچه شواهد گاهنگاری برای تعیین قدمت آن بسیار اندک است، آمندری [۶] قدمت آن را در حدود نیمه دوم قرن پنجم و احياناً به آغاز قرن چهارم ق.م نسبت داده است.

ریتون-آمفورای نقره‌ای دیگری (شکل ۲: شماره ۱) در «نمایشگاه هنر هفت هزار ساله» به نمایش گذاشته شده بود [۷]. این ظرف دسته‌های ساده‌ای دارد که به نحوی به لبه ظرف متصل شده است که تصویر ساده‌ای از سر یک حیوان با دهان باز را مجسم می‌کند. همانند نمونه قبل، قسمت مابین گردن و شانه این ظرف دارای تزئیناتی با طرحهای تخم مرغی است و محل اتصال شانه به بدنه که دارای شیارهای عمودی است با چهار ردیف از فلس‌های کنده و شیارهای عمودی تزئین شده است [۸].

به گفته آمندری و دیگران [۹] ظرف طلايى بسیار زیبایی که در گنجینه پاناگوریچ وجود دارد و از تراس یافته شده است، از نوع دولوله‌ای ایرانی است، اما تزئیناتی به سبک یونانی-سکایی دارد. دسته‌های این ظرف به شکل ساتیر (نیمه انسان و نیمه بز) است و بر بدنه آن نیز تصویر هشت انسان نقاشی شده که تابلویی اسطوره‌ای را به تصویر می‌کشد. در محل اتصال گردن ظرف به شانه، تزئیناتی به صورت نقش تخم مرغی جلوه می‌کند و شانه ظرف نیز منقش به گل‌های لوتوس و نخل‌های زینتی مشابه تزئینات نمونه موجود در پاتنوس است. سبک ساخت این نوع ظروف متعلق به قرن چهارم یا آغاز قرن سوم ق.م. می‌باشد. تأثیر هنر هخامنشی در فرم این ظرف را به راحتی می‌توان با این واقعیت تبیین کرد که تراس برای مدتی یکی از ایالت‌های هخامنشیان بود.

دسته‌های حیوانی متعدد طلایی و نقره‌ای که در افغانستان، روسیه و ارمنستان یافت شده‌اند، مؤید وجود مقادیر زیاد آمفوراهاى فلزی است [۱۰]. هیچ یک از این دسته‌ها در کاوشهای علمی به دست نیامده‌اند، اما به موجب نتایج بررسیهای سبک‌شناختی تقریباً تمامی این دسته‌ها در نیمه دوم قرن چهارم ق.م. یا بعد از آن ساخته شده‌اند.

در حفاریهای محوطه‌های مربوط به دوره اشکانی ظروف دولوله‌ای طلایی یا نقره‌ای یافت نشده است، اما از این مناطق ظروف دولوله‌ای سفالی بسیار زیادی به دست آمده است و لذا تصوّر اینکه ظروف دولوله‌ای در دوره اشکانی از جنس طلا و نقره نیز ساخته شده‌اند، دور از ذهن نیست.

نوعی بطری استوانه‌ای با دولوله استوانه‌ای کوچک در پایه ظرف بدست آمده است که به دوره ساسانی یا شاید اوایل دوره اسلامی [۱۱] تعلق دارد. این ظرف فاقد دسته است، اما وجود دو سوراخ در لبه ظرف نشانگر آن است که در اصل دارای دسته زنبیلی بوده است. تمامی قسمتهای سطح این بطری مزین به نقشهای انسانی، حیوانی و گل است. گردن ظرف شیارهای افقی دارد و بر شانه آن نقوش ریزی از تصاویر نوازندگان و رقاصان چارقده به سر ترسیم شده است. بدنه ظرف با نقش چهار دختر تزئین یافته است که هر یک نماد متفاوتی به دست دارند و در حال رقص در زیر طاقی از خوشه‌های انگور دیده می‌شوند. تصویر چند حیوان کوچک، چندین روباه و پرند نیز در کنار آنها به چشم می‌خورد. آبریزهای کوچک برجسته‌ای که در پایه ظرف تعبیه شده‌اند، دهان مردی را مجسم می‌کنند که چهره‌ای نقاب‌مانند و پوشیده از مو دارد. موهایش مجعد و بینی‌اش پهن و گوش‌هایش شبیه گوش حیوانات است و ریش و سیل پرپشتی دارد. پایه مدور ظرف نیز با نقش یک سیمرخ تزئین شده است.

ظروف بسیار زیاد دیگر از دوره ساسانی [۱۲] یافت شده‌اند که در وسط پایه آنها سوراخی وجود دارد و از این رو از نوع ریتون‌های تک‌لوله می‌باشند.

این تعداد محدود از ظروف دولوله‌ای طلایی و نقره‌ای نشان می‌دهند که تولید این ظروف در دوره زمانی طولانی مدتی صورت می‌گرفته است. وجود تعداد بسیار زیادی از ظروف مشابهی که از جنس سفال ساخته شده‌اند، ما را بر آن می‌دارد تا کاتالوگی از این ظروف ارایه کنیم.

ب: ریتون - آمفوراهاى سفالی

اکثر این ظروف در حفاریهای علمی محوطه‌های باستانی فلسطین اشغالی، سوریه، عراق، ایران، افغانستان، جمهوری آذربایجان، روسیه و خوارزم کشف شده‌اند.

اشدود: (شکل ۳: شماره ۱)

ظروف دولوله‌ای و رنگندی آن در حاور نزدیک از عصر خاکی تا ساسانی / ۳۴۳

ظرف سفالی ظریف به رنگ مایل به صورتی-نخودی و حاوی پوشش گلی نازک به رنگ قهوه‌ای است و نقش تزئینی به رنگ سفید در قسمت گردن و شانه آن دیده می‌شود (سبک سفالگری غربی). خطوط کنده خشن در بدنه ظرف تقلیدی از شیارهای عمودی ظروف فلزی است و دسته‌های آن منتهی به سر یک حیوان می‌باشد. این ظرف تقریباً سالم است و تنها یکی از دسته‌ها و قسمتی از یک لوله آن شکسته است.

ارتفاع: حدود ۲۵ سانتی‌متر [۱۳].

قدمت: کاوشگر قدمت آن را به اواخر قرن دوم ق.م. نسبت داده است (این ظرف در منطقه A محوطه H/3 یافت شده است).

دورا-اورپوس: (شکل ۳: شماره ۲)

این ظرف حاوی لعاب سبز و بدنه خاکستری رنگ است و بافت خشنی دارد. گردن و دسته‌های آن شکسته است.

ارتفاع: ارتفاع کنونی حدود ۱۹ سانتی‌متر [۱۴].

قدمت: به قرون سوم تا اول ق.م. تاریخ‌گذاری شده و در شهر (M8-ZI) یافت شده است.

تلّ ییلا: (شکل ۳: شماره ۳)

این ظرف به رنگ نخودی مایل به قرمز و دارای پوشش گلی کرمی و سطح آن صیقلی است. تقریباً به صورت کامل حفظ شده است. پایه آن مدور است و در نزدیکی لوله‌ها تزئین برجسته‌ای به شکل شاخ دیده می‌شود.

ارتفاع: ارتفاع حدود ۳۲ سانتی‌متر [۱۵].

قدمت: به گفته اسپیسر این ظرف در لایه III یافت شده است و به واسطه وجود ظروف خابور قدمت آن را باید به عصر برنز متأخر (حدود ۱۳۰۰ تا ۱۶۰۰ ق.م.) نسبت داد. اگر این تاریخ‌گذاری را بپذیریم می‌توان ظروف دولوله‌ای تلّ ییلا را قدیمی‌ترین نمونه شناخته‌شده از این ظروف تلقی کرد که قدمت آن هزار سال بیشتر از سایر نمونه‌هاست. از آنجا که در این محوطه لایه‌های حائز اهمیت متعلق به دوره بعد از آشور نیز وجود دارد، به اعتقاد ما این ظرف دخیل^۱ است و قدمت آن را باید به دوره بعد هخامنشی/ اشکانی نسبت داد. همچنین ظرف شباهت بسیار زیادی به نمونه‌های یافت‌شده از پاسارگاد (شکل ۳: ۶) و بگرام (شکل ۶: ۱) دارد که به طور قطعی و دقیق به دوره بعد هخامنشی/ اشکانی تاریخ‌گذاری شده‌اند. تزئینات برجسته در کنار لوله ظرف در تمامی آنها مشابه است. تزئین شاخ مانند کاملاً مشابهی بر روی ریتون‌های تک‌لوله مکشوفه از سلوکیه و نیپور دیده می‌شود (شکل ۱: شماره‌های ۱ و ۲) [۱۶] که قدمت آنها به دوره اشکانی منسوب شده است.

تلّ ماغوز: (شکل ۳: شماره ۴)

۱. Intrusive: به معنای دخیل و نفوذی و چیزی که در اصل به منطقه یا محلی که در آنجا قرار دارد یا قرار داده شده است متعلق

این ظرف به رنگ مایل به زرد و دارای لعاب فیروزه‌ای کمرنگ و ورقه‌ورقه شده است. در قسمت شانه تزئینی به صورت طرح خیاری دیده می‌شود و بخشی از گردن و دو دسته آن شکسته است.

ارتفاع: ارتفاع کنونی حدود ۱۸/۵ سانتی متر [۱۷].

قدمت: اواخر اشکانی و اوایل دوره ساسانی، در قبر TM40/3 یافت شده است.

تل شاملو (گنجینه شهر آزور): (شکل ۳: شماره ۵)

این ظرف کاملاً سالم است و دارای تزئینات شاخی کوچکی در نزدیکی دسته‌ها، لبه و شانه می‌باشد.

ارتفاع: حدود ۲۲ سانتی متر [۱۸].

قدمت: هر چند تاریخ و محل کشف این ظرف برای بنده محرز نیست، اما با اطمینان کامل می‌توان گفت که این ظرف نیز متعلق به ثلث آخر هزاره اول ق.م. و سالهای اولیه میلادی است [۱۹]. نه تنها شکل کلی بلکه وجود شاخهای کوچک مخروطی بر روی ظرف نیز مؤید این ادعاست. این تزئین شاخصه ظروف سلوکیه [۲۰]، دورا-اورپوس [۲۱] و شوش [۲۲] است که عموماً لعابدار هستند. مشابه این نوع تزئین بر روی ظرفی که از پاسارگاد یافت شده است دیده می‌شود (شکل ۳: شماره ۶). تزئین به صورت شاخ مخروطی در دوره‌های دیگر دیده نمی‌شود و با این استدلال قدمت نمونه یافت‌شده از تل شاملو را می‌توان به وجهی مستدل به دوره بعدی هخامنشی/اشکانی منسوب کرد.

پاسارگاد: (شکل ۳: شماره ۶)

این ظرف سفالی به رنگ نخودی و فاقد نقش است. در کنار دسته‌ها بر روی لبه و شانه آن دو شاخ مخروطی شکل دیده می‌شود. پایه ظرف مدور است و بر روی آن تزئینات شاخی شکل برجسته وجود دارد، به نحوی که لوله‌ها به سربزی با شاخهای دراز و مارپیچ می‌ماند. تمامی قسمتهای ظرف کاملاً سالم است.

ارتفاع: ۲۴ سانتی متر [۲۳].

قدمت: این ظرف در اتاق ۶۶ لایه I تل تخت یافت شده و مربوط به اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن سوم ق.م است.

جیران‌تپه (گرمی): (شکل ۳: شماره ۷)

بدنه ظرف به رنگ بژ و سطح آن کاملاً صیقلی است. این ظرف یک دسته دارد و دارای تزئیناتی با ناخن انگشت و دگمه‌های گرد است. بدنه این ظرف باریک و کشیده و تقریباً تمامی قسمتهای آن سالم است.

ارتفاع: ۲۹ سانتی متر [۲۴] (نک: [۲۵])

قدمت: این ظرف در قبری در نزدیکی جیران‌تپه واقع در مجاورت گرمی یافت شده و قدمت آن مابین قرن اول ق.م. تا قرن دوم میلادی و متعلق به دوره اشکانی است.

نمونه‌های یافت شده از چندین محل باستانی در آذربایجان

سالیان درازی است که ظروف ریتون-آمفورا در بازار عتیقه ایران دست‌به‌دست می‌شود و به اعتقاد بنده بسیاری از آنها ظروف اصل می‌باشند. این ظروف به زعم اکثر دلالان عتیقه از مغان یا آذربایجان یافت شده‌اند و بر مبنای یافته‌های باستان‌شناسی تطبیقی ادعای آنها صحیح به نظر می‌رسد. نمونه‌هایی از این ظروف را که در حفاریهای غیرمجاز (عموماً در قسمتهای مرکزی، شرقی و غربی آذربایجان) به دست آمده‌اند، می‌توان در دو گروه عمده تقسیم‌بندی کرد:

الف) دسته اول سفالهای صیقلی خاکستری رنگ مایل به سیاه یا قهوه‌ای مایل به سیاه است که بعضاً تزئیناتی به صورت نقش‌کنده مثلثی یا خطوط ساده دارد. به‌رغم اینکه نمونه‌هایی از این ظروف در آذربایجان و جمهوری آذربایجان با قدمت نیمه دوم هزاره اول ق.م. یافت شده‌اند، با این حال به نظر می‌رسد رواج آنها بسیار اندک بود [۲۶]. ظرف ارایه‌شده در (شکل ۴) فاقد دسته و دارای دولوله در قسمت پایه است و در شانه آن نیز تزئین نقش‌کنده مثلثی دیده می‌شود [۲۷]. نقش‌کنده‌های عمودی این ظرف تقلیدی از ظروف فلزی با شیارهای عمودی قلم‌کاری شده است و می‌توان آن را با نمونه یافت‌شده از اشدود مقایسه کرد.

ب) گروه دوم که نمونه‌های بیشتری از آن در دست است، شامل ظروف منقوشی است که معمولاً دسته‌های آنها به شکل حیواناتی است که بر روی دو پای خود ایستاده‌اند. در برخی از آنها بر روی پوشش گلی نخودی یا کرمی رنگ ظروف، نقشهایی به رنگ قهوه‌ای مایل به قرمز ایجاد شده است. نقش‌مایه‌های این ظروف عبارتند از مثلثهای ساده، توپر یا متقاطع، خطوط فرفره‌ای موازی و یا تزئینات الماسی توپر یا هاشورخورده. برخی از آنها نیز مزین به ردیفی از نقوش گوزنها یا بزهای در حال تاخت می‌باشند. نقوش بیشتر در شانه ظرف یا قسمت بالای بدنه دیده می‌شود و پایه‌های مدور یا تخت ظروف و لوله‌های آنها فاقد تزئین هستند. معمولاً دسته‌های ظروف به صورت حیوانات روی دو پا ایستاده عموماً بز یا اسب هستند، به نحوی که پاهای آنها بر روی شانه یا گردن ظرف و شاخها نیز بر روی لبه قرار می‌گیرند و دو حیوان پشت به همدیگر دارند (شکل ۵: شماره‌های ۱، ۵ و ۶). در مواردی نیز پاهای پیشین آنها بر روی لبه ظرف و پاهای عقب آنها بر روی شانه ظرف قرار گرفته و دو حیوان روی به همدیگر دارند (شکل ۵: شماره ۲). دسته‌های سایر ظروف ساده است (شکل ۵: شماره ۴). در میان این ظروف یک ظرف غیرعادی نیز (شکل ۵: شماره ۳) وجود دارد که دسته پایینی آن به شانه و گردن ظرف چسبیده و دسته بالایی آن به شکل اسب و به لبه ظرف و دسته پایینی متصل شده است [۲۸]. دسته پایینی نیز به شکل حیوانی بر دو پا ایستاده است که بدن آن دسته‌ای را شکل می‌دهد و پاهای آن به شانه و گردن ظرف می‌چسبد [۲۹].

قدمت: هیچ یک از این ظروف در حفاریهای علمی به دست نیامده‌اند، اما با توجه به نتایج کاوشهای باستان‌شناسی در جمهوری آذربایجان و نیز وجود تعداد اندکی از نمونه‌های مشابه در محوطه‌های باستانی ایران که این ظروف در آنها شاخصه سفال دوره هخامنشی یا اوایل دوره اشکانی هستند، می‌توان قدمت آنها را تعیین کرد (قرن پنجم تا دوم ق.م) [۳۰].

جوبن (گیلان) (طرح و عکسی از سفال وجود ندارد):

تعدادی از این ظروف توسط آقای حاکمی از قبرها یافت شده‌اند [۳۱]. بیشتر آنها صیقل خوبی دارند و مربوط به دوره اشکانی و ساسانی هستند. نمونه‌های مربوط به ظروف دوره اشکانی به رنگ قهوه‌ای مایل به قرمز تیره یا قهوه‌ای مایل به خاکستری یا سیاه مایل به قهوه‌ای هستند و پخت خوبی ندارند [۳۲]. ظروف دوره ساسانی سخت و از پخت بسیار خوبی برخوردارند [۳۳]. رنگ آنها نیز پرتقالی یا قهوه‌ای مایل به قرمز است. اطلاعات بیشتری در مورد این ظروف در دست نیست، اما تنها با توجه به خصوصیات این ظروف و تصویر ظرفی که در یک مجموعه خصوصی وجود دارد و در مقاله حاضر (تصویر ۱) ارائه شده است، بر اساس ویژگیهای سفالی قدمت آن را می‌توان به دوره ساسانی نسبت داد.

شهر قومس (گرمغان) (شکل ۳: شماره ۸)

این ظرف صیقل یکنواختی دارد. سطح آن به رنگ پرتقالی مایل به قرمز یا قهوه‌ای تیره مایل به خاکستری است. ظرف جنس ظریفی دارد و تقریباً شبیه «ظروف آوایی» شمال شرق ایران است. پایه آن تخت است و لوله‌های بلندی دارد و کاملاً سالم است.

ارتفاع: حدود ۲۷ سانتی‌متر [۳۴].

قدمت: این ظرف در محل ترانشه VII اتاق ۱۷ یافت شده و کاوشگر قدمت آن را به قرن دوم و اول ق.م نسبت داده است.

یاریم‌تپه: (گرمغان) (شکل ۳: شماره ۹)

این ظرف سفالی خاکستری رنگ و صیقلی است و متوسط قطر آن ۲۰ سانتی‌متر و ارتفاع کنونی آن ۱۶ سانتی‌متر است. البته گزارش این ظرف هنوز منتشر نشده و این اطلاعات با اجازه آقای استروناخ ارائه می‌شود.

قدمت: این ظرف مربوط به حدود قرن سوم ق.م. و در لایه D5 یاریم‌تپه به دست آمده و به احتمال فراوان با لایه VB تورنگ‌تپه معاصر است [۳۵].

بگرام (شکل ۶: شماره ۱)

خمیر ظرف به رنگ مایل به قهوه‌ای و حاوی پوشش گلی قرمز تیره است. این ظرف علاوه بر دو لوله، تزئینات برجسته‌ای به شکل شاخ و چشموهای کوچک دارد که شبیه سر حیوان تجریدی است. دسته‌ها و نیز بخشی از گردن و لبه آن شکسته است.

ارتفاع: ۱۶/۵ سانتی متر [۳۶].

قدمت: کاوشگر قدمت آن را به نیمه دوم قرن دوم یا نیمه اول قرم سوم میلادی نسبت می‌دهد.

مینگه چنویر و گلین جنیه (شکل ۶: شماره‌های ۲ تا ۵)

ظروف متعددی که بیشتر آنها دسته‌های حیوانی دارد [۳۷].

قدمت: قدمت این ظروف را متعلق به قرن پنجم و چهارم ق.م (طبق تاریخ‌گذاری تیراتسیان) یا قرن چهارم ق.م تا قرن اول میلادی (طبق تاریخ‌گذاری آبرا مووا) می‌دانند.

افراسیاب و کوی-کرلیقان کالا (شکل ۶: ۶ تا ۸)

چند تکه از پایه ظروفی با دولوله برجسته یافت شده است [۳۸].

قدمت: شیشکینا قدمت آنها را به قرن چهارم تا دوم ق.م نسبت داده است.

چند نکته کلی در باب شکل و تزئین ظروف دولوله‌ای

در حالت کلی، ظروف دولوله‌ای دارای گردنی باریک و دو دسته می‌باشند که به شانه و گردن یا لبه ظرف می‌چسبد. شانه‌های آنها گرد و بدنه آنها تخم مرغی یا گلابی شکل است. پایه آنها نیز به صورت مدور یا تخت می‌باشد و همچنین دولوله کوچک آبریز مانند با زاویه مایل به کناره ظرف در آن تعبیه شده است.

در برخی از آنها به جای لوله‌های کاملاً مشخص و برجسته، در پایه ظرف برجستگی نوک پستانی کوتاهی (همانند نمونه‌های تل بیلا، تل ماغوز و تل شاملو) دیده می‌شود. ظرف مکشوفه از جیران تپه منحصر به فرد است و دارای دسته منفردی است که به شانه و گردنه ظرف می‌چسبد. (شکل ۳: شماره ۷). همچنین لوله‌های آن مایل نیست و به فاصله کمی از هم به صورت عمودی قرار دارد و مشابه آن را می‌توان در نمونه یافت شده از جمهوری آذربایجان مشاهده کرد (شکل ۶: شماره ۵). ظرف دیگری نیز از آذربایجان ایران به دست آمده که فاقد دسته است. همچنین نمونه دیگری نیز از جمهوری آذربایجان کشف شده است که شانه آن زاویه تندی دارد. (شکل ۶: شماره ۳)

از آنجا که این ریتون-آمفوراها دولوله‌ای از محوطه‌های متعددی در سراسر خاور نزدیک یافت شده‌اند، طبعاً خصوصیات ظاهری آنها متفاوت خواهد بود. تعدادی از آنها فاقد نقش (تل شاملو، پاسارگاد) و برخی دیگر صیقلی (تل بیلا، تپه جیران، شهر قومس، جوبن، یاریم تپه، آذربایجان و جمهوری آذربایجان) و گروهی دارای پوشش گلی هستند (اشدود، بگرام). برخی از آنها نیز لعابدار (دورا اورپوس، تل ماغوز) و برخی دیگر منقوش می‌باشند (اشدود، آذربایجان، جمهوری آذربایجان). این اختلافات معلول تفاوت در سبکهای محلی سفالگران نواحی مختلف است. با این وجود، تزئینات مشابهی از جمله برجستگیهای نواری شاخ‌شکل در کنار

لوله‌ها، بر روی ظروف یافت‌شده از محوطه‌های بسیار دور از یکدیگر، از قبیل تل بیلا (شکل ۳: شماره ۳)، پاسارگاد (شکل ۳: شماره ۶) و بگرام (شکل ۶: شماره ۱) و همچنین ظروف آمفوری تک‌لوله مکشوفه از سلوکیه (شکل ۱: شماره های ۱ و ۲) و نیپور دیده می‌شود. نمونه‌های مکشوفه از تل شاملو و پاسارگاد دارای شاخه‌های کوچکی هستند که در محل اتصال دسته‌ها تعبیه شده‌اند. تزئینات عمودی نقش‌کنده که تقلیدی از شیارهای ظروف فلزی است، در نمونه‌های موجود در اشدود و ظرف مکشوفه از آذربایجان ایران (شکل ۴) و نقش‌کنده‌های افقی و تزئین خیاری در ظروف یافت‌شده از تل ماغوز دیده می‌شوند. ظرف یافت‌شده از جیران‌تپه (گرمی) تنها نمونه‌ای است که حاوی تزئیناتی با فشار ناخن انگشت و برآمدگیهای کوچک گرد می‌باشد. این تزئین خاص بر روی سایر سفالهای مکشوفه از جیران‌تپه و سایر محوطه‌های واقع در آن منطقه نیز وجود دارد [۳۹].

قدمت

همچنان که از کاتالوگ ارایه‌شده بر می‌آید، قدمت ریتون-آمفوره‌های سفالی را می‌توان از قرون پنجم-چهارم ق.م تا دوره ساسانی نسبت داد، اما به نظر می‌رسد اکثر آنها متعلق به دوره هخامنشی و اشکانی هستند. تاکنون هیچ ظرف دولوله‌ای طلایی یا نقره‌ای مشابهی که مربوط به دوره اشکانی باشد به دست نیامده است. همچنان که در بالا اشاره شد، تاریخ‌گذاری ظرف یافت‌شده از تل بیلا به قرون شانزدهم تا سیزدهم ق.م. قابل قبول نیست و باید آن را عنصری دخیل قلمداد کنیم و قدمت آن را نیز به دوره بعد هخامنشی و یا به احتمال بیشتر به دوره اشکانی منسوب سازیم.

با این تفصیل، می‌توان گفت ظروف دولوله‌ای صورت تکامل‌یافته ظروف آمفوری دودسته هستند که در یکی از دسته‌های آنها سوراخی به عنوان آبریز تعبیه می‌شد. زیرا آمفوره‌هایی که ارمنیان و لیدی‌ها برای داریوش اول [۴۰] آورده بودند و تصویر آنها در نقش برجسته‌های کاخ آپادانا در تخت جمشید دیده می‌شود، دارای همان شکل کلی آمفوره‌های دولوله‌ای است (دو دسته، بدنه تخم مرغی یا گلابی شکل، گردن باریک و معقر)؛ با این تفاوت که مایع داخل ظرف از طریق یک دسته منقاری خالی می‌شد (ظروف مزبور دارای پایه تخت و فاقد لوله است). نمونه‌های مشابه این ظروف از جنس نقره در سوریه، بین النهرین، ایران و افغانستان یافت شده‌اند [۴۱].

ظروف آمفورا با دسته لوله‌ای منقاری در اواخر قرن ششم و اوایل قرن پنجم ق.م تولید می‌شد، اما اثری از ریتون-آمفورا در تخت جمشید دیده نمی‌شود. این امر این فرضیه را تقویت می‌کند که ظروف دولوله‌ای نمونه‌های پیچیده و تحول‌یافته‌ای هستند که کارکرد یکسانی داشتند، اما در دوره‌های بعدی ابداع شده‌اند. کشف آمفوره‌هایی با کف لوله‌دار در بافتهای لایه‌نگاری‌شده باستان‌شناسی و بررسیهای سبک‌شناختی، ضریب

صحت این فرضیه را بالاتر می‌برد، زیرا قدمت این نمونه‌ها را نمی‌توان به بیش از قرن پنجم ق.م منسوب کرد و قدمتی از حدود اوایل قرن چهارم ق.م. برای آنها منطقی به نظر می‌رسد.

منشأ و کارکرد ظروف دولوله‌ای

به اعتقاد آمندری منشأ این ظروف احتمالاً ارمنستان بوده است [۴۲]. این نظریه را نمی‌توان به طور قطع اثبات کرد، اما کشف تعداد زیادی از ظروف دولوله‌ای در آذربایجان (ایران) و جمهوری آذربایجان اعتقاد به منشأ شمالی این ظروف را تقویت می‌کند.

شاید از خود پرسیم ظروف آمفوری دولوله‌ای چه کارکردی داشتند؟ آیا در تشریفات مذهبی به کار می‌رفتند یا فقط در امور غیرمذهبی کاربرد داشتند؟ ظرف متعلق به دوره ساسانی یا اوایل دوره اسلامی (نک. به صفحه ۴۵) تنها نمونه‌ای است که می‌تواند پاسخ منطقی به این پرسش ارائه کند. بیشتر باستان‌شناسان معتقدند طرح‌های موجود بر روی این ظرف نشانه تلفیق «دیونیسیاک» الهه شراب با «آناهیتا» الهه آب و باروری است و اینکه این ظروف فحوی مذهبی داشته‌اند و از آنها برای نوشیدن شراب یا هوم مقدس استفاده می‌شد [۴۳]. اگر چنین باشد، شاید از خود پرسیم آیا این ظروف در دوره‌های هخامنشی و اشکانی و در مناطق بسیار دوردست همچون اشدود و دورا-اورپوس کاربرد مشابهی داشتند و در مراسم مذهبی استفاده می‌شدند، یا کارکردهای غیرمذهبی داشته و تنها در ضیافتها و جشنها به کار می‌رفتند؛ جشنهایی که خود در اغلب موارد پیشینه مذهبی داشتند؟

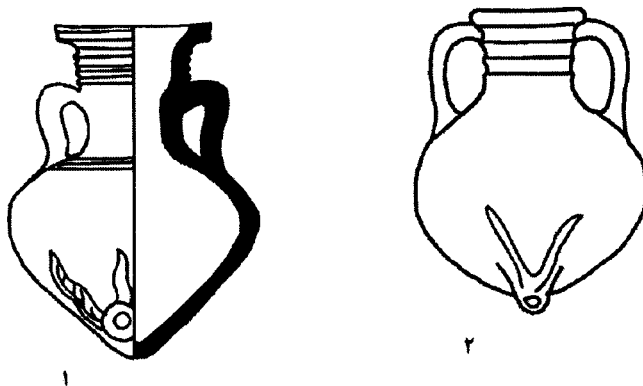
قدر مسلم این ظروف در مصارف روزمره کاربرد نداشت و عملکرد دسته‌های آنها نیز نامشخص است. این ظروف که برای نوشیدن مایعات به کار می‌رفت، صراحتاً تقلیدی از شکل پستان بز و یا گوسفند می‌باشد و تولید آنها احتمالاً در نیمه دوم قرن پنجم ق.م و به طور قطع در قرن چهارم ق.م آغاز شده و تا دوره ساسانی یا اوایل دوره اسلامی تداوم یافته است. بنابراین، استفاده از این ظروف حدوداً یک هزاره تداوم داشت و گسترش وسیع آنها در سراسر خاور نزدیک، در نیمه دوم هزاره اول ق.م. و قرون اولیه پس از میلاد را باید نتیجه گسترش قلمرو امپراطوریهای هخامنشی و اشکانی بدانیم.

ضمیمه

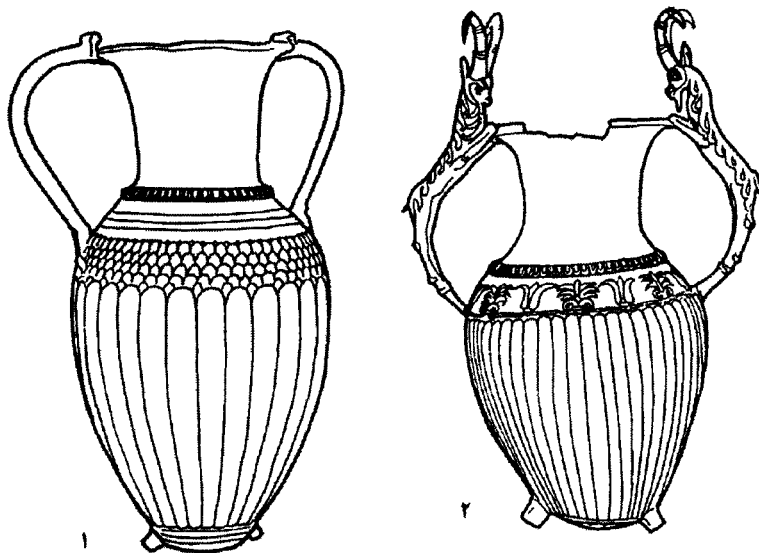
بعد از اتمام نگارش مقاله حاضر، نگارنده از وجود ظرف دولوله‌ای دیگری که اخیراً یافت شده بود مطلع شد. این ظرف از اروک در شمال بین‌النهرین کشف و منتشر شده بود و آن را نیز باید به کاتالوگ خود اضافه کنیم.

اروک-وارکا (شکل ۷)

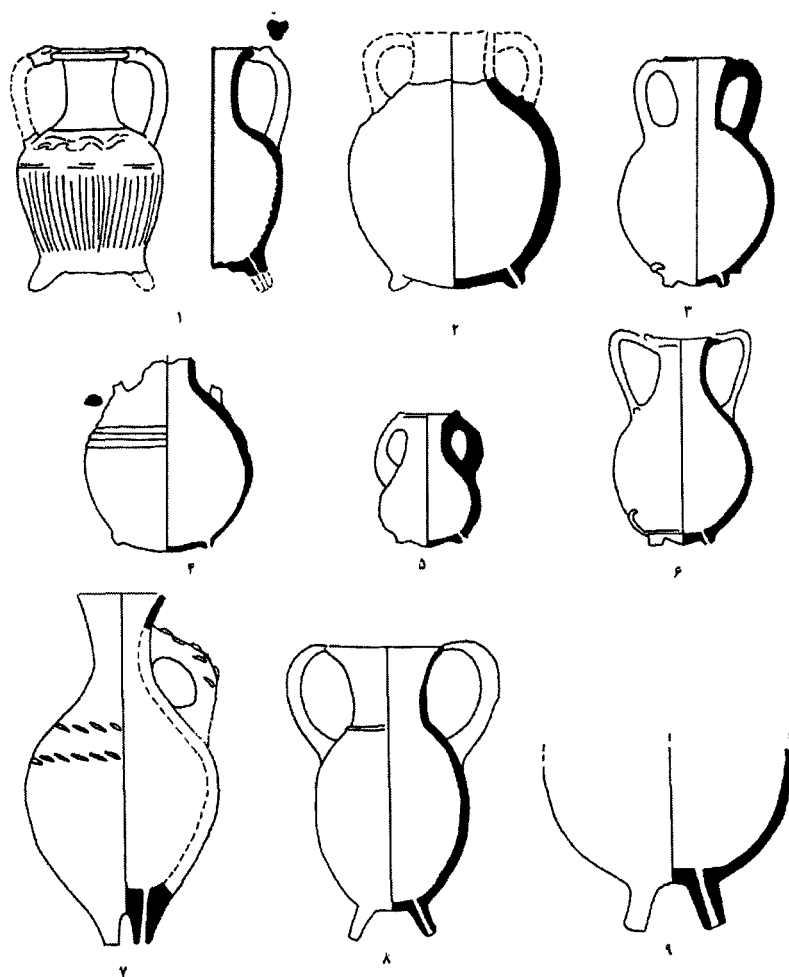
شرح: ظرف سفالی با خمیر مایل به قرمز و سطح آن مایل به زرد است. این ظرف دارای دو دسته و گردن آن باریک است. لبه آن شکسته است و پایه آن حلقوی است. بر روی لوله‌ها تزئیناتی به شکل شاخ و چشم وجود دارد و سر برز فرم تجریدی را تداعی می‌کند.
ارتفاع باقیمانده: ۲۲/۶ سانتی متر



شکل ۱. شماره‌های ۱ و ۲: ظروف تک‌لوله‌ای مکشوفه از سلوکیه. تک: Debevoise, *Parthian pottery from Seleucia-on-the-Tigris*, figs. 176-7.



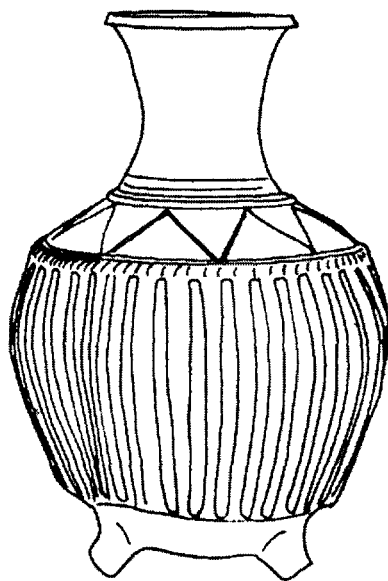
شکل ۲. شماره‌های ۱ و ۲: ظروف آمفوری دولوله‌ای نقره‌ای. تک: 7000 Jahre Kunst in Iran, Essen, 1962, Kat. 336, and Porada, *Ancient Iran*, p. 169, pl. 49.



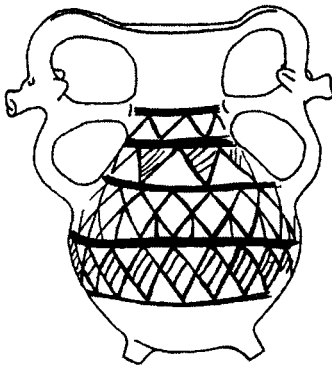
شکل ۳. ظروف دولوله‌ای سفالی

1. Dothan, *Atiqot*, English series, vol. IX-X, vol. 2, fig. 24:14 (Scale 1/5)
2. Toll, *The Green-glazed Pottery*, p. 30, fig. 16 (scale 1/4)
3. Speiser, *The Museum Journal* XXIII, 3, pl. LXII, 6 (scale 1/5)
4. Ricciardi, *Mesopotamia* v-vi, fig. n 93 (scale 1/4)
5. K. al-Jabani, *Sumer* XVII, pl. 4, n. 23 (scale 1/7)
6. Stronach, *Pasargadae*, p. 258, fig. 6 (scale 1/5)
7. Haenrick, *Proceedings of the Vth Annual Symposium*, fig. 7, n. 2 (scale approx)
8. Hansman and Stronach, *J.R.A.S* 1974, p. 21, n. 1 a-c (scale 1/4)

(مقیاس: تقریباً ۱/۴)



شکل ۴. ظروف دولوله ای مکشوفه از آذربایجان. تک:
Muscarella, *Metropolitan Museum Journal* 2, fig. 31.



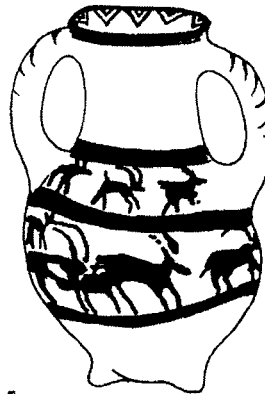
۱



۲



۳



۴

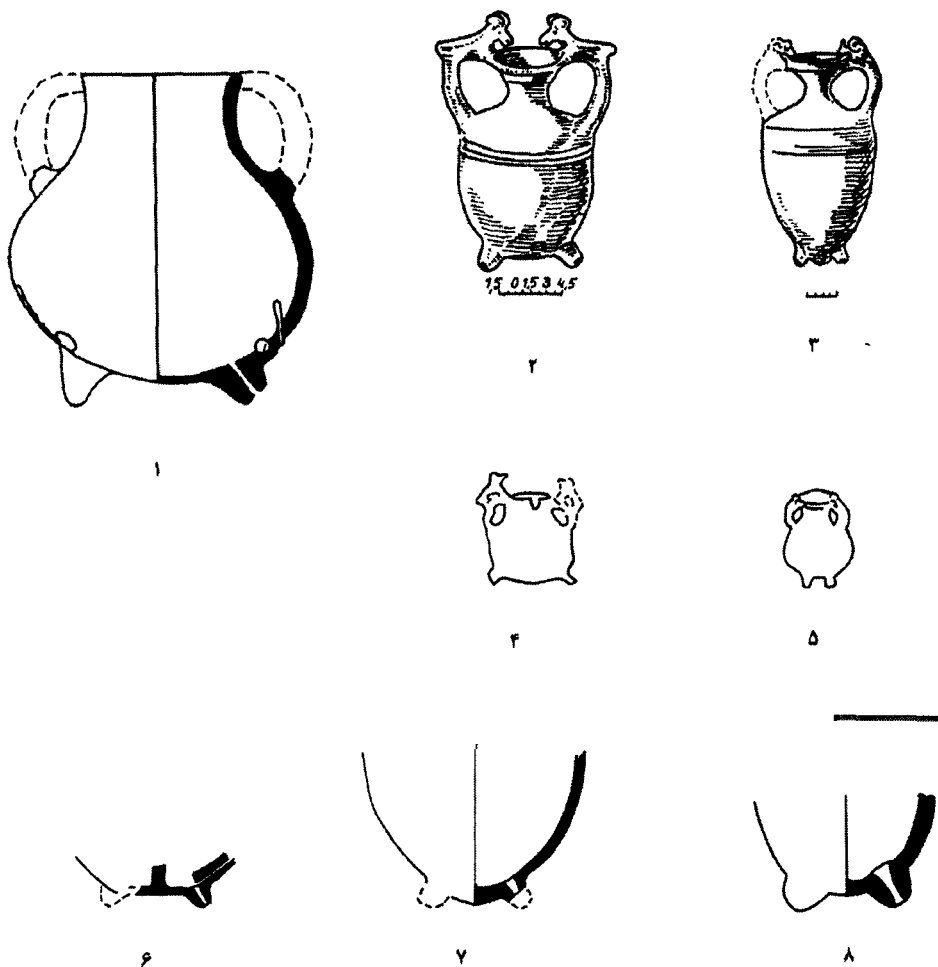


۵



۶

شکل ۵. ظروف دولوله‌ای سفالی منقوش



شکل ۶. ظروف دولوله‌ای سفالی

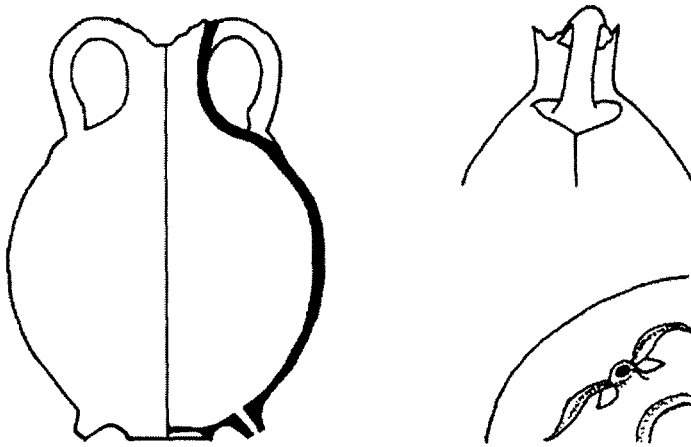
شماره ۱ از بگرام، شماره‌های ۲ تا ۵ از جمهوری آذربایجان، شماره‌های ۶ تا ۸ از خوارزم

برای شماره ۱ تک: Ghirshman, M.D.A.F.A. XII, pl. XV, n. 6-7

برای شماره‌های ۲ و ۳ تک: Tirastian, Sov. Arkh. 1964, fasc. 3, fig. 6, n. 2-3

برای شماره‌های ۴ و ۵ تک: Abramova, Sov. Arkh. 1969, fasc. 2, fig. I, n. 48

برای شماره‌های ۶ تا ۸ تک: Chichkina, Sov. Arkh. 1975, fasc. 2, fig. 6, n. 4-6



شکل ۷. ظروف دولوله‌ای مکشوفه از اوروک- وارکا



تصویر ۱. آمفوری دولوله‌ای مکشوفه از میلان (دوره ساسانی)

پی‌نوشتها

1. P. Amandry, "Toreutique achéménide", *Antike Kunst* 2 (1959), pp. 38-56, pl. 20-29.
 2. N. C. Debevoise, *Parthian pottery from seleucia* (Ann Arbor, 1934), fig. 176-7; R. Ettinghausen, "Parthian and Sasanian pottery", in *survey I*, pp. 659-61, fig. 220c.
 3. Ettinghausen, op. cit., pp. 659-61, fig. 220c.
 4. L. Vanden Berghe, *Archéologie de l'Iran Ancien* (Leiden, 1959), pl. 152 a-b; Note also in: *Catalogue Trésors de l'Ancient Iran*, (Geneve, 1966), cat. n. 568, (fig. 43).
- ظرف مرکبی که از دو ریتون تک‌لوله‌ای ساخته شده‌اند. سایر ظروف تک‌لوله‌ای در صفحه ۱۰۹ شماره‌های ۵۶۹ تا ۵۷۱ ارایه شده‌اند. برای تاریخ‌گذاری این ظرف نک:
- E. Hearinck, "Painted pottery of the Ardabil style in Azerbaidjan (Iran)", *Iranica Antiqua* XIII, 1978.
5. R. Ghirshman, "Le rhyton en Iran", *Artibus Asiae* XXV (1962), pp. 79-80, fig. 32; Amandry, op. cit., pp. 48-9, pl. 24-5 and 30, n. 4; E. Porada, *Ancient Iran* (1965), p. 169, pl. 49.
 6. Amandry, op. cit., pp. 52-4.
 7. 7000 Jahre Kunst in Iran (Essen, 1962), Kat. N. 336; 7000 Anni d'Arte Iranica (Milan, 1936), pl. 35.
۸. فلس‌های کنده‌کاری شده می‌تواند نشانگر قدمت پیش از هخامنشی باشد. (برای مثال به کاسه مکشوفه از چماخزی (Chamahzi) که متعلق به قرن‌های هشتم-هفتم ق.م. است. نک:
- L. Vanden Berghe: "La nécropole de Camahzi-Mumah, 1974", *Proceedings of the IVth Annual Symposium* (Tehran, 1975), p. 348, n. 4, p. 365, fig. 5, n. 5)
- البته با توجه به تاریخ‌گذاری عمومی ریتون-آمفوراها، این مؤلفه تزئینی را باید باقیمانده از ادوار قبلی بدانیم. همچنین نک: Amandry, op. cit., p. 49.
9. Amandry, op. cit., pp. 54-5., pl. 30: 1-3. On p. 55
- وی در صفحه ۵۵ می‌نویسد: «آمفورای پاناگوریچ از لحاظ فرم هخامنشی و از لحاظ نقش یونانی و سبک ساخت آن نیمه‌هخامنشی و نیمه‌یونانی است.» قدمت این ظرف به اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن سوم ق.م. تاریخ‌گذاری شده است.
- G. Roux, "Meurtre dans un sanctuaire sur l'amphore de Panaguriste", *Antike Kunst* 7, n. 1 (1964), pp. 30-41, 1 fig., 4 pl.
10. Amandry, op. cit., pp. 50-2, pl. 26-8.
 11. Y. Godard, "Bouteille d'art sasanide", *Athar-é Iran* 3 (1938), pp. 291-300, fig.; R. Ghirshman, "Notes Iraniennes V", *Artibus Asiae* XVI (1962), pl. 120-1.
 12. D. G. Shepherd, "Sasanian Art in Cleveland", *The Bulletin of the Cleveland Museum of Art* 51 (1964), pp. 84-6, fig. 20, 22. R. Ettinghausen, "A Persian Treasure", *Arts in Virginia* (Fall/Winter, 1968), p. 30, fig. 5.
 13. M. Dothan, "Ashdod II-III. The second and third season of Excavations 1963, 1959. Soundings in 1967", *Atiqot English series*, IX-X (Jerusalem, 1971), vol. 1, P. 62; vol 2, fig. 24: 14, Pl. XIX:1
 14. N. P. Toll, *The excavations at Dura-Europos. Final Report IV. The Green Glazed pottery* (New-Haven, 1963), P.30 and fig. 16, Pl. X: n. 1935.518.

15. E. A. Speiser, the pottery of Tell Billa. A Preliminary account, the Museum Journal XXIII, 3 (1933), pp. 258, 280 and Pl. LXII, 6.

۱۶. پی‌نوشت‌های ۲ و ۳.

17. R.V. Ricciardi, "Sasanian pottery from Tell Maghuz (North Mesopotamia) Mesopotamia V-VI (1970-71), P.467 and fig. 96, n.93.
18. Kadhim al-Jabani, "the excavations at Tell Shamlu (Arabic)" summer XVII (1961), Pl. 4, n. 23 and Pl. 15, n.3 upper row.

۱۹. همچنین نک:

Al-Haik, *key lists of archaeological Excavations in Iraq II*, 1966-71 (1971), p. 42, n. 62.

۲۰. همچنین نک:

Al-Haik, *key lists of archaeological Excavations in Iraq II*, 1966-71 (1971), p. 42, n. 62

21. Debevoise, *op. cit.*, fig. 297.
22. N. P. Toll, *The green glazed pottery* (New-Haven, 1934), p. 9, fig. n. S-35; 1938. 4825, fig. 11 (glazed); N. P. Toll, *Preliminary report on the ninth season of work* (1946), pp. 105-6, fig. 19 (common ware).
23. D. Stronach, "Excavations at pasargadae second preliminary report" Iran II (1964), p. 38 and Pl. VIII a-b; and pasargadae (oxford, 1978), pp. 28-90 fig. 114: 6 and pls. 171-2.
۲۴. این تکه سفال اکنون در موزه ایران باستان (به شماره ۱۸۹۳۸/۳۳۷۰) نگهداری می‌شود، این ظرف از تپه جوجیران در نزدیکی گرمی و توسط کامبخش‌فرد کشف شده است. از کاوشگر محوطه به دلیل اجازه چاپ این مطلب قدردانی می‌شود.

25. E. Haerinck, "Typology and distribution pattern of ceramics in Iran from ca. 250 B. C. to ca. 225 A. D.", Proceedings of the Vth Annual symposium on Archaeological Research in Iran (Tehran, 1978), fig. 7: 2.
26. A. Mongait, *Archaeology in the U.S.S.R.* (Moscow, 1959), pp. 251-2, and fig. 258d, e. E. Haerinck, "Typology and distribution pattern of ceramics in Iran from ca. 250 B.C. to ca. 225 A.D.", Proceedings of the Vth Annual Symposium (Tehran, 1978), see 3: North-Eastern Azerbaijan (In press).
27. O. W. Muscarella, "The tumuli at Se Giradan", Metropolitan Museum Journal 2 (1969), p. 25, fig. 31

۲۸. ترتیب قرار گرفتن دسته‌ها با ظروف دیگری از آذربایجان در نمایشگاه «گنجینه ایران باستان» به شماره ۵۶۸، تصویر شماره ۴۳ قابل مقایسه است.

29. O. W. Muscarella, "The Tumuli at se Girdan Metropolitan Museum Journal 2(1969), fig. 31. Anonymous, A Japanese Catalogue (1968). A.U. pope et al. Exhibition of Ancient Persian pottery", Japanese Catalogue (1968). A. Das Tier in der kunst Irans (1972), n. 58. H. Vollmoeller, Catalogue 1 Auktion 1975, Antike kunst (Zurich), p. 31, n.208.
30. E. Hearinck, "Painted pottery of the Ardabil style in Azerbaidjan (Iran)", *Iranica Antiqua* XIII, (1978).

۳۱. این اطلاعات را آقای حاکمی صمیمانه در اختیار بنده قرار دادند.

32. N. Egami, S. Fukai, and S. Musada, *Dailaman II* (Tokyo, 1966), p. 21, pl. XIII-XV; T. sono and s. Fukai, *Dailaman III*, and Haerinck, *op. cit.*, see 4: The Guilan.
33. *Dailaman II*, p. 25 (in the English text) and pp. 25-2 and fig. 12-15 (in the Japanese text).
34. J. Hansman and D. Stronach Excavations at shahr-i Qumis. 1971.J. R. S. 1974. pp. 12, 21, n.1 a-c, 22.

35. J. Deshayes, "Rapport préliminaire", in *Proceedings of the IVth Annual symposium*, pp. 308-7, 311. level 8-6 at Yarim Tepe.
(این آثار را آقای دکتر استروناخ در اختیار بنده قرار دادند). لایه‌های ۶ تا ۸ یاریم‌تپه احتمالاً با لایه VA تورنگ‌تپه (که مربوط به عصر آهن IV یعنی دوره هخامنشی است) و لایه‌های ۳ تا ۵ آن نیز با لایه VB تورنگ‌تپه همزمان می‌باشد. (قرن سوم-دوم ق.م.) همچنین نک:
- V. E. Crawford, "Beside the Kara Su", *B.M.M.A.*, 1963, pp. 270 and 273.
36. R. Ghirshman, Begram, *Recherches archeologiques et historiques sur les Kouchans*, M. D. A. F. A. XII (cairo, 1946), P.55, Pl. XV, n.6-7 and pl. XLI: B. B. 465.
37. M. P. Abramova, *Surla ceramique aux: an ses zoomorphiques*, sov. Arkh. 1969, fasc. 2, p. 72, fig. I, n. 45, 48 and 52, G. A. Tiratsian, "Quelques trits de la Culture marenelle de l'Armenie et de la Transcuacase aux Ve- Ive siecles av. N. ere, sov. Arkh. 1964, fasc. 3, fig, 6, n. 2-3.
38. G. V. Chichkina, *La ceramique Hellenistique d' Afrosiab*, sov. Arkh. 1975, fasc. 2, fig. 6, n. 4-6.
39. Haerinck, *op. cit.*, fig. 7.
۴۰. آمفوراها توسط سومین و ششمین نماینده اعزامی ملل، یعنی ارمنی‌ها و لیدی‌ها پیشکش می‌شوند؛
E. Schmidt, *Persepolis I* (1958), pls. 29 and 32; G. Wlaser, *Die Völkerschaften auf den Reliefs von Persepolis* (Berlin, 1966), pls. 10, 13, 38, 39, 45-49, 83;
در خصوص شناسایی گونه مربوط به لیدی‌ها نک:
M. Roaf, *Cahiers D.A.F.I.* 4, pp. 126-7.
آمفورایی نیز با دسته زنبیلی توسط مادها هدیه داده می‌شود. نک:
Schmidt, *op. cit.*, pl. 27 and Walser, *op. cit.*, pls. 8 and 31-4.
41. Amandery, *op. cit.*, pp. 39-48, pls. 20-23.
42. Amandry, *op. cit.*, p. 54.
43. D. G. Shepherd, "Sasanian Art in Cleveland", *The Bulletin of the Cleveland Museum of Art* 51 (1964), pp. 83-6; D. G. Shepherd, "Two Silver Rhyta", *op. cit.* 53 (Oct. 1966), pp. 301-4; R. Ettinghausen, "A persian Treasure", *Arts in Virginia* (Fall/Winter, 1968), pp. 36-41.

ضمائم

ضمیمه ۱

انواع پایه‌های ظروف سفالی

Pedestal	پاستونی
Flat	تخت
Nipple	نوک پستانی
Hollow	مقعر
Omphalos	نافی
Conical	مخروطی
Pointed	نوک تیز
Trumpet	شیپوری
Rounded	مدور
Ring	حلقوی

انواع لبه‌های ظروف سفالی

Everted	برگشته
Rolled	قرقره‌ای
Pinched	نیشگونی
Beveled	بَنج
Square	چهار گوش
Triangular	سه گوش
Inverted	به داخل برگشته
Sloping	مؤرب
Carinated	زاویه دار
Flaring	چتری
Rounded	فتیله‌ای
Flat	تخت
Trefoil	برگ شبدری
Horizontal	افقی
Round	گرد
Club	گیزی
Flat ledge-rim	لبه‌ابزار تخت

ضمیمه ۲: بیوگرافی مولفین

ولفرام کلایس *

پروفسور دکتر ولفرام کلایس متولد سال ۱۹۳۰ در آلمان و فارغ التحصیل رشته تاریخ معماری از دانشگاه برلین است. کلایس از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۵ در مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در تهران به فعالیت پرداخت و از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۵ مدیریت این مؤسسه را بر عهده داشت. وی در کاوشهای بسیار ارزشمندی در زندان سلیمان، بیستون و بسطام به عنوان سرپرست و کاوشگر مشارکت داشته است. دیلاً به کتب و مقالات عمده وی اشاره می‌شود.

کتابها:

...Wolfram Kleiss (Ed.), Bastam I, Ausgrabungen in den Urartäischen Anlagen 1972-...1975, Teheraner Forschungen IV (Berlin 1979); with contributions by Stephan Kroll, Mirjo Salvini, Ursula Seidl, Peter Calmeyer and Christine Strauss, 260pp.

...Wolfram Kleiss (Ed.), Bastam II. Ausgrabungen in den Urartäischen Anlagen 1976-1978, Teheraner Forschungen V (Berlin 1988), with contributions by Stephan Kroll, Paul Zimansky, Mirjo Salvini, Ursula Seidl, Joachim Boessneck, Mostefa Kokabi, Maria Hopf, Ulrich Willerding and Alfred Selmaier, 328pp.

مقالات:

- | | |
|--------------|--|
| Kleiss 1968 | W. Kleiss, Urartäische Plätze In Iranisch-Azerbaidjan <i>Istanbuler Mitteilungen</i> 18, 1968, 1-44. |
| Kleiss 1969 | W. Kleiss, Bericht über zwei Erkundungsfahrten in Nordwest-Iran, <i>AMI</i> N.F. 2, 1969, 7-119. |
| Kleiss 1970a | W. Kleiss, Ausgrabungen in der Urartäischen Festung Bastam (Rusahinili) 1969, <i>AMI</i> , N.F. 3, 1970, 7-65. |
| Kleiss 1970b | W. Kleiss, Bericht über Erkundungsfahrten in Nord-West-Iran im Jahre 1969, <i>AMI</i> N.F. 3, 1970, 107-132. |
| Kleiss 1971a | W. Kleiss, Zendan-i Suleiman. Die Bauwerke (1971). |
| Kleiss 1971b | W. Kleiss, Bericht über Erkundungsfahrten in Iran im Jahre 1970, <i>AMI</i> N.F. 4, 1971, 51-111. |
| Kleiss 1972a | W. Kleiss, Ausgrabungen in der Urartäischen Festung Bastam (Rusahinili) 1970, <i>AMI</i> , N.F. 5, 1972, 7-68. |
| Kleiss 1972b | W. Kleiss, Bericht über Erkundungsfahrten in Iran im Jahre 1971, <i>AMI</i> N.F. 5, 1972, 135-242. |
| Kleiss 1973a | W. Kleiss, Bericht über Erkundungsfahrten in Iran im Jahre 1972, <i>AMI</i> N.F. 6, 1973, 7-80. |

* زحمت ارسال این بیوگرافی را آقای دکتر اشتفان کرول متحمل شده‌اند.

- Kleiss 1973b W. Kleiss, Planaufnahmen urartäischer Burgen in Iranisch-Azerbaidjan im Jahre 1972, *AMI* N.F. 6, 1973, 81-89.
- Kleiss 1973c W. Kleiss, Qal'eh Zohak in Azerbaidjan, *AMI* N.F. 6, 1973, 163-188.
- Kleiss 1974 W. Kleiss, Planaufnahmen urartäischer Burgen und Neufunde urartäischer Anlagen in Iranisch-Azerbaidjan im Jahre 1973, *AMI* N.F. 7, 1974, 79-106.
- Kleiss 1975a W. Kleiss, Siedlungen und Burgen in Azerbaidjan, *AMI* N.F. 8, 1975, 27-42.
- Kleiss 1975b W. Kleiss, Planaufnahmen urartäischer Burgen und urartäische Neufunde in Iranisch-Azerbaidjan im Jahre 1974, *AMI* N.F. 8, 1975, 51-70.
- Kleiss 1975c W. Kleiss, Fundnotizen zu einigen Säulenbasen aus West-Iran, *AMI* N.F. 8, 1975, 75-79.
- Kleiss 1976a W. Kleiss, Urartäische Plätze im Iran (Stand der Forschung Herbst 1975), *AMI* N.F. 9, 1976, 19-43.
- Kleiss 1976b W. Kleiss, Urartäische Architektur, in: H.-J. Kellner (Hrsg.), *Urartu. Ein wiederentdeckter Rivale Assyriens. Ausstellungskatalog der Prähistorischen Staatssammlung*, Band 2, München 1976, 28-44.
- Kleiss 1977a W. Kleiss, Burganlagen und Befestigungen in Iran, *AMI* 10, 1977, 23-52.
- Kleiss 1977b W. Kleiss, Alte Wege in West-Iran, *AMI* 10, 1977, 137-151.
- Kleiss 1977c W. Kleiss, Bastam / Rusa-i-URU.TUR, Beschreibung der urartäischen und mittelalterlichen Ruinen, Führer zu archäologischen Plätzen in *Iran*, Band 1, Berlin 1977.
- Kleiss 1978a W. Kleiss, Hügelgräber in Nordwest-Azerbaidjan, *AMI* 11, 1978, 13-18.
- Kleiss 1978b W. Kleiss, Frühgeschichtliche und Mittelalterliche Burgen in Iran, *AMI* 11, 1978, 19-26.
- Kleiss 1978c W. Kleiss, Das armenische Kloster Ozlu und andere christliche Denkmäler in Nord-West-Azerbaidjan, *AMI* 11, 1978, 181-186.
- Kleiss 1981a W. Kleiss, Vorgeschichtliche, urartäische und mittelalterliche Burgen in Ostazerbaidjan (Ein Nachtrag zu den Ergebnissen 1978), *AMI* 14, 1981, 9-19.
- Kleiss 1981b W. Kleiss, Mittelalterliche Burgen im Zentraliranischen Hochland, *AMI* 14, 1981, 95-116.
- Kleiss 1983 W. Kleiss, Größenvergleiche urartäischer Burgen und Siedlungen, in: *Beiträge zur Altertumskunde Kleinasien: Festschrift für K. Bittel*, Mainz 1983, 283-290.
- Kleiss 1985 W. Kleiss, Armenische Wüstung und Kirche in Tarsdjanb am Araxes, nordwestlich von St. Stephanos bei Djulfa, *AMI* 18, 1985, 241-144.
- Kleiss 1986 W. Kleiss, Beobachtungen an der Wallanlage von Leilan in West-Azerbaidjan, *AMI* 19, 1986, 211-218.
- Kleiss 1987 W. Kleiss, Brücken aus Safavidischer und Qadjarischer Zeit in Südwest- und Nordiran, *AMI* 20, 1987, 331-345.
- Kleiss 1989 W. Kleiss, Zur Ausdehnung von Hubushkia nach Osten, in: *Anatolia and the Ancient Near East. Studies in Honor of Tahsin Özgüç*, Ankara 1989, 257ff.
- Kleiss/Boehmer 1965 W. Kleiss / R.M. Boehmer Takht-i Suleiman und Zendan-i Suleiman. Die Grabungen auf dem Zendan-i Suleiman, *AA* 1965, 716-788.
- Kleiss/Kroll 1975 W. Kleiss / S. Kroll, Bolurabad, *AMI* N.F. 8, 1975, 15-25.

- Kleiss/Kroll 1976 W. Kleiss / S. Kroll, Zwei Plätze des 6. Jahrhunderts v.Chr. in Iranisch Azerbaidjan, *AMI* N.F. 9, 1976, 107-124.
- Kleiss/Kroll 1977 W. Kleiss / S. Kroll, Urartäische Plätze in Iran (Stand der Forschung Herbst 1976), *AMI* 10, 1977, 53-118.
- Kleiss/Kroll 1978 W. Kleiss / S. Kroll, Urartäische Plätze und Anlagen des 2.-1. Jahrtausend v.Chr. in Iran, *AMI* 11, 1978, 27-71.
- Kleiss/Kroll 1979a W. Kleiss / S. Kroll, Ravaz und Yakhvali, zwei befestigte Plätze des 3. Jahrtausends, *AMI* 12, 1979, 27-47.
- Kleiss/Kroll 1979b W. Kleiss / S. Kroll, Vermessene urartäische Plätze in Iran (West-Azerbaidjan) und Neufunde (Stand der Forschung 1978), *AMI* 12, 1979, 183-243.
- Kleiss/Kroll 1979c W. Kleiss / S. Kroll, Früharmenische Burgen in Nordwest-Azerbaidjan, *AMI* 12, 1979, 289-302.
- Kleiss/Kroll 1980 W. Kleiss / S. Kroll, Die Burgen von Libliuni (Seqindel), *AMI* 13, 1980, 21-61.
- Kleiss/Kroll 1992 W. Kleiss / S. Kroll, Survey in Ost-Azarbaidjan 1991, *AMI* 25, 1992, 1-46.

رابرت دایسون*

رابرت هنری دایسون استاد دانشگاه هاروارد، استاد بازنشسته گروه انسان‌شناسی دانشگاه پنسیلوانیا و مدیر بازنشسته بخش خاور نزدیک موزه پنسیلوانیاست.

دکتر دایسون در فاصله سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۷۷ سرپرستی «پروژه حسنلو» را در آذربایجان (ایران) بر عهده داشت. پیش از آن وی در اریحا در اردن، نیپور در عراق، شوش در ایران و در جزیره بحرین در خلیج فارس به فعالیتهای باستان‌شناسی اشتغال داشت. از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ رئیس دانشکده هنرها و علوم دانشگاه پنسیلوانیا بود. دایسون از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۴ مدیریت موزه پنسیلوانیا را عهده‌دار بود. وی مقالات متعددی را در زمینه باستان‌شناسی ایران و موضوعات مرتبط به رشته تحریر درآورده است. اخیراً وی به همراه سوزان هووارد به ویراستاری کتابی با موضوع بررسی مجدد محوطه عصر برنزی تپه حصار پرداخته است. این محوطه در ابتدا در سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ توسط موزه پنسیلوانیا حفاری شده بود و فعالیتهای دیگری در این محوطه در سال ۱۹۷۶ از سوی دانشگاه تورین و مرکز تحقیقات باستان‌شناسی ایران انجام گرفت. دایسون در حال حاضر مشغول آماده‌سازی گزارش نهایی کاوشهای حسنلو می‌باشد. ذیلاً به اهم مقالات و کتب منتشر شده وی اشاره می‌شود.

- Dyson, Robert H. "Hasanlu-Azerbaijan Project Newsletter" *Hasanlu-Azerbaijan Project Newsletter* (1959).
- Dyson, Robert H & T Cuyler Young. "The Solduz Valley, Iran: Pisdeli Tepe" *Antiquity* 34 (1960): 19-28.
- Dyson, Robert H., Jr. "Problems of Protohistoric Iran as Seen from Hasanlu" *Journal of Near Eastern Studies* 24 (1965): 193-217.
- Dyson, Robert H. "Archaeological Activity in Iran: Early Cultures of Solduz, Azerbaijan." *A Survey of Persian Art*. Ed. A U Pope, and P Ackerman. London: Oxford University Press, 1967. 2951-70.
- Dyson, Robert H. "Excavations at Dinkha Tepe, 1966", *Iran* 5 (1967).
- Dyson, Robert H. "Hasanlu and the Solduz and Ushnu Valleys" *Archaeologia Viva* 1 (1968): 82-101.
- Dyson, Robert H. "The Archaeological Evidence of the Second Millennium B.C. on the Persian Plateau." *The Cambridge Ancient History*. Cambridge: Cambridge University Press, 1968.
- Dyson, Robert H. "Preliminary Report on Work Carried Out during 1968 by the Hasanlu Project in Azerbaijan" *Bastan Chenassi va Honar-e Iran* 2 (1969): 14-8.
- Dyson, Robert H. "A Decade in Iran" *Expedition* 11 (1969): 39-47.
- Dyson, Robert H, O W Muscarella, & Mary M Voigt. "Hasanlu Project 1968: Hajji

* با همکاری آقای دکتر آجرلو تهیه شده است.

- Firuz, Dinkha Tepe, Se Girdan, Qalatgah" *Iran* 7 (1969): 179-81.
- Dyson, Robert H. "The Hasanlu Project, 1961-1967." *Memorial Volume of the Vth International Congress of Iranian Art and Archaeology*. Tehran: 1972. 389-58.
- Dyson, Robert H. "The Architecture of Hasanlu: Periods I to IV" *American Journal of Archaeology* 81 (1977): 548-52.
- Muscarella, Oscar White. *The Catalogue of Ivories from Hasanlu, Iran*. ed. Robert H Dyson. Philadelphia: The University Museum, 1980.
- Dyson, Robert H. "Rediscovering Hasanlu" *Expedition* 31 (1989): 3-11.
- Dyson, Robert H, & O W Muscarella. "Constructing the chronology and historical implications of Hasanlu IV" *Journal of Persian Studies* (1989): 1-27.
- Dyson, Robert H. "Triangle-Festoon Ware Reconsidered" *Iranica Antiqua* 34 (1999): 115-44.

اسکار وایت ماسکارالا*

اسکار وایت ماسکارالا دارای مدرک دکتری، استاد دانشگاه پنسیلوانیا و پژوهشگر ارشد بخش هنر باستانی خاور نزدیک در موزه هنر متروپولیتن است.

وی مدرک لیسانس خود را در رشته تاریخ مدرن از سیتی کالج نیویورک و دکترای خود را در رشته باستان‌شناسی کلاسیک از دانشگاه پنسیلوانیا اخذ کرد. در اواخر دهه ۱۹۵۰ به کاوش در پایتخت سابق فیریگی یعنی گوردیون در نزدیکی آنکارای امروزی پرداخت و پس از آن به عنوان سرپرست و کاوشگر در کاوشهای آلیشار، آیانیس و قدیره‌ویوک در ترکیه و حسنلو، عقرب‌تپه، سه‌گیردان و مناطق دیگر در ایران به فعالیتهای باستان‌شناسی اشتغال داشت.

ماسکارالا به باستان‌شناسی عصر آهن خاور نزدیک، روابط فرهنگی یونان و خاور نزدیک در قرون هشتم و هفتم ق.م. و موضوع جعل‌سازی از هنر باستان خاور نزدیک بسیار علاقمند بود. جدیدترین کتابهای وی عبارتند از: لی کیپر شد (The Lie Became Great) و مطالعاتی در هنر و باستان‌شناسی دوران باستان (Studies in the Art and Archaeology of Antiquity) در زیر به برخی از مقالات و آثار منتشره وی اشاره می‌گردد.

- Muscarella, Oscar White. "Excavations at Dinkha Tepe, 1966" *The Metropolitan Museum of Art Bulletin* 27 (1968): 187-96.
- Dyson, Robert H, O W Muscarella and Mary M Voigt. "Hasanlu Project 1968: Hajii Firuz, Dinkha Tepe, Se Girdan, Qalatgah" *Iran* 7 (1969): 179-81.
- Muscarella, Oscar White. "The Tumuli at Se Girdan: A Preliminary Report" *Metropolitan Museum Journal* 2 (1969): 5-25.
- Muscarella, O W. "Hasanlu in the ninth century B.C. and its relations with other cultural centers of the Near East" *American Journal of Archaeology* 75 (1971): 263-6.
- Muscarella, O W. "Qalatgah: An Urartian Site in Northwestern Iran" *Expedition* 13 (1971): 44-9.
- Muscarella, O W. "Excavations at Agrab Tepe, Iran" *Metropolitan Museum Journal* 8 (1973): 47-76.
- Muscarella, Oscar White. "The Iron Age at Dinkha Tepe, Iran" *Metropolitan Museum Journal* 9 (1974): 35-90.
- Muscarella, Oscar White. "'Ziwiye'" and Ziwiye: The Forgery of a Provenience" *Journal of Field Archaeology* 4 (1977): 197-219.
- Muscarella, Oscar White. "Iranian Art and Archaeology" *Journal of Field*

* توسط آقای دکتر گابریل پیژورنو از دانشگاه پنسیلوانیا ارسال شده است.

- Archaeology* 5 (1978): 241-5.
- Muscarella, Oscar White. *The Catalogue of Ivories from Hasanlu, Iran*. Ed. Robert H Dyson. Philadelphia: The University Museum, 1980.
- Muscarella, Oscar White. "Surkh Dum at The Metropolitan Museum of Art: a Mini-Report" *Journal of Field Archaeology* 8 (1981): 327-59.
- Muscarella, Oscar White. "On Publishing Unexcavated Artifacts" *Journal of Field Archaeology* 11 (1984): 61-6.
- Muscarella, Oscar White. "The Location of Ulhu and Uise in Sargon II's Eighth Campaign, 714 B. C." *Journal of Field Archaeology* 13 (1986): 465-75.
- Dyson, Robert H, and O W Muscarella. "Constructing the chronology and historical implications of Hasanlu IV" *Journal of Persian Studies* (1989): 1-27.
- Muscarella, O W. "North-western Iran: Bronze Age to Iron Age." *Anatolian Iron Ages* 3. Ed. A Çilingiroğlu, and D H French. Ankara: British Institute of Archaeology, 1994. 139-55.
- Muscarella, Oscar White. "[Untitled]" *Journal of the American Oriental Society* 115 (1995): 309-10.
- Muscarella OW. Bulletin of the Asia Institute, in *Jiroft and "Jiroft-Aratta". A review article of Yousef Madjidzadeh, Jiroft: The Earliest Oriental Civilization* (2005).
- Muscarella, Oscar White. "The Excavation of Hasanlu: An Archaeological Evaluation" *Bulletin of the American Schools of Oriental Research* 342 (2006): 69-94.

ارنی هرینک*

پروفسور ارنی هرینک استاد دانشگاه گانت بلژیک و ویراستار مجله معتبر «ایرانیکا آنتیکا» می‌باشد. فهرست کتابها و مقالات دکتر هرینک به شرح زیر است.

A. Boeken/Books

1. *La céramique en Iran pendant la période parthe (ca. 250 av. J.C. à ca. 225 après J.C.) : typologie, chronologie et distribution*, Gent, 1983, XVII+261 p., 39 fig., XIV pl., 8 kaarten, 2 tabl. (=Supplément Iranica Antiqua II)
(uitgegeven met de steun van de Universitaire Stichting)
2. *Sufal-e Iran dar doran ashkani*, Teheran, 1376/1997, 310 p., ill. (Perzische vertaling van n°1, uitgegeven door Min. Cultuur Iran/Mirath Ferhengi)
3. *Excavations at ed-Dur, vol. II, The Tombs* (The University of Ghent South-East Arabian Archaeological Project), Leuven, 2001, 430 p. (110p., 10 ill., tab., 313 pl. & 8 color pl.)
(Uitgegeven met de steun van de Universitaire Stichting)

B. Boeken in samenwerking/ Books in collaboration

4. L. Vanden Berghe, avec la collaboration de B. De Wulf, E. Haerinck, *Bibliographie Analytique de l'Archéologie de l'Iran Ancien*, Leiden, 1979, XXV+329 p.
5. L. Vanden Berghe & E. Haerinck, *Bibliographie Analytique de l'Archéologie de l'Iran Ancien, Supplément 1 (1978 - 1980)*, Leiden, 1981, XV+109 p.
6. L. Vanden Berghe, m.m.v. Ch. Langeracht-Seeuws, B. Overlaet en E. Haerinck, IX Catalogus. *Luristan een verdwenen bronskunst uit West-Iran*, Gent, 1982, pp. 131-222, ill.
7. L. Vanden Berghe & L. De Meyer, met medewerking van E. Haerinck, B. Overlaet, M. Tanret, *Urartu. Een vergeten cultuur uit het bergland Armenië*, Gent, 1982, 256 p., ill. (E. Haerinck: Burgerlijke en militaire architectuur: pp. 44-52, ill.; Funeraire architectuur: pp. 57-66, ill.; Beeldhouw- en schilderkunst: pp. 67-73, ill.; Troon- en meubelonderdelen: pp. 100-106, ill.; Vaatwerk: pp. 107-110, ill.; Aardewerk: pp. 111-112) (L. Vanden Berghe en E. Haerinck: Catalogus en bibliografie: pp. 119-250).
8. L. Vanden Berghe, m.m.v. E. Haerinck, *Oud - Iraanse Rotsreliëfs*, Brussel, 1983, 208 p., 15 fig., 40 pl. / *Reliefs rupestres de l'Iran Ancien*, Bruxelles, 1983, 208 p., 15 fig., 40 pl.
9. E. Haerinck & K.G. Stevens, *Pre-Islamic Archaeology of Kuwait, Northeastern Arabia, Bahrain, Qatar, United Arab Emirates and Oman : A Bibliography*, Gent, 1985, XI+53 p., 1 map.
10. L. Vanden Berghe & E. Haerinck, *Bibliographie Analytique de l'Archéologie de l'Iran Ancien, Supplément 2 (1981-1985)*, Leuven, 1987, XV+102 p.
11. E. Haerinck & K.G. Stevens, *Bibliographie Analytique de l'Archéologie de l'Iran Ancien, Supplément 3 (1986-1995)*, Leuven, 1996, XIV+141 p.
12. K.G. Stevens & E. Haerinck, *Pre-Islamic Archaeology of Kuwait, Northeastern Arabia, Bahrain, Qatar, United Arab Emirates and Oman: A Bibliography. Supplement 1 (1985-1995)*, Leuven, 1996, VI+82 p.
13. E. Haerinck & B. Overlaet, *Hakalan and Dum Gar Parchinah, The Chalcolithic Period, Luristan Excavation Documents I*, Brussel, 1996, VIII+232 p., 79 fig., 87 pl.
14. E. Haerinck & B. Overlaet, *Chamahzi Mumah. An Iron Age III Graveyard. Luristan Excavation Documents II* (= Acta Iranica 33. Encyclopédie permanente des études iraniennes publiée par le Centre International d'études indo-iraniennes. Troisième série. Textes et Mémoires vol. XIX), Peeters/Leuven, 1998, 218 p., 63 fig., 10 kl.pl., 74 pl.

* این بیوگرافی را خود آقای دکتر هرینک برای ما ارسال کرده‌اند. به رغم حجم زیاد آن به رسم امانت‌داری و قدردانی از زحمات ایشان در ارسال آن در اینجا عیناً آورده می‌شود.

(uitgegeven met subsidie Universitaire Stichting)

15. E. Haerinck & B. Overlaet, *Djub-i Gauhar and Gul Khanan Murdah. Iron Age III graveyards in the Aivan plain. Luristan Excavation Documents III* (=Acta Iranica 35. Encyclopédie permanente des études iraniennes publiée par le Centre International d'études indo-iraniennes. Troisième série. Textes et Mémoires vol. XXII), Peeters/Leuven, 1999, 245 p., 51 ill., 132 pl.; col. pl. A-I (uitgegeven met subsidie Universitaire Stichting)
16. E. Haerinck & B. Overlaet, *The Iron Age III Graveyard of War Kabud. Luristan Excavation Documents V* (= Acta Iranica 42. Encyclopédie permanente des études iraniennes publiée par le Centre International d'études indo-iraniennes. Troisième série. Textes et Memoires vol. XXVII), Peeters/Leuven, 2004, 297 p., 38 fig., 153 pl., XXIV col. Pl.
17. E. Haerinck & K.G. Stevens, Bibliographie analytique de l'Archéologie de l'Iran Ancien, Supplément 4 (1996-2003), Peeters/Leuven, 2005, X p. & 154 p.
18. E. Haerinck & B. Overlaet, *The Early Bronze Age at Bani Surmah. Luristan Pusht-i Kuh* (=Acta Iranica 43. Encyclopédie permanente des études iraniennes publiée par le Centre International d'études indo-iraniennes. Troisième série. Textes et Mémoires vol. XXVIII), Peeters/Leuven, 2006, 181 p., 34 fig., 68 Pl, XX col. pl.

C. Artikels / articles

19. Le palais achéménide de Babylone, *Iranica Antiqua*, vol. X, 1973, pp. 108-132, 4 fig., pl. LIV-LVI.
20. Quelques monuments funéraires de l'île de Kharg dans le Golfe Persique, *Iranica Antiqua*, vol. XI, 1975, pp. 135-167, 3 fig., pl. XXXIII - XXXVI.
21. Four stucco-fragments from the Hulailan Valley (Luristan Pish-i Kuh, Iran), *Iranica Antiqua*, vol. XII, 1977, pp. 167-173, 2 fig., III pl.
22. Bijdrage tot de kennis van de materiële cultuur van de Parthen in Iran: methodologische studie van het vaatwerk, *Akkadica* n° 4, 1977, pp. 24-25.
23. Painted pottery of the Ardabil Style in Azerbaidjan (Iran), *Iranica Antiqua*, vol. XIII, 1978, pp. 75-91, 9 fig., 1 pl.
24. Contribution à l'étude de la céramique d'époque parthe en Iran, *Akten des VII. Internationalen Kongresses für Iranische Kunst und Archäologie*, München 7.-10. September 1976, *Archäologische Mitteilungen aus Iran, Ergänzungsband 6*, Berlin, 1979, pp. 286-293, 5 fig.
25. Archaeologische getuigenissen van de Achaemenidische overheersing in Mesopotamië, *Akkadica*, n° 14, 1979, pp. 37-38.
26. Twinspouted Vessels and their distribution in the Near East from the Achaemenian to the Sasanian Periods, *Iran. Journal of the British Institute of Persian Studies*, vol. XVIII, 1980, pp. 43-54, 7 fig., 1 pl.
27. Les tombes et les objets du sondage sur l'enceinte de Abu Habbah, *Tell ed-Der III* (Ed. L. De Meyer), Leuven, 1980, pp. 53-79 + 14 p. catal.
28. Trois récipients inédits de style sasanide, *Iranica Antiqua*, vol. XVI, 1981, pp. 161-172, III pl.
29. Status quaestionis, methodologie en perspectieven in het archeologisch onderzoek van Zuid-Iran en Zuid-Mesopotamië (7e eeuw v. Chr. - 7e eeuw na Chr.), *Akkadica* n° 34 (sept.-okt. 1983), pp. 49-50.
30. L'Iran méridional des Achéménides jusqu'à l'avènement de l'Islam: bilan des recherches, *Arabie Orientale, Mésopotamie et Iran méridional de l'âge du Fer au début de la période islamique* (Ed. R. Boucharlat & J.-F. Salles), Paris, 1984, pp. 299-306.
31. Het vaatwerk in Iran tijdens de Parthische periode (ca. 250 v. Chr.-225 na Chr.): de verschillende groepen en de chronologie, *Acta Orientalia Belgica vol. IV* (= *Archéologie et Philologie dans l'étude des civilisations orientales*), Leuven, 1986, pp. 217-220.
32. The Chronology of Luristan, Pusht-i Kuh in the late fourth and first half of the third millennium B.C., *La préhistoire de la Mésopotamie (du VIème mill. au début du IIIème mill. avant J.C.) et l'exploration récente du Djebel Hamrin* (Ed. J.-L. Huot), *Colloque du CNRS*, Paris, 1987, pp. 55-72.
33. La neuvième satrapie: archéologie confronte histoire, *Achaemenid History I. Sources, Structures and Synthesis*, Leiden, 1987, pp. 139-145.

34. The Iron Age in Guilan. Proposal for a chronology, *Bronzeworking centres of Western Asia, c. 1000 B.C. - 539 B.C. (Colloquium at the British Museum 24 - 26 June 1986)* (Ed. J. Curtis), London, 1988, pp. 63-78, pl. 57-72.
35. The Achaemenid (Iron Age IV) Period in Gilan, Iran, *Archaeologia Iranica et Orientalis. Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe* (Eds. L. De Meyer & E. Haerinck), vol. I, Gent, 1989, pp. 455-474, 6 fig.
36. Biographie du Professeur Louis Vanden Berghe, *Archaeologia Iranica et Orientalis. Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe* (Eds. L. De Meyer & E. Haerinck), vol. I, Gent, 1989, pp. XIII-XXV.
37. Bibliographie de Louis Vanden Berghe (jusqu'à 1989), *Archaeologia Iranica et Orientalis. Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe* (Eds. L. De Meyer & E. Haerinck), vol. I, Gent, 1989, pp. XXVII-XLV.
38. Babylon unter der Herrschaft der Achaemeniden, R. Koldewey "Das wieder erstehende Babylon" (Neu herausgegeben von B. Hrouda; Beck'sche Sonderausgaben), München, 1990, pp. 372-384, 10 Abb.
39. Ed Dur (Umm al-Qaiwain, United Arab Emirates) (2nd season by the Belgian team), *The Arabian Gulf Gazetteer*, vol I n° 1, Leiden, 1990, pp. 15-16, 1 fig.
40. La Mésopotamie sous les Achéménides: un bilan, *Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies; Part 1: Old and Middle Iranian Studies* (eds. G. Gnoli & A. Panaino), Rome, 1990, pp. 159-165, VI pl.
41. Heading for the Straits of Hormuz. An Ubaid Site in the Emirate of Ajman, *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 2 n° 2, 1991, pp. 84-90, 9 fig. (vertaald en gepubliceerd in het Arabisch: in *Derasat. Journal of the Emirates Writers and Literates Union*, 1993, pp. 259-268, ill.).
42. The rectangular Umm-an-Nar period grave at Mowaihat (Emirate of Ajman, United Arab Emirates), *Gentse Bijdragen voor Kunstgeschiedenis en Oudheidkunde*, vol. XXIX, 1991, pp. 1-30, 9 fig., IX Pl.
43. Excavations at ed-Dur (Umm al-Qaiwain, U.A.E.) - Preliminary Report on the Fourth Belgian Season (1990), *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 3 n° 3, 1992, pp. 190-208, 35 fig.
44. Excavations at ed-Dur (Umm al-Qaiwain, U.A.E.) - Preliminary Report on the Fifth Belgian Season (1991), *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 4 n° 3, 1993, pp. 210-225, 20 fig.
45. In Memoriam Louis Vanden Berghe (1923 - 1993), *Iranica Antiqua*, vol. XXVIII, 1993, pp. IX-XII
46. Dar (-e-) Tanha, *Encyclopaedia Iranica* (Ed. E. Yarshater), vol. VI, fasc. 6, New York, 1993, pp. 670-671.
47. More prehistoric finds from the United Arab Emirates, *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 5 n° 2, 1994, pp. 153-157, 8 fig.
48. Excavations at ed-Dur (Umm al-Qaiwain, U.A.E.) - Preliminary Report on the Sixth Belgian Season (1992), *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 5 n° 2, 1994, pp. 184-197, 34 fig.
49. Un service à boire décoré-à propos d'iconographie arabe préislamique, *Mesopotamian History and Environment. Occasional publications. Vol. II. Cinquante-deux réflexions sur le Proche-Orient ancien offertes en hommage à Léon De Meyer* (Eds. H. Gasche & M. Tanret), Leuven, 1994, pp. 401-426, 4 fig., VIII pl.
50. Héracles dans l'iconographie des monnaies arabes pré-islamiques d'Arabie du Sud-est ?, *Akkadica* 89/90, sept.-dec. 1994, pp. 9-13, 10 fig. (ook in Bulletin du Cercle d'études numismatiques, vol. 38 n° 1, janvier-avril 2001, pp. 73-78, ill.)
51. The seventh and eighth Belgian archaeological expeditions to ed-Dur (Umm al-Qaiwain), *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 7, 1996, pp. 69-74, 11 fig.
52. Quelques monnaies pré-islamiques à monogramme provenant d'Arabie du sud-est, *Collectanea Orientalia. Histoire, arts de l'espace et industrie de la terre. Etudes offertes en hommage à Agnès Spycket (Textes réunis par H. Gasche et B. Hrouda)* (= *Civilisations du Proche-Orient. Serie I. Archéologie et Environnement* 3), Neuchâtel-Paris, 1996, pp. 113-117, 9 fig.
53. Babylonia under Achaemenian rule, *Proceedings of a Seminar in memory of Vladimir G. Lukonin: Mesopotamia and Iran in the Persian Period. Conquest and Imperialism 539-331 BC* (Ed. J. Curtis), London, 1997, pp. 26-34, fig. 8-13, Pl. 5-10.

54. The shifting pattern of overland and seaborne trade in SE-Arabia: foreign pre-Islamic coins from Mleiha (Emirate of Sharjah, U.A.E.), *Akkadica* n° 106, 1998, pp. 22-40, 3 pl.
55. South and (South) East Arabian silver Athenian owl imitations from Mleiha (Emirate of Sharjah, U.A.E.), *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 9 n° 1, 1998, pp. 137-139, 1 ill.
56. International contacts in the southern Persian Gulf in the late 1st. c. B.C. and 1st c. A.D.: numismatic evidence from ed-Dur (Emirate of Umm al-Qaiwain, U.A.E.), *Iranica Antiqua* vol. 33, 1998, pp. 273-302, ill.
57. Preface, in D. Whitehouse. Excavations at ed-Dur (Umm al-Qaiwain, United Arab Emirates), vol. I. The Glass Vessels (The University of Ghent South-East Arabian Archaeological Project) (E. Haerinck, ed.), Leuven, 1998, (120 p., 12 fig., 15 pl. + 2 color plates), pp. VII-X.
58. More pre-Islamic coins from Southeastern Arabia, *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 9 n° 2, 1998, pp. 278-301, ill.
59. Water en het Oude Nabije Oosten, *Verhandelingen Symposium Koninklijke Academie voor Overzeese Wetenschappen "Water: wereldwijd en waardevol" / L'eau: une valeur mondiale / Water: Worldwide and Worthwhile* (ed. Y. Verhasselt), Brussel, 1998, pp. 129-137
60. Petroglyphs at Sinadil, in the Hajjar mountains (southeast Arabia), *Arabia and its Neighbours. Essays on prehistoric and historical developments presented in honour of Beatrice de Cardi (=ABIEL II)* (Eds. C.S. Phillips, D.T. Potts & S. Searight), Turnhout (Brepols), 1998, pp. 79-87, 4 pl.
61. Abi'el, the ruler of Southeastern Arabia, *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 10 n° 1, 1999, pp. 124-128, 1 fig.
62. Les échanges par la voie maritime du golfe Persique, *Dossiers d'Archéologie* n° 243 (= *Empires Perses. D'Alexandre aux Sassanides*), mai 1999, pp. 12-13, ill.
63. Une tradition iranienne. L'art des bas-reliefs rupestres, *Dossiers d'Archéologie* n° 243 (= *Empires perses. D'Alexandre aux Sassanides*), mai 1999, pp. 54-60, ill.
64. Archaeological research at ed-Dur, a large coastal site at Umm al-Qaiwain, U.A.E. of the 1st. c. A.D., *Proceedings 8th. Annual Meeting of the Hellenistic and Islamic Society of Japan, Kanazawa*, June, 2001, pp. 55-61, 6 ill.
65. Sculptures from Elymais during the Parthian period (Iran), *Proceedings 8th. Annual Meeting of the Hellenistic and Islamic Society of Japan, Kanazawa*, June 2001, pp. 62-65, 5 ill.
66. The indigenous coinage of pre-Islamic South-East Arabia, *Minerva*, vol. 13 n° 2, March/ April 2002, pp. 54-56, 9 fig.
67. Boom and bust at ed-Dur, *Minerva*, vol. 13 n° 4, July/August 2002, pp. 41-44, 13 fig.
68. Textile remains from Eastern Arabia and new finds from Shakhoura (Bahrain) and ed-Dur (Umm al-Qaiwain, U.A.E.), *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 13, n° 2, 2002, pp. 246-254, 9 fig.
69. Again on Tang-e Sarvak II, NE-side. Goddesses do not have moustaches and do not wear trousers, *Iranica Antiqua*, vol. XXXVIII, 2003, pp. 221-245, 17 pl.
70. Metal animal figurines from southeastern Arabia, *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 14 n° 1, May 2003, pp. 88-94, 7 ill.
71. Internationalization and business in SE-Arabia during the late 1st. c. B.C./1st. c. A.D. Archaeological evidence from ed-Dur (Umm al-Qaiwain, U.A.E.), *Archaeology of the United Arab Emirates. Proceedings of the first International Conference on the Archaeology of the U.A.E.* (eds. D.T. Potts, H. al Naboodah & P. Hellyer), London, 2003, pp. 195-206, 9 fig.
72. Tang-e Sarvak, *Encyclopaedia Iranica* (Ed. E. Yarshater), New York, 2004, 3 p. (online versie)
73. Vanden Berghe, Louis (1923-1933), *Encyclopaedia Iranica* (Ed. E. Yarshater), New York, 2004, 12 p. (online versie)
74. Les reliefs rupestres sassanides. Les Perses Sassanides. Fastes d'un empire oublié. Catalogue de l'exposition au Musée Cernuschi (15 sept.-31 dec. 2006), Paris, 2006, pp. 35-38, ill.

D. Publicaties in samenwerking /articles in collaboration

75. E. Haerinck, C. Langeraert, M. Nogaret, Urartu-Luristan. Une prestigieuse exposition à Gand, *Archéologia*, n° 174, janvier 1983, pp. 44-54, ill.

76. E. Haerinck & B. Overlaet, Zur Funktion einiger urartäischer Bronzegegenstände, *Iranica Antiqua*, vol. XIX, 1984, pp. 53-70, 9 fig., X pl.
77. L. Vanden Berghe & E. Haerinck, Prospections et fouilles au Pusht-i Kuh, Luristan, *Archiv für Orientforschung (Graz)*, vol. XXXI, 1984, pp. 200-209, 18 fig.
78. E. Haerinck & B. Overlaet, Armes et outils miniatures en Afghanistan et en Iran, de l'Age du Bronze et l'Age du Fer, *De l'Indus aux Balkans, Recueil Jean Deshayes (Eds. J.-L. Huot, M. Yon, Y. Calvet)*, Paris, 1985, pp. 389-416, 9 fig., 3 pl.
79. R. Boucharlat, E. Haerinck, C. Phillips & D. Potts, Archaeological Reconnaissance at ed-Dur, Umm al-Qaiwain, U.A.E., *Akkadica*, n° 58, mei - augustus 1988, pp. 1-26, 16 fig., III Pl.
80. R. Boucharlat, E. Haerinck, O. Lecomte, D. T. Potts & K. G. Stevens, The European Archaeological Expedition to ed-Dur, Umm al-Qaiwain (U.A.E.). An interim Report on the 1987 and 1988 Seasons, *Mesopotamia*, vol. XXIV (Torino), 1989, pp. 5-72, fig. A-AU+61 fig.+V pl.
81. E. Haerinck, C. Metdepenninghen & K.G. Stevens, Excavations at ed-Dur (Umm al-Qaiwain, U.A.E.). Preliminary Report on the second Belgian Season (1988), *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 2 n° 1, 1991, pp. 31-60, 43 fig.
82. R. Boucharlat & E. Haerinck, Ceramics in Iran. The Achaemenian period, *Encyclopaedia Iranica (Ed. E. Yarshater)*, vol. V, fasc. 3, New York, 1991, pp. 302-304.
83. R. Boucharlat & E. Haerinck, Ceramics in Iran. The Parthian and Sasanian periods, *Encyclopaedia Iranica (Ed. E. Yarshater)*, vol. V, fasc. 3, New York, 1991, pp. 304-307.
84. R. Boucharlat, E. Haerinck, C.S. Phillips & D. T. Potts, Note on an Ubaid-pottery site in the Emirate of Umm al-Qaiwain, *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 2 n° 2, 1991, pp. 65-71, 4 fig. (vertaald en gepubliceerd in het Arabisch: in *Derasat. Journal of the Emirates Writers and Literates Union*, 1993, pp. 269-277, ill.).
85. E. Haerinck, C. Metdepenninghen & K.G. Stevens, Excavations at ed-Dur (Umm al-Qaiwain, U.A.E.). Preliminary Report on the third Belgian Season (1989), *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 3 n° 1, 1992, pp. 44-60, 23 fig.
86. E. Haerinck, C.S. Phillips, D.T. Potts & K.G. Stevens, Ed- Dur, Umm al-Qaiwain (U.A.E.), *Materialien zur Archäologie der Seleukiden- und Partherzeit im südlichen Babylonien und im Golfgebiet (Hrsg. Uwe Finkbeiner)*, Tübingen, 1993, pp. 183-193, 5 fig.
87. R. Boucharlat & E. Haerinck, Das Ewig-Weibliche. Figurines en os d'époque parthe de Suse, *Iranica Antiqua*, vol. XXIX, 1994, pp. 185-199, 13 fig.
88. E. Haerinck, L. Vrydaghs & H. Doutrelepont, Des feux sacrificiels pour la divinité solaire à ed-Dur, *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 9 n° 1, 1998, pp. 125-130, 7 fig.
89. L. Vrydaghs, H. Doutrelepont; H. Beeckman & E. Haerinck, Identification of a morphotype association of *Phoenix Dactylifera* L. lignified tissues origin at ed-Dur (1st AD), Umm al-Qaiwain (U.A.E.), *Phytoliths: Applications in Earth Sciences and Human History* (Eds. J.D. Meunier & F. Colin), (A.A. Balkema Publishers), Lisse/Abingdon/ Exton / Tokyo, 2001, pp. 239-250, 6 fig., 2 Tab.
90. A. Daems & E. Haerinck, Excavations at Shakhoura (Bahrain), *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 12 n° 1, May 2001, pp. 90-95, 7 fig.
91. Ph. Crombé, M. De Dapper & E. Haerinck, An archaeological survey of Hawar Island (Bahrain), *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 12 n° 2, 2001, pp. 143-155, 23 fig.
92. A. Daems, E. Haerinck & K. Rutten, A burial mound at Shakhoura (Bahrain), *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 12 n° 2, 2001, pp. 173-182, 11 fig.
93. M. de Meyer, R. Goossens & E. Haerinck, Satellite Remote Sensing Techniques in Archaeological Research in Luristan, Western Iran, Proceedings of the 1st Workshop of the EARSel Special Interest Group on Remote Sensing for Developing Countries. 13-15 September 2000, Gent, Belgium (Eds. R. Goossens & B. M. De Vliegher), Paris, 2001, pp. 303-310, 4 fig.
94. E. Haerinck & B. Overlaet, "Ruristan mondai" saiko - Pusht-i Kuh (Ruristan) ni okeru berugi chasadan no kokogaku chosaseika yori, *Kodai Iran hihoten. Sangaku ni hana hiraita kinzokki bunka* = The "Luristan problem" reconsidered. The Belgian Archaeological Expedition in Pusht-i Kuh, Luristan (West-Iran), *Treasures from Ancient Iran: Metalworking Culture in the Mountains*, Okayama Orient Museum, 2002, pp. 76-89, 15 fig.

95. E. Haerinck & B. Overlaet, The Chalcolithic and Early Bronze Age in Pusht-i Kuh, Luristan (West-Iran). Chronology and Mesopotamian Contacts, *Akkadica* 123, fasc. 2, 2002, pp. 163-181, 9 fig.
96. E. Haerinck & B. Overlaet, Soundings at Tall-i Qal'eh (Hassanabad), in the Fars province (Iran), *Yeki Bud, Yeki Nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William Sumner* (Eds. N.F. Miller & K. Abdi), The Cotsen Institute of Archaeology, University of California, Los Angeles, 2003, pp. 193-200, 11 fig.
97. P. De Paepe, K. Rutten, L. Vrijdaghs, E. Haerinck: A Petrographic, chemical and Phytolith Analysis of Late Pre-Islamic Ceramics from ed-Dur (Umm al-Qaiwain, U.A.E.), *Archaeology of the United Arab Emirates. Proceedings of the first International Conference on the Archaeology of the U.A.E.* (eds. D.T. Potts, H. al Naboodah & P. Hellyer), London, 2003, pp. 207-228, 4 fig., 2 Tab.
98. M.-J. Stève, L'île de Kharg. Une page de l'histoire du Golfe Persique et du monachisme oriental (= Civilisation du Proche-Orient. Série I. Archéologie et Environnement 1), Neuchâtel, 2003 (E. Haerinck: p. 15, 70, 72-74, 80-82).
99. Haerinck, E., Jaffar-Mohammadi, Z. & Overlaet, B., Finds from Khatunban B, Badavar valley (Luristan) in the Iran Bastan Museum, Teheran, *Iranica Antiqua* XXXIX, 2004, pp. 105-168, 6 fig., 28 pl.
100. Haerinck & B. Overlaet, The Chronology of the Pusht-i Kuh, Luristan. Results of the Belgian Archaeological Mission in Iran, *From Handaxe to Khan. Essays presented to Peder Mortensen on the Occasion of his 70th. Birthday* (Eds. K. von Folsach, H. Thrane en I. Thuesen), Aarhus, 2004, pp. 118-136, 7 fig.
101. Vrijdaghs, L.; De Paepe, P.; Rutten, K. & Haerinck, E., Phytolith analysis of ceramic thin sections, a new investigating tool. The case study of ed-Dur (Umm al-Qaiwain, U.A.E.), *The Phytolitarian* 16 (1), 2004, p. 16
102. Fleming, S.; Pigott, V.C.; Swann, C.P., Nash, S.K; Haerinck, E. & B. Overlaet, The Archaeometallurgy of War Kabud, western Iran, *Iranica Antiqua*, vol. XLI, 2006, pp. 31-57, 18 fig., 3 Tab.
103. A. De Waele & E. Haerinck, Etched (carnelian) beads from northeast and southeast Arabia, *Arabian Archaeology and Epigraphy*, vol. 17, n° 1, 2006, pp. 31-40, 5 fig.
104. E. Haerinck & B. Overlaet, Pusht-i Kuh, *Reallexikon der Assyriologie und Vorderasiatischen Archäologie*, Bd. XI, 2006-7, pp. 120-124, 1 fig.

G. In druk / in print

112. E. Haerinck, Coins for identity and coins for trade. Thoughts on late pre-Islamic numismatics in SE-Arabia (3rd. c. BCE-3rd. c. AD), Abu Dhabi, 2006
113. Vrijdaghs, P. De Paepe, K. Rutten & E. Haerinck, A Space of local exchanges. Phytolith analysis of ceramic thin sections from ed-Dur (Umm al-Qaiwain, U.A.E.), in *Ancient Plants and People. Contemporary trends in archaeobotany* (Madella, M. & Savard, M. eds.), Arizona, 2006
114. E. Haerinck & B. Overlaet, Holy places in Pusht-i Kuh, Luristan. Rural Islamic shrines in the Central Zagros, W-Iran, *Silk Road Studies*, Leuven, 2006, 15 p., 20 pl.
115. E. Haerinck & B. Overlaet, Bronze and Iron Age Pottery from the Ilam graveyard, *Festschrift Dr. Firouz Bagherzadeh/Mirath Ferhengi*, Teheran, 2006, 14 p., 13 fig., IV pl.
116. E. Haerinck, "L. Vanden Berghe", *Biographie belge d'Outre Mer/Belgische Overzeese Biografie*, deel IX
117. E. Haerinck & B. Overlaet, Luristan Excavation Documents VII: The Early Bronze Age at Kalleh Nisar, Luristan Pusht-i Kuh, *Acta Iranica*, 2007
118. F. Begemann, S. Schmitt-Strecker, E. Haerinck, B. Overlaet & F. Tallon, An Archaeo-metallurgical study of the Early Bronze Age in Luristan, Iran, in *Iranica Antiqua* vol. XLII, 2007, 32 p.
119. E. Haerinck & B. Overlaet, Posht-e Kuh, Lorestan, *Encyclopaedia Iranica*

In preparation:

120. E. Haerinck & B. Overlaet, Luristan Excavation Documents VIII: Early Bronze Age sites to the west of the Kabir Kuh mountain (Pusht-i Kuh, Luristan)

121. Stevens, K.G. & Haerinck, E., Pre-Islamic Archaeology of Kuwait, Northeastern Arabia, Bahrain, Qatar, United Arab Emirates and Oman: A Bibliography. Supplement 2 (1996-2006), 2007.

Posters

* First Description of phytoliths in pottery thin section from ed-Dur, UAE, 3rd. IMPR Congres, Tervuren, 21-25 August 2000, Man and the (Paleo) environment. The phytolith evidence (L. Vrydaghs, P. De Paepe, K. Rutten & E. Haerinck)

* Satellite remote sensing techniques used in archaeological research in West-Iran (15 sept. 2000), First Workshop of the EARSel Special Interest Group on "Remote Sensing for Developing Countries, Ghent, 13-15 sept. 2000 (M. de Meyer, R. Goossens, E. Haerinck)

ینا مدودسکایا*

دکتر ینا مدودسکایا مدیر بخش مطالعات شرق باستان در آکادمی سن پترزبورگ روسیه است. مدودسکایا از دانشگاه سن پترزبورگ فارغ التحصیل شده و به باستان‌شناسی ایران در عصر آهن قدیم علاقمند بود و در سال ۱۹۷۲ وارد مؤسسه شرق‌شناسی آکادمی علوم روسیه شد.

وی در سال ۱۹۷۸ با ارایه پایان‌نامه‌ای با عنوان «ایران از ربع پایانی هزاره دوم ق.م. تا آغاز تاریخ قبایل ایرانی» موفق به اخذ درجه دکتری گردید. دکتر مدودسکایا در طی ۱۵ سال اخیر در مقام یک مورخ و باستان‌شناس در تاریخ ایران تخصص یافته است. هم‌اکنون وی در حال تدوین کتابی با عنوان «تاریخ ماد» می‌باشد. مدودسکایا در سبیری، آسیای مرکزی و آذربایجان به کاوش پرداخته و بیش از ۵۰ اثر مختلف را به چاپ رسانده است. برخی از آثار وی به شرح زیر است:

- ... 'A study on the chronological parallels between the Greek geometric style and Sialk B painted pottery', *Iranica Antiqua*, XXI, 1986, pp. 89-120.
- ... 'Who destroyed Hasanlu IV?', *Iran*, XXVI, 1988, p. 1-15.
- ... 'The Route of Sargon's Campaign of 714 BC.', *Vestnik Drevney Istorii*. Moscow, 1989, No 2, pp. 100-117. (In Russian).
- ... 'The End of Urartian Presence in the Region of Lake Urmia', *Archaeologia Iranica et Orientalis in Honorem L. Vandene Berghe*. Gent 1989, I, pp. 439-454.
- ... 'Once more on the Destruction of Hasanlu IV: Problems of Dating', *Iranica Antiqua* XXVI, 1991, pp. 72-80.
- ... 'The Question of the Identification of 8th – 7th cent. Median Sites and the Formation of the Iranian Architectural tradition', *AMI*, 25, 1992, p. 73-79.
- ... 'Periodization of the Scythian archaic period and Ancient Orient', *Soviettskaya Archeologia*, 1992, No 3, pp. 86-107. (In Russian).
- ... 'Summary of the discussion (Scythian)', *Rossiiskaya Archeologia*, 1994, No 1, pp. 123-133. (In Russian).
- ... 'The Localization of Hubuskia', *Assyria*, 1995. Helsinki 1997. pp. 197-206.
- 'Media and its Neighbors I: the Localization of Ellipi', *Iranica Antiqua*, vol. 34, 1999, pp. 53-70.
- ... 'The Scythian Invasion of Palestine', *Vestnik Drevney Istorii*. Moscow, 2000, No 2. pp. 221-229. (In Russian).
- ... 'Zamua, Inner Zamua and Mazamua', *AOA*. Bd. 272. Munster, 2000, S. 429-445.
- ... 'The Rise and Fall of Media', *The International Journal of Kurdish Studies*, vol. 16, No 1-2, 2002, pp. 29-43.
- ... 'Were the Assyrians in Ecbatana?' *The International Journal of Kurdish Studies*, vol. 16, No 1-2, pp. 44-57.

* منبع: کتاب ایران در عصر آهن ۱، ینا مدودسکایا، ترجمه علی اکبر وحدتی.

چارلز برنی*

چارلز آلن برنی در سال ۱۹۳۰ م. در شهر منچستر انگلستان در یک خانواده اسکاتلندی تبار که از اعقاب چارلز برنی، موسیقیدان معروف اسکاتلندی در قرن ۱۸ م.، است متولد شد. وی تحصیلاتش را در دانشگاه کمبریج در رشته باستانشناسی ادامه داد. در کمبریج، از دانشجویان ممتاز گراهام کلارک بود. اولین تجربه کاوش وی زیر نظر کاتلیون کنیون در محوطه باستانی اریحا در فلسطین در سال ۱۹۵۳ م. گذشت و همانجا با سر مورتیمر ویلر آشنا شد. دیری نگذشت که مجذوب باستانشناسی ترکیه گشت و به موسسه باستانشناسی بریتانیا در ترکیه پیوست. در سالهای ۱۹۵۴-۱۹۵۵ در شرق و شمال ترکیه بررسیهای نظام‌مندی انجام داد و همزمان در کاوشهای بیجه سلطان شرکت کرد. برنی را باید به حق پیشواز مطالعات اورارتویی دانست. او در ناحیه وان مطالعه محوطه‌های عصر آهن و قلاع اورارتویی را آغاز کرد. در سال ۱۹۵۹ سرپرستی کاوشهای آلتین‌تپه، چاووش‌تپه، کف‌قالاسی و آزانوورته را بر عهده داشت و در سال ۱۹۶۵ به سمت معاونت هیئت شادروان پروفیسور عقیف ارزن در چاووش‌تپه برگزیده شد. سپس همراه با ستون‌لویید، محوطه قایالی‌دره را کاوش کرد. در همین سالها بود که وی به عضویت تحریریه مجله Anatolian Studies درآمد.

برنی جوان، با کوله‌باری از تجربه، در سال ۱۹۶۰ به بریتانیا برگشت و در دانشگاه منچستر استخدام شد و بعدها در همین دانشگاه به درجه استادی رسید. جمله معروفی از برنی در موضوع باستانشناسی اورارتو به یادگار مانده است: «آنچه که آلتین [چیلینگیر اوغلو] در مورد اورارتوها فراموش کرده، بیشتر از دانسته‌های من است!» برنی با احساس وجود خلاء در باستان‌شناسی آذربایجان، در ۱۹۵۸ به تبریز آمد و راهی محوطه‌های باستانی حاجی‌فیروز، دالما و پیزدلی شد و فرهنگهای نوسنگی و کالکولیتیک آذربایجان را معرفی کرد. گام بعدی چارلز کاوش یانیق‌تپه در روستای تازه‌کند شهرستان خسروشهر بود. برنی کاوشهای یانیق‌تپه را در سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲ سرپرستی کرد. این کاوشها برای وی شهرت و معروفیت بین‌المللی به همراه داشت.

در یانیق‌تپه بود که با علی اکبر سرفراز آشنا شد. وی از برنی با عنوان «اسکاتلندی خسیس خوش‌قلب یاد میکند!» از سرفراز نقل است که چارلز هر روز به دانشجویانش یک عدد تخم مرغ آب‌پز برای صبحانه و ناهار می‌داد. سرانجام یک روز ادوارد کیل جوان - که بعدها قلعه یزدگرد کرمانشاه را حفاری کرد - خشمگین و ناراحت از سوء تغذیه و نیز خست برنی، با پای پیاده به طرف تبریز راه می‌افتد تا عسل بخرد؛ اما سرفراز با اهدا چند کیلو عسل، وی را به آرامش دعوت میکند و از راه تبریز-خسروشهر باز میگرداند!!! صرف نظر از

* این بیوگرافی نیز با همکاری آقای دکتر آجرلو تهیه شده است. متأسفانه تهیه فهرست آثار برنی به رغم تلاش فراوان میسر نگردید.

خست چارلز برنی جوان، سخت کوشی و تلاش مضاعف از صفات دیگر وی بود که در ذهن آقای سرفراز نقش بسته است.

برنی پس از یانیق تپه، کارهای برتون براون (۱۹۴۸) را ادامه داد و بویژه رابطه فرهنگ گوی تپه و یانیق تپه مد نظر وی بود و نیز همزمان در پروژه حسنلو به یاری رابرت دایسون شتافت. در سال ۱۹۶۸ کاوشهای هفتون تپه را با دستیاری مایکل ادواردز آغاز کرد و این کاوشها به معرفی فرهنگ عصر برنز جدید آذربایجان یا همان سفال نوع ارومیه انجامید. در همین سالها بود که دکتر حسن طلایی که اکنون استاد دانشگاه تهران است به وی پیوست. برنی درباره دکتر طلایی گفته است که «برای وی که مستقیماً از شهر سلماس به هفتون تپه آمد، همیشه بهترین آرزوها را از صمیم قلب داشته‌ام!»

چارلز برنی در آغاز دهه ۱۹۷۰ دو اثر ماندگار خویش را با عناوین «از روستا به امپراطوری» و «مردمان تپه‌ها» در ادبیات باستان‌شناسی خاورمیانه و قفقاز به یادگار گذاشت. این کتابها بارها تجدید چاپ شده‌اند. به گفته دکتر حسن طلایی، طبع اسکاٹلندی و خصلت کوه‌نشینی برنی او را همیشه به کوهستانها جذب می‌کرد و برای او کوهپایه‌ها خاستگاههای تمدن بودند. به همین سبب، برنی توجه ویژه‌ای به آذربایجان و گذشته باستانی شکوهمند آن داشت.

پس از منطقه حوضه دریاچه ارومیه، برنی دامنه مطالعات خود را به اردبیل و مغان توسعه داد و در سال ۱۹۷۸ به همراه شاگرد جوانش جفری سامرز محوطه‌های عصر برنز و آهن ناحیه مشکین‌شهر و حاشیه رودخانه قره‌سو را مطالعه و شناسایی کرد که ره‌توشه آن معرفی هنر پیکرتراشی «بل بل» یا «مکتب اوشاقلاری» بوده است.

با انقلاب اسلامی ایران، برنی ایران را برای همیشه ترک کرد و به ترکیه بازگشت. آخرین پژوهش میدانی برنی در عراق انجام گرفت. در آغاز دهه ۱۹۸۰ دولت عراق قصد داشت سد صدام را در شمال شرقی عراق احداث کند. به همین دلیل، چارلز برنی سرپرستی کاوشهای نجات‌بخش وادی خربت خاتون در حاشیه رود دجله را در سال ۱۹۸۳ به دست گرفت. چارلز برنی از ۱۹۸۳ تا لحظه بازنشستگی‌اش در اوایل دهه ۱۹۹۰ در منچستر اقامت داشت. وی اکنون به همراه همسر خود برژیت دوران بازنشستگی‌اش را در قصبه باکستون از توابع ناحیه ییلاقی دربی شایر انگلستان سپری می‌کند. برنی دو فرزند دوقلوی پسر و دختر و شش نوه دارد.

آخرین اثر برنی کتابی است جامع در موضوع باستان‌شناسی و هنر و تمدن هیتیها در ترکیه، که در سال ۲۰۰۴م به زبان انگلیسی چاپ شد. همچنین یادنامه چارلز برنی به سعی و کوشش جمعی از دانشجویان سابقش در موضوع باستان‌شناسی اورارتو و عصر برنز و آهن در آذربایجان و شرق ترکیه در سال ۲۰۰۴م به زبان انگلیسی منتشر شده است.

چارلز برنی بی‌تردید از چهره‌های تأثیرگذار در باستان‌شناسی خاورمیانه و قفقاز است. امروزه تمامی شاگردان وی در زمره سرامدان باستان‌شناسی خاورمیانه و اساتید ممتاز دانشگاه‌ها هستند. ذیلاً به تنی چند از ایشان اشاره می‌شود:

- ۱- پروفسور حسن طلایی: استاد دانشگاه تهران
- ۲- پروفسور راجر ماتیوز: استاد دانشگاه لندن، بریتانیا
- ۳- پروفسور آلتین چیلینگیراوغلو: استاد دانشگاه اژه در ازمیر، ترکیه
- ۴- پروفسور تانر طرحان: استاد دانشگاه استانبول، ترکیه
- ۵- پروفسور جفری سامرز: استاد دانشگاه فنی خاورمیانه در آنکارا، ترکیه
- ۶- پروفسور آنتونیو ساگونا: استاد دانشگاه ملبورن، استرالیا
- ۷- پروفسور مایکل ادواردز: عضو موسسه ایران‌شناسی بریتانیا
- ۸- پروفسور مارتین چارلز وورث: عضو موسسه ایران‌شناسی بریتانیا و آکادمی علوم بریتانیا
- ۹- پروفسور نیکولاس سکوندا: استاد دانشگاه گدانسک، لهستان

جفری سامرز*

جفری دنیس سامرز، معروف به جف، در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۰ در لندن به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات دبیرستان، در سال ۱۹۷۴ وارد دانشگاه منچستر شد و در سال ۱۹۷۷ با رتبه اول مدرک کارشناسی باستان‌شناسی خود را اخذ کرد. در همین جا بود که با چارلز برنی استاد ممتاز دانشگاه منچستر آشنا شد و با او به دنیای باستان‌شناسی آذربایجان و ترکیه گام نهاد. کار خود را با باستان‌شناسی آذربایجان در سال ۱۹۷۸ آغاز کرد. در معیت چارلز برنی و به عنوان عضو موسسه ایران‌شناسی بریتانیا به تهران آمد و سپس رهسپار اردبیل و مشکین‌شهر شد، اما کارهای مطالعاتی وی در ایران بسیار زود گذر بود و با به وقوع پیوستن انقلاب اسلامی ایران وی ایران را برای همیشه ترک کرد. پس از ترک ایران، به دانشگاه منچستر بازگشت و در سال ۱۹۸۲ با رساله‌ای در موضوع سفالگری و معماری فرهنگ یانیق‌تپه با راهنمایی دکتر چارلز برنی موفق به اخذ درجه دکترای باستان‌شناسی شد. پس از آن به عنوان مدرس مدرسه باستان‌شناسی بریتانیا در عراق به بغداد رفت و در سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ کاوشهای اضطراری موصل قدیم را سرپرستی کرد. شرایط جنگی در عراق سبب شد تا وی عراق را برای همیشه ترک کرده و به ترکیه برود؛ کشوری که اکنون موطن دوم وی به شمار می‌رود. در سالهای ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۳ معاون و رئیس موسسه باستان‌شناسی بریتانیا در ترکیه بود و سپس جای خود را به راجر ماتیوز یکی دیگر از دانشجویان ممتاز چارلز برنی داد. از آغاز دهه ۱۹۹۰ جف تدریس در دانشگاههای آمریکایی بیلکنت و فنی خاورمیانه در آنکارا را آغاز کرد. از سال ۱۹۹۲ تاکنون مدیر گروه باستان‌شناسی استقرار دانشگاه فنی آمریکایی خاورمیانه در آنکاراست و در این دانشگاه دروس تمدنهای آناتولی، جی آی اس، ژئوفیزیک و نقشه‌برداری تحت‌الارضی در باستان‌شناسی در گرایش فوق لیسانس را تدریس می‌کند. سامرز همچنین استاد نیمه‌وقت دانشگاه بوفالو در ایالات متحده آمریکا است. مهمترین پروژه‌ای که سامرز با آن به شهرت و معروفیت جهانی رسیده است بررسیها و کاوشهای کرکنس داغ در یوزگات ترکیه است که بقایای شهری از دوران تمدنهای هیتیت و لیدی و فریگی است. در آغاز دهه ۱۹۹۰ دیوید استروناخ کوشید آنجا را بازمانده شهری از مادیها معرفی کند، اما کاوشها و مطالعات گسترده با تکنولوژی‌های ژئوفیزیک و جی آی اس و نقشه‌برداری ماهواره‌ای که همگی زیر نظر سامرز انجام گرفت؛ بطلان توهّمات پایتخت باستانی ماد دیوید استروناخ را همچون تپه هگمتانه همدان اثبات کرد!

جف به پاس خدمات علمی‌اش در سالهای ۱۹۹۸ و ۲۰۰۲ موفق به دریافت جایزه اینترپرایز و جوایز دانشگاههای پنسیلوانیا و کالیفرنیا (برکلی) در موضوع باستان‌شناسی ترکیه شد. از جف سامرز تاکنون بیش از

* با همکاری دوست بسیار عزیزمان آقای دکتر آجرلو تهیه شده است.

۶۰ کتاب و مقاله در موضوع باستان‌شناسی آذربایجان و ترکیه منتشر شده است. وی متأهل و دارای دو فرزند است. همسر وی فرانسوا سامرز نیز استاد باستان‌شناسی دانشگاه فنی آمریکایی خاورمیانه در آنکارا می‌باشد. ذیلاً آثار وی برای استفاده پژوهشگران و دانشجویان جوان ارایه می‌گردد.

- 1979 Ingraham, M.L. and Summers, G.D.
Settlements and Stelae in the Meskinshah Plain, Iran. *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 12: 67-102.
- 1988 French, D.H. and Summers, G.D.
Sakçagözü Material in the Gaziantep Museum. *Anatolian Studies* 38: 71-84.
- 1988 Nesbitt, M. and Summers, G.D.
Some recent discoveries of Millet at excavations in Turkey and Iran. *Anatolian Studies* 38: 85-97.
- 1989 Tille Höyük. *Anatolian Studies* 39: 6-7.
- 1989 Sakçagözü Material in the Gaziantep Museum. *Anatolian Studies* 39: 7-8.
- 1990 Blaylock, S., French, D.H. and Summers, G.D.
The Adıyaman Survey, an Interim Report. *Anatolian Studies* 40: 81-135.
- 1991 Kummuh and Assyria: the evidence from Tille Höyük. *Asia Minor Studien* 3: 1-6.
- 1991 1988 Tille Höyük Kazısı. *XI Kazı Sonuçları Toplantısı*, Antalya 1989: 305-316.
- 1991 Chalcolithic Pottery from Kabakulak (Niğde) collected by Ian Todd. *Anatolian Studies* 41: 125-131.
- 1991 Metalwork in Gaziantep Museum said to be a hoard from the region of Sakçagözü. *Anatolian Studies* 41: 173-195.
- 1992 An Aerial Survey of Çevre Kale, Yaraşlı. *Anatolian Studies* 42: 179-206.
- 1992 Summers, G.D. and French, D.H.
1990 Adıyaman Yüzey Araştırma. *IX Araştırma Sonuçları Toplantısı*, Çanakkale 27-31 Mayıs 1991: 505-522.
- 1993 Özgen, E. and Summers, G.D.
Metalwork in the Gaziantep and Adana Museums: an Addendum. *Anatolian Studies* 43: 109-110, Pl.XV.
- 1993 Archaeological Evidence for the Achaemenid Period in Eastern Turkey, *Anatolian Studies* 43: 85-108, Pls XIII-XIV.
- 1993 The Chalcolithic Period in Central Anatolia. In P. Georgieva (ed.) *The Fourth Millennium B.C.: Proceedings of the International Symposium, Nessebur, 28-30 Aug. 1992*: 29-48. Sofia (New Bulgarian University).
- 1993 Photography with a Tethered Blimp. *AARGnews* 7: 12-17.
- 1994 Grey Ware and the Eastern Limits of Phrygia. In A. Çilingiroğlu and D.H. French (eds) *Anatolian Iron Ages 3*. Van, 6-12 August 1990: 241-252. Oxford (BIAA).
- 1994 Kerkenes Dağ. *Research Reports* 1994: 18-20. BIAA.
- 1994 1991 Yılı Adıyaman Yüzey Araştırması. *XI. Araştırma Sonuçları Toplantısı: Ankara, 24-28 Mayıs 1993*. Ankara: 547-552.
- 1994 Yaraşlı 1991. *XI. Araştırma Sonuçları Toplantısı: Ankara, 24-28 Mayıs 1993*. Ankara: 553-557.
- 1994 Kerkenes Dağ 1993. *Anatolian Studies* 44: 15.
- 1994 French, D.H. and Summers, G.D.
Pre-Urartian and Urartian Pottery from the Muş Region. *Anatolian Studies* 44: 75-84.

- 1994 Summers, G.D. and Summers, M.E.F.
The Mountain Top City on Kerkenes Dağ (Yozgat) in Cappadocia: Kapadokya'da Kerkenes Dağı (Yozgat) Üzerinde Bir Tepe Kenti". *Arkeoloji ve Sanat* 62-63: 2-20 and cover pictures.
- 1995 Kerkenes Dağ 1993. *XII. Araştırma Sonuçları Toplantısı: 30 Mayıs - 3 Haziran 1994 Ankara*. Ankara: 567-582.
- 1995 Summers, G.D., Summers, M.E.F. and Ahmet, K.,
The Regional Survey at Kerkenes Dağ: an Interim Report on the Seasons of 1993 and 1994. *Anatolian Studies* 45: 43-68.
- 1995 Summers, G. and Summers, F.
Kerkenes Dağ Survey Project. *Anatolian Archaeology* 1: 22-23.
- 1996 Near-eastern Pebble Mosaics. Entry for the *Macmillan Dictionary of Art*.
- 1996 Summers, G. and Summers, F.
Kerkenes Dağ. *Anatolian Archaeology* 2: 27-28.
- 1996 Summers, F. and Summers, G.
Kerkenes Dağ 1994. *XIII. Araştırma Sonuçları Toplantısı: 29 Mayıs - 2 Haziran 1995 Ankara*. Ankara: Vol. 1: 99-122.
- 1996 Summers, G.D., Summers, M.E.F., Baturayoğlu, N., Harmanşah, Ö. and McIntosh, E.R.
The Kerkenes Dağ Survey, an Interim Report. *Anatolian Studies* 46: 201-234, Pls XXIII-XL.
- 1997 The Identification of the Iron Age City on the Kerkenes Dağ in Central Anatolia. *Journal of Near Eastern Studies* 56.2: 81-94.
- 1997 Kerkenes Dağ 1995, *XIV. Araştırma Sonuçları Toplantısı: 27-31 Mayıs 1996 Ankara*. Ankara: Vol. II: 331-357.
- 1997 Summers, G. and Summers, F.
Kerkenes Dağ. *Anatolian Archaeology* 3: 23-25.
- 1998 Summers, G.D., Özcan, M., Branting, S., Dusingberre, E.R. and Summers, M.E.F.
Kerkenes Dağ 1996. *XIX. Kazı Sonuçları Toplantısı I: 26-30 Mayıs 1997 Ankara*. Ankara: Vol. I: 627-659.
- 1998 Tille Höyük: Control of an Euphrates Crossing. *XXXIVème Rencontre Assyriologique Internationale: 6-10/VII/1987, İstanbul*. Ankara (Türk Tarih Kurumu): 301-406 and pls. 119-126.
- 1998 Summers, Geoffrey and Françoise,
The Kerkenes Dağ Project. In R. Matthews (ed.) *Ancient Anatolia*, London (BIAA): 177-194 and col. pls 29-30.
- 1998 Ertem, E., Summers, G.D. and Demerci, Ş.
An Archaeometric Study on Plain Ware Ceramics from the Hittite Period, Kızılırmak Basin. In S. Alp and A. Süel (eds) *III. Uluslararası Hititoloji Kongresi Bildirileri: Acts of the IIIrd International Congress of Hittitology*, Ankara: 197-215.
- 1998 Summers, G. and Summers, F.
Kerkenes Dağ. *Anatolian Archaeology* 4: 25-27.
- 1999 Summers, G. and Summers M.E.F.
Kerkenes Dağı 1997, *XVI. Araştırma Sonuçları Toplantısı: 25-29 Mayıs 1998 Tarsus*. Ankara: Vol. II, 121-151.
- 1999 Summers, G., Summers, F., Stronach, D. and Özcan, M.
Kerkenes News 2 – Kerkenes Haberler 2, METU Press, Ankara.
- 1999 Summers, G., Summers, F., Özcan, M. and Stronach, D.

- Kerkenes Dağ 1999, *Anatolian Archaeology* 5: 19-22.
- 2000 Summers, G.D.
The Median Empire Reconsidered: a view from Kerkenes Dağ, *Anatolian Studies* 50: 55-73.
- 2000 Özcan, M., Summers, G. and Summers F.
1998 Yılı Kerkenes Dağı Projesi, 17. *Araştırma Sonuçları Toplantısı 2.Cilt*, 24-28 Mayıs 1999, Ankara. Ankara: 211-228.
- 2000 24 entries in P. Bienkowski and A. Millard (eds), *Dictionary of the Ancient Near East*, British Museum, London.
- 2000 Summers, G.D.
Kerkenes Dağı. Orta Anadolu'da Yer Alan Demir Çağı Kentinin Araştırılmasına Teknolojik Yaklaşımlar, 1993-1999, 1999 Yılı Anadolu Medeniyetleri Müzesi Konferansları: 119-150.
- 2000 Summers, G., Summers, F., Stronach, D. and Özcan, M.
Kerkenes News 3 – Kerkenes Haberler3, METU Press, Ankara.
- 2000 Summers, G., Summers, F., Özcan, M. and Stronach, D.
The Kerkenes Project 2000, *Anatolian Archaeology* 6: 22-24.
- 2001 Summers, G.D. Questions Raised by the Identification of the Neolithic, Chalcolithic and Early Bronze age Horse Bones in Anatolia. In R. Drews (ed.) *Greater Anatolia and the Indo-Hittite Language Family*: 285-292, Washington (Journal of Indo-European Studies Mono. 38).
- 2001 Summers, G.D. Keykavus Kale and Associated Remains on the Kerkenes Dağ in Cappadocia, Central Turkey, *Anatolia Antiqua* IX: 39-60.
- 2001 Summers, G.D., Summers F., Özcan, M. and Stronach, D.
1999 Yılı Kerkenes Dağı Projesi, 22. *Kazı Sonuçları Toplantısı 1.Cilt*, 22-26 Mayıs 2000, İzmir. Ankara: 211-228.
- 2001 Summers, G.D. and Summers, F., "Kerkenes Dağ". In A.M. Greaves and B. Helwing, Archaeology in Turkey, *American Journal of Archaeology* 105: 508-509.
- 2001 Summers, G. Simulation and Dynamics of an Ancient City, *ArcNews* 23.2: 12-13.
- 2001 Summers, G., Summers, F. and Stronach, D.
Kerkenes News 4 – Kerkenes Haberler 4, METU Press, Ankara.
- 2001 Summers, G., Summers, F. and Stronach, D.
The Kerkenes Project 2001, *Anatolian Archaeology* 7: 22-23.
- 2002 Summers, G.
Concerning the Identification, Location and distribution of the Neolithic and Chalcolithic Settlements in Central Anatolia. In F. Gérard and L. Thissen (eds) *The Neolithic of Central Anatolia: Internal Developments and External Relations. Proceedings of the International CANeW Table Ronde Istanbul, 23-24 November 2001*. Istanbul, Ege: 131-137 and 153-159.
- 2002 Baturayoglu, N., Summers, G.D., Summers, F. and Aydın, N.
The Survey and Documentation of an Iron Age City in Central Anatolia: Kerkenes Dağ. In J. Albertz (ed.) *Proceedings of the XVIII. International Symposium CIPA 2001 Surveying and Documentation of Historic Buildings – Monuments – Sites Traditional and Modern Methods*, Potsdam (Germany), September 18-21, 2001, CIPA, Germany: 407-414.
- 2002 Summers, G.D., Summers, F., Stronach, D. and Özcan, M.
Kerkenes Dağı Projesi 2000. 23. *Kazı Sonuçları Toplantısı 1.Cilt*, 28 Mayıs - 01 Haziran 2001, Ankara: 439-448.

- 2002 Branting, S. and Summers, G.D.
Modelling Terrain: the Global Positioning System (GPS) survey at Kerkenes Dağ, Turkey, *Antiquity* 76: 639-640.
- 2002 Summers, G., Summers, F. and Stronach, D.
Kerkenes News 5, 2002 – *Kerkenes Haberler* 5, 2002, METU Press, Ankara.
- 2002 Summers, G., Summers, F. and Stronach, D.
The Kerkenes Project 2002, *Anatolian Archaeology* 8: 25-27.
- 2003 Stronach, D. and Summers, G.D.
The Ashlar Building at Kerkenes Dağ: An Interim Report, *Anatolia Antiqua* XI: 111-129.
- 2003 Summers, G.D., Summers, F. and Stronach, D.
Kerkenes Dağı Projesi 2001, 24. *Kazı Sonuçları Toplantısı 1.Cilt*, 27-31, Mayıs 2002, Ankara: 449-460.
- 2003 Summers, G., Summers, F. and Stronach, D.
The Kerkenes Project 2003, *Anatolian Archaeology* 9: 22-24.
- 2003 Summers, G., Summers, F., Stronach, D. and Branting, S.
Kerkenes News 6, 2003 – *Kerkenes Haberler* 6, 2003, METU Press, Ankara.
- 2004 Summers, G., Summers, F. and Stronach, D.
Kerkenes Dağı Projesi 2002, 25. *Kazı Sonuçları Toplantısı 1.Cilt*, 26-31 Mayıs 2003, Ankara: 183-194.
- 2004 Summers, G., Summers, F. and Branting, S.
Megarons and Associated Structures at Kerkenes Dağ: an Interim Report, *Anatolia Antiqua* XII: 7-41.
- 2004 Summers, G. and Summers, F.
The Kerkenes Project, *Anatolian Archaeology* 10: 18-20.
- 2004 Summers, G., Summers, F. and Branting, S.
Kerkenes News 7, 2004 – *Kerkenes Haberler* 7, 2004, METU Press, Ankara.
- 2005 Summers, G. and Summers, F.
Kerkenes Dağı Projesi 2003, 26. *Kazı Sonuçları Toplantısı 1.Cilt*, 24-28 Mayıs 2004, Konya: 97-110.
- 2005 Research Design at Kerkenes: Perspectives at the start of the Third Millennium A.D., *News Letter* 4, 2005, *Bilkent University, The Department of Archaeology and the History of Art*: 32-33.
- 2005 Summers, G. and Summers, F.
Kerkenes 2005, *Anatolian Archaeology* 11: 34-36.
- 2005 Summers, G. and Summers, F.
Kerkenes News 8, 2005 – *Kerkenes Haberler* 8, 2005, METU Press, Ankara.
- 2006 Summers, G. and Summers, F.
Aspects of Urban Design at the Iron Age City on the Kerkenes Dağ as Revealed by Geophysical Survey, *Anatolia Antiqua* XIV: 71-88.
- 2006 Summers, G. D.
Architectural Terracottas in Greater Phrygia: Problems of Chronology and Distribution. In B. Avunç (ed.) *Hayat Erkanal'a Armağan: Kültürlerin Yansıması. Studies in Honor of Hayat Erkanal: Cultural Reflections*: 684-688. Homer Kitabevi, İstanbul.
- 2006 Summers, G. and Summers F.
Orta Anadolu'da Yozgat'ın güneyindeki Kerkenes Dağı kalıntıları bir görkemli Demir Çağı kentinin hikâyesini aydınlatıyor, *Arkeo Atlas* 5: 70-77.

- 2006 (In Press) Brixhe, Cl. and Summers, G.D.
Les inscriptions phrygiennes de Kerkenes Dağ (Anatolie Central), *Kadmos* 45.
- 2006 (In Press) Summers, G.D.
Aspects of material Culture at the Iron Age Capital on the Kerkenes Dağ in Central Anatolia, *Ancient Near Eastern Studies* 43, 163-201.
- 2006 (In Press) Summers, G. D.
Phrygian Expansion to the East: Evidence of Cult from Kerkenes Dağ, *Baghdader Mitteilungen* 37.
- 2007 (In Press) Summers, G. D.
Public Spaces and Large Halls at Kerkenes. In A. Çilingiroğlu. and A. Sagona, (eds) *Anatolian Iron Ages 6: The Proceedings of the Sixth Anatolian Iron Ages Colloquium Held at Eskişehir, 16-20 August 2004*. Peeters Press, Leuven.

نمایه

اسامی اشخاص

س	پ	۱/آ
ساردوری دوم ۲۰۵	پورادا (پرادا) ۱۴۹	آباقاخان ۳۱، ۳۲، ۳۳
سارگون (دوم) ۱۷، ۱۸۸، ۱۹۲	پیگوت ۳۳۵	آترویات ۲۴
۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۲۹، ۲۳۱	ت	آذرنوش ۲۴۱، ۲۳۶
۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۹۵	ترابی طباطبایی ۳۶، ۱۲۶	آرگیشی دوم ۲۱۲
سامرز ۷۰، ۲۱۵، ۲۷۹، ۲۹۲، ۲۹۷	تیراتیسیان ۳۴۷	آستر ۲۴۰
۲۹۸، ۳۱۲	تیگلت پیلسر ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴	آستیایک ۲۴۹
سامنر ۲۶۱	ح	آناهیتا ۳۴۹
سلوکوس اول ۲۶۷، ۲۷۸	حاکمی ۳۵۹	آنتونی، مارک ۳۰
سوئینی ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۷۹، ۲۸۸	خ	اردشیر اول ۳۰
۲۹۱، ۲۹۷، ۳۱۲	خسرو اول ۳۱	اسارحدون ۲۰۱، ۲۳۳، ۲۳۴
سونسیسکایا ۲۰۵	خسرو دوم ۳۱	اسیسر ۲۰۶، ۳۴۳
سوزن ۲۹۸، ۲۹۲	خشایارشا ۲۱۷، ۲۴۰	استروناخ ۱۹، ۶۵، ۶۷، ۱۳۳، ۲۲۸
ش	د	۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۷۸، ۲۷۹
شاپور ۳۰	داریوش اول ۲۵۸، ۳۴۸	۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۴۶، ۳۶۰
شیخ صفی ۳۴	دایسون ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۴۸، ۶۵، ۱۴۶	اسمیت، آدام ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱۶
شیشکینا ۲۸۰، ۳۴۷	۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۵	اشمیت ۲۶۱
ع	۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۳۰، ۲۴۱	امندری ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۹
عشوه‌لی، نریمان ۲۱۷	۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸	انوشیروان ۳۱
ف	۳۱۳، ۳۲۰، ۳۳۵	اینگراهام ۷۰، ۲۴۵
فرورتیش ۲۵۲	دومورگان ۲۶	ب
فوربس ۲۹۷	دیتمان ۲۹۷	برنی ۶۵، ۷۰، ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۹۲
فورتوانگلر ۲۱۶، ۲۱۸	دیونسیساک ۳۴۹	بطلمیوس ۳۰، ۳۴
فون در استن ۲۷۹، ۳۱۲	ر	بوربواسو ۲۳۲
فیروز اول ۳۱	روسای اوروتور ۲۷	بوشارلا، رمی ۲۷۸
ک	روسای دوم ۲۷، ۲۱۲، ۲۱۳	بولی، رابرت ۷۰
کالمیر ۲۲۹		بوهمر ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۶، ۲۹۳، ۲۹۴

کامبخش فرد ۳۰، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۵۹	لوین ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۵۲، ۵۳، ۶۵	هالديا (خالديا) ۲۷
کرول ۱۷، ۱۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵	۶۷، ۱۳۵، ۱۸۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲	هرودت ۱۶
۱۳۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸	۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶	هرينک، ارنی ۱۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۹
۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷	۲۴۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۰، ۲۹۲	۳۳۸
۲۰۸، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۹۴، ۲۹۷	۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۲	هميلتون ۲۰۷
۲۹۸، ۲۹۹		هويتمان ۱۵۳، ۱۸۹
کلايس ۲۰، ۱۴۸، ۱۸۸، ۲۳۷، ۲۹۵	م	و
کناس ۲۱۸، ۲۱۶	ماسکارلا ۱۸، ۲۰، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۰۷	والات ۲۱۵
کوراولو ۲۹۸	۲۱۲، ۲۲۲، ۲۹۸	واندنبرگ ۲۰۷
کوروش دوم ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱	مدودسکایا ۱۷، ۲۰۵، ۲۹۴، ۲۹۵	ويلر ۲۷۹
ک	مردخای ۲۴۰	ويلسون، رورند ۲۴۰
گنوماته ۲۵۲	مسعرين مهلهل، ابودلف ۳۱	ي
گاف ميد ۱۴۹، ۱۸۷، ۲۵۲	معتمدی ۲۹۴	يانگ ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۵۰، ۶۵
گانتر ۲۳۱	مهرداد اول ۲۷۸	۶۷، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۶، ۱۸۷
گرانوفسکی ۲۳۴	موری ۲۴۰	۱۸۸، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۳۸
گيرشمن، رومن ۱۴۹، ۱۵۲، ۲۸۶	ميروشيگی ۲۸۶	۲۴۱، ۲۴۸، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۹۱
۳۱۲	مينورسکی ۳۰	۲۹۲، ۲۹۷، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۳۵
ل	ن	يهود ۲۴۰
لانگ ۲۹۲	نريمانف ۲۱۶	
لوکونين ۲۲۸، ۲۳۱	ه	
	هارون الرشيد ۳۳	

اسامی مکانها

۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۲، ۳۴۰	افغانستان ۳۴۸، ۳۴۲، ۳۴۰، ۳۲۰	I/T
۳۴۹، ۳۴۸	الار ۴۶	آتروپاتن ۲۴
آیری تپه ۳۲۵	البرز ۴۰	آذربایجان ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۹، ۷۹، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۹
آی خانوم ۲۷۸	آلتین تپه ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۶، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۷۹، ۲۹۲	آذربایجان شرقی ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۷، ۳۹، ۷۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۲۹، ۲۶، ۲۷، ۲۶۶، ۳۵
ا... یارلو ۷۱	آلیشار ۲۰۶	آذربایجان غربی ۲۴، ۲۶، ۲۷
ابره چای ۷۱	آماسیا ۲۱۲	آذرشهر ۳۵
احمدآباد ۷۶، ۷۷، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۹	آتاولی ۱۶، ۲۴، ۲۶، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۷، ۲۱۲، ۲۹۱	آذرگشنسب ۳۱
ارجق قلعه (شهر یثری) ۱۲۱، ۷۲	آتراکن ۳۲۴	آارات ۲۱۵
اردیل ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۷۰، ۷۱، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵	انگلیس ۲۴، ۲۶، ۴۰	آراسیاش ۲۳۳
۱۲۸، ۲۱۸، ۳۲۰	آنکارا ۱۵۹، ۱۶۴	آرانزو ۲۳۴
ارس ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۷۰	آهودره ۱۹۶	اربونی ۲۰۶، ۲۰۷
۷۱، ۱۲۸، ۱۳۴، ۲۰۱، ۲۱۱	آیاتیس ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۲	آرتاشاد ۲۱۷، ۲۱۸
ارومیه ۱۶، ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷	ایتالیا ۲۵، ۷۷	آرگیشتی هینیلی ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۰۷
۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۴۴، ۱۳۴	ایران ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۷۰، ۷۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹	آرماویر ۱۳۶، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲	ایران ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۷۰، ۷۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹	آرماویریلور ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴
۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۰	۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۱۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸	ارمنستان ۱۵، ۴۶، ۲۱۲، ۲۱۴
اسدآباد ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵		۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۴۲، ۳۴۹
اسمیرنا ۱۶۶		آرمیتاز، موزه ۳۳۵
اشدود ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸		ارنیس ۴۵
۳۴۵، ۳۴۹		آروساکا ۲۳۴
اشنویه ۲۸، ۵۰، ۱۹۶		آرین برد ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
افراسیاب ۲۸۰، ۳۴۷		۲۱۸
اکباتان ۲۲۸، ۲۳۲		
الموت ۳۶		
آلی بی ۲۰۱، ۲۳۵، ۲۴۷		
او اوغلو ۲۱۵		
اوج گنبد ۳۲		

تاکستان ۴۷، ۵۰، ۵۱	بیت همبان ۲۳۳	اوریکا ۲۳۵
تبریز ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶	بیت هیلانی ۲۳۰	اوریکا ۲۳۴
۱۲۹، ۱۲۶، ۵۰	بیجار ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۳	اوریکا تو ۲۳۴
تپه سالکاماس ۴۲	۵۴، ۶۲، ۶۸	اوزون دره ۵۱
تپه سلامت آباد (صلوات آباد)	بیستون ۲۳۴	اوشاکان ۱۹۷، ۲۱۱
۶۴، ۴۲	بیگ اویاسی ۶۴	اهر ۲۷، ۳۵، ۷۰، ۱۱۵، ۱۱۶
تپه سیلک ۴۲، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۰	بین‌النهرین ۲۴، ۲۶، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۵۸	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۸
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۷، ۲۳۷	۳۲۲، ۳۴۸، ۳۴۹	اهر جای ۷۰، ۷۱، ۱۱۴، ۱۲۰
تپه یحیی ۲۶۰، ۲۸۶	پ	ایروان ۳۵، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۴
تخت جمشید ۲۷، ۱۳۶، ۱۵۸	پاتاشئون ۲۳۴	ایغدیر ۱۶۰، ۱۶۲
۱۶۵، ۲۶۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۴۸	پاتوس ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵	ب
تخت سلیمان ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱	۲۰۶، ۳۴۱	باباجان ۱۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۶۶
۳۲، ۳۳، ۴۱، ۱۳۶، ۲۱۷، ۲۵۹	پاتوشارا ۲۳۳، ۲۳۴	۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۹۹
۳۲۴	پاتیشوار ۲۳۳	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۷
تراس ۳۴۰، ۳۴۱	پارسوا ۵۲، ۱۵۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴	۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۸۸
ترکیه ۲۸، ۳۵، ۵۱، ۵۳، ۶۷	پاسارگاد ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲	۲۹۹
۲۰۸، ۲۶۹، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۲	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۶۱، ۲۶۹	بسطام ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۲۸
۲۹۷، ۳۲۳	۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۳۲۲، ۳۴۰	۲۹، ۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
تل بیل ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۸	۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰
تل تخت ۲۷۸، ۳۴۴	پاناگوریج ۳۴۱، ۳۵۸	۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
تل جلال آباد ۳۳۸	پاکستان ۷۸	۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵
تل شاملو ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸	پشند ۳۳۸	۱۶۷، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹
تل ماغوز ۳۴۷، ۳۴۸	پنسیلوانیا ۱۳، ۶۵، ۱۴۰، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۸۸	۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۹۷، ۲۱۲
تهران ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۱۲۶، ۱۳۲	۲۸۹	۲۱۴، ۲۱۵
۱۳۷، ۲۳۳، ۲۷۹، ۳۳۸	پیر گورگر ۴۳	بغازکوی ۱۸۷
توپراق‌قلا ۲۸، ۱۶۱، ۱۶۷	پیرچاوش ۱۹۶	بگرام ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۸
تورنگ تپه ۲۶۰، ۲۷۰، ۳۴۶	پسدهلی ۴۴	بنیامین ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
۳۶۰	پیشکین ۷۰	بوکان ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۳
توشپا ۲۶	ت	۲۱۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۹
تیلکیلیک تپه ۷۸، ۱۲۳	تاتانو ۴۷، ۶۶	بیت ایشتر ۲۳۲
تیلکی تپه ۵۳، ۶۷	تازه‌شهر ۱۹۶	بنیت ایللی ۲۳۴، ۲۳۵
ج	تاش تپه ۱۶، ۵۰، ۵۲، ۶۴	بیت بتی ۲۳۳، ۲۳۴
	تالش ۲۶، ۳۰	بیت - راماتو ۲۳۴

قره‌داغ ۳۶	شیز ۳۱	ساوالان (سبلان) ۵۰، ۷۱، ۷۸، ۱۲۸
قره‌سو ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۸، ۱۲۸، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱	ص	سراب ۳۶
قزل اوزن ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۶۸، ۶۵، ۵۴	صحنه ۲۳۲	سقز ۴۸، ۴۹، ۵۳
قزوین ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰	ط	سگزآباد ۴۷، ۲۰۰
قطورسو ۷۱	طرابوزان ۳۴۱	سلاله تپه ۳۲۵
قفقاز (ماورای) ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۸، ۳۳۸	ع	سلماس ۳۰، ۳۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۹۵، ۲۹۱
قلانگاه ۱۶، ۵۱، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۱۶	عراق ۳۲۰، ۳۴۲	سمرقند ۲۸۰
قلعه اسماعیل آقا ۲۷، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۱۷	عقرب تپه ۱۸، ۲۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۹۵، ۳۲۵	سنگر ۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶
قلعه اصلان ۱۹۶	عیلام ۲۱۵، ۲۳۵، ۴۶، ۲۵۸	سه گردان ۱۵۸، ۱۶۲
قلعه ضحاک ۳۰	غ	سهند ۴۰، ۵۲
قلعه وزیر ۱۹۶	غار تمتمه ۲۴	سوریه ۳۳، ۳۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۳۲۰، ۳۴۸، ۳۴۲
قلعه‌باشی ۷۱، ۱۱۸، ۱۲۰	ف	سولدوز ۲۵، ۱۴۰، ۱۵۵، ۲۰۵، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۵
قلعه کوتی ۲۶۰	فارس ۲۶۱، ۳۲۳، ۳۳۷، ۳۳۸	سبیری ۷۷
قوس ۲۸۰، ۳۴۶، ۳۴۷	فاناسپا ۳۰	سیسیان ۲۱۲
قیز قلعه (قلعه دختر) ۳۵، ۷۸، ۱۲۴	فخریکا ۲۹	سیسکرانت گورا ۲۱۲
قیز کورپو (پل دختر) ۳۵	فراسپا ۳۰	سیمین تپه ۲۷۹
ک	فرهاد اوی ۲۱۷	سینوپ ۳۴۱
کاسی ۲۳۲، ۲۳۴	فلسطین ۱۹۹، ۳۲۰، ۳۴۰، ۳۴۲	سیه چشمه ۲۵
کارالا ۲۳۲	ق	سیکریس ۲۳۴
کارکمیش ۲۰۶	قافلان کوه ۳۵	ش
کارمیربلور ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۷، ۱۹۷	قالالی ۲۸۰	شاپاردا ۲۳۴
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴	قالایچی (قلایچی) ۲۱۳	شهر یثری ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸
کردستان ۴۰، ۵۲، ۳۲۳، ۳۲۶	قایالی دره (کایالی دره) ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷	شوش ۲۷، ۲۴۳، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۳۷، ۳۴۴
کردلر تپه ۲۶، ۱۹۶، ۲۰۶	قرمز گنبد (گنبد سرخ) ۳۲	شیخان دهری ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۹
	قره ضیاءالدین ۲۶	شیخ لرتپه ۳۲۵
	قره چمن ۳۰	

کرمانشاه ۲۲۹، ۲۴۶	گورقلعه‌سی ۱۳۴، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۱۷	ملایر ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷
کریمه ۷۷	۲۱۸	میلیان ۲۶۱
کعبه زرتشت ۲۳۱	گوی گنبد (گنبد کبود) ۳۲	مهاباد ۴۶، ۶۶
کله‌شین ۱۶، ۲۰۱	گوی مسجد (مسجد کبود) ۳۲	موزه آنکارا ۱۵۹، ۱۶۴
کلیسای سنت تدیوس (قره کلیسا) ۳۳، ۳۴	گوی تپه ۱۵۰، ۱۵۷	موزه سلطنتی اونتاریو ۲۷۹، ۲۸۹
کلیسای موجودمبار ۳۳	گیان ۵۲، ۶۶، ۱۴۶، ۲۴۳، ۲۴۶	موزه لوور ۱۶۵
کنگاور ۶۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲	گیلان ۱۹، ۲۶۰	موزه کپنهاک ۱۶۵
کوربولاغ ۲۱۵	گیومری ۲۱۶	میان‌دوآب ۲۷، ۴۰، ۵۰، ۵۲
کولچیس ۲۸۰	ل	میسنی ۲۰۶
کوه آراگاتس ۲۱۶	لرستان ۱۵۷، ۱۶۵، ۹۹، ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۳۰	مینگه‌چنور ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵
کوه الوند ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳	۲۴۶، ۲۴۷، ۳۲۶	میور، روستا ۷۱
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۸	لنینگراد ۳۳۵	ن
کوه بزقوش ۴۰	لومبادتپه ۲۱۵	نجف‌آباد ۲۳۱
کوه بیکنی ۲۳۳، ۲۳۴	لیلان ۳۱	نشتان ۱۶، ۲۱۲
کوه دماوند ۲۳۳، ۲۳۴	م	نقش رستم ۲۳۱
کوه زمبیل ۱۹۶	مازندران ۲۳۳، ۲۳۴	نمار ۲۳۳
کوه‌های بختیاری ۲۵۸	ماه‌دشت ۱۳۵، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶	نهاوند ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۸۶
گ	۲۴۷، ۲۴۸، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۷	نوامیریان ۲۱۶، ۲۱۷
گرجستان ۱۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶	ماکو ۲۵، ۲۶، ۳۵، ۴۹	نورشون‌تپه ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۳
۲۱۷، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۰	متروپولیتن ۱۴۰، ۳۱۲	۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
گرمی ۳۰، ۱۲۴، ۳۲۵، ۳۴۴	محمدآباد ۲۷	نوشیجان ۱۸، ۵۰، ۵۷، ۷۸، ۱۳۶
۳۴۸، ۳۵۹	مخند ۲۶	۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۱
گلین‌جنیه ۳۴۷	مراغه ۳۰، ۳۲، ۵۰	۱۶۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۳، ۱۲۴
گنبد غفاریه ۳۲	مرند ۳۲، ۳۵، ۲۵۹	۲۱۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
گنبد مدور ۳۲	مریم ۲۶	۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰
گودین‌تپه ۲۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰	مسجد جمعه اردبیل ۳۲	۲۵۱، ۲۵۲
۱۳۶، ۱۵۱، ۱۶۱، ۲۱۶، ۲۲۸	مسجد جمعه ارومیه ۳۰	نیور ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۸
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵	مسجد جمعه تبریز ۳۲	نینوا ۲۴۹
۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۲	مشکین‌شهر ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۲۵۹، ۲۷۰	نیویورک ۳۱۲
گوردیون ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۸۷، ۲۶۹	۲۹۹	و
گوباتی ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷	مغان ۳۶، ۷۱، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۴۵	وار ۲۶
گوورشینکه ۲۰۱	مغولستان ۷۷	وارکبود ۲۰۷
	مگیدو ۲۰۶	

وان	۲۸، ۳۵، ۵۱، ۵۳، ۱۵۹، ۱۸۷،	هفت‌توان	۱۸، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۵،	ی
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۷۹، ۲۹۱،		۱۶۷، ۱۸۸، ۲۱۵		یاخ‌ولی ۲۵
۲۹۷		همدان ۲۷، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱		یاریم‌تپه ۲۰۶، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۰
۲۱۸		۵۳، ۵۴، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸،		یانیق‌تپه ۲۴، ۲۵، ۴۵، ۵۱، ۵۲،
وِراوی ۷۰		۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷،		۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹،
ورهرام ۲۸		۲۴۸، ۳۳۶		۱۶۵، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۵۹، ۲۷۰،
ه		هند ۲۴		۲۸۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴،
هالنبو ۲۱۵		هویوشکیا ۲۰۱		۳۳۵
هاما ۱۶۵، ۲۰۶		هوروم ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶		

اصطلاحات

پاویون ۳۰	۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۰	۱/۲
پروژه حسلو ۲۴، ۱۴۰، ۱۸۶، ۲۸۷	۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶	آبادانا ۲۷، ۲۳۱، ۳۴۸
۳۱۲، ۲۹۳	۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴	آریزانتی ۲۳۷
ج	۳۴۶، ۳۴۸	آشور نو ۴۰، ۵۱، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۱
جاده خراسان بزرگ ۲۳۲	افق سفالی ظروف نخودی ۱۴۶	۳۲۳
جلینگی ۵۴، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۷۸، ۳۲۴	اکدی ۲۳۳	آمفورا ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۲۰، ۳۲۱
چ	اورارتوها ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۲۸	۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۰، ۳۴۱
چشم هوروس ۳۲۲، ۳۳۶	۵۰، ۵۲، ۵۴، ۱۲۸، ۱۳۲	۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹
چهارطاق ۳۲	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۵	۳۵۱، ۳۵۸، ۳۶۰
ح	۱۶۵، ۱۸۶، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۶	آهن I ۱۵، ۱۶، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۱۲۹
حاجی فیروز ۴۱، ۴۲	۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱	۱۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۸۶
حسلی ۱۸ II، ۲۱۷، ۲۶۶، ۲۶۷	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲	۲۹۸
۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۲۰	۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۳۱	آهن II ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۴۱، ۴۸، ۴۹
حسلی III ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۵۱	۲۶۶، ۲۹۲، ۳۲۱	۱۲۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۷
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۶	ب	۱۸۸، ۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۷
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۷	باباجان I ۵۱، ۵۲، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۹	آهن III ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۴۰، ۴۱
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲	۱۶۰، ۱۶۵، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸	۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۷، ۱۳۳، ۱۳۷
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۷، ۱۸۸	۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۹	۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳
۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۲	باباجان II ۲، ۱۸، ۵۲، ۱۵۰، ۱۵۱	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۷
۲۱۷، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۷	۱۶۳، ۱۶۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۴۳	۲۲۹، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳
۲۶۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۸۹	۲۴۵، ۲۴۶	۲۵۸، ۲۶۰، ۲۸۶، ۲۹۸
۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴	باباجان III ۱۶۳، ۱۹۹، ۲۲۹، ۲۳۵	آهن IV ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۴۸، ۲۵۸
۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۳۵	۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰	۲۷۸، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۶۰
حسلی IV ۱۶، ۲۶، ۲۷، ۵۳	بابل نو ۲۴۱	استل ۲۸، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷
۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۰	برج آرامگاه ۳۲	۱۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۸
۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۷، ۱۸۸	برگ شبدری ۲۶۰، ۱۹۴، ۱۹۶	اسکوس ۱۶۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶
۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۶	۱۹۸، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۸۷	اسماعیلیان ۳۶
۲۰۷، ۲۳۰، ۲۷۹	۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۷	اشکانی ۱۸، ۳۰، ۴۲، ۵۴، ۶۴، ۶۷
حسلی V ۱۵، ۴۸، ۱۵۹، ۲۴۶	پ	۷۲، ۷۸، ۹۲، ۱۲۹، ۱۳۶، ۲۴۸
۲۹۲	پالئولیتیک (پارینه سنگی) ۲۴	۲۶۰، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۶

ظروف مثلثی غربی ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۲	س ساسانیان (ساسانی) ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹	حسنلوی VI ۴۸، ۲۸۹ حسنلوی VII ۴۷ حسنلوی VIII ۴۴
ظروف مثلثی کلاسیک ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۹۰، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۹	سالنامه های آشوری ۱۶، ۴۰، ۲۳۲ سبک اقتباس ۲۲۸ سبک زیویه ۴۱، ۵۴ سبک لرستان ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷	د دالما، سفال ۴۱، ۴۲، ۴۳ دسته حیوانی ۵۱ دسته نخجوانی ۴۶ دوره اسلامی ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۵۴، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۵، ۲۶۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹ دوره ایلخانی ۳۲، ۳۳ دوره برنز قدیم ۲۵ دوره تیموری ۳۲، ۳۵ دوره سلجوقی ۳۲، ۵۴ دوره سلوکی ۳۳۶ دوره صفوی ۳۴، ۳۵ دوره قاجار ۳۴، ۳۵ دوره مرموز ۲۹۶ دوره هلنی ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۹۲ دوره هلنی - رومی ۲۱۶
ع عبید ۴۴ عصر آهن قدیم ۲۶، ۴۸، ۴۹، ۱۹۹ عصر مس ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۱۲۸ عصر مفرغ ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸ عصر نوسنگی ۲۴، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۱۴۰	ظ ظروف آوایی ۳۴۶ ظروف تک‌لوله‌ای ۲۵۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۸ ظروف دارچینی ۶۷ ظروف دالبری ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۵۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۷، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۷ ظروف حیوانی ۲۵۹، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۳۸	ر روستای هخامنشی I ۵۱، ۵۲، ۱۵۰، ۱۵۷، ۲۸۸، ۲۸۹ روستای هخامنشی II ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶، ۳۱۲ روستای هخامنشی III ۳۱۲ رومی ۳۰، ۲۱۶ ریتون ۲۱۶، ۲۶۹، ۲۸۷، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۸
ف فرهنگ تدفین خمره‌ای ۶۳ فرهنگ قدیم قفقاز ۲۵ فرهنگ قزل وانک ۴۷ فرهنگ یانیق ۶۵ فیریگیان ۱۶۶، ۲۰۷	ق ظروف درباری ۱۳۷، ۱۹۷ ظروف دولوله‌ای ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹ ظروف مثلثی ۱۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۷ ظروف مثلثی شرقی ۲۶۷، ۲۹۲	ز زرتشتیان ۳۱، ۳۲
ع عید ۴۴ عصر آهن قدیم ۲۶، ۴۸، ۴۹، ۱۹۹ عصر مس ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۱۲۸ عصر مفرغ ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸ عصر نوسنگی ۲۴، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۱۴۰	ک کاسه بند نافی ۱۳۶ کربن ۱۴ ۱۵۰، ۱۸۷ کورا-ارس ۴۵، ۲۰۷	
س گل لاله‌ای ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۷، ۹۰، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۴۴، ۲۴۸، ۳۲۲، ۳۲۳	س سبک زیویه ۴۱، ۵۴ سبک لرستان ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷	

هخامنشی (هخامنشیان) ۱۵، ۱۸،

۱۹، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۵۳، ۶۴،

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،

۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۹۸، ۱۸۸،

۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۹،

۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰،

۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹،

۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۸،

۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲،

۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹،

۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،

۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۴۰،

۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸،

۳۴۹، ۳۵۸، ۳۶۰

هفتوان III ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۲

هفتوان V ۴۸

هفتوان VI ۴۷

هیتی ۲۷

ماد ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۴۱،

۵۰، ۵۲، ۵۳، ۶۷، ۱۳۴، ۱۴۸،

۱۵۴، ۱۵۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۰،

۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴،

۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۹،

۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴،

۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱،

۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲،

۲۵۳، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۶۰

مانتا (مانتایی‌ها) ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۴۰،

۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۵، ۱۴۸، ۱۵۴،

۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵،

۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۷،

ماورای قفقاز II ۴۱، ۴۵، ۴۶

ماورای قفقاز III ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸

مثلث مادی ۲۲۸

مقرنس کاری ۳۲

ن

نزه القلوب ۳۳

▲

گودین II ۱۸، ۵۰، ۱۴۶، ۱۵۲،

۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳،

۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۴،

۲۱۵، ۲۱۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶،

۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۷۸

گودین III ۴۱، ۴۸

گودین V ۴۴

گودین VI ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۶۵

گوی تپه A ۱۵۰، ۱۵۷

گیان I ۵۱، ۵۲، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۰۰،

۲۸۸

گیان II ۴۸

گیان III ۴۸

گیان IV ۴۶، ۴۷، ۴۸

گیان V ۴۶

ل

لیدی‌ها ۳۴۸، ۳۶۰

م

مؤسسه انگلیسی مطالعات ایران ۴۰

Archaeology of Azerbaijan

From Urartians to Beginning of Parthian Period

Translated by:

M. Feizkhah & S. Alioun

Contributors:

Kleiss.W
Swiny.S
Ingraham.M.L
Sumners.G
Burney.C.A
Muscarella.O.W
Medvedskaya.I
Kroll.S
Brown.S.C
Boucharlat.R
Haerinck.E
Dyson.Jr.R.H



Graphic
Babak Meinaghi 0914 317 3971



Archaeology of Azerbaijan

From Urartians to Beginning of Parthian Period

Translated By

Feizkhah, M. & Alioun, S.

ISBN 978-964-517-243-3



طرح جام حسینی



تبریز - اول خیابان طالقانی ، نشر اختر

تلفن: ۵۵۵۵۳۹۳ (۰۴۱۱) و ۶۸۹۷۱۱۶۹۱۴